



# رَوْضَةُ الْجَنَانِ وَرَحْبَةُ الْجَنَانِ فِي هَسَرِ الْقَرَآنِ

شہزادہ

تفسیر شیخ ابوالحسن شیخ رازی

مایل:

عبدالله محمد احمد الفرازی ایشانی  
بنیادل قمششمی

جلد ۱۰

از آیه ۹۰ سوره توبہ (۹۱) تا آیه ۱۲۳ سوره زمر (۱۲۴)



پروگرام

دکتر محمد جعفری - دکتر عصمتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِهِ نَامِ اِيزَدِ بَخْشَايَنْدَهِ بَخْشَايَشْكُرِ

آیه ۹۰ وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَدِ الَّذِينَ كَذَّبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
تَمُصِّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ [و] <sup>۱</sup> آمدند عذرخواهان از عرب تا  
دستوری دهنده ایشان را و پنستند <sup>۲</sup> آنان که دروغ گفتند با خدای پیغامبرش،  
برسد <sup>۳</sup> به آنان که کافر شدند از ایشان عذابی دردناک.

آیه ۹۱ لَيْسَ عَلَى الْضَّعِيفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضِيِّ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ  
خَرَجَ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛  
نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنان که تباشند <sup>۴</sup> آنچه خرج کنند تنگی  
چون نصیحت کنند خدای را و پیغامبرش را نیست بر نیکوکاران از راهی <sup>۵</sup>، و خدای  
آمرزندۀ بخشاینده است.

آیه ۹۲ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا آتُوكُمْ لِتَخْمِلُهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَخْمِلُكُمْ عَلَيْنِهِ قَوْلًا  
وَأَغْيِثُهُمْ [۱۰۲-۱۰۳] تَفَيَّضُ مِنَ الدَّفْعِ خَرَفًا أَلَا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ؛ وَ [نه] <sup>۶</sup> بر آنان  
که چون آیند به تو تا بر نشانی ایشان را گویی <sup>۷</sup> نمی یابیم <sup>۸</sup> چیزی که بر نشانم <sup>۹</sup> شما را

۱. اساس: ندارد؛ از آلو، افزوده شد.

۲. اساس: پنستند؛ به قیاس با نسخه آن، و با توجه به معنی، تصحیح شد.

۳. آج، لب: زود بود که رسد.

۴. آج، لب: نمی یابند.

۵. آج، لب: طریق عتابی.

۶. اساس: ندارد؛ از آلو، افزوده شد.

۷. اساس: گوید؛ به قیاس با نسخه آن، و با توجه به معنی، تصحیح شد.

۸. اساس: نمی یابیم؛ به قیاس با نسخه آن، و با توجه به معنی، تصحیح شد.

۹. اساس: بر نشانم، به قیاس با نسخه آن، و با توجه به معنی، تصحیح شد.

بروی، برگردند و چشمهاي ايشان می رود از آب چشم به غم آن که ندارند<sup>۱</sup> چيزی که خرج کنند.

آية ٩٣ **إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَقَطْبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ كه<sup>۲</sup> راه بر آنان که دستوري خواهند از تو، و ايشان توانگران باشند خشنود شدند به آن که باشند با زنان و کودکان و مهر نهاد خدای بر دلهای ايشان، ايشان ندانند.<sup>۳</sup>**

آية ٩٤ **يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ فَلْنَلْتَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ تَمْرِدُونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ قَيْسِرِكُمْ بِمَا [١٠٣-ر] كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ عذر می خواهند از شما چون باز شوی با ايشان، بگو عذر مخواهی، باور نداریم<sup>۴</sup> شمارا، خبر داد ما را خدای از خبرهای شما و بینده خدای کار شما و پیغامبرش، پس باز گردانند<sup>۵</sup> شما را با دانده نهان و آشکارا، خبر دهد<sup>۶</sup> شما را به آنچه کرده باشید.<sup>۷</sup>**

آية ٩٥ **تَسْتَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُغْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَغْرِضُوا عَنْهُمْ إِلَيْهِمْ رِبْحَشٌ وَمَا وَيْهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ سوگند خورند<sup>۸</sup> به خدای برای شما چون باز گردید باز ايشان تاب گردید از ايشان بگردید از ايشان که ايشان پلیداند و جای ايشان دوزخ است پاداشت به آنچه کرده اند.**

آية ٩٦ **تَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتُرْضِعُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضِي عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ سوگند می خورند برای شما تا راضی شوید از ايشان<sup>۹</sup>؛ اگر راضی شوید از ايشان بدرستی که خدای خشنود نشود از گروه کافران<sup>۱۰</sup>**

آية ٩٧ **أَلَا أَغْرَابُ أَشَدُ كُفَّارًا وَنِفَاقًا وَاجْدَرُ أَلَا يَعْلَمُوا حُدُودًا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ**

۱. آو، بم: نیابت، آج، لب: نمی بایند.

۲. آج، لب: بدرستی که.

۳. آج، لب: نمی دانند.

۴. آو، مع: ما راست نداریم.

۶. آج، لب: باز گردانیده شوند.

۸. آو، بم: کرده باشی / کرده باشید.

۱۰. آج، لب + پس بدرستی که.

۵. آج، لب: زود بود که ظاهر کند.

۷. آج، لب: پس بیا گاهاند.

۹. آج، لب: زود بود که سوگند خوردهند.

۱۱. آج، لب + که بیرون آمده اند از طاعت.

**وَاللَّهُ عَلِيهِمْ حَكِيمٌ**؛ عربیان<sup>۱</sup> سخت ترند به کفر و نفاق و سزاوارترکه نه بدانند حد های آنچه فرو فرستاد خدای بر رسولش و خدای دانا و محکم کار [است]<sup>[۳]</sup>.

**وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرِمًا وَتَرْبَصُ بِكُمْ** [۱۰۳. پ] الدوائر آیه ۹۸  
عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَاللَّهُ سَمِيعُ عَلِيهِمْ؛ و از عربیان<sup>۴</sup> که<sup>۵</sup> هست که فرا گیرد آنچه نفقه کند غرامت<sup>۶</sup> و چشم می دارد به شما مصیبتها<sup>۷</sup> برایشان گردش بد و خدای شنوا [و]<sup>۸</sup> داناست.

**وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ** آیه ۹۹  
وَضَلَّوْاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا فَرَبَّةُ لَهُمْ سَيِّدُ الْخَلْقِمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ و از عربیان<sup>۹</sup> کس هست که ایمان دارد به خدای و به روز آخرت و فرا گیرد آنچه نفقه کند<sup>۱۰</sup> تزدیکیها تزدیک خدای و دعا های رسول، آن تزدیکی است ایشان را، در بر ده<sup>۱۱</sup> ایشان را خدای در رحمتش، که خدای آمر زنده و بخشاینده است.

**وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ أَتَبْعَوْهُمْ يَا خَسَانُ رَضِيَ** آیه ۱۰۰  
**اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعْدَلَهُمْ جَنَاحَتِ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا**  
ذلیک الفوز العظیم<sup>۱۲</sup>؛ سبق برندگان<sup>۱۳</sup> پیشینگان<sup>۱۴</sup> از مکیان و مدنیان و آنان که پیشوای کردند ایشان را به نیکوی، خشنود است خدای از ایشان و خشنوداند از او، و نهاده است<sup>۱۵</sup> ایشان را بهشتها که می رود در زیر آن جویها، جاویدان باشند در آن، آن ظفری بزرگ است [۱۰۴-ر].

قوله: **وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ**، یعقوب [خواند از جمله قراء، و در شاد، عبدالله]<sup>[۱۶]</sup>  
عتاس و ابو عبد الرحمن و ضحاک و قتیبه و مجاهد خوانندند: مُخْرِرُونَ به اسکانی

۱. آن، بهم: عربان؛ آج، لب: همه ادبیان اهل بادیه.

۲. آج، لب: ناگرودیدن.

۳. اساس: ندارد؛ از آن، افزوده شد.

۴. آویم: عربان؛ آج، لب: اهل بادیه.

۵. مج: کس.

۶. آج، لب: نتوانی.

۷. آج، لب: گردشای روزگار؛ مج: گردش بد.

۸. بهم: عربان؛ آج، لب: اهل بادیه.

۸. آج، لب + سبب.

۹. آج، لب: زود بود که در آرد.

۹. آج، لب: پیجارده است.

۱۰. آج، لب: نخستیان.

۱۰. آج، لب: سبق برندگان.

۱۱. اساس: ندارد؛ از آن، افزوده شد.

۱۱. آج، بهم: پیجارده است.

«عین» میز الاغذار، ویقال: أغذر إذا آتى بعذري و أغذر صارذا عذري يعني آمدند عذرخواهند گان از جمله اعراب، وقراءت باقی فراء به تشدید «ذال»، وآن را دو وجه بود: یکی مُعْتَذِرُون بوده باشد در اصل، آنگه ادغام کردند «تا» رادر «ذال» چنان که: تَذَكَّرُونَ، والاصل تَذَكَّرُونَ. وجه دویم آن است که: من عذر باشد إذا عَبَتْ ۵ وَمَرَضَ، يعني تقصیرکنند گان. «من» تبین راست. لِيُؤذَنَ لَهُمْ؛ تا دستوری دهنده ایشان را، وزجاج گفت: روا باشد که، مُعْتَذِرُونَ<sup>۱</sup> معتذران باشند، نمایند که ما را عذری هست و ایشان را عذر نباشد. و مُعْتَذِر که بر تقصیر حمل کنند هم معتذر باشد ولكن عذرخواهند تقصیر باشد<sup>۲</sup>. حسن گفت: إِغْتَذِرُوا بِالْكِذَبِ؛ عذر به دروغ می خواهند، و از این جاست قول علی -عليه السلام<sup>۳</sup>: أَلَمْ يَعْذِرْ أَكْثَرُهَا أَكَادِيبُ؛ ۱۰ عذرها بیشتر دروغ باشد<sup>۴</sup>. و رسول -عليه السلام - گفت: إِنَّا كَمَا يُعْتَذِرُ مِنْهُ؛ دور باش از آنچه از او عذر باید خواستن. ضحاک گفت: اینان رهط عامرین الطفیل بودند روز غزات تبوك، بیامند و گفتند: يا رسول الله! اگر باتوباییم، اعراب طی قبیله ما را و فرزندان<sup>۵</sup> ما را تعرض رسانند ما را دستور باش<sup>۶</sup> تا مقام کنیم. رسول -عليه السلام - گفت: خدای تعالی مرا خبر داد از اخبار و اسرار شما: ... قَدْ ظَاهَرَ اللَّهُ مِنْ ۱۵ أَخْبَارِكُمْ.<sup>۷</sup>

وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ؛ وَبَنَشَّتَنَدَ از جهاد آنان که با خدای و پیغمبر دروغ گفتند، یعنی منافقان در اظهار ایمان و ابطان کفر. محمد بن اسحاق گفت: آیت در بنی غفار<sup>۸</sup> بن خفاف بن ایماء آمد که ایشان خویشن را بررسول -عليه السلام - عرض می کردند، و عرض ایشان آن بود که تا رسول -عليه السلام - ایشان را دستوری دهد در تخلف تا با پس<sup>۹</sup> ایستند، و می گفتند: ما به جهاد می آییم و در دل نداشتند و عاقبت وفا نکردند و بنشستند و به جهاد نرفتند. آنگه گفت: سَيِّصِبِبُ

۱. همه نسخه بدلها: معتذران.

۲. اساس: باشند؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد. ۳. همه نسخه بدلها + که گفت.

۴. مل: به دروغ بود.

۵. سوره توبه (۹) آیة ۹۴.

۶. آنچه بهم، لب: دستوری ده.

۷. اساس: بیش از عفان به قیاس نسخه آن، تصحیح شد.

۸. همه نسخه بدلها: باز پس.

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ به کافران رسد از جمله ایشان عذابی مولم دردنگ، و برای آن **مِنْهُمْ** گفت که، آنان که تخلف کردند از جهاد همه کافر نبودند، بعضی کافر [آن]<sup>۱</sup> بودند عذر به دروغ انگیختند<sup>۲</sup>، بعضی مؤمنان بودند معدور بودند که سازنداشتند و برگ نبود ایشان را، لاجرم حق تعالی برای ایشان عذر بخواست ۵ گفت: **لَيْسَ عَلَى الصُّفَّاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى؛** [نیست]<sup>۳</sup> بر ضعیفان که قوت ندارند و نه بر بیماران که بُنیت<sup>۴</sup> و صحت ندارند. **وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ** خرج<sup>۵</sup>؛ و نه بر آنان که نیابند آنچه نفقه کنند بی برگ و بی سازند خرجی و ضيقی و تنگی و بزهای، برای آن که این جمله معدور<sup>۶</sup> باشند. **إِذَا نَصَحُوا إِلَهُ وَرَسُولِهِ؛** ۱۰ چون نصیحت کنند اینان خدای و رسول را. و معنی نصوح در آیت اخلاص عمل است از غش، یقال: نصوح فی عمله نضحاً، و منه: التوبۃ النصوح، و قلن ناصح الجیب اذا كان خالص التوبۃ والا غیقاد. ما عَلَى الْمُخْسِنِنَ هِنْ سَبِيلٌ؛ بر نیکوکاران راهی نیست، یعنی کس را با ایشان کاری نیست و ملامت و عذمت را بدیشان راهی نیست.

**وَلَا عَلَى الَّذِينَ؛** و نه نیز بر آنان خرجی است که به تو آیند تا تو ایشان را برداری، یعنی بر نشانی، توگویی: من چیزی ندارم که شما را بر آن نشانم، ایشان ۱۵ برگردند گریان و چشمهای ایشان آب می ریزد از اندوه بر<sup>۷</sup> آن که چیزی ندارند که خرج کنند و با توبه جهاد آیند. و «حمل» در آیت عبارت است از برنشاندن بر چهار پای، یقال: حَمَلَه<sup>۸</sup> عَلَى دَائِئِنِی. و قوله: **وَأَغْيِهُمْ**، «واو» حال راست، و «من» تبیین است. حَرَقَنَا، نصب بر تمیز است، و «آن» مع الفعل در محل نصب است بقوله: ۲۰ حَرَقَنَا عَلَى حذف الْحَرْفِ الْجَاءِ، ای حَرَقَنَا عَلَى آن لَا يَجِدُوا. چون حرف جز بیفگند فعل بدو رسید و عمل کرد [دواو]<sup>۹</sup>، و محل او نصب آمد، عَلَى آنَه مفعول له. و حَرَقَنَا،

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آوی افزوده شد. ۲. آن، آج، به، لب: ۴۰.

۳. اساس: ندارد؛ از آوی افزوده شد. ۴. همه نسخه بدلهای بجز معنی: قوت.

۵. مل: از آن که از جمله بیمارانند. ۶. آن، آج، به، لب: معنی.

۷. مل: برای.

۸. ای، آج، به: حمل.

آلمنی باشد در دل به فوت کاری [٤-١٠٤] مأخوذه من حزن الأرْض و هيَ الأَرْض الغليظة.

مجاهد گفت: آیت در جماعتی از مژینه آمد. محمد بن کعب الفُرَظِی و محمد بن اسحاق گفتهند: در هفت کس آمد از قبایل مختلف. واقیدی گفت: هفت مرد انصاری بودند، چون بگریستند و مردمان رغبت ایشان در جهاد بشناختند<sup>۱</sup>، عثمان دو مرد را بر- ۵ نشاند و عباس دوراً، و یامین بن کعب بن التفسر سه کس را. واقیدی گفت سی هزار مرد با رسول -علیه السلام- به تبوك حاضر بودند.

**إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ،** آنگه حق تعالی چون عذر معدوران بخواست و بگفت: **مَا عَلَى الْمُخْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ،** باز نمود که: آنان که برایشان سبیل است به دست و زبان و مذمت، ایشان کیستند؟ گفت: راه بر آنان است، یعنی ملامت<sup>۲</sup> به<sup>۳</sup> آنان راه ۱۰ یافته است که از تو دستوری می خواهند و ایشان توانگردند. «واو»، حال راست، ایشان راضی اند بدان که با خوالف از زنان و کودکان و بازماندگان و بیماران بشیتند، و خدای توفیق از ایشان باز گرفته است، و مهر بر دلهای ایشان نهاده، برآن تفسیر که دادیم، ایشان چیزی نمی دانند. آنگه حق تعالی از غیب خبر داد، گفت: ۱۵ آن مُعَذْرَان<sup>۴</sup> مُشَخْلَفَان باز پیش ماندگان متوانیان از جهاد، چون شما باز آید، بیایند و از شما عذر خواهند و تعلل کنند و چاره جویند در اراضی شما، نگر! عذر ایشان نپذیرید، بگو ایشان را که: عذر مخواهید که خدای تعالی خبرهای شما با ما داد. و اعتذار اظهار چیزی باشد که اقتضای عذر کند. و فرق میان توبه و اعتذار آن است که: توبه، ۲۰ رجوع باشد از سیاستی که واقع شود، و اعتذار اظهار آن باشد که اقتضای آن کند که آن سیاست واقع نبود، برای آن که توبه با خدای درست بود و اعتذار درست نبود. و قبول عذر بعضی علماء گفتهند واجب باشد چون صاحبیش بر حق بود، وقال الشاعر:

**فَإِنْ يَكُ ذَبِيْهِ كُلَّ ذَلِيبٍ فَإِنَّهُ مَخَالِذَتٌ كُلَّ المُخَوِّفِينَ جَاءَ ثَائِيَا**

قال آخر:

۱. آو، آج، به، لب: بدانتند.

۲. مع + ملامت.

۳. مع، لب: این معدوران.

۴. همه نسخه بدلهای: بر.

**إِذَا اغْتَدَرَ الْجَانِي قَعَالْعَذْرَ ذَنْبَهُ وَكُلُّ أَفْرَءٍ لَا يَقْبَلُ الْعَذْرَ مُذَبِّثٌ**

[واین مذهب اصحاب وعید است که گفتند: قبول توبه برخداي واجب است حملأً عَلَى وُجُوبِ قَبْولِ الْعَذْرِ، گويم: که تسليم کند که قبول عذر واجب است؟ و چه طريق است به وجوب آن؟ و در عقل و شرع دليل نیست، و چگونه واجب بودا **وَالْمَعَاذِيرُ أَكْثَرُهَا أَكَاذِبُ**، پس مذهب درست آن است که: خدای تعالی و یکی از ما ۵ به قبول توبه و عذر منفضل است]۱. **وَسَيِّرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ، رُؤْيَا**، به معنی علم است اینجا، خدای تعالی گفت: خدای می داند عمل شما و پیغمبر<sup>۲</sup> نیز می داند و مورد این کلمه<sup>۳</sup> وعید است. **لَمْ تُرْدُونَ**؛ آنگه شما را با خدای برند، یعنی با جایی که حکم جز خدای را نباشد، خدای که نهان چنان داند که آشکارا، آنگه خبر ۱۰ دهد شما را بدانچه کرده باشید از نیک و بد، واین حمله کنایات<sup>۴</sup> است از وعید.

آنگه گفت: آن<sup>۵</sup> جماعت مخالفان آمدند<sup>۶</sup> تا سوگند خورند برای شما تا<sup>۷</sup> از سر ایشان بگردید<sup>۸</sup> و ایشان را ملامت نکنند و رها کنند ایشان را از توبیخ و سرزنش، و این هم از جمله معجزات رسول است -علیه السلام- برای آن که خبر است از غیب و ۱۵ **مُخْبَرٍ**<sup>۹</sup> بروفق خبر آمد.

آنگه حق تعالی امر کرد رسول را و صحابه را که: از ایشان بگردید و اعراض ۱۵ کنند و رها کنند ایشان را از ملامت، اعراض استخفاف و اهانت، نه اعراض صفح و عفو چنان که یکی از ما گوید: **ذَعْةٌ إِلَى لَعْنَةِ اللَّهِ وَحَرَسَقِرِهِ، إِنَّهُمْ رِجْسٌ**؛ که ایشان پلیدند عیناً و حکماً، چنان که در حق مشرکان بیان کردیم. **وَقَاتُلُهُمْ جَهَنَّمُ**؛ و جای ایشان دوزخ است و بازگشت ایشان با آن جاست جزاء بدانچه کرده باشند و پاداشت بدانچه اندوخته باشند از عمل. و در آیت، دلیل است بر آن که: حکم ۲۰ منافق، حکم کافر است و نیز دلیل است بر بطلان قول مجبرا<sup>۱۰</sup>] که گفتند: جزا بر

۱. اساس: ندارد؛ از آلو افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مع: کنایت.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مع: کلام.

۴. همه نسخه بدلها: این.

۵. همه نسخه بدلها + شما.

۶. آلو در حاشیه آورده: معجز.

۷. آلو، بم: پیغامبرش.

۸. همه نسخه بدلها بجز مع: کنایت.

۹. همه نسخه بدلها، بجز مع: خواهند آمد.

۱۰. همه نسخه بدلها + شما.

عمل نیست.

قوله: **يَعْلِمُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ**، آنگه حق تعالی بیان کرد که: غرض ایشان در این سوگند خوردن چیست؟ گفت: ایشان. یعنی منافقان. باز ایستاده اند از جهاد، سوگند خورند برای شماها شما از ایشان<sup>۳</sup> راضی شوید و گمان ببرید که ایشان در آن سوگند راست گویند. اگر شما راضی شوید<sup>۴</sup> که احوال و نهان و دخلت و نیت ایشان ندانید، خدای از ایشان راضی نشود که ایشان فاسق اند و خارج از فرمان خدای. [۱۰۵-ر] و مراد به فاسق، کافر است اینجا.

آنگه گفت: **الْأَغْرَابُ أَشَدُ كُفْرًا وَنِفَاقًا**؛ این اعراب، و این، جمع عرب است. و عرب جنس بود، و واحد او عربی بود، به یای نسبت، این «یا» دلیل وحدت باشد، ۱۰ کرومی و روم، و زنجی و زنج و یهودی و یهود و مجوسي و مجوسي. آنگه اعراب جمع جمع بود، گفت: این اعراب اجلال جفات که ایشان را تربیت در بادیه و بیابان بوده است، و ایشان سخت تراند به کفر و نفاق. و نصب آن بر تمیز است، گفت: برای آن که ایشان را اختلاطی نبوده باشد با مردمان حضر که در میان ایشان علماء و فقهاء و اهل خبرت و بصیرت باشند، و گفتهند: مراد جماعتی اعراب اند که ایشان پیرامن مدینه بودند از اسد و غطفان، و ایشان در کفر و نفاق سخت تر بودند، و تقول<sup>۵</sup>: **رَجُلٌ عَرَبٌ**، ۱۵ **إِذَا كَانَ مُشْتُوباً إِلَى الْعَرَبِ وَإِنْ سَكَنَ الْبَلَادِ**. **وَأَغْرَابِي**، **إِذَا كَانَ مِنْ سُكَّانِ الْبَادِيَةِ**. **وَأَجْدَرِي**؛ و ایشان سزاوارتر باشند بدان که حدود و قرآن<sup>۶</sup> و احکام سُنت و شرایط شرع ندانند از آن که ایشان را نشو و تربیت در بیابان بوده باشد.

روایت کردند که: زید بن صوحان را<sup>۷</sup> در کارزار یمامه دست چپش بیفگندند. ۲۰ یک روز نشته بود با جماعتی و اخبار روایت همی کرد. اعرابی بیامد و آن جا بنشت و گوش ہا حدیث او کرد، آنگه گفت: **إِنَّ حَدِيثَكَ لَيُعَجِّبُنِي**، **وَإِنَّ يَدَكَ**

۱. آو، آج، به، لب + قول معتبره.

۲. اساس: است؛ به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. همه نسخه بدلها + به آن سوگند.

۴. مع + گمان ببرید.

۵. آو + رحمه الله؛ آج، لب + رضیه الله.

۶. همه نسخه بدلها: حدود قرآن.

لَتُرِبَّئُنَّسِي ؟ حديث تو مرا به تعجب<sup>۱</sup> همی آرد، یعنی نیکومی آید مرا، ولکن دست تو مرا به شک می افگند. گفت: چرا؟ گفت: برای آن که گمان می برم که<sup>۲</sup> در دزدی بربیده باشند! گفت: یا اعرابی! این دست چپ است. گفت: پس چه باشد؟ گفت: دزد را دست راست بُرْنَد، گفت: ندام من تا کدام دست بُرْنَد، راست یا چپ؟ زید گفت: صدق الله حَيْثُ يَقُولُ: أَلَا إِغْرَابٌ أَشَدُ كُفْرًا وَنَفَاقًا وَاجْدَرُ الْأَيْمَنَوْا حُدُودَ مَا آتَى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، وَخَدَائِي تَعَالَى عَالَمُ اسْتَ بِهِ احْوَالِ اِيْشَان، حکیم است در اجرای احکام برایشان<sup>۳</sup>

حق تعالی گفت: اعراب نیز بردو قسمت اند: بعضی از ایشان آذانند که: يَتَّبِعُونَ<sup>۴</sup>  
هَا يُنْفِقُ مَفْرَمًا؛ که آنچه نفقه کنند در سیل خدای غرامت و توان<sup>۵</sup> شمارند. و «من» در اول آیت تبعیض راست، و «مفرم» مصدر است بمعنى الغرامه، و «غم» و «غرامت» لزوم نایبه ای<sup>۶</sup> باشد در حال بی جنایتی و منه قوله: ... إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ<sup>۷</sup>  
غَرَاماً، ای لازماً، والغرام الْحُبُّ اللازم، وقال<sup>۸</sup>:

### وَإِنَّ غَرَامِي فَوْقَ كُلِّ غَرَامٍ

وَالغَرِيمُ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْمُتَدَابِرِينَ، وَالجَمْعُ غَرَماء، وَغَرَمَة، ای الْزَّمْنَةُ فِي مَا يَهُ، وَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرُ، وَتَرَبَّصُ، انتظار عاقبت چیزی باشد؛ و گوش آن ۱۵ می دارند تا دایره ای از دوایر بد بر شما گردد. و دوایر، عاقب مذمومه باشد. فراء و زجاج گفتند: انتظار مرگ یا قتل ایشان می کردند. آنگه حق تعالی گفت: آنچه برایشان می اندازند برخود برند<sup>۹</sup> و آنچه بدیشان می خواهند به خود بینند. عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ؛ برایشان دایره بد باشد. ابن کثیر و ابو عمر و خوانند: عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ، به ضم «سین»، و باقی فراء به فتح «سین». و چون به فتح خوانی به معنی مصدر باشد، ۲۰ نحو قوله: وَظَنَّتُمْ فَلَنَّ السُّوءَ...، و چون به ضم خوانی، اسم باشد، و دایره خود بد

۱. آو، مع: به تعجب.

۲. همه نسخه بدلها + نباید که.

۳. همه نسخه بدلها بجز مع: تابان.

۴. سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۵.

۵. مع: نایه.

۶. مع + شعر.

۷. آج، لب: می بردند.

۸. سوره فتح (۴۸) آیه ۱۲.

باشد، چه معنی اضافت کردن با سوءه گفتشد چنان است که گویند: رأيته بعينِ<sup>۱</sup>  
رأسي وَهُوَ كَشْفُ النَّهَارِ。 وَاللَّهُ سَمِيعٌ لِأَقْوَالِهِمْ، عَلِيهِمْ يَا خَوَالِهِمْ.  
آنگه پس از این ذکر قسمت دیگر کرد از جمله اعراب، و از جمله اعراب کس<sup>۲</sup>  
هست. وَقَنْ، در هر دو آیت نکره است موصوفه، کقول الشاعر:

رَبَّ قَنْ أَنْصَبْتُ عَيْنِيَّاً صَدْرَةً

۵

که ایمان دارد به خدای و روز باز پسین، یعنی روز قیامت که از پس او دگر  
شب نباشد، و آنچه نفقه می‌کنند در سبیل خدای آن را فُرُبات و جای تقریب  
می‌شناسند.

زجاج گفت: در فُرُبات سه وجه رواست: ضم را و سکون او، و فتح او، ولکن  
قراء جز به ضم نخوانده اند. و معنی قربت، ادای فعل باشد علی الوجه الذي امْرَّ ظَلَّبَا  
لرضا اللَّهُ وَثَوَابِهِ، و فعل براین وجه نزدیک گرداند بنده را به رحمت. وَصَلَواتٍ  
[۱۰۵-پ] الرَّسُولُ، ای: دعوای<sup>۳</sup> الرَّسُولِ، اعنی دعای رسول ایشان را [نیز]<sup>۴</sup>  
قربات گرفته اند و دعای رسول تقریب می‌شناسند، و عبد الله عباس گفت وحسن:  
استغفار رسول ایشان را قربتی هی شناسند، قباده گفت: صلوات، دعا به خیر و برکت  
باشد، چنان که اعشی<sup>۵</sup> گفت:

نَقْوَلُ بِسْتِيْ وَقُدْ فَرَنْتُ فُرْتِحَلَّا  
بَارَتْ حَيَّتْ<sup>۶</sup> أَبِي الْأَوْصَابِ وَالْوَجْهَا  
عَلَيْكِ مِثْلُ الْذِي صَلَيْتُ فَاغْتَبْضِي<sup>۷</sup>  
يَوْمًا فِيَانِ لِجَنْبِ الْمَزْءُ مُضْطَجِعًا<sup>۸</sup>  
آنگه گفت: أَلَا إِنَّهَا فَرِيَةٌ لَهُمْ، یعنی؛ صلوات رسول و دعوت واستغفار او  
ایشان را قربتی و ثوابی است. آنگه گفت بر سبیل وعده و بشارت: مَسِيدُ خَلْهُمُ اللَّهُ؛

۱. اساس: بیشتر؛ به قیام با نسخه آن تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلهای گفت که از جمله ایشان کس. ۳. آج، لب: دعوا.

۴. اساس: ندارد؛ به قیام با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

۵. اساس: تَجَبَّ؛ به قیام با نسخه آن، تصحیح شد. ۶. اساس: فاغضی؛ به قیام با نسخه آن، تصحیح شد.  
۷. مج، لب: تَوَتا.

۸. اساس: الْأَرْضُ؛ به قیام با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلهای تصحیح شد.

۹. همه نسخه بدلهای بجز معجزه عبارت «وَعَبْدَ اللَّهِ عَبَاسٌ» گفت وحسن: استغفار رسول ایشان را قربتی  
می‌شناسند» که در فوق ایات آمده، پس از ایات نقل کرده اند.

خدای ایشان را در رحمت خود برد که خدای آمرزندۀ گناه است و بخایندۀ گناهکار، ضحاک گفت: این آیت در عید الله دُوالِجَادَتِن آمد و قوم او، کلیی گفت: در بنی آسلم و غفار و جهینه آمد.

وقوله : **وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ**؛ رفع سابقون، به ابتداست، وخبر او رضی الله عنهم، گفت: از پیش روندگان پیشینان<sup>۱</sup> آنان که از جمله اولینان سبق برند به ایمان از جمله مهاجران که خانه و مال و ملک رها کردند و از مگه با رسول به مدینه هجرت کردند، و نیز انصار که در مدینه یاران رسول بودند، و اورا یاری کردند، و این گروهی بودند که پیش از هجرت به دو سال ایمان آورده بودند. و یعقوب خواند: **وَالْأَنْصَارُ**، به رفع عطفاً علی قوله: **وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ**. و روایت کردند که: بعضی صحابه روزی می خوانند: **وَالْأَنْصَارُ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَا خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ**، به رفع «را» و حذف «واو» **الَّذِينَ**<sup>۲</sup>. اینی، رد کرد و خطاب بازداد، با قول اینی آمد. **وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَا خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ**؛ و آنان که متابعت ایشان کردند و بر رو ایشان رفتند در ایمان و هجرت و نصرت. و بر قراءت آن کس که به رفع خواند، انصار از جمله سابقان اولان نباشد. و بر قراءت آن کس که به جر خواند، انصار در این جمله باشد. و تعلیم امام اصحاب الحديث در تفسیر آورد که: آن صحابی که **وَالْأَنْصَارُ** خواند، عمر خطاب بود.<sup>۳</sup> اینی<sup>۴</sup> او را گفت: **وَالْأَنْصَارِ**، به جر باید خواندن. **وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ**، «واو» از او حذف نباید کرد.<sup>۵</sup> عمر، قول او نمی شنید و قبول نمی کرد تا عمر سه بار بخواند: **وَالْأَنْصَارُ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ**، و اینی<sup>۶</sup> چهارم عمر را گفت: چرا از من نشنوی! **وَاللَّهُ لَقَدْ فَرَأَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ**: **وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ**، و آنکه تبع الفرض بتقيع الفرقه، گفت: آنکه که من بر پیغامبر این خواندم تو به بقیع غرقد قرط می فروختی، عمر گفت: صداقت؛ راست می گویی، حفظتم و تسبیا و تفرغتم و شغلتنا و شهدتم و غبتنا؛ شما یاد داشتی و ما فراموش کردیم، و شما فارغ بودید و ما مشغول بودیم، و شما حاضر بودید و ما غایب بودیم. آنکه گفت:

۱. آو، آج، به، مج: پیشینگان.

۲. همه نسخه بدلها: واو، از **وَالَّذِينَ**.

۳. اساس + رضی الله عنه.

۴. همه نسخه بدلها: اینی کمب.

۵. همه نسخه بدلها: باید کردن.

۶. همه نسخه بدلها: بجز مج: می خواندم.

یا آینی<sup>۱</sup>! انصار را خدای در جمله سابقان گرفت؟ گفت: آری، و با خطاب و پرسانش مشورت نکرد. عمر گفت: من پنداشتم<sup>۲</sup> در این آیت ما را رفعتی دادند که [کس با]<sup>۳</sup> ما [در آن]<sup>۴</sup> مشارک<sup>۵</sup> نیست، گفت: خلاف آن است که تو پنداشتی، ومصدق این در اول سوره الجمیعه است فی قوله: وَآخَرُونَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْتَحِقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ<sup>۶</sup> الحکیمُ<sup>۷</sup>، و در وسط سوره الحشر: وَالَّذِينَ جَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَغْفِرْ لَنَا وَلَا خَوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ<sup>۸</sup>...، و در آخر سوره الانفال: وَالَّذِينَ أَفْتَوْا مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَا جَرُوا وَجَاهَدُوا فَأَوْلَئِكَ مِنْكُمْ.<sup>۹</sup>

واهل علم در سابقان اول خلاف کردند: ابو موسی الاشعري و سعید بن المتن<sup>۱۰</sup> و قتاده و ابن سیرین گفتند: آنان بودند که، به دو قبله با رسول -علیه السلام- نماز کردند. عطاء بن ابی زباج گفت: آنان که به بدر حاضر [آمدند، شعبی گفت: آنان اند که به بیعت رضوان حاضر]<sup>۱۱</sup> بودند.

و خلاف کردند در آن که اول کس که به رسول -علیه السلام- ایمان آورد که بود از پس خدیجه، چه در خدیجه خلاف نکردند که اول او بود. عبدالله عباس و زید آرقم و جابر بن عبد الله الانصاری و محمد بن المنکدر و ربیعه و ابو حازم المدنی و جمله اهل البيت گفتند که: امیر المؤمنین علی بود [۱۰۶-ر] اول کس که به رسول ایمان آورد و نماز کرد. کلیی گفت امیر المؤمنین ایمان آورد و اورانه سال بود. مجاهد و محمد اسحاق گفتند: ده ساله بود، و محمد بن اسحاق گفت، عن عبدالله بن ابی تجیع، عن مجاهد، که او گفت: از چیزها که خدای تعالی به علی بن ابی طالب -علیه السلام- خواست، آن بود که سالی فریش را قحطی رسید و ابوطالب عیال بسیار داشت. رسول -علیه السلام- عمش را عباس گفت: یا عَمَ! قحطی عظیم است، و ابوطالب از سبب عیال رنجور می باشد، بیا<sup>۱۲</sup> تابرویم و ازوی تخفیفی کنیم. گفت:

۱. اساس: ابا؛ به قیام با نسخه آو و دیگر نسخه بدله، تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدله + که.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۴. اساس: مشاورت؛ به قیام با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله، تصحیح شد.

۵. سوره جمیعه (۶۳) آیه ۳.

۶. سوره حشر (۵۹) آیه ۱۰.

۷. همه نسخه بدله؛ بیانی.

صواب باشد. برفتند و به نزدیک ابوطالب شدند، و رسول -علیه السلام- او را گفت: یا  
عم! ما آمده‌ایم تا از عیال توبعی را از تو بیریم. گفت: عقیل را به من رها کنید و  
دیگران را شما دانید تا چه کنید. رسول -صلی الله علیه و آله- گفت: من علی را  
بردارم، و عباس، جعفر را برگرفت، و علی با رسول بود تا آن که رسول را خدای تعالی  
نبوت داد، و علی اول کس بود که به او ایمان آورد و با او نماز کرد، و جعفر با عباس  
می‌بود تا آنگه اسلام آورد از عباس مستغنى شد.

اسماعیل بن ایاس بن عفیف روایت کرد از پدرش عفیف که گفت: من مردی  
بازارگان بودم به مکه آمد و به نزدیک عباس عبدالمطلب فرود آدم، و عباس دوست  
من بود، به یمن آمدی و عطر خریدی و در موسم باز فروختی. گفت: یک روز با  
 Abbas نشته بودم در مکه، در وقت زوال آفتاب نگاه کردم جوانی نیکوروی را دیدم  
که بیامد و در قرص<sup>۱</sup> آفتاب نگاه کرد، آنگه روی به کعبه کرد و گفت: آللہ اکبر،  
کودکی بیامد و بر دست راست او بایستاد و تکبیر کرد، وزنی بیامد و در قفای هر دو  
بایستاد و تکبیر کرد. ساعتی بود آن جوان به رکوع شد، ایشان [نیز]<sup>۲</sup> به رکوع شدند،  
چون سر برداشت ایشان [نیز]<sup>۳</sup> سر برداشتند، [آنگاه جوان]<sup>۴</sup> به سجده شد، ایشان نیز به  
مسجده شدند، چون سر برداشت، ایشان نیز سر برداشتند<sup>۵</sup>. من عباس را گفتم: آفر<sup>۶</sup>  
عظیم؛ کاری عظیم است! آن چیست که اینان می‌کنند؟ گفت: نمی‌دانی این جوان  
پسر برادر من است. محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب -وآن زن خدیجه است- بنت خویلد  
زن محمد است، و محمد دعوی می‌کند که: خدای مرا بدين<sup>۷</sup> دین بفرستاده است، و اللہ  
ما أَعْلَمُ عَلَى ظَهِيرَةِ الْأَرْضِ أَحَدًا عَلَى هَذَا الَّذِينَ غَيْرُهُولَاءِ الْثَّلَاثَةِ؛ وَبِهِ خَدَائِی که من براین  
دین کس را نمی‌شناسم بر همه پشت زمین جز این سه گانه را. عفیف گفت: در دل  
من او فتاد که کاشکی تا من چهارم اینان بودمی. این حدیث<sup>۸</sup> روایت کرد<sup>۹</sup> پس از آن  
که اسلام آورده بود.

۱. آج، لب: قرصت.

۲. مل: چون.

۳. همه نسخه بدلها: به این.

۴. آی، آج، بم، لب: ازاو.

۵. اساس: ندارد؛ از آی، افزوده شد.

۶. اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

۷. آی، آج، بم، لب: ازاو.

۸. آی، آج، بم، لب: کردند.

و در خبر است که ابوطالب، علی<sup>۱</sup> را گفت: این دین چیست که تو بروی<sup>۲</sup>؟ گفت: ایمان به خدا و رسول است و نماز برای خدای. وی گفت: اما محمد تورا جز با خیر دعوت نکند، با او ملازمت کن و اورا مطاوعت نمای. و انس بن مالک روایت کند که، رسول -صلی الله عليه وآله- گفت: **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَ سَنَبِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَّا مِنِّي وَمِنْ عَلَيْهِ**<sup>۳</sup> فریشتگان صلوات فرمادند هفت سال بر من و بر علی برای آن که در این هفت سال گفت: لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ<sup>۴</sup>، و گوای<sup>۵</sup> وحداتیت و تصدیق به نبوت بر آسمان نبرند إِلَّا از من و از علی.

عثیاد بن عبدالله روایت کرد که، از امیر المؤمنین<sup>۶</sup> شنیدم که می گفت بر منبر: آنا **عَبْدُ اللَّهِ وَأَخْرُوْسُولُهُ وَلَا يُقُولُهَا بِقَدْيٍ إِلَّا كَذَابٌ وَلَقَدْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعَ سَنَبِينَ**<sup>۷</sup> گفت: من بنده خدایم و برادر رسول او، پس از من کس نگوید این مگر دروغزنی، ومن نماز کرده ام با رسول -علیه السلام- هفت سال پیش از همه مردمان، معاذة العدویة گفت: از امیر المؤمنین علی شنیدم بر منبر بصره که می گفت: آنا **الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ أَفَتُقْبِلُ أَنْ يُؤْمِنَ أَبُوبَكْرٌ وَأَشْلَمَتُ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ**<sup>۸</sup>، گفت: من صدیق اکبرم، ایمان آوردم پیش از آن که ابوبکر ایمان آورد، و اسلام آوردم پیش از او<sup>۹</sup>.

ابونجیله<sup>۱۰</sup> روایت کرد، گفت: من و عمار به حج رفتم به زندگ فرو آمدیم، به نزدیک ابودئر، به نزدیک او<sup>۱۱</sup> سه روز مقام کردیم، چون بخواستیم آمدن، من گفتم: يا آبادر! اختلاطی پدید آمد در میان مردم، چه باید کردن ما را؟ گفت: إِلَزَمَ [۱۰۶-پ]  
**كِتَابُ اللَّهِ وَعَلَىٰ بُنَيِّ ابْنِ طَالِبٍ فَأَشْهَدَ عَلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ**<sup>۱۲</sup> آنه قائل: علی<sup>۱۳</sup> اول من آمن بی و اول من بصفحه<sup>۱۴</sup> بیوم القيمة و هو الصديق الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَإِنَّ اللَّهَ

۱. مل + علیه السلام.

۲. همه نسخه بدلها: اویں.

۳. سوره صافات (۳۷) آیه ۳۵؛ سوره محتد (۴۷) آیه ۱۹.

۴. همه نسخه بدلها: گواهی.

۵. آج: یقالها.

۶. او، آج، لب: علی؛ مل: علی -علیه السلام.

۷. آج، بهم، مع، مل: سبع.

۸. آو، آج، بهم، لب: از آن که او اسلام آورد.

۹. آو، آج، بهم + صلی الله علیه و آله.

۱۰. آو، آج، بهم: بر او.

**يَقْسُطُ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمَالَ يَغْسُلُ الظُّلْمَةَ،** گفت: علی اول کس است که به من ایمان آورد، و اول کس است که دست در دست من نهد روز قیامت، و او صدیق اکبر است، و فرق کننده است میان حق و باطل، و او پیشوای مؤمنان است، و مال پیشوای ظالمان. و اخبار در این معنی بسیار است، و از اور روایت کرده اند این بیتها:

۵      آنَا أَخْوَالُ الْمُضْلَقِ لَا شَكٌ فِي تَسْبِيْحِ  
جَهَنَّمَ وَجَهَنَّمُ رَسُولُ اللَّهِ مُنْفَرِّهٌ  
صَدَقَتُهُ وَجَمِيعُ النَّاسِ فِي بُهْمٍ  
أَلْعَنْتُ لِلَّهِ شَكْرًا لَا شَرِيكَ لَهُ

آنَا أَخْوَالُ زَبِيْحَتُ وَبِسْطَاهَ هَمَا وَلَدِي  
وَفَاطِمُ زَوْجِنِي لَا فَزْلُ ذِي قَسْدٍ  
مِنَ الْصَّلَالَةِ وَالْأَشْرَابِ وَالنَّكَدِ  
الْبَرُّ بِالْعَنْدِ وَالْبَافِي بِلَا قَدِ

۱۰     وَخُرَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ گوید:  
عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي الْحَسِنِ<sup>۵</sup>  
وَأَعْرَفُ النَّاسَ بِالآتَارِ وَالثَّئِنِ  
جِبْرِيلُ عَوْنَانُ اللَّهِ فِي الْغُشْلِ وَالْكَفْنِ  
وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ مَا فِيهِ مِنَ الْخَيْرِ  
مَاذَا الَّذِي رَدَّ كُمْ عَنْهُ فَنَفَرْقَةٌ<sup>۶</sup>

۱۵     ومخالفان [ما]<sup>۷</sup> اگرچه روایت کرده اند که: از جمله سابقان ابویکر بود و زید ابن حارثه، تسلیم کنند که امیر المؤمنین برایشان سابق بود در ایمان، جز آن که گفتهند که علی کودک بود و ابویکر پیر، و ایمان علی را آن موقع نبود که ایمان ابویکر را، گوییم: ایمان علی لاجرم لاغر کفر باشد، و ایمان جزو ایمان غر کفر باشد. و اگر مراد به موقع و نفی موقع قبول است، محال باشد این دعوی کردن برای آن که تارسول دعوت نکرد علی غیب ندانست که ایمان آوردن بدو واجب است. و ۲۰ اگر رسول -علیه السلام- علی را از روی صغیر سن<sup>۸</sup> بدان جا ندانست که او را دعوت

۱. اساس: البس؛ به قیام با نسخه آو، تصحیح شد.

۱. اساس: تدارد؛ از آو، افزوده شد.

۲. آو، آج، بهم: مُتَصْرِفَةٌ.

۲. آو، آج، بهم: هُذَا الْأَثْرُ.

۳. آو، آج، بهم، معج: يَنْتَرُونَ.

۳. همه نسخه بدلها: آبی حسن.

۴. آو، آج، بهم: قَيْلَمْهُ؛ معج: فَتَظْلِمُهُ.

۵. اساس: صغیرش؛ به قیام نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

باید کردن و آنگه دعوت کرد او را، این تابان<sup>۱</sup> و ظعن بر رسول است -علیه السلام. و اگر مراد به موقع کشرت ثواب است و قلت او، اتفاق است که هیچ پیغامبر را و هیچ فریشه را بدین طریق<sup>۲</sup> نیست، و اگر تعلل به صغری<sup>۳</sup> است، اعتبار در این معنی به میز نیست، بل به کمال عقل است اگر منکر و مُبتدع<sup>۴</sup> نیست که عیسی یک ساعه در گهواره پیغامبر باشد، و می‌گوید:... إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ الَّذِينَ أَتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ نِعِيَّةً وَ جَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكُورَةِ مَا ذُفْتُ حَيَاً<sup>۵</sup>، ویحیی را می‌گوید<sup>۶</sup>:... وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيَّاً<sup>۷</sup>، ای النبوة، علی نمی شاید که یا<sup>۸</sup> نه ساله یا ده ساله یا به روایتی دوازده ساله مؤمن باشد و ایمان او به موقع باشد. دیگر، آن<sup>۹</sup> دعوی کردن خروج است از اسلام، برای آن که اتفاق است که، علی جزیک بار ایمان نه آورد<sup>۱۰</sup> که معروف است از او، و دیگر روایت نکردند از او که او وقتی تجدید<sup>۱۱</sup> اسلام و ایمان کرد. و اگر آن را وقوع نبود و به دیگر وقت آن را تدارک نبود، او خود مؤمن نبوده باشد، چه در حیات رسول و چه بعد عثمان که امامت کرد. و آن که این روا دارد در حق او مقطوع<sup>۱۲</sup> علی کفره باشد، دیگر<sup>۱۳</sup> نه روایت کردند مخالفان عن طرق مختلفة از رسول -علیه السلام- که او گفت: لَوْلَوْلَنَّ إِيمَانُ عَلَيَّ إِيمَانٌ أَقْتَنَى وَ فِي رَوْاْيَةٍ: وَإِيمَانٌ أَقْتَنَى لَرَجَعَ إِيمَانُ عَلَيَّ عَلَيَّ إِيمَانٌ أَقْتَنَى إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ اگر ایمان علی با ایمان جمله اقتی من برستجند، ایمان علی بر<sup>۱۴</sup> ایمان اقتی من بچربد تا روز قیامت. و اخبار در این معنی بسیار است، اما ما سواه آنان که جزو اوند، اخبار در ایشان مختلف است و ذکر آن در تواریخ هست.

فَأَمَّا سَابِقَانِ الْأَنْصَارِ -عَلَى مَا جَاءَ فِي الْأَخْبَارِ- اهْلِ بَيْعَتِ بَرْ عَقْبَهِ بُودَنَهُ، بَيْعَتْ أَوْلَ، وَآنَ هَفْتَ كَسْ بُودَنَهُ، وَدَرْ بَيْعَتْ دُومَ هَمْ بَرْ عَقْبَهِ هَفْتَادَ كَسْ بُودَنَهُ.[۱۰۷-ر] و

۱. مل: توان.

۲. مل: بر این اخلاص.

۳. آو، آج، بم، مج، لب: مُبتدع.

۴. سوره مریم (۱۹) آیات ۳۰ و ۳۱.

۵. اسام: می‌گویند؛ به فیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۶. سوره مریم (۱۹) آیه ۱۲.

۷. همه نسخه بدلها: این.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل: تا.

۹. نه آورد/نیاورد.

۱۰. آو، آج، بم، مج، لب: به تجدید.

۱۱. آج، مج، لب: و گز.

آن، آنگه بود که ابُو زَرَّا رَهَ، وَ مُضْعِبُ بْنُ عَمِيرٍ بْنِ هَاشَمٍ بْنِ عَبْدِ الدَّارِبِه نزدیک ایشان رفت و ایشان را قرآن بیامونخت. و او اول کس بود که در مدینه نماز جماعت کرد. و از آن پس سَعْدًا مُعاذ وَ عَمْرُو بْنُ الْجَمْوَحِ وَ بْنُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْهَلِ ایمان آوردن و جماعتی بسیار از زنان و جوانان، و مُضْعِبُ بْنُ عَمِيرٍ صاحب رایت رسول بود روز بدر و ۵ احمد، و چون مردم به هزیمت بشدند روز احمد، او با رسول -علیه السلام- مقام کرد تا شهید شد. رسول -علیه السلام- در حق او گفت: از او شریفتر مرد ندیدم، اورا به مگه دیدم، دو بُرْد قیمتی پوشیده و نعلینی در پایی کرده شیراکش از زر، و دو غلام بر راست و دو غلام بر چپ، و هر یکی از ایشان قَعْبَیِ حَيْثُ در دست گرفته و مردمان را می دادند، و رسول -علیه السلام- چون کسی چیزی از طرایف بتهدیه پیش او آوردی، ۱۰ آن برای مُضْعِبَ بْنَ عَمِيرَ نَكَاهَه می داشتی، و خدای تعالی در حق او فرمستاد: وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ<sup>۱</sup>. اورا برادری بود<sup>۲</sup>- ابُو غزیز بن عَمِير- گفتند: روز بدر اورا به اسیری بگرفتند، برای حرمت مُضْعِبَ دست از او بداشتند، و گفتند: برو که راهت گشاده است. گفت: کجا روم! اگر شما مرا رها کنی، دگر قوم مرا بگیرند، این قوم او را بگرفتند و با خانه برند و بند ۱۵ بر نهادند<sup>۳</sup> و طعام آوردند اورا از زنان و خرما، دست به زان نکرد و خرما بخورد برای آن که اهل مگه را نان بیش باشد از خرما، و اهل مدینه را خرما غالب بود بر نان. این جماعت مُضْعِبَ را گفتند: برادرت را بگرفته ایم به اسیری و بند ندارد برای حرمت تو، گفت: لَا وَلَا<sup>۴</sup> كَرَمَةً لَهُ، بَنْدِي گران بر<sup>۵</sup> نهی تا اسلام آرد یا فدیه کند که آن خُلَّی<sup>۶</sup> که مادر او دارد، درهمه مگه کس ندارد. او را بند بر نهادند، چون خود را فدیه کرد و ۲۰ برفت روز احمد برادر را دید. مُضْعِبَ را گفت: وَ اللَّهُ كَمْ مِنْ كَثْمَ إِنْ رَأَى وَ قَوْمَ او می داشت تا فرستت یافت و او را بکشت. خدای تعالی در حق او بفرستاد. فَأَمَّا مَنْ

۱. آو، آج، به: سعیدین.

۲. آو، آج، به: مردم؛ لب: مردی.

۳. آو، به + اورا.

۴. اساس: بر نهادند؛ به قیاس با نسخه مج و مفهوم عبارت در عبارات بعدی، تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها + او.

۶. آو، آج، به، لب: والله.

ظفیٰ وَأَنْرَالْحِيَاةِ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيْمَ هِيَ الْقَاوِیٰ<sup>۱</sup>، اینت عجب برادری در ایمان به این منزلت! و برادری در کفر به آن پایه، که برادر را بکشد، یکی مؤمن و یکی کافر، یکی قاتل و یکی مقتول، یکی سعید و یکی شقی، [شعر]:

سَرِی وَدَلِی<sup>۲</sup> دَبَدَه باشی مشاکل سَعِید وَشَفِی دَبَدَه باشی<sup>۳</sup> برادر

نَسْبٌ يَكْنِی وَفْعٌ مُخْتَلِفٌ، اصل یکی و فرع متباين، [شعر]<sup>۴</sup>:

عَلَیٰ كَاسِمٍ أَبْدَأْ غَلَیٰ<sup>۵</sup> وَعَبْسٌ سَافِقَ وَسِيقَ<sup>۶</sup> ذَبَیٰ<sup>۷</sup>  
لَمَّا ءَمَرَانِي مِنْ شَجَرٍ وَلَكَنْ عَلَیٰ مُذْرِكٌ وَأَخْوَةِ نَسْنَیٰ<sup>۸</sup>

نه ایمان آن، این را سود دارد، و نه کفر او آن را زیان دارد.

لَا يَنْفَعُ الرِّجْسُ مِنْ قُرْبِ الرِّزْكِيِّ وَلَا عَلَى الزَّكِيِّ لِقُرْبِ الرِّجْسِ مِنْ ضَرَرٍ

وَالَّذِينَ أَتَبْعَوْهُمْ يَاخْسَانِی<sup>۹</sup>، گفت<sup>۱۰</sup> آنان بودند که از پس سابقان ایمان آوردنند.

از مهاجر و انصار<sup>۱۱</sup>، گفتند: آنان بودند که در عهد صحابه پس از رسول ایمان آوردنند.

در عرف آنان را که در عهد رسول در خدمت بودند و در صحبت او بودند، ایشان را

صحابه گفتند، و آنان را که پس از عهید رسول بودند تابعین، و آنان که پس از ایشان

بودند اتباع تابعین، آنگه حق تعالی جمع کرد از میان همه در رضای خود گفت:

رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ؛ خدای تعالی راضی است از ایشان، و ایشان از خدای

راضی است. وَأَغْدِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ؛ بچارده<sup>۱۲</sup> است برای ایشان

بهشتیابی که در زیر درختان آن جویها می‌رود. و اهل حجاز: مِنْ تَحْيِهِنَا خواندند، و

در مصاحف ایشان «من» نوشته است، و «من» ابتدای غایت را باشد، و «تحتھا»

ظرف باشد. خَالِدِينَ فِيهَا؛ در آن جا همیشه باشند، و نصبش برحال است. ذالک

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ آن<sup>۱۳</sup> رستگاری بزرگ<sup>۱۴</sup> و ظفری بزرگ است [۱۰۷-پ].

۱. سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۷ و ۲۸ و ۲۹.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. آو، آج، به، لب: گردنی؛ مل، مج: ودنی. ۴. آو، آج، به، لب: باشد.

۵. آج، لب: وستنی. ۶. آو، آج، به، لب: تنسی.

۷. همه نسخه بدلها: گفتند.

۸. مل، مج + و.

۹. مل، لب: بچارده.

۱۱. همه نسخه بدلها: رستگاری و ظفری.

آیه ۱۰۱ [قوله تعالیٰ] : وَمِنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَعْنُ نَعْلَمُهُمْ سَعْدَ بِهِمْ مَرْتَبَتِنَ ثُمَّ يُرْدُونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ؛ واز آنان که پیرامن شما اند از عرب<sup>۱</sup>، منافقانی هستند و از اهل مدینه سخت شدند<sup>۲</sup> بر منافقی، توندانی ایشان را، ها دانیم ایشان را<sup>۳</sup>، عذاب کنیم ایشان را دوبار پس باز برندهشان<sup>۴</sup> به عذابی بزرگ.

آیه ۱۰۲ وَآخَرُونَ اغْتَرُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَقُوا عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ و دیگران مقر آمدند<sup>۵</sup> به گناهشان<sup>۶</sup>، در آمیختند کرداری نیک، و دیگری بد<sup>۷</sup>، باشد که خدای توبه پذیرد ایشان را، که خدای آمرزگار است بخشاینده.

آیه ۱۰۳ خُذْ مِنْ أَفْوَالِهِمْ صِدَقَةً تُطْهِرُهُمْ وَثُرِكِيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ [۱۰۸-ر] إِنَّ صَلَوةَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْمٌ؛ بگیر از خواسته هاشان<sup>۸</sup> زکات تاپاک کنی<sup>۹</sup> ایشان را، و زیادت گردانی به آن، نماز کن<sup>۱۰</sup> برایشان که نماز و دعای تو آرامشی بود ایشان را، و خدا شنو و داناست.

آیه ۱۰۴ آَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَيَاخْذُ الصَّدَقَاتِ وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ؛ نمی دانند<sup>۱۱</sup> که خدای اوست که پذیرد توبه از بندگان وی<sup>۱۲</sup>، و فراگیرد<sup>۱۳</sup> صدقه ها<sup>۱۴</sup>، و خدای اوست توبه دهنده<sup>۱۵</sup>، بخشاینده است.

۱. اساس: ندارد<sup>۱۶</sup> به قیاس آو. و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. آج، لب: اهل بادیه.

۴. آو، آج، بم + زود بود که.

۲. آج، لب: مصراند.

۶. آج، لب: اقراردادند.

۵. آج، لب: باز گردانیده شوند.

۸. مج + باشد.

۷. همه نسخه بدلها: گناهشان.

۹. اساس: خواسته هاشان/خواسته هاشان؛ آج، لب: مالهای این با بیان حق خدای را برای استحقاق که.

۱۰. آج، لب: پاک گردانیم.

۱۱. آج، لب: رحمت خواه.

۱۲. آج، لب: ای ندانستید.

۱۴. مج: بندگانش؛ آج، لب: بندگان خود.

۱۳. مج: ها گیرد؛ آج، لب: قبول می کند.

۱۵. اساس: صدقها/صدقه ها؛ آج، لب: حقوق مالی را، آج، لب: توبه پذیرنده.

آیه ۱۰۵ وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسِيرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسُرَدُونَ إِلَى عَالَمِ  
الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ فَيُتِسِّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ؛ بگویکنی، که داند خدای کردار شما  
و رسولش و مؤمنان، و باز برند<sup>۱</sup> شما را با دانای<sup>۲</sup> نهان و آشکارا. خبر دهد شما را  
بدانچه کرده باشی.

آیه ۱۰۶ وَأَخْرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِنَّمَا يُعَذَّبُهُمْ وَإِنَّمَا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ و  
دیگران باز پس داشته اند برای فرمان خدای، یا عذاب کند ایشان را، و با توبه پذیرد  
برایشان، و خدای داناست و محکم کار.

آیه ۱۰۷ وَالَّذِينَ أَتَحَدُوا قَسْجَدًا [۱۰۸-پ] ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ  
وَإِذَا صَادَ إِيمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلٍ وَتَيَخْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْخُشْنَى وَاللَّهُ  
يَشْهُدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ؛ و آنان که گرفتند مسجد به زیانی<sup>۳</sup> و کافری<sup>۴</sup> و جدا کردن  
میان مؤمنان، و نگهداشتن<sup>۵</sup> راه برای آنان که کارزار کنند<sup>۶</sup> با خدای و رسولش پیش  
از<sup>۷</sup> این، و سوگند می خورند که هانم خواهیم مگزینکوی، و خدای گواهی می دهد  
که ایشان دروغ می گویند.

آیه ۱۰۸ لَا تَقْمِنْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدُ اسْنَ عَلَى التَّقْوَىٰ فِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَهُومَ فِيهِ فِيهِ  
رِجَالٌ يُجْهَوْنَ أَنْ يَتَظَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُظَاهِرِينَ؛ مه ایست در آن جا هرگز، مسجدی  
که بنا کنند بر پرهیزگاری از نخست روز سزاوارتر که بایستی دروی، در او مردانی  
هستند که دوست دارند که پاک باشند و خدای دوست دارد پاکیزگان را.

آیه ۱۰۹ أَفَمَنْ أَسَّ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانَ حَمِيرَ أَمْ فَنْ أَسَّ بُنْيَانَهُ عَلَى  
شَفَاعَ جُرُفٍ هَارِقَانَهَارِيَهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ [۱۰۹-ر] وَاللَّهُ لَا يَهِدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ آن  
کس که بنا نهاد بنای وی بر ترس از خدای و خشنودی بهتر باشد [یا آن کس که بنا

۱. آج، لب: زود بود که پسند.

۲. آو، بهم: وادانند.

۳. آج، لب: مسجدی برای مضرت مسلمانان.

۴. آج، لب: برای کفر؛ آو، معن: و کفر.

۵. آج، لب: آن کس که حرب کرد.

۶. آج، لب: و برای سازدادن.

۷. آج، لب: پیش از بنای مسجد.

۸. مدایست/مایست.

نهد]<sup>۱</sup> بنای وی بر کرانه چاهی رزیده<sup>۲</sup>، درافتند [به آن]<sup>۳</sup> در آتش دوزخ، و خدای راه نماید گروه ستمکاران را.

آیه ۱۱۰ **لَا يَرَأُونَ بُنْيَانَهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِبَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقْطَعَ فُلُوْبُهُمْ وَاللَّهُ عَلَيْهِ حَكْمٌ؛ زَبِيلٌ<sup>۴</sup>** نباشد<sup>۵</sup> بنای که ایشان، آن که بنا کردند شکی در دلهای ایشان، مگر که پاره پاره شود دلهای ایشان و خدای داناست و محکم کار.

آیه ۱۱۱ **إِنَّ اللَّهَ اشْرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَفْوَالُهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّورَةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ آتَفِي بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْبَبِرُوا بِسَيِعَكُمُ الَّذِي بَاتَغْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛** که خدای بخرید از مؤمنان جانهای<sup>۶</sup> ایشان و مالهای ایشان به آن که<sup>۷</sup> باشد ایشان را بهشت، کارزار کنند در راه خدای، بکشند ایشان، و بکشندشان و عدهای برا و واجب در توریت و قرآن، و کیست وفا کشته تر به پیمان وی از خدای؟ شادمانه باشی به بیعی<sup>۸</sup> به آن که بیعت کرد[ای]<sup>۹</sup> به وی، و این اوست رستگاری بزرگ [۱۰-۹-پ].

آیه ۱۱۲ **الثَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِبُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَغْرُوفِ وَالْتَّاهِونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَتَشِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛** تو به کنندگان خدای پرستان شکر کنندگان در راه داران رکوع کنان سجود کنان فرمایندگان به نیکوی باز دارندگان از نایابیست<sup>۱۰</sup> و نگاه دارندگان حد های خدای، و مژده ده مؤمنان [را]<sup>۱۱</sup>.

آیه ۱۱۳ **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ أَقْتَلُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَئِي قُرْبَى مِنْ**

۱. اساس: افتادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

۲. آج، لب: رودی که اصلش از سیل ویران شده؛ مج: کناره رزیده؛ بم: ورکناره ریزنده.

۴. مج: به زبیل.

۶. آو، بم: نهایی که ایشان کردند.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۵. آو، بم: بدل آن که.

۸. آو، بم، مج: به بیعتان. آج، لب: به بخریدن و فروختن شما.

۹. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد؛ آج، لب: مبایعت کردید.

۱۰. آو، بم، مج: ناشایست؛ آج، لب: ناکردن.

بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ؛ نَبَشَّدُ<sup>۱</sup> بِغَامِبرَ رَا وَآنانَ رَا كَه ایمان آرندا<sup>۲</sup> که آمرزش خواهند برای هنبازگیران، و اگرچه باشند خداوندان نزدیکی از پس آن که روشن شد ایشان را که ایشان اهل دوزخ اند.

آیه ۱۱۴ وَمَا كَانَ اسْتِفْقَارًا إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَا يَبْهِرُ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِلَيْهِ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَذُولٌ<sup>۳</sup> [۱۱۰-ر] لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَا يَوْمَ حَلِيمٌ؛ وَنَبَود آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش الا از وعده‌ای، وعده داد<sup>۴</sup> وی را چون پیدا شد وی را که وی دشمن خدای است، بیزار شد ازوی که ابراهیم توبه کننده‌ای بردبار است.

آیه ۱۱۵ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضْلِلَ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقَوْنَ إِنَّ اللَّهَ يُكْنِي شَيْءٍ غَلِيلٍ<sup>۵</sup>؛ وَنَبَود خدای که گمراه کند گروهی را پس از آن که راه داد ایشان را تا بیان کند ایشان را آنچه پرهیزند<sup>۶</sup> که خدای به هر چیزی داناست.

آیه ۱۱۶ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُخْبِي وَيُمْبِثُ وَمَا لَكُمْ مِنْ ذُونَ اللَّهِ مِنْ فَلَيْ وَلَا نَصِيرٌ<sup>۷</sup>؛ که خدای او راست پادشاهی آسمانها و زمین، زنده کند و بمیراند و نیست شما را از جز خدای از دوستی و نه یاری<sup>۸</sup>.

آیه ۱۱۷ وَلَقَدْ نَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الدِّينَ أَبْغَوْهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَرْبِعُ<sup>۹</sup> قُلُوبٌ فَرِيقٌ مِنْهُمْ ثُمَّ نَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ يَهْمِمُ رَؤُوفٌ [۱۱۰-پ] رَحِيمٌ؛ توبه پذیرفت<sup>۱۰</sup> خدای بر پیغمبر و یاران او- مکنی و مدنی- آنان که پس او گرفتند در وقت دشواری<sup>۱۱</sup> از آن پس که نزدیک بود که بچسبد<sup>۱۲</sup> دلهای گروهی ازیشان پس توبه پذیرفت<sup>۱۳</sup> برایشان که وی بدیشان مهربان و بخشاینده است.

آیه ۱۱۸ وَعَلَى الْشَّلَاثَةِ الَّذِينَ حُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحْبَتْ

۱. آج، لب: نزد.

۲. آو، به: آوردهند.

۳. آج، لب: که وعده دادند.

۴. آج، لب: خدای هیچ دوستی و نه هیچ یاری دهنده.

۵. اساس: تربیع؛ به قیاس با قرآن مجید، تصحیح شد.

۶. آج، لب: به حقیقت بازگشت و توبه داد خدای.

۷. آج، لب: دشواری.

۸. آو، به: بخندید؛ آج، لب: میل کند.

۹. آج، لب: بازگشت.

وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَاهِرًا أَن لَا مُلْجَأً مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِتُشُوُّبُوا  
إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ؛ وبر آن سه کس آنان که باز پس افگندند<sup>۱</sup> ایشان را  
آنگه که تنگ شد برایشان زمین با فراخی آن و تنگ شد برایشان ننهای ایشان، و  
پنداشتند که پناه نیست از خدای مگر به او، پس توبه پذیرفت<sup>۲</sup> ازیشان تا توبه کنند  
که خدای توبه پذیرنده و بخشارینده است.

۵

قوله: **وَمِنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ**، حق تعالی چون ظرفی ذکر نیکان و بزرگان  
صحابه از مهاجر و انصار بکرد و آنچه ایشان را خواهد بودن، ذکر جماعتی از منافقان  
کرد که بعضی در مدینه بودند و بعضی بیرون مدینه بر پیامن. مفسران گفتند: مراد به  
منافقان بیرونی چند قبیله‌اند: مژینه و جهینه و آسلم و آشجع و غفار، و این جماعت  
پیامن مدینه بودند. **وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا**، در کلام حذفی هست و اختصاری و  
تقدیر آن است که: **وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قَوْمٌ**، آؤ مُنَافِقُونَ مَرَدُوا عَلَى التَّفَاقِ، و نیز در  
مدینه قومی هستند یا منافقانی هستند که ایشان مارداند<sup>۳</sup> برتفاق، یعنی طاغی و  
باغی، یقال: مَرَد يَمْرُدُ مُرُودًا، فهم مارد و مرید، و منه: الشَّيْطَانُ الْمُرِيدُ، و اصل کلمه  
از ملاست است، و منه: الْأَمْرَدُ و منه: الصَّرْحُ الْمُمَرَّدُ، ای المُمَلَّسُ، و آرض جرداه  
مرداء لا تُثبِّت شيئاً، والمرداء<sup>۴</sup>، الصخرة الملساء، و نسبت آن کلمه به این از آن جا  
باشد که آن لاخیر فیه؛ پنداری او را از همه خیری ساده بکرده‌اند. ابن زید گفت:  
**مَرَدُوا**، ای آقاموا علیه و لم یَتُوبوا. وأنشد أبیان بن تغلب:

**مَرَدُ الْقَوْمِ عَلَى جَنَاحِهِمْ أَهْلُ بَنْيٍ وَضَلَالٍ وَأَشْرٍ**  
ای، اصرروا<sup>۵</sup> علیه. ابن اسحاق گفت: لجوابیه؛ لجاج بردن در او. فراء گفت:  
۲۰ مَرَنُوا عَلَيْهِ؛ خوگوار و معتمد شدند بر آن. زجاج گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست،  
والتقدير: **وَمِنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ مَرَدُوا عَلَى التَّفَاقِ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ**  
کذلک. حق تعالی گفت: از اینان که پیامن شما اند [۱۱۱-ر] منافقانی هستند، و

۱. آج، لب: بازگذاشته بودند.

۲. اسas: تمارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. آو، آج، یم، میج، لب: العراده.

۴. آج، لب: اصرروا.

نیز [از]<sup>۱</sup> اهل مدینه جماعتی متمرد، طاغی، مصری بر کفر و نفاق، تو ایشان را ندانی ای محمد! ما دانیم ایشان را، برای آن که نفاق<sup>۲</sup> اظهار ایمان باشد با ابطان<sup>۳</sup> کفر، و ایشان کفر در باطن دارند و عالم به باطن منم هنوز ظاهر شناسی و بس. آنگه<sup>۴</sup> گفت: **سَعْدِيْبُهُمْ قَرَّيْبِيْنْ**؛ ما ایشان را دوبار عذاب کنیم. قناده گفت: در این آیت چه<sup>۵</sup> بوده است گروهی را که در حق مردمان زبان دراز کرده اند و می گویند: فلان از اهل بهشت است و فلان از اهل دوزخ است. چون ایشان را گویی تو کیستی<sup>۶</sup>؟ گوید: ندانم، آن کس که احوال خود نداند، احوال دیگران کمتر داند. در این باب تکلف چیزی می کنی که پیغمبران نکردند، نبینی که نوع -علیه السلام- می گوید: ... وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۷</sup>. و شعیب -علیه السلام- می گوید: [...] وَمَا آتَا عَلَيْكُم بِحَفِظِ<sup>۸</sup>، و حق تعالی می گوید با رسول علیه السلام<sup>۹</sup> [۱] که: لَا تَغْلِيمُهُمْ تَخْنَقْلَمُهُمْ.

اما قوله: **سَعْدِيْبُهُمْ قَرَّيْبِيْنْ**، مفسران در این دو عذاب خلاف کردند، بعضی گفتند، و آن روایت سُدی است از ابو مالک از عبدالله عباس که: یک عذاب آن بود که، رسول -صلی الله علیه و علی آله- رور آدیمه ای بر منبر خطبه می کرد، برخاست و اشارت کرد و گفت: یا فلان! برون شو از مسجد که تو منافقی! و یا فلان و یا فلان! و جماعتی را نام برد، و ایشان را به نفاق گواهی داد و از مسجد بیرون کرد و رسوا کرد ایشان را. این فضیحت یک عذاب است، و عذاب دوم عذاب گور است.

مجاهد گفت: عذاب اول قتل و میتوی است و عذاب دوم عذاب گور است. قناده گفت: عذاب اول دوبیله است و دوم عذاب گور. این زید گفت: عذاب اول مصائب است در اموال و اولاد، و دوم عذاب دوزخ است.

۱. اسماء: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۲. آو، آج، به، لب + و.

۳. مع: من ابطان.

۴. همه نسخه بدلهای: پس آنگه.

۵. آو، آج، به: حکم.

۶. همه نسخه بدلهای: چیستی.

۷. سوره شراء (۲۹) آیه ۱۱۲.

۸. سوره انعام (۶) آیه ۱۱۰ و هود (۱۱) آیه ۸۶.

۹. آج، لب + منع غیبت گفتن.

عبدالله عباس گفت: عذاب اول زکات مال ستدن است از ایشان بر کره ایشان، و دوم عذاب گور. محمد بن اسحاق گفت: عذاب اول آن است که، ایشان را به تیغ در اسلام آورد<sup>۱</sup> بر رغم ایشان بی آن که ایشان را در آن خیری و نفعی مأمول است. دوم عذاب گور. سه ام<sup>۲</sup> عذاب دوزخ.

بعضی دگر گفته‌ند: عذاب اول آن است که فریشتگان بر روی و پشت ایشان می‌زندند عند قبض روحشان، دوم عذاب گور و گفته‌ند: تفسیر او در سوره التحل است، فی قوله: ...**رِذَّا هُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ**<sup>۳</sup>.

مقاتل بن حیان گفت: عذاب اول تیغ بود برایشان روز بدر، و عذاب دوم بنزدیک مرگ.

حسن بصری گفت: عذاب اول قوله: **مَلُوْنِينَ آتَيْتَمَا ثَقْفُوا أَخْدُوا وَ قُتِلُوا تَقْتِلَا**<sup>۴</sup>.  
و عذاب دوم عذاب گور.

عطای گفت: عذاب اول امراض و محن دنیاست بر سبیل عقوبت بی عوض، و بیانش آن که، در آخر سورت گفت: **أَوَلَّا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْسَدُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ فَرَّطْتُمْ**<sup>۵</sup>...، والمعنى: **يُعَذَّبُونَ بِالْأَمْرَاءِ**. آنگه گفت: ایشان را در آن لطفی و اعتباری نبود، بیانش: ...**ثُمَّ لَا يُتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَدْكُرُونَ**<sup>۶</sup>، بل لطف دیگران را بود.

ضحاک گفت: عذاب اول عذاب گور است، و عذاب دوم عذاب دوزخ.  
و گفته‌ند: عذاب اول به احراق مسجدی که کرده بودند، رسول -علیه السلام-.

بفرمود نا بسوختند، و دوم عذاب دوزخ.

و گفته‌ند: عذاب اول خرج کردن در طاعت تو، و عذاب دوم خویشان و دوستان را کشن به فرمان تو. **ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ**؛ آنگه ایشان را در قیامت با عذابی بزرگ برند، و آن عذاب دوزخ است.

قوله: **وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ**، مفسران گفته‌ند: آیت در جماعتی آمد که ایشان از رسول -علیه السلام- باز پس استادند در غزات تباک. چون رسول برفت، پشیمان

۱. آی، آج، به، مل، لب: آوردند.

۲. سورة نمل (۱۶) آیه ۸۸.

۳. سوره الحزاب (۳۳) آیه ۶۱.

۴. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۶.

۵. سوره توبه (۹) آیه ۹.

شدند گفتند: ما در سایه و راحت و آسایش، و رسول خدای و صحابة او در جهاد و شدت و رنج سفر! به خدای تعالی که ما خویشتن را در استونهای مسجد بنديم و خود را باز نگشایيم تا رسول ما را باز نگشایيد<sup>۱</sup> و توبه ما قبول نکند<sup>۲</sup> و عذر ما نپذيرد<sup>۳</sup>. همچنین كردند، چون رسول -عليه السلام- درآمد، گفت: اينان كيستند و چرا خویشتن را در اين جا بسته‌اند؟ گفتند: اينان آنان‌اند که با تو [۱۱-پ] به غزات نیامدند<sup>۴</sup>، سوگند خورده‌اند که، خویشتن باز نگشایند تا تو ايشان را باز گشایي<sup>۵</sup>، گفت: من نيز سوگند می خورده‌ام<sup>۶</sup> که ايشان را باز نگشایيم تا مرا نفرمایند<sup>۷</sup>. اينان تنعم کردند و از من باز ایستادند و از صحبت من و از جهاد رغبت نمودند، خدای تعالی اين آيت فرستاد بر<sup>۸</sup> رسول -عليه السلام- بفرمود: تا ايشان را باز گشادند. ايشان بیامدند و گفتند: يا رسول الله! مالهای ما فدای تو است، بفرمای تا بردارند و به صدقه پنه برای ما ناکفارت گناه ما باشد و برای ما استغفار کن. رسول -عليه السلام-. گفت: مرا نفرموده‌اند که از مال شما چيزی بردارم، خدای تعالی اين آيت فرستاد: **خُذْ مِنْ آفَوَالِهِمْ حَصَدَةً لُّظِهْرُهُمْ وَتُرْكِيَّهُمْ بِهَا.**

خلاف كردند در عدد ايشان که چند کس بودند، روایت كرده‌اند از ۱۵ امير المؤمنین علی و عبدالله عباس که: ده کس بودند، از جمله ايشان ابو لبابه الانصاری. سعید خییر گفت وزید آسلم که: هشت کس بودند، از ايشان هلال بود و ابو لبابه و [گزدم و مرداس و ابو قيس. قتاده و ضحاک گفتند: هفت کس بودند، از جمله ايشان جده بن قيس بود و ابو لبابه]<sup>۹</sup> و حرام و اوسم جمله از انصار بودند. عطیه گفت از عبدالله عباس که: پنج کس بودند، يکی از ايشان ابو لبابه بود. وبعضی دگر گفتند: آيت در ابو لبابه آمد خاص. مجاهد گفت: آيت در ابو لبابه آمد آنگه که فریظه

۱. مل، معنی: باز گشاید.

۲. همه نسخه بدلها: کند.

۴. مل + و.

۶. آو، آج، بم، مج، لب: سوگند می خورم؛ مل: سوگند خورده‌ام.

۷. مل: بفرمایند.

۸. همه نسخه بدلها: لفظ «بر» را ندارند.

۹. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

را گفت: اگر برحکم سعد معاذ فرود آیی ذبح و کشتن باشد چنان که در سوره الانفال برفت. رُھری گفت: آیت در ابویابه آمد چون به غزات تبوك نرفت پس پشیمان شد خویشتن به متون مسجد باز بست و گفت<sup>۱</sup>: طعام و شراب نخورم تا بعیرم: یا خدای توبه ام بپذیرد. هفت شبان روز هیچ نخوردتا بیوقتاد و هوش و قوت از او برفت، خدای تعالی این آیت بفرستاد و توبه او قبول کرد. رسول-علیه السلام- به نفس خود بیامد و او را باز گشاد، ابویابه گفت: یا رسول الله! آن سرای که در روی این گناه کردم به جایگاه رها کنم، و آن مال که به دوستی او تورا رها کردم از آن به در آیم. رسول-علیه السلام- گفت: جملة مال نه ولکن یک ثلث. حق تعالی گفت: **وَأَخْرُونَ** یعنی: **وَأَخْرُونَ مِنَ الْمُشْكِلِينَ**. وجماعتی دیگر از جمله باز استادگان از غزات تبوك آنان اند که: اعتراف دادند به گناهشان. **خَلَظُوا عَمَلاً صَالِحًا**، عملی صالح درآمیختند با عمل بد. **عَسَى اللَّهُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ**، مفتران گفتند: عَسَى از خدای تعالی واجب باشد، وما بیان کردیم که: «لَقُلْ» و «عَسَى» را چه تفسیر باشد از خدای تعالی، و برای آن گفت: تامکلف قطع نکند، بل متعدد می باشد بین الخوف والظلم<sup>۲</sup>: همانا خدای توبه ایشان بپذیرد که خدای تعالی غفور و رحیم است، آمرزندۀ گناهان و بخشاینده بریندگان.

۱۵

آنگاه گفت: **خُذْ مِنْ أَفْوَالِهِمْ**; فراگیرای محمد از مالهای ایشان، و مِنْ تبعیض راست برای آن مال ایشان جمله بر نگرفت به صدقه، بعضی گفتند: زکات است، بعضی دیگر گفتند: مانندۀ کفارت است، بعضی گفتند: صدقه تطوع است. **تُظَهِّرُهُمْ وَتُرَكِّبُهُمْ**; ایشان را پاکیزه بکنی به آن و مزکی بکنی ایشان را به آن و دو<sup>۳</sup> قول است، یکی آن که: هر دو به یک معنی است، ولکن عطف کرد یکی را بر دیگر<sup>۴</sup> لاختیلاف اللفظین کالتائی والبعد والکذب والتمیز. وقولی دیگر آن است: **تُرَكِّبُهُمْ تَرْيَدُهُمْ**<sup>۵</sup> و **تُسْمِيهِمْ**<sup>۶</sup> تا مالهایشان برکت در او پیدید آید، **مِنَ الزَّكَاةِ وَهُوَ النَّمَاءُ وَالزِّيَادَةُ**. و **تُظَهِّرُهُمْ**، به رفع و محل اونصب است بر حال، ای **مُظَهِّرًا لَّهُمْ**

۱. آو، آج، بم، مل، لب: دراو

۲. همه نسخه بدلها + هیچ.

۳. همه نسخه بدلها: دیگری.

۴. اساس: تریبهم؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۵. اساس: تسمیهم؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۶. آی، آج، بم، مل، لب: تا مالهایشان بیفزاید و برکت دهد.

وَمُرْكِبًا. وَأَكْرَبَهَا در آیت نبودی، محل اورفع<sup>۱</sup> بودی بر صفت صدقه، ای: صدقه مُقْهِرَةٌ مُرْكِبَةٌ، ولکن بِهَا ضمیر صدقه است نشاید<sup>۲</sup> تا فعل او بود و جواب نیست تا محل او جزم باشد، ومثله قوله تعالى: فَقَهِبَ لِي مِنْ لَذْنِكَ وَلِيَّا، يَرِثُشِي<sup>۳</sup>...، به رفع، و مثله قول الشاعر:

۵ قَسْنِي تَأْتِيهِ تَغْشَوْ إِلَى ضَوْعِ نَارِهِ تَجِدُ خَيْرَ نَارِ عِنْدَهَا خَيْرٌ مُوقِدٌ  
ای: قَسْنِي تَأْتِيهِ عَاشِيَا. و مسلمة بن محارب<sup>۴</sup> در شاذ خواندن: تُظْهِرُهُمْ وَتُرْكِبُهُمْ به جزم به جواب امر، و گفته اند: معنی آن است که: تُضْلِحُهُمْ، که ایشان را به آن باصلاح آری. و گفتند: [۱۱۲-ر] تَرْفَعُ مَنَازِلِهِمْ؛ مَنَازِلِ ایشان رفیع بکسی از منازل منافقان، وَصَلَّى عَلَيْهِمْ؛ دعا کن ایشان را، والصلوة فی اللُّغَةِ الدُّعَاءِ، کقول الاغشی:  
۱۰ وَصَلَّى عَلَیَّ ذَنْهَا وَارْتَسَمْ<sup>۵</sup>

ای، دعالها، و منه قول النبي - عليه السلام: إِذَا دُعِيَ أَخْدُوكُمْ إِلَى طَعَامٍ<sup>۶</sup> فَلْيُجِبْ فَإِنْ كَانَ مُفْطِرًا فَلْيَأْكُلْ وَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيُصْلِمْ<sup>۷</sup>، ای: فَلَيَدْعُ لَهُ، گفت: چون یکی را از شما دعوت کنند با طعام<sup>۸</sup>، باید تا اجابت کند، اگر روزه دار نباشد طعام بخورد، و اگر روزه دار باشد دعا کند آن کس را، إِنَّ صَلَوَاتَكَ سَكُنٌ لَهُمْ، کوفیان خوانندن: ۱۵ صَلَوَاتَكَ بِرَوْحَدٍ، و باقی قراء خوانندن: إِنَّ صَلَوَاتِكَ بِرَجْمَعِ سَلَامَتٍ وَ كَسْرِ «تا». در قراءت اول به نصب «تا»، ابو عُبَيْد اخبار وحدان<sup>۹</sup> کرد و گفت: حلاة اگرچه واحد است از جمع سلامت بیش باشد. برای آن که جنس است و مصدر است، و مصدر بر جمع افتد، نبینی که خدای تعالی جمله مکلفان عالم را به لفظ واحد نماز

۱. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها و چاپ مرحوم شمرانی؛ بر اساس قواعد نحوی محلی از اعراب دارد و محل آن تابع موصوف است، بنابراین محل «تُظْهِرُهُمْ» نصب است گرچه لفظ آن مرفوع می باشد.  
۲. آی بم: شاید.

۳. سوره مریم (۱۹) آیه ۵ و ۶.

۴. اساس: معارف؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۵. اساس: طعامه؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۶. آو، آج، بم: فلیصلی.

۷. آو، آج، بم، لب: کشند.

۸. همه نسخه بدلها: طعامی.

۹. مل: جمع.

فرمود بقوله: وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكُوْةَ...، و در جمع گویند: خمس صلوٽات الى عشر، واين جمع قليل<sup>۱</sup> باشد، و ابوحاتم اختيار جمع کرد و گفت: آن کس که ظن برد که واحد<sup>۲</sup> از جمع بدیغیر است غلط افتاد او را، الاتری الى قوله: هَمَا نَفِدْتُ كَلِمَاتُ اللَّهِ، و قوله: وَصَدَقْتُ بِكَلِمَاتٍ رَتَبَاهَا<sup>۳</sup> ، حق تعالی گفت: دعای تو ایشان را سکونی و طمأنیتی باشد. عبدالله عباس گفت: رَحْمَةُ اللَّهِ لَهُمْ. فتاده گفت: وَقَارُّ لَهُمْ. گلپی گفت: طمأنیت لَهُمْ يَا أَنَّ اللَّهَ قَبِيلٌ مِنْهُمْ؛ دلهاشان ساکن شود به آن که خدای تعالی [از ایشان]<sup>۴</sup> قبول کرد، و گفتند<sup>۵</sup>: صلاة آن است که، والی چون مال بستاند بگوید: آخِرَكَ اللَّهُ فِيمَا أَغْظَيْتَ وَبَارِكْ لَكَ فِيمَا أَبْقَيْتَ؛ آنچه دادی خدایت به مزد کناد، و آنچه رها کردی خدای برآن برکت کناد.

عبدالله بن ابی اویی روایت کرد که: چون کسی صدقه ای پیش رسول آورده،  
او گفتی: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى إِلَيْ فُلَانْ. روزی پدرم صدقه ای بینزدیک رسول برد  
علیه السلام، گفت: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى إِلَيْ أَبِي أَوْفَى. عَكْرِمَهُ گفت: این  
صدقه فرض است، و حسن گفت: کفارت است، و ابوعلی چبائی گفت: واجب  
است بر هر ساعی که دعا کنند متصدق را چنان که رسول علیه السلام. گفت: وَاللَّهُ  
سَمِيعُ عَلِيهِمْ؛ و خدای تعالی می شنود گفتار ایشان و می داند کردار ایشان.  
۱۵

**الَّمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبِلُ التَّوْقَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَتَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ، عَكْرِمَهُ**  
گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون خدای تعالی توبه ایشان بپذیرفت و اینان را با  
منازل و درجات خود برد، منافقان طعنه زدند و گفتند: اینان همان قوم اند که دیروز<sup>۶</sup>  
با ایشان حدیث نمی شایست کردن<sup>۷</sup> و مساممه<sup>۸</sup> و مکالمه با ایشان روا نبود، و اکنون

۱. سوره بقره (۲) آیه ۴۲.

۲. آو، آج، به، لب: قلت.

۳. سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۷.

۴. سوره تحریم (۱۶) آیه ۱۲.

۵. اساس: وقارا؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۶. اساس: قدارد؛ از آو افزوده شد.

۷. آو، آج، به، لب + الله.

۸. اساس: دی روز آو، به: دین روز.

۹. آو، آج، به، لب: گرد.

۱۰. آو، آج، به، لب: مسأله.

۱۱. آو، آج، به، لب: نمی پاریست گفتن.

با پایه خود رفتند، چه افتاد ایشان را؟ خدای تعالیٰ بیان کرد که: مسبب، توبه و صدقة ایشان بود که توبة ایشان به موقع قبول افتاد و صدقة ایشان به جای حق<sup>۱</sup> و این آیت فرستاد: **آَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَتَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ**، گفت: آن خدای است که توبه قبول کند از بند گانش و صدقات بستاند، **آَلَمْ يَعْلَمُوا؟**<sup>۲</sup> نعمی دانند این منافقان که این طعن می زند که قبول توبه به خدای است - جل جلاله - صدقات او مستاند او گیرد. و معنی آن، قبول باشد و ایقاع آن به موقع استحقاق ثواب.

ابوهریره گوید، از رسول -علیه السلام- شنیدم که گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست که هیچ بنده‌ای نباشد که صدقه‌ای دهد از کسبی حلال، و ۱۰ خدای تعالیٰ جز حلال و پاک نپذیرد، و برآسمان نشود الا صدقه پاک، والا آن صدقه در دست کرم خدای می نهد خدای ازو بستاند آن را و می پروراند چنان که یکی از شما اسب کرده<sup>۳</sup> را پروراند، یک لقمه که برای خدای داده باشد مانند کوهی عظیم شود. آنگه این آیت برخواند: **آَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَتَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ**.

۱۵ **وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْتَّوَابُ الرَّحِيمُ**، و تواب، رجاع باشد که بنای مبالغت کثیر الرجوع باشد، در صفت بنده آن باشد که، بسیار توبه کند و با در خدای شود، و در صفت خدای تعالیٰ آن باشد که، بسیار قبول توبه کند [۱۱۲-پ] و رحمت با سربنده آرد، و رحیم و بخشاینده است.

قوله: **وَقُلِ اعْمَلُوا**، حق تعالیٰ در این آیت امر کرد مکلفان را به طاعت، گفت: ۲۰ بکنی آنچه شما را فرموده‌اند بر آن وجه که فرموده‌اند، و روا بود که: **إِعْمَلُوا**، بر سیل تهدید گفت، چنان که گفت: **إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ**؛ آنچه خواهی می‌کنی که لامحال عمل شما را عرض<sup>۴</sup> خواهد افتدن بر خدای و بر پیغمبر و امامان، اما قوله: **فَسَيَرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ**، «سین» برای خلوص فعل آمد به استقبال و اخراج او از معنی

۱. آج، لب: ایشان به موقع اجابت استحقاق قبول افتاد.

۲. او، به + او آج، لب: ای.

۳. آج، لب: کرده اسی.

۵. آی، آج، به، لب: عوض.

۴. سوره نحلت (۴۱) آیه ۴۰.

حال، که خدای تعالی عملهای شما بخواهد دیدن. آنگاه در «بتری» دو قول گفته‌اند؛ یکی آن که، به معنی علم و معرفت است، و یکی آن که به معنی رؤیت بصر است، و درست آن است که، به معنی رؤیت بصر است برای آن که متعددی است به یک مفعول، و اگر به معنی علم بودی، متعددی بودی به دو مفعول، و از این عذر خواستند [به]<sup>۱</sup> آن که گفته‌ند<sup>۲</sup>، چنان که رؤیت بردو ضرب است، یکی به معنی ابصار و یکی به معنی علم. علم همچنین بردو ضرب است، یکی به معنی معرفت و یقین و آن پتعدادی <sup>إِلَى</sup> مفعول واحد، کقولک: عَلِمْتُ زَيْدًا، یعنی عَرَفْتُ شَخْصًّا، و آن که متعددی باشد به دو مفعول، به معنی ظن بود، چنان که: عَلِمْتُ زَيْدًا فَاضْلًا، یعنی ظننتُهُ فاضْلًا، و چون علم اینجا به معنی معرفت است و متعددی به یک مفعول است. و بر این قول اعتراضی دیگر هست، و آن آن است که: فَسَيَرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ خدای بییند، اگر بر علم تفسیر دهند لازم آید که خدای تعالی عالم بود به علمی محدث، برای آن که «سین»، استقبال راست چنان که بگفتیم معنی آن باشد که: خدای پداند یا بخواهد دانستن چنان که آن جا معنی<sup>۳</sup> آن است که: خدای تعالی عمل شما بخواهد دیدن به آن معنی که بر او عرض نخواهد افتادن. پس معنی آیت آن است که: خدای تعالی <sup>إِلَّا</sup> بر سبیل حَثٍ و ترغیب امر فرمود که طاعت کنی و محرفض و باعث این کرد که گفت: عمل شما بر خدای رسول عرض خواهد افتادن تا مکلفان را داعی باشد به آن که طاعت کنند، و <sup>إِلَّا</sup> بر سبیل تهدید<sup>۴</sup> گفت: آنچه خواهی می‌کنی که عمل شما عرض خواهد افتادن بر خدای رسول و مؤمنان. و این عرض وقت او را در او دو قول است: یکی آن که به قیامت باشد، و یکی آن که در اخبار آمده است که: اعمال اقتت هر شب دوشنبه<sup>۵</sup> و پنج شنبه بر رسول -علیه السلام- عرض کنند و برائمه. و مراد به مؤمنان امامان<sup>۶</sup> معصوم باشد برای آن که، معطوف اند بر خدای رسول چنان که فرمود در آیت ولایت: إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ

۱. اساس: ندارد؛ از آوی افزوده شد.

۲. اساس: گفت؛ به قیاس با نسخه آوی، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. آوی، آج، بم، لب؛ به معنی.

۴. اساس: دوشنبه‌ای؛ آوی، آج، بم، لب؛ دوشنبه.

۵. اساس: امام؛ به قیاس نسخه آوی، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

أَفْتُواۤ۔ الْآيَة، وقوله: ... فَإِنَّ اللَّهَ هُوَمُؤْلِي وَجْهِ رِبِّ الْمُؤْمِنِينَ ...، وقوله: ... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...، ومانند این بسیار است. وَسَرَّدُونَ؛ و شما را باز گردانند با خدای که داناست. علم غیب داند و به نهان<sup>٤</sup> و آشکارا عالم باشد. فَيُبَشِّرُكُمْ؛ خبر دهد خدای شما را به آنچه کرده باشی<sup>٥</sup>، خبر دادن کنایت است از جزا و پای داشت<sup>٦</sup> و عقوبت، چنان که یکی از ما گوید: خبر به تورسد، و این خبر<sup>٧</sup> به تو آید و با توبگویند و من با توبگویم، و آنچه مانند این باشد.

وَأَخَرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ، مدتها خوانند و حمزه و کسانی و خلف و حفص، وکسانی راوی عن ابی بکر: مُرْجُونَ، بی همزه؛ و باقی قراء خوانند: مُرْجُونَ، به همز علی وزن «مُفْعَلُونَ» و وزن قراءت اول «مُفْعَونَ» باشد برای آن که «لام» است که از او بیفتاده است از<sup>٨</sup> همزه ساقط<sup>٩</sup>. بر قراءت اول<sup>١٠</sup> آرْجَيْتُ باشد<sup>١١</sup>، بر قراءت دوم آرْجَاتُ، وَعَلَى هَذَا قُرِئَ؛ آرْجَة وَآخَاه، وَآرْجَة [و] آخَاه وَالْأَرْجَاء، التأخير. واصل همزه است و قراءت اول محمول است علی تخفیف الهمزه. حق تعالی گفت: وَأَخَرُونَ؛ گروهی دیگر هستند مؤخر و باز پس داشتند<sup>١٢</sup> برای فرمان خدای، و کار ایشان در مشیت است. اما عذاب کند ایشان را اگر خواهد واما توبه ایشان پذیرد.

تفسران گفتند: این جماعت آن سه کس بودند که در حق ایشان آمد: وَعَلَى الْثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا<sup>١٣</sup> الآية، وقصه آن باید در جای خود. إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وایشان آنان بودند [١١٣-ر] که از غزات تبوك باز استادند<sup>١٤</sup> لاعن نفاق ولکن از توانی و تقصیر و آنگه قوله: آن اجتهاد و مبالغه نکردند در توبه که ابویابه و اصحابش کردند،

٢. سوره تحریم (٦٦) آیه ٤.

١. سوره مائدہ (٥) آیه ٥٥.

٤. آن، بم، مل، لب: به پنهان.

٢. سوره نساء (٤) آیه ٥٩.

٦. همه نسخه بدلهای پاداشت.

٥. آو، آج، بم، مل، لب + و.

٩. همه نسخه بدلهای + و.

٧. همه نسخه بدلهای حدیث.

١١. آو، آج، بم، مل + از.

٨. همه نسخه بدلهای آن.

١٣. همه نسخه بدلهای باز پس داشت.

٩. مع: وزن قراءت.

١٥. آو، بم، مل، مع: استادند.

١٢. اساس: تدارد؛ از آو، افزوده شد.

١٤. سوره توبه (٩) آیه ١١٨.

رسول، علیه السلام، بفرمود تا ایشان را براندند و هجران کردند از ایشان، و فرمود صحابه را: تا با ایشان سخن نگویند، ایشان مهجور و متروک شدند و کس با ایشان سلام و صباح و مکالمت و مخالفت نکرد. زنان ایشان بیامدند و گفتند: یا رسول الله؛ ۵ ما از خانه ایشان بیرون آییم؟ گفت: نه، ولکن ایشان را تمکین مکنی از مقارت. ایشان بر این قاعده پنجاه روز بماندند با حزن و گریه و خوف و اضطراب و قلق، آنگه قبول توبه شان آمد، حق تعالی گفت: کار<sup>۱</sup> ایشان به خدای است، اگر خواهد عذاب کند ایشان را، و اگر خواهد عفو بکند ایشان را. و این آیت دلیل است بر آن که، ۱۰ خدای را باشد که قبول توبه نکند [و]<sup>۲</sup> او به قبول آن متفضل است، چه اگر واجب بودی موقف نبودی بر مشیت، چه آنچه واجب باشد، بر مشیت موقف نبود، و فاعلش را از آن که کردن<sup>۳</sup> محیص نباشد. و اقا در کلام عرب لوعة احمد الشیئین [باشد]<sup>۴</sup>، ۱۵ یقال: فَعَلْتُ إِمَّا هَذَا وَإِمَّا ذَاكَ، وَدَرَأْتُ تَحْيِيرَ رَا باشَد، إِفْعَلْ إِمَّا هَذَا وَإِمَّا ذَاكَ، وَخَدَى تَعَالَى عَالَمَ اسْتَ [به آنچه خواهد کردن، این ابهام بر مکلفان کرد تا مغزی نشوند به قبیح<sup>۵</sup> و از میان خوف و رجاء باشند. و خدای تعالی عالم است]<sup>۶</sup> به مصالح بندگان و آنچه ایشان را با صلاح آرد، و حکیم است آنچه فرماید به حکمت و مصلحت فرماید قوله:

**وَالَّذِينَ أَتَّخَذُوا قُسْجَدًا ضِرَارًا.** الآیه، مفسران گفتند: بنو عمرو بن عوف مسجد<sup>۷</sup> بآ به نمازگاه خود گرفتند و رسول را -علیه السلام- آن جا برندند تا یک روز نماز جماعت کرد. بنو اعمام<sup>۸</sup> ایشان را حسد آمد بر ایشان، گفتند: ما نیز مسجدی کنیم<sup>۹</sup> در پهلوی مسجد ایشان و از رسول درخواهیم تا آن جا نماز کند به ما، و چون ابو عامر الزراہب آید از شام، او را به امام آن مسجد کنیم. و این ابو عامر از ایشان بود، و ۲۰ پدر حنظله بود. که او را غسل<sup>۱۰</sup> الملائکه گفتند<sup>۱۱</sup>. روز احمد او را بکشتند و در معركه او

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع + توبه.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. آج، مع، لب: آن کردن.

۴. مل: بکیم.

۵. همه نسخه بدلها: بنی اعمام.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مع: گفتند.

را مشته یافتد، رسول را بگفتند، گفت: من دیدم فریشتگان را که از غسل او پرداخته بودند با ابریق زرین با آسمان می شدند، و این ابو عامر ترسا بود و راهب بود در جاهلیت، چون رسول -علیه السلام- بیامد و به پیغمبری<sup>۱</sup>، بنزدیک رسول آمد و او را گفت: این دین چیست که آورده؟ رسول -علیه السلام- گفت: دین حنفی است، دین ابراهیم<sup>۲</sup>، گفت: من برآن دیتم. رسول او را گفت: تو برآن دین نهای. او گفت: این دین ابراهیم است ولکن تو چیزی درآورده‌ای<sup>۳</sup> که از آن نیست. رسول -علیه السلام- گفت: نه چنین است که تو گفتی، ولکن چنین<sup>۴</sup> بھا بیضاء نقیة؛ ولکن دینی است پاکیزه روشن که آورده‌ام. ابو عامر گفت: آمات الله الكاذب<sup>۵</sup> هتا طریضاً وحیداً غریباً؛ آن را که از ما دروغ می‌گوید، خدای او را بمیراناد غریب،<sup>۶</sup> تنها، رانده. پیغمبر -علیه السلام- گفت: آمین!<sup>۷</sup> و او را ابو عامر الفاسق خواندی<sup>۸</sup>. چون این برفت، گفت: هیچ قوم را نیایم که با تو کارزار کنند و الا<sup>۹</sup> با ایشان باشم بر تو در احد، و چند غزات<sup>۱۰</sup> در میان کافران یا رسول و لشکر رسول کارزار کردی تا روز خُنین. چون روز خُنین بود و هوازن بگریختند، او نیز بگریخت و به شام شد و کس فرمستاد به منافقان که، چندانی که نوانی ساز و سلاح به دست بنهی و برای من مسجدی بنا کنی که من بنزدیک فیصر روم می‌شوم<sup>۱۱</sup> تا از او لشکری بستانم و بیایم با محمد کارزار کنم و ایشان را از مدینه بیرون کنم. این جماعت بیامدند. و دوازده مرد بودند: ثعلبة بن حاطب بود و مُعَقب بن قُثیر، والبوحیبیة بن الأزرع، و عَبَادَ بن خُثِيف برادر سهل بن خُنیف، و حارثة بن عامر<sup>۱۲</sup> و پسرانش مُجْمِع، وزید، و نبیل بن الحارث<sup>۱۳</sup>، و بجاد بن عثمان، و بخُدج، و وَدِيْعَةَ بْنَ ثَابَتَ، و مسجدی بنا کردند در پهلوی مسجد قبا. و مُجْمِع بن حارثه امام مسجد بود، چون فارغ شدند بیامدند و رسول

۱. مل: بیامد به پیغمبری؛ دیگر نسخه بدلها: بیامد پیغمبری.

۲. مج: در او آورده‌ای.

۳. آو، آج، به، لب: عنا.

۴. همه نسخه بدلها: خوانندگی.

۵. آو، آج، به، لب: الا و من.

۶. آو، آج، به، مل: می‌روم.

۷. آو، آج، به، مل: حارث بن عامر؛ چاپ مرحوم شعرانی: جاریه بن عامر.

۸. اساس: نفیل بن الحارث؛ به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

را گفتند: يا رسول اللہ! يک روز آن جا آیی<sup>۱</sup> و نماز کن آن جا برای ما، و این آن وقت بود که رسول-علیه السلام- ساز آن می‌کرد تا به غزات تبوک شود. رسول-علیه السلام- گفت: من مشغولم، چون باز آیم آنگاه بگویم که چگونه باید کردن<sup>۲</sup>. چون رسول-علیه السلام- بازگشت، ایشان آمدند و گفتند: ما می [۱۱۳-پ] خواهیم تا به مسجد ما آیی و آن جا نماز کنی و دعا کنی ما را به برکت. رسول به در<sup>۳</sup> مدینه بود هنوز در شهر نرفته بود، پیراهنی<sup>۴</sup> بخواست تا در پوشد و آن جا رود. جبریل آمد- علیه السلام- و این آیات<sup>۵</sup> آورد: **وَالَّذِينَ أَخْدُوا قَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيَقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ**، گفت: آنان که بگیرند مسجدی، یعنی بنا کنند و بسازند<sup>۶</sup> مسجدی برای ضرار و مضرت. و ضران مضاره باشد و نصب او بر مفعول له است. و **كُفْرًا**، عطف است بر ضرار. **وَتَفْرِيَقًا**، و برای تفرق و پراگندن میان مؤمنان. **وَأَرْصَادًا**، انتظار و انتظار راه پاییدن آن کس که او کارزار کرده است با خدای و پیغمبرش پیش از این، یعنی ابا عامر الرَّاهِب تا از شام بیاید و از روم لشکر آرد.

آنگه باز گفت کفر و نفاق ایشان که: ایشان سوگند می خورند<sup>۷</sup> که ما الا خیر و نیکویی نمی خواهیم. **وَحُسْنِي**، تائیث احسن باشد، و از آن بود که ایشان را رسول گفت: چرا خود به مسجد من نیایی به نماز کردن؟ گفتند: ما این مسجد برای بیماران و پیران وضعیفان کرده ایم که نتوانند به مسجد تو آمدن، و برای شباهی زمستان و روزهای باران. و براین سوگند خوردن که: غرض ما در این باب جز خیر و صلاح نیست، حق تعالیٰ تکذیب کرد ایشان را گفت: **وَاللَّهُ يَشْهُدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**؛ خدای گوای<sup>۸</sup> می دهد که ایشان دروغزن اند.

آنگاه نهی کرد رسول را، گفت: **لَا تَقْمِمْ فِيهِ أَبَدًا**؛ هرگز آن جا مرو و آن جا مه ایست<sup>۹</sup>، و نهی بعظام را رسالت و به معنی رسول را و جمله مؤمنان را که در آن

---

۱. مل: آیی.

۲. آو، آج، بم، لب: چه باید کرد.

۳. همه نسخه بدلها: رسول-علیه السلام- بر در.

۴. آو: پرهن؛ آج، بم، مل، مج، لب: پرهن.

۵. مل: آیت.

۶. مل، مج: می خوردن.

۷. آو، آج، بم، مج، لب: آن.

۸. مل، مج: می خوردن.

۹. آو، آج، بم، مل، لب: گواهی؛ مج: گوای.

۱۰. مه ایست / مایست.

مسجد ضرار شوند، آنگه مدح کرد مسجد دیگر را، رسول-علیه السلام. چون این آیات<sup>۱</sup> آمد، مالک بن الدخشم را و او از بنی عوف بود. و متفن بن عبدی را و عامر بن الْبَكْرِ<sup>۲</sup> را گفت: بروی و به مسجد این ظالمان شوی و ویران<sup>۳</sup> بکنی و بسوزی. برقتند، تا آن جا رسیدند. و مالک بن الدخشم را آن جا قبیله‌ای بود، برفت و پاره‌ای آتش آورد، و آتش در او نهادند و کسانی که آن جا بودند بگریختند. و گفتند: بعضی اهل آن<sup>۴</sup> مسجد مقام کردند آن جا [تا]<sup>۵</sup> آتش به ایشان رسید و بعضی را از ایشان بسوخت، و مسجد ویران<sup>۶</sup> شد. و رسول-علیه السلام فرمود: تا؛ به خاک افگن کردند و مزبله‌ای شد آن. و ابوعامر الزاهب به شام بمرد غریب، وحید، تنها<sup>۷</sup>. و کعب بن مالک در حق او می‌گوید:

۱۰      قَعَادَ اللَّهِ مِنْ فِيْلِ خَبِيرٍ      كَتَفِيْكَ فِي الْعَشِيرَةِ عِنْدَ عَمْرٍو  
وَقُلْتَ بِأَنَّ لِي شَرْفًا وَذَكْرًا      فِيْدُمَا يَقْتَ اِيمَانًا بِعَفْرِ  
و در خبر هست که: مجتمع بن حارثه که امام آن مسجد بود. در عهد عمر خطاب<sup>۸</sup> بیامد و از او امامت مسجد قبا خواست، گفت: لا ولأ كرامه؛ نه تو امام مسجد ضرار بودی! گفت: مهلاً يا امیر المؤمنین، لا تتعجل على، ساکن باش و تعجل مکن بر من ای امیر المؤمنین! والله که من جوان بودم و ایشان پیران بودند و من قرآن دانستم و ایشان ندانستند، ومن بر احوال ایشان مطلع نبودم و اگر احوال ایشان و آنچه در دل داشتند من دانستمی، یک ساعت با ایشان مقام نکردمی، عمر او را معدور داشت، و امامت مسجد قبا بفرمود او را.

۱۵      وَعَطَا رَوْيَتَ كَنَدَ كَه در عهد عمر خطاب<sup>۹</sup> شهرها که گشاده می شد مسلمانان

۱. آو، آج، بم، لب: آیت.

۲. آو، آج، بم، مج، لب: عامر بن التکر؛ مل: عامر بن الشکر.

۳. مل، مج: بیران.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

۵. آو، آج، بم، لب: و طرید.

۶. آو، آج، بم، یشغیک.

۷. مل، مج: عتبه.

۸. اساس + رضی الله عنه.

را او می فرمود تا آن جا مسجدها بنا [می] کردند، ونهی کرد ایشان را که رها کنند که کسی مسجدی در بر<sup>۱</sup> مسجدی بنا کند، یا پهلوی مسجدی بر سبیل حسد و ضرار و منازع است.

آنگه حق تعالی فرمود رسول را که: در آن مسجد مقام مکن<sup>۲</sup>، آنگه مدح مسجدی دیگر کرد و گفت: لَمَسْجِدٌ أَيْسَنَ عَلَى التَّقْوَىٰ؛ مسجدی را که بنا بر تقوی و پرهیزگاری کرده باشد از اول روز در آن جا سزاوارتر باشد که باستی<sup>۳</sup>، در آن جا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزگی<sup>۴</sup>، و خدای تعالی پاکیزگان را دوست دارد. مفسران خلاف کردند در آن که آن مسجد کدام است، عبدالله عمر<sup>۵</sup> و زید بن ثابت و ابوسعید الخُدْرِی<sup>۶</sup> گفتند: مسجد رسول است در مدینه. ابوسلمه گفت، از عبد الرحمن بن<sup>۷</sup> ابی سعید الخُدْرِی پرسیدم، [۱۱۴-ر] گفتم: از پدر<sup>۸</sup> چه شنیدی در این مسجد که خدای تعالی گفت: أَيْسَنَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ، گفت، از پدر<sup>۹</sup> شنیدم که گفت: یک روز رسول-علیه السلام- در حجره بعضی زنان بود. من در نزدیک او شدم، گفت: یا رسول الله! آن مسجد کدام است که خدای تعالی گفت آن را: أَيْسَنَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ، مشتی سیگریزه بر گرفت و بینداخت و اشارت کرد به مسجد خود، گفت: قسجد کنم هذا قسجد المَدِّینَة، گفت: این مسجد شماست مسجد مدینه، هم ابوسعید الخُدْرِی روایت کرد گفت: یک روز مردی از بنی خُذْرَه و مردی از بنی عوف با یکدیگر خصوصت کردند در باب این مسجد تا این مسجد که بنا کرده بر تقوی کدام است؟ خُدْرِی گفت: مسجد رسول است. عوفی گفت: مسجد قُباست. پیش رسول آمدند به حکومت، رسول-علیه السلام- گفت: مسجد مدینه است. ابن بُریَّه و ابن زید و عروة بن الزُّبیر<sup>۱۰</sup> گفتند: مسجد قُباست، و

۱. اساس: تدارد؛ به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها: برابر.

۳. همه نسخه بدلها: قیام مکن.

۴. آو، آج، به، مل، لب؛ باستی؛ مج؛ باشتی.

۵. آو، آج، به، مج، لب؛ دوست دارنده پاکیزی اند.

۶. مل: عبدالله عوف.

۷. اساس: عبدالله بن؛ به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. مل، مج، لب؛ پدرت.

۹. همه نسخه بدلها: پدرم.

این روایت علی بن ابی طلحه است از عبدالله عباس. قوله: هِنْ أَوْلَىٰ بِتَفْعِيلٍ أَحَقُّ<sup>۱</sup>، «من»، ابتدای غایت است، و گفته‌اند: «من» در امکنه باشد و «مُذ» در ازمه، ولکن توسع کرد چنان که زهری گفت:

**لِسَمِينَ الْبَيْسَارِ بِسُقْنَةِ الْجَمْجِيرِ أَفْرَقْنَ مِنْ حِجَّاجَيْ وَمِنْ شَهْرِ**

قوله: أَحَقُّ أَنْ تَقْوُمَ فِيهِ؛ مزاوارتر وحق تر آن است که این جا باشی با آن که آن جا بودن قیح<sup>۲</sup> و معصیت است بر معنی آن که، اگر قیام در آن مسجد حق بودی هم آن اولیتر بودی که [در مسجد]<sup>۳</sup> این جات مقام کرده، و علی هذا قوْلُهُمْ: فَغُلُّ الْوَاجِبِ  
آولی میز ترکه، وَفَغُلُّ التَّدْبِ خَيْرٌ مِنْ فَعْلِ الْقَبِحِ. وَإِنْ كَرِهَهُ فَلَا يُرْكِبَ وَاجِبَ  
خیری و صلاحی نباشد. و گفته‌اند علی ظاهر الحال، پیش از آن که حال ایشان در  
آن ظاهر شد و پرده نفاق ایشان دریده شد آن مسجدی بود و عبادتگاهی فی القیام فیه  
خیر و صلاح و قیل علی ظنهم و اعتقادهم أَنَّ لَهُمْ فِيمَا: فَعَلُوهُ خَيْرًا، برای آن که ایشان  
برای ظن و اعتقاد خیر و صلاح می‌کردند، و اگرچه ظن خطأ بود و اعتقاد جهل، و  
علی هدا قوله: أَذِلِكَ خَيْرٌ تُرْكَلَا أَمْ شَجَرَةُ الرَّزْقُومِ<sup>۴</sup>، قوله: ...أَذِلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ  
**الْخَلِيدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ**<sup>۵</sup>

قوله: فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ، اول ظرف قیام است و دوم ظرف کون الرجال. و قوله:  
يُحِبُّونَ أَنْ يَتَظَهِّرُوا، در جای صفت مردان<sup>۶</sup> است، ای مُجِبُونَ لِلتَّظَهِرِ. وَاللَّهُ يُحِبُّ  
المُظَاهِرِینَ، ای المُتَظَاهِرِینَ، آنگه ادغام کرد چنان که در نظایر او برفت.

قوله: أَفَمُنْ أَئْسَنَ بُنْيَانَهُ، قراء خلاف کردند، نافع خواند و ابن عامر: أئس، به  
ضم همز<sup>۷</sup> و کسر «سین» علی ما لَمْ يُسْمِ فاعلہ بُنْيَانَهُ به رفع. باقی قراء، آئس، به  
فتح همزه «وسین» علی الفعل المستقيم، بُنْيَانَهُ به نصب علی المفعول به. و در شاذ  
عماره خواند: آئس علی وزن آمن. وَفَعْلَ وَفَعْلَ در تعدیه یکی باشند<sup>۸</sup> بر قراءت آن

۱. اساس: نقیة؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۲. آو، آج، به، مل، مج: قیح.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد. ۴. آو، آج، به، مج، لب: فیها.

۶. سوره صافات (۳۷) آیه ۶۶.

۷. سوره فرقان (۲۵) آیه ۱۵.

۹. همه نسخه بدلهای همزه.

۱۰. آو، مل، لب: باشد.

۸. اساس: مراد؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

کس که بر فعل مستقیم خواند، آئش معنی آن باشد که: آن کس که بنای خود یعنی بنای مسجد بر تقوی و پرهیزگاری نهد و رضای خدای تعالی، بهتر باشد یا آن که بنای بنتیت خود بر کرانه چاهی<sup>۱</sup> ویران<sup>۲</sup> یا چاله‌ای ویران نهد که فرو شود و یا [او]<sup>۳</sup> را با خود به دوزخ فرو برد. و قراءت آن کس که بر فعل مجھول خواند، معنی همان باشد برای آن که، اگرچه او تولای بنا کند بر نفس خود یا دیگران کنند هم برای او کنند و به امر او کنند، و این جا تقدیر محدودی باید کردن تا معنی روشن شود، و تقدیر آن باشد که: آفمنْ أَيْسَنْ بُثْيَانَهُ لَهُ، آن کس بهتر باشد که بنا برای او که کنند بر تقوی و رضوان کنند، یا آن که بنای شفاجُرِف نهند، یا تقدیر بر حذف مضاف باید کردن و اقامَةُ الْمَضَافِ إِلَيْهِ مَقَاتَمَةُ، والتَّقْدِيرُ: أَيْنَاءُهُ مَنْ أَيْسَنْ بُثْيَانَهُ عَلَى تَقْوِيَاهِنَ اللَّهُ وَرِضْوَانِ خَيْرٍ<sup>۴</sup> گفت: بنای آن کس که بنای او بر تقوی کنند به باشد یا بنای آن ۱۰ کس که برخلاف این باشد؟ و بر هر دو قراءت این تقدیر مطرد باشد و معادله<sup>۵</sup> و مساوات روا بود که بین البانیین باشد [علی ظاهر الكلام]. و روا باشد که بین البانیین<sup>۶</sup> باشد] علی هذا التقدیر. و همزه در اول آیت استفهم راست به معنی انکار، و «آن»، قاعده و بنیاد دیوار باشد، و كذلك الأساس، و جمع الأُس، إساس. و بنیان مصدر است، چون: سُبْحَانَ وَعَفْرَانَ، واحدش بنیانه<sup>۷</sup> باشد، كَفَرَ بِ ۱۵ وضریبه، قال أوس:

كَبُثْيَانَةُ الْقَرِيَّةِ مَوْضِعُ زَخِيلَهَا ۚ وَأَثَارُ شَقَبَهَا مِنَ الدُّفَّ أَبْلَقَ<sup>۸</sup>

[۱۱۴-پ] ابوعلی گفت این، و گفت: روا باشد که «بنیان» جمع «بنا» باشد که آن جمع که بر وزن فُعلان باشد، كَفَضْبَانَ وَرُغْفَانَ واحدش<sup>۹</sup> بر فعل باشد، كَفَضِيبَ وَرَغِيفَ، و «قا»ی وحدان در او نشود چنان که شاعر گفت: در بُثْيَانَةَ، و ۲۰

۱. آی، آج، به، لب + یاگوی.

۲. آی، آج، به، مج: بیران.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخاً آی، افزوده شد.

۴. آی، آج، به، مل، مج + او.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس دیگر نسخه بدلهای و با توجه به قرآن مجید، افزوده شد.

۶. مل: معادلات.

۷. آج: بنانیین.

۸. مل: بنتیت.

۹. آی، آج، به: زخلها.

۱۰. اساس: جمعش به قیاس با نسخه لب، تصحیح شد.

إنما در مصادر باشد، كضرب و ضربة، وقطع و قطعة، وقال أبو زيد: بَيْتِيْتُ أَبْنِي بَشِّيَا  
وَبُنْيَانًا وَبِنَاءً وَبَشِّيَّةً، وجمعها<sup>١</sup> بَشِّيَّ، وانشد<sup>٢</sup>:

**بَشِّي الشَّمَاءَ فَسَوْلَهَا بِبَشِّيَّهَا      وَلَمْ تَمَدِ بِأَظْنَابِ لَا عَمَدِ**

پس، بنا وبشیّه، مصدر است و برای این بنا در برابر فراشان نهاد، فی قوله: جعل<sup>٣</sup>  
لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاسًا وَالسَّمَاءَ بَنَاءً<sup>٤</sup>...، وَالْبَشِّيَّةُ الْبَقْعَةُ الْمُبَشِّيَّةُ، فعلية<sup>٥</sup> بمعنى مفعول<sup>٦</sup>  
وتسقی<sup>٧</sup> الكعبة بَشِّيَّه، وبناء وضع آلت باشد بعضی بر بعضی به وجه<sup>٨</sup> التزاق، وأُشَّ  
الحایط حِفَّت<sup>٩</sup> باشد. قوله: عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانَ، جار و مجرور است در  
محل حال است، والتقدير: أَفَمَنْ أَئْسَ بَشِّيَّانَ مُتَقْبِيَا مَرْضِيَا لِلَّهِ تَعَالَى. وكذاك قوله:  
عَلَى شَفَاعَجُرِيفِ هَارِ، والتقدير: مخاطراً، مغارفاً، مُغَرِّراً، مُلْقِيَا نَفْسَهُ وَبِنَاهُ فِي الْخَطْرِ.  
ورضوان مصدر است، ومراد به اورضای خدای است. جل جلاله. ولفظ «خير» و  
«شر»، صالح باشد دو معنی را: يکی تفضیل و یکی بلا تفضیل را. و در آیت  
تفضیل<sup>١٠</sup> راست، هر کجا فریته «من» باشد معنی تفضیل بود، [يقال]<sup>١١</sup>: هذا خیر من  
ذلک و فلان شر من فلان. و آن جا که «من» نباشد، تفضیل نباشد، چنانکه شاعر  
گفت:

**وَالْخَيْرُ وَالشَّرُّ مَفْرُونَانِ فِي قَرْنِ      قَالَخَيْرُ مُتَبَّعٌ وَالشَّرُّ مُخْدُوٌ**

اما قوله تعالى: وَأَفْعُلُوا الْخَيْر<sup>١٢</sup>...، محتمل است هر دو را: الفعل الخير،  
والأفضل من الأفعال. وشفاء، كرانة چاه باشد، يقال: شفا البُشُر، وشفير الوادي وضفة  
الثُّهُر، وحافة الشَّيْء وجانبه<sup>١٣</sup>. وحد الدَّار وحاشية الكتاب وظرة الثوب. والثنية  
شفوان، و«الف» او منقلبه<sup>١٤</sup> است از «واو»، به دلالت تشییه [که]<sup>١٥</sup> گفتیم. ودر  
جُرُوف، دو قول گفتند، يکی: (بِئْ لَمْ تُظَرُّ)؛ چاهی نایبراسته و به سنگ بر نیاورده.

١. أساس: جمعاً به قیاس با نسخة آو، تصحیح شد. ٢. معجم + شعر.

٣. سورة بقرة (٢) آیة ٢٢.

٤. أساس: فعلی؛ به قیاس با نسخة آو، تصحیح شد.

٥. همه نسخه بذلها: مفعولة.

٦. آو، آج، بهم، مل، لب: يسمی.

٧. همه نسخه بذلها: بروجه.

٨. مل: بلا تفضیل.

٩. آو، آج، بهم: قَالَخَيْر.

١٠. أساس: ندارد؛ از آن افزوده شد.

١١. آو، آج، بهم: سورة حج (٢٢) آیة ٧٧.

١٢. آو، آج، بهم، لب: الشَّيْء جانبه.

١٣. آو، آج، بهم، لب: منقلب.

وَالْجُرْفُ، ایضاً: الْهُوَّةُ، چاله‌ای باشد کنارها به باران ویران شده<sup>۱</sup>، وأصله میز  
اجتراف الشیء واقتلاعه، یقال: جرف السیل الارض واجترفة، آن باشد که زمین  
بکند و خاک ازو بترد. [ومنه: المجرفة لآلہ الجرف]. <sup>۲</sup> قوله: هاری از مقلوب است،  
واصله: هاریز من هاری تھور هورا، فهو هائر و تھور تھورا وانھارا انهیارا، و یقال ایضاً: هاری  
تھاری، کهاب تھاب، و خاف تھاف. و «الف» او، منقلب است از «واو» و معناه سقط.  
والھائیر الساقط، ومثله في القلب من قول<sup>۳</sup> الشاعر:  
**ولَمْ يَقْنُنِي عَنْ هُوَا هَا عَاقِ**  
ای عائق<sup>۴</sup>، قوله ایضاً [شعر]<sup>۵</sup>:

**لَأَنِّي أَلَاشُ وَالْغَبْرُ**

ای، لائث، ای دائز مطیف، والاشاء<sup>۶</sup> النخل، والعبری السدر الذي على شاطئ<sup>۷</sup> ۱۰  
الأنهار. ومهله قولهم: شاکی السلاح وشائک التیلاح، ای تام<sup>۸</sup> التیلاح. فانھاریه،  
ای سقط بساجبه وآوقة من الانھار<sup>۹</sup>، وآن کناره حوض وجوى بریهیدن<sup>۱۰</sup> باشد  
صاحبش را و بنا کننده اش را در آتش دوزخ افگند و فرو [شود]<sup>۱۱</sup> آن با صاحبش به  
آتش دوزخ.

روایت کرده اند از جابر عبد الله الانصاری که او گفت: آن جا بگذشتم دود دیدم ۱۵  
که از آن جا می برآمد<sup>۱۲</sup>؛ روایت<sup>۱۳</sup> کردند که: مردی بقعه ای از آن جا بر کند دود از او  
برآمد.

خلف بن یاسین الکوفی<sup>۱۴</sup> گوید: با پدرم به حج رفتم به آن مسجد رفتم که پیغمبر  
علیه السلام<sup>۱۵</sup>، به دو قبله در او نماز کرد<sup>۱۶</sup> و محراب او به جانب بیت المقدس بود و

۱. همه نسخه بدلها: بیران شده.

۲. همه نسخه بدلها: وانھارا.

۳. همه نسخه بدلها: وانھارا.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۵. اساس: ندارد؛ از مج، افزوده شد.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۷. اساس: ماق؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۸. مج: تمام.

۹. بيم: الانھار.

۱۰. آی، بيم: ریهیدن؛ آج، لب: رهیدن.

۱۱. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۱۲. آو، آج: بر می آمد.

۱۳. همه نسخه بدلها: وروایت.

۱۴. مل + در او بود.

۱۵. مل: گرده بود.

این در روزگار بنی امیه بود. چون کاربا ابو جعفر المنصور افتاد، بفرمود تا قبله بگردانیدند، گفت<sup>۱</sup>: نباید<sup>۲</sup> که نداند<sup>۳</sup> به آن قبله نماز کند یعنی مسجد قبا، و این عمارت که امروز هست آن است که منصور کرد بر دست عبدالصمد بن علی گفت؛ و مسجد ضرار دیدم ویران شده<sup>۴</sup> و دود از وی برآمد و امروز مزبله است. **وَاللَّهُ لَا يَهِيَّدُ الْقَوْمَ إِلَّا لِيَرَوُا رِبَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ**؛ خدای راه ننماید به بهشت کافران را.

**لَا يَرَأُنَّ بُنْيَاهُمْ الَّذِي بَنُوا وَرِبَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ**؛ حق تعالی بازنمود در این آیت که: کردن آن مسجد علامتی است ایشان را بر نفاق [۱۱۵-ر] و کفرشان، و کردن آن بنا در دل ایشان شکی و نفاقی شده است ثابت که زایل نشود تا دل ایشان بر جای باشد مگر دلهاشان پاره کنند، و این خبر باشد از آن که: ایشان بر کفر میرند<sup>۵</sup> و رجوع و نزوع نکنند از کفر. بعضی گفتند، مراد آن است که: ایشان مولع بودند بر آن کردن و پنداشتند که می‌کنند چنان‌که قوم موسی را گمان بود در عبادت عجل. این قول عبدالله عباس است و ابن زید، کلیی گفت: حسرة و ندامة<sup>۶</sup>، برای آن که ایشان پشیمان شدند بر آن بنا کردن، نه پشیمانی توبه، پشیمانی آن که رنجشان صایع شد و مال تلف و مقصود نااحصل. سُنْتِی گفت و مُبَرَّد و الحبیب : **لَا يَرَأُنَّ هَذُمْ بُنْيَاهُمْ رِبَّهُ**، ای حَزَازَةُ وَغَيْظَا، ویران کردن<sup>۷</sup> آن بنا در دلهاشان خشمی و اندوهی گشت ثابت، دایم و مقیم که زایل نشود از دلهای ایشان. **إِلَّا أَنْ تَفَقَّعَ قُلُوبُهُمْ**، ابن عامر و حمزه و حفص و ابو جعفر و یعقوب، به فتح «تا» خوانندند، بر آن که فعل دل را باشد یا سند الفعل اللازم الی القلوب، والاصل: **إِلَّا أَنْ تَفَقَّعَ**، به «تائین»؛ الا که دلهای ایشان پاره پاره شود، و باقی قراءه به صمم «تا» خوانندند بر فعل مجھول استاد کرده با مفعول: **إِلَّا أَنْ تَفَقَّعَ قُلُوبُهُمْ**؛ الا که دلهای ایشان پاره پاره کنند پس آن زایل شود به زوال القلوب. و بر این وجه که تفسیر دادیم استثنای متصل باشد، واگر تفسیر بر آن نهند

۲. همه نسخه بدلها: گفتند.
۴. آو، آج، به، لب: ابو جعفر منصور
۶. آو، آج، به، مل: باید.
۸. آو، آج، به، لب: بازنداند.
۱۰. آس: نقطع؛ به قاس نسخه آو تصحیح شد.

۱. آو، آج، به، لب: ابو جعفر منصور
۳. آو، آج، به، مل: باید.
۵. آو، آج، به، لب: بازنداند.
۷. لب: می بعیرند.
۹. همه نسخه بدلها: بیران کردن.

که؛ إِلَّا أَنْ يَمُوْتُوا<sup>۱</sup>؛ إِلَّا كه بمیرند. وقت این قول، قراءت آئی است: فی قُلُوبِهِمْ  
حَتَّى الْمَمَاتِ، وقوله: تَفَقَّلَعَ قُلُوبُهُمْ، عبارت باشد از آن که بمیرد و دلهاشان بپرسد  
و بریزد. بر این وجه<sup>۲</sup>، استثنای منقطع باشد، و اگر به جای<sup>۳</sup> إِلَّا در این آیت که به  
معنی استثناست (إِلَى) «بنهند»، معنی<sup>۴</sup> همان باشد برای آن که «إِلَى» انتهای غایت  
را بود، واستثنای اینجا از زمان مستقبل باشد، و زمان مستقبل را نهایت به اورسد، و  
مثله قوله<sup>۵</sup>: لَا لِرَمَّكَ أَوْ تُغْيِيبَنِي حَقِّي. معنی<sup>۶</sup> محتمل است هر دو وجه را، إِلَى آن  
تُغْيِيبَنِي وَإِلَّا أَنْ تُغْيِيبَنِي حَقِّي. وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ وخدای تعالی داناست به آنچه در  
دلهای ایشان است، حکیم است در آنچه فرمود از هدم و احراق مسجد ضرار.  
قوله: إِنَّ اللَّهَ اشْرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَقْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ، خدای  
جل جلاله. چون حدیث کافران و منافقان بکرد و بازنمود که ایشان به آنچه می‌کنند  
مستحق کشتن اند، مسلمانان را ترغیب کرد بر جهاد ایشان، گفت: إِنَّ اللَّهَ اشْرَى؛  
خدای بخرید از مؤمنان جانها و مالشان به آن که به بها بجهشت بدهد.  
محمد بن کعب القرظی گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون انصاریان لیله  
العقبه با رسول الله بیعت کردند به مکه - وایشان هفتاد مرد بودند. عبدالله رواحد گفت: یا  
رسول الله! شرطی که خدای را با ما هست و شرطی که تورا هست با ما بگو، گفت:  
اما شرط خدای من آن است که: [او را پرستی و به او شرک نیاری و انباز نگیری. و  
شرط من آن است که:]<sup>۷</sup> آنچه جان و مال خود را از آن حمایت کنی مرا از آن  
حمایت کنی. گفتند: کردیم یا رسول الله! فما آن؟ ما را چیست؟ گفت: الْجَنَّةَ؛  
بهشت شما راست. گفتند: رَبِيعَ الْبَيْعَ لَانْقِيلُ وَلَا تَشْتَقِيلُ؛ ما قبیله نکیم و قبیله  
نخواهیم، خدای تعالی این آیت فرستاد  
۲۰ اهل اشارت گفتند: قیمت متعاع به سه چیز پیدا شود: به مشتری و دلال و بها.

۱. مل، مع: تموتوا.

۲. آی، بم: دووجه.

۳. آی، آج، بم، لب + این.

۴. اساس: قوله؛ به قیاس با نسخه آو، و در گرنسخه بدلهای، نصحیح شد.

۵. آی، آج، بم، لب: به معنی.

۶. اساس: تدارد؛ از آو، افزوده شد.

چون مشتری جلیل<sup>۱</sup> بود و دلال نبیل بود و بها جزیل بود، لاجرم متع نفیس شد پس از آن که خسیس بود، جلیل<sup>۲</sup> شد پس از آن که ذلیل بود، کثیر شد پس از آن که یسر بود، کبیر شد پس از آن که صغیر بود، رفیع شد پس از آن که وضعی بود، مالک شد پس از آن که هالک بود، شریف شد پس از آن که ضعیف بود، کامل شد پس از آن که خامل بود، عظیم شد پس از آن که ذمیم<sup>۳</sup> بود، علی شد پس از آن که دنی بود، ثمین شد پس از آن که مهین بود، این اوصاف نفس مؤمن است و مالش. إِنَّ اللَّهَ اَشَّرَّىٰ [خدای]<sup>۴</sup> خریدار است و دلال محمد مختار است، وبها بهشت دارالقرار است، به آن<sup>۵</sup> مشتری و دلال و بها، متع قیمتی شد.

بعضی اهل [۱۱۵-پ] اشارت گفتند: يَقْرُبُ الْمُشْتَرِيُّ الْمُوْلَىٰ، وَيَنْقُضُ الدَّلَالَ الْمُصْطَفَىٰ، وَيَقْرُبُ الشَّمْنُ جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ، يَقْرُبُ الْمُشْتَرِيُّ رَبُّ الْبَرِّيَّةِ، وَيَنْقُضُ الدَّلَالَ خَيْرُ الْبَرِّيَّةِ، وَيَقْرُبُ الشَّمْنُ عِيشَةُ رَضْيَةٍ، يَقْرُبُ الْمُشْتَرِيُّ الْمُلْكُ الْجَبَارُ، وَيَنْقُضُ الدَّلَالَ سَيِّدُ الْأَبْرَارِ، وَيَقْرُبُ الشَّمْنُ دَارُ الْقَرَارِ، يَقْرُبُ الْمُشْتَرِيُّ الرَّبُّ الرَّحِيمُ، وَيَنْقُضُ الدَّلَالَ الرَّئِسُ الْكَرِيمُ، وَيَقْرُبُ الشَّمْنُ جَنَّةُ الْعَيْمِ.

سؤال کردند که: چرا نگفت که بهشت می فروشم، گفت: بنده می خرم، گفتند: برای آن که آن کس که چیزی فروشد یا از حاجت فروشد یا برای سود، و این هیچ دو برخای روانیست. گفت: مرا بهشت بهای نیست ولکن بنده درخور است. پس او بنده خراست از آن کش بنده درخور است. دگر آن که، اگر گفتی من بهشت می فروشم، که زهره داشتی که گفتی من بهشت می خرم، یا من بهای بهشت دارم! بهشت ناخریده ماندی و بنده از این خیر بریده، پس یأس پدید آمدی و افلام پیدا شدی. قول: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، گفت: مرا این مبایعت و مشارات با مؤمنان است که کافر مرا نشناسد، و آن که کسی را نشناشد چیزی قیمتی از او به بهای اندک بخرد. دگر آن که، کافر را آن منزلت نفهم که با او مبایعت کنم. تا از تو متابعت نباشد از او

۱. همه نسخه بدلها، بجزمیج: خلیل.

۲. همه نسخه بدلها، بجزمل و مج: خلیل.

۳. آو، آج، بهم: ذمیم.

۴. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۵. آو، آج، بهم، لب: التوی.

۶. مل، لب: باشد.

مبايعت نباشد، چون تو از متابعت<sup>۱</sup> فرمان او استنکاف کنی، او از مبايعت مال و جان تورغیبت نماید. دگر آن که [این]<sup>۲</sup> مبايعت در سرای شرع می‌رود و شارع در این میانه دلال است، آن که به این سرای حاضر نماید و به این دلالت<sup>۳</sup> معرفت ندارد، این دلال او را کی رسد که مبايع ما باشد نه مبايع ما نبود تا متابع<sup>۴</sup> ما نبود، **فَأَتَيْعُونِي يُخْبِنُكُمُ اللَّهُ**<sup>۵</sup>...، دعوی دوستی او می‌کنی کمر خدمت ما بر میان بند تا از او به جزا<sup>۶</sup> محبت یابی. **فَلَمْ إِنْ كُنْتُمْ تُجْعَلُونَ اللَّهَ فَأَتَيْعُونِي يُخْبِنُكُمُ اللَّهُ**<sup>۷</sup>، آن که خواهد که چیزی خرد اول به دلال شود تا دلالش دلالت کند، و آن که چیزی بهایی دارد، به دلال تسلیم کند تا دلال عرض کند تا که را [رغبت]<sup>۸</sup> ثابت باشد. کافر راجان و مال بهای<sup>۹</sup> نیست، لاجرم بر این درگاهش<sup>۱۰</sup> روای<sup>۱۱</sup> نیست، و آن جان و مال که به این ۱۰ بهای نیست در خود بس<sup>۱۲</sup> بهای نیست. هر که چیزی با بهای دارد در این درگاه پُر بها دارد، پس اول از تو معرفت باید تا از دلالت شفقت بود که: ... وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا<sup>۱۳</sup>. **۱۱** تا از مشتریت<sup>۱۴</sup> صفقه [بود]<sup>۱۵</sup> که: **إِنَّ اللَّهَ أَشْرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**<sup>۱۶</sup>، تا تو بیگانه باشی او را چه کرا<sup>۱۷</sup> کند که با توشراء کند، و چون آشنا شدی او را چه منع کند از آن که با توبیع کند. پس اول قدم در نه، دست بیعت<sup>۱۸</sup> بده تا به توبت دوم به ۱۵ صفقه بیع دست بر دست زنند، پای در نه و دست بده و جان و مال از دست بده تا چو مالت نباشد، مالکت باشد، و چون جانت نباشد جنانت باشد. تا تو مالک خودی، تورا جز مالک مالکی نباشد، و آن را که مالک، مالک بود<sup>۱۹</sup> به غایت هالک بود. چو<sup>۲۰</sup> از

۲. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۱. آو، آج، بم + و.

۲. همه نسخه بدلها: دلال.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۱.

۴. آو، آج، بم، لب: از او جزای.

۷. آو، آج، بم، لب: بهایی.

۸. آو، آج، بم: دکانش.

۹. آو، آج، بم، لب: روایی.

۱۰. آو، آج، بم، لب: او را بر خودش.

۱۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۳.

۱۲. بم: مشتری.

۱۳. کرا / کری.

۱۴. آو، آج، بم، لب: دست به بیعت.

۱۵. اساس: قبود؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۶. همه نسخه بدلها، بجز معنی: چون.

ملک خود بیزار شدی، به ملک من درآمدی لاجرم فردا مالک را با ملک و ملک [من]<sup>۱</sup> کار نبود و بر مملوکان راه نبود که: ... **هَا عَلَى الْمُخْسِنِينَ هِنْ سَبِيلٌ**<sup>۲</sup>.

قوله: **أَنفُسَهُمْ**: تنها و جانهای ایشان. نفس مؤمن با مدینه ای ماند یا شهرستانی است<sup>۳</sup> و جوارح او سواد و رستاق<sup>۴</sup> آن است، و عروقش مجاری میاه و جویهای آن است، و حواسی<sup>۵</sup> که بر روی اوست<sup>۶</sup>، بروج آن است و آن شهرستانی است خوش و آبادان، تره و جامع. قال الله تعالی: **وَالْبَلْدُ الظَّلِيلُ يَخْرُجُ تَبَانَهُ يَادُنِ رَبِّهِ**<sup>۷</sup>.

آنگه این مدینه را چهار حد است: یکی، با آدم<sup>۸</sup> ابوالبشر است: **خَلَقْنَاكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ**<sup>۹</sup>...، و یکی با ابراهیم: **إِنَّمَا أَيَّلَكُمْ إِبْرَاهِيمَ**<sup>۱۰</sup>، یکی با محمد مصطفی: **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ**<sup>۱۱</sup>...، یکی با پدرت: **أَذْخُوهُمْ لَا يَأْتِيهِمْ هُوَ أَفَسْطَعْ عِنْدَ اللَّهِ**<sup>۱۲</sup>.

و این مدینه را چهار در است: یکی، بر توحید و شهادت گشاده، و دیگر به راه صدق<sup>۱۳</sup> و زهادت نهاده، و یکی با اخلاص و طاعت، و یکی با جمیعه و جماعت. ای عجب اگر مدینه خربه تو را چهار در می باید<sup>۱۴</sup>؛ علم رسول را یکی<sup>۱۵</sup> نباید؟ نیز مالت را چهار حد است: یکی با زکات، یکی<sup>۱۶</sup> با صدقات، یکی<sup>۱۷</sup> با نفقات، چهارم با صلات.

بعضی اهل علم گفتند: اشتُری، به معنی اختار<sup>۱۸</sup> است، چنان که گفت: **أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الصَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ**<sup>۱۹</sup>...، ای اختار و الصَّلَالَةَ عَلَى الْهُدَى، گفت: نفس مؤمن اختیار کردم که او مرد اختیار کرد، واورا [۱۱۶-ر] خواستم که

۲. سوره توبه (۹) آیه ۹۱.

۱. اساس؛ ندارد؛ از آلو، افزوده شد.

۴. آج، بم، لب: با شهرستانی و

۲. آج، بم، لب: با شهرستانی و

۶. آج، بم: بروی است؛ آج، لب: بر او است.

۵. آج، مل، مج، لب: حواسی.

۸. آج، آج، بم، لب + که.

۷. سوره اعراف (۷) آیه ۵۸.

۱۰. سوره حج (۲۲) آیه ۷۸.

۹. سوره نساء (۴) آیه ۱.

۱۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵.

۱۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.

۱۳. آج، آج، بم، لب: مصلق؛ مل، مج: راه به صدق.

۱۴. همه نسخه بدلها + مدینه.

۱۶. همه نسخه بدلها: یک در

۱۸. سوره بقره (۲) آیه ۱۶ و ۱۷۵.

۱۵. همه نسخه بدلها، بجز مل: اختیار

او مرا خواست، منافق مرا نخواست، نخواستم، ولَكِنْ كَرَةُ اللَّهِ الْبِعَانِتُهُمْ فَكَبَقْلُهُمْ<sup>۱</sup>...، چون مالش مرا نشایست، گفتمش: [فَلَمْ يَتَقَبَّلْ مِنْكُمْ<sup>۲</sup>...]<sup>۳</sup>، مؤمن چون مرا اختیار کرد، منش اختیار کردم. هُوَ نَنْ يُتَقَبَّلْ مِنْكُمْ<sup>۴</sup>...، مُؤمن چون من دارد<sup>۵</sup> من بستدم از او، وَيَا حَمْدُ اللَّهِ الصَّدَقَاتِ<sup>۶</sup>...، نه هر درختی بستان را شاید، نه هر نباتی ریحان باشد، و نه هر تنی ۵  
و مالی درگاه ما را شاید.

إشارة آخری: عزیز مصر یوسف را بخرید و خواص اهلش را به خدمت او مشغول کرد و اهلش را گفت: أَكْرِمِي قُشْوَيْه<sup>۷</sup>...، همچنین حق تعالی چون تورا بخرید ملائکه ملکوت را به خدمت تو مشغول کرد تا بهری حافظان تواند، و بهری دیران تواند، و بهری خازنان تواند، و بهری پایمردان و وکیل دران<sup>۸</sup> و عذر خواهان تواند، ۱۰  
وَيَشْفَرُونَ لِلَّذِينَ أَمْلَأُوا<sup>۹</sup>. اشاره اخري: رئیخا یوسف را بخرید و به خانه برد و همه دل بدود و اورا به منزل کرامت و لطافت فرود آورد و آنگه محبوش کرد، آنگه مملکت بدود<sup>۱۰</sup> افتاد بعد الجبس حق تعالی همچنین تورا بخرید، به انواع اکرام و اعزاز بنوخت، وَلَقَدْ كَرَمْنَا بَنِي آدَمَ<sup>۱۱</sup>... در دنیا بازداشت که . الَّذِينَ سُجِنُوا<sup>۱۲</sup>  
المُؤْمنون.<sup>۱۳</sup>

آنگه در زندان با توبه را زد<sup>۱۴</sup> درآمد، از سرناز با تورا ز کرد که: قَنْ دَعَانِي آجَبْتُهُ، وَقَنْ سَالَنِي آغْظَيْتُهُ، وَقَنْ أَطْلَاقْنِي شَكْرَهُ، وَقَنْ عَصَانِي سَرَّهُ، وَقَنْ فَضَّلَنِي آبَقْيَهُ<sup>۱۵</sup>، ومن عَرْفَنِي حَيْرَهُ، وَقَنْ أَخْبَسْنِي إِثْلَيْهُ، وَقَنْ أَخْبَسْنِي قَنَّهُ، وَقَنْ قَتَّلَنِي فَعَلَهُ

۱. سوره توبه (۹) آیه ۴۵.

۲. سوره توبه (۹) آیه ۵۳.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس نسخه آور از قرآن مجید افزوده شد.

۴. سوره شرح (۲۲) آیه ۷۸.

۵. همه نسخه بدلهای: چون برای من داد.

۶. سوره توبه (۹) آیه ۱۰۴.

۷. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۱.

۸. مل: وکیلداران.

۹. سوره مؤمن (۴۰) آیه ۷.

۱۰. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۰.

۱۱. اساس: برانوا؛ به قیاس با نسخه آور، تصحیح شد

۱۲. آج، لب: اعطانی.

۱۳. مل: آپشن.

دِيْنَهُ، وَمِنْ عَلَى دِيْنَهُ فَإِنَّا دِيْنَهُ، گفت هر که مرا بخواند اجابت<sup>۱</sup> کنم، و هر که از من بخواهد بدھمش، و هر که طاعت من دارد شکرش کنم، و هر که درمن عاصی شود بپوشم<sup>۲</sup> اورا، و هر که قصد من کند<sup>۳</sup> مقصودش درکنار<sup>۴</sup> نهم، و هر که مرا شناسد متغیرش<sup>۵</sup> کنم، ر هر که مرا دوست دارد به بلاش<sup>۶</sup> ابتلا کنم، و هر که را دوست دارم او را بکشم، و هر که ر<sup>۷</sup> من کشم دیت من دهم، و آن را که دیت من دهم، دیت او من باشم، قال الشاعر:

وَلَقَدْ هَمَسْتُ بِفَتْلِهَا مِنْ خَبْرِهَا  
قَلَمَعًا يَظْلُمُ عَلَى الْصِرَاطِ وَفَوْقَهَا  
فَتَكُونُ أَوْلَى عَالِمَيْنِ تَحْاَكِمَا  
كَيْنَما تَكُونَ خَصِيمَتِي فِي التَّخْرِيرِ

آنگه پس از حبس و قتل، پادشاهی به دست توده د که: **وَإِذَا رَأَيْتَ نَمَاءً رَأَيْتَ  
نَعِيْمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا.**<sup>۸</sup>

اشارة اخري: تو را بخرید تا ابلیس طمع بردارد و بداند که تو ملک اوبي، گرد تو نگردد، پس اگر ابلهی از جمله شما با او بيعی<sup>۹</sup> کند<sup>۱۰</sup>، بيع او باطل باشد که بيع بر<sup>۱۱</sup> بيع باطل باشد<sup>۱۲</sup> چنانستي که حق تعالی گفت: تو را نفسی هست و مالی و هر دو محنت و آفت تو است، نفس دشمن تو است و مال فتنه تو و مرا بهشتی است که مرا از آن به<sup>۱۳</sup> چيزی نیست، ولکن مرا به کار نیست. آن آفت بیار و به این نعمت<sup>۱۴</sup> بدل کن، جان بده<sup>۱۵</sup> و جنان<sup>۱۶</sup> بستان، و مال بده و رضاي خدای رحمن بستان.

اشارة اخري: آن روگر جامه خلق بخرد، و آن رايض اسب تو من بخرد، و آن

- |   |                                     |
|---|-------------------------------------|
| ۱. همه نسخه بدلها بجزیم؛ اجابت.   | ۲. همه نسخه بدلها: بازپوش.          |
| ۴. آن آج، به، لب: کنارش.  | ۲. همه نسخه بدلها: هر که به من آید. |
| ۶. آن آج، به، مج، لب: به بلاش.  | ۵. آن آج، به، لب: والهش.            |
| ۷. آن آج، به، مج، لب: آن را که مل آن که را.   | ۸. سوره السان (٧٦) آیه ٢٠.          |
| ۱۰. همه نسخه بدلها + آن.  | ۹. آن آج، به، لب: بیعنی.            |
| ۱۲. همه نسخه بدلها + اشاره اخري.  | ۱۱. همه نسخه بدلها + سر.            |
| ۱۴. همه نسخه بدلها، بجز من و مج؛ این نعمت بیرون.                                      | ۱۳. آن آج، به، مل، لب: بهتر.        |
| ۱۵. اساس: بدیه؛ به قیاس نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد؛ همه نسخه بدلها: آن بده. | ۱۷. مل: جان.                        |

صاحب بصیرت متاع بد بخرد، چه گویند ایشان را چه خواهی کردن؟<sup>۱</sup> گویند: اصلاح<sup>۲</sup> این به دست ما راست شود، آنگه آن را به ریاضت و اصلاح به حَدَّ صلاح برند. همچنین حق تعالیٰ بنده بر عیب بخرید و او را بپسندید و عیبها بر او بپوشید و گناهش<sup>۳</sup> بیامرزید.

اشارة اُخْرَى: پادشاه چون ضَيْعَتِي ویران<sup>۴</sup> بخرد چون به دست او افتاد، معماران  
برگمارد و آن را تیمار بدارد و به حال عمارت باز آرد تا هر که ببیند باز نشنسد.  
همچنین حق تعالیٰ بنده‌ای بر عیب<sup>۵</sup> بخرید و او را به توفیق موفق کرد و به تأیید مؤید  
و به تسديدة مسأله<sup>۶</sup> مکرم کرد تا آثار رحمت و حسن نظر او بر آن پیدا  
شد.

اشارة اُخْرَى: در خبر است که جابر روایت کرد که: در بعضی سفرها<sup>۷</sup> با  
رسول -علیه السلام- بودیم.<sup>۸</sup> مردی شتری داشت ضعیف بَدَ مرد بازو<sup>۹</sup> درمانده بود  
نمی‌رفت و تکلیف مرد شده بود<sup>۱۰</sup> و کس نمی‌خرید و کاری نمی‌کرد. بر رسول آمد و  
بازو<sup>۱۱</sup> شکایت کرد.<sup>۱۲</sup> رسول -علیه السلام- گفت: مرا فروش<sup>۱۳</sup> [۱۱۶-پ] گفت: یا  
رسول اللَّهِ چه خواهی کردند آن را؟ آن به همیچ کار نماید؛ گفت: رواست.  
رسول -علیه السلام- آن را<sup>۱۴</sup> بخرید. در خبر است که چون از ملک آن مرد با ملک  
رسول افتاد، قوت گرفت و به نشاط شد و در لشکر از پیش همه اشتراک بودی<sup>۱۵</sup>. اگر  
حسن<sup>۱۶</sup> ملکت رسول بر شتری پیدا شد، حسن ملکت مالک الملوك<sup>۱۷</sup> بر بنده عاصی  
پیدا شد چه عجیب<sup>۱۸</sup>.

۱. آو، آج، بم، لب + این؛ عمل، معج + این را.

۲. همه نسخه بدلها: گناهاتش.

۳. مع: پر عیب.

۴. آو، آج، بم: سفر.

۵. آو، آج، لب: با او؛ عمل: به آن؛ مع: تا او.

۶. عمل، مع: یا او.

۷. عمل: به من فروش این را.

۸. آو، آج، بم، لب: رفت.

۹. مع، لب + اگر.

۱۰. همه نسخه بدلها: صلاح.

۱۱. همه نسخه بدلها: بیران.

۱۲. همه نسخه بدلها: به رحمت.

۱۳. همه نسخه بدلها، بجز مع: بودم.

۱۴. مع: نشده بود.

۱۵. مع: استکانت کرد.

۱۶. مع: حق.

۱۷. همه نسخه بدلها، بجز عمل و مع + بود.

جابر بن عبد الله الانصاری می‌گوید: این شتر پیش من<sup>۱</sup> بود و رسول آن را به من سپرد، به پدر حاضر آمد و به احمد حاضر آمد و به حدیثیه حاضر آمد، رسول-علیه السلام- او را به من بخشدید، من داشتم او را تا پیر شد تا در عهد عمر خطاب<sup>۲</sup>. آنگه در پیش عمر شدم، گفتم: چه گویی شیخی را که به پدر و احمد و حدیثیه با ما حاضر بود، و امروز از او کاری نمی‌آید؟ گفت: آن کیست؟ گفتم: این شتر رسول است، آن را از من به بهای گران بخرید و آزاد کرد و در میان شتر صدقه کرد تا می‌خرید و کس را بر او سبیل<sup>۳</sup> نبود، اگر خریده رسول و آزاد کرده عمر، کس را بر او راه نبود<sup>۴</sup>، تو خریده خدایی و امید است که آزاد کرده او باشی، همانا در دنیا شیطان را بر توراه نبود و در قیامت نیران را.

۱۰ اشاره اخیری: کسی چیزی خرد معیوب<sup>۵</sup> و او عیب [آن]<sup>۶</sup> نداند در شرع او را بود که به عیب او را رد کند چون عالم باشد به عیب آن پیش از عقید بیع او را نرسد که به عیب رد کند، حق تعالی تورا بخرید و عالم بود به عیوب تو، اشتراک<sup>۷</sup> علام العیوب بسائر العیوب، امید آن است که چون تورا با همه عیب قبول کرد، به گناهت رد نکند تا در بندگی او بمانی که تورا بندگی او به از آزادی دیگران. شعر:

۱۵ آزاد مکن زبندگی هیچ مرا کابن<sup>۸</sup> بندگی از هزار آزادی به اشاره اخیری: مردی بنده‌ای خرد<sup>۹</sup> و آنگه او را به نام آزاد<sup>۱۰</sup> بخواندا<sup>۱۱</sup>، بندیک بعضی فقها آن است که آن عتق<sup>۱۲</sup> است، [به آن آزاد شود]<sup>۱۳</sup>. حق تعالی تورا بخرید و به نام خود[ت]<sup>۱۴</sup> بخواند، او را نام مؤمن است، تورا مؤمن خواند، امید آن است که همنام خود را از آتش دوزخ آزاد کند.

۲۰ اشاره اخیری: بوبکر و راق<sup>۱۵</sup> گفت: بنده را هیچ نباشد که بدان تقریب کند به

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل: بر من.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مج: سبیل.

۳. اساس: ندارد؛ از آوی، افزوده شد.

۴. مج: آن.

۵. آی، آج، بهم، مل، لب: آزادان؛ مج: آزان.

۶. آج: عتیق.

۷. مل: اشتراک.

۸. آج، لب: خرید.

۹. مل، مج: بخواند.

۱۰. همه نسخه بدلها: ابویکر و راق.

خدای جز مال و جان، حق تعالیٰ گفت: هر دو به من فروش تا آن طاعت که بدان هر دو کنی بد و معجب نشوی که تصرف در ملک غیری کرده باشی، عجیب نرسد تا عجب تو طاعت تو را حقیر نکند، لَوْلَمْ<sup>۱</sup> تَذَبَّرُوا فَخَسِبُتُ<sup>۲</sup> عَلَيْكُمْ مَا فُرَأَيْتُ مِنْ ذِلِّكَ العجب العجب.

اشارة اُخْرَی: نفس و مال از توب خرید تا بدان با مردم خصوصت نکنی، نگویی: ۵  
مالی و حالي و آخرالی و جمالی، وفي ارتقاء المنازل جلالی و افراصی و جمالی و شائی<sup>۳</sup> و غنیمی و مأشیتی و مالی و نعمی و جودی بِهَا وَ كَرْمِي، برای آن که کس برای کس با مردمان<sup>۴</sup> خصوصت نکند تا از این در در مسلم باشی و بر مردمان عزیزو مکرم باشی.

اشارة اُخْرَی: تن و مال از توب خرید تا از هر دو به [در]<sup>۵</sup> آیی، توانی و دل؛ به ۱۰ دل تا بر او نازکنی، و به دل باز و<sup>۶</sup> راز کنی از دل بر او ذل کنی، دلت بدومتطلع<sup>۷</sup> باشد و او بر دلت مطلع باشد.

اشارة اُخْرَی: هر که او بندۀ ای خرد و بندۀ را مالی باشد، مال و بندۀ سید را باشد جز که سید مال برحال خود رها کند تا بندۀ آزاد شود مال او را باشد، حق تعالیٰ گفت: مرا به مال تو حاجت نیست، وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَقِصَّكُمْ وَمَا تُنْفِقُوا ۱۵ مِنْ خَيْرٍ يُوقَتُ إِلَيْكُمْ<sup>۸</sup>...، إِنَّ أَخْسَتُمْ أَخْسَتُمْ لَا نَقِصَّكُمْ<sup>۹</sup>...، [گفت]<sup>۱۰</sup>: مال مبتذل دار که توراست و من با تورد کرده ام، و نفس عزیزدار که مراست.

اشارة اُخْرَی: این کرم نگر! بندۀ بندۀ او، و مال مال او، و بهشت بهشت او، [و ۲۰ مالک او]<sup>۱۱</sup> و ملک او و بها از نزدیک او، بندۀ خود و مالی خود از بندۀ خود به بهشت خود بخرید، هم او صاحب، هم او مالک، هم او مشتری.

۱. اساس: اولم؛ به قیاس پانسخه او، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها: لخشت.

۳. آج، مع: شائی.

۴. آو، آج، بهم، لب؛ برای آن کس که برای مال مردمان باکسی؛ مل، مع؛ برای آن که کس برای مالعیگران با مردمان.

۵. همه نسخه بدلها: بر او.

۶. همه نسخه بدلها: از آی افزوده شد.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مع و لب؛ مطلع.

۸. سوره بقره (۲) آیه ۲۷۲.

۹. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷.

### فِيَ الْخُصُمْ وَأَنَّتِ الْخَضْمُ وَالْحَكْمُ

اشارةٌ أخرىٌ: مردی بندۀ ای خرد به بهای اندک یا بسیار، و او را کاری فرماید یا خوار یا دُشخوان، و او را اجرت نباید دادن برای آن که او بها بداد یک باز، کرم او نگر که بندۀ خود به مال خود بخرید آنگه او را [۱۱۷-ر] کاری فرمود که به مصلحت او بازگردد، آنگه می‌گوید بندۀ من مزدت بر من است، رنجت ضایع نیست، إِنَّا لِأَنْصَبَيْعُ أَخْرَى الْمُضْلِعِينَ<sup>۱</sup>، إِنَّا لِأَنْصَبَيْعُ أَخْرَى مِنْ أَخْسَنِ عَمَلِهَا<sup>۲</sup>.

اشارةٌ أخرىٌ: هر<sup>۳</sup> که بندۀ ای خرد برای کاری، از دو کار خرد: یا باز فروشد یا آزاد کند. اگر مرد محتاج بود بفروشد، و اگر کریم باشد با احتیاج هم به فروشد، پس حاجت بر من روانیست و من اکرم الْاَكْرَمِينَ ام، چه منع است از آن که تو را آزاد کنم!<sup>۴</sup>

اشارةٌ أخرىٌ: مخلوقان بندۀ برای آن خوند<sup>۵</sup> تا ایشان را نگاه دارد، بندۀ من! تو را بخریدم تا تو را نگاه دارم.

۱۵      گُلُّ يُرِبُّ رِجَالَه لِعَبُوئِيهِ      بِاَنْ يُرِبُّ حَيَاَتَه لِرِجَالِه  
در سایر احوالت نگاه می دارد، در خواب و بیداری و تنهایی و سفر و حضور  
بِاَنِّيَّا وَالْخَلِيلُ بَخْرُسَهِ      مِنْ گُلَّ سُوءِ يَدِيْثِ فِي الظَّلَمِ  
گُنْفَقَ ثَنَامَ الْعُيُونُ عَنْ قَلِيْكِ      بَاتِيْكَ بِنَةَ فَوَائِدُ الْيَقِيمِ  
فَلَنْ مَنْ يَكْلُمُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمِنِ<sup>۶</sup>.

اشارةٌ أخرىٌ: عادت چنان رفتست<sup>۷</sup> که، آن کس که بندۀ خرد و فرزند ندارد و خویشی و وارثی، چیزی که دارد به نام او بکند<sup>۸</sup>. حق تعالیٰ گفت: صورت حال من با تو این<sup>۹</sup> است تو بندۀ منی و مرا خویش و پیوند نیست وزن و فرزند نیست، هر چه مراست به حُکم تو است، أَلَذِيْنَ يَرْثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُنْ فِيهَا خَالِدُونَ<sup>۱۰</sup>!

۱. اساس: اجر المحسنين با توجه به آج و ضبط قرآن مجید تصحیح شد: سوره اعراف (۷) آیه.

۲. سوره کهف (۱۸) آیه ۳۰.

۳. همه نسخه بدلها + کس.

۴. بندۀ فروشد / بنفروشد.

۵. آو، آج، بیم، لب: بخوند.

۶. سوره انبیا (۲۱) آیه ۴۲.

۷. آو، آج، بیم، لب: نام آن بندۀ بکند.

۸. رفتست / رفته است.

۹. آو، آج، بیم، لب: آن.

۱۰. سوره مؤمنون (۴۳) آیه ۱۱.

إِشَارَةُ أُخْرَى: بَنْدَهٗ هَرَّچَه آفَرِيدَم با فنا برم از دنیا، آنگه به آخرت باز آرم و بهشت باز آفرینم که تواز آن منی و بهشت از آن تو، و دوزخ باز آفرینم که به نام دشمنان تو است تا چندان که تو این جا منعم باشی ایشان آن جا معدّب باشند، تا تو به مراد من باشی و ایشان به کام تو.

إِشَارَةُ أُخْرَى: در شرع کسی "کنیزکی خرد چون از او بار بر گرفت، فروخت: از او برخاست برای حُرْمَة حمل<sup>۵</sup>. بَنْدَهٗ من! تواز من بار امانت داری، باری که آسمان و زمین بر نگرفت و کوه قوت آن نداشت، وَحَمَلَهَا الْأَنْسَانُ...، تا امانت حلیت تو است بیع بر تو حرام است آمین<sup>۶</sup> باش که از مُلک خودت بیرون نکنم.

إِشَارَةُ أُخْرَى: آن که بار دارد تا بار نبینند<sup>۷</sup> و ندانند که حملی حقیقی بوده است، او را مادر فرزند نخوانند تونیز آنگه بدین مثابت باشی که بر این بمانی، امانت که داری نگاه داری، در امانت خیانت نکنی، چه اگرنه چنین کنی هر چه کرده باشی که صورت فرمان برداری دارد و به معنی بی فرمانی باشد، یک ره باد عدل بر او فرستم تا چون خرمن خاک بروید<sup>۸</sup>، باد جایی که آب نباشد درآتش ریزد، وَقَدِفَنَا إِلَيْهَا مَا عَيْلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَباءً مَنْثُوا<sup>۹</sup> [صویر مسدی]

قوله تعالى: يَاٰنَّ لَهُمُ الْجَنَّةُ؛ بدان که<sup>۱۰</sup> بهشت ایشان را باشد. قَنَادِه گفت: بها کرد با ایشان و بها<sup>۱۱</sup> اگران کرد. حسن بصری گفت: بنگرید بدان<sup>۱۲</sup> بیع و بیعت که بیعی سودمند است که خدای تعالی باهر مؤمنی کرد[۱۳] است به خدای که هیچ مؤمن نمایند که در این بیع نه آمد<sup>۱۴</sup>. در خبر است که اعرابی به رسول بگذشت و

- ۱. مل + و.
- ۲. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج + که.
- ۳. آن، آج، به، مل، لب + نورا.
- ۴. آن، آج، به، لب: فروختن.
- ۵. آن، آج، به، لب: حمله.
- ۶. مل، مج: بروز آج: بروز.
- ۷. مل، مج: بروز آج: بروز.
- ۸. مل، مج: بروز آج: بروز.
- ۹. مل، مج: بروز آج: بروز.
- ۱۰. همه نسخه بدلها: ایمن مل: امیدوار.
- ۱۱. همه نسخه بدلها: به آن که.
- ۱۲. اساس: ندارد: از آن، افزوده شد.
- ۱۳. آن، آج، به، لب: نیامد؛ مل، مج: نیاید.
- ۱۴. آن، آج، به، لب: نیامد؛ مل، مج: نیاید.

رسول این آیت می خواند، گفت: این کلام کیست؟ گفتند: کلام خدای. گفت: بیعَ وَاللُّهِ مُرْبِعٌ لَا تُقْبِلُهُ وَلَا تُشَقِّبُهُ. آنگه با رسول-علیه السلام- به غزات رفت، بازنگشت تا شهید شد. اصمی انشا[د]<sup>۱</sup> کرد این بیتها، [و]گفت: صادق راست -علیه السلام[]:<sup>۲</sup>

فَلَيْسَ لَهَا فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمُ نَعْنَى  
إِنَّمَا تَشَرِّي الْجَنَّاتِ إِنْ أَنَا بِغُنْمَهُ  
إِنَّمَا تَشَرِّي الْجَنَّاتِ إِنْ أَنَا بِغُنْمَهُ  
فَلَقَدْ ذَهَبَتِ النَّفْسِي بِذُئْبَانِ أَصْبَنْهَا  
إِذَا ذَهَبَتِ النَّفْسِي بِذُئْبَانِ أَصْبَنْهَا  
إِذَا ذَهَبَتِ النَّفْسِي بِذُئْبَانِ أَصْبَنْهَا  
إِذَا ذَهَبَتِ النَّفْسِي بِذُئْبَانِ أَصْبَنْهَا

۵

وگفت، صادق-علیه السلام-. گفتی: یا دون همت! تو خود را نمی شناسی، نگر که خویشن جز به بهشت نفوشی که بهای توبهشت است، **بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ**، وانشد

۱۰ الحسین بن عاصم الكوفی:

فِي ظَلِيلِ ظُلُوبِي رَفِيعَاتِ قَبَابِهَا  
مِمَّنْ أَرَادَ وَجْهَنَّمَ فَلَلَّهُمَّ مُنَادِبِهَا  
مَنْ يَشَرِّي قُبَّةَ فِي الْخَلْدِ عَالِيَّةَ  
دَلَالَهَا الْمُضْطَلُونَ وَاللَّهُ بِأَنْعَمْهَا

قوله: **يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**، درجای حال است، یعنی **مقاتلین** فی سبیل الله. در آن حال که ایشان مقاتلت و کارزار کنند در سبیل خدای، یعنی جهاد با کافران. **فَيُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ**؛ می کشند ایشان دشمن را و نیز ایشان را می کشند و جای هر دو حال است [۱۱۷-پ]، ای قاتلین و مقتولین درحال که گشته باشند و کشته، بعضی کشته و بعضی کشته و روا بود که یک مرد هم کشته باشد به اول و هم او به آخر کشته. و اما بر قراءت حمزه و کسانی و خلف که به عکس خوانند: **فَيُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ**، علی تقديم المقتولین علی القاتلین، هم این معنی درست آید، برای آن که «واو» ایجاب ترتیب نکند. وجہی دیگر از او آن است که: ایشان را بکشند و آنگاه آن باقی مسلمانان کشته<sup>۳</sup> ایشان را بکشند. **وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَقًّا**، نصب او، دو وجه را

۱. مل: گفت.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مل: شهید نشد.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

۴. اساس: ندارد؛ از آن، افزوده شد.

۵. همه نسخه بدلها: الثمن.

۶. آن، آج، به، لب: ای.

۷. آن، آج، به، لب: کشند گان؛ اینچه: کشته گان.

محتمل بود<sup>۱</sup>. یکی مصدر را<sup>۲</sup> لامن لفظه<sup>۳</sup>، و هو قوله: إِشْرَىٰ، لَا إِنْ فِيهِ [معنی]<sup>۴</sup> الْوَعْد، کانه [قال:]<sup>۵</sup> إِشْرَىٰ وَعَدًا كما يقال: أَغْبَنَنِي الشَّيْءُ حُبًّا شديدا. و دیگر آن که، «وعد» در کلام مقدار باشد، ای وعده ذلک وعدها واجباً علیه الوفاء<sup>۶</sup> به، و از دو وجه وفاکردن بد واجب است: یکی آن که<sup>۷</sup> جزاست بر عمل و ثواب بر جهاد، و این واجب است. و دیگر<sup>۸</sup> إنْجَاز وعده است و خلف وعد<sup>۹</sup> قبیح باشد، و این مشتمل بود

ثواب و عوض را، ثواب بريثتلوں، و عوض بريثتلوں. فی التَّوْرِیْهِ وَالْأَنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ.

رجایع گفت: آیت دلیل می‌کند بر آن که جهاد واجب بوده است بر قوم موسی و عیسی چنان که بر امت محمد-صلی الله علیه وآلہ وعلیهم. فَاسْتَبِشُرُوا بِتِبَعِكُمْ؛ شادمانه باشید<sup>۱۰</sup> به بیعی که کردی که در [او]<sup>۱۱</sup> همه سود است و هیچ زیان نیست. و لفظ بیع و شری در آیت مجاز است و تشییه، یعنی حق تعالی در این آیات با شما آن می‌کند که مُعَامل<sup>۱۲</sup> کند با مُعَامل، از آن که چیزی بستاند و چیزی بدهد، و مثله قوله: هُنَّ ذَالَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا<sup>۱۳</sup>...، چون صورت قرض دارد آنچه می‌ستاند تابیستر و بهتر و نیکوتر باز جای دهد، آن را قرض خواند. وَذَلِكَ هُوَ الْفَرْزُ الْعَظِيمُ؛ آن فلاح و ظفر<sup>۱۴</sup> بزرگوار است که چیزی در مقابل آن نیوفتد<sup>۱۵</sup>:

آنگه وصف کرد این مؤمنان را که این مبایعت می‌کنند، گفت: أَتَائِيُونَ؛ و رفع او بر خبر مبتدای محدود است، والتقدير: هُمُ الْأَتَائِيُونَ؛ ایشان توبه کارانند و با ذرگاه من آیندگانند و با طاعت رجوع کنندگان. و وجهی دیگر در رفع او آن است که: مبتدا باشد و خبرش به آخر مقدم، وهو قوله: لَهُمُ الْجَنَّةَ. و وجه سوم<sup>۱۶</sup> آن است که: روا بود که رفع او بر فاعلیت بود بتسلی ضمیر فاعل آن فی قوله: يُقَاتِلُونَ. کان سائلاً سائل و قال من هُمْ؟ فقال: الْأَتَائِيُونَ. و در مصحف ابی عبد الله مسعود جمله منصوب است بر

۱. آج، بم، لب: بر و وجه است.

۲. همه نسخه بدلها: لامن لفظ الفعل.

۳. همه نسخه بدلها: مصدری.

۴. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز آج + آن که.

۶. آو، بم، لب: باشی.

۷. آج، بم، لب: باشی.

۸. همه نسخه بدلها: ظفری.

۹. سوره بقره(۲) آیه ۲۴۵.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: نیفتند.

۱۱. همه نسخه بدلها: سیم مل، مج: سیم.

«یا» و «نون»، بر آن که صفت مؤمنان است، و نصب او برمدح باشد کاته قال:  
 آغنى التائين، يا در محل جز علی صفة المؤمنين. **الْعَابِدُونَ**؛ خدای پرستانند، و  
 اصل عبادت بگفتم که تذلل باشد من قولهم: طریق معبّد، ای مذلل مُوْظُوه.  
**الْحَامِدُونَ**؛ شکر گزارندگان نعمت او باشند. **السَّائِحُونَ**، در او خلاف کردند:  
 ۵ مُؤْرَج گفت: روزه داران باشند به لغت هذیل. و اعمش از ابوصالح روایت کرد از  
 رسول -علیه السلام<sup>۱</sup>. گفت: سياحة امتي الصوف؛ سياحت و رفتن امت من روزه  
 باشد، چنان که زهد و عبادت سلف آن بود که در زمین رفتدی، عبادت امتي من به  
 جای آن سياحت روزه است، و این قول عبدالله مسعود است، و عبدالله عباس و معید  
 جبیر و مجاهد<sup>۲</sup> و حسن گفتند<sup>۳</sup>: آنانند که روزه فرض دارند، و بعضی دگر گفتند:  
 ۱۰ آنانند که صائم الدهر باشند. سعید جبیر گفت: دلیل بر آن که سائح، صائم باشد آن  
 است که: آن جا که ذکر سائح کرد، ذکر صائم نکرد، و آن جا که صائم گفت،  
 سائح نگفت تا تکرار نباشد. سُفِيَانُ بْنُ عُثَيْنَه گفت: روزه دار را برای آن سائح خواند  
 که او عادت خود رها کرده باشد از طعام و شراب و نکاح، قال الشاعر<sup>۴</sup>:

**ثَرَاهُ يُصَلِّي لِنَلَةَ وَتَهَارَةَ يَنْظَلُ كَثِيرًا الْذِكْرِ لِلَّهِ سَائِحًا**  
 ۱۵ حسن بصری گفت: آنان باشند که از حلال روزه دارند و از حرام امساك کنند  
 و مردمان عهد ما از حلال روزه می دارند و از حرام امساك نمی کنند.

بعضی علماء گفتند: برای آن روزه دار را سائح خواند که، در خبر می آید که،  
 فردای قیامت اهل بهشت را -هرکس<sup>۵</sup> را- منزلتی<sup>۶</sup> [۱۱۸-ر] و درجه و جای معین  
 باشد، مگر روزه دار را که خدای تعالی اورا گوید: تو در بهشت می گرد و سياحت  
 ۲۰ می کن تا آن جا فرود آی که تورا دل خوش آید.

عطای گفت: سائحان، غازیان و مجاهدان باشند. عکرمه گفت: سائحان، طالبان  
 علم اند که ایشان برونده و سياحت کنند در طلب علم. **الرَّأِكُفُونَ السَّاجِدُونَ**؛ رکوع

۱. آو، بم، مج، لب: کم.

۲. آو، آج، بم، لب + است.

۳. همه نسخه بدلها: گفت.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: منزلی.

۵. آج، مل + که او.

۶. همه نسخه بدلها: کسی.

کنند گان و سجود کنند گان باشند، یعنی نماز بسیار کنند. **الا امْرُونَ يَا الْمَفْرُوفِ؛ امرٌ مَعْرُوفٌ كَنْتَدَ گان و نهی منکر کنند گان مردمان را به طاعت فرمایند و از معصیت باز دارند. وَالْحَافِظُونَ لِحَدُودِ اللَّهِ؛** وحدهای خدای نگاه دارند و از آن تعذی نکنند و اوامر و نواهی خدای را مراعات کنند، اوامر اورا امثال کنند و از نواهی اجتناب نمایند. **وَبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ؛** بشارت و مژده ده ای محمد مؤمنان را.

قوله: **مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَاللَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَتَسْفِرُوا لِلْمُسْرِكَيْنَ،** بعضی مفسران گفتند، سبب نزول آیت آن بود که: چون ابوطالب را وفات نزدیک رسید، رسول -علیه السلام- به بالین او آمد اورا گفت: **يَا عَمِ إِنَّكَ أَعْظَمُ النَّاسِ عَلَىٰ حَقًا وَأَخْبَهُمْ إِلَيْيَ،** گفت: ای عم! در همه جهان آن حق که توراست بر من کس را نیست، و آن دوستی که تورا در دل من است کس را نیست، و حق توبه من از حق پدرم بیشتر است، مرا به کلمتی یاری ده، یعنی کلمه<sup>۱</sup> شهادت. ابوجهل حاضر بود و عبدالله بن امیه، گفتند: **تَرْغِيبٌ عَنْ مَلْئَةِ عَبْدِ الْمُظْلَبِ؟** ابوطالب گفت: آنا علی دین عبدالمطلب. و به روایتی دیگر آن است که، اورا گفتند: **يَا بَاطَالِبِ!** نه ما از تو همه عمرت شنیدیم که تو گفتی من بر ملت ابراهیم ام؟ گفت: گفتم، و امروز همین می گوییم و من بر ملت ابراهیم ام.<sup>۲</sup> رسول -علیه السلام- گفت: لاجرم استغفار می کنم برای تو، پس رسول -علیه السلام- استغفار می کرد برای او این آیت آمد، و این باطل است از آن جا که اتفاق است که این سورت [به آخر]<sup>۳</sup> عهد رسول آمد و آخر عمر او، و ابوطالب در ابتدای اسلام فرمان یافت این هر [د]<sup>۴</sup> و اتفاق است، دیگر آن که: اگر این حدیث درست باشد، این دلیل ایمان بوطالب کند نه دلیل کفر او، برای آن که چون گفت من بر دین عبدالمطلب، عبدالمطلب بنزدیک ما و در اخبار و روایات ما و مخالفان نیز آن است که مسلمان بود. در<sup>۵</sup> حدیث آبرقه صباح آمد که: چون عبدالمطلب بنزدیک او حاضر آمد، او گمان برد که او آمده است تا او را شفاعت کند تا از آن جا برگردد، او گفت: ای ملک! من برای آن آمده ام که گشای<sup>۶</sup> تو شتران من گرفته اند، بفرمای

۱. مل: به کلمه.

۲. مل + به.

۳. لب: ابراهیم ام.

۴. اساس: ندارد؛ از آن، افزوده شد.

۵. آن، آج، بهم، لب: کسان.

۶. همه نسخه بدلها: نه در.

تابه جای بازدهند، او گفت: من پنداشتم خردی داری، من از راه دراز آمده‌ام با لشکرهای<sup>۱</sup> گران و با پلان تا این خانه که شرف شماست - قدیماً و حدیثاً در اوست ویران<sup>۲</sup> کنم. تو در شتری چند گرگن حدیث می‌کنی، گفت: چنین است، مرا با شتر خود کار است، از حدیث خانه اندیشه ندارم<sup>۳</sup> که: إِنَّ لِلْبَيْثَتِ رَبِّا يَخْفَظُهُ؛ خانه را خدای هست که نگاه دارد و این نباشد<sup>۴</sup> إِلَّا سخن مؤمنان و موحدان، جز جاهلی نباشد ابلهی که این حدیث روایت کند، آنگه گوید: فرقی نیست در کفر میان ایشان که به خراب خانه آمده بودند و میان عبدالمطلب که آن گفت. [و اما به روایت دیگر که گفت:]<sup>۵</sup> من بر ملت ابراهیم ام، آن کس که گوید گوینده این کلمت کافر باشد، کافر او نباشد برای آن، که رسول - عليه السلام - [را]<sup>۶</sup> می‌فرماید<sup>۷</sup>: وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا<sup>۸</sup> ...، رسول می‌گوید: أَنَا عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ، وَإِذْيَوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

حکایت این است: وَاتَّبَعَتْ مِلَّةَ أَبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَتَغْفُوبَ<sup>۹</sup> ...، دگر آن که پیغمبر گفت: برای او استغفار می‌کنم و استغفار می‌کرد، و مسلمانان نیز در رسول نگاه کردند برای پدران مشرک خود استغفار می‌کردند تا خدای تعالی آیت فرستاد و نهی کرد. اگر این روایت درست است، استغفار رسول - عليه السلام - برای ابوطالب - رحمة الله عليه - مِنْ أَذَلِ الدَّلِيلِ عَلَىٰ إِيمَانِهِ باشد، برای آن که، رسول - عليه السلام - که قیله و قدوة همه عالم است در علوم دین چگونه شاید که این مایه نداند از اصول دین که برای مشرکانی مُصرٰ برکفر، استغفار نشاید کرد که او را واجب آن است که از او تبرأ کند و در آفت او کمتر کس این هر دو مسأله<sup>۱۰</sup> داند<sup>۱۱</sup>، این طعن بر رسول است، آنگه اگر درست شود، هم آیت را وهم روایت را، تفسیری [۱۱۸-پ] ظاهر و تأویلی درخور است. اما روایت ممتنع نباشد که رسول - عليه السلام - برای ابوطالب استغفار کرد. و

- ۱. آو، آج، بم، لب: دور.
- ۲. آو، آج، بم، لب: لشکری.
- ۳. آو، آج، بم، لب: قدیمان و حدیثان.
- ۴. آو، آج، بم: بیران.
- ۵. آو، آج، بم، لب: نمی‌دارم.
- ۶. اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.
- ۷. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.
- ۸. همه نسخه بدلهای می‌فرمایند.
- ۹. سوره نساء (۴) آیه ۱۲۵، ۳۸.
- ۱۰. سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۸.
- ۱۱. آو، آج، بم: ملت.

آنان<sup>۱</sup> که دیدند از رسول -علیه السلام- ایشان را ایمان ابوطالب معلوم نبود، گمان برداشت که رسول -علیه السلام- برای مشرکی استغفار می‌کند، ایشان برای مشرکان استغفار کردند، خدای تعالی آیت فرستاد و ایشان را تنبیه کرد. بر گمان بد و ضئی خطأ که بر رسول برداشت، گفت: ندانی که پیغمبر را نباشد<sup>۲</sup> که برای مشرکان استغفار کند. و اما تفسیر آیت آن است که: این نهی نیست، بل نفی است چنان که ۵ گفت: هَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِثُوا شَجَرَهَا...، و قوله: وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا يَإِذْنُ اللَّهِ...، وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...، و محال است گفتن که، این آیات راً معنی نهی است برای آن که، انبات درخت و مرگ مقدور ما نیست، ما را از آن چگونه نهی کند و حدیث ایمان ما را به آن امر کرده اند نه نهی، پس این آیت ۱۰ ما را و آن آیات را معنی نفی باشد، یعنی نیاشد و نکند و رواندارد پیغمبر و هیچ مؤمنی که استغفار کند برای مشرکان به علت خویشی، پس از آن که روشن شده باشد که ایشان را -یعنی پیغمبر را- و مؤمنان را- که ایشان اهل دوزخ اند.

آنگه بیان کرد حدیث ابراهیم -علیه السلام- که او برای عمش چرا استغفار کرد. و علت حُسن آن پیدا کرد آنان را که ندانستند، گفت: وَمَا كَانَ اسْتَغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَيْهِ ۱۵ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَهِ وَعَدَهَا إِيَّاهُ، گفت: نبود استغفار ابراهیم برای پدرش - یعنی برای عمش آزر- چنان که بیان کردیم در آیاتی که رفت- در سوره البقره و سوره الانعام- که: آزر عَمِ ابراهیم بود و پدرش تَأَرَّخ نام بود. خلاف از میان راویان در «حا» و «خا» افتاد که: تَأَرَّخ به «حا» ی نامعجمه است یا به «خا» ی معجمه! إِلَّا از وعده ای<sup>۳</sup> داد او را به ایمان ابراهیم -علیه السلام- عمش را دعوت کرد با ایمان. او وعده داد ابراهیم را و گفت: ایمان خواهم آوردن. ابراهیم -علیه السلام- برای او ۲۰ استغفار کرد، استغفار مشروط، وشرط اگرچه در ظاهر لفظ نیست، لابد در نیت باشد که نشاید که ابراهیم -علیه السلام- عالم نباشد به این مسأله، او<sup>۴</sup> استغفار چنین کرده

۱. آو، آج، به، لب: اینان.

۲. مل: نشاید.

۳. سوره نمل (۲۷) آیه ۶۰.

۴. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۵.

۵. سوره یونس (۱۰) آیه ۱۰۰.

۶. آو، آج، به، لب + که.

۷. آی، آج، به: و.

باشد که: اللهم اغفر لابي إذا آتني.

وروایتی دیگر آن است که: او اظهار ایمان کرد بر ابراهیم و گفت: من مؤمنم.  
ابراهیم -علیه السلام- برای او استغفار کرد، چنان که گفت: وَأَغْفِرْ لِآبَيِ إِلَهٌ كَانَ مِنَ  
الظَّالَمِينَ<sup>۱</sup>، گفت: بیامر ز پدرم را که او از جمله ضالان بود، نگفت از جمله ضالان  
است.<sup>۵</sup>

و بعضی دیگر گفتند: وعده ابراهیم داد پدرش را به استغفار، و این قول نیک  
نیست برای آن که خلاف ظاهر قرآن است، و این قول مقتضی آن باشد که ابراهیم  
-علیه السلام- استغفار نکرد بل وعده استغفار داد، و حق تعالی نه چنین گفت، بل  
گفت: نبود استغفار ابراهیم پدرش را إِلَّا از وعده‌ای که داد او را پس استغفار و  
حسن او معلل بکرد به وعده. و اگر وعده وعده استغفار بودی، معلل بودی به نفس  
خود، والشىءُ لا يُقْلَلُ بِنَفْسِهِ. قوله: وَعَدَهَا إِيَّاهُ، در وعد ضمیر مرفوع مستین است،  
و ضمیر پدر باشد و «ها» ضمیر منصوب متصل است برای آن که مفعول اول وعده  
است و رجوع [او]<sup>۲</sup> با موعده است، و إِيَّاهُ، ضمیر منصوب منفصل است بر مفعول دوم  
وعده. آنگه بیان دیگر در آن که وعده از پدر بود به ایمان، آن است که گفت: فَلَمَّا  
تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَذُولٌ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ، چون پیدا شد ابراهیم را -علیه السلام- که او دشمن  
خدای است و آن وعده خلاف است و آن اظهار<sup>۳</sup> ایمان نفاق است [از]<sup>۴</sup> او تبرأ کرد  
و بیزار شد. و بعضی مفسران گفتند: این علم ابراهیم و این بیان روز قیامت باشد که  
او پندارد که عتمش مؤمن بود و آن وعده حق بود و در آید و گوید: اللهم آبی اللهم  
آبی؛ بار خدایا پدرم پدرم! حق تعالی گوید: بیارید اورا، بیارندش بر صورت  
کفتاری، [ابراهیم]<sup>۵</sup> گوید: بار خدایا؛ این کیست؟ گوید: این عم تو امت آزر  
بت تراش، و او بر کفر بود با تودروغ گفت و منافق بود. عند آن حال ابراهیم از او تبرأ  
کند إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَا وَاهَ حَلِيمٌ؛ که ابراهیم اوّاه بود و بر دبار.

در معنی اوّاه، چند قول گفتند: شهر بن حوشب روایت کرد به روایتی مرسل  
که، رسول -علیه السلام- گفت: چون او را پرسیدند از اوّاه گفت: الْأَوَاهُ، الخاشِعُ

۱. سورة شعرا (۲۹) آية ۸۶.

۲. بم: ظاهر.

۳. اساس: ندارد؛ از آلو، افزواده شد.

**المُتَضَرِّعُ**، [۱۱۹-ر] گفت: لابه کننده باشد.

آن روایت کند که: زنی بنزدیک رسول -علیه السلام- سخنی گفت که رسول را از آن کراحتی حاصل شد، عمر<sup>۱</sup> بانگ بر او زد<sup>۲</sup>، رسول -علیه السلام- گفت: **ذُغُوها<sup>۳</sup>** فَإِنَّهَا أَوْاهَةٌ؛ رها کنی او را که او اواهه است، گفتند: یا رسول الله! آواهه چه باشد؟ گفت: خاشعه.

۵

کعب الاخبار را پرسیدند از معنی آواه، گفت: آن باشد که چون ذکر دوزخ شنود<sup>۴</sup> آه<sup>۵</sup> کند.

عبدالله مسعود و عبیید بن عمر<sup>۶</sup> گفتند: آواه، دعاء باشد، بسیار دعا. عطا گفت: هوالجامع<sup>۷</sup> الذغاَء؛ مرد جمع کننده<sup>۸</sup> دعا کننده باشد. از عبدالله مسعود پرسیدند، گفت: آواه، رحیم باشد، وقتاده هم این گفت و حسن بصری نیز، عبدالله عباس گفت: آواه توابل باشد، توبه کار مجاهد گفت: آواه، موقن<sup>۹</sup> باشد. عکرمه گفت: مستيقن<sup>۱۰</sup> باشد به لسان الحبشه، گفت: نبینی که چون حبشه را چیزی گویند او بدائل که آن چیست، گوید: [آواه!] <sup>۱۱</sup> یعنی عرفت.

ابن ابی تجیح گفت: مؤمن باشد. کلبی گفت: آواه، مرد تسپیح کننده باشد در بیابان<sup>۱۲</sup> الحالی و چش<sup>۱۳</sup>. عقبه بن عامر گفت: مردی باشد که ذکر خدای بسیار کند. و حکم روایت کرد از حسن بن مسلم که: مردی بود که ذکر خدای بسیار کردی و روزگار خود بر تسپیح و تهلیل مستغرق کرده بودی، حدیث او پیش رسول -علیه السلام- می‌کردند، گفت: او آواه است، و گفته‌اند: آواه، آن باشد که قرآن بسیار خواند.

۱. امام + رضی الله عنه.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مع: بر آورده.

۳. امام: دعوه؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۴. مل: رود.

۶. مل + مع.

۸. مع: مؤمن.

۹. امام: مستيقن؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۱. امام: ندارد؛ از آن افزوده شد؛ آج، مع: آواه.

۱۰. آ، آج، بیان.

۱۲. آج، لب: خشن.

عبدالله عباس گفت در عهد رسول - عليه السلام - مردی بود قرآن بسیار می خواندی، او را وفات رسید، رسول - عليه السلام - بر او نماز کرد و او را دفن کرد، آنگه گفت: **رَبِّمَكَ اللَّهُ إِنَّكَ كُنْتَ لَا تَوَاهُ**؛ خدای بر تور حمت کناد که تو اوه بودی، یعنی قرآن بسیار خواندی. و گفته اند<sup>۱</sup>: آن باشد که آواز بلند بردارد به ذکر خدای و دعا و قرآن، و در آن میانه آه بسیار گوید؛ و در خبر است که ابراهیم - عليه السلام - [بسیار]<sup>۲</sup> گفتی: **أَوْ مِنَ الظَّارِقَبْلَ أَنْ لَا تَنْفَعَ**<sup>۳</sup> آه؛ آه از دوزخ پیش از آن که آه سودندارد.

شعبه روایت کرد از ابویونس که او گفت: در مدینه قاضی بود، او روایت کرد از ابوذر که، ابوذر گفت: مردی بود که گرد خانه طوف کردی و در میانه دعا گفتی: آوه آوه<sup>۴</sup>! ابوذر، رسول را گفت: يا رسول الله! نیک است این که این مرد می کند. رسول - عليه السلام - گفت: **ذَعْنَةُ فَائِنَةُ أَوَاهٍ**، گفت: رها کن او را که او اوه است. ۱۰ گفت شبی بیرون آدم رسول را دیدم که او را به دست خویش به چراغ دفن می کرد. نخعی گفت: اوه، فقیه باشد. فراء گفت: آن باشد که از گناه آه کند. سعید جعیر گفت: **مَقْلِمٌ خَيْرٌ بَاشَد**. عطا گفت: تابیب باشد از جمله معاصی که خدای تعالی آن را کاره بود. ابو عبیده گفت: آن باشد که از سر ترس آه بسیار گوید و از سر<sup>۵</sup> نفس<sup>۶</sup> تضرع کند و ملازم طاعت باشد. زجاج گفت: این قول جامع است هر چیزی را که در اوه<sup>۷</sup> گفتند: و اصل او از تاؤه است، و آن آه گفتن باشد<sup>۸</sup> از درد دل و فعل از او تاؤه آید یتاؤه<sup>۹</sup> آید، و آوه یاوه تاؤیها، قال المُثَقِّبُ الْعَبْدِی:

**إِذَا مَا فَمْتُ أَزْخَلُهَا بِلَيْلٍ      تَاؤَهَ آهَ الرَّجُلِ السَّخِينِ**

۱۵      وقال الزاجز:

**تَاؤَهُ الرَّاعِي وَضَرْضًا كَلْبَهُ**

۱. آن، بم: گفته اند.

۲. اساس: تدارد؛ از آوه، افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها: ینفع.

۴. آج: اوه ازواه.

۵. همه نسخه بدلها: ینقین.

۶. در اساس، عبارت: هر چیزی را ... آه گفتن باشد، نکرار شده است.

۷. دیگر نسخه بدلها: تاؤه تیاؤه.

۸. دیگر نسخه بدلها: تاؤه تیاؤه.

ويقول العرب: أواه<sup>۱</sup> منْ كَذَا، قال الشاعر:

**فَأَوْهٌ لِذِكْرِهَا إِذَا مَا ذَكَرُتُهَا وَمَنْ بُغْدٌ أَزْضِي ذُونَهَا وَسَاءِ**

و عرب، أواه<sup>۲</sup> گوید، و تلاثی مجرّد نیامده است ازاو، و اگر آمده بودی، آه<sup>۳</sup> یووه<sup>۴</sup>

علی وزن قال یَقُولُ. والْحَلِيمُ<sup>۵</sup>، برداری باشد که شتاب نکند به عقاب و مهلت دهد

مستحق را به مقتضی حِکْمَت با آن که قادر باشد بر تعجیل عقوبت.

قوله: **وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْهُمْ**- الآية، مجاهد گفت: وجه اتصالی آیت به آیت مقدم<sup>۶</sup> آن است که خدای تعالی چون مسلمانان را نهی کرد از آن که برای کافران استغفار کنند آنان که پیش از آن استغفار کرده بودند، گفتند: يا رسول الله! پس حکم ما چیست که ما ندانستیم که نشاید<sup>۷</sup>، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: خدای اضلal نکند گروهی را پس از آن که هدایت داد ایشان را، ۱۰ یعنی حکم نکند به ضلال ایشان پس از آن که توفیق ایمان داد ایشان را، و با ایشان الطاف [۱۱۹-ب] کرد که ایشان عند آن اختیار ایمان و طاعت کردند تا بیان کند ایشان را آنچه ایشان را واجب است از آن اجتناب کردن، پس مجاهد گفت: این آیت خاص است در استغفار برای هشرکان، و عام است در سایر معاصی.

مقاتل و کلبي گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، خدای تعالی احکامی در ۱۵ شرع بفرمود از: قبله<sup>۸</sup>، فرایض و جز آن، جماعتی مسلمانان یاد گرفتند و کاربستن گرفتند آن را و غایب شدند بر آن، خدای تعالی آن احکام منسوخ بکرد. چون از سفرها باز آمدند، رسول -عليه السلام- و صحابه برخلاف آن عمل می کردند، گفتند: يا رسول الله! حکم ما چیست در آن که عمل کردیم بر آن و ندانستیم که منسوخ است؟ خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: من اضلal هیچ قوم نکنم پس از هدایت یعنی ۲۰ ابطال عمل ایشان نکنم که بر منسوخ عمل کرده باشند نه به قصد، بل از سر نادانی تا

۱. اساس: أواه به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۲. اساس: فَأَوْهٌ أَوْ، آج، بهم: ناؤه، با توجه به قرینه فوق: يقول العرب، تصحیح شد.

۳. آه، آج، بهم: یووه.

۴. مل: و حلیم.

۵. آه، بهم، لب: نباید کرد.

۶. همه نسخه بدلهای، بجز مع: اول.

۷. همه نسخه بدنهای + و.

بیان کند برای ایشان احکام ناسخ را و اصلال، به معنی ابطال عمل آمد، فی قوله: **وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضْلَلَ أَعْمَالُهُمْ**<sup>۱</sup>، ای فلن یُنطَلَ آعْمَالَهُمْ. صحاح کگفت: معنی آن است که، خدای تعالی عذاب نکند و اصلال نکند هیچ قوم را از ره بیهشت تا بیان نکند برای ایشان و حلال از حرام جدا نکند، و این آیت جاری مجرای آن باشد که گفت: ...وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا.<sup>۲</sup>

**إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ شَئْءَ عَلَيْهِمْ**؛ خدای تعالی به همه چیز عالم است، مصالح او دارد، بیان<sup>۳</sup> می کند به حسب مصلحت.

**إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، وجه اتصال این آیت به آیات متقدم<sup>۴</sup> آن است که، خدای تعالی چون احکام کفار را اختلافش در آیات اول بگفت و حدیث مسجد ضرار و مانند آن، [گفت]<sup>۵</sup> تا<sup>۶</sup> این احکام مفوض به خدای است از آن جا که مُلْكُ آسمان و زمین او راست، خَلْقًا و ابْجَادًا و حُكْمًا و تَغْيِيرًا<sup>۷</sup>. و مُلْكُ اتساع مقتدر<sup>۸</sup> باشد آن را که سیاست و تدبیر او رسد<sup>۹</sup>. و تصرف بر حقیقت خدای راست - جل جلاله - که او قادر است بر احیاء و اماتت، مرده را او زنده کند و زندگان را او بمیراند و شما را که خلقانی بدون او باري و باوري نیست، بل ولی و والی و متولی<sup>۱۰</sup> و أولی به شما و کارشما خدای است - جل جلاله - و باري دهنده به کارهای شما را خدای است<sup>۱۱</sup> - جل جلاله - و فعال، بنای مبالغت باشد از آن جا که فیاس فاعل اقتضا - کند، چون سمیع و علیم و بصیر.

قوله: **لَقَدْ نَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ**- الآية، حق تعالی گفت: توبه پذیرفت<sup>۱۲</sup> خدای تعالی از پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و بر اصحاب او از مهاجر و انصار - رضی الله عنهم - از آنان که متابع او بودند، بدان که بزردیک ما توبه پیغمبران

۱. سوره محمد(۴۷) آیه ۴.

۲. مل + آن.

۳. آیه ۱۵، لمب: مقدم.

۴. اساس: ندارد؛ از آوی افزوده شد.

۵. آیه ۱۷، لمب: باشد.

۶. آیه ۱۷، لمب: مقدور.

۷. آیه ۱۷، لمب: تغیرا.

۸. آیه ۱۷، لمب: متولی.

۸. آیه ۱۷، لمب: باشد.

۹. آیه ۱۷، لمب: بپذیرفت.

۹. آیه ۱۷، لمب: بپذیرفت.

۱۰. آیه ۱۷، لمب: متولی.

۱۰. آیه ۱۷، لمب: بپذیرفت.

۱۱. آیه ۱۷، لمب: بپذیرفت.

۱۱. آیه ۱۷، لمب: بپذیرفت.

-صلوات اللہ علیهم. نه از گناه باشد، چه گناه برایشان روانیست<sup>۱</sup> نه صغیره و نه کبیره به هیچ وجه، و بنزدیک ما توبه را اثر نبود در اسقاط عذاب<sup>۲</sup>، و إنما إسقاط عقاب خدای کند -جل جلاله- عند توبه به تفضل و حظ توبه در تحصیل ثواب باشد و قبول توبه از خدای تعالی به معنی ضمان ثواب بود بر او. و توبه، صاعنتی است از طاعات، و حظ طاعت<sup>۳</sup> ثواب بود نه اسقاط عقاب، و توبه پیغمبران -علیهم السلام- بر سیل خشوع و خضوع و اخبات و اقطاع بود با خدای تعالی، و توبه معمومان هم بر این وجه باشد، اما توبه مهاجر و انصار آن<sup>۴</sup>: که از ایشان عصمت او درست شود توبه او هم بر این وجه بود، و توبه دیگران چون توبه ها باشد از گناه از کبیره و صغیره.

و حقیقت توبه بیان کردیم که چه باشد، و در لغت رجوع باشد، و تائب اللہ علیی<sup>۵</sup> العبد، آن باشد که رحمت با سر آورد<sup>۶</sup>، آنگه وصف کرد یاران رسول را از مهاجر و انصار و گفت: آنان اند که متابع اویند در وقت عسرت و آن ساعت دشواری<sup>۷</sup> بود و تنگی طعام و شراب و نایافت چهار پای در غزات تبک.

جابر بن عبد الله الانصاری<sup>۸</sup> گفت، سه عسرت بود؛ عسرت آب، و عسرت زاد، و عسرت چهار پای. مردم گرسنه و تشنیه، پیاده مانده بود<sup>۹</sup> به حدی که ده مرد<sup>۱۰</sup> را یک شتر بود، به مراوحه بر او نشستنی به نوبت و فرمی آمدندی و زاد ایشان خرمای بد<sup>۱۱</sup> و جو بود<sup>۱۲</sup> و روغن<sup>۱۳</sup> گاوطعم بگردانیده، یک خرما از مزاده [۱۲۰-ر] بگرفتندی و مردی در دهن نهادی و یک دوبار بمثیدی تا<sup>۱۴</sup> به صاحبی دادی تا برهرده بگردیدی، آنگه با استخوان آمده [بودی]<sup>۱۵</sup> آنگه جرعة آب بر سر آن باز خوردی<sup>۱۶</sup>؛ عبد الله عباس<sup>۱۷</sup> گفت: بی آبی و سختی صحابه در غزات تبک به جایی رسید

۱. آو، بم: برایشان راه نیست.

۲. آو، آج، بم: توبه.

۳. همه نسخه بدلها: عقاب.

۴. آو، آج، بم: توبه.

۵. آج: با سر آورد.

۶. همه نسخه بدلها: به ده مرد.

۷. آو، آج، بم، مل، مج، لب: بودند.

۸. مل: خوید؛ آو، آج، بم، مج: جوید.

۹. آو، بم، مج، لب: خرمای بد بود.

۱۰. همه نسخه بدلها: بمزیدی و.

۱۱. لمس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۱۲. مل: باز خوردنی.

که، ما یک روز به منزلی فرود آمدیم به گرمگاه، و تشنگی بوما غالب شد چنان‌که نزدیک بود که نفس ما منقطع شود، مرد بود که شتر را می‌کشت و آن آبی و [نر]<sup>۱</sup> ای که در شکم شتر بود از آن می‌خورد. صحابه نزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما از تشنگی هلاک می‌شویم و ما دایم که خدای تعالی دعای تورد نکنند، چرا برای ما دعا نکنی تا خدای تعالی ما را آبی دهد. رسول -علیه السلام- دست برداشت و دعا کرد، خدای تعالی بارانی عظیم بفرستاد و آبی و سیلی بسیار درآمد و ما آبها بر گرفتیم که از لشکرگاه بیرون رفته زمین خشک بود و این باران جز به لشکرگاه ما نیامده بود، هنْ يَقِيدُهَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ، حمزه و حفص خواند[ند]<sup>۲</sup> [یزیغ به «یا»، دگر قراءه به «تا»، و در مصحف عبدالله مسعود «کادت» نوشته است، و حمزه گفت: چون، «کاد» می‌خوانم، یزیغ به «یا» بخوانم برای آن که فعل مقدم است و تأثیث نه حقیقی است، و در فاعل «کاد» سه وجه گفتند: یکی آن که، شأن و امرست، والتقدیر: كَادَ الشَّانُ وَالْأَمْرُ. ابوعلی گفت این در «کاد» روا باشد، در «عسى» روا نباشد، برای آن که خبر در «کاد» ملازم بود در بیشتر احوال، و در «عسى» نه چنین باشد، بل فاعل «عسى» بیشتر مفرد باشد، نحو: عَسَى أَنْ يَخْرُجَ زِيَّاً، قوله: وَعَسَى أَنْ تَكُرَّهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ<sup>۳</sup>...، ووجه دوم آن است که: فاعل کاد قلوب باشد، و کلام در تقدیم و تأخیر بود، والتقدیر: من بعد ما كَادَ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ تَرِيغُ، و مثله: تقدیم خبر کان علی اسمها نحو قوله: ...وَكَانَ حَقًا عَلَيْنَا نَضْرُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۴</sup>. و وجه سوم<sup>۵</sup> آن است که: در او ضمیر آنان باشد که ذکر ایشان رفته است از رسول -علیه السلام-. و صحابه او آن که ایشان را چون یک قبیل و یک جنس کرده<sup>۶</sup> است برای آن که فعل موحد گفت که ایشان را به منزلت یک شخص فرود آورد، حق تعالی گفت پس از آن که درشدت و سختی کار به جایی رسید که نزدیک بود که بچسبد<sup>۷</sup> و میل کند دل گروهی از ایشان، یعنی از راه بشود. وزیغ، میلی باشد برجهت فساد، قال الله تعالی: فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ

۱. اساس ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و بگرسنخه بدلها، افزوده شد. ۲. آو، آج، به، لب + بسیار.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۶. ۴. سوره روم (۳۰) آیه ۴۷.

۵. مل، لب: سیوم. ۶. آو، آج، به، مل، مع: بچسبند. ۷. در اساس، لفظ «کرده»، تکرار شده است.

**فُلُوْبِهِمْ** ...، و قال: **رَبَّنَا لَا تُرْجِعْ فُلُوْبَنَا بَعْدَ اذْ هَدَيْتَنَا** ...، گفتند سبب نزول آیت آن بود که: مردی بود در جملهٔ صحابه، او را ابو خیثمه عبد الله بن خیثمه گفتند. او از رسول -علیه السلام- باز پس استاد در غزات تبوک ده روز. و این مرد دوزن داشت یک روز به گرمگاه درآمد، این زنان هر یکی عریشی ساخته بودند و بر قته و آب زده و جامه فگنده و آب سرد نهاده و طعامی ساخته. او درآمد ایشان پیش او رفتند و او در ۵ عریش آمد و بنشست جایی بود خنک و آبی سرد و طعامی<sup>۳</sup>، وزنان به خدمت او ایستاد[ه]<sup>۴</sup>. با خوشبختی اندیشه کرد و گفت: من روا دارم که من اینجا بنشیم بر چنین حال<sup>۵</sup> و رسول خدای وصحابة او سلاح در گردن<sup>۶</sup> در گرما و سرما و باد و باران در رنج! والله که من با این زنان حدیث نکنم تا سازنکنم و از قسای رسول بنشوم. آنگاه برگ بساخت وزنان با او حدیث می کردند و اوجواب نمی داد، و شتر پیش ۱۰ آورد و زادی که داشت و برگی بر او بست و بر نشست و برفت تا به رسول -علیه السلام- رسید به تبوک. مردم گفتند: يا رسول الله! سواری می آید از راه. رسول -علیه السلام-. گفت: **كُنْ أَبَا خَيْثَمَةً**; ابو خیثمه باشد<sup>۷</sup> که پیش آمد، ابو خیثمه بود. رسول -علیه السلام-. گفت: چگونه افتاد که از من باز پس ایستادی و اکنون بیامدی؟ ۱۵ گفت: يا رسول الله! قصه چنین افتاد و گفت و آنچه رفته بود<sup>۸</sup> حکایت بکرد با رسول -علیه السلام-. خدای تعالی این آیت بفرستاد و گفت از پس آن که دل گروهی بر<sup>۹</sup> ابو خیثمه و مانند او جماعی که باز مانند از صحبت رسول. آنگه مدد توفیق ایشان را دریافت تا بر قته و رضای رسول دریافتند و توبه کردند و خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد، و ذلك قوله: ... ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لَيَتُوبُوا<sup>۱۰</sup>. و بعضی دگر گفتند: هن بعید ما کاد ۲۰ تزییغ فُلُوبُ فَرِيقِهِمْ، مراد آناند که [۱۲۰-پ] ایشان را فی ساعۃ العُشرۃ، از بی زادی و بی آبی و بی برگی رنج رسید تا نزدیک بود که دل ایشان از راه حق میل -

۱. سوره صف (۶۱) آیه ۵.

۲. مل + نیکو.

۳. مل: حسن حال.

۴. آو، آج، به، مع، لب: آنچه رفت.

۵. همه نسخه بدلهای: چون.

۶. مل: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

۷. همه نسخه بدلهای: الگنده.

۸. آو، آج، به، مع، لب: آنچه رفت.

۹. همه نسخه بدلهای: چون.

کند و برگردد. آنگه حق تعالی ایشان را به توفيق و لطف مدد کرد تا ثبات کردن، توبه کردن، و خدای توبه ایشان پذیرفت! چون توبه کردن از آن خطرات وساوس. **إِنَّهُ يَعْلَمُ رَوْفَ رَحِيمَ**، رأفت بلیغتر باشد از رحمت، وفيه لغتان : رُوف علی وزن فعال<sup>۱</sup>، قال گعب بن مالک الانصاری:

٥      نُطِبِعُ نِبِيَّنَا وَنُطِبِعُ رَبَّنَا  
وَرُوفُ، علی وزن فُقل، [قال]<sup>۲</sup>:

٦      تَرَى لِلْمُسْلِمِينَ عَلَيْنَكَ حَقًا      كَفْلُ الْوَالِدِ الرَّوْفِ الرَّحِيمِ  
قوله: وَعَلَى الْثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَقُوا - الآية، گفت: وبرآن سه کس که ایشان را باز پس افگندند و باز پس گذاشتند. و در معنی این دو وجه باشد<sup>۳</sup>، یکی آن که: فعل را حوالت به خدای بود به معنی خذلان و منع لطف. و افعال مآل مُسْمَّ فاعله، بسیار حواله باشد به خدای تعالی، نحو قوله: عَلِمْنَا مُنْطَقَ الظَّاهِرِ...، وجه دیگر آن که: حوالت تخلیف و ترک به صحابه رسول باشد که بر قتند و ایشان را با پس<sup>۴</sup> رها کردن. و عکرمه خواند: خَلَقُوا، به فتح «خا» و «لام» و به تخفیف، ای قَعَدُوا خلف رَسُولِ اللهِ وَبَعْدَ خُرُوجِهِ، كما قال: فَرَخَ الْمُخْلَقُونَ لَا إِلَهَ... و از صادق - عليه السلام. روایت ۱۵ کردن که او خواند: خَالَفُوا به «الف». و این سه مرد یکی گعب بن مالک [الشاعر بود و مُراة بن الرَّبِيع و هلال بن امیه، و هر سه انصاری بودند. راوی خبر گوید: عبد الرحیم بن عبدالله بن گعب بن مالک<sup>۵</sup> که او گفت، جذم گفت: من هرگز از رسول - عليه السلام - باز نه استادم<sup>۶</sup> در بدر و [أَحَدٌ و]<sup>۷</sup> خنین و جز آن تا که غزات تیوك آمد. رسول - عليه السلام - ساز رفتن می کرد و گرمای گرم<sup>۸</sup> بود و او ان میوه بود، من نیز ۲۰ دو شتر را ساز راست کردم<sup>۹</sup> و من تندست بودم و به قوت هیچ عذر نبود مرا. چون

۱. آو، به، مل: پذیرفت.

۲. اساس: فعل؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله، تصحیح شد.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۴. مل: گفتند.

۵. آج، مل: باز پس.

۶. نه استادم / فاستادم.

۷. سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶.

۸. سوره توبه (۹) آیه ۸۱.

۹. مع: گرم گرمای.

۱۰. آو، آج، به؛ دو شتر داشتم راست کردم.

صحابه برگ خود بساختند و مرا وقت خوش می آمد و میوه و مایه، و عزم داشتم که نروم و چیزکی چند بود از جمله ساز که به دست نبود، هر روز گفتمنی: بخرم، دگر باره گفتمنی: نتوان خریدن، تا رسول -علیه السلام- بیرون شد، من هر روز گفتمنی: امروز بخرم و فردا بروم بر اثر رسول، هر روز که به بازار رفتمی، نیافتنمی تا رسول -علیه السلام- برفت و مرا میسر نشد و از آن صحبت بازماندم. چون ایشان دور برفتند و من [و]<sup>۱</sup> این دو مرد دیگر بازماندیم، مرا پشمایانی سخت پدید آمد از آن جا که چندان که در مدینه می گشتم از بازماندگانی جنس خود کس را نمی دیدم، جماعتی منافقان بودند و جماعتی بیماران و اصحاب<sup>۲</sup> الأعذار والأمرافش، وزنان<sup>۳</sup> و کودکان، و عدد ایشان جمله هشتاد و اند کس بودند و از آن که مردم بسیار بودند با رسول -علیه السلام- نظر وی به هر یک<sup>۴</sup> نرسید<sup>۵</sup>، مرا یاد نکرد تا که به تیوک جمله رسید، گفت: مأفعَل<sup>۶</sup> ۱۰ گفَبُ بْنُ مَالِكٌ؛ [کعب مالک]<sup>۷</sup> چه کرد؟ یکی از جمله ما گفت: او را تنعم منع کرده است و خویشن داری، معاذ بجهل گفت: خلاف آن است که تو گفتی، ای رسول الله! ما از او إلَّا خیر ندانیم. ایشان در این بودند که ابوخیشه برسید که قصه او گفته شد. چون رسول -علیه السلام- غزات تیوک تمام کرد و آنچه مقصود بود حاصل کرد<sup>۸</sup>، برگشت از آن جا روی به مدینه نهاد. من با خویشن اندیشه کردم، و گفتم: ۱۵ چه عذر آرم و چه بهانه سازم؟ چنان که<sup>۹</sup> اندیشه کردم مرا به از آن نیامد که راست گویم چون رسول -علیه السلام- در مدینه آمد اول به مسجد رفت و دور کعت نماز کرد و عادت او چنین بودی که، چون از سفر در آمدی ابتدا به مسجد کردی<sup>۱۰</sup>، دور کعت نماز کردی، مردمان بازمانده می رفتند و هر یکی عذری به دروغ می خواستندی و رسول -علیه السلام- از ایشان قبول می کرد و برای ایشان استغفار می کرد. من در پیش ۲۰ رسول شدم، در روی من تبسمی کرد با خشم و مرا گفت: نه چهار پای خریده بودی تا بیایی؟ من گفتم: یا رسول الله! اگر به جای تو دیگر کس بودی، من با او عذرها

۱. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها: من اصحاب.

۳. آو، آج، به، لب: مردمان.

۴. آو، آج، به، لب: هر کس.

۵. آو، آج، به، مل، لب: نمی رسید.

۶. همه نسخه بدلها: حاصل شد.

۷. همه نسخه بدلها: چندان که.

۸. همه نسخه بدلها: + و.

آوردمی که از من قبول کردی، ولکن با توجز راست<sup>۱</sup> نتوانم گفتن، چه اگر جز راستی<sup>۲</sup> گوییم تورا به وحی معلوم کنند و من با توجز راست نتوانم گفتن، مرا هیچ عذر نبود جز توانی و تکامل، و امید می دارم که برای آن که من با تو دروغ نگفتم خدای تعالی توبه من قبول کند. [۱۲۱-ر] و مرا عفو کند. رسول -علیه السلام- روی به قوم کرد [و گفت:]<sup>۳</sup> آقا هذا فَقَدْ صَدَقْتُكُمُ الْحَدِيثَ؛ اما این مرد راست بگفت.

آنگاه مرا گفت: برخیز و بروتا خدای را در توجه حکم است. من برخاستم و از مسجد بیرون آمدم، قوم من روی در من نهادند به ملامت و مرا گفتند: چرا عذر نخواستی که پیغامبر از توقیل کردی چنانکه از دیگران، و برای تو استغفار<sup>۴</sup> کردی و چندانی بگفتند که من بر آن گفتن پشیمان شدم، و خواستم تا بروم و خویشتن را دروغزن کنم و از آن قول باز آیم. دیگر باره گفت: علی [گل]<sup>۵</sup> حال، راست به از دروغ باشد، و اگر در دروغ نجاتی بود در راست بهتر بود و از آن جا برفت. رسول -علیه السلام- صحابه را گفت: با ایشان هیچ سخن مگوید<sup>۶</sup> و اختلاط مکنی و از آن<sup>۷</sup> هجران<sup>۸</sup> نمایی، کس گردد ما نگشت و با ما سخن نگفت و جواب سخن ما باز نداد. من سخت دلتنگ شدم و چنان دانستم که جهان قاریک و متغیر است و پنداشتم خانه‌ها<sup>۹</sup> و منازل نه آن است که بود، و من به نماز در مسجد می شدم و رسول -علیه السلام- به گوشة چشم به من<sup>۱۰</sup> نگریدی و روی بگردانیدی، وزنان ما از ما هجران کردند و من و اصحابان من در دلتنگی و گریه و جزع ماندیم تا من شبی برخاستم و به بام سرای پسرعمم فرو شدم از دلتنگی و بر او سلام کردم، مرا جواب نداد و چندان که با او سخن گفتم<sup>۱۱</sup> جوابم نداد [اورا گفت: به خدای بر تو، تو نمی دانی که من خدای رسول را دوست دارم! جواب نداد تا]<sup>۱۲</sup> دوم بار، سهام بار<sup>۱۳</sup>

۱. آی، آج، بهم، مج: راست.

۲. آسas: ندارد؛ از آی، افزوده شد.

۳. آسas: استغفاری.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مج، افزوده شد.

۵. مل، مج: نگوی.

۶. همه نسخه بدلهای: ایشان.

۷. آج، مج، لب: هجرت.

۸. اساس: خانها / خانه‌ها.

۹. آی، آج، بهم، لب: در من.

۱۰. آی، آج، بهم، لب + پاسخ نکرد و

۱۱. آی، آج، بهم، لب: دو سه بار.

باز گفتم و سوگند دادم، گفت: خدای به داند<sup>۱</sup> . از آن جا به در آمدم، بر دگر روز در بازار مدینه نشسته بودم، مردمی ترسا، نبطی، از اهل شام در بازار آمد و من گفت: کعب بن مالک کدام است؟ او را به من راه نمودند. بیامد نامه‌ای مرا داد از آن میلک غستان<sup>۲</sup> ، و در آن جا نوشته بود: اما بعد چنین گفتند مرا که، صاحبت تورا چفا کرده است و برانده و چون تو مرد ضایع نماند، برخیز و نزدیک من آی تا آنچه مراد تو است  
حاصل کرده شود. با خود گفتم: این تمام محتشی<sup>۳</sup> است! آن نامه<sup>۴</sup> بسوختم.  
چون چهل روز براین بگذشت، رسول مرا گفت: از زن دور شو، گفتم: یا رسول الله! طلاقش دهم؟ گفت: نه، ولکن نزدیکی مکن با او. من به خانه رفتم، او را گفتم خیز و به<sup>۵</sup> خانه خود رو، و آن دو کس را نیز هم این فرمود. اما هلال بن امیه، مردمی پیر بود، زن او بیامد و گفت: یا رسول الله! هلال بن امیه مردمی پیر است و او را اربی نباشد<sup>۶</sup> به زنان، و نمی‌گزیرد او را از خدمتگاری، دستور باشی تا من پیش او باشم و او را خدمت می‌کنم؟ گفت: رواباشد براین کار مدت پنجاه روز برا آمد، من بربام سرای خود نماز بامداد می‌کردم که از سر کوه سلیع<sup>۷</sup> اندایی شنیدم که: بشارت باد تورا ای کعب مالک!<sup>۸</sup> من به روی در افتادم به شکر و دانستم که خدای فرج فرمستاد. همان ساعت سواری می‌تاخت و بشارت می‌آورد مرا، من آن جامه‌ها<sup>۹</sup>  
که داشتم به او دادم و برخاستم و به مسجد رفتم. چون از در مسجد در شدم، طلحه بن عبیدالله بر پای خاست و مرا در کنار گرفت و گفت: مبارک باد که خدای تعالی توبه شما پذیرفت. من بیامدم و رسول را سلام کردم و روی رسول -علیه السلام- از بشر و بشاشت روشنایی می‌داد، مرا گفت: بشارت باد تورا به بهتر روزی که در همه عمر توبوده است تا از مادرزادی!<sup>۱۰</sup> گفتم: یا رسول الله: آمن عذیگ آم من عذیلله؟ از نزدیک تو بای از نزدیک خدای؟ گفت: لاقبل من عذیلله؛ بل از نزدیک خدای، و این

۱. مل: بهتر دارد.

۲. آق، بم، مل: غان.

۳. آق، آج، بم، لب: محت.

۴. لج، مج، لب + بگرفتم؛ مل + ازوی بستدم و.

۵. همه نسخه بدلهای، بجز مج: با.

۶. آق، آج، بم، لب: حاجتی کم باشد.

۷. اساس: تلع؛ به قیاس با نسخه آق، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۸. آج، لب: من از جامه‌هایی.

آیت برخواند: لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ إِلَى قَوْلِهِ: ... وَكُونُوا  
فَعَ الصَّادِقِينَ<sup>۱</sup>.

من گفتم: يا رسول الله! از توبه من آن باد که عهد می‌کنم که جز راست نگویم،  
و آن که از جمله مال خود بیرون آیم و صدقه کنم. رسول -علیه السلام-. گفت: جمله  
۵ نباید صدقه کردن، بعضی بده و بعضی بازگیر. گفتم: همچنین کنم. آنگه گفت: از  
این حال که رفت ما را بر من هیچ از آن خوشتر نیامد که من با پیغامبر خدای دروغ  
نگفتم. و نیز آن دو صاحب من هر دو راست گفتند و خدای تعالی به برکت آن  
صدق<sup>۲</sup>، ما را توبه کرامت کرد و توبه از ما قبول کرد، و امید چنان است که در باقی  
عمر ما را نگاهدارد، از آن که دروغ نگویم. پس این سه کس آن بودند که از رسول  
-علیه السلام-. تخلف کردند نه از نفاق، ولکن از تکاذل و توانی [۱۲۱-پ]. آنگه  
۱۰ حق تعالی وصف کرد حال ایشان، گفت: حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا  
رَحْبَتْ، گفت: تا زمین فراخ برایشان تنگ شد. «با»، به معنی مقع است، و «ما»  
مصدر[یه]<sup>۳</sup> است، و تقدیر آن است که: مقع رُخِبِها. وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنفُسُهُمْ؛ نفس  
ایشان برایشان تنگ شد، یعنی ایشان را از خود ملال آمد و دلهای ایشان از غم و اندوه  
۱۵ تنگ گشت. وَظَلُّوا أَنْ لَامْلَجَأُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ، و گمان بردن، یعنی بدانستند و  
متیقّن شدند که: از خدای تعالی پناهی نیست به کس مگربه او، و این ظن اینجا به  
معنی یقین است، و مانند این در قرآن و اشعار بسیار است، منها قوله: إِنِّي ظَلَّتُ أَنِّي  
۲۰ مُلْقِي حِسَابِه<sup>۴</sup>، و قوله: وَظَلَّنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ<sup>۵</sup>، و قوله: وَظَلَّنَ دَاؤُدَ أَنَّمَا فَتَّاهُ<sup>۶</sup>. و قال  
الشاعر:

۲۰ فَقُلْتُ لَهُمْ طَشُوا بِالْفَنِ مُدْبِجِعٍ سَرَائِهِمْ فِي الْفَارِسِيِّ الْمُسْرِدِ  
یقین شناختند که ایشان را ملاذی و مفری و ملجایی نیست از خدای مگربه او.  
ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيُتُوبُوا؛ آنگه توبه داد ایشان را توبه کردند، یعنی توفیق توبه داد و الطافی

۱. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۹.

۲. اساس: بر کردن صدقه؛ به قیام با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله، تصحیح شد.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۴. سوره حلقه (۶۹) آیه ۲۰.

۵. سوره حم (۲۸) آیه ۲۴.

۶. سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۸.

کرد با ایشان که عند آن اختیار توبه کردند، و این چنان بود که در دعا گویند: تائب اللہ علیک، ای وَقَاتِكَ اللَّهُ لِلتَّوْبَةِ<sup>۱</sup>. وجهی دگر آن است که: قبول توبه ایشان کرد تا در مستقبل بر آن مقام کنند و به آن تمسک کنند، لَيَتُوبُوا، ای لَيَرْجِعُوا<sup>۲</sup> [به]<sup>۳</sup> و يَخْتَجُوا به عِنْدَ اللَّهِ، تا فردا آن توبه مقبول ایشان را حجتی باشد اذَا رَجَعُوا إِلَى اللَّهِ. وجهی دگر آن است که: توبه ایشان قبول کرد تا همچنان شدند که بودند، و این وجه نیکوست و هو کقوله -علیه السلام: التَّائِبُ مِنَ الذَّنَبِ كَمَنْ لَا ذَنَبَ لَهُ.  
إِنَّ اللَّهَ هُوَ النَّوَابُ الرَّحِيمُ؛ که خدای توبه پذیرنده است و بخشاینده، و این از شأن و کار اوست تا چنان پنداری که او را صنعت است. و فعل و فعل بنای مبالغت باشد.

۱۱ [قوله تعالیٰ] [إِنَّمَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَعْلَمُوا اللَّهُ وَكُوئُوا فَعَلَ الصَّادِقِينَ؛ ای آنان

که بگرویدی بترسی از خدای و باشی با راستگران!]

۱۲ ما كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِيْنَةِ وَمَنْ حَوْلُهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ  
وَلَا يَرْغِبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ [۱۲۲-ر] فَلَمَّا سِهِ ذَلِكَ بَأْتُهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَاءً وَلَا نَصْبٌ وَلَا  
مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَقْطُونَ مَوْطِأً يَعْبِطُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنْالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلًاً إِلَّا  
كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ<sup>۴</sup> ای باشد اهل مدینه در آن  
آن را که پیرامن ایشان اند از اعراب که باز پس استند از پیغمبر خدای و رغبت  
نکنند به تن خود از تن او، این به آن است که تا نوسد به ایشان تشنجی و نه رنجی و  
نه گرسنگی در راه خدای، و ننهند پای بر جای<sup>۵</sup>، به خشم آرد کافران را، و نیابند از  
دشمن دریافتی مگر بنویسد<sup>۶</sup> ایشان را به آن کرداری نیک، که خدای ضایع نکند  
مزد نیکوکاران<sup>۷</sup>.

۱. اساس: التوبه؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۲. اساس: ارجعوا؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله، افروده شد.

۴. آو، آج، بم، لب؛ راستگویان.

۵. آج، لب؛ نزد مرکسان مدینه.

۶. آج، لب؛ و نیابند پی سپردنی که.

۷. آج، لب + را.

آیه ۱۲۱      **وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيَّا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَخْزِيَهُمْ  
الله أَخْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ و نفقه نکند نفقه کوچک و نه بزرگ، و نبرند وادی،  
الا بنویستند ایشان را تا پای داشت دهد ایشان را خدای، نیکوترا آنچه کرده باشدند.

آیه ۱۲۲      **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَةً فَلَوْلَا نَفَرُمْ كُلِّ [۱۲۲-پ] فِرْقَةٍ مِنْهُمْ  
طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُئْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعْلَهُمْ يَخْذَرُونَ**؛ و  
نباشد مومنان که بروند جمله، چرا نرونده از هر گروهی از ایشان جماعتی تافقه  
آموزند در دین و بتراسانند گروه خود را چون باز شوند باز ایشان تا باشد که پیرخیزند.<sup>۷</sup>

آیه ۱۲۳      **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَفْتَوْا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونُكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلَيَجِدُوا فِيْكُمْ غِلْظَةً  
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَعْدَ الْمُتَفَقِّنِ**؛ ای آنان که بگرویدی، کارزار کنی با آنان که  
بنزدیک شما اند از کفار و باید تایابند در شما درشتی، و بدانی که خدای با  
پرهیزگاران است.

آیه ۱۲۴      **وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فِيْنَهُمْ هُنَّ يَقُولُونَ أَيْكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ أَفْتَوْا<sup>۸</sup>  
فَزَادَتْهُمْ أَيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبِّرُونَ**؛ و چون بفرستد سورت<sup>۹</sup>، از ایشان کس باشد که  
گوید: کدام را از شما بیفزود این سورت ایمان<sup>۱۰</sup>، فاما آنان که ایمان دارند، بیفزاید  
ایشان را ایمان<sup>۱۱</sup> و ایشان شادمانه باشند!<sup>۱۲</sup>

آیه ۱۲۵      **وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ [۱۲۳-ر] فَرَضُ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَا تُوا<sup>۱۳</sup>  
وَهُمْ كَافِرُونَ**؛ و اما آنان که در دلهای ایشان بیماری است، بیفزاید ایشان را کفر با  
کفر<sup>۱۴</sup>، و بمیرند<sup>۱۵</sup>، و ایشان کافرباشند.

آیه ۱۲۶      **أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْسِدُونَ فِي كُلِّ عَامٍ فَرَأَهُمْ أَوْ مَرَّتِينِ ثُمَّ لَا يُتُنْبِعُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ**؛

۲. آج، لب: مسافت هیچ رو دخانه.

۱. اساس: نه بزنند.

۴. آو، بهم: پاداشت؛ آج، مج، لب: پاداش.

۳. آج، لب: نوشته شد.

۶. آو، بهم: نباشد مومنان را.

۵. اساس: نه باشد.

۸. آج، لب: فرو فرماده شود.

۷. همه نسخه بدلها: پیرخیزند.

۱۰. آو، بهم: ایمانی.

۹. آو، بهم، مج: سورتی.

۱۱. اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد؛ آج، لب: مژده بایند.

۱۱. آج، لب: خبیث با خبث؛ آو، بهم: واکفرشان.

۱۲. آو، آج، بهم، لب: بمردند.

۱۳. آو، آج، بهم، لب: بمردند.

نبینی<sup>۱</sup> که ایشان را ببیازمایند در هر سالی یک باریا دوبار، آنگه توبه نکنند و نه<sup>۲</sup> نیز عبرت گیرند.

آیه ۱۲۷ وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَكُمْ مِنْ أَخَدِهِنَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ فَلَوْلَاهُمْ يَأْتُهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ<sup>۳</sup> وَچون بفرستد<sup>۴</sup> سورتی، بنگرند بهری<sup>۵</sup> با بهری، می بینند<sup>۶</sup> شما را از کسی؟ پس برگردند، برگرداند خدای دلهایشان، به آن که<sup>۷</sup> گروهی اند که نمی دانند.

آیه ۱۲۸ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ [۱۲۳-پ] رَحِيمٌ؛ آمد به شما پیغمبری از شما سخت بر او و آنچه کفر آری، حریص است بر شما<sup>۸</sup>، به مؤمنان [مهریان و]<sup>۹</sup> بخشاینده است.

آیه ۱۲۹ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْنَاهُنَّ أَنْجِلُهُنَّ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكِّلُونَ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛ اگر برگردند، بگو: بس مرا خدای، نیست خدای مگر او، بر او<sup>۱۰</sup> اعتماد کردم، واو خداوند ملک<sup>۱۱</sup> ایز رگوار است.

قوله تعالی: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَفْتَوُا أَنْفُسَهُمْ**؛ خدای تعالی در این آیت خطاب کرد با مؤمنان و ایشان را مر کرد به آن که از خدای تعالی بترسند و با صادقان و راستیگران<sup>۱۲</sup> باشند. نافع گفت مع محمد و اصحابه، ابن جریح گفت: مع المهاجرین، دلیلش قوله: **لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ**؛ إلی قوله: **هُمُ الصَّادِقُونَ**<sup>۱۳</sup>؛ ضحاک گفت: مع التَّبَّيِّنَ وَالصِّدِّيقَيْنَ، گفت: امروز با اینان باش تا فردا با ایشان باشی، ... فَأَوْلَئِكَ قَعَ الدَّيْنَ أَنَّمَّا اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ التَّبَيِّنَ وَالصِّدِّيقَيْنَ<sup>۱۴</sup>؛ بعضی دگر گفتند: مراد آناند

۱. آج، لب: ای نمی بینند؛ مع: نبینید.

۲. آج، لب: فرو فرستاده شود.

۳. آج، بم، لب + ایشان.

۴. آج، لب: هیچ بینند.

۵. آج، لب: به سبب آن که.

۶. آج، بم: ور شما؛ آج: آنچه رنج کشیده باشد در آن، یا رنج کشیدن شما حریص است بر کار شما.

۷. آج، بم: لفظ «بخشاینده» تکرار شده؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۸. اساس: لفظ «بخشاینده» تکرار شده؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۹. آج، بم: ور او.

۱۰. آج، آج، بم، لب: راستگویان؛ مل، مع: راستگیران. ۱۱. سوره حشر (۵۱) آیه ۸.

۱۲. سوره نساء (۴) آیه ۶۹.

که در دگر آیت ذکر ایشان کرد فی قوله: رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ  
فَمِنْهُمْ قَنْ قَضَى لَحْبَةً وَمِنْهُمْ قَنْ يَسْتَظِرُ<sup>۱</sup>...، آنان که قضای نخوب کردند: عُبیده  
حارث بود و حمزه<sup>۲</sup> عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب. و آن کس که منتظر بود  
امیر المؤمنین علی است. کلیی گفت از ابوطالب از عبدالله عباس که او گفت: ای  
مع علی بن ابی طالب واصحابه؛ گفت: با علی ابوطالب باشی واصحابان او. جابر  
ابن عبدالله انصاری روایت کرد از ابویوسف الباقر. عليه السلام. که گفت: مَعَ  
الصَّادِقِينَ [ای]<sup>۳</sup> قَعَ آلُ مُحَمَّدٍ؛ با آل محمد باشی. یمان بن ریان گفت: راستگوی  
باشی چنان که آن سه کس بودند که خدای تعالی ذکر ایشان گفت: وَعَلَى الْثَّلَاثَةِ  
الَّذِينَ خُلِقُوا. الاية.

١٠ عبدالله عباس گفت: با آنان باشی که ایشان صادق الشیء، خالص العمل،  
مستقیم القلوب باشند؛ راست نیت، خالص عمل، راست دل، آنان که با رسول به  
تبوک شدند دون آنان که نشدند. عبدالله مسعود گفت: وَكُوئُوا مِنَ الصَّادِقِينَ، وَإِنْ  
قِرَأْتُ أَوْسَتْ وَقِرَأْتُ عَبْدَ اللَّهِ عَبَّاسَ.

عبدالله مسعود گفت: از دروغ هیچ جتنی و هزلی راست نشود به آن<sup>۴</sup> قدر که پدر  
فرزندش را چیزی و عنده دهد آنگه<sup>۵</sup> وفا نکند، اگر خواهی بخوانی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
أَمْتُوا أَنْفُوا اللَّهَ وَكُوئُوا قَعَ الصَّادِقِينَ؛ هیچ در قرآن<sup>۶</sup> رخصت می بینی در دروغ  
گفتن! و در خبر می آید که: بنده راست می گوید، لا تَرَأَتْ يَضْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ  
صِدْقًا؛ تا نزدیک خدای تعالی نام او در جریده صدیقان بنویستند. وَإِنَّ الْعَبْدَ لَا يَرَأُ  
يَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا، وهمچنین بنده دروغ می گوید تا چندان دروغ  
بگوید که بنزدیک خدای تعالی نام او در میان<sup>۷</sup> دروغزنان بنویستند. و در خبر است که

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۲.

۲. اساس: حمزه؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

۴.

آو، آج، به؛ نه آن؛ مل، لب؛ نه با آن؛ مج؛ نه تا آن.

۵. اساس: آن کس؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۶. مل؛ وفا کند.

۷. اساس: دروغ؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. آو، آج، به، مل، لب؛ جریده.

رسول-علیه السلام. گفت: **عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبَرِّ**  
**يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّكُمْ وَالْكُفَّارُ فِي الْكِذْبِ بَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي**  
**إِلَى النَّارِ**، گفت: برشما باد که راست گویی که صدق راه نماید به بز، و بز راه نماید  
 به بهشت، دور باشی از دروغ که دروغ راه نماید به فجور و فجور راه نماید به دوزخ.  
 ۵ و در خبر است که: یک روز ابوذر غفاری -رحمه اللہ علیہ- حدیثی روایت  
 می کرد از رسول-علیه السلام- جماعتی صحابه او را به دروغ می داشتد و تصدیق او  
 نمی کردند. چون رسول-علیه السلام- درآمد او شکایت با رسول کرد،  
 رسول-علیه السلام. گفت: **مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقْلَّتِ الْغَبَرَاءُ** [۱۲۴-ر] آصدق  
**لَهُجَّةٌ مِّنْ أَبْيَ ذَرَّ**، گفت: آسمان سایه بر کس نیفگند و زمین کس را بر نگرفت  
 راستیگرتر<sup>۱</sup> از آن بود. چون این می گفت، امیر المؤمنین علی از در مسجد می درآمد،  
 ۱۰ رسول گفت: **إِلَّا هَذَا الرَّجُلُ الْمُقْبَلُ فِي أَنَّهِ الصِّدِيقُ إِلَّا كُبْرُ وَالْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ**.  
 قوله: **مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِّنَ الْأَغْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ**  
**اللَّهِ**؛ گفت: نباشد اهل مدینه را: ظاهر او نفی است و معنی نهی، چنان که گفت:  
**وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذِنُوا رَسُولَ اللَّهِ**...، یعنی نشاید و حرام است اهل مدینه را و  
 آنان را که پیرامن مدینه اند از اعراب جهینه و مژینه و امثلم و اشجع و بنی غفار که از  
 ۱۵ پیغمبر-علیه السلام- باز پس استند در غزوته که اورود. و «آن»، معنی الفعل در تأویل  
 مصدر است در محل رفع بر اسم کان. **وَلَا يَرْغِبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ تَقْسِيمِهِ**؛ و نه آن که  
 رغبت نمایند به خویشن و تن و جان خود ازاو، و ازن و جان او، یعنی جان خود را  
 صیانت کنند و جان او را ابتدال و تن و جان خود به فدای او نکنند، یقال: رغب فیه  
 إذا أراده، و رغب عنه إذا لم يرده. **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ**، این بر سبیل تعلیل گفت، این برای  
 ۲۰ آن است که: **لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَاءُ**: نرسد به ایشان تشکی، یقال: ظمیعی یظلم اظماً، فههـ  
 ظمیعی و ظمان و اظماهه آنا اظماء، **وَلَا نَصْبُ**؛ و نه رنجی. والتتصب والتوصب والتتعجب  
 واحد، یقال: نصب یتصب نصب، فههـ نصب و ناصب، وقال التابعة:  
**كِلِّيَنِي لِهِمْ بِاَقْنِيَةِ نَاصِبٍ وَلَئِلِ اُقَاسِبِهِ بَطْنِ الْكَوَاكِبِ**

۱. آو، آج، بم، مل، لب: راستگوته مع: راستگرتر. ۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳.

۳. آو، بم: تعجب. ۴. اساس + الكواكب، با توجه به دیگر نسخه ها و معنی عبارت زانه تشخیص داده شد.

وَلَا مُخْمَصَةٌ؛ وَنَهْ كُرْسِنْگِي، وَاصِلِ این کلمه مِنْ ضُمُورِالبَّظْنَ باشد، يقال:  
 رَجُلٌ خَمِصُ الْبَظْنِ وَأَمْرَأَةٌ خَمِصَانَةٌ. فِي سَبِيلِ اللَّهِ، اى فِي جَهَادِ الأَعْدَاءِ وَقِتَالِ  
 الْمُشْرِكِينَ؛ در راه خدای که غزات است و جهاد با مشرکان. وَلَا يَقْطُونَ قَوْطَانًا؛ وَپای بر  
 هیچ جای نتهد و هیچ قدمی برندارد که در آن کافران را غیظی و خشمی باشد.  
 ٥ وَلَا يَنْتَلُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا؛ وَاز دشمنان هیچ اصابتی نکند از قتلی و جراحتی و آنچه  
 ایشان رنجور شوند و دلتنگ از غارت و سبی و مالی و جز آن. إِلَّا كُيْتَ لَهُمْ؛ الا  
 وایشان را به آنه عمل صالح بنویستند، حق تعالی این آیت بر سبیل ترغیب فرمود مؤمنان  
 را بر جهاد، و باز نمود که: هیچ حالتی از حالات و نه خطوتی از خطوات و هیچ رنجی  
 و اندک و بسیار به ایشان نرسد، و الا ایشان را به آن حستی بنویستند، و خدای - جل  
 ١٠ جلاله. از عدل او آن است که: رفع نکوکاران ضایع نکند . و این آیت، از جمله آن  
 آیات است که، دلیل می کند بر عدل خدای تعالی، و آن که عمل هیچ عامل به اندک  
 و بسیار برابر او فرونشود.

مفسران در حکم آیت خلاف کردند؛ فتاویه گفت: این حکم خاص است به  
 رسول - عليه السلام. چون او به نفس خود به جهاد رفتی، هیچ کس را از مسلمانان  
 ١٥ نبودی که از او تخلف کردى، اما آنان که از بعد او بودند از ائمه، واجب نیست بر  
 جمله مسلمانان که با ایشان مساعدت کنند، و این موافق مذهب ماست در آن که  
 جهاد فرض بر کفايت است، چون جماعتي که با ایشان غنا و کفاف باشد، به آن  
 قیام کنند از باقی بیفتند<sup>۱</sup>. و او زاعی گفت و عبد الله بن المبارک و الفزاری والشعیی  
 وابو حابر و سعد بن عبدالعزیز، گفتند: آیت عام است جمله امت را اول و آخر ایشان  
 ٢٠ را، این زید گفت: این آنگاه بود که در مسلمانان فلتی بود، فاما چون مسلمانان بسیار  
 شدند آیت منسوخ شد بقوله تعالی: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لَيَنْفِرُوا كَافَةً<sup>۲</sup>. الایه، واین قول

۱. اساس: جراحی؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله، تصحیح شد.

۲. آو، آج، بم، لب: ضایع نگزارد.

۳. آو، آج، بم، لب: بیوقند.

۴. اساس: والشعیی آج، لب: الشعیی؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۵. سوره توبه (٩) آیه ١٢٢.

صحیح است از آن جا که درست شد که، جهاد از فرض کفایات است، و اگر حکم آیت منسخ نبودی جهاد از فرض اعیان بود[۱].

قوله تعالیٰ: **وَلَا يُنْسِفُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً**، عطف است بر آیت اول، گفت: و نفقه نکنند نفقة اندک و بسیار، و کوچک و بزرگ. **وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًّا**؛ و قطع هیچ مسافت نکنند از این سرکه روند و از آن سرکه باز آیند. **إِلَّا كُتُبَ لَهُمْ**؛ الا برای ۵ ایشان بنویستند، تا به وقت جزا خدای تعالیٰ ایشان را پاداشت **دَهْدَ بَيْشَرْ وَبَهْرَ** از آن که کرده باشند.

جماعتی [۱۲۴-پ] بسیار روایت می‌کنند از رسول‌علیه السلام. چون: امیر المؤمنین علی-علیه السلام. و ابوالذرداء، و ابوهریره، و ابوامامة الباهلي، و عبدالله بن عمر، و جابر بن عبد الله، و عمران بن حصین که، رسول-علیه السلام. گفت: هر که او نفقه بفرستد برای غازیان و او به خانه بنشیند، به هر درمی هفتصد درم بنویستند او را، و هر که او به نفس خود غزا کند، به هر درمی که در آن خرج کند خدای تعالیٰ او را روز قیامت هفتصد [هزار] درم عوض بدهد، آنگه این آیت برخواند: ...وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ.

قوله: **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لَيَنْفِرُوا كَافَةً**، کلیی گفت از عبدالله عباس که، ۱۵ سبب نزول آیت آن بود که: چون رسول-علیه السلام. به غزا رفتی هیچ کس از مسلمانان باز نماندی<sup>۲</sup> از او **إِلَّا مُنَافِقَانَ وَمُعَذُورَانَ** از اصحاب بلایا. چون خدای تعالیٰ در حق منافقان آیات فرستاد و عیب و نفاقی ایشان آشکارا کرد. چون از غزات تبرک تخلف کردند، مسلمانان گفتند: ما از این پس هرگز باز نه استیم<sup>۳</sup> از رسول-علیه السلام. اگر اورد و اگر سرتی را فرستد چون پس از آن رسول-علیه السلام. سرتی را نامزد کرد به غزاتی، جمله مسلمانان برون رفتند و رسول راتها رها گردندی در مدینه، خدای تعالیٰ این آیت فرستاد: **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ**

۱. آن، به، مل، معج، لب: فرض.

۲. اساس: ندارد؛ از آن، افزوده شد.

۳. مع، لب: پاداش.

۴. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱.

۵. مل، معج: نمانندی.

۶. نه استیم / نامستیم / نایستیم.

**لَيُنْفِرُوا كَافِةً**، گفت: مؤمنان نباید تاجمله بروند، رسول‌علیه‌السلام. را تنها رها کنند، قوله: **كَافِةً**. نصب او بر حال باشد، و او عبارت باشد از جمله و عموم، و اصل او از «کف» باشد که منع بود، برای آن که چون همه باشند، مزاحمت کنند، و بهری بهری را منع کنند، **فَلَوْلَا نَفَرَ، إِنْ وَهْلًا**؛ چرا از هر طایفه گروهی بروند و ۵ گروهی با رسول‌علیه‌السلام مقام نکنند تا از او فقه آموزنند و قوم خود را که رفته باشند به غزا، چون باز آیند بیاموزند و وعظ و زجر کنند ایشان را، و [این] قولی عبدالله عباس است و ضحاک و اختیار جبائی.

[مجاهد گفت: آیت در حق<sup>۱</sup>] ۱۰ گروهی آمد از صحابه رسول که ایشان به قبایل و آخیای عرب رفته بودند به بادیه<sup>۲</sup> تا ایشان را فقه آموزنند. چون عتاب [معاتبان از مخالفان]<sup>۳</sup> غزات تبوک پشتییدند، بترسیدند، پس از آن هر سرتیت که رفت، ایشان آن کار رها کردند و با ایشان بر قدمتند، [خدای تعالی این آیت]<sup>۴</sup> بفرستاد و گفت: چرا به عوض آن که با سرتیت [می‌روی]<sup>۵</sup>، به نزد رسول نیایی و از او فقه نیاموزی تا چون بسندیک قوم خود باز شوی [ایشان را بیاموزی]<sup>۶</sup> و ایشان را وعظ و زجر کنی تا از معاصی بپرخیزند<sup>۷</sup> و حذر کنند.

۱۵ و کلبی گفت: آیت درینی آمد آمد که ایشان را قحطی [رسید برقاستند]<sup>۸</sup> و بحمله زنان و کودکان را برگرفتند و با مدینه آمدند و گفتند: ما آمده‌ایم تا فقه آموزیم از رسول‌علیه‌السلام. [سفرها گران بکردند]<sup>۹</sup> و راهها پلید می‌داشتند، خدای تعالی این آیت فرستاد، گفت: نه نیک کردند، چرا گروهی از ایشان نیامدند و فقه نیاموختند تا چون با قوم<sup>۱۰</sup> خود رجوع کردندی و ایشان را وعظ و تذکیر گفتند تا ۱۰ ایشان حذر کردندی.

و حسن بصری گفت: مراد به این [فرقت جماعت نافرہ‌اند]<sup>۱۱</sup>، و معنی آیت آن است که: چرا از هر قومی گروهی به غزا ترفتند تا مُستيقن و مستبصر شدنی به نظر و اعتبار و در [احوال کفار و نصرت خدای]<sup>۱۲</sup> تعالی مسلمانان را و خذلان او کافران را

۱. اسام: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۲. آو، آج، بم، لب: پیاده.

۳. همه نسخه بدلهای: بپرهیزند.

تا چون با قوم خود شدنی از کافران ایشان را تحریر کردندی و [پرسانیدند] تا ایشان<sup>۱</sup> از کفر باز آمدندی<sup>۲</sup> تا ایشان را مثل آن نرسد که ایشان<sup>۳</sup> را رسید.  
و باقر علیه السلام آن قول گفت که از عبدالله عباس [وضحاک حکایت کردیم]<sup>۴</sup> چون مسلمانان بسیار شدند، خدای تعالی گفت: به مُناوَبَه جهاد کنی،  
چون جماعتی بروند جماعتی با رسول مقام کنند [تا فقه بیاموزند، دگر]<sup>۵</sup> نوبت اینان  
بروند و ایشان مقام کنند. و گروهی استدلال کردند به این آیت بر وجوب عمل به  
خبر واحد، گفتهند: خدای [تعالی حَثَّ کرد طایفه‌ای]<sup>۶</sup> را بر تفهه تا چون به نزد قوم  
خود روند انذار کنند ایشان را و فقه آموزند. و طایفه اسمی است واقع بر جماعتی  
اندک [۱۲۵-ر] که عدد ایشان به حد تواتر نباشد، بل جاهی<sup>۷</sup> بود که عبارت بود از  
یک کس، فی قوله: وَلَيَشَهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۸</sup>، و اگریک کس  
حاضر باشد هم روا بود، و اگر قوم ایشان را از ایشان قبول کردن<sup>۹</sup> واجب نبودی در  
انذار و اعلام ایشان قوم خود را هیچ فایده نبودی، جواب این، آن است که ما گوییم:  
آنچه ظاهر آیت اقتضا می‌کند، پیش از این وجوب نفر نیست بر هر طایفه‌ای از هر  
جماعتی برای تفهه، مستفاد آیت وجوب تفهه باشد و وجوب طلب او، و تسلیم<sup>۱۰</sup> نکنیم  
که طایفه واقع اند<sup>۱۱</sup> بر گروه اندک، بل روا بود که طایفه اسمی باشد که بر عددی  
افتند که ایشان به حد تواتر باشند، و خبر ایشان [ایحاب]<sup>۱۲</sup> علم کند، و اگر تسلیم کنیم  
که این یکی باشد یا جماعتی اندک از آن جا که چون انذار بر اینان واجب بود قبول  
برا ایشان واجب بود که می‌شنوند پیش آن که نظر کنند و بحث کنند، و خدای تعالی  
عند انذار منذران بر شنوندگان ایحاب حذر کرد و حذر قبول نباشد، بل روا بود که  
حذر<sup>۱۳</sup> بعد البحث عن ذلک باید کردن، تبیین که چون خاطر فراز آید، مکلف<sup>۱۴</sup> را عند  
۲۰

۱. اساس: افتادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

۲. آو، آج، بهم: استادندی.

۳. آو، آج، بهم، لب: اینان.

۴. همه نسخه بدلها: جایی.

۵. سوره نور (۲۴) آیه ۲.

۶. همه نسخه بدلها: و اگریکی حاضر.

۷. آو، آج، بهم، مل، لب: کردند.

۸. همه نسخه بدلها: باشد.

۹. آو، بهم: مسلم؛ آج، لب: حکم.

۱۰ اساس، عذر؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۱. لب: متکلف.

خطور المخاطر واجب نیست او را که آنچه به دل او بگذرد<sup>۱</sup> اعتقاد کند، آنما واجب بر او نظر است تا چون نظر کند<sup>۲</sup> علم حاصل کند خود را، آنکه موافق ادله باشد قبول واجب بود بر او. همچنین ممتنع نباشد که براین مستمعان<sup>۳</sup> انذار بحث و نظر و اجتهاد واجب باشد تا از آن اقوال، قبول آن کشند که موافق ادله باشد. والله أعلم<sup>۴</sup> بالصواب.

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَقْتُلُوا النَّبِيِّنَ يَأْتُوكُم مِّنَ الْكُفَّارِ، حق تعالیٰ به این آیت خطاب کرد با مؤمنان و گفت: ای گرویدگان! هرگروهی از شما کارزار کنی با آنان که؛ به شما نزدیکترند و متعلق انداز خویشان و همسایگان و نزدیگان، و این در معنی جاری مجرای آن است که خدای تعالیٰ گفت: وَأَنَذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ<sup>۵</sup>، و چنان که رسول‌علیه السلام. گفت: الْجَارُ أَحَقُّ بِضَيقَيْهِ<sup>۶</sup>. و آیت دلیل است بر آن که واجب است بر اهل هر [ثغری قتال کردن با]<sup>۷</sup> آن کافران که در نواحی و ولایت ایشان باشند بر سبیل دفاع از خویشتن و از بیضه اسلام چون بر او خائف باشند [واگرچه امام حاضر] نباشد و آن کس که او اقرب را رها کند<sup>۸</sup> و با ابعد کارزار کند، اگر به اذن امام کند مصیب باشد و اگر [نه به اذن امام کند]<sup>۹</sup> مخطی باشد. وَلَيَجِدُوا فِيْكُمْ غِلْظَةً، این امر غایب است و باید تا در شما درشتی یاوند<sup>۱۰</sup> و با ایشان رفق [ولین نکنی. و مفضل عن]<sup>۱۱</sup> عاصم خواند: غِلْظَةً، بفتح الغين. ابوالحسن اخفس<sup>۱۲</sup> گفت: من فتح نشاسم، وزجاج گفت در اوسه لغت است: فتح، و ضم [و کسر، و کسر فصیح تراست]<sup>۱۳</sup>، یعنی درشت باشی با ایشان که چون چنین

۱. اساس: بگذرد و؛ به قیاس با نسخه آو، و جمیع نسخ، تصحیح شد.

۲. اساس: نظر کنند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۳. اساس: مستمعان؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۴. اساس: تا از آن؛ به قیاس با نسخه آو. و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

۶. اساس: ناخواناست (صممه)؛ آو، به؛ یصفه؛ آج، مل؛ یصفیه؛ لب؛ یصفیه؛ پاترجه به منابع لغت و حدیث تصحیح گردید.

۷. اساس: بروید گئی دارد؛ از آو، انزوده شد.

۸. آو، به؛ نکند.

۹. آو، به؛ باشد؛ مع؛ یابند.

باشی، ایشان شما را چنین یابند برای آن که واجد، موجود در اعلیٰ ماهو به [باید] .  
**وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** [۲] **قَعْدَ الْمُتَّقِينَ**؛ وبدانی که خدای با آنان باشد که موحّر اجتناب از  
 معاصی کنند ، به معنی نصرت.

قوله: **وَإِذَا هَا أُنزِلَتْ** [سُورَةُ] ، بعضی نحویان گفتند: «ما» [۲] زیادت است .  
 بعضی دگر گفتند: برای آن آورد تا «إذا» بجزا مسلط شود تشییهاً باذما و حیثما ، و  
 از این جا در جواب او [«فَا»] باز آمد، فی قوله: **فَيَنْهُمْ** [۳] و ضمیر راجع است با  
 منافقان در قول حسن وزجاج. حق تعالیٰ گفت چون سورتی ارزال کنند و از آسمان به  
 زمین فرستند، [از منافقان کس] [۴] باشد که گوید بعضی بعضی را گوید: **أَيُّكُمْ رَأَدْنَاهُ**  
**هُدًى وَإِيمَانًا**؛ این سورت که را ایمان بیفزود، بر سیل تهمّم و سخّرت. [یعنی ما را به  
 نزول این سورت] [۵] هیچ ایمان نیافرود. حق تعالیٰ جواب داد ایشان را و گفت: اما  
 مؤمنان را این سورت ایمان بیفزود، و ایشان به نزول این [سورت شادند] [۶] و حقیقت [۷]  
 آن است که: ایشان عند نزول سورت ایمان بیفزایند، ولکن چون این زیادت عند نزول  
 سورت بود، آن را به سورت اضافت [کرد]. صخاک گفت: از عبد الله [۸] عباس: مراد  
 به سورت، سورتی است محکم که در او احکام و حلال [۹] و حرام باشد.

**وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ**؛ و اما [آنان که در دل ایشان بیماری باشد] [۱۰]  
 [۱۲۵-پ] یعنی شگ و نفاق سورت ایشان را رجس باز به رجس [۱۰] فزاید، یعنی کفر  
 با سر کفر، یعنی ایشان عند نزول سورت کفر بیفزایند و حوالت با سورت هم از این  
 طریق است که گفته شد، و مثله قوله- عليه السلام: **كَفْيَ بِالشَّلَاقَةِ دَاءً**؛ تورا درد  
 تندرنیستی بس است، یعنی تندرنیستی درد است برای آن که درد عند آن حاصل آید و سلامت  
 ادا به درد کند، وقال الشاعر:

**أَرْأَى بَصَرِي قَدْ رَأَيْتِي بِغَدِيْخَةِ**      **وَخَبْكَ دَاءَ أَنْ تَصْبَحَ وَشَلَّما**

۱. کذا در اساس او، ایج، بهم، کب: موجود را علی.      ۲. اساس: بریدگی ناره؛ به قیاس با نسخه آور، افزوده شد.

۳. کذا: در اساس (۹) همه نسخه بدلهای ... باشد که از معاصی او اجتناب کنند.

۴. مل، مع: شادمانه اند.

۵. همه نسخه بدلهای: احکام حلال.

۶. همه نسخه بدلهای: رجس بر رجس.

وَمَا تُوا وَهُمْ [كَافِرُونَ]<sup>۱</sup>، «واو» اول، عطف است و دوم حال؛ و بمیرند ایشان و کافر باشند، یعنی علی کفرهم؛ بر کفر میرند.

اما کلام در زیادت و نقصان ایمان؛ سلف بر آنند که، ایمان زیادت و نقصان پذیرد، و از صحابه روایت کردند و حدیث رسول-علیه السلام. که گفت: لَوْفُرَنَ<sup>۲</sup> اِيمَانٌ عَلَيَّ يَأْيَمَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ تَرْجِحَ اِيمَانٌ عَلَيَّ، ومثل این، عمر خطاب [گفت]

در حق ابویکر صدیق. و از امیر المؤمنین روایت کردند که او گفت: أَلَا إِيمَانٌ يَتَدُورُ<sup>۳</sup> لِمَظَاهَةِ بَيْضَاءَ فِي الْقَلْبِ فَكُلُّمَا ازْدَادَ الْإِيمَانُ عَظِيمًا ازْدَادَ ذِلْكَ التَّبَاضُعَ حَتَّى يَتَبَيَّضَ الْقَلْبُ كُلُّهُ، وَإِنَّ التِّفَاقَ يَتَدُورُ لِمَظَاهَةِ سُودَاءَ فِي الْقَلْبِ فَكُلُّمَا ازْدَادَ التِّفَاقُ ازْدَادَ ذِلْكَ السُّوَادَ حَتَّى يَسْوَدَ الْقَلْبُ كُلُّهُ، گفت: ایمان پاره سپیدی باشد [که] در دل پدید آید، چندان که ایمان زیادت می شود آن سپیدی زیادت می شود تا همه دل سپید شود، و نفاق پاره سیاهی باشد که در دل پدید آید، چندان که نفاق می فزاید آن سیاهی می افزاید تا همه دل سیاه شود، آنگه گفت: وَأَئِمُّ اللَّهِ؛ به خدای که اگر دل مؤمن بشکافی سپیدیابی، و اگر دل منافق بشکافی سیاه یابی. و از تابعین هانند این حدیثها روایت کردند، و حقیقت او آن است که: آنچه زیادت گردد از ایمان، ادله و طرایق آن باشد که هر گاه که ناظر در دلیلی دگر نظر کند او را علمی دگر به مدلول حاصل شود، و یا<sup>۴</sup> آن کس که او ایمان به علم جمله داند، چون به تفصیل بداند، علم او زیادت شود چنان که یکی از ما چون عدد سورتهای قرآن برنداند جز که ایمان دارد که جمله قرآن حق است و صدق است و کلام خدای وحی و تنزیل اوست آنگه<sup>۵</sup> سورتهای قرآن یک یک می آموزد و می شناسد و به هر یک ایمان زیادت<sup>۶</sup> می کند و از هر یکی وجه استدلال طلب می کند و دلیل می انگیزد بر آن که، نه کلام مخلوقان است و کلام خدای است زیادت در ایمان بر این وجه باشد. اما، آن که

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آویز قرآن مجید افزوده شد.

۲. اساس: ندارد؛ از آویز افزوده شد.

۳. آویز، بهم: آنگاه.

۴. همه نسخه بدلها: قرآن نداند.

۵. همه نسخه بدلها: نازه.

ایمانی باشد ناقص، این نه برای آن که<sup>۱</sup> ایمان عبارتی است از جمله علوم توحید و عدل، و از علوم عدل، [علم]<sup>۲</sup> نبوت و امامت و وعد ووعید که تا مجتمع نبود ایمان نخواند آن را، پس بعضی از این علوم ایمان نباشد و اگرچه علم باشد.

قوله: **أَوْلَا يَرَوْنَ أَنْهُمْ**؛ «الف» استفهام راست و «واو»، عطف را و «لا»<sup>۳</sup> نفي را، و<sup>۴</sup> مراد به استفهام تقریع و ملامت است، و گفت: نمی بینند؟ جمله فراء به «یا» خوانندند [علی الخبر من الغائب. و حمزه و معقوب، به «تا» خوانندند]<sup>۵</sup> خطاباً **لِلْمُؤْمِنِينَ**، گفت: نمی بینی شما که مؤمنانی؟ که ایشان را، یعنی منافقان را به سالی در یک دو بار امتحان و ابتلا کنند به بیماری و اوجاع، و این قول عطیه است. مجاهد گفت: به قحط [و]<sup>۶</sup> شدت، قتاده گفت: به غزو و جهاد، و گفتند: به دشمن، و گفتند:  
۵ ایشان را امتحان کنند نا یک بار معرف شوند و یک بار منکر، و این سیرت منافقان  
۱۰ باشد. **مُرَءَةُ الْهَمْدَانِي** گفت: فتنه این جا کفر است، و این بعيد است. مقاتل حیان گفت: ایشان را رسوا کنند به اظهار نفاق، یمان گفت: به نقض عهد، واولیتر حمل او باشد بر عموم. **قَرْةُ أَوْ قَرْشَيْنِ**، نصب او بر مصدر بود، کانه قال: فتنه **أَوْ قَرْشَيْنِ**. ثم  
۱۵ **لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ**؛ آنگه ایشان نه قویه کنند و نه اندیشه کنند، نه با درگاه من آیند، و نه اندیشه باز آمدن کنند، و نه در آیات و عبر من تأمل و تفکر کنند، والاصل  
۲۰ **يَتَذَكَّرُونَ**.

**وَإِذَا مَا أُنزِلْتُ سُورَةَ نَظَرَ تَغْضِيْهُمْ إِلَى تَغْضِيْنَ**، حق تعالی در این آیت هم ذکر منافقان کرد و غمز و لمز ایشان، و اظهار نفاق ایشان گفت: چون سورتی فرو فرستد<sup>۷</sup>، بهری از این منافقان با بهری نگرنده یعنی با یکدیگر نگرند. **هَلْ يَرِيْكُمْ مِنْ أَحَدٍ**، [در او اختصاری هست، والتقدیر: وقالوا هل يريكم من أحد] و گویند: کس شما را می بینند<sup>۸</sup>؟<sup>۹</sup> یعنی [۱۲۶-ر] هیچ کس را از مؤمنان به ما نظر هست، اگر کسی را به

۱. همه نسخه بدلها، بجزمل: اندک / اندکه.  
۲. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۳. اساس: لام؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۴. اساس + و واو؛ که به قیاس با آو و دیگر نسخه بدلها زاید می نمود و حذف شد.

۵. همه نسخه بدلها، بجزمل: فرو فرستند.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

ایشان نظر باشد، بنشینند و برجای نباشند. و اگر مسلمانان به خویشن مشغول باشند، برخیزند و برونده باز گردند تا آن نشوند ترس آن را که نباید که در حق ایشان بود. و بعضی دگر گفتند: **ثُمَّ أَنْصَرَ فُؤُوا**، **عَنِ الْعِمَلِ بِذُلْكَ**، آنگه دعا کرد برایشان [وَكَفَتْ]: **۱ صَرَفَ اللَّهُ فُلُوْبَهُمْ**؛ خدای دل ایشان بر گرداناد از رحمت خویشن **۵ عَقُوبَةَ لَهُمْ عَلَى كُفُرِهِمْ وَنِفَاقِهِمْ**، بیانش: **إِنَّهُمْ [فَوْمٌ] لَا يَفْقَهُونَ**؛ به آن که ایشان نمی دانند با آن که می توانند تا بدانند، و شاید تا خبر داد<sup>۱</sup> و پس برگردند و خدای ایشان را برگرداند و دلهای ایشان برگرداند به عقوبیت آن که اندیشه نمی کنند و آنچه واجب است برایشان نمی دانند.

قوله: **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ**؛ حق تعالی گفت: آمد به شما پیغمبری هم از شما نه مجهولی که شما اور انسانی و حسب و نسب او و نفس واصل او و دیانت و صیانت<sup>۲</sup> او، مُذَمَّدی گفت: **مِنَ الْعَرَبِ مِنْ بَنِي إِسْمَاعِيلَ**؛ از عرب از فرزندان اسماعیل، عبدالله عباس<sup>۳</sup> گفت: در عرب هیچ قبیله نیست **وَالَا** در نسب رسول افتاد از مُضری و ربیعی و یمامی، صادق -علیه السلام-. گفت: از ولادت جاهلیت چیزی به او نرسید، یعنی از پدران او هیچ کافر نبودند، ابوالخویرث روایت کند از عبدالله عباس **۱۵** که گفت، رسول -صلی الله عليه و آله-. گفت: **مَا وَلَدَنِي مِنْ سِفَاحٍ أَهْلِ الْجَاهِلَةِ** شنء ما ولدندی **إِلَّا نَكَاحٌ كَنِّيْكَاجْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ**، گفت: مرا نزد از سفاح اهل جاهلیت چیزی، و نزد مرا **إِلَّا نَكَاحٌ** چون نکاح اهل اسلام، و این هم دلیل است که از پدران او هیچ کافر نبودند. و در اخبار آمد که بعضی انبیا بودند و بعضی اوصیا و بعضی ملوک، و جمله قراء خوانندند: **مِنْ أَنفُسِكُمْ**، فی جمع نفس، و در شاذ عبدالله عباس [وابن عثیمی]<sup>۴</sup> و عبدالله بن قسطنطیل<sup>۵</sup> و زهری و ابن محیص<sup>۶</sup>، و نیز روایت کرده اند از فاطمه زهرا -علیها السلام-. که خوانندند: **مِنْ أَنفُسِكُمْ** به فتح «ف» بر **۲۰**

۱. اساس ندارد، از آو، افزوده شد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

۳. آو، آج، یم، لب؛ تأخیر باشد؛ مل: خبر باشد و دعا؛ مع: خبر باشد.

۴. آو، یم: وصایت.

۵. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد؛ مل: ابن عمر.

۶. اساس: بسط المکن؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۷. مع: ابن محیص.

آ فعل تفضیل از نفاست، به شما آمد پیغمبری از محتشمترین و نفیس‌ترین شما، فتاده گفت: او را از شریفترین ایشان کرد تا حسد نبرند بر او به نبوت. یمان گفت: عالی نسبت، عزیز علیه؛ سخت است براو، چنان که گویند: عزیز علی، آی شق علی. ما غیثم، «ما» مصدری است، ای عشکُمْ ای کفرُکمْ و ضلالُکُمْ؛ سخت می‌آید بر او کفر و ضلال شما. ضحاک و کلبی گفتند: ائم و بزره و گناه شما. قُبَّیٰ گفت: رنج شما و زیان شما. عبدالله عباس گفت: ضلال شما. ابن الانباری گفت: هلاک شما. حربِ بعض علیکُمْ؛ حریص است بر شما، یعنی برایمان و صلاح شما. فتاده گفت: حریص است بر ضلال شما تا ایمان آرید. فراء گفت<sup>۱</sup>: بخیل است به شما که در دوزخ شوی بالمؤمنین رُؤوف رَحِيمْ؛ به مؤمنان مهربان و بخشاینده است. حسین بن الفضل گفت: هیچ پیغمبر را خدای تعالیٰ به دونام خود برخواند. إلا رسول ما را که او را گفت: رُؤوف رَحِيمْ در این آیت، و خود را گفت: ...إِنَّ اللَّهَ بِالثَّائِسِ لَرُؤوفٌ رَّحِيمٌ<sup>۲</sup>.

یحیی بن جعده گفت: عمر هر کس که او آیتی آوردی از قرآن ثبت نکردی تا دو گواه گواهی ندادی<sup>۳</sup> مگر این آیت که این دو آیت مردی بیاورد، چون بیاورد بنوشت و گفت: گواه نخواهم، كَانَ وَاللَّهُ كَذَلِكَ؛ به خدای که رسول خدای چنین بود. و گفتند: این آخر آیتی است که از قرآن آمد و این سورت آخر سورتی است که تمام فرود آمد از قرآن.

فتاده گفت: آخر القرآن عهدًا بالشَّمَاءِ الْإِتَّابَانِ فِي خَاتَمَةِ بَرَاءَةِ وَدَرَبَّرَ أَمْتَ كَه: صلاح صالح مردی در خواب دید رسول را. عليه السلام. که نشسته بود، و جماعتی صحابه با او نشستند<sup>۴</sup>. مردی از جمله آشنايان درآمد و خواست تا بشنیدند. رسول-

۱. همه نسخه بدلها: عزیز.

۲. اساس: غیثم؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. همه نسخه بدلها + یعنی.

۴. سوره سجع (۲۲) آیه ۶۵.

۵. مل، مج: ندادندی.

۶. اساس: باهم؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. آو: نشسته بودند؛ آج، مل، لب: نشسته بود؛ مج: نشسته.

عليه السلام. او را دست گرفتیش و با بالای صحابه نشاندش<sup>۱</sup>، مردمان گفتند: يا رسول الله! این کیست که او را رفعت دادی بربزرگان صحابه؟ گفت: این مردی است که در عقب هر نمازی خاتمه سوره براعت بخواهد، **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ - إِلَىٰ آخِرَهِ**<sup>۲</sup>.

**فَإِنْ تَوَلُّوْا؛ اَكْبِرُّ كَرْدَنْد وَيَشْتَرِيْتُ بَرْ كَنْتَنْد اَزْ تَوْ وَايْمَانْ بَهْ تَوْ، فَقُلْنْ**<sup>۳</sup>  
**خَشِّيَ اللَّهُ؛ بِكَوْبِسْ اَسْتَ [۱۲۶-پ] مَرَا خَدَائِي وَبا نَصْرَتِ او وَمَعَاوِنَتِ او، مَرَا بهْ**  
**كَسْ حَاجَتْ نِيَسْتَ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ بَهْ جَزْ او خَدَائِي دِيْكَرْ نِيَسْتَ، عَلَيْهِ تَوَكِّلْتُ [وَهُوَ**  
**رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ]؛ بَرَا او اَعْتَمَادَ كَرْدَمْ وَتَوَكِّلَ كَرْدَمْ، وَاوْخَداونَد عَرْشِ بَرْزَگَوارِ**  
**اَسْتَ، وَآنْچَهْ دَرْعَرْشَ آمَدَهْ اَسْتَ اَزْ اَقْوَالْ وَاَخْبَارْ [گَفْتَه]؛ شَدَهْ اَسْتَ، فَلَا وَجْهَةَ**  
**لِإِعْاذَتِيهِ.**<sup>۴</sup>

۱. آو، آج، لب: دست گرفت وبالای دست صحابه بیشاند؛ مل، مج: دست گرفت بربالای صحابه نشاند.

۲. همه نسخه بدله: تا آخر سوره

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

۴. مج: بزرگ.

د. اساس: ندارد؛ از مج، افزوده شد.

۶. آج + تَكَثَّتَ الْمُجَلَّدَةُ التَّاسِمَةُ وَيَتَلَوُ فِي الْمُجَلَّدَةِ الْعَاشرِ، فُؤْلَهُ تَعَالَى عَزْ وَعَلَا فِي اَوْلَى سُورَةِ يُونَسَ.  
 عليه السلام، وقد جعل المصن المفترض قدس سرّه في اصل تقصيفه وتأليفيه الأولى مختتمة باية: **أَعُذُّ اللَّهُ تَعَالَى جَنَانَهُ تَحْرِي مِنْ تَحْيِيَّهَا الْأَهْمَارِ... وَالثَّانِيَةُ مُبَيَّنَةٌ بِأَيَّهَا: وَجَاءَ ثَعَبَرَوْنَ مِنَ الْأَغْرَابِ... وَسَخَّرَهُ جَعَلَنَا هَذَا كَمَا تَرَى تُوفِيقًا بِرَبِّهِ اَخْرَى الْكِتَابِ وَتَعَبِيفًا لَهُ فِي الْكِتَابِ لَدَى الْكِتَابِ بِلْ ذَوِي الْأَلْبَابِ لِتَشْهِيلِ الْبَحْظُ وَتَحْمِيلِ الْعَذَابِ فِي كُلِّ بَابٍ**  
**وَفَقَنَ اللَّهُ تَعَالَى، وَبُرُوكَ لَهُ فِي الدَّتَبِيَا وَنَقَعَ لَهُ فِي الْمَرْجِعِ وَالْمَأْبَرِ وَادِبِمْ لِصَاحِبِهِ وَوُقَنَ لِإِنْسَامِهِ الْعَذَدِ الْفَعِيفِ**  
**النَّحِيفِ الْمُذَنِّبِ الرَّاجِي بِالْعَقْرِ الشَّمِيدِ وَالْعَيْشِ الرَّغِيدِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ التَّاقِفِينَ يَوْمَ الْجِئَابِ، وَرَحْمَةَ رَبِّهِ**  
**الرَّوْفِرِ الْبَارِي عَبْدِ الْفَقَارَيْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِيْنِ كَمالِيْنِ الْقَرْشَتِيِّ، فِي تَارِيَخِ ثَالِثِ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةٌ يَسْعَ وَ**  
**أَرْبَعَيْنَ وَبِتَسْعِيَّةٍ مِنَ الْهَجَرَةِ التَّبُوَّيَّةِ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِصَاحِبِهِ وَسَاعِبِهِ وَكَاتِبِهِ وَقَارِبِهِ وَسَاعِيَهُ وَمَطَالِبِهِ وَنَاظِرِهِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ**  
**آلِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ.**

تیز نسخه لب، پس از عبارت: فی كُلِّ بَابٍ وَفَقَنَ اللَّهُ تَعَالَى، افزوده است: **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِصَاحِبِهِ وَسَاعِبِهِ وَكَاتِبِهِ**  
**وَقَارِبِهِ، بِصَاحِبِهِ وَسَاعِبِهِ وَمَطَالِبِهِ وَنَاظِرِهِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ.** تحریراً فی تاریخ بیست و پنج شهر  
 جمادی الاول سنه هزار و هفتاد به اتمام رسید سنه ۱۰۷۰. تَكَثَّتَ وَوَقَنَ لِإِنْسَامِهِ الْكَاتِبِ الْمُبَدِّدِ التَّسْعِيفِ  
**الْمُذَنِّبِ الرَّاجِيِّ**، میرزا علی کتاب نویس ولد درویش محمد مشهدی.

## [سُورَةُ يُونُسَ] <sup>۱</sup>

این سورت حدوانه آیت است و هزار و هشتاد و سی و دو کلمت است، و هفت هزار و پانصد و شصت <sup>۲</sup> و هفت حرف است.  
روایت است از ابوامامه از آیق <sup>۳</sup> کعب که رسول خدای -صلی الله علیه و آله- گفت: هر که او سورت یونس بخواهد، خدای تعالی به عدد هر کس که ایمان داشتی <sup>۴</sup> به یونس، و آن که نداشت، و با عدد آنان که با فرعون غرق شدند، ده حستش <sup>۵</sup> بنویسد <sup>۶</sup>.

## مَرْكَبَتْ كَابِرْ صَوْرَهِ سَدِي

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ  
بِهِ نَامِ اَيْزَدِ بَخْشَاينَدَهِ بَخْشَايشَكَرِ

آیه ۱ الر، تَلَكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ؛ آن <sup>۷</sup> آیتها کتاب محکم است.  
آیه ۲ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنَّا أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الظَّالِمِينَ  
آمُّنَا أَنَّ لَهُمْ قَدْمٌ صِدْقٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ فَالْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاجِرٌ مُّبِينٌ؛ بود <sup>۸</sup>

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد؛ مع: سوره یونس عليه السلام.

۲. همه نسخه بدلها: شصت.

۳. مع: هفتصد.

۴. آو، به، مل، مع: هر کسی که ایمان داشت.

۵. آج، لب: ده حسته در نamaه اعمال او.

۶. اساس: بنویسند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد؛ مل + والله اعلم بالصواب.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مع: این.

۸. آج، لب: آیا بود.

مردمان<sup>۱</sup> را عجیب که وحی کردیم به مردی از ایشان که بترسان<sup>۲</sup> مردمان را و بشارت ده<sup>۳</sup> آنان را که بگرویدند<sup>۴</sup> که ایشان رامست سابقه اخلاص نزدیک خدای ایشان، گفتند کافران: این جادوی است روشن.

آیه ۳ **إِنَّ رَبَّكُمْ [۱۲۷-ر] اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سَيَّةٍ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدْبِرُ الْأَفْرَمَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ تَغْدِيرٍ إِذْنِهِ ذُلِّكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَقْلَأْ نَدْ كُفُرُونَ**; بدرستی که خدای شما، خدای است آن که بسیافرید آسمانها و زمین در مش روز، پس مستولی شد بر عرش، تدبیر می کند کار را، نیست شفاعت خواهی مگر از پس فرمان او، آن خدای است خداوند شما، پرسنی [اورا]<sup>۵</sup>، اندیشه نمی کنید<sup>۶</sup>.

آیه ۴ **إِنَّهُ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَئِدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَفْتَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ**; با اوست<sup>۷</sup> باز گشت شما جمله<sup>۸</sup>، وعده خدای است بدرستی. که او ابتدا کند خلق را آنگه باز آفرینند تا پاداشت دهد آنان را که ایمان دارند<sup>۹</sup> و عمل صالح کنند به راستان و آنان که کافرشدن ایشان را بود شرابی از آبی گرم<sup>۱۰</sup> و عذابی در دنایک به آنچه کافرشده باشند.

آیه ۵ **هُوَ الَّذِي [۱۲۷-پ] جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَفَدَرَةً قَنَازَ لِتَغْلَمُوا عَدَدَ السَّيَّنَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَضِّلُ<sup>۱۱</sup> الْأَيَّاتِ لِقُوَّمٍ يَغْلَمُونَ**; او آن خدای است که کرد آفتاب را روشنای<sup>۱۲</sup> و ماه را روشنای<sup>۱۳</sup> و بیننداخت<sup>۱۴</sup> آن را جایها تا بدانید عدد سالها و شمار نیافرید خدای آن مگر بر استی،

۱. آو، بم: مردمانش.

۲. آو، آج، بم، لب: بیم کن.

۴. آو، آج، بم، لب، بگرویده اند.

۶. مع: نمی کنند.

۷. آو، واوست.

۹. مع: ایمان آرند.

۸. مع: همه.

۱۰. آج، لب: شراب آب گرم.

۱۱. اساس: تفضیل؛ به قیاس با قرآن مجید تصحیح شد.

۱۲. آج، لب: روشن.

۱۳. آو، بم: به اندازه کرد؛ آج، لب: به اندازه.

- تفصیل دهد<sup>۱</sup> آیتها را برای قومی که بدانند.
- آیه ۶ **إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَوَّنَّ**؛ بدرستی که در گردش شب و روز و آنچه آفرید خدای در آسمانها و زمین دلیلها آبی هست گروهی را که بترسند.
- آیه ۷ **إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَأَظْمَانُهُمْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اِيمَانِنَا غَافِلُونَ**؛ آنان که امید ندارند ثواب ما، و راضی شدند به زندگانی دنیا و نزدیکتر و ساکن شدند<sup>۲</sup> به آن، و آنان که ایشان از آیات ما غافل باند.
- آیه ۸ **أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ التَّارُّبِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**؛ ایشان<sup>۳</sup> جایهای ایشان در دوزخ بود به آنچه کرده باشدند [۱۲۸-ر].
- آیه ۹ **إِنَّ الَّذِينَ أَقْتَلُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ**؛ آنان که ایمان دارند و کار نیکو کنند، ثواب دهد ایشان را خدای ایشان به ایمانشان، می رود در زیر آن جویها در بهشتها<sup>۴</sup> نعمت.
- آیه ۱۰ **دَعْوَيْهِمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمْ وَتَرْحِيَّهِمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَيْهِمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؛ دعوی ایشان در آن جا، منزلهای خدایها که توی، و تعیت ایشان در آن جا درود باشد، و باز پسین دعوی ایشان آن بود که گویند، سپاس خدای را<sup>۵</sup> خداوند جهانیان.
- آیه ۱۱ **وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَاءَ شِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقاءَنَا فِي ظُلْفَيَّاهُمْ يَغْمَهُونَ**؛ و اگر تعجل کند خدای برای مردمان بدی تعجل کردن ایشان [به]<sup>۶</sup> نیکی تا فراز رسد<sup>۷</sup> به ایشان اجل ایشان، رها کنیم آنان را که امید ندارند ثواب ما را در گمراهی ایشان تامتحیر شوند<sup>۸</sup>.

۱. اساس: تفصیل دهیم (با توجه به: **تفصل**)؛ با توجه به معنی آیه شریفه قرآن، آورده شد.

۲. آو، به؛ لب + آیتها.

۳. آج، لب؛ بیارامیدند؛ آو، به؛ بیارامند.

۴. آو، به؛ ایشان.

۵. آو، آج، به، لب؛ پر.

۶. آو، به؛ مرخدای را.

۷. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۸. آو، به، مج، لب؛ بگزارند؛ آج؛ بگذارند.

۹. همه نسخه بدلها؛ کفرشان می گردند.

قوله تعالى: آن[۱] آیتی نشمرند کوفیان [چنان که]: الْمَ وَ طَهُ، برای آن که این<sup>۲</sup> ملايم سر آيت نیست و آن دو هست. و ابن کثیر و نافع و ابو جعفر<sup>۳</sup>، الرَّبُّه تفخیم خوانند، و حمزه و کسائی و ابو عمر و ابن عامر، به امثالت خوانندند. و از عاصم خلاف است، هبیر<sup>۴</sup> از او امثالت<sup>۵</sup> روایت کند و [دیگران] تفخیم.

آنچه در حروف<sup>۶</sup> [١٢٨-پ] مقطع آمده است گفته شد در سورة البقره. عکرمه و سعید جابر و شعبی گفتند: الرَّوْحَمْ وَنَّ چون جمع کنی، الرَّحْمَنْ باشد. قتاده گفت: میں اسماء القرآن، ابو روق گفت: فاتحة السورة، و گفتند: عزائم اللہ، و گفتند: قسم و سوگند است. مجاهد و قتاده گفتند: مراد به آيات [آیات]<sup>۷</sup> توریت و انجیل و کتابهای پیشین است، برای آن که، تلک، اشارت باشد به مؤشی غایب. و دیگر مفسران گفتند: مراد به آيات، قرآن است و کتاب قرآن است، و حکیم و محکم<sup>۸</sup> ۱۰ است و این به قرآن لایق است، و دیگر آن که ذکری نرفته است توریت و انجیل را، و قرآن را ذکر می‌رود و، تلک، مانع نیست از آن که اشارت باشد به حاضر چنان که گفت: الْمَ، ذِلِكَ الْكِتَابُ...، و مراد قرآن است. پس تلک، اینجا به معنی هدیه باشد، و: ذِلِكَ آن<sup>۹</sup> جایه معنی هذا، چنان که رفته است. و حکیم، و محکم<sup>۱۰</sup> باشد ۱۵ به حلال و حرام و حدود و احکام. مقاتل گفت: [محکم است]<sup>۱۱</sup> از باطل، در او هیچ دروغ نیست، و این فعال باشد به معنی مفعول، کقول الاعشی فی وصف قصیدته:

**وَغَرِبَةٌ تَأْتِي الْمُلُوكَ حِكْمَةٌ فَذُلْلُهَا إِيْقَانٌ مِنْ ذَا فَالْهَا**  
و گفته اند: مراد حاکم است فعال به معنی فاعل، دلیله قوله: وَأَنْزَلَ  
فَعَهْمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَخْتَلِفُوا بِهِ...، حسن گفت:  
حاکم، ای حاکم بالعدل والاخسان و ای اسایی ذی الفرزی<sup>۱۲</sup>، وبالنهی عن الفحشاء ۲۰

۱. اساس: ندارد؛ از آلو، افزوده شد.

۲. آی، آج، بم، لب + لام.

۳. آلو، آج، بم، لب: جضر.

۴. مج: به امثالت.

۵. اساس: نون؛ با توجیه به مج و ضبط قرآن مجید، اصلاح شد.

۶. همه نسخه بدلها: حکیم محکم.

۷. همه نسخه بدلها: حکیم محکم.

۸. سوره بقره (۲) آیه ۱ و ۲.

۹. اساس: این؛ به قیاس با نسخه آلو، تصحیح شد.

۱۰. همه نسخه بدلها: و حکیم محکم.

۱۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

۱۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۱۲.

۱۳. مأخذ از سوره تحمل (۱۶) آیه ۹۰.

وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ وَبِالْجُنَاحِ لِمَنْ أَطْعَاهُ وَبِالثَّارِ لِمَنْ عَصَاهُ، گفت: قرآن کتابی است حکم کشیده<sup>۱</sup> به عدل و احسان [عطای]<sup>۲</sup> و دادن خویشان و نهی کردن از کارهای زشت<sup>۳</sup> و منکر، و ظلم کردن و وعده بهشت آن را که طاعت دارد، و وعید دوزخ آن را که نافرمان باشد. عطا گفت: حاکم است به ارزاق و آجال بروفق ارادت، او بر حسب مصلحت.

۵

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً، عبدالله عباس<sup>۴</sup> گفت: سبب نزول آیت آن بود که، چون رسول -علیه السلام- بیرون آمد به دعوی پیغامبری، کافران گفتند: خدای از آن بزرگتر است که او را از آدمیان پیغامبری<sup>۵</sup> باشد، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت مردمان را- یعنی اهل مکه را: عجب می آید آن که<sup>۶</sup> ما وحی کردیم به مردمی از ایشان یعنی محمد- صلی الله علیه وعلی آلہ. آن، مع الفعل در تأویل مصدر است در محل رفع [به]<sup>۷</sup> اسم کان، و عجباً، نصب است بر خبر کان، والتقدیر: أَكَانَ [إِيَّاهُنَا]<sup>۸</sup> إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ عَجَباً؛ وحی کردن ما به مردمی از ایشان عجب است! و قوله: آن آندر الناس، آن مع الفعل در محل نصب است [به]<sup>۹</sup> آن که مفعول آوحیاست و در جای مصدر است، ای آوحینا إِلَيْهِ إِنذارَ النَّاسِ وَتَبْشِيرَهُمْ، گفت: مردمان را بترسان، یعنی کافران مکه را، [و]<sup>۱۰</sup> مژده ده مؤمنان را که ایشان را بنزدیک خدای ایشان قدم صدق ۱۵ است. و آن مع اشیها و خیرها، در محل نصب است بوقوع البشاره علیه.

عبدالله عباس<sup>۱۱</sup> گفت: معنی قدم صدق، مزدی است نکوبه اعمالی<sup>۱۲</sup> صالح که تقدیم کردند. ضحاک<sup>۱۳</sup> گفت: ثواب صدق، مجاهد<sup>۱۴</sup> گفت: اعمال صالح باشد. علی ابن أبي طلحه<sup>۱۵</sup> گفت از عبدالله عباس: آنچه سابق شده باشد ایشان را از سعادت در ذکر اول. قتاده<sup>۱۶</sup> گفت: سلف صدق. زید بن آشلم<sup>۱۷</sup> گفت: شفاعت رسول است ۲۰ -صلی الله علیه و آله، یمان<sup>۱۸</sup> گفت: ایمان ایشان است. عطا گفت: مقام صدق بود که

۱. اساس: حکم کند؛ به قیاس آن، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد. ۳. مج: بنیت.

۴. همه نسخه بدلهای: پیغامبر.

۵. مل: از آن که.

۶. اساس: اندر؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۷. همه نسخه بدلهای: اعمال.

آن را زوال نبود و در او سختی نبود، بل نعمتی مقیم باشد و خلودی که با آن مرگ نبود. حسن گفت: عملی که تقدیم کرده باشند صالح بر آن قدم کنند. ابوحاتم گفت: منزل صدق، نظیره قوله: **رَبِّ الْأَخْلَقِيْ مُذَكَّرٌ صِدْقٌ وَآخْرَجْنِيْ مُغْرَجٌ صِدْقٌ**<sup>١</sup>...، عبدالعزیز بن یحیی گفت: مَعْنَاهُ فِي قَوْلِهِ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقُتُ لَهُمْ مِنَا الْمُحْسِنُونَ<sup>٢</sup>...، زجاج گفت: منزلتی رفیع باشد، و گفته اند: تقدیم<sup>٣</sup> خداست. سبحانه و تعالی - این امت را برد گر امتنان در بعثت و نشور روز قیامت، و همومن قوله - عليه السلام: **نَحْنُ الْأَخْرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**. و قدم مقدم، فقل به معنی مفعول، **كَالْقَبِضِ وَالشَّقْصِرِ**. آنگه اضافت کرد اور ابا صدق، و آن [از]<sup>٤</sup> صفت است، **كَمَسْجِدِ الْجَامِعِ وَحْتِ الْحَصِيدِ**. ابن الأعرابی گفت: القدم المتقدم في الشرف؛ مرد پیشو باشد در شرف، قال العجاج:

زَلَّ دَبَّوْالْقَوْمَ<sup>٥</sup> عَنْ آيِ الْحُكْمِ  
وَتَرَكُوا الْمُلْكَ لِمُلْكِ ذِي قَدْمٍ<sup>٦</sup>  
ای، ذی اقدام، [آو]<sup>٧</sup> ذی تقدم<sup>٨</sup>.

ابوعبیده و کسانی گفتند: هر [١٢٩-ر] سابقی در خیر و شر او بتدیک عرب قدم باشد، يقال: **لِفُلَانَ قَدْمَ فِي الْإِسْلَامِ**<sup>٩</sup>، وَلَهُ عِنْدِي قَدْمٌ صِدْقٌ وَقَدْمٌ سُوءٌ، و این لفظ مؤثر است حَمْلاً عَلَى قَدْمِ الْجَارِحةِ، يقال قدم حسنة و قدم صالحة<sup>١٠</sup>، قال حسان بن الثابت:

لَنَا الْقَدْمُ الْعَلِيَا إِلَيْكَ وَخَلْفُنَا لَا أَؤْلِنَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ نَابِعُ  
وَقَالَ دُوَّالِرُّمَةُ:  
لَكُمْ قَدْمٌ لَا يُنْكِرُ النَّاسُ أَهْمَّ  
فَعَالْخَسِبِ الْعَادِيَ ظَلَّتْ عَلَى الْبَغْرِ  
وَقَالَ آخَرُ:

١. سورة بني اسرائيل (١٧) آية ٨٠.

٢. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

٣. آج، مل، مع، لم: العرام.

٤. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد؛ آج، مع: ای.

٥. مل: قل.

٦. آج، مل، مع: امساك.

٧. آو، به: امساك.

٨. آو، به: مقدم.

٩. آو، به: امساك.

١٠. اساس: صالح؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه به له، تصحیح شد.

**فَعُدْتُ إِبْرَاهِيمَ قَدْمَ الْفِخَارِ وَعُودَرَتْ آسَايْهُمْ مُنْقَضَةً مِنْ خَالِفِ  
فَانَّ الْكَافِرُونَ؛** کافران گفتند: این سحری است روش، و «هذا» اشارت باشد به قرآن که ذکر اورفت فی قوله: **۱. تَلَكَ آیَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ**، و کوفیان خوانندند: **۲. إِنَّ هَذَا لَسَاجِرٌ مُبَيِّنٌ**، بر وزن فاعل. بر این <sup>۳</sup> قراءت، «هذا» اشارت باشد به رسول - علیه السلام. حاشاء میں ذلک.

قوله: **۴. إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**، حق تعالی گفت: خداوند شما آن خدای است که آسمانها و زمینها بیافرید در شش روز، به این مدت انشا کرد و اختراع آن را <sup>۵</sup> با چندین انواع بدایع و عجایب. و بیان کردیم که لفظ «رب» در حق خدای تعالی مطلق گویند، و در حق جز خدای مقید. **۶. ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ**؛ و بر عرش مستولی شد، و مثل این آیت در <sup>۷</sup> سوره الأغراف ذکر برفت، و در خلق آسمان و زمین در این مدت، با آن که قادر بود که به یک ظرفه العین بیافریند، در او دو قول گفتند: یکی آن که، دانست که فریشتگان را در آن لطفی و اعتباری باشد، و روا بود که دیگر <sup>۸</sup> مکلفان را چون بشنوند هم لطف باشد. وجه دوم آن که: بتدریج آفرید، چنان که آدمی را بتدریج می رساند از حال به حال تا دورتر باشند از ایهام <sup>۹</sup> اتفاق و دعوی طبع و ایجاب و آنچه ملحدان و مبطلان گفتند فی قوله: **۱۰. يُدْبِرُ الْأَفْرَ**؛ کارها به تدبیر و تقدیر می فرماید. و ابوالقاسم گفت: روا باشد که خلق آسمان و زمین به این مدت راست شود، و مقدور نبود به یک ساعت آفریدن، **۱۱. كَالْجَمْعِ بَيْنَ الْفَيْدَيْنِ وَأَنْ يَكُونَ الْحَرْكَةُ إِلَّا فِي مَحْلٍ**. و این چیزی نیست برای آن که این اختراع جواهر است، و جواهر در وجود موقف نیست بر وقتی دون وقتی، پس هیچ وقت نباشد **۱۲. وَلَا قَادِرُ الذَّاتِ** قادر باشد بر آن که چندان که خواهد بیافریند مادام تا در ازیل نباشد، و نه چنین است جمع ضدین **۱۳. وَاحْتِيَاجُ حِرْكَتْ بِهِ مَحْلٍ**، آنگه گفت: ها

۱. آو، به؛ فعدت؛ آج؛ فعدت؛ لب؛ فعدت. ۲. آو، آج، به، یو.

۳. اسماء؛ مرفقة؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۴. آج، مل، مج، لب + ال.

۵. همه نسخه بدلها؛ و بر این. ۶. آو، آج، به، لب؛ آفان را.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مل + تفسیر. ۸. آج؛ ذکر.

۹. آج، به؛ ایهام. ۱۰. مل، مج؛ قوله؛ آو، آج، به، لب؛ قوله.

۱۱. آو، آج، به، لب؛ دن

مِنْ شَفِيعٍ، هِيَ شَفِيعٌ نِيَتْ إِلَّا ازْپِسْ فَرْمَانِ او، يَعْتَى تَا او فَرْمَانِ نَدَهَدَ، كَسِي رَا شَفَاعَتْ نُرْسَدَ. وَشَفِيعٍ، سَائِلٌ باشَدَ در<sup>۱</sup> بَابِ اسْقَاطِ مَصَارَ ازْغَيْرِي، وَاصْحَابَ وَعِيدَ گَفْتَنَدَ؛ سَائِلٌ باشَدَ درْ حَقِّ غَيْرِي زِيَادَتِي مَنَافَعَ. حَقِّ تَعَالَى بِسَيَانَ كَرَدَ كَهْ: كَسِي رَا شَفَاعَتْ نَبَاشَدَ إِلَّا بِهِ فَرْمَانِ خَدَائِي تَعَالَى تَا آتَانَ كَهْ گَفْتَنَدَ ازْ مَشْرَكَانَ:... هُولَاءِ د. شَفَعَاوْنَا عِنْدَ اللَّهِ<sup>۲</sup>؛ این بَسَانَ ما رَا شَفِيعَ باشَنَدَ بِنَزَدِ بَيكِ خَدَائِي، طَمَعَ بِرَدَارَنَدَ وَبَدَانَدَ كَهْ اين شَفَاعَتْ نُرسَدَ ايشَانَ رَا وَنه هِيَ كَسِي رَا تَا خَدَائِي دَسْتُورِي نَدَهَدَ. وَعَرْشَ محْتَمَلَ اسْتَ درْ لَغَتْ سَهْ مَعْنَى رَا؛ يَكِي، به مَعْنَى مُلَكَ آمدَ، چَنَانَ كَهْ شَاعِرَ گَفَتَ:

**رَأَوْا عَرْشَيْ تَلَمَّ جَانِيَاهُ**

۱۰ دَگَرَ بِهِ مَعْنَى بَنَاءَ، مَنْ قَوْلَهَ:... وَمِمَّا يَقْرِئُونَ<sup>۳</sup>، وَمِنَةُ الْعَرِيشِ<sup>۴</sup>. دَگَرَ بِهِ مَعْنَى سَرِيرَ فِي قَوْلَهَ:... وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ<sup>۵</sup>، وَعَرْشَ خَدَائِي تَعَالَى كَهْ آنَ رَا عَرْشَ عَظِيمَ خَوَانَدَ ازْ قَسْمَتِ سِيمَ<sup>۶</sup> باشَدَ، ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ؛ او خَدَائِي شَمَاسَتَ كَهْ ازْ شَما مَسْتَحْقَ عَبَادَتَ اسْتَ بهَ<sup>۷</sup> نَعْمَتَهَايَ كَهْ با شَما كَرَدَ ازْ اصْوَلِ نَعْمَمَنَ بَيْ آنَ تَعَامَ نَشَودَ ازْ حَيَاتِ وَقَدْرَتِ وَشَهُوتِ وَنَفْرَتِ وَكَمَالِ عَقْلِ، فَاعْبُدُوهُ؛ او رَا پَرَسْتَيَ كَهْ سَزاوارَ پَرَسْتَشَ اوستَ بهَ فَعِلَ اين نَعْمَتَها، أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟ اندِيشَه نَمَى كَنَى! ۱۵ إِلَهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا؛ حَقِّ تَعَالَى بِهِ طَرِيقَ تَذَكِيرَ نَعْمَتِ خَلْقَ رَا دَعْوَتَ كَرَدَ درَ آيَتِ اولَ، باز در اين آيَتِ بِهِ طَرِيقَ تَرْهِيبَ وَتَحْوِيفَ وَتَحْذِيرَ گَفَتَ: مَرْجَعَ وَ باز گَشْتَ شَما بِرَاهِي جَزا بَا اوستَ، وَ «جَمِيعًا» نَصْبَ او بِرَحَالِ اسْتَ، اى مجَتمِعِينَ. وَعَدَ اللَّهُ، نَصْبَ او بِرَمَصْدَرِ اسْتَ، اى وَعْدَ اللَّهُ وَعْدًا حَقًّا، وَقِيلَ: وَعَدَ اللَّهُ وَعْدًا، وَحَقًّا ۲۰ ذَلِكَ الْوَعْدُ حَقًّا، وَرَوَابُودَ كَهْ نَصْبَ او، «حَقًّا» بِرَحَالِ بُودَ. إِلَهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ نَمَمَ يُعَيِّدُهُ؛ ابْتَدَى خَلْقَ او كَنَدَ وَانْشَا وَآخَازَ ازْ عَدَمَ وَهِيَجَ نَابُودَه باز اعادَتَ كَنَدَ پَسَ ازَ آنَ كَهْ [۱۲۹-پ] نِيَتَ كَرَدَه باشَدَ، وَمَرَادَ بِهِ خَلْقَ، مَخْلُوقَ اسْتَ. وَجَمَلَةُ قَرَاءَ إِلَهُ

۱. اسماں + حَقِّ غَيْرِي زِيَادَتِ؛ بِهِ قَرِيَّتَه نَسْخَه آو، وَدِيَگَرِ نَسْخَه بِدَلَّاهَا، چُونَ زَانَدَ مِنْ نَعْمَدَ، حَذَفَ شَدَ.

۲. سُورَةُ بِوْنَس (۱۰) آيَةٌ ۱۸.

۳. سُورَةُ نَحْل (۱۶) آيَةٌ ۶۸.

۴. اسماں: الْعَرِيش؛ بِهِ قِيَامَ بَا نَسْخَه مَعَ، تَصْحِيحَ شَدَ.

۵. سُورَةُ نَعْلَم (۲۷) آيَةٌ ۲۳.

۶. آجَ: سَوْمَه، لَبَه، سَيْوَمَه، مَعَ، سَهَامَه.

۷. مَعَ: با.

خوانند به کسر همزه علی الابداء، مگر ابو جعفر که خواند: «أَنَّهُ» به فتح همزه، علی تقدير: لأنَّه آؤيَانَه، كما قال الشاعر:

أَحَقُّا عِبَادَ اللَّهِ أَنْ لَتُشُّ لَافِيَةً      بُشِّيَّةً أَوْيَلْقَى الشَّرَّتَا رَفِيْبَهَا

فراء گفت: فتح «الف» بر آن<sup>۱</sup> باشد مفعول حقاً بود، ای حقاً الله، چنان که در بیت هست. **لِيَجُزِّيَ الَّذِينَ أَمْثَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ ؛ تَخْدَائِي - جَلَّ جَلَالَهِ**

آنان را که ایمان آورده باشند و عمل صالح کرده، جزا و پاداشت دهد به عدل و داستان چنان که از حق ایشان هیچ نقصان نکند، آنگه ابتدای کلامی دیگر کرد [و گفت]: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ ؛ امَّا كَافِرَانِ رَا، اِيشَانِ رَا، شَرَابِي باشد از حمیم، یعنی محموم، تافتہ؛ فَعَلَيْهِ مَفْعُولٌ [باشد]<sup>۲</sup>، وَعَرَبِ هَرَچِ بِجُوشَانِد<sup>۳</sup> آن را حمیم خوانند، قال المُرْفَقُش<sup>۴</sup>:**

۱۰

وَكُلُّ يَوْمٍ لَهَا مِفْظَرَةٌ      فِيهَا كِبَاءٌ مُعَدَّةٌ وَحَمِيمٌ

وَعَذَابٌ أَلِيمٌ ؛ وَنِيزِ ایشان را عذابی بود سخت مولم به درد آرنده بواجب و استحقاق به آن کفر که آورده باشند.

۱۵

قوله: **هُوَالَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً**؛ او آن خدای است که آفتاب<sup>۵</sup> سبب<sup>۶</sup> روشنای روز ساخت، و ماه<sup>۷</sup> سبب روشنای شب. ابو علی گفت: ضیاء، از دو وجه بیرون نیست، یا جمع ضوء باشد گسوط و سیاط، یا مصدر ضاء يتضوء [ضیاء]<sup>۸</sup> باشد، **كَفَأَمْ<sup>۹</sup> قِيَاماً، وَعَاذَ عِيَادًا<sup>۱۰</sup>**؛ کلیبی گفت: روی آفتاب و ماه اهل هفت آسمان را روشنای می دهد و پشتشان اهل هفت زمین را، و گفته اند: ضیاء، بلیغتر از نور باشد، برای آن آفتاب را ضیاء گفت و قمر را نور، و یقال: آضاء النَّهَارُ وَأَنَارَ اللَّيلَ وَلَا يُقَالُ:

آضَاءَ اللَّيلُ، وَحقَ تعالِی در آفتاب و ماه [د]<sup>۱۱</sup> و علامت و دلالت نهاد در گردانیدن

۲۰

- 
۱. آو، بم: نه آن.  
۲. کذا در اساس آج و آژوبل.  
۳. اساس: ندارد: از آج، افزوده شد.  
۴. اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.  
۵. اساس: بجوشاند؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.  
۶. اساس: أمرؤ القيس؛ به قیاس نسخه مل، ومنابع لغت و شعر، تصویح شد.  
۷. آو، آج، بم، لب + را.  
۸. مل: به سبب.  
۹. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.  
۱۰. آج، لب + یقون.  
۱۱. آو، آج، بم، مع، کتب: عاد، عباد، مل؛ اعاد اعیادا.

ایشان در هوا معلق بی دعامه‌ای از زیر و علاقه‌ای از بالا، آنگه هر دورا به سیر مقتدر کرد در این بروج<sup>۱</sup> با ستارگان دیگر که آن را وصف کرد: ... **بِالْخَيْسِ، الْجَوَارِ الْكَنْسِ**<sup>۲</sup>، و سیر ایشان چنان نهاد که راجع نشد، و قوله: **وَقَدْرَةُ مَنَازِلِ إِتَّغَلَمُوا**، گفتند: قدر، به معنی بجعل کرد برای آن متعدی کرد آن را به دو مفعول. وبعضی دگر گفتند<sup>۳</sup>: آن خواست، **وَقَدْرَةُ مَنَازِلِ**، و آن را تقدیر کرد منازلی<sup>۴</sup>. بعضی دگر گفتند: ضمیر راجع با قمر است، برای آن که او آقرب المذکورین است، و نیز برای آن که اعتنا به شأن او بیشتر<sup>۵</sup> است از آن که ماههای عرب بر اوست<sup>۶</sup> از محرم تا به ذوالحجۃ و معاملات و مداینات و آجال<sup>۷</sup> دیون و جز آن بر ماههای ماه، جز آن دو آن<sup>۸</sup> اهل باشد. و منازل، بیست و هشت منزل است بر عدد شبههای ماه، جز آن دو شب [که]<sup>۹</sup> در سرار<sup>۱۰</sup> در باشد که نبینند اورا، و گفته‌اند: در نور آفتاب بود از وقت اجتماع تا به آن وقت که دوازده درج یا کما بیش [از]<sup>۱۱</sup> او باز پس افتاد، علی خلاف بینهم فی ذلك، هر شب به یک منزل باشد از این منازل، و نامهای منازل این است: الغفر، الزربانی، الإکلیل، القلب، الشوله، التلده، سعد الذایح، سعد بلع، سعد الشعو، سعد الآخیة، فرع الدلو المقتم، فرع الدلو المؤخر، بظن الحوت، الشرطان<sup>۱۲</sup>، البظیئن، الثریا، الدبران، الھفعة، الھفعة، الدبراع، الشرة، الظرفه، الجبة، الزربة، الصرقه، العواء، الشماک، و این اسماء کواكب است که منازل قمر باشد، و گفتند: آرآ و قدرها، یعنی برای آفتاب و ماه منازلی تقدیر کرد، ولکن اکتفا کرد به ذکر یکی از دگر<sup>۱۳</sup>، و چنان که گفت: **وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يَرْضُوهُ**<sup>۱۴</sup>:...، و چنان که شاعر گفت:

۱. همه نسخه بدلها: این دوازده برج.

۲. سوره تکویر (۸۱) آیه ۱۵ و ۱۶.

۳. او، بم، مل، مج: نشوند.

۴. اساس: گفت؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۵. آج، لب: منازل.

۶. مل: اعتبارشان بیشتر؛ آو، آج، بم، مج، لب: اعتباشان او بیشتر.

۷. آج، لب: بروی است. ۸. اساس: اوجال، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۹. مل + عدد.

۱۰. اساس: سرا؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد. ۱۱. آج، مل، لب: الشرطین.

۱۲. اساس: ذکر دو؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۱۳. سوره تویه (۹) آیه ۶۲.

رَمَانِي يَأْفِرِ گُنْثَةَ وَالْدِي  
بَرِيشَاً وَمِنْ جَوْلِ الْقَلْوَى رَمَانِي  
وَمَنَازِلِ شَمْسٍ بَا قَمْرٍ وَزَهْرَهُ وَمَشْتَرِي وَمَرِيخٍ وَرُّحْلٍ وَعُطَارِدٍ كَهْ جَمْلَه  
هَفْتَ اَنَد، اَيْنَ دَوازِدَه اَسْتَ كَهْ آنَ رَا بَرُوجَ خَوَانِد، وَآنَ: حَمَلَ اَسْتَ وَشَورَهُ، جَوْزَا  
وَسَرَطَانَ وَاسَدَ وَسُنْبَلَهُ وَمِيزَانَ وَعَقْرَبَ وَقَوْسَ وَجَدَى وَذَلَوَ وَحَوْتَ.  
آنَگَه اَزْ تَقْدِير او- جَلَ جَلَالَه- آنَ اَسْتَ كَهْ: مَقَامَ اَيْنَ كُوَاكِبَ درَ اَيْنَ بَرُوجَ مُخْتَلِفٍ  
سَاحَتَ، مَقَامَ مَاهَ درَ هَرَ بَرْجَی دورَ رُوزَ وَنِیْمَ<sup>۱</sup> باَشَد، وَفَلَكَ بَهْ يَكَ مَاهَ بِبِرَدَ، وَمَقَامَ  
[۱۳۰-ر] آفَتَابَ درَ هَرَ بَرْجَی يَكَ مَاهَ باَشَد، وَفَلَكَ بَهْ يَكَ سَالَ بِبِرَدَ، وَمَقَامَ عُطَارِدَ  
درَ هَرَ بَرْجَی پَانِزَدَه؛ رُوزَ باَشَد، وَفَلَكَ بَهْ شَشَ مَاهَ بِبِرَدَ، وَمَقَامَ زَهْرَهُ درَ هَرَ بَرْجَی  
بِسْتَ وَپِنْجَ<sup>۲</sup> رُوزَ باَشَد وَفَلَكَ بِبِرَدَ، وَمَقَامَ مَرِيخَ درَ هَرَ بَرْجَی چَهَلَ وَپِنْجَ رُوزَ باَشَد  
وَفَلَكَ<sup>۳</sup> بِبِرَدَ، وَمَقَامَ مَشْتَرِي درَ هَرَ بَرْجَی يَكَ سَالَ باَشَد وَفَلَكَ بَهْ دَوازِدَه سَالَ بِبِرَدَ،  
وَمَقَامَ رُّحْلَ درَ هَرَ بَرْجَی دَوَسَالَ وَنِیْمَ باَشَد وَفَلَكَ بَهْ سَیَ سَالَ بِبِرَدَ.

وَگَفْتَه اَنَد؛ آفَتَابَ چَنَدَ صَدَوْشَصَتَ بَارَ رِبعَ<sup>۴</sup> زَمِينَ اَسْتَ، وَمَاهَ اَزْ زَمِينَ<sup>۵</sup> مَهْتَرَ  
اَسْتَ بَهْ سَیَ وَنُهَ بَارَ، وَآفَتَابَ اَزْ مَاهَ مَهْتَرَ اَسْتَ بَهْ هَزارَ وَشَصَدَ وَچَهَلَ وَچَهَارَ بَارَ  
عَلَى مَا زَعَمَ اَهْلُ الْحِسَابَ وَاللهُ اَعْلَمُ بِتَحْقِيقِ ذَلِكَ.  
آنَگَه بِيَانَ كَرَدَ كَهْ اَيْنَ چَراَ كَرَدَم، گَفَتْ: لِتَغْلِمُوا عَذَّدَ السَّيْنَيْنَ وَالْحِسَابَ؛ تَا  
شَما عَدَدَ سَالَهَا بَدَانِي وَحِسَابَ بِشَنَاسِي بِرَاهِ آنَ كَهْ حِسَابَ اَزْ دَوَ گُونَه اَسْتَ؛ يَكِي  
حِسَابَ تَازِيَانَ اَسْتَ، وَآنَ بَرْ مَاهَ اَسْتَ، وَيَكِي حِسَابَ پَارِسِيَانَ اَسْتَ، [وَآنَ بَرَ  
آفَتَابَ اَسْتَ]<sup>۶</sup>، اَيْنَ بَرْ فَصُولَ باَشَد وَآنَ بَرَ اَهْلَهَ.  
آنَگَه گَفَتْ: اَيْنَ هَمَهَ بِحَقَّ آفَرِيدَم نَهْ بِيَاطَلَ، بِحُكْمَتَ آفَرِيدَم نَهْ بِيَازِي، يُفَضِّيلُ<sup>۷</sup>

۱. هَمَهَ نَسْخَه بَدَلَهَا: وَقَمْرَ.

۲. هَمَهَ نَسْخَه بَدَلَهَا: ثَلَاثَ رُوزَ.

۳. هَمَهَ نَسْخَه بَدَلَهَا: فَلَكَ بِسْتَ وَهَشَتَ رُوزَ.

۴. هَمَهَ نَسْخَه بَدَلَهَا: شَانِزَدَه.

۵. آَجَ، مَلَ، مَعَ، لَبَ، آَزَ: هَشَتَ.

۶. آَجَ، مَلَ، مَعَ، لَبَ، آَزَ + بَهْ دَهَ مَاهَ.

۷. هَمَهَ نَسْخَه بَدَلَهَا: وَزَمِينَ اَزْ مَاهَ.

۸. هَمَهَ نَسْخَه بَدَلَهَا: وَشَمِينَ.

۹. اَسَاسَ: نَدَارَد؛ بَهْ قِيَاسَ بَا نَسْخَه آَوَ، وَدِيَگَرْ نَسْخَه بَدَلَهَا، اَفْزُودَه شَدَ.

۱۰. اَسَاسَ وَهَمَهَ نَسْخَه بَدَلَهَا: يُفَضِّيلَ، بَا تَوْجِهَ بَهْ ضَبْطَ قُرْآنَ مَجِيدَ، تَصْحِيحَ شَدَ.

۱۱. اَسَاسَ وَهَمَهَ نَسْخَه بَدَلَهَا: يُفَضِّيلَ، بَا تَوْجِهَ بَهْ ضَبْطَ قُرْآنَ مَجِيدَ، تَصْحِيحَ شَدَ.

**الآيات لقُومَ يَعْلَمُونَ ؛ تفصیل می‌دهیم<sup>۱</sup> آیات را و دلالات را برای قومی که داند و اندیشه کنند. ابن کثیر و ابو عمر و حفص خواندنده: **يُفَصِّلُ**، به «یا» ردآ علی اشیم الله تعالی، و باقی قراءه به «نون» علی **إِنْبَارِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ**<sup>۲</sup> **نَفْسِهِ عَلَى سَبِيلِ التَّعْظِيمِ**، و قوله: **مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ**، این اشارت است به خلق دون اعیان، چه اگر اشارت به اعیان بود [ی] **تِلْكَ كَفَنِي**<sup>۳</sup>.**

**إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ**؛ در اختلاف شب و روز، در این سه قول گفتند: یکی آن که، اختلاف آمد شد<sup>۴</sup> باشد، برای آن که برخلاف یکدیگر باشند چه قطع مسافت باشد در جهات مختلف، واکوan<sup>۵</sup> به اختلاف جهات متضاد شوند فصل<sup>۶</sup> بر اختلاف، یقال: **إِخْتَلَفَتِ إِلَى فَلَانِ مُؤَدَّةٍ**؛ آمد شد<sup>۷</sup> کردم بینزدیک فلان مذکوی، یعنی شب می‌آید و روز می‌شود. و روز می‌آید و شب می‌شود. و قولی<sup>۸</sup> دیگر آن است که: مختلف‌اند و با یکدیگر نمانند در شکل، چه یکی روش و نورانی است و یکی تاریک و مظلوم، پس از این وجه به خلاف یکدیگرند. و قول سه ام<sup>۹</sup> آن است که: مختلف‌اند در طول و قصر، گاه روز دراز است و شب کوتاه، و گاه شب دراز است و روز کوتاه، هر چه<sup>۱۰</sup> از شب بکاهد<sup>۱۱</sup> در روز افزاید، و هر چه از روز بکاهد<sup>۱۲</sup> در شب افزاید. و در سال دور روز باشد که شب و روز برابر باشد: یکی آن که، آفتاب به سر حمل فرود آید، و یکی که<sup>۱۳</sup>، آفتاب به میزان فرود آید. **وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**؛ و آنچه خدای تعالی در آسمان و زمین آفریده است. در آسمان: از ماه و آفتاب و ستارگان و بروج منازل و کواكب ثوابت و سیاره و انواع فرشتگان و عرش و

۱. ترجمه همه نسخه‌ها با توجه به کلمه **تُفَصِّلُ**، می‌باشد. متن ترجمه قرآن مجید، «تفصیل دهد» است (زک: متن ترجمه آیه ۵ در همین سوره).

۲. همه نسخه بدلها: عن.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۴. مع: بودی.

۵. به، مل: آمد و شد.

۶. اساس: و اگر آن؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. کذا در اساس و آن، آج، به، مع، آن، آگ؛ مل: به دو فصل.

۸. به: آمد و شد.

۹. آن، آج، به، آن: در قولی.

۱۰. آن، آج، به: سیم؛ آج، مل، مع، لب: سیم.

۱۱. آن، آج، مل، مع، آن: و هرچه: به: تاهرچه.

۱۲. لب: بکاهد.

۱۳. لب، آن: دیگر آن که؛ آن، آج، به، مل: یکی آن که.

کرمی و لوح و قلم و بهشت، و آنچه در زمین آفرید<sup>۱</sup> از انواع: حیوان و جماد از کوهها و دریاهای و آدمیان و جتیان و بیهایم و میباع و وحوش و طیون آنچه تفصیل آن جزو نداند. **لایات**<sup>۲</sup>: در این جمله آیاتی هست و دلالاتی و بیاناتی آنان را که متقی باشند و از عقاب اوپرسند و از معاصی او اجتناب کنند.

عبدالله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که، کافران گفتد: ای محمد! آیت بیار ما را تا ما به توانیمان آریم. حق تعالی، این آیت<sup>۳</sup> بفرستاد و گفت: این همه آیات و بیانات و حجج و دلایل است بر الهیت و وحداتیت من، ولکن کسی را آیات باشد [که]<sup>۴</sup> در اونگرد.

آنگه گفت: **إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا**؛ آنان که<sup>۵</sup> ثواب ما امید ندارند و از عقاب ما نترسند و ایمان ندارند به بعث و نشور، و آن که ایشان را با نزد ما می‌باید آمدن و ملاقات<sup>۶</sup> حساب و کتاب. **وَرَضُوا بِالْخِيُّوَةِ الدُّنْيَا**؛ و[به]<sup>۷</sup> زندگانی دنیا که نزدیکتر است راضی شده‌اند<sup>۸</sup> و همت<sup>۹</sup> ایشان از آن برتر نمی‌شود<sup>۱۰</sup>. **وَأَظْلَمَتُو إِلَيْهَا**؛ و با دنیا ساکن شده‌اند و پشت به او باز داده و اعتماد کرده براو، و آنان که از آیات و اذله و حجج ما غافل‌اند، بی خبراند.

عبدالله عباس گفت: مراد به آیت ما<sup>۱۱</sup>، قرآن است و **مُحَمَّد** [علیه السلام]<sup>۱۲</sup> و حمل آن بر عموم کردن او لیتر باشد. بعضی اهل لغت<sup>۱۳</sup> گفته: رجاء، در آیت به معنی خوف است، چنان که هذلی گفت [۱۳۰-پ]:

**إِذَا لَسْعَتَهُ النَّخْلُ لَمْ يَرْجُ لَسْعَهَا      وَخَالَفَهَا فِي بَيْتِ نُورٍ<sup>۱۴</sup> عَوَاسِلٍ<sup>۱۵</sup>**

۱. او، آج، بم، لب، آن: آفریده است.

۲. آو، آج، بم، لب، آن: آیات.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۴. آو: آن‌که/ آنان که.

۵. مل + و.

۶. اساس: راضی شدند.

۷. اساس: همه؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۸. اساس: نمی‌شوند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۹. آج: آیات یا.

۱۰. اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

۱۱. آو، آج، بم، لب: اهل علم.

۱۲. اساس: نور؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۳. اساس و دیگر نسخه بدلها: عوامل؛ به قیاس با منابع لغت و شعر، و چاپ مرحوم شعرانی، تصحیح شد.

۱۴. اساس و دیگر نسخه بدلها: عوامل؛ به قیاس با منابع لغت و شعر، و چاپ مرحوم شعرانی، تصحیح شد.

وَعَلَىٰ ذٰلِكَ فُتُورْ قُوله تَعَالٰى : مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقَارًا ، - اى لَا تَخَافُونَ لِلّٰهِ عَظَمَتَهُ . وَتَفْسِير لِقاَء ، پیش از این مستقصی برفته است .  
**أولیئکَ مَا وَيَهُمُ التَّارُ**؛ آنان که به این صفت باشند از کافران، ایشان را مأوا و جای دوزخ است به آنچه کرده باشند، و این هم از [آن]<sup>۱</sup> آیات<sup>۲</sup> است که دلیل می‌کند بر عدل خدای تعالی و آن که جزا بر عمل باشد .

**إِنَّ الَّذِينَ أَفْتَوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** [گفت: آنان که بگرویدند و عمل صالح کردند، و این آیت و امثال این جمله دلیل است برآن که عمل صالح از ایمان نباشد .] **يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ**؛ خدای تعالی ایشان را هدایت دهد به ایمانشان . هدی، در آیت به معنی ثواب است، یعنی ثواب دهد ایشان را به ایمانشان، نظریه قوله: ... **وَالَّذِينَ فَتَلَوْا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَنْ يُضْلِلَ أَعْمَالَهُمْ**، **سَيَهْدِيهِمْ وَيُضْلِلُهُمْ**؛ ای **سَيِّدِيهِمْ**، برای آن که پس از کشتن و شهادت، هدایت به ایمان نباشد، و اگر شرح دهنده بر هدایت به ره بهشت<sup>۳</sup> هم به معنی ثواب باشد . **تَجْرِي مِنْ قَخْتِيهِمُ الْأَنْهَارُ**؛ در زیر ایشان جویها می‌رود و ایشان در بهشت‌های نعیم<sup>۴</sup> باشند .  
**مجاهد** گفت: **يَهْدِيهِمْ بِالثُّورِ عَلَى الضراءِ**، کما قال [الله]<sup>۵</sup> تعالی: ... **وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَفْسُونَ بِهِ**<sup>۶</sup>.

در خبر است که رسول -صلی الله علیه و آله- جبریل را گفت: **كَيْفَ تَجُوزُ أَفْتَيِ الْقِرَاطِ**؛ امّت من بر صراط چگونه گذرند؟ برفت و باز آمد و گفت: خدایت سلام می‌کند و می‌گوید: **إِنَّكَ تَجُوزُ الْقِرَاطَ بِنُورِي وَعَلِيٌّ بْنُ ابِي طَالِبٍ تَجُوزُ الْقِرَاطَ بِنُورِكَ وَأَهْنَكَ تَجُوزُ الْقِرَاطَ بِنُورِ عَلِيٍّ**، **فَنُورُ أَفْتَكَ مِنْ نُورٍ** [علی]، **وَنُورُ عَلِيٍّ مِنْ نُورِكَ**، **وَنُورُكَ مِنْ نُورِ اللّٰهِ**، گفت: تو بر صراط به نور<sup>۷</sup> از من گذری و علی بن

۱. سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۳. اساس: آیت؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه‌هایها، تصحیح شد.

۴. مل، مع: بر بهشت.

۵. اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

۶. آو، آج، بهم: مقیم؛ آن: در بهشت مقیم.

۷. همه نسخه‌هایها: بجز مل، گذارند.

۸. سوره حیدر (۵۷) آیه ۲۸.

ابی طالب بر صراط به نور تو گذرد، و امّت تو بر صراط به نور علی گذرند، و نور امّت تو از نور علی باشد، و نور علی از نور تو، و نور تو از نور خدای.

و در خبر است که رسول -صلی الله عليه وعلی آله- گفت: چون بندۀ سر از گور بردارد، عمل صالحش پیش او آید بر نکوترين صورتی و هیأتی<sup>۱</sup>، او گوید: تو کیستی که من تورا بس نکوروی بینم و نکوسیرت و نکو طریقت مردی بینم؟ گوید: من عمل صالح توام، آنگه نور او شود و قاید او به بهشت. و کافیر، چون سر از گور بردارد و عمل بد او در صورتی رشت و هیأتی رشت پیش او آید، او گوید: تو کیستی که من تو را مردی رشت روی و رشت سیرت می بینم؟ گوید: من عمل بد توام، [و با توام و]<sup>۲</sup> از تو مفارقت نکنم تا تو را به دوزخ سپارم، و این، بر سبیل مثل گفته است.

و بعضی دیگر گفتند: يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ، إِلَى الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، اَيْ جَعَلَ اِيمَانَهُمْ لُظْفًا لَهُمْ فِي الْقَاعَاتِ وَالْأَعْمَالِ الصَّالِحَاتِ<sup>۳</sup>، خدای تعالی به برکت ایمان ایشان را هدایت داد و لطف کرد تا عمل صالح کردند به ثواب، به بهشتی<sup>۴</sup> رسیدند که: تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ؛ که در آن جا جویها روان باشد از زیر ایشان، یعنی از زیر کوشکها و سریرها و بستانهای ایشان. و گفتند: مراد [آن]<sup>۵</sup> است که: تَجْرِي مِنْ ذُونِهِمْ و بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، مراد نه آن است که در زیر ایشان رود و ایشان زور<sup>۶</sup> آن؛ مراد آن ۱۵ است که، در پیش ایشان می رود تا ایشان را نزهت باشد. وبعضی اهل معانی گفتند: در کلام حذفی و اختصاری هست، و تقدیر آن است که: يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ إِلَى مَكَانٍ أَوْ إِلَى جَنَّةٍ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ.

و در اخبار هست که: جویهای بهشت در اخا دید و شقوق نرود ، بل بر روی زمین رود و خدای تعالی بقدرت آن را راست می دارد.<sup>۷</sup>

و در خبر است که: هر چهار جوی، به یک جای می رود از آب و می و شیر و

۱. آو، بهم، آن: بینی.

۲. آج، لب، آن: فی القاعات.

۳. همه نسخه بدلها: به ثواب بهشتی.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۵. آج، بیم، لب، آن: زیر.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مل: می راند.

انگیین، و با یکدیگر آمیخته نشود. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که، تَجْرِي مِنْ تَحْتِ أَمْرِهِمْ وَ فِي تَصْرُّفِهِمْ، چنان که گفت: ... قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَخْتِكَ سَرِّيَا<sup>۱</sup>، و معلوم است که جوی در زیر مریم نبود، و آنما در حکم او بود و در تحت امر و فرمان او، ومثُلُهُ قُولُهُ تَعَالَى حَكَائِيَةً عَنْ فَرَعَوْنَ: أَلَيْسَ لِي مُلْكٌ مِّضْرَوْهُذِهِ الْأَنْهَارُ<sup>۲</sup> تَجْرِي مِنْ تَحْتِي...، ای فی حکمی و تحت تَصْرُّفِی.

قوله: دَعْوَيْهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ، ای قَوْلُهُمْ وَ كَلَامُهُمْ؛ سخن ایشان و گفتار ایشان در آن بهشتها آن بود که گویند<sup>۳</sup>: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ؛ پاکی و منزهی از هر چه نقص باشد و عیب راه برد<sup>۴</sup>. ظلّحة بن عَبْدِ اللَّهِ<sup>۵</sup> گفت، از رسول -علیه السلام- پرسیدند که: تفسیر سُبْحَانَ اللَّهِ چه باشد؟ گفت: هُوَقَنْزِيَةُ اللَّهِ مِنْ كُلِّ سُوءِ تَنْزِيَةٍ خدای باشد از همه بدی [۱۳۱-ر]. این الکوا از امیر المؤمنین علی پرسید که: سُبْحَانَ اللَّهِ چه باشد؟ گفت: كَلِمَةُ رَضِيَّهَا اللَّهُ لِتَقْيِيَةٍ؛ کلمتی است که خدای تعالی برای خود پستدیده است. مفسران گفتند: این کلمه، علامتی باشد میان اهل بهشت و خدم ایشان در باب طعام، چون ایشان را آرزوی طعام و شراب باشد، گویند: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ... ایشان طعام و شراب حاضر کنند بر خوانی نهاده ، طول آن میلی در میلی بود، بر آن جا انواع طعام<sup>۶</sup> . چون از طعام و شراب فارغ شوند، شکر خدای بگزارند، فذلک قوله: وَآخِرُ دَعْوَيْهِمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. و مراد نه آن است که این آخر سخن باشد [که پس از آن دگر سخن نگویند، یا این سخن دگر نگویند، ولکن به اضافت به اول این آخر باشد]<sup>۷</sup> و حقیقت دعوی قولی باشد که به آن دعوت کنند با کاری. و تحيّت، تکرمت باشد به حال نیکو، و از این جا ملک را تحيّت خوانند، و قال عَمْرُو بْنُ مَقْدِي كَرِبَ:

۱. سوره مریم (۱۹) آیه ۲۴.

۲. اساس: گوید؛ به قیاس با نسخه آو ، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۳. مل: عیب را بدان راه بود.

۴. همه نسخه بدلهای، بجز مل و مع: عبدالله.

۵. مل: رضی الله.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو ، و دیگر نسخه بدلهای، افزوده شد.

أَرْوَىٰهَا أَبَا فَابْنِ حَائِرٍ      أَبْخَعَ عَلَىٰ تَحْيَيَّتِهِ بِجُنْدِ

أَئِ عَلَىٰ مُلْكِهِ، وَقَالَ رُهْبَرٌ:

**مِنْ كُلِّ مَا تَأْتِي السَّمَاءُ      فَذِلْلَةٌ إِلَّا تَحْيَّةٌ**

وسلام<sup>۱</sup> وخطاب نکورا تحيت از آن جا خوانند که، معنی او راجع است الى قولهم: آخیاگ اللہ حیوۃ طیبۃ و حیاگ اللہ أيضاً. وتحیت اهل بهشت، سلام باشد، ۵ یعنی به سلامت رسیدی، بر یکدیگر سلام کنند چنان که در این آیت گفت، و فریشتنگان بر ایشان سلام کنند چنان که گفت: **وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**<sup>۲</sup>...، وخدای بر ایشان سلام کند چنان که گفت: سلام قولاً مِنْ رَبِّ رَحْمَمٍ<sup>۳</sup>، وابن کیسان گفت: افتتاح کلام به توحید و عدل کنند و اختتام به شکر و حمد، قوله: **أَنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**، «آن» مخففه است از ثقیله<sup>۴</sup>، والتقدیر: آنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، و«ها» ضمیر شان و کار باشد، کقول الشاعر:

فِي فِنْيَةِ كَسْبِيْفِ الْهَنْدِ قَدْ عِلِمُوا      أَنْ هَالِكَ كُلُّ مَنْ يَخْفِي وَتَشْعِلُ  
و در شاد بلال<sup>۵</sup> بن أبي بزده وابن محیص خوانند بتثقل: **أَنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ**.

قوله: **وَلَوْ يَقْبَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ [الشَّرَّا] شِتْغَالَهُمْ بِالْخَيْرِ**، در آیت حذفی و اختصاری هست، و معنی آن است وتقدير: **وَلَوْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِلنَّاسِ**<sup>۶</sup> اجابة دعايهم فی الشر<sup>۷</sup> کاستیعجاile لهم<sup>۸</sup> بالاجابة فی الخیر لقضیا لیهم أجلهم، ای لفرغ<sup>۹</sup> من هلاکیهم وغیل<sup>۱۰</sup> هلاکیهم. حق تعالی در این آیت بازنود که، آنچه از باب خیر باشد من به تو معجل دارم<sup>۱۱</sup>، و آنچه از باب شر باشد در آن تعجیل ننمایم، بل تأخیر کنم، گفت: اگر خدای تعالی تعجیل کردی در دعای آدمیان خود را یا یکدیگر را به شر، اجابت آن چنان که در باب خیر کرده است [ومی کند]<sup>۱۲</sup> زود هلاک برآمدی ایشان را، واجل ۲۰

۱. همه نسخه بدلها: زهیرین حباب الكلبی.

۲. اساس: و السلام؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۳. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳ و ۲۴.

۴. سوره یوس (۳۶) آیه ۵۸.

۶. اساس: هلال؛ به قیاس با نسخه آو، ودبگرنسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. آج، لب، آز + رب العالمین.

۸. آج، لب، آن: تعجل.

۹. اساس: افتادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز لب: کاستیعجاileم.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بفرغ.

۱۲. همه نسخه بدلها: تعجیل دارم.

مرگ به ایشان رسیدی.

مجاهد گفت: این، آن باشد که مرد در وقت ضجارت بر خود و اهل و مال و ولد خود نفرین کند و گوید: لا بارگَ اللہ فیکَ وَعَجَلَ اللہ قلَّا کَ وَدَمَرَ اللہ عَلَیکَ، و آنچه بدین مانند خدای تعالیٰ گفت: من این دعا به تعجیل احابت نکنم که دانم که این دعا نه از دل کند<sup>۱</sup>، به وقت دوم پشیمان باشد و قتاده هم این گفت.

شهرین حوشب گفت: در بعضی کتب خوانده ام که، خدای تعالیٰ فریشتگان موکل را گوید: آنچه بندۀ من در حال ضجارت گوید، بر او منویسی [و مثله فی المعنی قوله: وَيَذْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ ذَعَاءَةً بِالخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا<sup>۲</sup>] و قوله: لَفْضِي إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ، عامة قراء خواندن: لَفْضِي إِلَيْهِمْ، بر فعل مجہول، ورفع [اجل، مگر ابن عامر و یعقوب، ودر شاد عوف و عیسی که ایشان خواندن: لَفْضِي اليهِمْ]<sup>۳</sup> آجلهِمْ، بر فعل مستوی، اسناداً إلى اسم الله تعالى، ونصب اجل بوقوع الفعل عليه<sup>۴</sup>. واعمش خواند: لَقْضَيْنَا إِلَيْهِمْ آجلهِمْ، ودر مصحف عبدالله مسعود چنین است. وبعضی مفسران گفتند: آیت در نظرین الحارث آمد آن جا که دعا کرد: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَاقْطِلْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ - الآية، و «لام» فی قوله: لَفْضِي، جواب «لو» است، و «لو» چون در اثبات شود و جوابش هم اثبات باشد به معنی امتناع چیزی بود از برای امتناع چیزی دیگر، چنان که در آیت هست، و قوله: اسْتِفْجِلَهُمْ، نصب او بر مصدری است لا من لفظ الفعل، و اضافت مصدر با مفعول است، ومثله قوله: ضَرَبَتْهُ<sup>۵</sup> ضَرَبَ زید عمره، ای ضرباً مثل ضَرَبَ عمره زیداً، و قوله: إِلَيْهِمْ، برای آن گفت که در لفظی معنی فرع مضمر کرد و اورا به الی<sup>۶</sup> تعدادی کنند، ومثله قوله: لِلَّذِينَ يُولُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ<sup>۷</sup>...، برای آن که در این<sup>۸</sup> «ایلاء»، معنی تبعید است، چون این معنی در او تضمین کرد تعدادی کرد

۱. آو، آج، به: کنند.

۲. اساس: افادگی دارد؛ از آو، افزوده شد.

۳. سورة انتقال (۸) آیه ۳۲.

۴. همه نسخه بدلها: ضربه.

۵. سورة بقره (۲) آیه ۲۲۶.

۶. سورة بشی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱.

۷. آسas: آسas: آسas: آسas:

۸. اساس: قوله: به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۹. آو، آج، به: آن: على.

۱۰. همه نسخه بدلها: آن.

او را به حرفی که بُعْد را به آن تعدیه کنند. بعضی دگر گفتند: «لام» [و] <sup>۱</sup> «الی»، متعاقب باشد<sup>۲</sup> در باب تعدیه فعل به او، تَقُول <sup>۳</sup> الْغَربُ [۱۳۱-ب]: قَضَيْتُ إِلَيْهِ، وَالْأَصْلُ: قَضَيْتُ لَهُ، کما یقال: أَوْجَبْتُ لَهُ، والاصل: أَوْجَبْتُ إِلَيْهِ، قال اللہ تعالیٰ: بَأَنَّ رَبِّكَ أَوْحَى لَهَا<sup>۴</sup>، ویقال: قَرَأْتُ إِلَيْ فَلَانٍ وَلِفَلَانٍ، وقوله<sup>۵</sup> تعالیٰ: سَقَرَعْ لَكُمْ أَيْةً النَّفَلَانِ<sup>۶</sup>. وقصا<sup>۷</sup> در مثل این موضع<sup>۸</sup>، بُن در آوردن باشد و تمام بستدن، یقال: قَضَيْتُ الْأَمْرَ فَأَنْقَضْتُ، ای آتَمْمَتُه فَتَمَّ<sup>۹</sup>، و منه قوله تعالیٰ: فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ<sup>۱۰</sup>...، یعنی اجل به ایشان آن جا آمد<sup>۱۱</sup> و بُن اجل ایشان برآرد، و مرگ به ایشان رسانند. فَنَذَرَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا، «فا»، تعقیب راست؛ و از پس رها کنیم آنان را که امید لقاء ما ندارند، یعنی به قیامت ایمان ندارند و امید ثواب من<sup>۱۲</sup> ندارند و از عقاب ما نترسند تا در جهل و تعدی و طغیان خود متحیر [و] <sup>۱۳</sup> متراکم می‌گردند و می‌آیند و می‌شوند، و این کنایت است از خذلان بر سبیل عقوبت بر<sup>۱۴</sup> کفر متقدم و تخلیت خدای تعالیٰ میان ایشان و میان خود، سخطاً علیهم بکفریهم، و قوله: يَعْمَلُونَ، در محل حال است، والعلمه التحیر والتردد.

آیه ۱۲ [قوله تعالیٰ]: وَإِذَا قَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دُعَا إِلَيْهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ فَائِئِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّةً مَرَّ كَانُ لَمْ يَذْعُنَا إِلَيْ ضُرِّقَةٍ كَذِلِكَ زُيَّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ چون بر سرده مردم سختی بخواند ما را بر پهلویش یا نشته یا ایستاده، چون برگشاییم از او سختیش، بروند پنداری که نخواند مارا تارنجی که رسید به او، همچنین بیاراستند<sup>۱۵</sup> برای اسراف کنند گان آنچه می‌گردند ایشان.

آیه ۱۳ وَلَقَدْ أَهْلَكَنَا الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاهُتُمُهُمْ بِالْبَيْنَاتِ وَمَا كَانُوا

۱. اساس: ندارد؛ از آن افزوده شد.

۲. مج: باشد.

۳. آه، آج، بهم، مل: یقول.

۴. سوره زاiez (۹۹) آیه ۵.

۵. آه، بهم، مج: قال؛ آج، لب، آن: قال الله.

۶. سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۱.

۷. مل: قضی.

۸. آه، آج، بهم: معنی.

۹. سوره قصص (۲۸) آیه ۱۵.

۱۰. مل، مج، لب: النجاعتند؛ آه، آج، بهم: برآردند.

۱۱. همه نسخه بدلهای: ما.

۱۲. آه، آج، بهم: و.

۱۳. آه، بهم: بیارسته اند.

**لِيُوْمِنُوا كَذِيلَكَ** [۱۳۲-ر] نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ؛ بدرستی هلاک کردیم ما جماعات را از پیش شما چون ستم کردند و آمد به ایشان پیغامبرانشان به حجتها و ایمان نیاوردند، همچین پاداشت<sup>۱</sup> دهیم گروه کافران را.

**آية ۱۴** ثُمَّ جَعَلْنَا لَكُمْ خَلَايَقَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِتَنْتَزَرُ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ؛ پس کردیم شما را خلیفتان در زمین از پس ایشان تا بنگریم که چگونه می‌کنی.

**آية ۱۵** وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ أَيَّالًا بَيْنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجِحُونَ لِقَاءَنَا أَئْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرَ هَذَا أَوْ بِهِلَّةٍ فَلَنْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبْدِلَهُ مِنْ تِلْفَاقِنِي نَفْسِي إِنْ أَتَيْعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ؛ و چون بخوانند بر ایشان آیتهای ما روشن، گویند آنان که امیدندازند دیدار ما<sup>۲</sup> بیار قرآنی جز این یا بدل [کن]<sup>۳</sup> آن را، بگو: نباشد مرا که بدل کنم آن را از بزر خود، من پیروی نمی‌کنم مگر آن را که وحی کند<sup>۴</sup> به من، من می‌ترسم اگر عاصی شوم در حدایم عذاب روزی بزرگ.

**آية ۱۶** فَلَنْ لَوْسَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوَّهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَذْرِيْكُمْ يَوْمَ فَقْدَ لَيْسَ فِيْكُمْ لَهُمْ مَا يَنْهَا فَلَنْ آفَلُأَ تَعْقِلُونَ ؛ بگو اگر خواستی خدای<sup>۵</sup>، نخواندمی<sup>۶</sup> آن را بر شما<sup>۷</sup> و نه بیا گاهانیدی<sup>۸</sup> شما را به آن باستادم در شما عمری از پیش این، خرد نداری.

**آية ۱۷** فَمَنْ [۱۳۲-پ] أَظْلَمُ مِنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِيلَكَ أَوْ كَذَّبَ بِأَيْمَانِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ؛ کیست ستمکارتر از آن که فرباقد<sup>۹</sup> بر خدای دروغ دارد آیات او را که او ظفر نیابند گنهکاران.

**آية ۱۸** وَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يُضْرِبُهُمْ وَلَا يَنْقَعِهُمْ وَيَقُولُونَ هُوَلَاءُ شَفَاعَوْنَا عِنْدَ اللَّهِ فَلَنْ أَكْتَبُنَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ؛ و می پرستند از فرود خدای آنچه زیان نکند به ایشان و سود نکند ایشان را، و می گویند اینان شفاعت خواهان ما<sup>۱۰</sup> اند بتزدیک خدای، بگو: خبر می دهی<sup>۱۱</sup> شما

۱. آج، لب: پاداش.

۲. آو، آج، بم، لب: ثواب ما.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۴. اساس: نخوانند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۵. آو، آج، بم: بیا گاهانیدی.

۶. آو: ور شما؛ آج: در شما.

۷. آو: فرباقد.

۸. آو، آج، بم: شفیعان ما.

۹. آج، لب: چه خبر می دهد.

۱۰. آج، لب: چه خبر می دهد.

خدای را به آنچه او نداند در آسمانها و نه در زمین، منزه است او و بزرگوار از آنچه انباز می‌گیرند.

آیه ۱۹ **وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أَهْوَاءٌ وَاحِدَةٌ فَأَخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لِفَضْيَّ  
بِسْتَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ**؛ و نبودند مردمان مگر یک گروه، خلاف کردند<sup>۱</sup> و اگر نه سخنی است سابق شده از خدای تو، حکم کردند<sup>۲</sup> میان ایشان در آنچه در آن خلاف می‌کردند<sup>۳</sup>.

آیه ۲۰ **وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ [۱۳۴-ر]** [من رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَإِنْتَظِرُوا  
أَتِيَ مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَنَظِّرِينَ؟ و می‌گویند چرا فرو نفرستادند بر او آیتی از خداش<sup>۴</sup> بگو

که: غیب خدای راست، گوش داری که من با شما از گوش دارند گام.

آیه ۲۱ **وَإِذَا آذَقْنَا النَّاسَ وَحْمَةً مِنْ بَقِيعَ ضَرَّاءٍ فَسَتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرُرٌ فِي أَيَّاتِنَا قُلِ اللَّهُ  
أَعْلَمُ مَكْرُرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكِرُونَ**؛ و چون بچشانیم مردمان را رحمتی<sup>۵</sup> از پس سختی که رسد ایشان را چون بنگری ایشان را مکری بود<sup>۶</sup> در آیات [ما]<sup>۷</sup> بگو خدای زود عقابتر<sup>۸</sup> است، و<sup>۹</sup> پیغمبران ما، یعنی فریشتگان می‌نویسد آن مکر که شما می‌کنی.

### مرکز تحقیقات کاپیتول اسلام

قوله تعالی: **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا لِجَنِّيِّهِ**، حق تعالی در این آیت جزع آدمی و قلت صبر او بیان کرد و بازنمود که: چون ادنی<sup>۱۰</sup> مایه رنجی به او رسد [در درگاه من آید و خویشن با دعا و تضرع دهد علی الحالات، گفت: چون آدمی را رنج رسد]<sup>۱۱</sup> از بیماری و درویشی و هر رنجی که مردم را رسد. و ضر، بر درویشی و بیماری بیشتر حمل کنند، در دعا گیرد و ما را خواندن گیرد در سایر احوال<sup>۱۲</sup> اگر بر

۱. آو، آج، لب: اختلاف کردند.

۲. آو، آج، لب: خلاف می‌گشند.

۳. آسas: خدایشان؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۴. آسas: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۵. آو: بشایخت؛ آج، مع، لب: بخشایشی.

۶. آو، آج، لب: که.

۷. آو، آج، لب: زود عذابتر.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مع: به آدمی.

۹. آسas: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۱۰. همه نسخه بدلها: احوالش.

۱۱. همه نسخه بدلها: احوالش.

پهلو خفته باشد و اگر بر جای نشسته باشد و اگر بر پای استاده باشد، از برای کشف ضر و بلا را، و غرض او آن باشد نه طلب ثواب آخرت. و قوله: لِجَنْبِيهِ، آئی مُضطَبِعًا لجنبه، یقال: فُلَانْ مُضطَبِع لِجَنْبِيهِ وَعَلَى جَنْبِيهِ، وَسَقَط لِجَنْبِيهِ وَعَلَى جَنْبِيهِ وَخَرَّ عَلَى وجنبه وَعَلَى وجنه، وَنصَب همَه بِر حَال است. آنگه ما کشف ضر او کنیم و رنج از او برداریم و از بیماری او را شفا دهیم و درویشی و تنگدستی از او ببریم. هر، ای استمر علی ظریقیه الاولی؛ باسر طریقه اول شود باز دعا رها کند و آن بلا فراموش کند و باسر غفلت و معصیت شود، کآن لَمْ يَذْعَنَا، «کاف» تشبیه است و «آن» مُخَفَّه است از ثقلیه و هرچه امثال این است من قوله تعالی : کآن لَمْ يَغْتَرُوا فِيهَا...، و: کآن لَمْ تَفْنِي بالآفَسِ...، و: کآن لَمْ يَلْبَثُوا...، همه این حکم دارد و ضمیر شان و کار در او مضرم بود، والتقدیر: کآن لَمْ يَذْعَنَا، وقال الشاعر:

**كَآنَ لَمْ يَكُونُوا حِمْنَ مُشْفَقِي إِذَا النَّاسُ إِذَا ذَاقُ مَسْنَ عَزَّزَتْ**  
 ای ، کآنهم لَمْ يَكُونُوا؛ پنداری هرگزمارا نخوانده. است إِلَى ضُرِّ، ای لِضُرِّ برای محنتی که به او رسید و او را پیش آمده. و (إِلَى)، اینجا به جای «لام» است، چنان که بیان کردیم که این دو حرف مُتعاقب باشند. آنگه گفت: كَذَلِكَ زُرِّيَّةٌ؛ ۱۵ همچنین بیارایند برای مُرفان<sup>۷</sup> و متعبدیان عمل ایشان. و «ما» مصدریه است، و معنی آن که: عمل ایشان بر چشم ایشان نکویاشد از آن جا که اندیشه نکرده باشند و ندانسته، چنان که گفت:... وَهُمْ يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُخْسِبُونَ صُنْقَاعًا<sup>۸</sup>، و اضافت فعل ممکن است [۱۳۳-پ] که با شیطان خواست باشد به إغراء و إغواء، و رواست که با خدای بود به خلق شهوت، چه خلاف نیست که شهوت به قبایح خدا آفریند، آنگه یاد دارد<sup>۹</sup> خلقان را هلاک آن ظالمان و کافران که پیش ایشان بودند.

۲. اساس: از؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۱. همه نسخه بدلهای + که.

۴. سوره اعراف (۷) آیه ۹۲.

۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴.

۵. سوره یونس (۱۰) آیه ۴۵.

۶. آو، آج، بهم: متعاقب.

۷. اساس: مشرکان؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۸. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۴.

۹. همه نسخه بدلهای: یاد داد.

وَلَقَدْ أَهْلَكُنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَا ظَلَمُوا؛ به حقیقت<sup>۱</sup> و درست ما هلاک کردیم آن جماعت را. و قُرُون، جمع قرن باشد، و اهل هر عصر را قرنی خوانند. لَمَا ظَلَمُوا؛ چون بیدادی اکردن، چه به کفر و معصیت و ظلم بر خود، و چه به تعدی بر دیگران به انواع عذاب<sup>۲</sup> و نکال واستیصال. وَجَاءُتُهُمْ رُشْتُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ؛ و پیغمبران با ایشان آمدند با معجزات. «با»، روا بود که تعدی را باشد و روا بود که به معنی مع<sup>۳</sup> بود، کقولهم: اشتربت الذار بالآتها، ای مَعَ آلاتها. عبدالله عباس گفت قرنی هشتاد سال باشد. وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا؛ ایشان ایمان نیاوردند<sup>۴</sup> و از اهل ایمان نبودند، و این «لام» برای تأکید نفی است، کقولهم: ما كُثُتْ لَا قُتْلَ كَذَا؛ من از آنان نه ام که این کار کنم، چون خواهند<sup>۵</sup> که مبالغت کنند<sup>۶</sup> در نفی. كَذَلِكَ تَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ؛ ما چنین پاداشت دهیم گروه گناهکاران را.

۱۰

حق تعالی گفت: من ایشان را به گناهشان هلاک کردم و شما را از پس ایشان در زمین خلیفه کردم. و خلیفه، فعیله باشد به معنی مفعوله باشد، یعنی باز گذاشته. و «ها» در او مبالغت را باشد، کعلامه و نشایه. و هر که از پس دیگری باشد او را خلیفه خواند چنان که آدم را چون از پس جان بود، آنگه بیان غرض کرد، گفت: این استخلاف و ایشان را بردن و شما را بر جای ایشان رها کردن برای آن است تا بنگرم<sup>۷</sup> که چه خواهی کردند، و این بر سبیل تنبیه و زجر و وعظ است، یعنی دیدم که ایشان چه کردند، اکنون بنگرم تا شما چه خواهی کردند، و معنی آن که: نگر<sup>۸</sup>! آن نکنی که ایشان کردند تا آن نبینی که ایشان دیدند از عذاب و نکال.

آنگه با حکایت احوال قوم رسول آمد، گفت: وَإِذَا تُشْلَى عَلَيْهِمْ أَيَّا نَا بَيِّنَاتٍ؛ چون آیات ما بر ایشان خواند در آن حال که روشن و مبین باشد و در او هیچ اشتباه و التباس<sup>۹</sup> نباشد. و نصب بَيِّنَاتٍ، بر حال است. قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا؛

۱. مل: به تحقیق.

۲. همه نسخه بدلها: ظلم و بیداد می کردند.

۳. مل: عقاب.

۴. اساس: آوردن؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها: خواهد.

۶. همه نسخه بدلها: کند.

۷. آج، لب، آن: مگر.

۸. اساس: قیاس؛ با توجه نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

گویند آنان که به بعث و نشور و ثواب و عقاب و جزاء و لقاء ایمان ندارند، امید<sup>۱</sup> ثواب ندارند و ترس عقاب، گویند: **اُتیٰ بِقُرْآنٍ غَيْرٍ هُذَا**؛ قرآنی دگربیار جز این یا بدل کن آن را به قرآنی دگر، جواب ده ای **مُحَمَّد** ایشان را و بگوی که: مرا نباشد که آن را بدل کنم از بیر خود، و اصل تلقاء، جهت برابر باشد، و مراد آن است که: **مِنْ عِنْدِنِ نَفْسِيٍّ**. **إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ**. «إن»، به معنی «ما»‌ی نفی است؛ بگو که من متابعت نکنم **إِلَّا آنَّ رَا** که به من وحی کرده باشند، یعنی که من [جز] از وحی نگویم و از تلقاء نفس خود هیچ نگویم، چه اگر چنین کنم این نباشم از عذاب روزی عظیم، یعنی روز قیامت. و آن کس که بدین آیت تمتنک کرد در آن که نسخ قرآن به سنت نشاید کردن برای آن که رسول می‌گوید: مرا نباشد که آن را بدل کنم از خود، او را گوییم؛ این مسلم است که رسول را این نباشد و جز به وحی نگوید، ولکن آنچه او گوید از سنت که قرآن بدان نسخ کنند، نه ازاو باشد، از خدای تعالی بود، چه او از خویشتن هیچ چیزی نگوید مگر به وحی، بیانه: **وَمَا يُنْطِقُ عَنِ الْهَوْيِ**، **إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوْحَىٰ**<sup>۲</sup>، پس استدلال به این آیت در این باب بعید است.

۱۵ آنگه تبیه کرد ایشان را بر نبوت خود و صحت [قول]<sup>۳</sup> خود گفت: بگوای مُحمد: [فُلْ]؛ **لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا قَلَوْبُهُ غَلَبَنِكُمْ**؛ اندیشه نکنی که من سالهای دراز است تا در میان شما مام، هرگز از این معنی بردل من و خاطر من گذر نکرد و تعرض و مثل این: نکردم<sup>۴</sup>، اگر نه آنستی که خدای می فرماید و می خواهد از من این معنی هم نکردمی، گفت، بگوای مُحمد که: اگر خدای خواستی من این قرآن بر شما نخواندمی، **وَلَا أَذْرِيْكُمْ بِهِ**؛ و نه خدای شما را به آن اعلام کردمی، یعنی: ذریث<sup>۵</sup> کذا و

۱. مل: و امید.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آور و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. سوره نجم (۵۳) آیه ۳ و ۴.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، از قرآن مجید افزوده شد.

۵. همه نسخه بدلها: تعرض مثل این.

۶. همه نسخه بدلها + اکنون.

بِكُنْدَا، وَأَذْرَانِي فُلَانْ، اَى أَغْلَمَنِي<sup>۱</sup>. سَبَبَوْهِي گفت: با [با]<sup>۲</sup> فصیح تراست، برای آن که لغت قرآن براین است، و حسن بصری خوانند در شاد: وَلَا أَذْرَانِكُنْ يُو، [ای]<sup>۳</sup>، وَلَا أَغْلَمَنِكُنْ يُو، و این لغت بنی عقیل است که ایشان با «الف» گردانند، و همچنین لغت طی یقُولُون: أَغْطَاثُ وَلَبَاثُ، بمعنی آغْطَاثُ وَلَبَاثُ لِلْجَارِيَة<sup>۴</sup> والتأصیله جارأة وناصأة، وانشد المفضل [۱۳۴-ر]:

۵

**الْأَذَنْتُ أَهْلَ الْيَمَاقَةِ ظَرِيَّةٌ بِخَرْبٍ كَنَا صَاهَةً الْأَغْرِيَ الْمُشَهَّرِ**  
قالوا: بقی و رضی و نهی، بمعنی بقی و رضی و نهی، قال زید الخیل<sup>۵</sup>:  
**لِغَمْرَكَ مَا أَخْشَى التَّضَفْلَكَ مَا بَقَا غَلَى الْأَرْضِ فَيَسِّيَ يَشْوِقُ الْأَبَايِرَا**  
وقال آخر:

۱۰ **لَرْجَرْتَ قَلْبًا لَا تَزِيغُ لِرَاجِرْ إِنَّ السَّفَوَى إِذَا نَهَى لَمْ يُغَثِّبِ**  
ای، اذا نهی. وبزی روایت کرد عن ابی کثیر<sup>۶</sup>: و لَأَذْرِيَكُمْ، برائبات و ایجاب، [ای]<sup>۷</sup> و لَأَغْلَمَكُم اللَّهُ يُو، اگر خدای خواستی من نخواندمی بر شما، [بل]<sup>۸</sup> خدای اعلام کردی شما را. عبدالله عباس خواند: وَلَا أَنْذَرْتُكُم يُو، میں الانذار، ومن شما را به آن نترسانیدمی. آنکه براین قول حقیقت آورد، گفت: فَقَدْ لَبِثْتُ فِيْكُمْ  
۱۵ **ثُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ**، گفت: من پیش از این عمری [در میان]<sup>۹</sup> شما زندگانی کردم و آن چهل سال بود، که اتفاق است که: خدای تعالی رسول را به چهل سالگی فرستاد. و به مکه ده<sup>۱۰</sup> سال مقام کرد و به مدینه سیزده سال<sup>۱۱</sup> و چون با جوار رحمت ایزدی شد شست<sup>۱۲</sup> و سه سال بود اورا، از اینجا گویند: چهل سال عمری باشد اگر این کاری بود[ی]<sup>۱۳</sup> ساخته و انداخته من پیش از این بر من اثر[ی]<sup>۱۴</sup> بودی. **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟** عقل

۱. آج، آن: علمی.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

۳. اساس: للحارة؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۴. آو، آج، بیم، لب: زید بن الخیل.

۵. اساس: یَسْوَى؛ به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد. ۶. آج، مل، مج، لب، آن: این کثیر.

۷. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۸. کذا در جمیع نسخ؛ ظاهراً مدت توقف نبی اکرم (ص) در مکه ۱۳ سال و در مدینه ۱۰ سال بوده است. در کشف الاسرار و نعمۃ الابرار (ج ۴ ص ۲۶۴) آمده است، قال ابن عباس: نبی رسول الله و هو ابن اربعين سنة و اقام بمحکمة ثلث عشرة سنة وبالمدینة توفي و هو ابن ثنت و سنتين سنة. ۹. همه نسخه بدلهای شصت.

نداری شما یا عقل را کار نمی بیندی؟ و صورت استفهام است و مراد تقریب است و ملامت.

آنگه گفت بر سبیل تعجب و ملامت: **فَمَنْ أَظْلَمُ**، ظاهر استفهام است و معنی توبیخ و تقریب، گفت: کیست بیداد گرتر<sup>۱</sup> و ظالمتر از آن کس که او بر خدای دروغ فرو باشد! و افتراء، اختراع دروغ باشد از خویشتن که کس نگفته باشد، و دروغ ایشان بر خدای آن بود که، با اواباز کنند<sup>۲</sup> و اورازن و فرزند گفتهند، و در او جبر گفتهند که: **لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا**<sup>۳</sup>...، به بدل عدل و توحید، جبر و تشیه گفتهند: آو گذب بایاقه، [یا]<sup>۴</sup> به آیات او تکذیب کند و آن را دروغ دارد از محمد و قرآن که معجز اوست و دیگر معجزات او. آنگه گفت: إِنَّهُ و [ها]<sup>۵</sup>، ضمیر شان و کار راست، یعنی شان و کار چنین افتاد<sup>۶</sup> که گناهکاران یعنی کافران فلاح و ظفر و نجات نیابند.

**وَيَعْبُدُونَ مِنْ ذُونَ اللَّهِ**، آنگه وصف کرد ایشان را، گفت: می پرستند<sup>۷</sup> بدون خدای تعالی یعنی جزا و [وا]<sup>۸</sup> گفتهند: فرود او بثانی را، و «ما»، نکره موصوفه است و صالح بود لفظ او واحد و تثنیه و جمع را، والتقدیر: **وَيَعْبُدُونَ مِنْ ذُونَ اللَّهِ شَيْئًا**، آو آشیاء، که از صفت او آن است که: هیچ مضرت نکند ایشان را از آن جا[که]<sup>۹</sup> قادر نباشد بر آن، و هیچ منفعت نکند از آن که نتواند. و آنگه<sup>۱۰</sup> چون ایشان را از آن پرستند که چرا پرستی اینان را؟ گویند: **هُوَ لَا يُعْلَمُ سُقْعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ**؛ اینان شفیعان مالند نزد خدای تعالی، و سبب آن بود که ایشان گفتهند: عبادات ما خدای را بنشاید، ما از جمله آفریده‌های او چیزی اختیار کنیم و توجیه عبادت کنیم به او تا ما را به او نزدیک کند و شفیع ما باشد پیش او. [وا]<sup>۱۱</sup> این اعتقادی باطل است که عقل و شرع مخالف است این را، و ظلتی خطامست که ایشان برداشت که عبادت غیر او [را بشاید و]<sup>۱۲</sup> ایشان را نافعتر بود از آن که عبادت او. حسن گفت: آن خواستند که اینان

۱. آو، آج، به، لب: بیداد کارتر.

۲. سوره انعام (۶) آیه ۱۴۸.

۳. آن: افقار افداد.

۴. مل: آنگاه.

۵. همه نسخه بدلها: بجز مل: گفتهند، مل: گرفتهند.

۶. اسماء: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۷. اسماء: می پرستیدند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

شفیعان مانند در اصلاح معاش ما که ایشان به بعث و نشور ایمان نداشتند و سخن ایشان این بود که، خدای تعالی حکایت کرد: **وَأَفْسُمُوا بِاللَّهِ جَهَدَ آيَمَا نَهُمْ لَا يَبْغُثُ اللَّهُ هُنَّ يَمْوَثُ**<sup>۱</sup> ...، آنگه رسول را فرمود که بگو ایشان را بر سریل الزام: **أَتَنْبِئُنَّ اللَّهَ شَمَا أَمْدَهَا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ** ای ای خدای را خبر دهی از چیزی که او نداند، و آن شفاعت اصنام است، و این چیزی است که در علم خدای نیست، از آن جا که این را اصلی نیست واگراین ۵ را اصلی بودی خدای دانستی، پس شما آمده ای تا خدای را چیزی بیاموزی که خدای نمی داند، و این بر سریل الزام می گوید بر طریق تهمّم و سُخْریت. آنگه تنزیه کرد خود را و گفت: **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**؛ مُنْتَهٌ است و پاکیزه از آن که با او انباز گیرند.

قوله: **وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أَمْةٌ وَاحِدَةٌ فَاخْتَلَفُوا**، حق تعالی در این آیت خبر داد ۱۰ که: مردمان همه یک امت بودند، و امت جماعتی باشدند مجتمع بر امری و مُسْتَمِرٍ بر طریقتی<sup>۲</sup>، و اصل او از امّ باشد، و آن قصد است، و مراد در آیت آن است که: مردمان پیش از اختلاف بر یک دین و طریقت بودند.

مفسران خلاف کردند که آن چه دین بود، بعضی گفتند: دین آدم بود ۱۵ -علیه السلام. و خلاف نبود، پس خلاف پدید آمد چون قabil هاییل را بکشت. حسن بصری گفت: آن دین شرک بود، چنان که خدای [۱۳۴-پ] تعالی گفت: **كَانَ النَّاسُ أَمْةً وَاحِدَةً فَبَعْثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ**<sup>۳</sup> ...، و قول اول، قول مجاهد و سُنّی است.

عبدالله عباس گفت: میان آدم و نوح -علیهم السلام- ده قرن بودند همه بر حق و ۲۰ دین و شریعت و میان ایشان خلاف نبود، در عهد نوح خلاف کردند و گفتند: خدای تعالی نوح را به ایشان فرستاد. و بعضی دگر گفتند: یک قول بودند روز میثاق، و این قول آن کس باشد که به ذر گوید، و بیان کردیم که این معتمد نیست در سورة الاعراف.

بعضی دگر گفتند به این «ناس»، آنان را خواست که در سفينة نوح از غرق

۱. سورة نحل (۱۶) آیه ۳۸.

۲. آتو، بم، مل، میج، آن: طریقی.

۳. سورة بقره (۲) آیه ۲۱۳.

برستند و در همه دنیا جز ایشان آدمی نبود، ایشان همه یک قول و یک ملت بودند بر شریعت نوح - علیه السلام. عطا گفت: در عهد ابراهیم - علیه السلام - مردم همه یک ملت شدند پس از هلاک نمرود و بر دین ابراهیم<sup>۱</sup> بودند تا عمر و بن لحی<sup>۲</sup> خلافی بکرد و تفریقی در میان مردم افکنند. کلبی گفت پیش از ابراهیم<sup>۳</sup> مجتمع بودند بر کفر، خدای تعالیٰ ابراهیم<sup>۴</sup> را بفرستاد، مختلف شدند و بعضی ایمان آورند و بعضی بر کفر بامستادند. زجاج گفت: مراد عرب است که بر کفر بودند پیش مبعث رسول - علیه السلام - چون رسول - علیه السلام - بیامد، مختلف شدند بعضی ایمان آورند و بعضی کافر مانندند. و در حرف [مصحف]<sup>۵</sup> عبدالله مسعود آن است که: **وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أَقْوَى وَاحِدَةً عَلَى هُنَّئِي فَاخْتَلَفُوا عَنْهُ**، و این قراءت، قول آنان را که گفتند: ملت اسلام بود تقوی<sup>۶</sup> کند، و این خبر نیز به وقت این قول توان بردن<sup>۷</sup> که رسول - علیه السلام - گفت: **كُلُّ مُؤْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِتْرَةِ فَاتَّبِعُوهُ بِهُوَدِانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ**. چو<sup>۸</sup> جمله مردمان در وقت خلقت بر فطرت اسلام باشند تا مُضل و اغراء کننده بر کفر، مادر و پدر باشند، دلیل آن کند که مردم بر اسلام بوده باشند، پس از آن به دخول شباهات و قلیل فکر و نظر و دعوت مادر و پدر، و خوب<sup>۹</sup> نشوت<sup>۱۰</sup> و عادت تقلید<sup>۱۱</sup> و مانند<sup>۱۲</sup> این اسباب کافر شده باشند، قوله: **فَاخْتَلَفُوا؛ اخْتِلَافٌ، ذَهَابٌ باشَدْ** در دو جهت یا بیشتر از جهات، و **حَدِّ** مختلفین این بود که: یکی قایم مقام صاحبیش نباشد<sup>۱۳</sup> فيما یُرْجعَ إِلَى ذَاتِهِ، چون سواد و بیافس و علم و جهل. **وَلَوْلَا كَلِمَةً سَبَقَتْ هِنْ رِتَكَ**; اگر نه کلمتی است سابق شده از خدای تعالیٰ که بندگان را در دنیا به تعجبیل عقویت نکند، این قول کلبی است. ابورزوق گفت: کلمت سابق آن است که، خدای تعالیٰ دنیا را ملتی کرده است، و آن ملت را اجل نهاده است. بعضی

۱. اساس: ابراهیم.

۲. آر، به، لب، آر: عمر و بن بحی؛ مل: عمر و بن لحم.

۳. اساس: ندارد؛ از آر، افزوده شد.

۴. لب: بقوی.

۵. آر، به، لب، آر: توان برد.

۶. آج، مل، مع، لب، آر: چون.

۷. اساس: واجب؛ به قیاس با نسخه آر، تصحیح شد.

۸. اساس: نشود؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

۹. آر، آج، به، آر: تکلیف.

۱۰. اساس: ناسد؛ به قیاس با نسخه آر، تصحیح شد.

۱۱. آر، آج، به، آر: بود؛ لب: نبود.

دگر گفتند: آن کلمت آن است که، خدای تعالی بگفته است که هیچ کس را عقاب نکند **إِلَّا بَعْدَ إِقَامَةِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ**، چنان که گفت:... **وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبَعَّثَ رَسُولًا**<sup>۱</sup>.

حسن گفت: کلمت آن است که، در سابق حکم اور فته است، که حکم نکند میان ایشان در آنچه در آن خلاف می‌کنند به ثواب و عقاب **إِلَّا روز قیامت**. **لَفْضِيَّ**<sup>۲</sup> **بَيْتَهُمْ فِي الدُّنْيَا**؛ میان ایشان حکم کرده شدی و کارگزارده هم در دنیا تا مؤمن به پنهشت شد[ی] و [کافر] به دوزخ.

وابوروق گفت: **لَفْضِيَّ بَيْتَهُمْ**، یعنی قیامت برانگیختی بر ایشان، و گفتند: **لَفْرَعَ مِنْ هَلَّا كِيمْ**؛ هلاک بکردندی "ایشان را و از ایشان فارغ شدندی. و عیسی بن عمر خواند: **لَفْضِيَّ بَيْتَهُمْ**، بر فعل مستقیم اسناداً **إِلَى اسْمِ اللَّهِ تَعَالَى**؛ حکم کردی **خَدَائِيَّ تَعَالَى** میان ایشان در آنچه ایشان در آن خلاف می‌کنند. و بر قراءت عامه، حکم کردندی؛ میان ایشان بر فعل مجهول، و معنی یکی باشد، برای آن که آن حکم [نیز]<sup>۳</sup> با خدای تعالی مسند بود.

**وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ اِيَّاهُ مِنْ رَبِّهِ**، آنکه حق تعالی از تحکم و تعنت کافران حکایت کرد که، ایشان گفتند: **لَوْلَا أُنْزِلَ**، آئی **هَلْلَا أُنْزِلَ**؛ چرا ارزله<sup>۴</sup> نمی‌کند خدای بر محمد آیتی و دلالتی و علامتی، و مراد ایشان علامتی بود که ایشان عند آن مضطرب و ملجاً گردند به معرفت، و مرادشان نه معجز بود چه، معجزات رسول -علیه السلام- بی اندازه بود<sup>۵</sup>.

ابوعلی گفت: آیتی خواستند بیرون قرآن، خدای تعالی گفت بگوای محمد: **إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ**؛ غیب خدای راست و او داند که مصلحت مکلفان در چیست از **اظهار آیات و ابراز<sup>۶</sup> معجزات و مکلفان عند کدام<sup>۷</sup> [آیات]**<sup>۸</sup> به صلاح نزدیکتر باشند،

۱. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۵.

۲. مل: نکردندی.

۳. مع: کردی.

۴. مل: انداز نبود.

۵. همه نسخه بدلهای، بجز مع: ارزال.

۶. اساس: ازرا آن، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، نصحیح شد.

۷. آو، آج، به، آن: کرام.

۸. آیات.

پس شما را نرسد که اقتراح کنی [۱۳۵-ر] که باشد که در آن مصلحت نبود، این با خدای تفویض باید کردن که او عالم الذات است و عالم به مصالح مکلفان.

آنگه گفت، بگو ایشان را که: آنچه خدای وعده داده است آن را منتظر باشی از نصرت مؤمنان و ظفر ایشان که من نیز نگرانم<sup>۱</sup> و با شما به یک جای منتظرم. اما <sup>۵</sup> لَوْلَا، به دو معنی آید: یکی امتناع الشَّيْءُ لِوْجُودِ غَيْرِهِ، نحو قولہ: **فَلَوْلَا اللَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسْتَحِينَ، لَلَّبِثَ فِي بَقْلِيهِ إِلَى يَوْمٍ يُبَعْثَثُونَ**<sup>۲</sup>. و قول عمر: «لَوْلَا عَلَى اللَّهِ لَهُكَ عُمَر»، و دگر به معنی تخصیص آید، چنان که در این آیت هست.

قوله: **وَإِذَا أَذْفَنَا التَّلَاسَ رَخْمَةً هِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسْتَهْمُ**، حق تعالی در این آیت خبر داد که: چون بچشانیم مردمان را، یعنی کافران را و این عموم [را]<sup>۳</sup> تخصیص <sup>۱۰</sup> است به قرینه می باید کردن<sup>۴</sup>، من قوله: **إِذَا لَهُمْ مَكْرُرٌ فِي أَيَّاتِنَا**، برای آن که این جز به حال کفار لایق نباشد. «رحمتی»، یعنی نعمتی و خصی. **هِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ**؛ از پس<sup>۵</sup> قحط<sup>۶</sup> و تنگی و درویشی و سوء حالی<sup>۷</sup> و بیماری که به ایشان رسیده باشد. **إِذَا لَهُمْ مَكْرُرٌ فِي أَيَّاتِنَا**، این «إِذَا»ی دوم<sup>۸</sup>، جواب «إِذَا»ی اول است، و این را «إِذَا»ی مفاجات گویند، و برای آن صالح است که جواب او باشد که از سر او جمله می آید <sup>۱۵</sup> متضمن فعل برای آن که «إِذَا»ی اول ظرف است، و ظرف را چاره نباشد از عاملی، و عامل در او جواب او باشد، و این جواب فعل باید<sup>۹</sup> یا چیزی که در او معنی فعل بود، چنان که در آیت هست من قوله: **لَهُمْ مَكْرُرٌ فِي أَيَّاتِنَا**، والتقدیر: **وَإِذَا أَذْفَنَا التَّلَاسَ رَخْمَةً بَعْدَ الضَّرَاءَ مَكْرُرٌ وَالْفَيْ أَيَّاتِنَا**، ولکن در معنی فرقی بسیار باشد میان آن که فعل صریح گفتی و میان این که جمله ای گفتی<sup>۱۰</sup> از مبتدا و خبر، برای آن که این جا <sup>۲۰</sup> مبالغتی هست که آن جا نیست، چه این جا معنی آن است که: **إِذَا لَهُمْ مَكْرُرٌ ثَابِتُ**

۱. همه نسخه بدلها: نگران آنم.

۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۳ و ۱۱۱.

۳. اساس: ندارد؛ بد قیاس با نسخه آ تو، افزوده شد.

۴. آنچه، بهم، لب: عموم را تخصیص به قرینه می باید کرد.

۵. اساس: از سرمه به قیاس با نسخه آ تو، تصحیح شد.

۶. همه نسخه بدلها: تعطی.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مع: سوء حال.

۸. آن دوم.

۹. اساس: تو؛ به قیاس با نسخه آ تو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۰. آج، لب، آن: می باید.

۱۱. مع: مکرر.

۱۲. اساس: گفته‌ده به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

حاصلٌ مُشْتَقِّرٌ لَا يَرُولُ، و آنگه آن معنی که: در «إذا» مفاجات<sup>۱</sup> هست از سرعت و فجأت، و معنی آن که: چون ما چنین کنیم به عوض آن که باید<sup>۲</sup> که ایشان شکر کنند و در حمد فرایند که بنگری ناگاه و نا اندیشه ایشان را در آیات ما مکری باشد.

مجاهد گفت: مراد به مکر، استهاء و تکذیب است. مُقاتل بن حیان گفت:<sup>۳</sup> این مکر آن است که، ایشان عند این حال نگفته‌ند<sup>۴</sup> که: این خیر روزی است که خدای تعالیٰ به ما داد، گفته‌ند: سُقِيَّنَا بِتُؤْءِ كَذَا<sup>۵</sup>، مارا به نوء عقرب و سلطان و حوت[و]<sup>۶</sup> مانند این آب دادند و باران. فرستادن باران<sup>۷</sup> با نجوم حوالت کردندی و نوء، برآمدن ستاره‌ای باشد یا<sup>۸</sup> فروشنده که ایشان گویند عند آن باران آید، و غلی<sup>۹</sup> هذا قوله: وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ.<sup>۱۰</sup>

فلی اللہ اشْرَعْ مَكْرًا، ای محمد!<sup>۱۱</sup> توجواب ده و بگوی که: خدای تعالیٰ شریع مکر است، یعنی زود عقوبت تراست، و مکر از خدای تعالیٰ عقوبت باشد، و برای آن مکر خواند آن را که در برابر مکر ایشان بود، بر ازدواج آن را مکر نام نهاد. و وجهی دیگر آن است که: برای آن مکر خواند آن را که، صورت مکر<sup>۱۲</sup> دارد از امهال و از استدرج، نحو قوله: ... مَسْتَشْدِرْ جَهَنَّمَ مِنْ حَيْثُ لَا يَتَعْلَمُونَ<sup>۱۳</sup>! قوله: ... إِنَّمَا نَهْلِي لَهُمْ لَيْزَدُوا إِنَّمَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ<sup>۱۴</sup>.

آنگه گفت: إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَفْعَلُونَ؛ رسولان ما، یعنی آن فریشتگان که مؤکلند بر بُنی آدم از نویسنده‌گان، می نویسنند آنچه ایشان می کنند و می گویند از باب

۱. مل: آن معنی که دارد از مفاجا هست. ۲. آج، لب، آن: می باید.

۳. او، به: گفته‌ند؛ آج، لب، آن: گفته‌ند؛ مل: بگفته‌ند.

۴. اساس: بنو کلبی؛ به قیاس با نسخه آن و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد.

۶. همه نسخه بدلها: باران فرستادند، آن.

۷. اساس: تا؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد. ۸. سوره وافعه (۵۶) آیه ۸۲.

۹. مل: معتقدا.

۱۰. اساس: صورت مکر مکر، به قیاس با نسخه آن و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۲، ۱۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۸.

مکر از کفر و استهzaء و حوالی افعال خدای تعالی با نجوم و جز آن. جملة قراء [به]<sup>۱</sup> «تا»ی خطاب خوانند: **تَمْكِرُونَ**، مگر روح، که او تمکر<sup>۲</sup>ون خواند به «یا». و نیز از عقوب روایت کردند، و در شاذ حسن و مجاهد وقتاده. ردًا علی قوله: **إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي أَيَّاتِنَا**.

آية ۲۲ **هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلُكِ وَجَرَنَّ بِهِمْ بِرْبَعٍ طَبِيعَةٍ وَفَرَحُوا بِهَا جَانِبَهَا رِبْعٌ عَاصِفٌ** [۱۳۵-پ] **وَجَاءَهُمُ الْمَفْرُجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَاهِرًا أَنَّهُمْ أَحَبُّهُمْ ذَغْوُ اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَاكِرِينَ**؛ او آن است که رواند<sup>۳</sup> شما را در خشک و در دریا تا چون<sup>۴</sup> باشی در کشتی و براند به ایشان به بادی خوش و شادمانه شوند به آن، باید به ایشان بادی سخت و آمد به ایشان موج از هرجای و گمان برند که ایشان را گرد در گرفته اند به ایشان، بخوانند خدای را خالص بکرده او را طاعت، که اگر برهانی ما را ازین، باشیم از شکر کنندگان.

آية ۲۳ **فَلَمَّا أَنْجَيْنَاهُمْ إِذَا هُمْ يَثْغُونَ فِي الْأَرْضِ يَغْيِرُ الْحَقَّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَغْيِرُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مُرْجِعُكُمْ فَنَتِسِّرُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**؛ چون برهانید<sup>۵</sup> ایشان را که<sup>۶</sup> بنگری ایشان ظلم می کنند در زمین بنا حق، ای مردمان ظلم شما برخود [است]<sup>۷</sup> برخورداری<sup>۸</sup> زندگانی دنیا، پس با ما<sup>۹</sup> باشد بازگشت<sup>۱۰</sup> شما، خبر دهیم شما را به آنچه کرده باشی<sup>۱۱</sup> :

آية ۲۴ **إِنَّمَا مُثُلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٌ أَنْزَلَنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَانْخَلَقَ بِهِ نَبَاثُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ** [۱۳۶-ر] **النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخْدَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَأَرْيَتَهُ وَظَنَّ**

۱. اساس: ندارد؛ به قامی با نسخه آ تو، افزوده شد.

۲. آ تو، آج، لب: می راند؛ مج: می رواند.

۳. آ تو، آج، لب + شما.

۴. آ تو، آج، لب: برهاند.

۵. اساس: ندارد؛ از مج، افزوده شد؛ آ تو، آج: بر تنهای شماست.

۶. آ تو؛ واما.

۷. مج: برخوردارید.

۸. آ تو، آج، لب: می کنید؛ مج: کرده باشیم.

۹. آ تو؛ واز گشت.

أَهْلُهَا أَنْهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْهَا أَفْرَنَا لَيْلًا أَوْنَهارًا فَجَعَلْنَا هَا حَصِيدًا كَانَ لَمْ تَغْنَ  
بِالآفَسِ كَذِيلَكَ تُقْصِلُ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَسَّرُونَ؛ مثل زندگانی دنیا چون  
آبی است که ما<sup>۱</sup> فرود آریم از آسمان آمیخته<sup>۲</sup> به آن گیاه زمین از آنچه خورند  
مردمان<sup>۳</sup> و چهار پایان<sup>۴</sup>. تا چون بگیرد زمین زیست خود و آراسته شود<sup>۵</sup>، [و]<sup>۶</sup>  
گمان برند اهلش که ایشان توانا شوند<sup>۷</sup> برآن آید به ایشان فرمان ما به شب یا به روز  
کنیم آن را دروده، پنداری که نبوده است دی<sup>۸</sup> همچنین، تفصیل دهیم آيتها را برای  
گروهی [که]<sup>۹</sup> اندیشه کنند.

۲۵ آیه **وَاللَّهُ يَذْهَبُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ**؛ وخدای  
می خواند با سرای سلامت، وراه نماید آن را که خواهد با راه راست.

۲۶ آیه **لِلَّذِينَ أَخْسَسُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةً وَلَا يَرْهَقُ وَجْهَهُمْ فَتَرَوْلَا ذَلَّةً أُولَئِكَ**  
آصحاب الجنة هم فیها خالدون؛ وآنان را که نیکوی کنند نیکوترباشد و بیشتر، و  
بررسد به روی ایشان گردی و نه خواری، ایشان اهل بیشت اند، ایشان در آن جا همیشه  
باشند [۱۳۶-پ].

۲۷ آیه **وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهِقُهُمْ ذَلَّةً مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ**  
عاصیم کائناً اعیشیت وجوههم فیقطعاً مِنَ اللَّئِلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ آصحاب التاریهم  
فیها خالدون؛ وآنان که اندوختند بدیها، پاداشت بدی باشد<sup>۱۰</sup> بمانند آن، وبررسد به  
ایشان خواری، تیامد<sup>۱۱</sup> ایشان را از خدای از نگاهداری، پندار[رای]<sup>۱۲</sup> بپوشیدند  
رویهاشان<sup>۱۳</sup> پاره‌ها<sup>۱۴</sup> از شب تاریک، ایشان اهل دوزخ [اند]<sup>۱۵</sup> ایشان در آن جا همیشه  
باشند.

۲۸ آیه **وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَثَرَكَاؤُكُمْ فَرَعَلَنَا**

۱. همه نسخه بدلهای: آمیخته شود.

۴. آو، آج، بم، لب: چهار پای.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۸. آو، بم: دین.

۱۰. همه نسخه بدلهای: نباشد.

۱۲. اساس: پارها / پاره‌ها.

۱. اساس: کما / که ما.

۲. آو آج، بم، لب: مردم.

۵. آو، آج، بم، لب: بیاراید.

۷. همه نسخه بدلهای: توانا شدند.

۹. آو، آج، بم، لب: یابند.

۱۱. همه نسخه بدلهای: رویهای ایشان.

بَيْتُهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّا نَا تَعْبُدُونَ؛ وَآنِ روزِ که [گرد]<sup>۱</sup> کنیم ایشان را جمله، پس گوییم آنان را که انباز گرفتند بر جای خود باشید شما و انبازان شما، جدا کردیم میان ایشان [و]<sup>۲</sup> گفتند انبازان ایشان ما را نپرستی<sup>۳</sup>.

**فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْتَنَا وَبَيْتَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنِ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ؛** بس است آیه ۲۹ خدای گواه میان ما و میان شما اگرما از پرستش شما غافل شدیم.

**هُنَالِكَ تَبَلُّوا كُلُّ نَفْسٍ مَا [۱۳۷-ر] أَشْلَقْتُ وَرَدُّوا إِلَى اللَّهِ مُؤْلِيهِمُ الْحَقُّ وَ** آیه ۳۰ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ آن جا بیازماید هر کسی آنچه در پیش او افکنده بود، و باز برند ایشان را با خدایی که خداوند ایشان<sup>۴</sup> است بدرستی، و گم شود از ایشان آنچه فرا یافته باشد.

**فَلَنْ قَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ** آیه ۳۱ بُخْرُجُ الْحَقِّ مِنَ الْمُتَّبِتِ وَيُخْرِجُ الْمُقْتَبِتِ مِنَ الْحَقِّ وَمَنْ يُدْبِرُ الْأَقْرَفَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَسْقُونَ؛ بگو کیست که روزی می دهد شما را از آسمان و زمین، یا کیست آیه ۳۲ که قادرست بر گوشها و چشمها، و کیست که بیرون آرد زنده از مرده، و بیرون آرد مرده را از زنده، و کیست که تدبیر کنند کار را، گویند خدای بگو که نمی ترسی شما.

**فَذِلِكُمُ اللَّهُ رِئَتُكُمُ الْحَقُّ فَمَا ذَا بَقِدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنَّى تُضَرِّفُونَ؛** آیه ۳۲ آن خدای است خداوند شما براستی، چیست پس<sup>۵</sup> حق مگر گمراهی کجا می گردانند شما را؟

**كَذَلِكَ حَفَّتُ كَلِمَتُ رَتَكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؛** همچنین آیه ۳۳ واجب شد عذاب خدای توبر<sup>۶</sup> آنان که فاسق شدند که ایشان ایمان نمی آورند.

**فَلَنْ هَلْ [۱۳۷-پ] مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِدُهُ فِي اللَّهِ** آیه ۳۴ بَيْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِدُهُ فَإِنَّى تُوَفِّكُونَ؛ بگو که هستند از انبازان شما کسی [که]<sup>۷</sup>

۱. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد. ۲. اساس: آنچه ما را می پرستید، که با توجه به ترجمه مجده همین آیه در متن تصحیح شد. آیه بم: می پرستندند؛ آج، لب: می پرستیدند.

۳. کذا در اساس، آو، آج، بم، مج، لب.

۴. آو، آج، بم: با خدای آنکه خدای ایشان. ۵. آق، بم + ان

ابتدا کند خلق<sup>۱</sup> و آنگه بازآفریند؟ بگو خدای است که ابتدا کند خلق را پس آنگاه بازآفریند [ایشان را]<sup>۲</sup> چگونه می‌گردانند شما را.

فَلْنَ هُلْ مِنْ شَرِكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَهْنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كُفَّرْ تَخْكُمُونَ؛ بگو هستند از انبازان [شما]<sup>۳</sup> کسی [که]<sup>۴</sup> راه نماید به حق؟ بگو که خدای راه نماید به حق آن که او راه نماید به حق مزاواتر که او را بی گیر کنند<sup>۵</sup> با آن کس که راه ننماید مگر که راهش نمایند؟ چه بوده است شما را چگونه حکم می‌کنی!

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنَّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ؛ وپی گیری نمی‌کنند بیشتر ایشان مگر گمان را که گمان بنگزیراند<sup>۶</sup> از حق چیزی که خدای داناست به آنچه<sup>۷</sup> می‌کنی.

قوله تعالی: هُوَالَّذِي يُسِيرُكُمْ - الآية، قدیم- جل جلاله. در این آیت تذکیر نعمت خود کرد با بندگان، گفت: او آن خدای است که برآید شما را در دریا و خشک<sup>۸</sup>، بقال: ساز و سیرت<sup>۹</sup>؛ برفت و می‌بروایندمش<sup>۱۰</sup>، و آن به تمکین باشد و اقدار و اعداد آلات، فی الْبَرِ؛ در زمین بیابان<sup>۱۱-۱۲-۱۳</sup>.

ابن عامر و ابو جعفر خواند[ند]<sup>۱۴</sup>: يَسْرِكُمْ<sup>۱۵</sup>، به «نو» و «شین» می‌نشر<sup>۱۶</sup>؛ او آن [است]<sup>۱۷</sup> که شما را می‌پراگند در زمین خشک و دریا. ابوعلی گفت حجت اینان که [این]<sup>۱۸</sup> خوانندن، قوله تعالی: وَتَثْمِنُهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً<sup>۱۹</sup>...، وَبَثَ، از تقریق باشد، [و]<sup>۲۰</sup> قوله تعالی: فَانْتَسِرُوا فِي الْأَرْضِ<sup>۲۱</sup>...، ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ تَسْرُّ تَسْتَشِرُونَ<sup>۲۲</sup>. و حجت باقی فرقاء که يُسِيرُكُمْ خواندن، به «سین» و «با» می‌نشیب،

۱. همه نسخه بدلها + را.

۲. اساس: ندارد؛ از آن افزوده شد.

۳. کذا در اساس و عدمه نسخه بدلها؛ در معنی لازم کلمه به مفهوم «راه نماید».

۴. همه نسخه بدلها + شما.

۵. آج، مج، لب: بنگزیراند.

۶. «من کنی» ترجمه مناسب «تفعلون» به صیغه خطاب است که ضبط برخی از نسخه بدلهای هاست.

۷. آج، لب، آن؛ و در خشکی.

۸. مل: بردمش.

۹. اساس: نشیر؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۱۰. اساس: الش؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۱۱. اساس: نشیر؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۱۲. اساس: الش؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۱۳. سوره نساء (۴) آیه ۱. ۱۴. سوره جمده (۶۲) آیه ۱۰. ۱۵. سوره روم (۳۰) آیه ۲۰.

قوله تعالیٰ: **فَلْ سِرُوا فِي الْأَرْضِ**<sup>۱</sup> ...، و هر دو معنی به یکدیگر نزدیکتر است<sup>۲</sup>، حق تعالیٰ ملت نهاد بر ما به تمکین او ما را از آن که در زمین او می رویم آنچه محل قدرت است از دست و پای و جوارح خلق اöst و قدرت که فعل به اوتوان کردن، از فعل اöst. چهار پای که برپشت او سفر توان کردن از خلق اöst، و راه چنان ساختن که در او بتوان رفتن از فعل اöst. ستاره که به آن راه توان بردن از خلق اöst عقل، که به آن هدایت توان کردن در راه بردن از فعل اöst، برای آن<sup>۳</sup> نکوست که گوید: شمارا من می برم در بزر و بحر، و اگرچه سیر فعل ماست، و بزر، زمین خشک باشد و بیابان<sup>۴</sup> فراخ که از میان دو شهر<sup>۵</sup> باشد، و «بزر»، نیکوی باشد، و «بزر»، [و باشد، و اهل اشتقاء گفتند: اصل کلمه از سمعت و فرانخی است، و «بزر»، [و «بزر»]<sup>۶</sup> هم از فرانخی چیز<sup>۷</sup> است. و بحر مستقر آبی باشد فراخ، و اشتقاء او هم از فرانخی است، و مِنَهُ الْبَخْرُ الَّذِي هُوَ الشَّقُّ، وَالْجِيَرَةُ الْإِلْبُ الَّتِي تُشَقُّ أَذَانُهَا<sup>۸</sup>، و جمع قلیل بحر، آب بحر باشد<sup>۹</sup> و جمع کثیر ببحر باشد<sup>۱۰</sup>! و مرد فراخ عطا را از اینجا به بحر تشییه کنند، و مرد بسیار علم را. **حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْقُلُكِ**، «ختنی»، انتهای غایت را بود؛ تا چون حاصل آمدی در کشتنی. «کان»، روا بود که تامه بود به معنی **حَصَلْتُمْ**، اولیتر است که ناقصه باشد و جار و مجرور در محل<sup>۱۱</sup> خبر او، و تقدیر[۱۲]<sup>۱۳</sup> را کیمی فی الْقُلُكِ حاصلین فیها. و **فُلُكَ** گشتهایها باشد، اسم جنس است و اشتقاء او از **فَلَكَ** است و **فَلَكَهُ الْمِغْزِلِ**، برای دوران او در آب، و **فَلَكَ** را برای گردش، و بادریسه<sup>۱۴</sup> دوک را برای گردش، و این لفظ [هم]<sup>۱۵</sup> واحد باشد و هم جمع، آنجا که

۱. سوره انعام (۶) آیه ۱۱.

۲. آن نسخه بدلهای نزدیک است.

۳. آن آج، به + که.

۴. مع + خشک.

۵. اساس: دشمن؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلهای تصحیح شد.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد.

۷. مع، لب: خیر.

۸. آن، آج، به، لب، آن: الذهی.

۹. آن، آج، به: یشق آذنهای.

۱۰. آن، آج، به، لب، آن وابحر جمع قلت باشد.

۱۱. آن، آج، به، لب، آن وبحور جمع کرت.

۱۲. آج، آن + نصب.

۱۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد؛ آن، آج، به، آن تقدیر آن که.

۱۴. آج، آن: باریسه.

واحدست فی قوله: ... فی الْفَلَکِ الْمَشْحُونِ<sup>۱</sup>. و اینجا<sup>۲</sup> جمع است لقوله: وَجَرَنَّ  
بِهِمْ بِرْیَحٍ، حق تعالی اول آیت بر عmom نهاد و خطاب کرد با راکب بر و بحر، آنگه  
تخصیص کرد راکب بحر را، گفت: حَتَّیٰ إِذَا كُتُّمْ فی الْفَلَکِ وَجَرَنَّ بِهِمْ، و  
عدول کرد از خطاب با غیاب. و کشتهایا ببرد ایشان را بریح قلیبه؛ به بادی خوش، و  
چون باد نرم باشد کشته خوش رود و راست و آسان رود. وَفَرِحُوا بِهَا؛ اهل کشتی و  
سُکَان او شادمانه شوند به آن باد و گمان برند که همچنان خواهد بودن. جَاءُهُمْ رِیحٌ  
عَاصِفٌ؛ بادی سخت برآید و دریا آشافتند گیرد و موجها خاستن گیرد،  
وَجَاءَهُمْ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ فَکَانٍ؛ از هر جای، و ایشان فرومانتند و بترسند و گمان برند  
که عذاب خدای به ایشان محيط شد و وقت هلاک نزدیک آمد. دَعُوَا اللَّهُ؛ در دعا  
گیرند و دل با خدای راست کنند، و اخلاص کار بندند، و دست به دعا بردارند و  
گویند: بار خدایا! اگر ما را برهانی از اینجا، ما از جمله شاکران و شکرکنندگان  
باشیم.

فَلَمَّا آتَجَيْهُمْ؛ چون خدای تعالی ایشان را برهاند از آن ورطه، إِذَا هُمْ يَتَغُوَّنَّ؛  
ایشان را بینی که بغض کنند و ظلم و تعدی کردن گیرند در زمین. آنگه گفت: از<sup>۳</sup>  
بغی انسان مرا چه زیان است! ای مردمان ظالم باعی! برخویشن بغی<sup>۴</sup> می کنی و  
به جای خود بد می کنی<sup>۵</sup>. وَجَرَنَّ بِهِمْ، «نون»، ضمیر فُلک است که جمع نهاد آن  
را، و «با»، تعدیه راست فی بِهِمْ، و فی قوله بِرْیَحٍ، آلت<sup>۶</sup> راست چنان که: كَتَبْتُ  
بِالْقَلْمَ، وریح، مؤثر است برای آن گفت: قلیبه، و بیان کردیم در سوره الاعراف  
که: عرب بسیار عدول کنند از مخاطبه به مغایبه، و از مغایبه به مخاطبه، منها  
قول الشاعر:

بَاتَتْ تَشَكَّي إِلَى النَّفْسِ مُجْهَشَةً      وَقَدْ حَمَلْتُكْ سَبْعًا بَعْدَ سَبْعِنَا  
آغاز به مغایبه کرد و آنگاه با خطاب رجوع کرد، و درایت همچنین کرد. و قوله:

۱. سوره شراء (۲۶) آية ۱۱۹.

۲. آج، لب، آن: آن جا که.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز مل: آن.

۴. اساس: برحاله؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۵. آج + فی قوله؛ مج، لب، آز + قوله.

فِرْحُوا بِهَا، ضَمِير راجع است با باد، [و] <sup>۱</sup> جائِثُها، «ها» ضمير فُلک است که به جمع کرد آن را، و عاصف، از اوصاف مخصوصه است، برای آن «قا»<sup>۲</sup> تأثیث در او نیاورد فی قول الکوفین: کھایض و طالق و طاهر و طامت، چون این اوصاف مختص است به زنان و مشترک نیست بین الرَّجَالِ و النَّسَاءِ، به [قا]<sup>۳</sup> تأثیث [۱۳۸-پ] حاجت نبود تا فرق کند بین المذکور والمُؤتَث. وبصريان گفتند: این علت مطرد نہست و آنما بر سبیل نسبت است، ای ذات حیض و طهر و طلاق و ریح ذات عصف<sup>۴</sup>، والعصف شدة الریح ولا يستعمل إلا في الریح، قال الشاعر:

خُشِي إِذَا عَصَفَتْ رِيحُ مَرْغِزِهِ فِيهَا قِطَارٌ وَرَغْدٌ صَوْثَةُ زَجَلٍ  
وَجَاءَهُمُ الْمَفْوِحُ، <sup>(هم)</sup> ضمير راکبان دریاست، و مفوح اسم جنس است و قوله:  
۱۰ أَحْبَظَ يَهُمْ، کنایت است از هلاک، و منه قول الله تعالى<sup>۵</sup>: وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ  
مُحِيطٌ<sup>۶</sup>، ای مُهْلِكٌ لَهُمْ<sup>۷</sup>. دَعُوا اللَّهَ، جواب «اذا» است، و عامل در او، و  
مُخْلِصِينَ، نصب بر حال است. و «دین»، طاعت است و نصب او بر مفعول به  
است، و قوله: لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا، در کلام حذفی و اختصاری هست، و التقدیر: يقولون لَئِنْ  
آنجیتنا. و عرب حذف بسیار کنند چنان که بسیار جای نظایر آن برفت. و هذوه، راجع  
۱۵ است با حالت یا شدت و محنت، و «لام» او ل در لَئِنْ<sup>۸</sup> جواب قسمی مضمرا است، و  
در دوم، لَنْكُونَنَّ، جواب «إن» است. و «نون» تأکید راست، و «من»<sup>۹</sup>، تبیین راست  
و تبعیض نیز محتمل است.

آنگه حق تعالی در آیت دیگر گفت: وفا نکردند به آنچه گفتند، چون با حال  
سلامت و نجات افتادند با سریعی و ظلم رفتند. ونجات، رستگاری باشد، و آنجینه و  
۲۰ تَجْيِيْتُهُ به معنی واحد باشد، و تَجْوَوْتُ به همچنین. و قوله: إِذَا هُمْ، مفاجات راست،  
که بتگری ایشان در زمین بعی می کنند بناحق. آنگه گفت: این ظلم که بر یکدیگر

۱. اساس: ندارد؛ از آن افزوده شد.

۲. اساس: عاصف؛ به قیاس با نسخه مع، تصحیح شد.

۳. آن، آج، به، آن: منها.

۴. همه نسخه بدله بجزیم و آن قوله تعالی.

۵. سورة بروم (۸۵) آیه ۲۰.

۶. آی، آج، لب، آن: ای مهلكهم لهم.

۷. اساس: لَئِنْ! به قیاس با نسخه آن تصحیح شد.

می‌کنی، برخود می‌کنی از آن جا که وبال آن راجع با شماست، [...] وَلَا يَحْقِقُ الْمُكْثُرُ الشَّيْءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ [...] وَچنان که گفت [...] وَمَا ظَلَّمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفَسُهُمْ يَظْلِمُونَ<sup>۱</sup>، قوله: فَمَنْ دَنَّكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكِثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ<sup>۲</sup>.

قوله: مَنَاعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، حفص خواند: مَنَاعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، به نصب «عين»

علی التَّحذير، چنان که آلامد، والمعنى: اخذرا لأسد، وجهم دگر آن که: [به] ۵ فعلی مضمر منصوب باشد، کانه قال: تَبْغُونَ مَنَاعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، مفعول به باشد. و وجهم دگر آن که مفعول له باشد، قوله: إِنَّمَا يَغْيِكُمْ عَلَىٰ أَنْفِسِكُمْ مَنَاعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. وجهم دگر آن که]<sup>۳</sup> نصب او بر مصدری محدود الفعل باشد، کانه قال: تَمَتَّعُونَ مَنَاعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. وباقي فڑاء، به رفع خوانند بر خبر مبتدای محدود، کانه قال: ذَاكَ مَنَاعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. آنگه گفت: ثُمَّ إِلَيْنَا قَرْجِعُكُمْ؛ پس بازگشت ۱۰ شما با ماست، وما خبر دهیم شما را به آنچه کرده باشی. مورد<sup>۴</sup> این، مورد وعید است و تهدید، وخبر دادن کنایت است از جزا دادن. و این را بیان رفت.

مقاتل گفت: يَئِغُونَ فِي الْأَرْضِ، بمعنى<sup>۵</sup> ایشان را در<sup>۶</sup> زمین به بت پرستیدن بود، و دیگران گفتهند: هر چند ما ایشان را نعمت پیش دادیم، ایشان مؤمنان را غواصیل بیشتر چستند.

۱۵

آنگه مثل زدنیا [را]<sup>۷</sup> وتشیه کرد او را به آنچه مردم را از آن رغبت ببرد، گفت: إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، و[مثل]<sup>۸</sup> و[مثل]<sup>۹</sup> بکی باشد، کشته و شیشه، و دنیا تأثیث آدنی باشد، افعل تفضیل، و آن صفت حیات است. و این را برای آن حیات دنیا خواند که پس از این حیاتی دیگر خواهد بودن در عقبی<sup>۱۰</sup>. آنگه گفت: با چه

۱. سوره ملانک (۳۵) آیه ۴۳.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آقی از قرآن مجید افزوده شد.

۳. اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد. ۴. سوره بقره (۲) آیه ۵۷.

۵. اساس: وَمَنْ؛ به قیاس با قرآن مجید، تصحیح شد. ۶. سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰.

۷. اساس: اخدادگی دارد؛ به قیاس با نسخه آج، لب، بم، هل تصحیح شد.

۸. اساس: یعنی، به قیاس با نسخه مج، لب، بم، هل تصحیح شد.

۹. همه نسخه بدلهای و مورد.

۱۰. همه نسخه بدلهای: ایشان در.

۱۱. اساس: ندارد؛ از آقی، افزوده شد.

۱۲. مج: مثال.

ماند؟ گماء؛ چون آبی است که ما از آسمان فرود آریم، و حَتَّى مُثُل قولی سایر باشد  
که به او تشبیه کنند حال مذکور دوم را به حال مذکور اول. فَاخْتَلَقَ يِه  
نَبَاتُ الْأَرْضِ؛ نبات و گیاه زمین به آن آمیخته شود. و برای آن گفت که: نبات با  
آب آمیخته شود، یعنی آب از او جدا نباشد و مادام آب با او باشد، تا نبات نیکوترو  
سیرابتر باشد. آنگه تفصیل داد آن نبات را که از هر نوعی باشد. آنچه مردم خورند و  
آنچه چهار پای خورند. آنچه مردم خورند، چون: بقول و خوب و فواكه، و آنچه آنعام  
خورد در<sup>۲</sup> سایر انواع گیاه و حشیش. حتی؛ تا آنگه که در تمامی بغايت رسد و زمین  
زینت خود بگیرد و آراسته شود، اهل زمین<sup>۳</sup> گمان برند که: آن در دست و ملک و  
تصرف ایشان حاصل شد و ایشان را مستخلص شد. ناگاهی فرمان ما بباید به شب و  
یا به روز، و آن را حصید و دروده کنند، كَانَ لَمْ تَفَنَ بِالْأَفْسِنْ؛ تا چنان شود که  
پنداری دی تبوده<sup>۴</sup> است، من قولهم: غَيْرِي بِالْمَكَانِ إِذَا أَقَمَ يِهِ، وَالْمَغْنِي الْمَتَّلِ،  
وَالْمَغَانِي الْمَنَازِلُ، قال التابعه:

غَيْرِي بِالْدِلِيلِ إِذْهُمْ لَكَ جِبْرَةٌ مِنْهَا يِقْظِفُ رِسَالَةُ وَتَوَدِّدُ  
آنگه خلاف کردند که این تشبیه چیست و از کجاست؟ بعضی اهل معانی  
گفتند: تشبیه به آب است چون از آسمان فرود آید اول پاکیزه باشد و صافی و بسیار و  
خوش طعم، آنگه با نبات مختلط شود و طعم بگرداند [١٣٩-ر] و برخاک زمین آید  
تیره شود، و چون مدتی در غدیر و آبگیر بماند نضوب کند و خشک شود، متعَّد<sup>۵</sup> دنیا با  
این ماند و حیات دنیا.

وبعضی دگر گفتند: تشبیه به نبات است که، اول چون برآید در اوان خود و  
وقت ریبع که هوا به اعتدال باشد و بارانهای پیاپی باشد، نبات بروید تازه و طری و  
مونق و معجب، تاروزی<sup>۶</sup> چند برآید و هوا گرم باشد<sup>۷</sup> باران باز ایستد گیاه زرد شود و  
خشک شود، چنان که در دگر آیت فرمود: ... كَمَلَ غَيْرِي أَعْجَبَ الْكُفَّارَ تَبَانَةً ثُمَّ

۱. همه نسخه بدلها، بجز آن: که آن را.

۲. همه نسخه بدلها: اهل آن زمین.

۳. اساس: بوده؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد. ۴. همه نسخه بدلها، بجز مع: و متعَّد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مع: باز روزی.

تَهْبِيجُ فَتَرِيهٍ مُضْفِرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَّاقًا .<sup>۱</sup>

بعضی [دگر]<sup>۲</sup> گفتند: حیات دنیا در قلت لب<sup>۳</sup> و بقا، به بقای آن آب و گیاه تشییه کرد، و آنچه ظاهر حال است به آن، به مانده<sup>۴</sup> که تشییه به گیاه و نبات است. والله أَعْلَمُ بِمَا رَأَيْتَ، كَذَلِكَ تُفَصِّلُ الْآيَاتِ؛ ما چنین تفصیل دهیم آیات را برای قومی که اندیشه کنند، و بیان و تفصیل برای همه مکلفان است ولکن این قوم را تخصیص کرد<sup>۵</sup> به ذکر که ایشان منتفع باشند.

قوله: وَاللَّهُ يَدْعُوُا إِلَيْهِ دَارِالسَّلَامِ. الآية، حق تعالیٰ رسول را گفت: يا محمد! اذْعُ إِلَيْيَ سَبِيلِ رَتِيكَ<sup>۶</sup>...؛ خلقان را با راه من دعوت کن و به این کار قیام نمای که این کارتواست، دعوت با شریعت و بیان ملت و طریقت حوالیت این دعوت به تو است، از آن که در او رنج است چون نوبت به دعوت دارالسلام [رسد]<sup>۷</sup> که همه گنج است بی<sup>۸</sup> رنج، همه راحت است بی<sup>۹</sup> محنت، همه کرامت است بی<sup>۱۰</sup> اهانت، گفت: تو خاموش باش تا این میزبانی من بکنم، وَاللَّهُ يَدْعُوُا إِلَيْهِ دَارِالسَّلَامِ، چون سرای، سرای من است و مهمان<sup>۱۱</sup> مهمان من است و میزبان منم، همان اولیتر که دعوت من کنم، بنده<sup>۱۲</sup> دعوتی به تو است و اجابتی به من، و دعوتی به من است و اجابتی به تو. آن دعوت که به تو است، دعا شب تو است تا من به اجابت مقرن کنم، اذْغُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ<sup>۱۳</sup> ، آن دعوت که به من است و اجابت<sup>۱۴</sup> به تو ، این دعوت است و اجابت قوله تعالیٰ: إِنَّسَتَجِيْبُوا لِلَّهِ وَلِرَسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُخَيِّبُكُمْ<sup>۱۵</sup> اَجِيْبُوا دَاعِيَ اللَّهِ<sup>۱۶</sup> ، وَقَنْ أَخْسِنُ فَوْلًا مِنْ دَعَا إِلَيْهِ اللَّهِ<sup>۱۷</sup>...، لکن<sup>۱۸</sup> داعیَ اللَّهِ نکوباشد که داعی، الله باشد چگونه باشد؟ اهل لسان گفتند: إنَّ السَّلَامَ

۱. سوره حمید (۵۷) آیه ۲۰.

۲. آو، آج، مع: قلت لب.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز آو: گردند.

۴. اساس: ندارد؛ از آو، افروزده شد؛ مع: رسید.

۵. آو: میهمان.

۶. سوره مؤمن (۴۰) آیه ۶۰.

۷. سوره انفال (۸) آیه ۲۱.

۸. آیه ۲۲.

۹. اساس: ندارد؛ از آیه افروزده شد.

۱۰. لب: بمالد.

۱۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.

۱۲. لب: بی.

۱۳. آج، لب، آن: بنده من.

۱۴. مل، مع، لب: اجابت.

۱۵. سوره احباب (۴۶) آیه ۳۱.

۱۶. آو، آج، مل، مع، لب، آن: اگر.

دُعَاءُ الْأَنَامِ مِنْ دَارِ الْعِلَامِ إِلَى دَارِ السَّلَامِ، فَمَنْ أَبْسَى فَدْخُولَهَا عَلَيْهِ حَرَامٌ وَمِنْ لَبَّيْ فَلَهُ  
الْأَكْرَامُ وَالْأَنَامُ، آخِرٌ: إِنَّ الْمَجِيدَ دُعَاءُ الْعَيْبِيَّةِ مِنَ الْوَعِيدِ إِلَى الْمَزِيدِ، فَمَنْ أَبْيَ فَهُوَ  
ظَرِيدٌ، وَمَنْ لَبَّيْ فَهُوَ لِلْحَقِّ مُرِيدٌ<sup>١</sup>، إِنَّ الْوَهَابَتَ دُعَاءُ الْأَخْبَاتِ مِنَ الْجِحَابِ إِلَى التَّوَابِ،  
فَمَنْ أَبْيَ خُلَدًا<sup>٢</sup>، لِلْعِقَابِ، وَمَنْ لَبَّيْ أَهْلَ لِلْعِتَابِ وَيَتَقَى الْوَدُّ مَا يَقِنُ الْعِتَابَ، يَدْعُونَ مِنْ  
دارِ الْيُّ دَارٍ، وَمِنْ قَرَارِ إِلَى قَرَارٍ، وَمِنْ دُنْيَا إِلَى عُقَبَىٰ، وَمِنْ دُنْيَا ذَيَّبَةٍ إِلَى عِيشَةٍ  
رَضِيقَةٍ، وَمِنْ دَارِ التَّكْلِيفِ إِلَى دَارِ التَّشْرِيفِ، وَمِنْ دَارِ الْبَلْوَى إِلَى جِوارِ الْمَوْلَىٰ، وَمِنْ  
دارِ الْفَنَاءِ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ، وَمِنْ دَارِ الْعَنَاءِ إِلَى دَارِ الْفَنَاءِ، وَمِنْ دَارِ الزَّوَالِ إِلَى دَارِ التَّوَالِ،  
وَمِنْ دَارِ أَصْلُهَا مَذْنَىٰ وَوَغْدَهَا غَرَرًا<sup>٣</sup>، وَنَفْعُهَا ضَرَرٌ إِلَى دَارِ أَصْلُهَا دُرَرٌ وَفَرْشَهَا سُرَرٌ  
وَاهْلُهَا غُرَرٌ<sup>٤</sup>، مِنْ دَارِ أَوْلَاهَا بَكَاءٌ، وَأَوْسَطُهَا عَنَاءٌ، وَآخِرُهَا فَنَاءٌ إِلَى دَارِ أَوْلَاهَا عَطَاءٌ<sup>٥</sup>  
وَأَوْسَطُهَا غَنَاءٌ، وَآخِرُهَا بَقَاءٌ.<sup>٦</sup>

حق تعالیٰ گفت: خدای می خواند با سرای سلام. مفتران در معنی او خلاف کردند، فتاویٰ گفت: إِلَى دَارِ السَّلَامِ يَلْتَوِي<sup>٧</sup> با سرای خود می خواند، وسلام از جمله نامهای اوست، السلام المؤمن، سرای سرای او، بنده در فنای او، در سرای بقای او در تشریف عطای او، در وعدہ لقاءی او، در امید لقاءی او، نعم الدَّارُ وَنِعْمَ الْحَالُ<sup>٨</sup> و نعم الجوار و نعم المیزان<sup>٩</sup>. رجایج گفت: دارالسلام، مراد به سلام، سلامت است و آن دولغت [اند: كَالرَّضَاعِ وَالرَّضَاعَةِ، وَاللَّذَادِ وَاللَّذَادَةِ، وَقَالَ الشَّاعِرُ]<sup>١٠</sup>:

ُسْخَيْسِيْ بِالسَّلَامَةِ اُمْ بَكْرٍ      وَقُلْ لَكِ بَمْدَقْ فَرِيكِ مِنْ سَلَامٍ  
ای، مِنْ سَلَامَةٍ. برای آتش سرای سلامت خواند که در او با سلامت باشند از آفات و عاهات و نکبات و بیلتات از اعراض و امراض و صدود و اعراض از مسکرت<sup>۱</sup>  
موت و حیرت فوت، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَذْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَهْبَنَّ<sup>۲</sup>، گفتند: مراد به سلام،

۱. آن: حق المرید.

۲. اساس: خالد؛ به قیاس با نسخه آنی، واتفاق نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۳. همه نسخه بدلهای: غدر.

۴. همه نسخه بدلهای، بجز آن، به + و.

۵. همه نسخه بدلهای: الى دار الله.

۶. همه نسخه بدلهای: الجار.

۷. اساس: افتادگی دارد؛ به قیاس با نسخه آن و دیگر نسخه بدلهای، افزوده شد.

۸. اساس: آن: سکر.

۹. آو، آچ، به، مل، آن: سکر.

۱۰. سوره حجر(۱۵) آیه ۴۶.

تحیت است، برای آتش سرای سلام<sup>۱</sup> خواند که اهلش به آن جا که رسیدند به سلام رسیدند، برافشاء السلام و اطعام القعام و صلة الأرحام [من قوله -عليه السلام: أَفْسُوا السَّلَامَ وَأَظْلِعُمُوا الْقَعَمَ وَصِلُوا إِلَيْهِ الْأَرْحَامَ] <sup>۲</sup> وَصَلُوا إِلَيْهِ الْأَرْحَامَ [۳] وَصَلُوا إِلَيْهِ الْأَرْحَامَ <sup>۴</sup> نیام تدخلوا الجنة سلام، ای سلامه. و چون در شوند به سلام در شوند؛ اذخلوها سلام<sup>۵</sup> ...، و فریشگان در ایشان [۱۳۹-پ] به سلام در شوند<sup>۶</sup> ...، وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ <sup>۷</sup> ، وتحیت ایشان در آن جا سلام بود، : تَعْبِثُهُمْ يَوْمٌ يَلْقَوْهُمْ سلام<sup>۸</sup> ...، و طیب عیش ایشان به سلام بود: لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا، إِلَّا قِيلَ سلامًا سلامًا<sup>۹</sup> ، و از خدای تعالی بر ایشان سلام بود: سلام قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحْمَةٍ<sup>۱۰</sup>.

اهل اشارت گفتند: سلام برای آن کند خدای بر ایشان که، ایشان از حقارت گناهکاری خود به عظمت بزرگواری او نگرند نیارند انبساط کردن، حق تعالی بر ایشان سلام کند تا مستأنس<sup>۱۱</sup> شوند.

جابر<sup>۱۲</sup> عبد الله انصاری روایت کرد که، رسول گفت -عليه السلام: در خواب دیدم که جبریل بر بالین من بودی و میکایل بر پایین من، با یکدیگر می گفتندی که برای او مثلی بزن، آنگه گفت: بشنو که گوشت شنوا باد، و بدآن که دلت دانا باد، مثل تو و مثل انت تو، چون <sup>۱۳</sup> پادشاهی<sup>۱۴</sup> است که سرایی بنا کند و در آن سرای خانه ای سازد و در آن خانه خوانی<sup>۱۵</sup> نهد، آنگه رسولی فرستد و قومی را به دعوت خواند، بعضی احبابت کنند و بعضی نکنند. پادشاه خدای است، و سرای اسلام است<sup>۱۶</sup>، و خانه

۱. آو، آج، بم، لب، آز: سلامت.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شده.

۳. سوره حجر (۱۵) آیه ۴۶.

۴. آو، آج، بم، لب: در شدن؛ مل: فریشگان بر ایشان سلام کنند شوند.

۵. سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳ و ۲۴.

۶. سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۴.

۷. سوره واقعه (۵۶) آیه ۲۵ و ۲۶.

۸. آج، معج، لب، آز: مستانش.

۹. همه نسخه بدلها، بجز مل + مثل.

۱۰. آو، بم: خانی.

۱۱. آو، آج، لب: سراسرای سلام است؛ بم، آز: سراسرای سلامت.

بهشت است، و تو که محمدی رسولی، هر که تورا اجابت کند به اسلام درآید، و هر که به اسلام درآید به سرای سلام درآید، و هر که به سرای سلام درآید به طعام حاضر آید و به آن ممتع<sup>۱</sup> شود.

یعنی معاذ گفت: یابن آدم! خدای<sup>۲</sup> تورا به سرای سلام دعوت می‌کند، بنگرتا او را از کجا اجابت کنی. اگر از دنیا ش اجابت کنی، به بهشت روی و اگر از گور اجابت کنی ممنوع شوی و محروم مانی. و یهدي قنْ يشاءُ إلٰي صِرَاطَ مُسْتَقِيمَ، حمل توان کردن علی معتبرین<sup>۳</sup>; بر دو معنی: یکی آن که، چون دعوت کرد لطف کند با آن که او خواهد تا مهتدی شود به راه راست، و حمل توان کردن بر ره بهشت؛ راه نماید به رو بهشت آن را که خواهد.

۱۰ اهل اشارت گفتهند: دعوت<sup>۴</sup> عام کرد برای اظهار حجت، و هدایت خاص کرد برای استغای او از خلقوش، دعوت عام کرد که طریق است به نعمت، و هدایت خاص کرد که طریق است به منعم.

۱۵ قوله: لِلَّذِينَ أَخْسَنُوا الْخُسْنَى وَزِيَادَةً - الآية، گفت: آنان را که کارهای نکو کنند از طاعات و ایمان ایشان، را ثواب و جزا از آن<sup>۵</sup> نکوترباشد. و خشنی، تائیث آخسن بود [وزیادت، خشنی که در برابر احسان است به استحقاق بود، وزیادت مراد به تفضل]<sup>۶</sup> یعنی قوله تعالی: قنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَفْتَالِهَا<sup>۷</sup>...، و قوله: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَفْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبْلَهُ مِائَهُ حَبَّةٍ<sup>۸</sup> - الآية، و این قول عبدالله عباس است، و گفت: لِلَّذِينَ أَخْسَنُوا الْخُسْنَى، مراد به احسان، گفت: ...لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ<sup>۹</sup>...، است، و به «خشنی»، بهشت است، و به «زیادة»، آنچه وعده داد<sup>۱۰</sup> یکی را ده و یکی را هفتتصد.

۱. مل: ممتع.

۲. آق، آج، لب، آز: دعوی.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل + تعالی.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: جزا آن.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آق، افزوده شد.

۶. سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰.

۷. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۱.

۸. مج + به آق.

امیر المؤمنین علی گفت. علیه السلام: «حسنی»، بهشت است و «زیاده»،  
عُرفه‌ای است از یک دانه مروارید، آن را چهار در است.  
مجاهد گفت: حسنی<sup>۱</sup>، آن است که حسن<sup>۲</sup> به حسنی، و «زیاده»، مغفرت و  
رضوان است.

ابن زید گفت: «حسنی»، بهشت است و «زیاده» آنچه ایشان را داد در دنیا از  
نعمت و انواع خیرات که ایشان را برآن حساب نخواهد.<sup>۵</sup>

بعضی دگر گفتند: «زیاده»، [آن]<sup>۶</sup> است که، چون در بهشت قرار گیرند ابری  
برآید بر ایشان، هر چه مشتهای<sup>۷</sup> ایشان بود برایشان بسارد، اما قول آنان که گفتند:  
مراد به «زیاده»، دیدارِ خدای است، باطل است برای ادله عقل و سمع که برخاسته  
است<sup>۸</sup> برای آن که این معنی بر خدای تعالی روانیست. اما در آیت چند دلیل  
است بر آن که نشاید که مراد رؤیت باشد.<sup>۹</sup>

یکی آن که: حق تعالی این «حسنی» و «زیاده» را به جزای ایمان و عمل  
کرد، گفت آنان را که احباب کنند؛ حسنی باشد و زیاده. و بنزدیک آنان که این  
معنی بر خدای روا دارند، جزا بر عمل نبود، پس تفسیر آیت دادن بر وجهی که  
اصلی<sup>۱۰</sup> از اصول ایشان نقض کنند، وجهی ندارد، پس<sup>۱۱</sup> واجب بود رجوع کردن از  
یکی از آن دو.<sup>۱۲</sup>

دگر آن که: «زیاده»، بر چیزی هم از جنس آن چیز باشد، چنان که یکی از ما  
چیزی خرد چون استزاده کند و زیاده خواهد، گوید: «زیادتی»؛ زیادتی بده هم از آن  
جنس دهد، برای آن که مفهوم از او<sup>۱۳</sup> این باشد.

وجه سه دیگر آن که: «زیاده»، بر چیز کم از آن چیز باشد که اصل بود، نبینی  
که آن کس که از عطای پاره‌ای آب گل<sup>۱۴</sup> خرد نکونباشد که او را گوید: مرا به زیادت

۱. همه نسخه بدلها: حسنی.

۲. مل: مشتهیات.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: برخاست؛ مل: برجاست.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: برخاست.

۵. اصلی: کاصلی / که اصلی.

۶. همه نسخه بدلها: چه.

۷. آن بهم: از دیاد.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: گلاب.

بر سر این نافه‌ای مشک ده، و نیز آن که [از]<sup>۱</sup> بقال پاره‌ای برنج خرد قمطره‌ای<sup>۲</sup> شکر [۱۴۰-ر] بر سر آن زیادت نخواهد<sup>۳</sup>. پس معلوم شد که حُسنی به استحقاق باشد و زیادت به تفضل. **وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ فَتَرَوْلَا ذِلَّةً**، الرهق الغشيان، یقال: رهقه مکروه إذا غشية و لجهة و رهقة ذئن اذا ركبة، و منه: علام مراهق إذا فارت البُلُوغ، و آرهقتة كذلك<sup>۴</sup>: إذا غشية<sup>۵</sup> إياته، قال الله تعالى: ... فَخَسِبْنَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُلْفِيَانًا وَ كُفَّرًا<sup>۶</sup>. والفتى الغبار، واجدها فترة، والفتايرائحة المترقب، والاقتار التضيق<sup>۷</sup> في المعيشة، وأبن قترة نوع من الحيات<sup>۸</sup> مميت بذلك لا غيرها بالثراب، قال الشاعر: **مُتَّقِعٌ بِرِدَاءِ الْمُلْكِ يَشْبَهُهُمْ قَوْمُ اتْرَى١١ فَوْقَةُ الرَّبَابِ وَالْقَتَرا** [حق تعالی گفت: نرسد به رویهای ایشان گردی و مذلتی، عبدالله عباس و فتاده]<sup>۹</sup> گفتند: سیاهی روی خواست، بعضی [دگر]<sup>۱۰</sup> گفتند: کعبه<sup>۱۱</sup> و کسوف گرفتگی و ذرمی. و حسن بصری خواند: قشر، بسكون الثاء<sup>۱۲</sup>، و هما لغتان، کالقدر والقدره، و نیز مذلتی و صغاري به ایشان نرسد. **أُولَئِكَ أَضْحَابُ الْجَنَّةِ**؛ ایشان اهل بهشت باشند و در آن چا همیشه باشند و مخلد<sup>۱۳</sup> باشند.

قوله: **وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ**؛ و آنان که ایشان کسب سیئات و بدی کنند، حق تعالی بر عادت او در باب ترغیب و ترهیب و وعد ووعید چون ذکر مؤمنان و مطیعان و جزای ایشان بگفت، عقیب آن ذکر کافران و غصۂ و پاداشت ایشان گفت، آیت اول در بیان<sup>۱۴</sup> فضل خود کرد بر مؤمنان، و در این آیت بیان عدل خود

۱. اساس: تدارد؛ از آو، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها: قمطري.

۳. اساس: خواهد؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۴. آج، آن: اذا اقارب.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مع ولب: ارهقته کذا مع، لب: ارهقته کذا.

۶. آو، آج، بم، مع، آن: غشيه. ۷. سوره کهف (۱۸) آیه ۸۰.

۸. آو، آج، بم، آن: التضيق.

۹. اساس: هوج؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. ۱۱. آج، آن: بیری.

۱۰. اساس: افتادگی دارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۱۱. آو، آج، بم، لب، از: کابه. ۱۴. اساس: بسکون تا الثاء، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۱۲. همه نسخه بدلها: همیشه و مخلد.

کرد، آن‌جا که گفت: آنچه حق تو است بدhem و زیادت، از آن‌جا که حق دادن عدل است و زیادت دادن فضل، تا هم عدل را کاربسته باشد<sup>۱</sup> و hem فضل، در این آیت گفت: آنان که ایشان بدی کنند، چون جزای ایشان hem یکی را بیش از یکی پاداشتند hem تا عدل کرده باشم، چه اگر آن زیادت که آن‌جا دادم این‌جا بدhem، ۵ ظلم کرده باشم، جزاء<sup>۲</sup> مثلاً بمثل، سربربر وفق عمل بی زیادت، و اگر نقصان کنم فضل کرده باشم چه حق من است و قبض [و]<sup>۳</sup> استیفاء به من<sup>۴</sup> است و در اسقاط آن اسقاط حق غیری نیست اگر همه اسقاط کنم<sup>۵</sup> اولی و افضل و احسن و اجمل، جز که حکمت اقتضای آن کردن که<sup>۶</sup> عقاب کفار اسقاط نکنم و قرینه این آیت<sup>۷</sup>: وَجَزَاءُ أُتْسِيَّةٍ تَسْيِيَّةٌ مِّثْلُهَا<sup>۸</sup>...، دلیل آن است که زیادت در آیت اول فضل است و اکرام، و زیادت بر قدر مستحق، تا معنی هر دو آیت ملایم شود، بر<sup>۹</sup> این وجه ۱۰ که بیان کردیم، چه اگر نه چنین باشد این دو آیت را به یکدیگر نسبت نبود. و «گشتب»، هر فعلی بود که به آن جز منفعت یا دفع مضرت کنند، و برای آن فعل سیئات<sup>۱۰</sup> را گشتب خواند که، فاعلش پندارد که به خود<sup>۱۱</sup> سود می‌کند، و سیئه فعلی باشد که یتسوء صاحبها؛ صاحبش را ذرم<sup>۱۲</sup> بکند. ورفع جزاراً دو وجه باشد، یکی آن که: مبتدا بود و خبرش [مقدر]<sup>۱۳</sup> مقدم بود، والتقدير: فَلَهُمْ جَزاءُ سَيِّئَةٍ، تا مطابق آیت ۱۵ اول بود فی قوله: لِلَّذِينَ أَخْسَسُوا الْخُسْنَى. وجه دوم آن که: او مبتدا بود و خبرش فی قوله: بِمِثْلِهَا، والتقدير: کاین [حاصل]<sup>۱۴</sup> بیمثلها. و ترکفthem، ای تغشاهم. ذلله، ای مذلله؛ و به ایشان رسید مذلته و مهانشی تمام، و برای آن تنکیر کرد تا ابهام کند بر

۱. همه نسخه بدلها: باشم.

۲. اساس: جزء مل: چه؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۴. مل: آین من.

۵. اساس: گنی؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۶. آج، مل، مج، لب، آن: کرد شرعاً که.

۷. همه نسخه بدلها + فی قوله.

۸. اساس: بیمثلها؛ به قیاس با نسخه آج، با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد؛ سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

۹. اساس: و؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مج: سیئه.

۱۱. اساس: به خوف؛ به قیاس با نسخه آو ، و بگرنسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۲. آی آج، بم، لب، آن: اندوهگن.

مخاطب تعظیم و تهویلش را، پنداری گفت: **ذلتی** که آن را وصف ندانند، بر عکس آیت اول، **ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ**؛ ایشان را از خدای عاصمی و باز دارنده‌ای نباشد<sup>۱</sup> و پناه دهنده‌ای نباشد<sup>۲</sup>. **كَانُوا أَغْيَثِيْتُ وُجُوهُهُمْ**؛ پنداری که رویهای ایشان را در پوشیده‌اند پاره‌هایی<sup>۳</sup> از شب سیاه به تاریک، یعنی رویهای ایشان سیاه باشد. و قوله: **فُظْلِيْمًا**، در نصب او دو وجه است، یکی آن که: حال بود از شب، کانه قال: **مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ**، چون «الف» و «لام» از او بی‌فکند، نصب کرد او را بر حال، چنان که: **جَاءَ زِيَّدٌ رَاكِبًا**، والمعنى زید الرَّاكِب<sup>۴</sup>. وجهمی دیگر آن است که: صفت **فِظْلًا** باشد، و برای آن مظلمة نگفت که تأثیث نه<sup>۵</sup> حقیقی است و نیز فاصله‌ای هست میان صفت و موصوف، چنان که شاعر گفت:

لَوْاَنَ مِذْخَةً حَتَّىٰ مُنْثِرًا أَخْدًا      أَخْبَا أَبَا أَنْجَنَ بِالْيَلَى الْمَادِبُخُ  
وَقِطْعَ، جَمْعِ قِطْعَهُ، وَابْنِ كَثِيرٍ وَكَسَائِيْ خَوَانِدَنْدَ: قِطْعَ بِهِ تَسْكِينٍ<sup>۶</sup> «طَا» وَهَا لِغَانَ. ابُوغَبَیدَه گفت: **الْقِطْعَ سَاعَةً مِنَ اللَّيْلِ**، يقال: آتانا **لِقِطْعٍ**<sup>۷</sup> **مِنَ اللَّيْلِ**، ای فی ساعَةٍ مِنَ اللَّيْلِ، قال الشاعر:

كُنْمَ عَلَيْنَا مِنْ قِطْعَ لَيْلٍ بِهِبِيْعٍ  
وبَرَاین قراءت، **فُظْلِيْمًا**، صفت باشد لاغیر، قوله: **وَهَذَا كِتَابُ آنَّرَلَنَاهُ**<sup>۸</sup> مُبَارَكٌ<sup>۹</sup>.

**أُولَئِكَ أَضْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**؛ ایشان اهل دوزخ باشد [۱۴۰-پ]  
وملازمان او بر سیل تأبید و تخلید.

**وَيَوْمَ تَخْشُرُهُمْ جَمِيعًا**، [«یوم»] منصوب است بر اضمار فعلی مقدار کانه<sup>۱۰</sup>: اذکر **یوْمَ تَخْشُرُهُمْ جَمِيعًا**[<sup>۱۱</sup>] یاد کن ای محمد چون ما حشر کنیم ایشان را جمله، و نصب

۱. اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه آر، تصحیح شد.

۲. دیگر نسخه بدلهای: و پناه دهنده‌ای.

۳. مل: از پاره‌ای.

۴. اساس: زیدا الرَّاكِب؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

۵. اساس: تأثیث؛ به قیاس با نسخه آر، تصحیح شد.

۶. آر، آج، بم، لب، آن به سکون.

۷. اساس: آننا القطع؛ به قیاس با نسخه آر، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۸. سوره انعام (۶) آیه ۹۲.

۹. مج، لب + قال.

۱۰. اساس: ندارد؛ از آر، افزوده شد.

تجمیعاً، بر حال باشد از مفعول. و حشر جمع<sup>۱</sup> باشد از هر جانبی، و حشر گویند مردم جمع کرده را از هر نوعی، فعل به معنی مفعول. و متحر، مجمع مردمانی باشند<sup>۲</sup>. گرد کرده براین وجه. آنگه گوییم مشرکان را: مَكَانِكُمْ، نصب او بر اضمار فعلی باشد مقدار که حذف آن مستمر است در کلام ایشان، والتقدیر: إِلَزَمُوا مَكَانِكُمْ؛ بر جای خود باشی، قال الشاعر:

۵

أَقُولُ لِسْفِي حِينَ حُوذَّ أَثَّهَا  
مَكَانِكِ عَنِي بَنْظُورِي الْفَمُ تَنْجَلِي  
عَمَامَةُ هَذَا الْعَارِضُ الْمُتَالِقُ

آنُمْ وَشَرِكَاوْكُمْ، قوله: آنُمْ، ضمير مرفوع منفصل است بدل از ضمير مرفوع متصل که در فعل مخدوف است، من قوله: إِلَزَمُوا، آنُمْ وَشَرِكَاوْكُمْ؛ بر جای<sup>۳</sup> باشی شما و انبازان شما، یعنی معبدان شما، یعنی تامیان شما حکم کنیم<sup>۴</sup>. آنگه گفت: فَرَيَّلَنَا بَيْتَهُمْ، ای فرعنا بیتهم؛ میان ایشان جدا کنیم، یقال: زَانَ الشَّيْءُ عَنْ مَكَانِهِ وَأَرْتَلَهُ أَنَا، وَرَيَّلَتُهُ لِلْمُبَالَغَةِ، ولفظ ماضی است و مراد مستقبل، چنان که نظایر او برفت در بسیار جای و وجهش گفته شد. وَقَانَ شَرِكَاوْهُمْ؛ و آن معبدان شما ایشان<sup>۵</sup>، گویند شما راز ما را پرسشی<sup>۶</sup> در او چند قول گفتهند؛ مجاهد گفت: خدای تعالی بستان را به آواز آرد تا گویند، ما خبر نداریم از عبادت شما ما را، و قولی دیگر آن است که: این شیاطین<sup>۷</sup> گویند. آنگه گویند: این را دو تأویل باشد، یکی آن که: شما ما را نپرسنی<sup>۸</sup> عبادتی که به آن اعتداد<sup>۹</sup> و انتفاع باشد، و دیگر آن که: در حال ذهش و تحریر گویند چنان که کودک مذعور گوید. جنبائی گفت: عبادت شما ما را نه [به]<sup>۱۰</sup> امر و اختیار و خواست ما بود، و برای آن این تأویل باید کردن که بیان

۱. مج، لب، آن: جمیع.

۲. اساس: عمایه؛ به قیاس با نسخه مج، تصحیح شد.

۳. آن، آج، بم، لب، آن: حکم کنم.

۴. همه نسخه بدلهای: معبدان ایشان.

۵. آن، آج، بم، مج، لب، آن + آنوزِ الله.

۶. آن، آج، بم، لب، آن: شما ما را نپرسنیدی؛ مل: ما نپرسنیدی؛ مج: ما را نپرسید.

۷. آن، آج، بم، لب، آن + خود.

۸. همه نسخه بدلهای: معبدان ایشان.

۹. آن، آج، بم، لب، آن: شما ما را نپرسنیدی؛ مل: ما نپرسنیدی؛ مج: شما ما را نپرسید.

۱۰. آن، آج، بم، لب، آن + را.

۱۱. آن، بم: شما را نپرسنیدی؛ مج: شما ما را نپرسید.

۱۲. اساس: ندارد؛ از آن، افزوده شد.

کردیم که: روانباشد که اهل قیامت دروغ گویند، چه ایشان مُلْجَأ باشند به ترک<sup>۱</sup> قبایع از آنجا که دانند به ضرورت که اگر خواهند تا کنند،... حِلَّ بَيْتَهُمْ وَبَيْنَ هَا يَسْتَهُونَ<sup>۲</sup>.

**فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ**، این حکایت گفتار؛ شرکاء مشرکان است و معبود ایشان که گویند: خدای بس گواه میان ما و شما که ما از عبادت شما غافل بوده ایم<sup>۳</sup>. **كَفَىٰ بِاللَّهِ، (بَا)** زیادت است، والمعنى كفى الله، ونصب شهيداً، بر حال باشد، برای آن گفت: **بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ**، تا شامل بود آن را که شاهداً لَنَا وَغَلَبْتُمْ. و بعضی دگر گفته: نصب شهیداً، بر تمیز است، قوله: إِنْ كُنَّا، مخفقه است از ثقیله، برای آن «لام» در خبر او باز آمد. و زجاج گفت: إِنْ، به معنی «ما»ی نافیه است و «لام» به معنی إِلَّا کائِنَهُ قال: ما كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ إِلَّا غَافِلِينَ. این خبر راست است، برای آن که جمادات و بسیار آخیاء بی خبر بوده اند از عبادت مبطلان ایشان را.

**هُنَا لَكَ تَثْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ، (هَذَا لَكَ)** ظرف مکان است، یعنی آن جایگاه بیازماید و مقاسات کند هر کسی آنچه کرده باشد و در پیش افگنده. و اهل کوفه خوانند، مگر عاصم: «تَثْلُوا»، به «تا»، یعنی آن جایگاه برخواند<sup>۴</sup> هر نفی آنچه کرده باشد<sup>۵</sup>، یعنی نامه نوشته او به اعمالش. حجت عاقه<sup>۶</sup> در قراءت «با»<sup>۷</sup> [قوله]<sup>۸</sup> وَبَلْوَنَاهُمْ بِالْخَسَنَاتِ وَالْسَّيَّئَاتِ<sup>۹</sup>...، و حجت آنان که به «تا» خوانند<sup>۱۰</sup>، قوله: فَأُولَئِكَ يَقْرُؤُنَ كِتَابَهُمْ<sup>۱۱</sup>...، قوله: إِنْ رُسُلَنَا<sup>۱۲</sup>... و قوله: إِنَّ رُسُلَنَا<sup>۱۳</sup>

۱. اساس: تزدیک؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها. تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها + ذلک.

۳. اساس: کفار؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها. تصحیح شد.

۴. آو، آج، بم، لب، آن: بودیم.

۵. آج، مع، لب: باشید.

۶. اساس: ما؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها، بجز آو: خوانند.

۹. سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۸.

۱۰. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۷۱.

## يَكْتُبُونَ مَا تَمْكِرُونَ<sup>۱</sup>

و گفتند: معنی «تَلُوا»، تَتَّبَعُ باشد، و معنی آن که: تُجَازِي<sup>۲</sup> علی حسب عمله میں تلَوْتُ الرَّجُلَ أَتَلَوْتُ تَلُواً، ای تَبِعَتُهُ. وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ؛ و ایشان را با خدای برند که خداوند ایشان<sup>۳</sup> است بدرستی و راستی و آنچه ایشان آن را پرستیده باشند به دروغ و افترا از ایشان گم شود و غنا<sup>۴</sup> و کفافی نکند ایشان را.

قوله: **وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ هِنَّ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ**، آنگه حق تعالیٰ رسول را -علیه السلام- بیامونخت طریقت مجادله با ایشان، گفت از طریق متأثره با ایشان بگوی که: کیست که شما را روزی می دهد از آسمان و زمین؟ از آسمان به باران و از زمین به نبات. و گفتند: از آسمان به تقدیر، و از زمین به تسبیب. **أَهُنَّ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ**؛ یا کیست که او مالک سمع و بصر شما است که قادر است بر آن و آفریدن آن و درست داشتن آن و صرف [۱۴۱-۱] آفات و عاهات ازاو، و خلق آن بر وجهی که به او بینند و شنوند<sup>۵</sup>؟

در خبر می آید که: خدای را تعالیٰ بر چشم ما مُوکَلَان اند از فریشتنگان که شیاطین را از چشمهای ما باز می رانند چنان که یکی از ما مگس را از انگین باز راند. **وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَقَّ هِنَّ الْمُمِيتُ**؛ و کیست که زنده از مرده بیرون آرد و مرده را از زنده بیرون آرد؟ بر آن وجوه که تفسیر دادیم در سوره آل عمران. **وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَفْرَ**؛ و کیست که او تدبیر کارها کند در آسمان و زمین؟ آنگه جواب این هیچ نباشد آن را که اندیشه کند و انصاف بدهد، الا آن که گوید: خدای.

حق تعالیٰ خبر داد که ایشان عند این حال تسلیم کنند و گویند: **اللَّهُ**؛ خدای است که این کند و بر این قادر باشد. **فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ**؛ بگو که شما نترسی ازاو که چون او را نشناشی و عبادت نکنی و شکر نعمت او نکنی که نعمت بر شما منقطع کند و شما را مُواخذت کند عاجلاً و آجالاً.

آنگه گفت: **فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ**؛ آن که موصوف است به این صفات، و

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۲۱. ۲. آج، لب، آن: نحاذی؛ مل: تعجازی.

۳. اساس: شما؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۴. آج، مج، لب: غنایی. ۵. همه نسخه بدلها: بشنويد.

فاعل این افعال است، خداوند شماست بدرستی و سزای خداوندی و مستحق عبادت، چون درست شد که حق اوست، از پس حق چه باشد جز ضلال و گمراهی! فانی **ئُضْرَفُونَ**؛ چگونه می‌برگردانند<sup>۱</sup> شما را، و معنی آن که: چگونه می‌گردی از او و معرفت و عبادت او با چندین آیات و دلالات و عبر و عجایب! آنگه برای آن به لفظ **مَا لَمْ يُتَّسِّمْ** فاعله گفت از قوت آن [که]<sup>۲</sup> به هیچ وجه از آن انصراف و عدول و نفه<sup>۳</sup> نمی‌کنند تا پنداری در آن مختار نه اند<sup>۴</sup>. و مورد آیت مورد انکار است، و اگر فعل او بودی، هیچ کس بر فعل خود منکر نشود، پس در آیت دلیل است بر آن که انصراف ایشان و کفر ایشان به فعل و مشیت خدای نیست.

قوله: **كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتْ رَتِّكَ**، اهل مدینه و ابن عامر خوانند اینجا و در آخر این سورت و در سورة المؤمن: «**كَلِمَاتٍ**» على الجمع، و دگر قراء بر وحدان<sup>۵</sup> خوانند: **كَلِمَتْ رَتِّكَ**. معنی کلمه، آن خبر است که خدای داد به آنچه در لوح بنوشت از آنچه در سابق علم او رفته بود که: ایشان ایمان نیارند، و آن که بر جمع خواند، گفت: آن<sup>۶</sup> جملة کلمات باشد تا<sup>۷</sup> کلامی ازاو حاصل آید، و هم این معنی در کلمه که لفظ واحد است بروز برای آن که ایشان قصیده‌ای را و خطبه‌ای را کلمه خوانند، و اگر چه لفظ واحد بود بر جنس حمل کنند صالح بود واحد را و جمع را، قوله: **كَذَلِكَ**، محل «**كَافٌ**» نصب است، و تقدیر آن است مثل **أَفْعَالِهِمْ** جازاهم. [در آن که]<sup>۸</sup> مثبته به فی **كَذَلِكَ** چیست دو قول گفته شد، یکی آن که: **لَيْسَ بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**. آنگه<sup>۹</sup> این حق است کلمه عذاب را و وُجوب آن را بر ایشان در حقیق و درستی<sup>۱۰</sup> نسبت کرد به آن، دوم آن که: آنچه رفت پیش [از این]<sup>۱۱</sup> از عصیان ایشان جزا بر آن حق است و واجب، همچنین کلمت و حکم کردن به کفر بر اینان

۱. مل: می‌گردانند.

۲. آس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلهای: تعلی.

۴. آو، آج، بهم، آن: مختارند.

۵. مل: واحد آن.

۶. مل، مج: از

۷. مل، مج: یا.

۸. آج، لب، آن: در حقیق و راستی.

۹. آج، لب، آن: در حقیق و راستی.

۱۰. همه نسخه بدلهای: تشییه.

واجب است، از آن‌جا که معلوم آن است که بر کفر میرند و هیچ اختیار ایمان نکنند. و فسق، خروج باشد از فرمان خدای تعالی، و فاسق خارج باشد از فرمان خدای تعالی، و مراد به فیش این‌جا کفر است، و روا بود که مراد به کلمه، کلمه عذاب باشد و تقدیر آن بود که: **وَجَبَتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**؛ کلمت عذاب بر ایشان واجب شد به<sup>۵</sup> آن که ایشان ایمان نخواهند آوردن و از ایشان کفر معلوم است. جُبائی گفت: معنی آن است که، آن که شما ایشان را بر کفر مُصِرٰ یابی دلیل آن است که، [آنچه]<sup>۶</sup> خدای تعالی گفت در حق ایشان که ایمان ندارند، حق است و صدق.

**فَلَمْ يَلْمِدُنَّ شَرِكَائِكُمْ**، آنگه گفت هم از این طریق: مجادله، گفت، بگو<sup>۷</sup> این مشرکان را که: کس هست از این انبازان شما، یعنی از این معبودان شما که آن را انباز کرده‌ای با خدای که ابتدای خلق نواند کردن، و آنگه اعادت اختراع کند چنان که خدای تعالی می‌کند؟ آنگه<sup>۸</sup> از پس آن چون باقی شده باشند باز آفریند، اگر ایشان جواب دهند و تسلیم کنند و گویند: خدای است، **فَهُوَ الْمُرَادُ**، **وَإِلَّا هُمْ يَوْمَ يُجَابُونَ**<sup>۹</sup> و بگو که: خدای است که ابتدأ خلق کند و بر اعادت عین قادر باشد، از آن‌جا که قادر الذات است. قوله: **فَإِنَّمَا تُوقَنُونَ**، هم آن معنی دارد که: ... **فَإِنَّمَا تُضَرَّفُونَ**<sup>۱۰</sup>. و آنی را این‌جا دو معنی باشد: گفیت، و آئین، معنی [۱۴۱-پ] گفیت، چنان باشد که<sup>۱۱</sup>. **كَيْفَ تَكُفُّرُونَ بِاللَّهِ!**...، و معنی آئین، چنان که گفت: **فَإِنَّمَا تَذَهَّبُونَ!**<sup>۱۲</sup> و الأفک، **الصَّرْفُ وَالْقَلْبُ**. و زمین قوم لوط [را]<sup>۱۳</sup> برای آن موقوفات خواند که، شهرها منقلب بود. و افک، دروغ باشد برای آن که مصروف بود از وجه خود، [ فعل]<sup>۱۴</sup> به معنی مفعول.

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: وجیب.

۲. اساس: ندارد؛ از آن افزوده شد.

۳. مل، مع: آنگه هم از طریق؛ آن، آج، به، لب، آن؛ آنگه گفت هم از طریق.

۴. آن، آج، به، لب، آن؛ مجادله که بگو.

۵. آن، آج، به، لب؛ آن که.

۶. اساس: خوانده به قیاس با نسخه آن «و دیگر نسخه بدلها»، تصحیح شد.

۷. سوره یونس (۱۰) آیه ۳۲.

۸. سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۶.

۹. سوره بقره (۲) آیه ۲۸.

**فَلْمَنِنْ شُرْكَايْتُكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ۔** الآیة، آنگه حق تعالی هم از طریق  
محاجت و مجادلت رسول را گفت: بگوایشان را که، از [این]<sup>۱</sup> شریکان [شما]<sup>۲</sup>  
کس هست که او کسی را به حق راه نماید. کوفیان خواندنده، مگر عاصم: یهودی به  
فتح «یا» و سکون «ها» و تخفیف «دال». و اهل مدینه مگر ورش<sup>۳</sup>: به فتح «یا» و  
سکون «ها» و تشدید «دال».<sup>۴</sup> و این کثیر و ابن عامر و ابو عمرو: به فتح «یا» و  
«ها» و تشدید «دال». و یعقوب و حفص واعشی و بُرجمی خواندنده: به کسر «یا» و  
«ها» و تشدید «دال» یهودی. و این اختلاف فی قوله تعالی: **أَفَنْ لَا يَهْدِي**؛ آن دگر  
بر جای خود است.

حق تعالی گفت: بگواین کافران را که، از این معبدان شما هیچ هست که  
هدایت مدله کند<sup>۵</sup> کسی را به حق؟ اگر جواب دهنده انصاف، بگویند: نه، بل<sup>۶</sup>:  
الله یهودی **لِلْحَقِّ**؛ خدای باشد که به حق هدایت کند، [و]<sup>۷</sup> اگر ایشان نگویند و  
انصاف ندهند، توبگو: **فَلِلَّهِ يَهْدِي لِلْحَقِّ**. آنگه گفت بر طریق حجاج و صورت  
استفهام و معنی جحد و تقریع که: **أَفَمْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ**؛ آن کس که او راه نماید  
به حق، او اولیتر که متابعتش کنند به آن که: **لَا يَهْدِي**، این اختلاف قراءه [از]<sup>۸</sup>  
این جاست بر قراءت آنان که: **يَهْدِي** و **يَهْدِي** و **يَهْدِي**، این هرسه قراءت را معنی  
یهودی باشد، ادغام کردند «تا» را در «دال»، تا «دال» مشدد شد.<sup>۹</sup> [اما]<sup>۱۰</sup> بر  
قراءت آن کس که اسکان «ها» کرد و تشدید «دال»، آن نه اختیار است برای آن  
که جمع ساکنین<sup>۱۱</sup> است **عَلَى** غیر حده، و آن که یهودی خواند به فتح «یا» و «ها» و  
تشدید «دال»، مراد یهودی است، و آن کس که یهودی خواند<sup>۱۲</sup>، «ها» را مکسور بکرد  
**حَمْلًا عَلَى الْمُجْزُومِ فَإِنَّهُ يُحِرِّكُ إِلَى الْكَسْرِ**، از التقاوی ساکنین بگریخت با کسر  
۲۰

۱. اساس، ندارد؛ از او آفزوده شد.

۲. اساس: و درس؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. همه نسخه بدلها: هدایت کند.

۴. اساس: ندارد؛ از مل، افزوده شد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل، لب: قل.

۶. همه نسخه بدلها، بجز آج، مل، آز؛ با،

۷. اساس: شد و شدا؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. اساس: ساکن؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد. ۱۰. آج، به، مل، لب، آز + و.

گریخت و<sup>۱</sup> «یا» را مکسور بکرد بر اتباع «ها» آئیع الکسرةَ وَ گفته اند: هُوَ عَلٰی لُغَةِ مَنْ قَالَ: يَقُبُّدُ وَيُشَعِّينَ، واین لغتی ضعیف است، وآنان که این لغت گویند در **أَفْعَلُ وَتَقْعُلُ وَتَقْعُلُ** گویند، در **يَقْعُلُ** که به «یا»<sup>۲</sup> باشد نگویند تا دو کسره حاصل نشود و معنی براین<sup>۳</sup> فراءتهای مشدداالذال [آن]<sup>۴</sup> باشد [که:<sup>۵</sup>] آن کس سزاوارتر بود که متابعت کشند او را [که او]<sup>۶</sup> به حق راه نماید یا آن که برای خود به حق راه نبرد **إِلَّا**<sup>۷</sup> که او را راه نماید، یعنی او در نفع خود به خود مستقل نباشد، پس آن که بر نفع خود قادر نباشد دیگر را چون نفع کند؟ و بر قراءت آن کس که یقه‌دی خواند، معنی آن باشد که: متابعت آن اولیتر باشد که به حق هدایت کند<sup>۸</sup> یا آن که هدایت نکند و نتواند **إِلَّا** که او راه‌دادیت کشند، پس فرق این است که: با تشديد، فعل لازم<sup>۹</sup> باشد، [و]<sup>۱۰</sup> با تخفيف متعدی<sup>۱۱</sup>، یقال: هَدَيْتُهُ فَاهْتَدِي، ومضارع یهتدی، آنگه [به]<sup>۱۲</sup> ادغام یقه‌دی شد چنان که بیان کرده شد. و ابو عمرو به اختلاس<sup>۱۳</sup> برخواند بین بین، آنچی بین الحركة والسكنون فی «الها»؛ و نیز قراءت اهل کوفه را حمل توان کردن بر معنی یقه‌ستدی<sup>۱۴</sup>، برای آن که بعضی عرب گفتند: هَدَيْتُهُ فَهَدَى، ای اهتدی، کما یقُال: تَقْصِطُهُ فَتَقْصَصُ، و زِدَتُهُ فَزَادَ، و جَبَرَتُهُ فَجَبَرَ. واین طریقه در فعلی برود<sup>۱۵</sup> که هم لازم باشد و هم متعدی، چون: زاد و نقص و جبر، اگر هدی به هر دو معنی آمده باشد این مضرد<sup>۱۶</sup> بود و **إِلَابَهِ رَوْدٌ**<sup>۱۷</sup>! آنگه شرکاء را اگر به رؤسای ضلال<sup>۱۸</sup> و ائمه ضلال حمل کشند، بر او سوال نیاید در باب هدایت و اهتداء، و چون بر اصنام حمل کشند بر او این سوال باید که چگونه گفت<sup>۱۹</sup> اصنام جماد را، که ایشان مهتدی نشوند تا

۱. مل، لب: ساگین بگریخت و.

۲. مل: تا.

۳. همه نسخه بدلها: حاصل شود و معنی براین.

۴. اساس: ندارد؛ از آلو، افزوده شد.

۵. اساس: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

۶. آج، لب، آز + آن.

۷. آو، بم، مج: کشند.

۸. آج، لب، آن: فعلی متعدی لازم.

۹. اساس: اختلاف؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۱. لب: تهتدی.

۱۲. اساس: نزود؛ با توجه به نسخه معج ولب تصحیح شده.

۱۳. آج، لب، آب: مطرود.

۱۴. بنه رود / بزرود.

۱۵. مل: خلال، ۱۶. اساس: حکومه گشتند؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

هدایت نکنند ایشان را، و اصنام را اگر هدایت کنند [و اگر نکنند]<sup>۱</sup> مهتدی نشوند و نه هدایت کسی توانند کردن، جواب از این آن است که گوییم: چون مشرکان ایشان را به جای معبد نهادند و توجیه عبادت کردند با آن<sup>۲</sup>، حق تعالی از ایشان به کنایت احیاء عقلا خبر داد و گفت: *إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سِمِّعُوا قَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ*<sup>۳</sup>...، و قوله تعالی: ...*لَا يَسْتَطِعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفَسُهُمْ يَنْصُرُونَ*<sup>۴</sup>. *وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ* وَهُمْ لَا يُنْصِرُونَ<sup>۵</sup>. و این جاری مجری آن است که گفت [۱۴۲-ر]:... *فَظَلَّتْ أَعْنَافُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ*<sup>۶</sup>، و كذلك قوله: ...*إِنِّي رَأَيْتُ أَخْدَعَ غَثَرَ كَوَافِرَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ*<sup>۷</sup>. چون خضوع و سجده از کار عقلا باشد، به کنایت عقلا از او کنایت<sup>۸</sup> کرد و نگفت: خاضعه و ساجده، و جوابی دیگر از او آن است که: هدی، به معنی حمل آمده است، یقال: هدیه، ای حملته، و علی هذا قول الشاعر:

*لِلْفَنِيْ عَقْلَ بَعِيشِ بِهِ حَيْثُ تَهْدِي سَاقَةً قَدْمَهُ*

ای، حیث تغیل، و معنی آن بود که: نتواند<sup>۹</sup> رفتن الا که ایشان را برگیرند، [و]<sup>۱۰</sup> منتقل نشوند الا که نقل کنند ایشان را، جز که<sup>۱۱</sup> این<sup>۱۲</sup> لغتی است نامعروف و تفسیر قرآن بر این لغت حمل نتوان کردن. *فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَخْكُمُونَ*? چه بوده است شما را و چگونه حکم می کسی؟ و مورد آیت، مورد تجهیل و تضليل رای ایشان است که با کمال عقل چگونه روانی داری تسویت کردن در عبادت میان این جمادات و میان خدای تعالی که او اقدر القادرین است.

*وَمَا يَتَبَعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَلَّا*<sup>۱۳</sup>، آنگه گفت: این کافران که عبادت اصنام می کنند، جز متابعت ظن و گمان نمی کنند، و نیز ظلتی است لا عن آماره، که آن را حکمی

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مع، افزوده شد. ۲. آو، به، مل، مع: به آن

۳. سوره ملانگه (۳۵) آیه ۱۴. ۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۲.

۵. سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۸. ۶. سوره شرا (۲۶) آیه ۴.

۷. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴. ۸. آج، لب، آن: کفایت.

۹. اساس: نتوانند؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۰. اساس: ندارد؛ از آو افزوده شد.

۱۱. آن: چرا که. ۱۲. آج، لب، آر + معنی.

نباشد، برای آن که سر از تقليد<sup>۱</sup> پدران و متابعت رای ايشان می‌کنند، چنان که خدای تعالی از ايشان حکایت کرد که: ... إِنَّا وَجَدْنَا أَبْيَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ - الآية. آنگه گفت: إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا؛ ظن و گمان از حق بنگریزند<sup>۲</sup>، یعنی آن‌جا که علم باید، چون معرفت خدای تعالی و صفات او وجهت استحقاق و عبادت را و اصول دیانت از عقلیات، جز علم به کار نماید آن‌جا، و ظن هیچ غنا نکند و آنما ظن آن‌جا به کار آید که علم آن‌جا ممکن نباشد، چون علم حاکم به صدق مدعی عِنْدِ إِقَامَةٍ بَيْتَنَا<sup>۳</sup>: یا<sup>۴</sup> صدق مدعی علیه عِنْدِ تَمِيمَنِ، چون آن‌جا علم ممکن نیست، ظن قایم بود<sup>۵</sup> مقام علم [را]<sup>۶</sup>، و هرجا که علم ممکن باشد<sup>۷</sup>، با امکان علم، ظن را حکمی نبود، و آنما ظن را آن‌جا حکم بود که صادر بود از آن اumarat<sup>۸</sup> معروف: از عادت یا خبر یا رؤا او<sup>۹</sup> کردن با<sup>۱۰</sup> نظریش نزدیک آن کس که قیاس از ادله به شرع<sup>۱۱</sup> گوید. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ؛ خدای تعالی عالم است به آنچه ايشان می‌کنند، و این بر سریل تهدید و وعید گفت، یعنی<sup>۱۲</sup> عالم به آن و بر من هیچ از آن پوشیده نیست تا هر کسی را بحسب استحقاق او جزا دهیم<sup>۱۳</sup> از ثواب و عقاب.

آیه ۳۷ [قوله تعالی]<sup>۱۴</sup>: وَمَا كَانَ هَذَا الْفُرْقَانُ أَنْ يُفْتَرِي مِنْ ذُو نِعْلَمٍ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي يَتَّبِعُ يَتَّدِيهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ ونبود این قرآن که فرو بافت<sup>۱۵</sup> از فرود خدای ولکن راستی آنچه پیش اوست و تفصیل کتابی که شک نیست در روی از خدای جهانیان.

آیه ۳۸ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْهِ قُلْ فَأُتُوا بِسُورَةٍ [۱۴۲-پ] مِثْلِهِ وَأَذْغُوا مِنْ أَسْتَطْعُتُمْ مِنْ

۱. همه نسخه بدلها: از مر تقلید.

۲. لب: بنگریزاند؛ مل: بنگریزد.

۳. مل: اقامه بیانات.

۴. آج، لب، آن: قایم مقام علم بود.

۵. آج، آج، آن: نیاشد.

۶. مع: به او.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، آفروده شد.

۸. آج، آج، آن: نیاشد.

۹. همه نسخه بدلها، بجزهم: از اumarat.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مل: یا؛ مل: تا.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مل: یا؛ مل: تا.

۱۲. همه نسخه بدلها: جزا دهم.

۱۳. همه نسخه بدلها + چون.

۱۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، آفروده شد.

۱۵. آج، آج، بم: فرا بافت.

ذُوِنَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ يَا گویند<sup>۱</sup> فرو بافت<sup>۲</sup> آن را بگوییاری سورتی مانند او و بخوانی آن را که توانی از جز خدای اگر شما راستیگری.

آیه ۳۹ **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَنْظَرْنَا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ؛** بل به دروغ داشتند به آنچه محیط نشدنده علم آن<sup>۳</sup>، و نیامد به ایشان تأویل او، چنین دروغ<sup>۴</sup> داشتند آنان که از پیش ایشان بودند، بتگر چگونه بود عاقبت بیداد کاران!

آیه ۴۰ **وَمَنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ؛** و از ایشان کس هست که ایمان دارد به آن، و کس هست که ایمان ندارد به آن، و خدای تو داناتراست به تباہی کنندگان.

آیه ۴۱ **وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بِرَبِّيُّنَّ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بِرِّيُّهُ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛** و اگر دروغ دارند تورا، بگوی مراست عمل من و شما راست عمل شما، شما بیزاری از آنچه من می‌کنم و من بیزارم از آنچه شما می‌کنی.

آیه ۴۲ **وَمَنْهُمْ مَنْ يَشْمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَاتَتْ تُشْمِعُ الصُّمُّ وَلَوْ [۱۴۳-۱] كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ؛** و از ایشان کس هست که گوش با تو می‌کنند<sup>۵</sup> توبشنوایی کران را؟ و اگر چه<sup>۶</sup> عاقل نباشند.

آیه ۴۳ **وَمَنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَاتَتْ تَهْدِيَ الْغُمَّى وَلَوْ كَانُوا لَا يُنْصَرُونَ؛** و از ایشان کس هست که می‌نگرد به تو، توراه نمایی کوران را؟ و اگر چه نبینند ایشان.

آیه ۴۴ **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفَسُهُمْ يَظْلَمُونَ؛** که خدای ستم نکند [بر]<sup>۷</sup> مردمان چیزی و لکن مردمان بر خود ظلم کنند.

آیه ۴۵ **وَيَوْمَ يَخْشُرُهُمْ كَانُ لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بِيَتْهُمْ قَدْ**

۱. آو، آج، به: می‌گویند.

۲. آن، آج، به: فرا بافت.

۳. آو، آج، به: به آن.

۴. آسas: می‌کنند؛ به قیاس با نسخه معجم، تصحیح شد.

۵. آسas: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۶. آسas: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۷. آسas: ودبگر نسخه بدنهای: تَخْشُرُهُمْ؛ به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

خَيْرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءَ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ؛ وَآنِ روزِ که حشر کند، ایشان را پنداری که کمتر ناستادند مگر ساعتی از روز آشنا بی بدهند میان ایشان، زیان کردند آنان که دروغ داشتند ثواب خدای را و نبودند راه یافتنگان.

آیه ۴۶ وَإِنَّمَا تُرِكَ بَعْضَ الَّذِي نَعْدَهُمْ أَوْ لَنْقَوْقَيْنَكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ؛ وَاگر با تواناییم بهری آنچه نوید می دهیم ایشان را یا جان برداریم تورا، با ماست بازگشت ایشان، پس خدای گواه است برآنچه کنند ایشان.

آیه ۴۷ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ [۱۴۳-پ] فُصِّنَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ و هر گروهی را پیغمبری هست، چون آید پیغمبرشان، حکم کنند میان ایشان به داستان<sup>۷</sup> و بر ایشان ظلم نکنند.

آیه ۴۸ وَيَقُولُونَ مَنْسَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ وَكَوْنِد<sup>۸</sup>: کی باشد این وعده اگر شما راستیگری<sup>۹</sup>.

آیه ۴۹ فَلَنْ لَا أَفْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ بگو که: من نتوانم برای خود زیانی و نه سودی إلآ آنچه خدای خواهد، هر امتی را وقتی هست چون آید وقتیان، باز پس ندارند<sup>۱۰</sup> یک ساعت و نه فرا پیش<sup>۱۱</sup> دارند.

آیه ۵۰ فَلَنْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عَذَابَهُ بِيَدِنَا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَفْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؛ بگو بینی اگر آید به شما عذاب او به شب یا به روز چه شتاب می کند<sup>۱۲</sup> از او گناهکاران.

آیه ۵۱ أَتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ أَفْنَتُمْ بِهِ النَّارَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَشْتَفِجُونَ؛ پس چون بیفتند<sup>۱۳</sup>

۱. اساس و دیگر نسخه بدلها: حشر کنیم؛ با توجه به ضبط کلمه به صورت «تَحْشِرُهُمْ» و اصلاح آن به «تَخْشِرُهُمْ»، تصحیح شد.

۲. آو، آج، بهم: به دروغ.

۳. آو آج، بهم، مع + ما.

۴. مع: گواست.

۵. اساس: نوبه؛ به قیاس با نسخه آی تصحیح شد.

۶. آو، آج، بهم، آن: به عدل مع: به راستی.

۷. آو، آج، بهم، لب، مع: می گویند.

۸. آو، آج، بهم، لب، مع: می گویند.

۹. آو، آج، بهم: راست گوید.

۱۰. آو، آج، بهم، بازپیش؛ آج: بازپیش؛ مع: ها پیش.

۱۱. آو، آج، بهم، آن: مع: می کنند.

۱۲. آو، آج، بهم، آن: مع: آلان.

۱۳. آو، مع: بیونقد؛ آج، آن: بتوغع.

- آیه ۵۲ ایمان آری به آن اکنون، [و] <sup>۱</sup> بودی به آن شتاب می‌کردی.  
 آیه ۵۳ نَمْ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا دُوقُوا عَذَابُ الْخَلِيلِ هُلْ تُعْزِزُونَ إِلَّا بِمَا [۱۴۴-۱] كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ؟ پس گویند آنان را که ظلم کنند<sup>۲</sup> بچشی عذاب جاودانی! جزا کنند شما را إِلَّا بِهِ آنچه کرده باشی؟  
 آیه ۵۴ وَتَسْتَبِينُوكَ أَحْقَ حُوْقُلْ اي<sup>۳</sup> وَرَتَيْ إِنَّهُ لَحَقٌ وَمَا آتَيْتُمْ بِمُفْجِرِينَ؛ خبر می‌پرسند از تو که درست است آن؟ بگو: آری! به خدای من که آن درست است و نیستی شما عاجز کننده.  
 آیه ۵۵ وَلَوْأَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَا فَتَدْتُ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَاءَةَ لَمَا رَأَوُ الْعَذَابَ وَفَطِئَ بِتَهْمَمِ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ وَإِنْ كَهْنَفْسِي<sup>۴</sup> بود که ظلم کرده باشد آنچه در زمین هست فدیه کند به آن، و آشکارا می‌کنند<sup>۵</sup> پشیمانی، چو<sup>۶</sup> بینند عذاب و حکم کنند میان ایشان به داستان<sup>۷</sup> و بر ایشان ظلم نکنند.  
 آیه ۵۶ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ خدای رامث آنچه در آسمانها و زمین است، الا که نوید خدای درست است و لکن بیشترین ایشان ندانند.  
 آیه ۵۷ هُوَ يُخَيِّي وَيُمِّيْتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ او زنده کند و بمیراند و با او شوید.<sup>۸</sup>

قوله تعالی: وَمَا كَانَ هَذَا الْفُرْءَانُ أَنْ يُفْتَرِي مِنْ ذُوْنَ اللَّهِ<sup>۹</sup>، خدای تعالی در این آیت نفی کرد که این قرآن مفتری و مختلق و دروغی فرا بافته باشد و نه خدای گفته باشد و فرستاده. وَأَنْ مع الفعل در تأویل مصدر است، ومحل اونصب است بر خبر کان، ای مفتری. و اصل کلمه [۱۴۴-پ] من الفری باشد، و هواليقطع، بقال: إِنَّهُ لَيَفْرِي الْفَرِي، ای لیسأتی بالعجب حتى کانه یقطعه، و قوله: مِنْ ذُوْنَ اللَّهِ، یعنی چنان

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آیی افزوده شد. ۲. آن، آج، بم، مج: ظلم کردن.

۳. آن، آج، بم، مج: ای.

۴. آن، آج، بم، مج، لب: چون.

۵. آج، لب: کند.

۶. مج: نس دانند.

۷. آن، آج، بم: به عدل؛ مج: براسنی.

۸. آن، آج، بم، مج، لب، آز + الایه.

۹. آج، لب: باز شوند.

که مضارف نباشد با خدای تعالیٰ، وَذُونِ، این جا به معنی غیر باشد، یقان: فَطَعْتُ<sup>۱</sup> هَذَا الْأَمْرَ ذُونَ زَيْدٍ، ای من غیر<sup>۲</sup> زید وَلَمْ يَكُنْ لِزَيْدٍ فِيهِ صُنْعٌ. وَلَكِنْ تَضْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ؛ ولکن تصدیق این کتاب که پیش آن بوده است، مراد کتب است ولکن به لفظ جنس گفت، یعنی این کتاب باور دارنده [است]<sup>۳</sup> کتب اوایل را از توریت و الجیل و زبور و صحف، و قرآن نامی است علم این کتاب را، و گفته اند: مراد به ما بَيْنَ يَدَيْهِ، آن است که در پیش دارد از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عذاب<sup>۴</sup>. وَتَفَصِّيلُ الْكِتَابِ؛ و بیان کتاب از معانی که در او التباس و اشتباہ باشد، و نظیر او تمیز و تقسیم<sup>۵</sup> باشد، و نقیض او تلییس و تخلیط باشد. لَا رَيْبَ فِيهِ؛ شکی نیست [در او]<sup>۶</sup>، مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، «من» ابتدای غایت راست، و گفته اند: مراد به تفصیل الكتاب، تفصیل احکام شرعی است، و فَرَاءٌ گفت؛ معنی قوله: وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْءَانُ أَنْ يُفْتَرِي، ای لا ینبعی لهَذَا الْقُرْءَانُ أَنْ يَكُونَ مُفْتَرِي، یعنی نشاید و ممکن نباشد که چنین کتاب و چنین کلام مفتری باشد، چنان که گفت: وَمَا كَانَ يَنْبَغِي آنَ يَعْلَمُ وَمَنْ يَعْلَمُ يَأْتِ بِمَا عَلِمَ<sup>۷</sup>. الایة.

آمِ يَقُولُونَ أَفَرَيْهُ، «آم»، تقریر لا حاجتی است بعد حجت<sup>۸</sup>، یا گویند، و گفتند، معنی آن است که: بل اگر گویند، و گفتند: «میم»، صله است، و تقدیر آن است که: آیقولون، گویند بر پیش اتفهام که: مُحَمَّد این قرآن فرو بافته است، تو در جواب ایشان بگوی که: فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِثْلَهِ، اگر دعوی می کنی که این قرآن کلام بشر است، و گفته وبافته و ساخته من است<sup>۹</sup>، شما نیز هم از عربی<sup>۱۰</sup> و فصیحان بیاری<sup>۱۱</sup> قرآنی همچنین بافته و ساخته، اگر بتوانی<sup>۱۲</sup> سورتی بیاری همچنین بر این نظم و بر این

۱. همه نسخه بدلها: قملت.

۲. آو، آج، بم، آز: ای غیر.

۳. اساس: تدارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۴. همه نسخه بدلها: عتاب.

۵. مل: تبیین.

۶. سوره آن عمران (۴) آیه ۱۶۱.

۷. همه نسخه بدلها: حاجتی.

۸. آو، بم، مج: انداخته من است؛ مل: انداخته تو است.

۹. همه نسخه بدلها، بجز مج: عربان؛ مج: عربید.

۱۰. و فصیحان بیارید، بیارید.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز بم: توانی.

ترتیب، و هر کس را که خواهی بیاری، در خواهی پو بخوانی و [بدو]<sup>۱</sup> استغاثت و استغاثت کنی، اگر هیچ راست می‌گویی! آما قوله: **فَإِنَّمَا يُسْوَرُهُ [مِثْلِهِ]**<sup>۲</sup>، ولئن یقُلُّ:  
میثیلهای، در او دو وجه گفتند؛ یکی آن که: راجع است با قرآن، و آن "قول اولیترست"  
و قولی دیگر آن که: **فَإِنَّمَا يُسْوَرُهُ [مِثْلِهِ]**<sup>۳</sup>، مثل سورت، و این قول هم بر تأویل آن باشد  
که حمل کنند سورت را بر معنی؛ و سورت، منزلتی باشد محیط به آیات خدای تعالیٰ  
چون احاطت سور که باره<sup>۴</sup> شهر [یاشد]<sup>۵</sup> به شهر.

آنگه حق تعالیٰ باز نمود که؛ ایشان چرا تکذیب کردند این کتاب را، گفت:  
برای آن که ندانستند، به دروغ داشتند، و در مثل گفته اند: **النَّاسُ أَغْدَاءُ مَا جَهَلُوا**؛  
مردم دشمن آن باشند که ندانند، و در قرآن بسیار چیزهای است<sup>۶</sup> که هر کس نتواند  
بدانستن، الا، مگر که<sup>۷</sup> اندیشه کند یا رجوع کند با رسول. علیه السلام. برای آن که،  
قرآن بھری محکم است که مراد از او به ظاهر بدانند، و بھری مشابه است که معنی  
از او به ظاهر ندانند، بل محتاج باشند به دلیلی و مفسری که بیان مراد کند، کاصله  
والزکوة والصَّومُ والْحَجَّ وغیر ذلک. **وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ**؛ و تأویل آن هنوز به ایشان  
نیامد، و تأویل آن باشد که **يَوْمَ الْحِجَّةِ الْأُمُرُورُ**. بعضی مفسران گفتند: مراد به  
تأویل، تفسیر است، و ضحاک گفت: آنچه عاقبت با آن شود از ثواب و عقاب.

آنگه گفت: همچنین تکذیب کردند و دروغ داشتند آنان که پیش ایشان بودند،  
یعنی نه اول مکذب اینانند<sup>۸</sup> رسولان را -علیهم السلام-. پیش از اینان مکذبان بوده اند،  
ولکن بنگر تا عاقبت ایشان کجا رسید از هلاک و عذاب استیصال، عاقبت اینان  
که عمل ایشان بر دست دارند هم این بود، و این بر سبیل تهدید و وعید فرمود.<sup>۹</sup>  
گفت، در محل نصب است به خبرکان، و «آنظر» در او عمل نکند، برای آن که

۱. اساس: ندارد؛ از آن، افزوده شد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، از قرآن مجید افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مج: باروی.

۴. آج، آن: غیرهای است.

۵. آ، ب، مج: الا مگر کسی که؛ آج، لب، آن: الا کسی که.

۶. همه نسخه بدلها + و.

۷. تکیه + و.

استفهام را صدر کلام بود.

آنگه بیان کرد که: از این مکذبان بعضی آن باشند که به این کتاب ایمان آرند، و بعضی آن باشند که ایمان نیارند، و «مَنْ»، تبعیض راست، فی قوله: **وَمِنْهُمْ هُنْ يُوْمَنُ يَهُ**; و «مَنْ»، نکره موصوفه است و صالح باشد واحد را و جمع را، یعنی **قَوْمٌ يُوْمَنُ يَهُ**. **وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ**; و خدای تو عالمتر است به آنان<sup>۱</sup> که اصرار کنند بر کفر، و به صلاح و ایمان نزدیک نشوند. و قوله: **أَعْلَمُ**، مراد نه کشت علوم است؛ مراد آن است که: معلومات او را نهایت نیست، واورا در عالمی<sup>۲</sup> ذات کفايت است<sup>۳</sup>، محتاج نیست به چیزی دیگر از معنی که بدان عالم باشد.

آنگه گفت: **يَا مُحَمَّدًا!** اگر چنان باشد که تواریخی کنند و به دروغ دارند، بگو که: عمل من مراست، و عمل شما شما راست، یعنی کفر شما مرا زیان ندارد، و ۱۰ ایمان و طاعت من شما را سود ندارد، و اگر<sup>۴</sup> بد است بر قول شما، هم شما را زیان ندارد، و این همچنان است که گفت: **لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ**<sup>۵</sup>، و چنان که در مثل گویند: **كُلُّ شَاءٍ بِرِجْلِهَا سَتَّاً** [۱۴۵-۱]. **أَتُنْهِمُ بِرِيَوْنَ هَمَا أَعْمَلُ**<sup>۶</sup>; شما بیزارید<sup>۷</sup> از آنچه من می کنم، و من بیزارم از آنچه شما می کنی، چنان که گفت: **فَلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ**.

آنگه گفت: از این کافران بعضی آنند که گوش با سخن تو می کنند و لکن اندیشه نمی کنند، لا جرم منتفع نمی شوند، بمثابت آناند که کرب باشند، گفت: تو توانی که کران را چیزی بشنوانی، و اگرچه عاقل نباشند<sup>۸</sup> و این بر سبیل قطع طمع گفت رسول را [علیه السلام]<sup>۹</sup> از ایمان ایشان، تا بداند که ایشان ایمان نخواهند آوردند، و در باب نفي ایمان، اینان بمثابت آناند که از ایشان مستحیل باشند، و به ۲۰

۱. اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلهای، بجز مع: **بِيَآنَ**.

۳. مج: عالم.

۴. آو، آج، به، لب، آز + و.

۵. سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۶.

۶. سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱ و ۲.

۷. مل: بیزاری.

۸. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

نفی عقل کنایت<sup>۱</sup> کرد از قلت فهم و جهل.

آنگه گفت بر طریقی دیگر هم این معنی: **وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ**؛ و از اینان جماعتی هستند که در تومی نگرنده، ولکن بمتابات کورانند که چیزی نبینند<sup>۲</sup>، از آنجا که آنچه بینند بدان منتفع نشوند<sup>۳</sup>. آنگه گفت بر سبیل یأس رسول از ایمان ایشان که: تو کوران را راه توانی نمودن، و اگرچه ایشان چیزی نبینند<sup>۴</sup>!

آنگه نفی ظلم کرد از خویشن بر سبیل تمذّح، گفت: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا**؛ خدای تعالیٰ ظلم نکند بر مردمان به هیچ وجه، ولکن مردمان بر خود ظلم کنند، یعنی کفر و معاصی ایشان کنند که بدان مستحق ضرر عقاب شوند، پس بمتابات آن باشدند که<sup>۵</sup> ظلم ایشان کرده باشند بر خود، چون جلب مضرت ایشان کرده باشند به خود، به اختیار خود. و در آیت، دلیل است بر آن که خدای تعالیٰ ظلم نکند ۱۰ اندک و بسیار، برای آن که بر لفظ تکیر گفت: **شَيْئًا**، و بر سبیل تمذّح گفت. و وجہ دلالت از این آیت بر نفی ظلم از او-تعالی- بر آن طریقت باشد که بیان کردیم در نفی رویت فی قوله: **لَا تُذْرِكَ الْأَنْصَارُ وَهُوَ يُذْرِكُ الْأَنْصَارَ**...، اگر گویند: چرا نشاید که ظلم کند و بدان ظالم نباشد، چنان که علم کند و بدان عالم غیری باشد، و فعل هلک<sup>۶</sup> کند و بدان هلک<sup>۷</sup> غیری باشد؟ گوییم: این طریقتنی<sup>۸</sup> مطرد است<sup>۹</sup>؛ آن که فعل کند از او و اسم فاعل استقاد کنند، چون ضارب و قاطع و قاتل<sup>۱۰</sup>- إلى ما لا يحصل<sup>۱۱</sup>. اما، عالم آن باشد که حاصل بود بر صفتی که از برای آن صفت از او و صحیح باشد که فعل محکم<sup>۱۲</sup> کند، و این صفت در شاهد از برای آن معنی<sup>۱۳</sup> باشد، و باشد که آن معنی فعل عالم باشد، و باشد که از فعل خدای بود در او، چون معنی حاصل آید،

۱. معنی: کفايت.

۲. اساس: نه بینند / نبینند.

۳. اساس: نه بینند / نبینند؛ همه نسخه بدلهای، بجز معنی: نمی بینند.

۴. همه نسخه بدلهای: باشد که.

۵. اساس: ملک؛ به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلهای تصویح شد.

۶. اساس: مالک؛ به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلهای تصویح شد.

۷. معنی: طریقی.

۸. همه نسخه بدلهای + که.

۹. آج، لب، آن: قاتل.

۱۰. آج، بزم، آج، لب، آن: بحکم.

۱۱. همه نسخه بدلهای: برای معنی.

ایجاب صفت کند از آن‌جا که علت است، متواءً اگر فعل او باشد یا فعل غیر او، پس قدیم- جل جلاله- علم نکند <sup>۱</sup> الا در محل برای احتیاج علم به محل، و چون در محل باشد، مختص شود به محل، ایجاب صفت آن جمله ادا کند <sup>۲</sup> که محل علم بعضی از او باشد، و **كَذِيلَكَ الْكَلَامُ فِي الْهَلْكَ**، برای آن که در غیری کند آن هلاک، پس اگر چه اسم فاعل بر این وزن استفاق نکنند<sup>۳</sup>، قدیم را تعالی هالک و عالم نگویند به خلق علم و هلک در غیری، اورا **مُغْلِيمٌ** و **مُهْلِكٌ** گویند، اختلاف این بنا به وضع لغت تعلق دارد و عبارت است که مختلف می‌شود. **وَلَا مشائحة فِيهِ**<sup>۴</sup>.

وَيَوْمَ يَخْشُرُهُم<sup>۵</sup>، معنی آن است که: **أَذْكُرْ يَوْمَ نَخْشُرُهُمْ**; یاد کن ای محمد آن روز که ما ایشان را حشر کنیم. جمله قراء به «نون» خوانند، مگر حفص که خواند: **نَخْشُرُهُمْ** به «یا»، اضافه <sup>۶</sup> ای اسم الله تعالی فی قوله: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا**. و روا بود که، عامل در او **يَتَعَارِفُونَ** باشد، و آنگه نصب او بر ظرف باشد. و روا بود که، معنی **كَانَ لَمْ يَلْبِسُوا**، عامل باشد در او، ای **شَبَّةٍ حَالَهُمْ يَحَالُ مِنْ**<sup>۷</sup> **يَلْبِسُ** ساعه من النهار **يَوْمَ نَخْشُرُهُمْ**. و قوله: **كَانَ لَمْ يَلْبِسُوا**، در محل او سه قول گفتند، یکی آن که: صفت یوم است، و یکی آن که: صفت مصدری است محفوظ «ای خشرا مُشَبِّهَا»، و یکی آن که: حال است، و این اولیتر است، و تقدیر چنان بود که: **وَيَوْمَ** **نَخْشُرُهُمْ مُشَبِّهَا حَالَهُمْ حَالَ مِنْ يَلْبِسُ** ساعه من النهار، حق تعالی تشبيه کرد حال ایشان را بحال کسی که یک ساعت از روز مقام کرده باشد<sup>۸</sup> جایی، و این مبالغت باشد در وصف قلت آیشان در دنیا و قلت بقاء و حیات ایشان آن‌جا، و گرچه عمری دراز بوده باشد ایشان را در آن‌جا که مصیر و مرجع با فنا بوده باشد باضافت <sup>۹</sup> ای ما لا **يَتَنَاهِي** عمر که ایشان را در آخرت خواهد بودن، آن حیات را به ساعتی از روز **تشبيه کرد.** و بعضی دیگر گفتند: **كَانَ لَمْ يَلْبِسُوا فِي قُبُورِهِمْ، إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ**

۱. آو، آج، بم، مل، مج: آن جمله را کند؛ لب، آن جمله ای را کند.

۲. آج، آن: بکند.

۳. همه نسخه بدلهای **نَخْشُرُهُمْ**: به قیاس با خطی قرآن مجید، تصحیح شد.

۴. آج، لب، آز + لم.

۵. آج، بم، مج، لب، آن: مایتهاهی.

پندازند که ایشان را در گوریک ماعت مقام بوده است، و نظیره قوله: ... إِذْ يَقُولُ  
آفْتَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَيَشْتَمِ إِلَّا يَوْمًا ۖ

يَعْلَمُونَ بِئْتَهُمْ ؛ یکدیگر را بشناسند و آشنایی<sup>٢</sup> بدهنند با یکدیگر بمنزلت دو  
کس که مذتی یکدیگر را ندیده باشند، چون بینند آشنایی بدهنند و یکدیگر را  
بشناسند، و تفاعل از میان جماعت<sup>٣</sup> باشد چنان که مفاعله از میان دو کس باشد،  
یقال: تَقَابَلَ الْقَوْمُ و تَصَارَبُوا. آنگه گفت: قَدْ خَيْرَ الظَّاهِنَ كَذَبُوا يَلْقَاءُ اللَّهِ؛ زیان  
کنند آنان که به بعث و نشور و ثواب و عقاب ایمان ندارند، وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ؛ و  
مهتدی و راه یافته به راه بهشت و ثواب نباشد.

وَإِنَّمَا تُرِكَ ، بدان که: «نون» تأکید در شرط نشود جز که «ما» با او باشد،  
چنان که «اد» و «حیث» عمل جزم نکنند<sup>٤</sup> تا «ما» با ایشان نباشد، تقول: حَيْثُمَا<sup>٥</sup> تَجَلَّس  
آخِلَّسْ ، و: إِذْمَا تَخْرُجَ أَخْرُجْ . و «نون» تأکید در امر شود و نهی و استفهام و عرض و  
جواب قسم و جزا مشتبه<sup>٦</sup> است به آن. و رؤیت در آیت رؤیت عین است، چه اگر  
رؤیت قلب بودی، متعبدی بودی به سه مفعول<sup>٧</sup>. حق تعالی گفت: يَا مُحَمَّدُ! اَكْرَمْ  
با تونماییم بعضی از آنچه ایشان را وعده داده ایم از عذاب آجلاً ، يَا تُورَا با جوار  
رحمت بریم و قبض روح کنیم. و توفی استیفای خیر باشد علی الکمال. فَإِنَّا ،  
«فا» جواب شرط است؛ مرجع و مآب ایشان با ماست، و این بر طریق تهدید و وعید  
باشد، کما قال اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّ رَبَّكَ لِيَالْمُرْصَادِ ؛ خدای توب راه ایشان است.  
آنگه گفت: ثُمَّ اللَّهُ ، یعنی بیرون از این و پس از این، خدای تعالی بر آنچه ایشان  
می کنند گواست<sup>٨</sup> ، یعنی بعدها و وراء ذلك، یعنی بدین قناعت نیست که مرجع  
ایشان با ماست، پس از آن نیز گوای<sup>٩</sup> من است بر افعال ایشان. وبعضی نحویان  
١٠  
١٥  
٢٠

١. سوره طه (٢٠) آیه ١١٤.

٢. آوا و آشناسی.

٣. همه نسخه بدلها، بجز مج: جماعتنی.

٤. مل، مج، لب: تقابل؛ آوا، بم: بمقابل؛ آج، آن: بقابل.

٥. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: حیث ما.

٦. آوا، مل، مج: مشبه.

٧. آوا، آج، بم، آن: به مفعول.

٨. آوا، آج، بم، آن: عاجل؛ مل، مج، لب: عاجلاً.

٩. سوره فجر (٨٩) آیه ١٤.

١٠. همه نسخه بدلها، بجز مل: گواهی.

١١. مل، لب: گواه است.

گفتند: **فَمَّا**، در آیت به معنی «واو» است، برای آن که معنی العطف **يَجْعَلُهَا**<sup>۱</sup>، و مورد آیت، تسلیت رسول است - علیه السلام. اگر آنچه در حق ایشان موعود است از [عذاب و] نکال، اگر تو بمعانی تا ببینی و اگر تورا وفات آید تا ببینی از ایشان فوت نخواهد شد، مرجعشان<sup>۲</sup> با من است، به هیچ حال محیص نیست ایشان را از آن.

**وَلِكُلِّ أَقْمَةٍ رَسُولٌ**، گفت: هر جماعتی واقتنی و فرنی<sup>۳</sup> و اهل روزگاری را پیغمبری باشد، چون پیغمبر ایشان بایشان آید و حجت برایشان گیرد، خدای تعالی میان ایشان حکم کند به عدل و داد<sup>۴</sup> و راستی، **وَالْقِسْطُ الْعَدْلُ**، **وَالْقِسْطُ**، التصیب بالعدل والتسویة، **وَالْقَاسِطُ الْعَدْلُ** **وَالْقِسْطُ الْمُقْسِطُ**، هو العادل إلى الحق، **وَالْقَاسِطُ الْعَادِلُ عَنِ الْحَقِّ**، وقيل: **فَسَطَ إِذَا جَاءَهُ**، **وَأَقْسَطَ إِذَا أَزَالَ الْجَزْرَ** [۱۴۵-پ]. **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ**: وبرایشان ظلم نکنند و از حق ایشان هیچ نقصان نکنند.

آنگه حق تعالی حکایت کرد استیطای ایشان قیامت را و دوزخ را و آنچه ایشان را وعده داد از بعث و نشور، و گفت، می گویند ایشان - یعنی این کافران: **قَتَنِي هَذَا الْوَعْدُ**؛ این وعده کی خواهد بودن که تو می گویی از بعث و نشور و حساب و کتاب و ترازو و بهشت و دوزخ؟ و **(مَتَنِي)** سؤال باشد از وقت، و **(وعده)** خبری باشد متضمن نفع و راحت، و قوله: **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**، شرط تعلق دارد به محدودی، **وَالْتَّقْدِيرِ**: **فَأَتُوا إِبِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**؛ بیاری اگر راست می گویید<sup>۵</sup>، و **(وعید)**، خلاف **(وعده)** باشد، خبری بود متضمن مضرت و مساعات، وروا بود که محدود فعل وعد باشد، و تقدیر چنان بود که: **مَتَنِي هَذَا الْوَعْدُ الَّذِي وَعَدْتُمُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** **فِيمَا وَعَدْتُمْ**<sup>۶</sup>؛ کجاست آن وعده که گفتید<sup>۷</sup> اگر راست گفتید<sup>۸</sup> در آن وعده [که

۱. آج، مل: بجمعها.  
۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، لغزده شد.

۳. همه نسخه بدلها: که مرجع ایشان.

۴. آو، آج، بم، لب، آن: فرقی.

۵. همه نسخه بدلها: داستان.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مل: والتسویه.

۷. مل: چیزی.

۸. اساس: وَعَدْتُمُونَ؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۹. همه نسخه بدلها بجز مع: گفتی؛ مع: گفتند.

دادی] . و صدق خبری باشد که مخبرش علیٰ مَا هُوَ بِه باشد.  
**قُلْ لَا أَفْلِكُ لِتَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ**، در این آیت حق تعالیٰ  
 رسول را فرمود تا : براعت کند از حول و قوت خود، و به خلقان نماید، و ایشان را  
 اعلام کند که خیر و شر و نفع و ضر او به دست او نیست و به امر اونیست<sup>۱</sup>، از آنچه  
 ۵ به خدای تعالیٰ تعلق دارد از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرنستی و قبض و بسط  
 روزی و تجذب و خصب زمان و ثواب و عقاب، بل این جمله به خدای تعلق دارد، و  
 آنچه او بر آن مالک است و قادر<sup>۲</sup>، به تملیک<sup>۳</sup> و اقدار اوست، که هر تصرف که ما  
 ۱۰ توانیم کرد به<sup>۴</sup> حیات وقدرت توانیم کردن، و حیات وقدرت از اوست. جل جلاله .  
 پس، هر چه ما می کنیم از آن که افعال ماست و تصرفات ما، هم به واسطه<sup>۵</sup> ملک  
 اوست، و اگر او نخواهد ما نتوانیم کردن، بدان معنی که او آلت ندهد و تمکین  
 نکند، و قوله: **إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ**، مشیت خدای تعالیٰ تعلق دارد به جمله افعال، که او  
 ۱۵ هیچ فعل نکند که<sup>۶</sup> نه آن را میرید باشد، و آما افعال ما هر چه مأمور است بدان از  
 جهت او آن را میرید باشد، و آنچه منهی است از قبل او از آن آن را<sup>۷</sup> کاره باشد، و آنچه  
 جز این است<sup>۸</sup> از مباحثات و قبایع، آن را میرید نباشد، و قبایع را کاره باشد، و مباح را  
 ۲۰ نه میرید باشد و نه کاره، برای آن که جاری مجرای عبث بود. آنگه گفت: **لِكُلٍّ**  
**أَقْهَى أَجَلٌ**؛ هر امتی را و جماعتی را، بل هر نفسی را اجلی وقت وفاتی هست. و  
 بیان کردیم که اجل وقت مضروب باشد، حق تعالیٰ گفت: چون وقت وفاتشان درآید،  
 آن وقت که من زده باشم و نهاده، از آن وقت ایشان را یک ساعت تقدیم و تأخیر  
 نکنند. و اشتقادام و اشتیخار، طلب تقدیم و تأخیر<sup>۹</sup> باشد، و به معنی تقدیم و تأخیر آید<sup>۱۰</sup>  
 همچنین. و نفع، لذت باشد یا سرور یا آنچه مؤذی بازان<sup>۱۱</sup> یا بایکی از آن، و ضرر غم

۱. اساس: ندارد؛ به فیاس با نسخه آو، و در گرسنگه بدلها، افزوده شد.

۲. آج، مل، معج، لب، آز + بر آن.

۳. آج، آز: از

۴. مل: به تملک.

۵. مل + او.

۶. آو، آز + و.

۷. آج، لب، آز: از قبل او آن را.

۸. آو، آج: آنچه حرام است.

۹. آی، آج، بهم، معج، لب، آن: تقدیم و تأخیر.

۱۰. آی، آج، بهم، لب، آز آیت.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مل: به آن؛ مل: با آن.

بود یا الم یا آنچه مؤذی بود باز آن یا با یکی از آن، و معنی استثناء آن است که: إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ أَنْ يُمْلِكَنِي.

**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ عِذَابًا أَوْ نَهَارًا**، حق تعالی گفت رسولش را: بگو این کافران را که استعجال می‌کنند عذاب خدای را: أَرَأَيْتُمْ؛ می‌بینید، والمعنی عَلِمْتُمْ، می‌دانید: که این: کافران گناهکاران به چه می‌شتابند از عذاب، اگر ۵ عذاب ما بدیشان آید به شب یا به روزا یعنی شما چه دانید که آن چه آفت و بلاست، آن عذاب که ایشان بدان استعجال می‌کنند و می‌خواهند تا به زودی بدیشان رسد، اگر بباید آن عذاب به شب یا به روز، و در کلام تقديم و تأخیری هست تا معنی مستقيم شود، و آن آن است که: أَغْلَمْتُمْ هَذَا يَسْتَفْجِلُ [هَذُهُ] الْمُجْرِمُونَ من العذاب إِنْ أَتَيْكُمُ الْعَذَابُ بِيَوْمًا أَوْ نَهَارًا. ورؤیت، به معنی علم است برای آن که در ۱۰ جمله استفهامی شده است، یعنی می‌دانید که چه آفت است که ایشان می‌خواهند که به سرایشان آید از عذاب خدای اگر به شب آید یا به روز؟ و عذاب، المی باشد مستمر، و منه: عذبة<sup>۷</sup> الْلِسان لاستیمرا و فی الْكَلَام ، و: ماءَ عَذْبٍ<sup>۸</sup> إِذَا كَانَ مُشَبِّهًا فی الْحَلْقِ. والبیات والبیوقة، الایقاع باللیل<sup>۹</sup>، و این جایگاه در جای ظرف نهاد ، ای ۱۵ لیلاً و نهاراً، و استفاق او از فراخی باشد سُمِّيَ بِذَلِكَ لِإِتْسَاعِ الضَّيَاءِ فِيهِ، و منه التَّهْرُ لِإِتْسَاعِهِ، و اشتهر الفتن<sup>۱۰</sup> إِذَا اتَّسَعَ . هَذَا يَسْتَفْجِلُ هَذُهُ الْمُجْرِمُونَ، و گفت: روا باشد<sup>۱۱</sup> و «ماذا»، یک اسم باشد، والتقدیر: ای شئ یُسْتَفْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ؛ چیست آن عذاب که بدان استعجال

۱. همه نسخه بدلها بجز مل: به آن؛ مل: با آن. ۲. آو، آج، به، آن: ای.

۳. آو، آج، به، لب، آن: می‌بینی. ۴. آو، آج، به، لب، آن: می‌دانی.

۵. آج، لب، آن: ای.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، از فرقان مجید افزوده شد.

۷. آج، آن: عذابه.

۸. همه نسخه بدلها: فی استمراه علی الکلام. ۹. آو، آج، به، مع، لب، آن: عذاب.

۱۰. آو، به، لب، آن: نهاده.

۱۱. لب + که.

۱۲. آو، به، آن: استفهامی.

می‌کنند! و مُنْهُ، ضمیر او جایز است که راجع باشد با خدای و جایز است که راجع باشد با استعمال.

قوله: آتُمْ، همزه استفهام در حرف عطف برد است، و استفهام بر حقیقت از وقوع عذاب است. و طبری گفت: ثُمَّ را، معنی هنالیک است، و این غلط است برای آن که آن «ثُمَّ» باشد به فتح، و برای آن همزه استفهام در حرف عطف برد تا بدانند که این را نیز صدر کلام می‌رسد چنان که جملة اول را که در آیت هست و عامل در، إذا، امْتَشِّمْ است (و «ما» صله است، یعنی امْتَشِّمْ به و قُوْعَةِ العذاب. و قوله: الْثَّنَّ، همزه استفهام در ظرف شده است و بر حقیقت در فعلی می‌باید که آن جا مضمر است من قوله: الْثَّنَّ امْتَشِّمْ، والتَّقْدِير: امْتَشِّمْ الْثَّنَّ، و «قد»، برای تقریب الفعل الماضي باشد مِنَ الْحَالِ، و معنی آیت آن است که، خدای تعالی گفت بر سبیل توبیخ و ملامت بر استعمال عذاب: پس چون عذاب فرود آید<sup>۱</sup>، ایمان خواهید آوردن به آن؟ آنگه شما را گویند: اکنون ایمان می‌آرید که عذاب فرود آمد، و این ایمانی است که هیچ نفع نکند در چنین وقت، چه وقت نزول عذاب وقت الجاء باشد، و ایمان در آن وقت سود نکند. و در آیت خلیقی هست، و این از جمله آن است که گفتیم: عرب قول بسیار حذف کنند. و تقدیر آن است که: إذا ما وَقَعَ العذاب امْتَشِّمْ يَهُ، فَيَقُولُ<sup>۲</sup> لَكُمُ الْثَّنَّ تُؤْمِنُونَ، گویند شما را: اکنون ایمان می‌آرید که عذاب بدیدید، و پیش از این استعمال می‌کردید به عذاب!

ثُمَّ قِيلَ؛ آنگه گویند آن ظالمان کافران را: بچشید عذاب جاودانه، و این ثُمَّ، که حرف عطف است، بدو عطف کرد این فعل را بر آن<sup>۳</sup> فعل محدود که گفتیم که قول است: ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ بَعْدَ مَا قِيلَ لَهُمُ الْآنَ، یعنی عند آن که ایشان ایمان آرند در حال الجاء، ایشان را گویند: این نه ایمان است بر آن وجه که شما را فرمودند،

۱. آی آج، بم، آن در إذا استمرار است، مل: در إذا، اسم است.

۲. آی آج، بم، آن استمن

۳. همه نسخه بدلها: الآن.

۴. آی، آج، بم، آن+ است.

۵. مل: فرود آمد.

۶. آی، بم: استمراریه؛ آج، آن: استمن به.

۷. آی، آج، بم، لب، آن: فقال.

۸. همه نسخه بدلها: حرف عطف بدو

۹. لب، آن به آن

برای آن که آن در حال اختیار بایست<sup>۱</sup>، چون به حال الجاء واضطرار رسید، ایمانی است نه واقع به موقع خود. براین هیچ ثواب نباشد و این را هیچ حکم نباشد، اکنون عذاب بچشید برآن کفر متفقدم<sup>۲</sup> که این ایمان آن کفر را برداشت.

آنگه گویند ایشان را بر سبیل تقریع و تعزیر<sup>۳</sup>: شما را جزا کردند و پاداشت دادند *إلا بر آنچه شما کرده بودید؟* یعنی هیچ ظلمی و حیفی بر شما کردند و یا شما را بر ناکرده<sup>۴</sup> عقوبی کردند! و عجب آن که<sup>۵</sup> او جبر گوید و جزا نه بر عمل گوید با چنین آیتها. و «*ذوق*»، طلب طعم باشد به دهن، ابتدا تشییه کرد عذاب را بدان برای آنکه ذائق را احساس بیش بود که همت او آن باشد که طعم بداند<sup>۶</sup>، و روا باشد که: این بر سبیل تهمک می‌گوید، یعنی به عوض آن که طمع داشتید که طعمهای لذیذ چشید چون آن عمل نه گردید<sup>۷</sup> که مستحق آن باشید، اکنون این بچشید به بدل آن!<sup>۸</sup> و این جاری مجرای آن باشد که گفت: *فَبَشِّرُهُم بِعذَابٍ أَلِيمٍ*.<sup>۹</sup>

آنگه گفت ای محمد: *وَيَشْتَهِيُونَكَ*، ای ویشخیرونک؛ از تومی پرسند که این عذاب که خدای در آیات مقدم<sup>۱۰</sup> و عده داد حق است، و درست است؟ توجیه ده و بگو: ای وَرَتِی؛ آری، به حق خدای من که آن حق است و شما را قوت ممانعت قدیم [۱۴۶-ر] تعالی نباشد، و بدین قدرت که شما راست خدای را عاجز نتوانید کردن تا عذاب فرود نیارد به شما و از قبضه قدرت او بیرون نتوانید شدن.

**ولَوْ أَنِّي لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمْتُ**، حق تعالی در این آیت بر سبیل مبالغت در تهدید و وعید و قطع طمع ایشان از خلاص و نجات از عذاب و طریق رشوت و قبول فدیت گفت: اگر هر نفسی ظالم کافر را هر چه در روی زمین اورا باشد، از مال و ملک فدا کند تا خویشن را از عذاب باز خرد بدهد و دلش خوش باشد از سختی و عظم و هول عذاب. و برای آن آن را از پس «*لُؤ*» مفتوح بکرد که، *لُؤ* اقتضای فعل کند،

۱. آو، آج، بم، آز: اختیار است.

۲. همه نسخه بدلها: مقدم.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: تقریب.

۴. همه نسخه بدلها: از آن که.

۵. نه گردید / نگردید.

۶. همه نسخه بدلها: بکردند.

۷. همه نسخه بدلها: متفقدم.

۸. سوره توبه (۹) آیه ۳۴.

۹. همه نسخه بدلها: متفقدم.

پس لامحاله از پی «لو» فعلی تقدیر باید کردن، و چون فعل آمدی «آن» باید. و «فدا» و «فديه» و «افتدا»، چيزی در بدل<sup>۱</sup> چيزی نهادن باشد تابدان رفع<sup>۲</sup> مکروه کنند ازاو، يقال: فداء بتفديه و افتداه، و فاداه، و فداء آئی قان<sup>۳</sup> لَهُ جِعْلَتُ فَدَاكَ و تفاذی القوم بیتهم. وَأَسْرُوا النَّذَاقَةَ لَمَّا رَأَوُ الْعَذَابَ، در او دوقول گفتند: يکی آن که: چون عذاب بینند<sup>۴</sup> پشيماني پنهان کنند<sup>۵</sup> تا شماتت نباشد برایشان، و گفته اند: رؤسا، پشيماني پنهان دارند از سفله تا زفان<sup>۶</sup> ملامت دراز نکند بدیشان و ابوغبیده گفت: إسرار، اظهار باشد و کلمه از اقصداد است، و آژهري گفت: این غلط است از او، برای آن که إسرار، إخفا<sup>۷</sup> و پنهان داشتن باشد، و اشاره به «شین» معجم اظهار باشد. وَقُضِيَّ بِتَهْمٍ [بِالْقُسْطِ] <sup>۸</sup>; و میان ایشان حکم کنند به راستی و داد<sup>۹</sup>، و بر ایشان هیچ ظلمی نکنند در حکم و قضیت و نه در عذاب و عقوبت، [برای آن که آن]<sup>۱۰</sup> بر ایشان از فعل ایشان آمد. و از رسول -علیه السلام- پرسیدند که ایشان را چه سود دارد پشيماني پوشیده داشتن. گفت: ترس شماتت اعدا.

[قوله]: **آلا آلا لَهُ**، «آلا» کلمتی<sup>۱۱</sup> است که عرب بدان استفتح کلام کند، و معنی او تنبیه باشد، و اصل او «لا» است، همچو استفهام در او شد برای تقریر و تأکید، و از پس او «آن» مكسوره آید تا بدانند که ما بعد او مبتدا باشد و از پس او امر و دعا باشد، چنان که امرؤ القیس گوید:

**الآنِعُمْ أَصْبَحَاهُ الْقَلْلُ الْبَالِيٌّ** <sup>۱۲</sup> وَقُلْ يَنْعَمْ أَنْ كَانَ فِي الْقُصْرِ الْعَالَىٰ  
وَوَجْهِ الْنَّصَالِ آیت بما قبلها آن است که: چون گفت اگر ظالم همه مال و

۱. آو، آج، به، مل، لب، آن؛ او.

۲. مج + دیگر.

۳. همه نسخه بدلها: دفع.

۴. مج: قالت.

۵. آو، آج، به، مل، لب، آن؛ اسرار و اخفاء.

۶. همه نسخه بدلها: زیان.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، از فرق آن مجید افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها: داستان.

۹. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۱۰. اساس: کلمه؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۱۱. آو، آج، به، آن؛ العم.

۱۲. آو، آج، به، آن؛ العالی؛ مج: النالی. ۱۳. مج: یعنی.

ملک زمین او را باشد به<sup>۱</sup> فدیه خود کند. در این آیت بازنمود که: او را خود چیزی نباشد<sup>۲</sup> تا فدیه کند برای آن که ملک آسمان و زمین خدای را باشد. و سموات، جمیع سماء باشد، واصل او از سُمُّو بود، و آن رفعت است. آنگه گفت: **أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ** حق<sup>۳</sup>; و وعده خدای حق و صدق باشد هر چه گوید. و این جا مراد به وعده، عذاب<sup>۴</sup> است کافران را، ولکن بیشتر کافران ندانند از آن جا که ایشان خدای را ندانند، و ندانند که برخدای چه روا باشد و چه روا نباشد.

آنگه گفت: **هُوَ حَيٌّ وَ يُمْتَثِّ**; او آن خدای است که زنده کند آن مرده را که در او حیات نباشد به خلق حیات در او، و مرده کند زنده را به نفي حیات ازاو، و بدان که<sup>۵</sup> بیت حیات ازاو ویران<sup>۶</sup> کند و از آن ببرد که حیات در او تواند بودن، پس حیات منتفی شود بعدهم<sup>۷</sup> مایحتاج إِلَيْهِ. **وَإِنَّهُمْ** تُرْجَعُونَ؛ و شما را به عاقبت بازاو<sup>۸</sup> برند، یعنی با جایی که کس را در او حکم<sup>۹</sup> نباشد مگر اورا.

**فُولَهٗ تَعَالَى [۱]: يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشَفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُوْمِنِينَ**؛ ای مردمان! آمد به شما پندی از خدایتان و شفای آن را که در دلهاست و بیانی و رحمتی برای مؤمنان.

**فَلَنِ يَقْصِدُ اللَّهُ وَبِرَحْمَتِهِ فَيَذَلِّكَ فَلَيُفْرَخُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ**؛ بگو به فضل خدای و به بخشایش او بدان تا خرم شوند، اوست بهتر از آنچه گرد می کنید.

**فَلَنِ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْنَاهُ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا** **فَلَنِ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ غَلَى اللَّهُ تَفَرَّوْنَ؟** بگو: دیدید<sup>۱۰</sup> آنچه فرو فرستاد خدای برای شما از روزی<sup>۱۱</sup> کردید از او حرام و حلال، بگو: خدای دستوری داد شما را، یا برخدای

آیه ۵۷

آیه ۵۸

آیه ۵۹

۱. لب: و.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: خدا.

۳. همه نسخه بدلها، بجز بیم: بیران<sup>۱</sup> بیم: بیرون.

۴. همه نسخه بدلها: لعدم.

۵. همه نسخه بدلها: با او.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آیه، افزوده شد.

۷. آیه آج، بیم، لب: بیمی / بیمید.

دروغ می‌گویید؟ [۱۴۶-ب]

آیه ۶۰ وَمَا فِلْنَ الَّذِينَ يَفْسِرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُوقَهُ  
عَلَى النَّاسِ وَلِكُنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ؛ وَچه گمان است آنان را که می‌گویند بر  
خدای دروغ روز قیامت<sup>۱</sup> که خدای، خداوند نعمت است بر مردمان، ولکن بیشترین  
ایشان شکر نمی‌کنند<sup>۲</sup>.

آیه ۶۱ وَمَا تَكُونُ فِي شَاءْ وَمَا تَشْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا  
عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفْضِلُونَ فِيهِ وَمَا يَغْرِبُ عَنْ رَيْكَ مِنْ مِنْقَالٍ ذَرَّةٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا  
فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْفَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ بِرْبِّيْنِ؛ وَنباشی تو در کاری  
و نخواتی<sup>۳</sup> از آن، از قرآنی و نکید از کاری<sup>۴</sup> مگر که باشیم بر شما گواهان<sup>۵</sup>، چون  
در شوید در او و فرونشود از خدای تو از مقدار مورچه‌ای<sup>۶</sup> در زمین و نه در آسمان و نه  
کمتر از آن و نه مهتر مگر در نوشته‌ای «روشن» است.

آیه ۶۲ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ [۱۴۷-ر] لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْرُجُونَ؛ بدستی که  
دوستان خدای<sup>۷</sup> ترسی نیست برایشان، و نه ایشان دلتگ شوند.

آیه ۶۳ أَلَّذِينَ أَهْمَلُوا وَكَانُوا يَتَفَوَّنُونَ؛ آنان که ایمان آورند و بودند ترسکار.  
آیه ۶۴ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلٌ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ  
هُوَ الْفَرْزُ الْعَظِيمُ؛ ایشان راست بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت، بتل نیست  
گفتها خدای را، آن آن است رستگاری بزرگ.

آیه ۶۵ وَلَا يَغْرِنُكَ فَوْلَاهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ دلتگ مکناد<sup>۸</sup> تو  
را گفتار ایشان، که عزت خدای راست همه<sup>۹</sup>، که اوست شنا دانا.

آیه ۶۶ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ قُنْبَنَ فِي السَّمَاوَاتِ وَقُنْبَنَ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَشْعُرُ الَّذِينَ يَذْهَبُونَ مِنْ ذُونَ

۱. مع: شکر نکنند.

۱. مع: رستخیز.

۲. آج، مع، لب: نخوابید.

۲. آج، لب: نخوابید.

۳. آو، آج، به، لب + خرد؛ مع: خورد.

۳. همه سخه بدلهای: گواه.

۴. آو، آج، به، لب + را.

۴. آو: بسکناد.

۵. آو، آج، به، لب: جمله.

۵. آو: بسکناد.

اللَّهُ شَرِكَاءِ إِنْ يَتَّسِعُونَ إِلَّا الْقَلْنَ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ؛ که خدای راست هر که در آسمانهاست<sup>۱</sup> و هر که در زمین است و چه پسروری<sup>۲</sup> می‌کنند آنان را که می‌خوانند<sup>۳</sup> از فروود خدای انبازان<sup>۴</sup>? پسروری<sup>۵</sup> نمی‌کنند مگر گمان را، و نمی‌گویند الا دروغ.

**۶۷ آیة** هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ [۱۴۷-ب] لِتَشْكِلُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ؛ او آن<sup>۶</sup> است<sup>۷</sup> که کرد برای شما شب را تا بیارامید در او، و روز را بینا، در آن دلایلی<sup>۸</sup> است گروهی را که بشنوند.

**۶۸ آیة** قَالُوا أَنْخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَ كُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَفْوَلُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ گفتند: فرا گرفت خدای فرزندی، مُنْزَه است او، او بی نیاز است، او راست آنچه در آسمانهاست<sup>۹</sup> و آنچه در زمین است، نیست نزدیک شما از حقیقتی به این، می‌گویند بر خدای آنچه ندانید؟

**۶۹ آیة** فَلَمْ إِنَّ الَّذِينَ يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ؛ بگو: آنان که فرابا فند<sup>۱۰</sup> بر خدای دروغ، ظفر و بقا نیابند.

**۷۰ آیة** مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مُرْجَعُهُمْ ثُمَّ لَذِيقَهُمُ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ؛ برخورداری است در دنیا، پس با ما باشد بازگشت ایشان، پس بچنانیم ایشان را عذاب سخت بدانچه بودند که کفر آوردنده<sup>۱۱</sup> [۱۴۸-۱-ر].

قوله<sup>۱۲</sup>: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ**<sup>۱۳</sup>، حق تعالی در این آیت خطاب کرد با مردمان از مؤمن و کافر، گفت: ای مردمان! بحقیقت به شما آمد پندی و وعظی ، و

۱. اساس: آسمان است؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلهای پسروری.

۳. اساس: می‌کنند؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد. ۴. مع: می‌خواهند.

۵. آنچه، آج، مج، لب + خدا. ۶. آج، لب: سزاوار خداست.

۷. آج، لب: در این دلالتی.

۸. اساس: آسمان؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۹. آنچه: هیچ ندانی.

۱۰. آنچه، آج، بزم، لب: سخت به آن کفر که آورده باشد؛ مع: بودند که کافرشدن.

۱۱. آنچه، آج، بزم، لب، آز + موعظة می‌زنیکم - الایه.

۱۲. مع + تعالی.

آن امری باشد که دعوت کند باصلاح، و زجر کند از قبیح بدانچه 'متضمن باشد از رغبت و رهبت، و دعوت کند با زهد و خشوع، و صرف کند از عصیان و فسق، و مراد بد' قرآن است. **وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ**؛ و شفای آنچه در دلهاست از درد جهل. و دل را برای آن صدرخوانند که، جای او صدر است، و قرآن را برای آن شفا خواند<sup>۵</sup> که درد جهل، دردی است که آن را دوا جز به علم نباشد، و قرآن مایه: علم است. **وَهُدًى**؛ و بیانی است و رحمت مؤمنان را، و رحمت، نعمتی باشد بر محتاج برای آن که آن کس که<sup>۶</sup> جوهری به پادشاهی دهد، نگویند اورا<sup>۷</sup> رحمت کرد بر او، و مؤمنان را برای آن تخصیص کرد که ایشانند که منتفع شدند بدان.

**فَلَن يَنْفَضِلُ اللَّهُ وَبِرَحْمَتِهِ**؛ بگوای محمد؛ به فضل و رحمت خدای شادمانه شوند<sup>۸</sup>.

۱۰

مفتران خلاف کردند در معنی فضل و رحمت در این آیت، بوسیله خذری گفت: **فَضْلُ اللَّهِ**، قرآن است، و رحمت او آن است که: ما را از اهل قرآن کرد، بنی هلال بن یسار<sup>۹</sup> و مجاهد و قتاده گفتند: **فَضْلُ اللَّهِ**، قرآن<sup>۱۰</sup> است، و رحمت ایمان<sup>۱۱</sup> است. عبدالله عمر گفت: **فَضْلُ اللَّهِ**، اسلام است، و رحمت او تربیت<sup>۱۲</sup> اسلام است در دلهای مسلمانان، خالد بن مقدان گفت: **فَضْلُ اللَّهِ**، اسلام است و رحمتش ستر است که به ما فروپوشید. کیالی<sup>۱۳</sup> گفت: **فَضْلُ اللَّهِ**، نعمت ظاهر است، و رحمت نعمتهاي باطن، بیانش قوله: **وَأَشْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً**<sup>۱۴</sup>، ابوبکر الوراق گفت: **فَضْلُ اللَّهِ**، التعماء و هو ما أغطى و حبأ و رحمة الآلاء و هو ما صرف و زوی. ابن عثیمین<sup>۱۵</sup> گفت: **فَضْلُ اللَّهِ**، التوفيق، و رحمة العصمة، و هر دو از باب لطف است، آن لطف که مکلف عند آن طاعت بکند آن را توفیق خوانند، و آنچه عند آن از

۱۵

۲۰

۱. آن: یا آنچه.

۲. همه نسخه بدلها: به او.

۳. آج، به، لب، آن: خوانند.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: نامه.

۵. همه نسخه بدلها + او.

۶. مل، مع + که.

۷. آن، به: بشوی.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: هلال بن مفسیان.

۹. همه نسخه بدلها: ایمان.

۱۰. آج، مل، مع، لب، آن: قرآن.

۱۱. مع: تربیت.

۱۲. مل: کسانی + مع: کتابی.

۱۳. مل، مع: ابو عثیمین.

۱۴. مل، مع: ابو عثیمین.

۱۵. سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۰.

معاصی امتناع کند، آن را عصمت خوانند. سهیل بن عبد الله گفت: فضل الله، اسلام است و رحمته، توفیق اختیار مذهب حق. حسین بن الفضل گفت: فضل<sup>۱</sup> ایمان است، و رحمت بهشت است. ذوالتون مصری گفت: فضل الله بهشت و جنان است، و رحمت نجات و رستگاری از دونخ و نیران است. عمر و بن عثمان الصدفی گفت: فضل الله رسانیدن است به نعمت، و رحمت دایم داشتن آن نعمت. و باقر گفت<sup>۵</sup> «علیه السلام»: فضل الله، الافرار بر رسول الله -صلی الله علیه وآلہ و رحمته، الافرار بولایتی علیی بن ابی طالب -علیه السلام. قبائلک، ذلیک اشارت است به فضل و رحمت و<sup>۲</sup> هر یکی از ایشان<sup>۳</sup> گفت: بدان باید تا خرم باشند<sup>۴</sup>، و ابوعلی گفت: تکرار «فا» برای تأکید است، چنان که شاعر گفت<sup>۶</sup>:

**وَإِذَا هَلَكْتُ فَعِنْدَ ذلِكَ فَاجْرَعِي**

و بعضی دیگر گفتند: دوم زیادت است. ابو جعفر المدنی خواند: فلسفه خواه، و رؤیس همچنین. و روایت کردۀ آن‌د این قراءت از ابی کعب، و کذلک قوله: ممّا تَجْمَعُونَ<sup>۷</sup>، به «نا»<sup>۸</sup> معجم من فوق، و آن<sup>۹</sup> لغت بعضی عرب است که [با]<sup>۱۰</sup> لام مخاطب را امر کند، و یعقوب در فلسفه خواه موافق است که «یا» خواندند برای آن که «لام» امر غایب را باشد، و «نا» خطاب را، و جمع میان ایشان درست نباشد، و ابوعلی گفت: هذا أصل مرفوض؛ این اصلی است رها کرده و متroxک. هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ<sup>۱۱</sup>؛ او بهتر است از آنچه شما جمع می‌کنید از اموال و حطام دنیا. اگر گویند: نه خدای تعالی ما را نهی کرد از فرح، و فرج را ذم کرد در چند آیت، منها قوله: ... لَا تَفْرَخْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ<sup>۱۲</sup>، و قوله: إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ<sup>۱۳</sup>؛ و قوله: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ بِخَلَافِ رَسُولِ اللَّهِ<sup>۱۴</sup>...، جواب از این، آن

۱. آج، مل، لب، آز + فضل الله.

۲. همه نسخه بدلهای + به.

۳. آج، لب، آز + مصرع.

۴. آج، لب، آز و این.

۵. سوره فصل (۲۸) آیه ۷۶.

۶. سوره نوبه (۹) آیه ۸۱.

۷. مل: حضرت امام محمد باقر علیه السلام.

۸. او، آج، لب، آز: شاد باشد.

۹. همه نسخه بدلهای، بجز مل + هردو جا.

۱۰. اسام: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۱۱. سوره هود (۱۱) آیه ۱۰.

است که: آن فرج که آن مذموم است و ما را از آن نهی کرده‌اند بظر و اشر است که به اختیار ماست، و اما آنچه نه بقصد وداعی ما باشد از سرور عند سبی، امر و نهی و تکلیف آن را متناول نباشد، دیگر آن که: آن‌جا که مطلق گفت مذموم است، و آن‌جا که مقید گفت به قرینه مدح ممدوح است [کقوله: فَرَحِينَ بِمَا أُتْبِعُهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ...، و آنچه مقید است به قرینه ذم<sup>۱</sup> کقوله: فَرَحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ ...، و از جمله آنچه به قرینه مدح آمد و ممدوح است]<sup>۲</sup>] قوله تعالی: يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، يَتَضَرِّرُ اللَّهُ ...، قوله: فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ<sup>۳</sup>.

**فَلَمَّا آتَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ- الآية، حق تعالی بدین آیت خطاب کرد<sup>۴</sup>**  
**۱۰ با مشرکان عرب بر زبان<sup>۵</sup> رسول -علیه السلام- گفت: أَغْلَمْتُمُّ، بدانسته اید<sup>۶</sup> آنچه خدای تعالی [۱۴۸-پ] بفرستاد برای شما از روزی شما، از آن‌جا حرام و حلال کردید، یعنی خدای تعالی برای شما ارزاقی پدید کرد، شما از<sup>۷</sup> خویشتن آن را حرام کردید بی‌حجتی و بی‌بنیتی از خدای تعالی، چون: بتحیره و سائمه و وصیله و حام.**  
**آنگه گفت: يَا مُحَمَّدًا! بِإِرْسَالِ أَرْيَانَ وَبِكَوَافِيَانَ رَا که: خدای دستوری داد**  
**۱۵ شما را؟ استفهمی است بر سبیل تقریع و ملامت. یعنی بی دستوری خدای می‌کنید أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ؛ یا دروغ بر خدای می‌نهید؟ چون قسمت اول باطل شد، [قسمت]<sup>۸</sup> دوم درست شد، و مورد آیت انکار و تقریع است برآنان که از خویشتن تحلیل و تحریم کردند.**

**آنگه تهدید کرد ایشان را [که]<sup>۹</sup>: وَمَا ظَلَّنَ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ**  
**۲۰ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، گفت: چه گمان می‌برند آنان که دروغ بر خدای نهادند که، روز**

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۷۰.

۲. آو، آن دوم.

۳. سوره توبه (۹) آیه ۸۱.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه معجم، افزوده شد.

۵. سوره روم (۴۰) آیه ۸۲. ظاهراً این آیه برای مورد مدح که مؤلف اراده کرده است، مناسب نمی‌نماید.

۶. آو، آج، بیم، لب، آز؛ حکایت کرد.

۷. همه نسخه بدلها؛ زبان.

۸. آو، آج، بیم، مل، آن؛ بدانسته اید.

۹. لب؛ بهره.

۱۰. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

قیامت با ایشان چه خواهد رفتن! همانا گمان رحمت و شواب تبرند<sup>۱</sup>، چه<sup>۲</sup> گمان عقاب و عقوبت نباید<sup>۳</sup> تابزند. و وجهی دیگر در معنی آیت آن است که: کجا گمان ایشان به تفصیل آن رسد که خدای تعالی اعداد<sup>۴</sup> کرده باشد برای ایشان از عقاب. آنگه گفت: خدای تعالی، خداوند فضل و افضال و نعمت است بر خلقان و آنچه بر ایشان آمد از و بال و عقوبت هم از فعل ایشان و از کرد<sup>۵</sup> ایشان، ولکن بیشتر مردمان این ندانند از آن جا که اندیشه نکرده باشند و شکر نعمت او نکنند از این وجه را.

قوله: **وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ** الآية، حق تعالی در این آیت تهدید کرد مکلفان را. ۱۰ گفت: و توای محمد! و مراد امّت و جمله مکلفان. نباشی در کاری. و شان، کاری باشد که آن را قدر و منزلتی باشد، والشأن والحال<sup>۶</sup> والبال<sup>۷</sup> نظائر، در هیچ کاری نباشی و هیچ قرآنی بر اینان نخوانی و هیچ عملی و کاری نکنی الا ما<sup>۸</sup> بر شما گواه باشیم. چون در آنجا شوی<sup>۹</sup> و خوض کنی برای آن گفت، تا مکلفان متنبه و متعظ باشند و غافل و بی خبر نباشند، و بدائید که برایشان رقبان و نگاهبانانند، فساد از مر فروفگنند<sup>۱۰</sup> و گزارکاری پیش نگیرند، و قوله: **وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ**، این «من» این جایگاه زیادت است و برای تأکید نفی آورده، چنان که: ما جانه‌نی من<sup>۱۱</sup> رجل. قوله: **وَمَا يَغْرِبُ**؛ دور<sup>۱۲</sup> نشود و غایب نشود و فرونشود بر خدای تعالی. جملة قراء خوانندند:

۱۵ **يَغْرِبُ بِضَمِّ الزَّاءِ**، مگر کسانی که او خواند: **وَمَا يَغْرِبُ بِالْكَثْرِ**، و هما لغتان. و قوله: **مِنْهُ مِنْ قُرْءَانٍ**، این ضمیر راجع است با قرآن، واوضمیر قبل الذکر است علی شریطة التفسیر، و این برای تفحیم شان قرآن گفت. و قوله: **مِنْ قُرْءَانٍ**، شاید که تبیین بود و شاید که زیادت بود، و قوله: **شُهُودًا**، جمع شاهد، یقال: شهادت علیه، و هر نقیض شهادت آن، و قوله: **إِذْ تُفْيِضُونَ فِيهِ**، یقال: آفاضت فی العمل و آفاضت فی الحديث ۲۰

۱. آج، آن می برنند.

۲. آی، آج، بم، لب، آن: جز.

۳. مل: باید.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مع: اعتداء.

۶. اساس: فی الحال؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۷. اساس: والمال؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۸. همه نسخه بدلها: وما.

۹. همه نسخه بدلها + در او.

۱۱. آن، آج، بم، لب، آن: دون.

۱۰. همه نسخه بدلها: فرو نکنند.

إذا دخل فيو وتفاوضنا<sup>۱</sup> الحديث، واصله من فافق الماء إذا سان، وأفظنته أنا كأنه يُسْلِل<sup>۲</sup> الحديث ويُصْبِّه. وَمَا يَغْرِبُ، اي [و]<sup>۳</sup> ما يتعدى، وَمِنَ الْقَرْبِ لِلرَّجُلِ الَّذِي لَا رَوْجَةَ لَهُ، وعبدالله عباس گفت: لا يَغْرِبُ، اي لا يغيب. وقوله تعالى: هِنَّ مِثْقَالَيْ ذَرَّةٍ، «من»، زیادت است موکد نفی، و «مِثْقَال» مفعال باشد من القتل، يعني مقدار ذرة و بیشترها . و ذر<sup>۴</sup>، مورچه خرد باشد، الواحدة ذرة، این حقیقت اوست، و آنگه در هر محقری و اندکی استعمال کنند تا گفته اند<sup>۵</sup>: آنچه در روشنایی آفتاب پیدا شود چون آفتاب در گتوی<sup>۶</sup> جهود آن را ذرة خوانند، حق تعالی بر سیل مبالغت گفت: آن مقدار از من و از علم و مراقبت و محافظت من فرونشود، ونظیره قوله: قَمْنُ تَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَبِيرًا بِرَبِّهِ، وَمَنْ تَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرِّاً يَرَهُ<sup>۷</sup> .

۱۰  
وَلَا أَضْفَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبُرُ؛ نه کهتر از آن ونه نیز مهتر از آن و إلا آن در نوشته مبین<sup>۸</sup> ثبت کرده اند و بنوشه، و آن لوح محفوظ است. حمزه و خلف و یعقوب خوانند: وَلَا أَضْفَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبُرُ، به رفع در هر دو لفظ عطفاً على المعجل، برای آن که جار و مجرور در محل [۱۴۹-ر] رفع است، ومعنی آن که: وَمَا يَغْرِبُ عنْ رَبِّكَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، وباقی قراء: خوانند وَلَا أَضْفَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبُرَ عطفاً على اللفظ، ۱۵  
آعنی على قوله: هِنَّ مِثْقَالَيْ ذَرَّةٍ، وَأَكْرَجَهُ مفتوح است در لفظ، در حکم مجرور است ولکن جربر او ظاهر نشد از آن که لا يتصرف است.

آنگه حق تعالی پس از آن که وعظ امّت بگفت، بشارت داد دوستان خود را، ۲۰  
گفت: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، گفت: أَلَا! وفایده [او]<sup>۹</sup> استفاح کلام باشد و تنبيه سامع تا با خبر باشد از خطاب مخاطب، دوستان خدای را، بر ایشان نه ترسی باشد و نه ایشان اندوهگن<sup>۱۰</sup> شوند.

- |                                   |                                    |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| ۱. آو، آج، بم، مل، آز؛ تفاوضا.    | ۲. آو؛ يفرض.                       |
| ۳. اساس؛ ندارد؛ از آو، افزوده شد. | ۴. آو، آج، بم، بثقلها؛ مل؛ وثقلها. |
| ۵. آو، مع، لب؛ ذر.                | ۶. مل، مع، لب؛ خورد.               |
| ۷. آو، آج، بم، لب، آز؛ گویند.     | ۸. همه نسخه بدلها؛ گتو.            |
| ۹. سوره نازلہ (۹۹) آیه ۷ و ۸.     | ۱۰. همه نسخه بدلها؛ روشن.          |
| ۱۱. مع، آج، آز؛ اندوهگن.          |                                    |

اهل علم خلاف کردند در آن که که باشد که استحقاق این نام دارد، و سعید بن جبیر گفت، از رسول -علیه السلام- پرسیدند که: مَنْ أَوْلَيَاَ اللَّهَ؟ دوستان خدای کیستند؟ گفت: آنانند که چون مردمان ایشان را بینند<sup>۱</sup>، خدای را یاد کنند دیدار ایشان مردم را لطف باشد در ذکر خدای، و راوی خبر گوید که، از رسول -صلی الله عليه و آله- شنیدم که می‌گفت: خدای را بندگانی هستند که نه پیغمبرانند و نه شهیدانند، پیغمبران و شهیدان را بر ایشان غبعت باشد روز قیامت به مکان ایشان از خدای، گفته: یا رسول الله! [کیستند]<sup>۲</sup> ایشان و عمل ایشان چه باشد؟ ما را بگو تا ما نیز ایشان را دوست داریم، گفت: قومی باشند که با یکدیگر دوستی کنند برای خدای بی آن که میان ایشان رحمی و خوبی باشد و بی مالی که به یکدیگر دهنده، والله که رویهای ایشان به نور تابنده بود و ایشان بر منبرهای نور باشند، چون مردمان ترسند ایشان نترسند، و چون مردمان دُرم باشند ایشان نباشند، آنگه برعواند: آلا انَّ أَوْلَيَاءَ اللَّهِ لَا خُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْرُقُونَ ، وَامير المؤمنین علی را گفته: از وصف اولیای خدا چیزی بگوی، گفت: ثُقْفُشُ الْقَيُونُ مِنَ السَّهْرِ، صُفْرًا الْوَجْهُ مِنَ الْعَيْنِ، خُمُصُ الْبَقْلُونِ مِنَ الْخَوْيِ، بُيْشُ الشِّفَافِ مِنَ الظَّهَافِ، گفت: چشمهاشان از بی خوابی آبریزد و رویهاشان زرد باشد از عبرتها که بینند، شکم باریک دارند از گرسنگی، ۱۵ لب خشک دارند از تشنگی. ابن کیسان گفت: آنان باشند که خدای تعالی کار ایشان به خود تولا کند از الطاف و توفیق و بیان و ابراز برهان، و ایشان تولا کنند به کار خدای-عز و جل- از عبادات و دعا.

وروشنتر وصف آن است که، خدای تعالی هم در این آیت گفت: أَلَذِينَ أَقْتُلُوا، گفت: مؤمنان باشند، وَ كَانُوا يَتَّقُونَ؛ به من ایمان دارند و از من ترسکار<sup>۳</sup> باشند، و چون به اجمعی افت این دو خصلت در امیر المؤمنین علی بروجه مزیت و تفضیل حاصل بود، او را ولی الله گفتند، اما ایمان او سابق بود<sup>۴</sup> و در تقوی مقتدا، تا

۱. همه نسخه بدلهای، بجز مل: بینند.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آی، افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز مل: حش.

۴. مج: ترسکار.

اول المؤمنین گفتند اورا و امام المتقین، و اهل لغت گفتند: خوف<sup>۱</sup>، انزعاج القلب باشد لما یتوّقع مِنَ الْمُكْرُرِهِ، والخزن غلظُ الْهَمِ مَا خوذه مِنَ الْحَزَنِ، و هُوَ الْأَرْضُ الْفَلِيظَةُ.<sup>۲</sup> آنگه گفت آنان که چنین باشند: لَهُمُ الْبُشْرَى؛ ایشان را بشارت بود در دنیا و آخرت، عبادة صامت گفت<sup>۳</sup>، از رسول -علیه السلام- پرسیدم که: این بشارت چیست که ایشان را باشد؟ گفت: أَلْرُؤْبَا الصَّالِحَةُ تَرَاهَا الْمُسْلِمُ<sup>۴</sup> اوْثُرِيَ لَهُ، خواب نیک باشد که مرد مسلمان بیند یا در حق او بینند، این بشارت دنیا باشد، وبشارت آخرت بهشت بود. ابوالدرداء، روایت کرد که، این حدیث از رسول -علیه السلام- پرسیدم، گفت: کس مرا از این نپرسید، و آنگه جواب هم این<sup>۵</sup> گفت که گفتیم. ابوهریره روایت کرد از رسول -صلی الله علیه و آله- که او گفت: چون قیامت نزدیک رسد، خواب مرد مسلمان خطآنکند<sup>۶</sup>، و خواب آن کس راست تربود که، سخن او را ستر بود.

آنگه گفت: خواب سه گونه باشد، یکی: بشارت بود از خدای تعالی، و یکی: از حدیث نفس مرد باشد از آنجه در دل او بود، و سیم<sup>۷</sup>: خوابی که شیطان نماید. و خواب، جزوی است از چهل و شش جزو از پیغمبری، چون یکی از شما چیزی بیند که از آن کراحتی باشد اورا، باید تا بازنگوید و برخیزد<sup>۸</sup> دور رکعت نماز کند، آنگه گفت: من قید دوست دارم در خواب و غل را کاره باشم، چه قید ثبات در دین بود. زهری وقتاده گفتند: مراد [۱۴۹-پ] بشارت است که بنده را دهندا<sup>۹</sup> در مرگ، حسن بصری گفت: بشارت است به ثواب و بهشت که قرآن بدان ناطق است که گفت: وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ!...، وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...، وَضَخَّا كَ گفت: آن است که، مومن را بنمایند و اعلام کنند

۱. اساس: چون؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۲. اساس: الغلظ؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد. ۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: گوید.

۴. اساس: السلام؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل: چنین.

۶. مل، لب، آن: سیم.

۷. مل، لب، آن: سیم.

۸. همه نسخه بدلها + در.

۹. همه نسخه بدلها + در.

۱۰. سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

۱۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵.

که جای او کجاست. عطا گفت: فریشتگان رحمت به وقت نزع روح بندۀ مؤمن بیایند و او را بشارت دهند ، چنان که خدای تعالی گفت : **تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَسْخَرُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ ...** ، و قال الله تعالی: **أَلَّذِينَ شَوَّقَهُمُ الْمَلَائِكَةُ قَطِيبَنَ** ۵ - الآية. این کیسان گفت: بشارت دنیا آن است که، در کتابهای پیغامبران است از وعده ثواب و بهشت، وبشارت آخرت آن است که در نامهای ایشان بود از طاعت که به آن به بهشت شوند. **لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ**، ای لا خلف لوعده الله؛ وعده خدای را تغییر و تبدیل نباشد و در او خلاف نرود، **وَذَلِكَ هُوَ الْفَرْزُ الْعَظِيمُ**؛ این ظفری بزرگوارست.

نافع گفت: روزی حجاج خطبه می کرد. خطبه ای دراز بکرد، عبدالله عمر سر بر کنار من نهاد، حجاج گفت که: عبدالله زبیر کتاب خدای را تبدیل کرد، عبدالله عمر ۱۰ گفت: نه توانی کردن و نه او، **لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ**، حجاج گفت: **لَقَدْ أُوتِيتَ عِلْمًا**؛ تورا علم داده اند و از سر آن حدیث برفت.

**وَلَا يَخْرُنُكَ قَوْلَهُمْ**؛ نباید تا تورا دلتنگ کند سخن ایشان، ظاهراً و نهی است و معنی تسلیت رسول -علیه السلام. و نهی در ظاهر به حزن تعلق دارد و در معنی به اسباب او، یعنی التفات مکن با قول ایشان و اعتداد مکن [به] **سخن** ۱۵ ایشان تا تورا دلتنگی نبارد، ومثله قولهم: **لَا أَرِئُنَّكَ هَاهُنَا**؛ نباید تا من تورا اینجا بیسم، در ظاهر نهی است خود را از رویت، و معنی آن که: نگر تا اینجا نباشی که من تورا اینجا بیسم! آنگه ابتدا کلامی دگر کرد و گفت: **إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ حَمِيقًا**؛ عزت جمله خدای را باشد که [هر که]<sup>۴</sup> عزیز شود به او عزیز شود، و عزت همه او را باشد و او را رسد، و او شناوست به اقوال ایشان و عالم به احوال ایشان تا ۲۰ جزاً کند ایشان را به سزای ایشان.

**أَلَا إِنَّ اللَّهَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ**، آنگه گفت: خدای راست هر که در آسمانها و زمین است، همه او را اند به ملک و ملک، بندگان و پرستاران

۱. سوره فصلت (۶۱) آیه ۳۰.

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۳۲.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آی، افزوده شد.

۴. اساس: لارینک؛ به قیاس با نسخه آی، تصحیح شد.

وی اند<sup>۱</sup>، و «من» عقلا را باشد و «ما» لاما لا يعقل، قوله: **وَمَا يَتَبَيَّنُ الظِّنَّ**، «ما» محتمل است دو وجه را، یکی آن که: استفهامی باشد، یعنی این مشرکان را که با او انبار گرفته اند چه چیز را متابعت می کنند، و صورت استفهام باشد و مراد تقریع و تقریر، یعنی هیچ چیز را متابعت نمی کنند که آن را اصلی باشد. وجہی دگر آن که: «ما» نفی را باشد، یعنی متابعت نمی کنند این مشرکان شریکانی را که ایشان بر حقیقت شریکان خدایند، جز که ایشان به تسمیة ناواجح نامستحقو ایشان را آله و معبدان خود می خوانند و اعتقاد می کنند، بیانش: **إِنْ يَتَبَيَّنُونَ إِلَّا الظُّنُّ**، «إن» به معنی «ما»ی نافیه است؛ متابعت نمی کنند **إِلَّا ظُنُّ** و گمان را و بر هیچ علمی حاصل نشده اند. و هر دو وجه به یکدیگر نزدیک است. **وَإِنْ هُنَّ إِلَّا بَخْرُصُونَ**؛ و ۱۰ ایشان جز دروغ نمی گویند، و معنی آیت تحریص و تقدیر<sup>۲</sup> مکلفان است بر توحید و اخلاص عبادت خدای را تعالی، و آن که با او شرک نیارند که آنان که شرک آرند حاصلند علی [لا]: **شَيْءٌ وَلَا يَصِيرَةٌ**.

**هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ، تَآنِيَهُ**<sup>۳</sup> چون خلقان را به توحید و عبادت دعوی می کردند<sup>۴</sup> ایشان را تنبیه کرد بر ادله ای که به آن توصل توان کردن به توحید او، و آن افعالی است که قدیم تعالی مختص است به قدرت بر آن، گفت: او آن خدای است که شب را به لباس و جامه خواب شما کرد تا در او بیارامی، یعنی چنان که جامه مرد را<sup>۵</sup> و عیهای اندام او پنهان کند شب همچنین است، به تاریکی بر خلقان و احوال ایشان پردازی کند و پوشیدگی آرد، از اینجا گفت شاعر:

**اللَّيلُ لِلْمَاشِيفِنَ يَسِيرُ بِالْأَيْنِتَ أَوْقَاتَهُ تَذُومُ**  
وقبل: **اللَّيلُ أَخْفَى لِلْوَيْلِ**. آنگه گفت: بیرون از آن که پرده و پوشش تواست، ۲۰ جای آرام اوست<sup>۶</sup>، آرامگاه تو است تا تو از زنجهای [ر]<sup>۷</sup> اوز و تاختن و رفت و سعی

۱. همه نسخه بدلها: او اند.

۲. آو، آج، بیم، مج، لب، آز: آوردنده مل: آورند.

۳. مل: آنگاه.

۴. آو، آج، بیم، مج، لب، آز: مردم را.

۵. همه نسخه بدلها: تو است.

۶. همه نسخه بدلها: تقریر.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

کردن در حوایج برآسانی [۱۵۰-ر]، چه اگر شب<sup>۱</sup> روشنای به حد روزبودی، حرص تورا رها نکردی که از عمل وسعی و کاری<sup>۲</sup> و رنج برآسودی، چنان که در شبهای روشن بیشتر مردمان کنند<sup>۳</sup> وَالنَّهَارَ مُبَصِّرًا؛ و روزرا بینا کرد[ه است و]<sup>۴</sup> شب از جهت تاریکی بمثابت نایینایی کرد، و روزرا چو<sup>۵</sup> بینایی، وَهَذَا مِنْ بَابِ لَيْلٍ نَّايم وَنَهَارٌ صَائِمٌ، ای یُنَامُ فِيهِ وَيُصَامُ، و مثله قوله: قَمَّا رَبِيعَتْ تِجَارَتُهُمُ<sup>۶</sup>...، ای فَمَا رَبِيعُوا فِي تِجَارَتِهِمْ<sup>۷</sup>، آنگه بر مجاز و توسع فعل را با روزداد و با تجارت بر طریق مبالغت، و علی هذا بیت جریر:

لَقَدْ لَفَتَنَا بِاَمْ غَيْلَانَ فِي الشَّرْقِ  
وَنَفَتْ وَمَا لَبَلَّ الْمَطَيِّ بِنَائِمٍ  
وَقَالَ رُؤْبَةُ:

۱۰

### ونَامَ لَبَلِي وَنَجَلَّى هَمِي

وقال آخر:

سُهْدَا إِذَا مَا نَامَ لَبَلَّ الْهَوْجَلِ

و این جعل، به معنی خلق است، برای آن متعدد است به یک مفعول، و چون . به معنی نصب باشد [متعدد بود] به دو مفعول، چنان که گفت: وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَأْتِيَا، وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا<sup>۸</sup>[۸]. اَنَّ فِي ذِلِكَ لَذَائِبٌ لِقَوْمٍ يَشْمَعُونَ، در این که گفت، از جعل شب و روز به این صفت، آیاتی است و علاماتی و دلالاتی گروهی را که ایشان بشنوند و اندیشه کنند و معتبر شوند.

قالُوا أَنْحَذَ اللَّهُ وَلَدًا، آنگه حکایت کرد از شنیعی<sup>۹</sup> قول مشرکان و آنان که خدای را فرزند گفتند، گفتند: خدای فرزند گرفته است، خدای تعالی به این آیت رد کرد بر سه گروه: یکی مشرکان که گفتند: الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ؛ و فریشتگان دختران

۱. همه نسخه بدلهای + در.

۲. همه نسخه بدلهای: کار.

۳. اساس: کنند؛ به قیاس با نسخه آور و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آور، تصحیح شد.

۵. آی، آج، بزم: چون.

۶. سوره بقره (۲) آیه ۱۶.

۷. سوره نبأ (۷۸) آیه ۱۰ و ۱۱.

۸. اساس: الدارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

۹. مل: تشیع؛ مج: شیع.

خدابند، و جهودان که گفتند: **غَرِيزُ ابْنِ اللَّهِ**<sup>۱</sup>...، و ترسایان که گفتند: **الْقَسِيعُ ابْنُ اللَّهِ**<sup>۲</sup>...، و چنان که حقیقت این بر خدای محال است، مجازش هم بر خدای روا نیست از قبیل و به پسری گرفتن، برای آن که پسر و دختر بر حقیقت آن را باشد که از باب<sup>۳</sup> او آفریده باشد و پسری کرده که آن گیرد که او محتاج باشد. آنگه نفی کرد آن را از خود و گفت: او مُتَّرَّه است و بی عیب و دور از آن که در<sup>۴</sup> گمان برزند، ۵ یعنی او مُتَّرَّه است از حقیقت این حدیث که آداء به جسمیت کند، و غنی و بی نیاز از مجاز این که قبیل باشد و آداء به آن کند که او را به فرزند حاجت باشد برای اعانتی و چیزی مانند این. **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ**؛ هرچه در آسمان و زمین اوراست، و آن که همه آسمان و زمین مُلْك و مِلْك او باشد او را چه حاجت بود به فرزند! آنگه گفت: **إِنْ عِنْدَكُمْ، وَالْمَعْنَى مَا عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ**، ای میش خجعه. بهدا، ای بِهَذَا الْقَوْلِ؛ شما را براین که می گویی حججتی و برهانی نیست ، چون چنین است ، **أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**؛ روا می داری که بر خدای چیزی گویی<sup>۵</sup> که ندانی! **فَلَنِ إِنَّ الَّذِينَ يَفْسِرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ**؛ بگوای محمد واعلام کن اینان را ۱۰ که: آنان که بر خدای تعالی دروغ می نهند و فرمی بافند<sup>۶</sup> آن را، و گفتیم که: اصل فری، قطع باشد، و فعل و افعال اینجا به یک معنی است، یقال: **فَرَيْتُ الشَّئْءَ وَاقْتَرَيْتُهُ**، و **فَرَيْتُ الْحَدِيثَ** مثل **فَرَيْتُ الْأَدِيمَ**، چه ادیم چون بُرُد از او نعلی سازد، آن کس نیز که دروغ می گوید از آن مقصودی می رساند<sup>۷</sup> خود را. **لَا يُفْلِحُونَ**؛ ایشان ظفر نیابند و ایشان را بقای و فلاحتی نیابند. کلیی گفت، معنی آن است که: **لَا يُؤْمِنُونَ**؛ ۱۵ ایمان نیارند، و گفتند: رستگاری نیابند.

وقوله: **هُوَ مَتَّاعٌ فِي الدُّنْيَا**، مرفوع است به آن که خبر مبتدای محدود است، ای **هُوَ مَتَّاعٌ**، یعنی آن دروغ که بر خدای می نهند<sup>۸</sup> متعای است و برخورداری در دنیا، و ۲۰

۱. سوره نوبه(۹) آیه ۳۰.

۲. آو، بِمْ، مج: آب؛ آج، لب، آن؛ مل: آن.

۳. همه نسخه بدلها + او.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: می گوین.

۵. آو، آج، بِمْ، لب، آن؛ فرا می باشد.

۶. همه نسخه بدلها: می سازد.

۷. اساس: می نهند: به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

این بر سبیل تحقیر و تقلیل<sup>۱</sup> گفت، یعنی این زود بگذرد. آنگه گفت: مرجع و بازگشت ایشان با ما باشد، پس آنگه بچشانیم ایشان را عذاب سخت به آن کفر که آورده باشند، و مورد آیت مورد تهدید و وعید است<sup>۲</sup> و تحذیر از کفر<sup>۳</sup> و دروغ بر خدای جل جلاله. و آن که این را عاقبتی ذمیم خواهد بودن از عذاب دوزخ.

آیه ۷۱ [قوله تعالیٰ]: **وَأَنْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأً نَوْحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمَ إِنْ كَانَ كَبِيرٌ**  
**وَشَرِكَاءِكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَفْرَادُكُمْ عُمَّةٌ ثُمَّ افْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ؛** بخوان هر ایشان خبر نوح -علیه السلام- چون گفت قومش را ای گروه من اگر بزرگ شد<sup>۴</sup> بر شما مقام من و باد دادن من به آیات خدای بر خدای توکل کردم بسیاری<sup>۵</sup> کارتان و انبازیتان، پس نباید تا باشد کار شما بر شما پوشیده، پس کار من تمام کنی و مرا مهلت مدهی.

آیه ۷۲ **فَإِنْ تَوَلَّتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأَمْرَتُ أَنْ أَكُونَ**  
**مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛** اگر برگردی شما نخواستم از شما از مزدی نیست مزد من مگر بر خدای و فرمودند مرا که باشم از مسلمانان.

آیه ۷۳ **فَكَذَّبُوهُ فَتَسْجَنُتَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلُكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ**  
**كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ؛** دروغ داشتند او را، برهانیدیم [او را]<sup>۶</sup> و آنان که با او بودند در کشته و کردیم ایشان را خلیفتان و غرق بکردیم آنان را که دروغ داشتند آیات ما را، بنگر که چگونه بوده است عاقبت آن[نا]<sup>۷</sup> را که بترسانیدند [۱۵۱-ر].

۱. اساس: تحقیقی؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله، تصحیح شد.

۲. آج، لب، آز + از عذاب دوزخ.

۳. اساس: آن که؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله، تصحیح شد.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. ۵. آو، آج، بم، لب؛ بخوان.

۶. آو، آج، بم، لب؛ باشد.

۷. آج، لب؛ فراهم کنید؛ مج؛ بسازید.

۷۴ آیه  
ثُمَّ بَعْثَنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا  
كَذَّبُوا يٰهٗ مِنْ قَبْلٍ كَذَلِكَ نَظَرُعُ عَلٰى قُلُوبِ الْمُغَنِّتِينَ؛ پس بفرستادیم از پس او  
پیغمبرانی به قومشان، آوردند به ایشان حجتها، نیاوردند ایمان به آنچه دروغ داشتند  
به آن از پیش ایشان<sup>۱</sup>، همچنین مهر نهیم بر دلهای کافران.<sup>۲</sup>

۷۵ آیه  
ثُمَّ بَعْثَنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهُرُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِيَهِ بِاِيمَانِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا  
قُوْقَماً فَخَرِفُمْ؛ پس بفرستادیم از پس ایشان موسی را و هرون را به فرعون، و اشراف  
قومش به حجتهای ما تکبر کردند و بودند گروهی گنهکاران.

۷۶ آیه  
فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِخْرَيْرٌ مُبِينٌ؛ چون آمد به ایشان حق  
از تزدیک ما، گفتند این جادوی است روشن.

۷۷ آیه  
فَإِنْ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسْخَرُ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ؛  
گفت موسی می‌گوی حق را چون آمد به شما که جادوی است این‌ها نه ظفری باشد  
جادوان.

۷۸ آیه  
قَالُوا أَجْئَنَا لِتَلْفِقْنَا عَمَّا وَجَدْنَا [۱۵۱-پ] عَلَيْهِ أَبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرَيَاءُ  
فِي الْأَرْضِ وَمَا تَخْنَى لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ؛ گفتند آمدی<sup>۳</sup> به ما تا برگردانی<sup>۴</sup> ما را از آنچه  
یافتیم بر آن پدران ما و باشد شما را<sup>۵</sup> بزرگواری در زمین<sup>۶</sup> و ما نیستیم شما را باور  
دارنده<sup>۷</sup>.

۷۹ آیه  
وَقَالَ فِرْعَوْنُ اُشْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلَيْمٍ؛ گفت فرعون به من آری هر جادوی  
دانارا.

۸۰ آیه  
فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةَ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ؛ چون آمدند جادوان،  
گفت ایشان را موسی: بیندازی آنچه شما می‌اندازی.

۸۱ آیه  
فَلَمَّا أَلْقَوُا قَالَ مُوسَى مَا جِئْنِي بِهِ السِّخْرَى إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ  
الْمُفْسِدِينَ؛ چون بینداختند، گفت موسی آنچه آوردی جادوی است که خدای باطل  
کند آن را که خدای نیک بنه کند<sup>۸</sup> کار مفسدان.

۱. کذا؛ در همه نسخه بدلها؛ از حدود گزرنده‌گان.

۲. مع: آن.

۳. مع: آمدید/ آمدی.

۴. آو، آج، به، لب: برگردانی.

۵. آو، آج، به، لب: باور دارنده‌گان.

۶. به کند / بنکند.

۷. آو، آج، به، لب: شما دورا.

- ۸۲ آیه وَيُحَقُّ اللَّهُ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ؛ وَدَرَسْتَ كَنْدَ خَدَائِيْ حَقَ رَأَيْهِ  
کلمات خود و اگر چه نخواهند کافران.
- ۸۳ آیه قَمَا أَقْنَى لِمُوسَى إِلَّا دُرْبَتِهِ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى حَوْفِهِ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِكَتِهِمْ آنَّ يَقْتَلُهُمْ  
وَإِنَّ فِرْعَوْنَ [۱۵۲-ر] لَعَالٌ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُشْرِفِينَ؛ ایمان نیاوردنده به  
موسی مگر فرزندانی از قومش برترس از فرعون و قومشان که به فتنه افگند ایشان را،  
فرعون بزرگواری کرد در زمین و او از سرفان بود.
- ۸۴ آیه وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمَ إِنْ كُنْتُمْ افْتَنَثُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُشْلِمِينَ؛ و  
گفت موسی: ای قوم! اگر ایمان آورده ای به خدای، بر او توکل کنی اگر مسلمانی.
- ۸۵ آیه فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتَّةً لِلنَّاسِ الظَّالِمِينَ؛ گفتند بر خدای  
توکل کردیم، خدای ما مکن ما رافتنه برای قوم بیداد کاران.<sup>۱</sup>
- ۸۶ آیه وَنَجَّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ؛ برهان<sup>۲</sup> ما را به رحمت تو از قوم کافران.
- ۸۷ آیه وَأَوْحَيْنَا إِلَيْ مُوسَى وَأَخْبَرْنَاهُ أَنَّ تَبَوَّءَ الْقَوْمَ كَمَا يَمْضِرُ بِهِمْ وَاجْعَلْنَاهُمْ فِيَّ  
وَاقِمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ وحی کردیم به موسی و برادرش که بگیری برای  
قومتان به مضر خانه ها<sup>۳</sup>: و کسی خانه هایشان<sup>۴</sup> قبله و به پای داری نماز و بشارت ده  
مؤمنان را.
- ۸۸ آیه وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ أَتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِكَةَ زِيَّةَ وَأَفْوَالًا فِي [۱۵۲-پ]  
الْحَسِيبَةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لَيُضْلِلُوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اهْلِمِنْ عَلَى أَفْوَالِهِمْ وَأَسْدُدْلَ عَلَى  
فُلُوْبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ و گفت موسی خدای [ما]<sup>۵</sup> که تو  
دادی فرعون را و قومش زینتی و مالها<sup>۶</sup> در زندگانی دنیا، خدای ما! گمراه<sup>۷</sup> شوند از  
راه تو، خدای ما! هلاک کن بر مالهای ایشان و بند زن بر دلهاشان که ایمان نیارند تا  
بینند عذاب سخت دردناک.

۱. آو، بم: ورخدای.

۲. آو، آج، بم، لب: بیدادگران.

۳. آسas: خانها / خانه ها.

۴. آسas: خانه هایشان / خانه هایشان.

۵. آج، بم، لب: ملامه.

۶. آسas: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شده مج: خدای را.

۷. آو، آج، بم، لب: خواستها / خواسته ها.

۸. آو، آج، بم: تا گمراه.

آیه ۸۹ فَإِنْ قَدْ أَجْبَتْ دُغْرِيْكُمَا فَأَسْتَقِبِّمَا وَلَا تَشْعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ گفت پاسخ دادند دعای شما [را]<sup>۱</sup>، راست باشی و پیروی مکنی راه آنان را که ندانند.

آیه ۹۰ وَ جَاؤْنَا بِيَتْنِي إِسْرَائِيلَ الْبَخْرَ فَاتَّبَعُهُمْ فِرْعَوْنُ وَجَنُودُهُ بَعْدَنَا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا آذَرَكُهُ الْفَرَقُ فَالَّذِي أَقْسَطَ أَهْلَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَلَا الَّذِي أَقْسَطَ يُهْبِطُ إِلَيْهِمْ وَآتَاهُمْ أَنْهَى الْمُسْلِمِينَ؛ و بگذرانیدم به فرزندان یعقوب در دریا<sup>۲</sup>، برپی ایشان برفت فرعون و لشکرش بناحق و ظلم تا دریافت [اورا]<sup>۳</sup> غرق، گفت: ایمان آوردم که نیست خدای مگر آن که گرویدند بد و پسران یعقوب، و من از جمله مسلمانانم.

آیه ۹۱ أَنْهَى وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلًا [۱۵۳-ر] وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ اکنون؟ و بی فرمانی کردی پیش از این، و بودی از جمله مفسدان.

آیه ۹۲ فَالْيَوْمَ نُتَحِبِّكَ بِتَدْبِيْكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ أَهْلَهُ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنِ ابْيَاتِنَا لَغَافِلُونَ؛ امروز برها نیم تو را به قنت تا باشی آنان را که از پس تو آیند علامتی، و بسیاری از مردمان از آیات ما غافلند

قوله - عَزَّ وَعَلَانِ وَأَنْتُ عَلَيْهِمْ نَبَأً لَنْجَ - الآية؛ حق تعالیٰ رسول خود را می فرماید که: برخوان بر ایشان، یعنی بر این کافران منکران خبر نوح - عليه السلام - و قصه او چون گفت قومش را، وتلاوت قراءت<sup>۷</sup> باشد، و اصل او از تابع است که در قراءت حروف را تتابع<sup>۸</sup> باید کردن. وَالثَّبَأُ، الخَبَرُ، وَقَوْمُ خُود را بگفت: يَا قَوْمِ؛ ای قوم اصل، يَا قَوْمِی، «یا»ی اضافت بیفگند و اکتفا کرد به کسره، و اگر چنان که بر شما بزرگ است یعنی گران است بر شما مقام من و بودن واستادگی<sup>۹</sup> [من]<sup>۱۰</sup> در

۱. اساس: ندارد؛ از مع، افزوده شد؛ آو، آج، به، لب؛ شما دورا.

۲. آو، آج، مع، لب؛ دریا را.

۴. آو، آج، به، مع، لب؛ گرویدم.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۶. اساس: برها نیم؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. اساس: قرآن؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. آو، آج، به، آن تابع.

۹. آو؛ استاد؛ آج، آن؛ استادن؛ به، مع؛ استادن، لب؛ ستادن.

میان شما و شما را یاد دادن به آیات خدای، من بر خدای توکل کردم، و این عند آن بود که ایشان گفتند: ما تورا بکشیم از آنچه ایشان را ملال آمد از آن که نوح -علیه السلام- به بامداد<sup>۱</sup> و شبانگاه وقت و بی وقت بر سر ایشان ایستاده بود<sup>۲</sup> و ایشان را دعوت می‌کردی و به خدای می‌ترسانیدی و عقاب خدای یاد می‌دادی و تحذیر می‌کردی، ایشان او را می‌زندنی و [می‌راندنی]<sup>۳</sup> جفا می‌کردندی و هیچ باز نمی‌استاد<sup>۴</sup> از آن، گفتند: تدبیر آن است که ما او را بکشیم، گفتند: یا نوح! از پس کار خود برو<sup>۵</sup>، یا نه ما تورا بکشیم. نوح -علیه السلام- عند این حال این بگفت: ای قوم! اگر چنان است که مقام من در میان شما وعظ من شما را به آیات خدای بر دل شما گران شد وقصد کشن من می‌کنی، من توکل کردم بر خدای. فاجمیعوا آفریکم؛ شما کار خود بسازی و بسگالی. جمله قراء خوانند: به قطع «الف» می‌ن- الاجماع ، وهو الازماع والاعداد ، قال الله تعالى: **وَمَا كُنْتَ لَدَبِّهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا آفَرَهُمْ ...**، وقال الشاعر:

**يَا لَيْثَ شَغْرِي وَالْمُنْيَ لَا تَنْفَعُ      هَلْ أَغْدُونَ بِنُؤْمًا وَأَفْرِي مُجْمَعٌ**  
ای مُعَدْ، مگر نافع در روایت اصمی، و در شاذ اعرج و جحدری که ایشان خوانند: فاجمیعوا به «الف» وصل وفتح «میم»، من الجمع؛ کار خود جمع کنی، و معنی هم آن است، جز آن که آن لفظ در این باب معروفتر است و مستعملتر است.  
ابو معاذ گفت: جمیع و آجمن، به یک معنی آمد، چنان که ابو ذؤیب گفت:

**وَكَائِهَا بِالْجِنْزِ جِزْعُ ثُبَابِع      وَأَوْلَاتِ ذِي الْقَرْجَاءِ تَهْبِتُ مُجْمَعٌ**  
ای تجمیع. و قوله: **شَرَكَاءَكُمْ**؛ به قراءت آن کس که خواند: فاجمیعوا، به همزه موصوله من الجمع «واو» عطف باشد، و کلام بر ظاهر خود و به محوی حاجت<sup>۶</sup> نباشد، و معنی آن که: کار خود و شان خود را جمع کنی . و بر قراءت آن کس که به قطع همزه خواند، من الاجماع. و آن قراءت عامه قرأست. در او دو وجه باشد، یکی آن که: «واو»، عطف نباشد، بل به معنی مع بود چنان که:

۱. آج، به، آن: بیامد.

۲. به، مج، لب، آن: بودی.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۴. آو: نمی‌ایستادند؛ آج، لب: نمی‌ایستادند.

۵. آو، آج، مج، لب، آن: بروی.

۶. سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۲.

استوی الماء والخشبة، وجاء البرد والطبيالية ولو تركت التأفة وفصيلتها<sup>۱</sup> لترفعها، اي مع الخشبة ومع الطبيالية ومع فصيلتها، ومعنى آن باشد که: شما [و]<sup>۲</sup> معبدان شما به يک جای بنشیني ودمت يکي کني و کار خود بسگالي وبزاری. وجه دیگر آن که: فعلی<sup>۳</sup> را اضمار باید کردن که حال اقتضای او کند، من قولك: واذْعُوا شركاءَكُمْ. و در مصحف ابی همچنین است، وحذف این فعل در این جای روا باشد برای آن که در کلام دلیل است بر حذف او، چنان که شاعر گفت:

عَلَقْتُهَا تِبَّا وَمَاءَ بَارِداً

ای، [و]<sup>۴</sup> سَقَيْتُهَا مَاءَ بَارِداً، برای آن که تعلیف در باب آب دادن مستعمل نباشد، وقال<sup>۵</sup> آخر [۱۵۳-پ]:

### شَرَابُ الْبَابِ وَتَمْرٌ وَأَفْطِ

۱۰

و شرب، جز در لین<sup>۶</sup> نیود در تمر و آقط نباشد، و تقدیر باید کردن که: آکان<sup>۷</sup> تمرو آقط، [و این طریقی است که در دیگر جای تقریر]<sup>۸</sup> کرده ایم و جمله قراء، شركاءَكُمْ، به نصب خواندن عطفاً على قوله: أَفْرَكُمْ يا به «واو»<sup>۹</sup> مع، يا به تقدیر فعلی مضمر چنان که گفته شد. و بعقوب خواند در شاد<sup>۱۰</sup> [و]<sup>۱۱</sup> حسن بصری و عیسی و سلام و ابن ابی اسحاق: و شرکاؤكُمْ، [به رفع عطفاً على الضمير في قوله: فَاجْمِعُوا، والتقدیر: فَاجْمِعُوا أَثْرَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ]<sup>۱۲</sup> ومعنی آن که: شما [و]<sup>۱۳</sup> معبدان شما به يک جای اعداد کنی وبزاری کار خود را. زجاج گفت: این روانبودی اگرنه آنستی که در میان ایشان اسمی در اوقتاد که مفعول است، و الا روانبودی عطف کردن اسم ظاهر را بر ضمير متصل که الا با ضمير منفصل باز آرند، و همچنین در ضمير مستکن<sup>۱۴</sup>، چنان که حق تعالی گفت: إِنَّهُ يَرِكُمْ هُوَ وَقَبْلَهُ<sup>۱۵</sup>...، وقال: أَنْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةُ...، إِذْهَبْتَ أَنْتَ وَزَوْجَكَ... .

۱. اساس: فصلها به قیاس با نسخه آوی تصحیح شد. ۲. اساس: خدارد؛ از آوی، افزوده شد.

۳. آوی، آج، بهم، لب، آن: فعل.

۴. آوی، آج، بهم، لب، آن: آب.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل + به معنی.

۶. سوره بقره (۲) آیه ۲۷.

۷. سوره اعراف (۷) آیه ۲۷.

۸. اساس: زوجک؛ به قیاس با نسخه آوی، با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد. ۹. سوره مائدہ (۵) آیه ۲۴.

۵      **ثُمَّ لَا يَكُنْ أَفْرِطُكُمْ عَلَيْكُمْ عُمَّةٌ**، ای مُظْلِماً مُلْتَبِساً؛ پس نباید تا کار شما بر شما پوشیده باشد، مِنْ قَوْلِهِمْ: **عُمَّ الْهِلَالُ عَلَى النَّاسِ إِذَا شَبَّةٌ**، وَقَالَ طَرْفَهُ:

**أَقْمَرْتَ مَا أَفْرَيْتَ عَلَيْنِي بِغَيْرِهِ**      **نَهَارِي وَلَا لَيْلِي عَلَيَّ بِسَرْقَدِهِ**

وَغَمَّ، از این جاست که دل را بپوشد، وَغَمَّام از این جا گویند ابر را که آسمان را بپوشد، **وَالْغَمَّةُ وَالْغَمَاءُ**، **الظَّلَامُ وَالْبَيْنُ**، **قَالَتِ الْخَتْنَاءُ**:

۱۰      **وَذِي كُرْزَةٍ أَوْخَسِي ابْنَ عَمْرُوا خَنَافِهِ**      **وَغَمَّةُ عَنْ وَجْهِهِ فَتَجَلَّتِ**

ثُمَّ **أَفْضُوا إِلَيْيَّ**؟ آنگه برانی بر من آنچه در دل داری. **وَالْقَضَاءُ**، الفراغ مِنِ الامر، **يَقَالُ**: **قَضَى فُلَانٌ إِذَا ماتَ**<sup>۱</sup> وَ**قَضَى ذِئْنَةً إِذَا فَرَغَ مِنْهُ**. ضَحَّاك گفت: **إِنْهُضُوا إِلَيْيَّ**؛ به کار من قیام کنی تا مرا از خود بازداری، و فراء حکایت کرد از بعضی فڑاه که خواند: **ثُمَّ أَفْضُوا إِلَيْيَّ**، به «فا»، وقطع «الف» **مِنِ الْأَفْضَاءِ**، ای **تَوَجَّهُوا حَتَّى تَصِلُوا إِلَيْيَّ**، یقال: **الْفَضِيَّةُ**<sup>۲</sup> **الْخِلَافَةُ إِلَى فُلَانٍ إِذَا وَصَلَّتْ إِلَيْهِ**. **وَلَا تُنْظِرُونِي**؛ و مرا مهلت مدهی و تأخیر ممکنی، و فایده آیت آن است که خدای تعالی از نوع حکایت کرد که او به اصرار قومش بر کفر و اضرار ایشان او را، به نصرت خدای تعالی<sup>۳</sup> واثق بود و از کید قوم آمن<sup>۴</sup> به وعد خدای او را واعلام او که ایشان او را زیان و گزند نتوانند کردن، و در او، تسلیه رسول است -علیه السلام- و تقویت دل او.

۱۵      قوله: **فَإِنْ تَوَلَّنِيْمُ**، این هم حکایت قول نوع است که، نوع گفت قوم را: اگر برگردی از من و وعظ<sup>۵</sup> نشنوی و پنبد من نپذیری، من بر این دعوت که شما را می کنم اجری و مزدی و جعلی طمع ندارم، اجر من و مزد<sup>۶</sup> من و ثواب من بر خدای است -جل جلاله-. و مرا فرموده اند تا: از جمله مسلمانان باشم و متابعتی رای شما نکنم. و معنی آیت، اظهار غنی است از ایشان و آن که بازمی نماید که: مرا در این دعوت، ۲۰ غرض نفع شماست نه منفعت خود، و اگر مرا پاداشتی بُودی<sup>۷</sup> جز بر خدای تعالی نیست

۱. آو، آج، بم، آن: غمی.

۲. مج: غات.

۳. اساس: اقضت؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۴. اساس: واصلت؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۵. همه نسخه بدلها، بجز مل، مج + وثاب.

۶. همه نسخه بدلها: این.

۷. اساس: بودم؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

۸. مج: مژد.

آنگه خدای تعالی باز نمود که: قوم او با او چه کردند و او چه کرد، گفت:  
**فَكَذَّبُوهُ ؛ قومٌ أَوْ رَأَيْهِ دَرُوغَ دَاشْتَنَدَ وَبَاورَ نَدَاشْتَنَدَ اُورَا ، فَتَعْجِيْنَاهُ ؛ مَا اُورَا بِرَهَانِيْدِيمْ وَ**  
 آن قوم را که با او در کشته بودند، و ایشان را در زمین خلیفه<sup>۱</sup> کردیم، یعنی بازمانده  
 و قایم مقام آن هلاک شدگان و آن کافران را که به آیات ما تکذیب کردند به طوفان  
 ۵ غرق کردیم، بنگر تا عاقبت کار آنان که مَا انْذَارَ كَرْدِيمْ ایشان را و ایشان نترسیدند  
 و وعظ قبول نکردند به کجا رسید از بوار و هلاک!

آنگه حق تعالی گفت: مَا پس از نوع پیغامبر[آن]<sup>۲</sup> فرمادیم به قوم خود، هر  
 پیغامبری را به قومی: ایشان بیامدند و قوم خود را بترسانیدند و آیات و بیانات و دلایل و  
 حجج بیاورند، ایشان نیز همان کردند که قوم نوع کردند از کفران و تکذیب، و  
 ۱۰ ایمان نیاورند به آنچه ایشان تکذیب کرده بودند به آن یعنی کافران پیشین. و  
 «ما»، عبارت است از هرچه ایشان به آن ایمان نیاورند، از آنچه واجب بود که به  
 آن ایمان آزند از خدای و رسولان او و کتابهای او، و «ما» موصوله است به معنی  
 آنکه. و قوله: مِنْ قَبْلِهِمْ، ای مِنْ قَبْلِهِمْ، ولکن چون مضاف الیه بیفکند، اسم را بنا  
 ۱۵ کرد برضم بنای عارض، کقوله تعالی: لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمِنْ بَعْدِهِمْ، و کوفیان  
 این را رفع عَلَى الغایه خوانند. **كَذَّلِكَ نَظَّمْ**، ای نَخْتِمْ؛ مَا چنین مهر نهیم بر دلهای  
 آنان که ظلم کنند و تعدی، [و]<sup>۳</sup> از راو حق و فرمان[او]<sup>۴</sup> بگذرند و تجاوز کنند و بیان  
 ۲۰ تأویل این لفظ کرده ایم در سوره الاعراف [۱۵۴-۱]، فَلَا وجه لِإِعْدَادِهِ.

آنگه گفت: از پس [آن]<sup>۲</sup> پیغامبران موسی و هارون را بفرستادیم به فرعون و  
 قومش، استکبار کردند و ترکع نمودند و پای از حد بنهادند و مجرم و گناهکار شدند به  
 ۲۰ کفر و عصیان. آنگه<sup>۱</sup> بعضی از قصه موسی و فرعون گفتن گرفت، و بیان کردیم که  
 وجه تکرار چه باشد در قرآن و به جایهای دیگر بیان شافی کرده شود. إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَبِهِ  
 الثَّقَةِ.

گفت: **فَلَمَّا جَاءَهُمْ**؛ چون به ایشان آمد یعنی به فرعون و قومش **الْحَقُّ مِنْ**

۱. آن: خلیف.

۲. اساس: ندارد؛ از آوی، افزوده شد.

۳. سوره روم (۲۰) آیه ۴.

۴. اساس + گفت؛ به قیاس با نسخه آوی و دیگر نسخه بدلهای، زاید می نماید، لذا حذف شد.

عَنِيدُنَا؛ حق از نزدیک ما، یعنی امر به ایمان و پیغامبر و کتاب، و عموم بر همه‌ادله برافتد که خدای تعالی داد موسی را تا بر فرعون و قومش عرض کرد از عصا وید بیضا و آیات دیگر چون بدیدند هیچ دفع نداشتند آن را جز آن که گفتند: این سحری است ظاهر و روشن، و سحر ایهام معجز باشد بر وجه حیلست و تلبیس، و بیان بلیغ را به او تشبیه<sup>۱</sup> کنند چنان که رسول -علیه السلام [گفت]: إِنَّ مِنَ الْبَيْانِ لَسِخْرَةٌ، وَ كَمَا  
قال الشاعر:

وَحَدِيثُهَا التِّسْخُرُ الْعَلَالُ لَوْلَاهُ      لَمْ يَجِنْ فَشْلُ الْمُتَلِيمِ الْمُتَخَرِّيْ  
وَ آن ساحر که سحر کند، معتقد صحت آن را کافر بود، و آن که اعتقاد صحش  
نکند<sup>۲</sup> فاسق باشد.

موسی -علیه السلام- ایشان را گفت آنچه خدای تعالی از او حکایت کرد:  
۱۰ آتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ، صورت استفهام است و مراد تقریع، می‌گویی حق را چون به شما آمد که سحر است این! و در تکرار «الف» استفهام فی قوله: أَسْخَرُ، پس از آن که بیامد فی قوله: آتَقُولُونَ، چند قول گفتند، یکی آن که: برای تقریر استفهام و تأکید تقریع گفت، و تقدیر کلام آن<sup>۳</sup> است: آتَقُولُونَ لِلْحَقِّ إِنَّهُ سِخْرَةٌ، ثم  
۱۵ قال: أَسْخَرُ هَذَا، براین قول مفعول آتَقُولُونَ محدود باشد، و قوله: أَسْخَرُ از کلام موسی بودی<sup>۴</sup> نه از کلام فرعون و قومش. و قولی دیگر آن است که [بر]<sup>۵</sup> تکرار گفت  
برای تاکید را، چنان که گویند: آتَقُولُونَ لِي أَعْثُدُكَ مال، و غرض از این قوت  
استفهام است و تأکید او<sup>۶</sup>. قولی دیگر آن است که: این دو استفهام است، یکی از  
۲۰ موسی -علیه السلام- و یکی از فرعون و قومش. آن که از موسی است: استفهامی است  
بر مسیل تقریع، و آن استفهام قول است، یعنی شما چنین می‌گویی، و این قولی منکر  
باشد که حق را سحر گویند، پس معنی<sup>۷</sup> انکار باشد. واستفهام دوم<sup>۸</sup>: بر حقیقت

۱. آو، آج، بم، لب، آز: تشبیه.

۲. اساس: تدارد؛ از آو، افزوده شد.

۳. مل، لب، آز: بکند.

۴. همه نسخه بدلها: این.

۵. آو، آج، بم؛ بود؛ مج، لب، آز: بودند.

۶. آج، مل، لب، آز: آن.

۷. همه نسخه بدلها: بجز مل + او.

۸. همه نسخه بدلها: قوم.

خود باشد، از آن‌جا که ایشان چیزی دیدند خارق عادت من قلب العصاچیه، بر سریل  
سؤال گفتند: این که تومی کنی سحر است، یا آن را حقیقتی است؟ و قوله: آیسخر،  
حکایت باشد از موسی که این حکایت کرد کلام ایشان را، آنگه کلامی<sup>۱</sup> مستأنف  
از سرگرفت، گفت: **وَلَا يُقْلِعُ السَّاحِرُونَ**؛ و ساحران فلاح و ظفر و نجات نیابند.

آنگه حکایت کرد آنچه قوم فرعون گفتند موسی را: **قَالُوا**؛ گفتند، یعنی فرعون و  
قومش آجستنا. خطاب است از ایشان با موسی -علیه السلام: تو به ما آمده‌ای. و  
صورت استفهام و مراد تقریب، تا ما را برگردانی از آنچه ما پدران خود را بر آن یافتیم از  
دین و اعتقاد و طریقت، یقال: **لَفَتَهُ يَلْفِتُهُ لَفْتًا، وَاللَّفْتُ، الصَّرْفُ فَاللَّفْتُ**، قال رُؤبه:  
**وَلَفْتُ لَفَاتٍ لَهَا خَضَادٌ**<sup>۲</sup>

وَنَكُونَ، عطف است علی قوله: **لَيَلْفِتَنَا**، و «لام» که نصب فعل مضارع کند به  
اضمار آن<sup>۳</sup> [کند]<sup>۴</sup>، و نیز تا باشد شما را خطاب است با موسی و هارون، کبریا و  
بزرگواری در زمین گمان بردنده که غرض ایشان طلب پادشاهی و جباری است در  
زمین چنان که ایشان را در دل بود، و هر کس از اعتقاد خود به مردمان نگرد.

آنگه گفتند: ما شما را باور نداریم و تصدیق نکنیم و دین پدران رها نکنیم،  
آنگه فرعون در آن استاد<sup>۵</sup> تا جواب موسی دهد چون گمان برد که آن سحر است. و  
روزگار ساحران بود. برای<sup>۶</sup> فرعون را این خیال قوی شد، کس فرستاد در اقطاع  
مالک خود و گفت: هر کجا ساحری و جادوی دانا هست<sup>۷</sup> به من آری. کوفیان  
خوانندند، مگر عاصم: **يَكُلِّي سَحَارِ عَلَيْمِ** ، وزن فعال **يَلْمَبَأْ لَغَه**، و باقی **فَرَاء**: **يَكُلِّي**  
سَاحِرٍ، علی وزن فاعل، و این طلب سحر و سحره از فرعون پیش از آن بود که او  
پدرست ندانست که موسی با حق<sup>۸</sup> است و آنچه می نماید معجز است، و موسی او را  
گفت:.... **لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلْتَ هُولَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٍ**<sup>۹</sup>.

۱. آج، بم، لب، آن: حکایت.

۲. کذا، در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط لسان العرب: لفت لفات لهن خضاد.

۳. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۴. آو، آج، بم، لب، آن: در استاد؛ مل: در استاد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مع + آن.

۶. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۲.

۷. همه نسخه بدلها: برحق.

و فرعون، اسمی است اعجمی عَلَمٌ لَا يَتَصْرِفُ، و منع صرف او از این دو سبب است، یکی عَجْمَه، و یکی: عَلَمِیت. وزن فَقَلْوَلَ کفر دوس، و «واو» زاید است. و در کلام محدودی هست آن جا که گفت: فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ، و آن، آن است که دُگر جای ذکر کرد: فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَ بِالسَّحْرَةِ فَحَضَرُوا<sup>۱</sup> فَلَمَّا جَاءُوا قَالَ لَهُمْ فِرْعَوْنُ، کس فرستاد [۱۵۴-پ] و ساحران را از هر جایی جمع کرد و حدیث موسی با ایشان بگفت، ایشان بر قتند و حبال و عصا و رسنها و چوبها مار پیکر و اژدها پیکر بکردند و مُرَبِّق<sup>۲</sup> بکردند. چنان که قصه آن برفت. و برابر موسی آمدند موسی ایشان را گفت: بیندازی آنچه خواهی انداختن، و این صورت امر دارد. و معنی این دو وجه دارد، تا نکوبود و إِلَّا إِلْقَاءِ ایشان باتفاق قبیح بود، و امری به قبیح، قبیح باشد.

یک وجه آن است که: این لفظ صورت امر است و مراد تحدی، چنان که گفت: فَأَنْوَى بِسُورَةٍ<sup>۳</sup>...، و چنان که یکی از ما گوید خصم را، با آن که داند که او بیست ندارد: هَاتِ حُجَّتَكَ وَأَغْرِضْنَ عَلَيْنَا بِيَسِّنَكَ، و غرض او تمجیل او باشد.

و وجه دوم آن که: این امر باشد مشروط، یعنی بیفکنی اگر مُحقَّ، چنان که گفت: وَأَذْغُوا شَهَدَاءَكُمْ مِنْ ذُوِ الْلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>۴</sup>، ایشان آنچه داشتند بینداختند. چون موسی -علیه السلام- بدید آن، دانست که آن سحر است گفت: هَا جِئْتُمْ بِهِ السِّخْرُ. «ما» موصوله است، به معنی الذی، گفت: آنچه شما آوردی<sup>۵</sup> سحر است و جادوی. إِنَّ اللَّهَ سَيِّطِنُهُ؛ خدای تعالی آن را باطل کند. و ابو عمر و خواند: ما جِئْتُمْ بِهِ السِّخْرُ، علی تقدیر: مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّخْرِ، آمَّا لَئِسْ سِخْرَهُ؟ هَا جِئْتُمْ بِهِ، در جای ابتدا بود، والسِّخْرُ، در جای خبر او، و «ما» هم موصوله بود.

و وجهی دُگر آن است که «ما» استفهمی باشد و تقدیر آن بود که: آئی شن؟<sup>۶</sup> جِئْتُمْ بِهِ السِّخْرُ هَذَا آمَّ لَئِسْ بِالسِّخْرِ، و این در باب تکرار بر استفهم آن باشد که، یکی از ما گوید: كُنْمَ مَالِكَ أَعْشَرُونَ آمَّ ثَلَاثُونَ، پس «ما» مبتدا بود و جِئْتُمْ به خبر او باشد، چنان که: ما اکلت و ما فعلت و ما قلت، ای آئی شن؟ اَكْلَكَ و قُولَكَ و فُطُلَكَ. و بر قراءت عامه، هَا جِئْتُمْ صله و موصول در محل ابتدا بود، والسِّخْرُ خبر او

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: و حَضَرُوا. ۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۳.

۳. آج، مل، لب، آز + آن. ۴. همه نسخه بدلها: لَئِسْ بِسِخْرِ

باشد. آنگه گفت: **إِنَّ اللَّهَ سَيِّطَلَهُ**؛ خدای آن را به باطل کند. «سین»، برای خلوص فعل است استقبال را. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُضْلِعُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ**؛ خدای تعالی عمل مفسدان را باصلاح نیارد و اصلاح نکند.

**قُوَّلَهُ : وَيُحَقُّ اللَّهُ الْحَقُّ**، این عطف است علی قوله: **سَيِّطَلَهُ وَيُحَقُّ**، یعنی باطل به باطل کند و حق به حق، یعنی دلیل نصب کند و پیدا کند بربطان<sup>۱</sup> باطل و درستی حق. **بِكَلِمَاتِهِ**؛ به کلامش<sup>۲</sup>. در او سه قول گفتند، حسن بصری گفت: به وعده او موسی را، قول دوم ابوعلی گفت: به بیان او<sup>۳</sup> معانی آیات را که برای موسی بیان کرد. سیم<sup>۴</sup>: به آنچه سابق شد در لوح محفوظ از نوشته او به آنچه خواهد بُدن<sup>۵</sup> که خلاف آن را روا نبود. **وَلَوْ كِرَةُ الْمُجْرِمُونَ**؛ و اگرچه کافران آن را گاره باشند.

**فَمَا أَقْنَى لِمُوسَىٰ**؛ ایمان نیاوردنده موسی الا فرزندانی از قوم او، یعنی قوم موسی - یعنی مؤمنانی بنی اسراییل.

عبدالله عباس گفت ششصد هزار مرد بودند، و گفت: یعقوب - علیه السلام - با هفتاد و دو مرد در مصر آمد، آنگه نسل ایشان و فرزندان ایشان ششصد<sup>۶</sup> هزار شدند. مجاهد گفت: مراد به فرزندان، قوم موسی اند که موسی را به ایشان فرستادند، پدران بمردند ایمان نیاورده<sup>۷</sup> فرزندان ایشان ایمان آوردند. بعضی دگر گفتند: این جماعتی بودند<sup>۸</sup>، مادران ایشان از بنی اسراییل بودند و پدران از قبط. بعضی دگر گفتند: «ها» راجع است با فرعون، و آن جماعتی اند که بودند از قوم فرعون؛ و دختر آسیه بود، و حزبیل بود مؤمن آل فرعون، و ماشطه دختر فرعون، و دختر او، وزیر خازن فرعون. و برای آن ذریعه<sup>۹</sup> خواند ایشان را که، فرزندان کافران بودند و ایشان مستقل نبودند، بل منسوب و مضاف بودند با پدران. **عَلَىٰ خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَقَلَّابِهِمْ**؛ بر خوف و ترس از فرعون و اشراف قوم او.

۱. آج، به، مج، لب، آن: به آن معنی که نصب دلیل کند بربطان.

۲. همه نسخه بدلهای: به کلماتش. ۳. آج، به، لب، آر + و.

۴. آج، مل، لب، آن: سیم؛ مج: سه ام. ۵. آج، به، لب، آن: بود؛ مل، مج: بودن.

۶. اسام: بود با توجه به آج، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد. ۷. مل: سیصد.

۸. آج، لب، آن: نیاوردنده. ۹. مج + و.

وضمیر در ملائیم در او دو قول گفتند، یکی آن که: راجع است با فرعون وقو[۱] امش و یکی آن که: راجع است با ذریه، که ایشان فرزندان قبطیان بودند بر قولی. و قولی<sup>۲</sup> سه دیگر آن است که: راجع است با فرعون علی لفظ الملوك لأنهم يَقُولُون: قَدِيمَ الْعَالِيُّكَ فَتَرَلَوَا<sup>۳</sup> مِنْ مَوْضِعٍ كَذَا، ای هرو و اصحابه. آنگه گفت: آن یقینتُهُم<sup>۴</sup>، بر لفظ واحد برای آن که حکم فرعون را بود و قوم او تبع او بودند و به رای<sup>۵</sup> او.

در «فشنۀ»، چند قول گفتند، یکی آن که: يَصْرِفُهُمْ عَنْ دِينِهِمْ؛ که ایشان را از دین خود برگرداند، یکی آن که: يُعَذِّبُهُمْ؛ ایشان را هلاک<sup>۶</sup> کند و یکی آن که يَقْتَلُهُمْ؛ بکشد ایشان را. و إنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالِمٌ فِي الْأَرْضِ [۱۵۵-ر]؛ و فرعون در زمین متکبری و جباری بود و از جمله مُسرفان و متجاوزان بود از حد و قدر و اندازه خود.

آنگه حکایت آن کرد که، موسی -علیه السلام- قومش را گفت از تسلیت و تقویت دل واستمالت، گفت:<sup>۷</sup> يا قَوْمٍ! والاصْل، يا قَوْمٍ! يا قَوْمٍ!؛ اگر چنان که ایمان آورده به خدای توکل بر او کرده<sup>۸</sup> اگر مسلمانی، برای آن که از حق مُؤمنان و مسلمانان آن بود که، بر خدای توکل کنند در کارها، وَمَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ، هر که توکل بر خدای کند مهماتش کفایت کند. و فایده در تقدیم بخار و مجرور بر فعل آن است که: تَوَكَّلُوا عَلَيْهِ لَا عَلَىٰ غَيْرِهِ، چنان که گفت: إِنَّا كَنْعَدُ<sup>۹</sup> ، وَالْمَغْنَى<sup>۱۰</sup> ، نَعْذِلُكَ وَلَا نَعْذِلُ سِوَاكَ.

ایشان جواب دادند هم<sup>۱۱</sup> بر این طریق که: عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا؛ بر خدای توکل کرده ایم لا غیر، آنگه دعا کردند و تصریع کردن گرفتند، بقولهم<sup>۱۲</sup>: رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

۲. آج، به، لب، آن: قول.

۳. اساس: فَتَرَلَوَا؛ به قیاس با نسخه آج، و دیگر نسخه بدلهای، و با توجه به متن قرآن مجید تصحیح شد.

۴. همه نسخه بدلهای: بررأی.

۵. آو، به، مج: و در.

۶. همه نسخه بدلهای: عذاب.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز مج: کند.

۸. آج، لب: گفت.

۹. سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

۱۰. آو، به: و عندهم

۱۱. اساس: قولهم؛ به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

**لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**؛ بار خدایا! ما را فتنه ظالمان مکن<sup>۱</sup>. ابو مجلز<sup>۲</sup> وابوالضحی<sup>۳</sup> گفتند: معنی آن امت که، ایشان را بر ما دست مده که پس گمان برند که ایشان بهتر از مالند، مفتون ما شوند، ما فتنه ایشان باشیم. عطیه گفت: لَا تُسْلِطُهُمْ عَلَيْنَا؛ ایشان را بر ما سلط مگردان که گمان برند که آن ظفری وفتحی است بر ما مفتون شوند. مجاهد گفت: ایشان را از ما وعذاب ما تمکین مکن و ما را به گناه ما یُغَلِّم ایشان عذاب مکن.

آنگه گویند: اگر اینان بر حق بودندی، ایشان را عذاب نکردندی، و به رحمت و فضل خود ما را از این کافران برهان.

وَأَوْتَحِنْنَا إِلَىٰ هُوسِيٍّ وَآخِيهِ، آنگه حق تعالی حکایت کرد آن وحی را که بر موسی و هارون کرد و [آنچه]<sup>۴</sup> ایشان را فرمود، گفت: وحی کردیم به موسی و برادرش<sup>۵</sup> هارون که برای قوم خود در مصرخانه بسازی، یقال: تَبَوَّأْتُ الْمُثْرِيزَ وَبَوْأْتُهُ، ای ائخذته مثزلا. واصل آن<sup>۶</sup> رجوع باشد، می: بَأَءَ إِذَا رَجَعَ، مُبَوَّءٌ وَمُبَوَّا<sup>۷</sup>، منزل باشد که رجوع مرد با آن بود. وبعضی اهل لغت فرقی کردند، گفتند: تَبَوَّأْتُ الْمُثْرِيزَ يَتَفَسِّي وَبَوَّا [الغير]<sup>۸</sup>، و قیل: تَبَوَّأْتُهُ الْمُثْرِيزَ لِغَيْرِهِ فَتَبَوَّا. وَاجْعَلُوا يُبُوْتُكُمْ قِبْلَةً، بیشتر مفسران گفتند: سبب آن بود که، خدای تعالی بنی اسراییل را فرمود که: جز در مسجدها نماز نکنند، و مسجد نمازگاه ایشان بود، چون فرعون سلط شد بفرمود تا مساجدها و عبادتگاههای ایشان خراب کردند و ایشان را منع کرد[ند]<sup>۹</sup> از نماز در مساجد. حق تعالی گفت: اکنون رخصت است شمارا که در خانه‌ها نماز کنی، وَاجْعَلُوا يُبُوْتُكُمْ قِبْلَةً، خانه‌ها قبله‌سازی، یعنی مصلی و نمازگاه، این قول عبدالله عباس است و ابراهیم و ربیع و ابن زید و ابومالک و عکرمه. مجاهد گفت: ایشان در

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: مکنی.

۲. اساس: ابو مجاز؛ به قیاس با نسخه مع، تصحیح شد؛ آو، آج، به، آن؛ ابو محلی؛ مل: ابو محلن.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: ابو ضحی.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۵. اساس: بر او و برادرش؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، «براوی» حذف شد.

۶. آج، مع، کب، آن از.

۷. اساس: مبوء، به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

۸. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

۹. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

کنایس نماز کردندی. چون از فرعون خایف شدند خدای تعالی فرمودند: درخانه‌ها نماز کنند و روی به کعبه کنند، و حسن هم این گفت. ولفظ مصر، لا یتصرف است برای آن که اعجمی است و مؤتث، و گفتند: برای آن که عالم است و مؤثث لانه البَلْدَةُ وَالْبَشْقَةُ، وَإِنْ بَرَى خَفَّتْ صِرْفَشْ کنند روا باشد، کهند و داغد و هود و لوط، و سعید جُبیر گفت: وَاجْعَلُوا يُبُوْكُمْ<sup>۱</sup>. یقابل<sup>۲</sup> بعضه بعضًا؛ و خانه‌ها برابر یکدیگر بازاری، وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ؛ و نماز به پای داری و مواضیت کنی برآن و مژده ده مؤمنان را.

قوله: رَبَّنَا إِنَّكَ أَتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَقَلْأَةَ زَيْنَةَ، حق تعالی از موسی حکایت کرد: بار خدایا! تو فرعون را و اشراف قومش را مال دادی و زینت، یعنی متاع و اثاث<sup>۳</sup> و لیامهای فاخر و خلیهای<sup>۴</sup>: گران مایه. بار خدایا تا ازره تو گمراه شوند<sup>۵</sup>، بار خدایا! مالهای ایشان مطعموس گردان و بند بر دلهای ایشان نه تا ایمان نیارند<sup>۶</sup> تا آنگه که عذاب الیم بینند.

اگر گویند: ظاهر این آیت دلیل قول مجیران می‌کند که خدای تعالی بنده را آلت و تمکین برای ظلالت و گمراهی دهد و او مرید<sup>۷</sup> باشد [آن را]<sup>۸</sup> ازاو. دگر آن که: دلهای ایشان را بند کن تا ایمان نیارند، شاید که موسی -علیه السلام- این گوید، و این، خلاف مذهب شمامست، جواب گوییم: در این آیت چند وجه گفتند، اهل عدل و توحید که هریک آیت را از آن ببرد که در او شبیت باشد، وجهی آن که: معنی آن است که، لَسْلَا يُصِلُّوا؛ بار خدایا! توبه آل فرعون این همه برای [آن]<sup>۸</sup> کردی تا خیان نشوند. بار خدایا! خیان شدند، و این را امثله بسیار است، منها قوله: يَسِّئُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَصِلُّوا<sup>۹</sup>، وَالْمَعْنَى لَسْلَا تَصِلُّوا، قوله [۱۵۵-پ]: وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمْبَدِيْكُمْ<sup>۱۰</sup>، و المعنی لَسْلَا تمْبَدِيْكُمْ، ومنها قوله: آن

۱. همه نسخه بدلهای بجز مل + قیتل، ای.

۲. آج، لب، آن: اساس.

۳. آج، آج، بهم، آن: شدند.

۴. مع: مرتد.

۵. سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

۶. مع: تقابل.

۷. آج، آج، حلهای.

۸. آج، مع، لب، آن: بیارند.

۹. اساس: ندارد؛ از آوی افزوده شد.

۱۰. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۵.

تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...، وَالْمَعْنَى لِلْأَلْأَلْ تَقُولُوا<sup>۱</sup> يَوْمَ الْقِيَامَةِ، معلوم است که خدای تعالیٰ بیان برای نفی ضلال<sup>۲</sup> کند نه برای ضلال، و کوهها برای آن بر زمین نهاد تا بنه خسید نه برای آن تابخسید<sup>۳</sup>؛ اگر گویند: این آیات وزان آن نیست برای آن که [در آن آیات «لام» و «لا»] محفوظ است، و در این آیت «آن» و «لا»؟ جواب گوییم: «لا» در هر دو آیت محفوظ است که<sup>۴</sup> تغیر معنی به او متعلق است. و اما لام کنی و «آن» به یک معنی باشد، نبینی که متعاقب اند فی قول القائل: جِئْشَكَ لِتَكْرِمَنِي، و جِئْشَكَ آنْ لِتَكْرِمَنِي، چون چنین باشد مطابقه ظاهر شد میان آیت که ما<sup>۵</sup> در اوئیم و میان آیات استشهاد<sup>۶</sup>. و وجه دوم، آن است که: «لام»، «لام» عاقبت است بر آن شرح که داده ایم پیش از این، و معنی آن که: بار خدایا! تا با فرعون [و]<sup>۷</sup> قوم او این همه نعمت بکردی، و تو را معلوم بود که عاقبت کار ایشان کفر و ضلال بود، امثله این «لام» از آیات و ایيات مستقصی در سوره الاعراف و دیگر جای گفتیم، مبنی قوله: فَالْتَّقْظَةُ أَلْ فِرْعَوْنَ لَيْكُونَ لَهُمْ عَذْوًا وَخَرْنَا<sup>۸</sup> ...، و قال الشاعر:

لَدُوا لِلْمَوْتِ وَأَبْتَوْا لِلْخَرَابِ

و وجهی دیگر آن که گفتند: ممتنع نبود که در قوم فرعون جماعتی بودند<sup>۹</sup> که مذهب جبر داشتند، خدای تعالیٰ این آیت بگفت رَدَا عَلَيْهِمْ عَلَى سَبِيلِ التَّهَكُّمْ، یعنی چنین کرده ایم<sup>۱۰</sup> عَنْدَكُمْ وَعَلَى زَعْمِكُمْ وَدَعْوَاكُمْ وَاغْتَفَادَكُمْ الْبَاطِلُ وَظَنَّكُمُ الْكَاذِبُ. وجه چهارم آن که: این بر وجه استفهام باشد، و حرف او که همزه است از کلام ساقط بود و تقدیر آن بود [که]<sup>۱۱</sup> عَآتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِيَّةً؛ بار خدایا تو فرعون و قومش را مال و زینت برای آن دادی<sup>۱۲</sup> تا ضال شوند؟ و این وجه ضعیف است برای آن که عرب حرف استفهام آن جا یفکرد که در کلام از او عوضی باشد، و این جا عوضی

۱. اساس: يقولوا؛ به قیاس با نسخه مع، تصحیح شد.

۲. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

۳. آو، آج، بم، لب، آز؛ ضلال.

۴. آز؛ بجهت.

۵. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۶. آج، آز؛ «لام» و «آن»؛ آو، بم؛ «لام» که «آن». ۷. آج، لب، آز؛ آن که

۸. سوره قصص (۲۸) آیه ۸.

۹. همه نسخه بدلها: بوده باشد.

۱۰. آو، آج، بم، آز؛ تو.

۱۱. همه نسخه بدلها: کرده ام.

۱۲. لب + که.

نیست، چه اگر نه چنین باشد استفهام به خبر مشتبه شود، و آن جا که به عوض بیفکنند<sup>۱</sup> نیکوست، آن جا که شاعر گفت:

لَعْمَرْكَ هَا آدِرِي وَإِنْ كُنْتُ دَارِيَا      يَسْبُعْ رَقِينَ الْجَنْرَأَمِ شَمَانِ  
وَتَقْدِيرَ آنِ اسْتَ كَه: أَيْسَبِعْ، وَلَكِنْ هَمْزَه استفهام بیفکنند<sup>۲</sup> برای آن که «ام»،  
بر حذف او دلیل می‌کند، و «ام» معادله همزه<sup>۳</sup> استفهام باشد. قوله رَعَنَا اظْمِنْ عَلَىٰ  
أَفْوَالِهِمْ، این نفرین<sup>۴</sup> است که موسی -علیه السلام- کرد بر فرعون و قومش، گفت:  
بار خدا یا! طمس کن مالهای اینان، و ظمس بردن<sup>۵</sup> اثر باشد، و کاریز آب که انباشته  
شود آن را مظموس می‌گویند در مبالغت، یعنی اثر نماند آن را. و قوله: قَدِّا التَّجُومُ  
ظُلِمَتْ<sup>۶</sup>، ای اذهب نُورُهَا<sup>۷</sup>، وقال<sup>۸</sup> تعالی: مِنْ قَبْلِ آنَّ نَظِيمَ وُجُوهًا...، يُذَكِّبُ  
عَنْهَا الرَّاحِرُ<sup>۹</sup> اثر الأنف والشَّفَةِ والْعَيْنِ، قال كعب بن زهیر:  
۱۰

مِنْ كُلِّ نَصَاحَةِ الْبَلْفَرِيِّ إِذَا عَرِقَتْ      غَرَضَتْهَا طَائِسُ الْأَعْلَامِ مَجْهُونٌ  
قتاده وابو صالح وابن زید گفتند: خدای تعالی دعای موسی در ایشان احابت  
کرد و مالهای ایشان جمله سنگ کرد، تا در خبر است که: تماثیل و شکر<sup>۱۰</sup> و انواع  
حبوبیشان جمله سنگ شد. [زر و سیم و هر چه بود ایشان را از صامت و ناطق  
و چهار پای و جز آن همه سنگ شد].<sup>۱۱</sup> قوله: وَاسْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ؛ در او چند قول  
گفتند، یکی آن که: بار خدا یا! دلهای ایشان سخت بکن و به جای<sup>۱۲</sup> بدار تا ایشان  
با آن که مالشان مطموس شده باشد هلاک نشوند تا هر روز، هر<sup>۱۳</sup> وقت، به آن مال

۱. آج، لب: آز + از

۱. همه نسخه بدلهای: بیفکنند.

۲. همه نسخه بدلهای، بجز محل: حرف.

۳. اساس: تقدیر؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، تصویح شد.

۴. آو، آج، بهم، مل، لب: ببردن؛ مج، آن: بپرون. ۶. سوره مرسلات (۷۷) آیه ۸.

۵. آو، آج، بهم، لب، آز + افه. ۷. همه نسخه بدلهای، بجز مج؛ بتورها.

۸. کذا در اساس (۹)، همه نسخه بدلهای: ندارد. ۹. سوره بساء (۴) آیه ۴۷.

۱۰. مل: پیکر؛ آو، آج، بهم، لب، آز: تماثیل شکر.

۱۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۱۲. همه نسخه بدلهای: بر جای.

۱۳. آو، بهم، مج: هر روز و هر آج، لب، آن: هر روز و همه.

فرو می نگرند و غم برغم و حسرت بر حسرت می فزاید<sup>۱</sup> ایشان را. و وجهی دیگر در او آن است که: **فَلَا يُؤْمِنُوا جواب وَأَشْدُدْ نِيَسْت**، و آنما عطف است علی قوله: **لِيُضْلِلُوا**، و تقدیر آن است که: **أَتَيْتُهُمْ مَالًا وَدُرْعَةً لِيُضْلِلُوا فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ**، **رَبَّنَا أَطْيَسْ عَلَى آفَوَالِهِمْ**، و در کلام تقدیم و تأخیری بود چنان که بینی، آنگه آن وجوه که در **لِيُضْلِلُوا** گفته شد، این جا مطرد باشد، برای: آن که **لِيُضْلِلُوا**، در معنی همان باشد که **فَلَا يُؤْمِنُوا**. وجهی دیگر آن است که، گفته اند:

که «لا» بمعنی «لن» است و تقدیر آن که **فَإِنَّهُمْ لَنْ يُؤْمِنُوا**، و آیت<sup>۲</sup> در معنی چنان بود که نوع علیه السلام. گفت: ...رَبَّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذِيَارًا، إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضْلِلُوا عِبَادَكَ ...الآية، فکائنه قال: **رَبَّنَا أَطْيَسْ عَلَى آفَوَالِهِمْ وَأَشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَإِنَّهُمْ لَنْ يُؤْمِنُوا أَبَدًا** و «نون» را بدل کرد به «الف»، چنان که اعشی گفت:

**وَضَلَّ عَلَى حِينِ الْقَيْثَاتِ وَالضَّحَى**  
**أَرَادَ فَاحْمَدَنْ، وَأَبَدَلَ النُّونَ الْخَفِيفَةَ**<sup>۳</sup> مِنَ الْأَلِيفِ، وَقَالَ عُمَرُ بْنُ

۴ أَبِي رَبِيعَ [۱۵۶-ر]

**وَقَمِيرَ بْنَ أَبِنَ خَفْسٍ وَعَشِيرَ**  
**بَنَ لَهُ فَالْفَتَاتَانِ فُومَا**

آراد: **قُومَنْ**: و قوله عليه السلام: **لَنْ يُلْدَغَ الْمُؤْمِنُ مِنْ جَهْرٍ مَرْتَبَنْ**; مؤمن را از یک سوچ مار دوبار نزند. اگرچه این ظاهر خبر است، معنی نهی است برای آن که اگر خبر باشد دروغ بود که ما مؤمنان را بیشتر به خلاف این می باییم، [و به این کردن از ایمان و حکم مؤمنی بترورند. وابوعلی گفت قومی نحویان گفتسد!<sup>۵</sup>] **فَلَا يُؤْمِنُوا**، جواب حقیقی نیست این را که: **رَبَّنَا أَطْيَسْ عَلَى آفَوَالِهِمْ وَأَشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ**، ولکن چو<sup>۶</sup> در جای خبر افتاد مجزوم شد، چنان که قائل گوید: **أَنْظُرْ إِلَى الشَّفَسْ تَغْرِبُ**; در آفتاب نگر تا فرو شود،

۱. اساس: آنیهم؛ به قیاس با نسخه آی، تصحیح شد.

۲. آج، مل، لب، آز: افزایید.

۳. همه نسخه بدلها: زینه.

۴. سورة نوح (۷۱) آیه ۲۶ و ۲۷.

۵. آی، آج، بیم، لب، آز: این.

۶. همه نسخه بدلها: فأبدل الالف من النون الخفيفة.

۷. اساس: عمر و بن، که باتوجه به نسخه بدلها و ضبط مجلد آن درص ۲۷۸ همین جلد تصحیح شد.

۸. اساس: عمر بن، به قیاس با نسخه آی، تصحیح شد. ۱۰. آی، آج، بیم، لب، آز: قومی.

۹. اساس تدارد؛ به قیاس با نسخه آی، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۱۰. همه نسخه بدلها: چون.

و معلوم است که غروب الشمس<sup>۱</sup> موقوف نباشد برنظر ناظر، ولکن چون بر جای جواب افتاد مجروم شد.

وابو مسلم محمد بن بحر الا صفهانی در این آیت وجهی غریب گفت و نکو، و آن، آن است که گفت: «لام»<sup>۲</sup> غرض است، و خدای تعالیٰ آن مال که ایشان<sup>۳</sup> را داد بر سبیل عقوبت و عذاب داد، علیٰ كُفَّارِهِمُ الْمُتَقْدِمُ؛ و از آن که دانست که در مستقبل ایام بر کفر اصرار کنند، واین آیت جاری مجرای آن آیت باشد که گفت: فَلَا تُنْجِنْكُ أَفْوَاهُهُمْ وَلَا ۵ آوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَعْذِذَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزَهَّقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ<sup>۴</sup>. پس موسی -علیه السلام- گفت []: بار خدایا! مرا معلوم است که تو این مال و نعمت نه برای کرامت به اینان داده ای بل بر سبیل عقوبت در دنیا مفتون شوند و در قیامت از رو بهشت ۱۰ گمراه []: بار خدایا! اکنون این مالها مطموس گردان و از اینان بستان تا حسرت شود در دلهاشان، بودلهاشان سخت کن تا بر این حال مکروه میرند، که در سابق علم تو آن است که؛ اینان ایمان نیارند مگر به قیامت که عذاب بیستند و ملیحاً شوند، و این<sup>۵</sup> ایمانی بود که سود ندارد، و این جوابی قریب است [به صواب]<sup>۶</sup> -والله اعلم بمراده.

حق تعالیٰ گفت: دعای شما که موسی و هارونی به احباب مقرن شد؛ قد أَجَبَتْ ۱۵ دُعَوْتُكُمَا، اکنون شما به استقامت مشغول باشی. و بعضی دگر گفتند: خطاب با موسی است تنها، و عرب به لفظ تثنیه خطاب کنید کس را علیٰ عادتهم المُسْتَمِرَة، برای آن که ایشان در بیشترین احوال در اسفار سه کس باشند: راکبی، و سایقی<sup>۷</sup> و قایدی . پس مدام هر یکی از ایشان با دو کس خطاب کند، و از این جا همه اشعار ایشان بدین لفظ است: خَلِيلٌ وَيَا صَاحِبِي وَيقِنًا<sup>۸</sup> وَأَشْمَعَا وَيَلِنَا وَمَانِدَا این، و شاعر گفت:

۲۰ فَقُلْتُ لِصَاحِبِي لَا تُنْجِلَنَا بِشَرْعِ أَصْوَالِهِ وَأَخْتَرَ شَبَّحَا

۱. همه نسخه بدلها: غروب شمس.

۲. آساس: سوره توبه (۹) آیه ۵۵.

۳. آساس: کایشان/که ایشان.

۴. آساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۵. آو، به: ور.

۶. آو، آج، به، آز: سابق.

۷. آساس: و افقا؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد؛ مل: بعا؛ معج: فقا.

استقامت کنی و در اوامر راست باشی و بر سر دعوت و ادای رسالت باشی، و اگر حمل کنند برو ظاهر اولیه بود برای آن که ممتنع نبود که این دعا موسی و هارون کرده باشند. و در خبر چنین می آید که: چون موسی دعا کردی، هارون آمین گفتی، از اینجا گفت: **أَجِبْتُكُمَا**. و دعوت، طلب فعل باشد به صیغت امر، چنان که گفت: **اللَّهُمَّ اغْفِرْنَا وَارْحَمْنَا وَاعْفُنَا وَاغْفُ عَنَّا**، و نیز به لفظ ماضی آید<sup>۱</sup>: **غَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَعْفَأَ عَنْكَ**. **وَلَا تَسْبِعَنِي**؛ و به هیچ وجه متابعت مکنی ره جاهلان را که ایشان چیزی ندانند. و این «نون» تأکید است **مُتَقَلَّ**. و این عامر، به «نون» خفیف خواند و اسکانی «تا»<sup>۲</sup> دوم من الشیع.

**وَجَاؤَنَا إِبْنَي إِسْرَائِيلَ الْبَخْرَ**، خدای تعالی در این آیت خبر داد که: ما بنی اسراییل را چگونه به دریا گذر دادیم، گفت: **مَا بَحَذَرَنِي إِنِّي أَيْشَانَ رَبَّهِ دَرِيَا**. **فَاتَّبَعُهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ**؛ فرعون و لشکرش به دنبال ایشان بیامدند، و از<sup>۳</sup> آن بود که اهل سیر روایت کردند به الفاظ مختلفه و معانی متفقه که: چون خدای تعالی خواست تا فرعون را هلاک کند، موسی را فرمود تا بنی اسراییل را گفت تا بر منت و جمله **خُلَّى** و **جَوَاهِرِ قَبْطِيَانِ** بستند و گفتند: **مَا رَا عَرْوَسِيْ** هست. قبطیان جمله **خُلَّى** خود به ایشان دادند و ایشان آن شب برخاستند و از شهر بیرون شدند، و خدای تعالی شب<sup>۴</sup> دراز بکرد و خواب بر قبطیان غالب شد تا هیچ از رفتن ایشان خبر نداشتند. و موسی -علیه السلام- ایشان را ببرد، و ایشان سیصد هزار مرد بودند<sup>۵</sup> و بیست هزار مرد بودند، و هر که هفتاد ساله بود در این شمار نبود، و هر که بیست ساله بود در این عدد نبود، و آن شب هیچ سرای نبود از آن قبطیان که در آن سرای کودکی<sup>۶</sup> و دوشه نمرد. ایشان بر دگر روز برخاستند و به تجهیز و دفن ایشان مشغول شدند، و کس با

۱. آو، آج، به، مج، لب، آز + چنان که؛ مل؛ چنان که گفت.

۲. همه نسخه بدلها: آن.

۳. آج، لب، آن؛ آن شب را؛ آو، به، مل، مج؛ آن شب.

۴. آو، به؛ شصده؛ مل؛ شصت؛ آج، مج، لب، آن؛ شصده.

۵. آو، آج، به، مل، لب، آن؛ هزار و.

۶. آج، لب، آن؛ کودک.

۷. آو، به، لب، آن؛ دوشه؛ مل؛ دوشه.

کس نپرداخت و از بنی اسراییل یاد نکردند تا شب بدان مشغول بودند، به شب بخفتند<sup>۱</sup>، بر دگر روز برخاستند<sup>۲</sup> انتظار می کردند<sup>۳</sup> تا بنی اسراییل به خدمت ایشان روند بر عادت، کس نمی رفت، [۱۵۶-پ] و کس<sup>۴</sup> از ایشان پدید نبود، برخاستند و سرایهای ایشان بدیدند کس در<sup>۵</sup> نبود، جمله<sup>۶</sup> برفته بودند، برفتند و فرعون را خبر دادند<sup>۷</sup>، از آن بیاشفت و گفت: **إِنَّ هُوَ لِإِلَٰهٖ لَيْسَ ذَٰهِبٌ فَلَيُؤْنَى**<sup>۸</sup> - الآيات<sup>۹</sup>.

۵ آنگه بفرمود: تا لشکر جمع شدند، و فرعون برنشست با هزارهزار و شتصد هزار مرد.

محمد بن کعب گفت: در لشکر او صدهزار اسب سیاه بودند بیرون از دگر شیات، و آن جماعت که خاصه فرعون بودند برای آن که او شعار و جامه سیاه داشت. این صدهزار مرد جمله با جامه های<sup>۱۰</sup> سیاه و اسبان سیاه و بارایاتهای<sup>۱۱</sup> سیاه بودند، و ۱۰ هارون -علیه السلام- بر مقدمه لشکر بنی اسراییل بود و موسی -علیه السلام- بر ساقه بود، چون موسی و بنی اسراییل به کنار دریا رسیدند، مقدمه لشکر فرعون به ایشان رسیده بودند<sup>۱۲</sup> هفتصد<sup>۱۳</sup> هزار مرد، هر مردی با اسبی تازنده و خودی بر سرنهاده و حربه ای به دست گرفته، چون قوم موسی ایشان را بدیدند، گفتند: یا موسی! چه چاره است؟ از ۱۵ پیش دریاست و از پس لشکر فرعون! اگر در دریا رویم<sup>۱۴</sup> غرق بیاשیم<sup>۱۵</sup>، و اگر مقام کنیم بر دست اینان کشته شویم. موسی -علیه السلام- گفت: .. **كَلَّا إِنْ قَعِيَ رَبِّي سَيِّدُهُنَّ**<sup>۱۶</sup>.

آنگه خدای تعالی وحی کرد به موسی که: عصا بر دریا زن، او همچنان کرد. خدای تعالی دوازده راه خشک در دریا پیدا کرد به عدد اسباط بنی اسراییل تا هر

- ۱. آو، آج، بم، لب، آز + و.
- ۲. آج، لب، آز: بودند نخفتند.
- ۳. آج، لب، آز: انتظار می بردند.
- ۴. مل، لب، آز: کسی.
- ۵. همه نسخه بدلها + او.
- ۶. آج، لب، آز: و جمله.
- ۷. همه نسخه بدلها، بجز آز + فرعون.
- ۸. سوره شعراء (۲۶) آیه ۵۶.
- ۹. آج ملب، آز: الآیه.
- ۱۰. آو، بم، مل: شصد.
- ۱۱. اساس: جامه ها / جامه های
- ۱۲. همه نسخه بدلها، بجز مل: رایات؛ مل: رایت.
- ۱۳. همه نسخه بدلها، بجز مج: بود.
- ۱۴. آو، آج، بم، مج، لب: هفصد.
- ۱۵. آو، آج، بم، لب: آز: شویم.

سبطی به راهی فرو شوند<sup>۱</sup>. چون پاره‌ای برفتند گفتند: ما خبر بسی اعمام خود نداریم<sup>۲</sup> و نباید تا<sup>۳</sup> غرق شده باشند. خدای تعالی فرمان داد تا آن<sup>۴</sup> کوههای آب طاق طاق شد<sup>۵</sup> تا ایشان یکدگر را می‌دیدند. چون ایشان جمله در دریا<sup>۶</sup> آمدند، فرعون به کناره دریا رسید با لشکر خود. چون دریا دید<sup>۷</sup> بر آن جمله بترسید، و دانست که آن از آیات خدای است. لشکر گفتند: فرو باید رفتن. او گفت: نشاید رفتن، و در این باب گفتی بکردند. جبریل -علیه السلام- بیامد بر مادیانی نشسته و در پیش اسب فرعون راند تا به کناره دریا، و اسب در دریا راند. اسب فرعون اسبی فحل بود، از پی مادیان در رفت و فرعون<sup>۸</sup> باز نتوانست داشتن. و میکایل -علیه السلام- بر ساقه لشکر فرعون می‌آمد تا همه را به دریا فرو کرد<sup>۹</sup>. چون اینان جمله در دریا آمدند، و ایشان جمله از دریا برآمدند، خدای تعالی آن طاقها<sup>۱۰</sup> برهم زد و دریا پرآب شد. فرعون بدید که غرق نزدیک رسید، گفت: آهنت<sup>۱۱</sup>؛ ایمان آوردم به خدای بنی اسراییل. جبریل -علیه السلام- پاره‌ای از گل دریا بگرفت<sup>۱۲</sup> و در دهن او زد و گفت: اللَّهُ أَكْبَرْ وَقَدْ عَصِيَتَ قَبْلَ<sup>۱۳</sup>.

کعب الاخبار گفت: روزی جبریل -علیه السلام- بیامد بر صورت مردی به فرعون. و او را گفت: من از راه دور آمدم<sup>۱۴</sup> و مرا فتوی هست، از تو می‌پرسم، مرا فتوی کن، گفت: چیست آن؟ گفت: چه گویی درینده‌ای که او را خداوندی باشد منع بر او بر<sup>۱۵</sup> انواع نعمت، چون نعمت او بر او از حدا و اندازه ببرود به بدی لشکر، کفران آرد و گوید: خداوند منم، سزای او چه باشد؟ گفت: سزای او آن باشد که به دریا ش غرق کنند، گفت: برنویس. او برنوشت بر<sup>۱۶</sup> خط خود، یقول ابوالعباس

۱. آو، آج، بم، لب، آن: نمی‌داریم.

۲. همه نسخه بدلها: شاید که.

۳. مل: درآب در.

۱. آو، آج، بم، لب، آن: شدند.

۲. همه نسخه بدلها: شاید که.

۳. آج، لب، آن: شدند.

۴. مل: درآب را.

۴. مل: دریا را بدید.

۵. آج، لب، آن + اورا.

۵. آو: فرود کرد.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مل + آب.

۷. اماس: آلان.

۶. همه نسخه بدلها: برگرفت.

۸. همه نسخه بدلها: به.

۷. همه نسخه بدلها: آمدند.

۹. همه نسخه بدلها بجز آن: به.

الوليد بن مُضطَبْ بْن الرِّيَان: جزاءُ الْقَبِيلَةِ الْخَارِجَةِ عَلَى مَيْدَهِ أَنْ يُغْرِقَ فِي الْبَحْرِ، جَبْرِيلُ آنَ نَوْشَتَهُ بَسْتَدَ تَأْنِ رَوْزَ كَهْ اُور درِ دَرِيَا گَرْفَتَار شَدَ بِرَا عَرْضَهُ كَرْدَ، گَفْتَ: اِينَ خَطْ تَوْ هَسْتَ؟ گَفْتَ: آرَى؟ گَفْتَ: اِينَ صَفَتَ؟ تَوْ هَسْتَ؟ گَفْتَ: آرَى؟ گَفْتَ: بِرْ فَتَوَيِّ خَوْدَ بِرْ فَعْلِ خَوْدَ گَرْفَتَار آمَدَيِ اِينَ جَا.

چون جَبْرِيلُ -عَلِيهِ السَّلَامُ- مُوسَى رَا خَبْرَ دَادَ بِهِ هَلَاكَ فَرَعُونَ، مُوسَى ۵ -عَلِيهِ السَّلَامُ- قَوْمَ رَا خَبْرَ دَادَ بِهِ هَلَاكَ فَرَعُونَ، گَفْتَنَدَ: مَا رَا اِزْ كَجا مَعْلُومَ شَوْدَ كَهْ فَرَعُونَ غَرْقَ شَدَ؟ خَدَائِي تَعَالَى فَرَعُونَ رَا با جَمْلَهُ سَلاَحَهَا كَهْ پُوشَيَدَه دَاشَتَ بِرْ سَرَآورَدَ<sup>۱</sup> تَأْنِ مُرَدَه بِرْ سَرَآبَ مِيَگَرْدِيدَ وَمَوْجَ اوْرَا بِرْ سَاحِلَ اِندَاخَتَ، وَبَسْنَى اِسْرَائِيلَ اوْرَا مُرَدَه بَدِيدَنَدَ گَفْتَنَدَ: اِزْ آنَ وَقْتَ بازَ آبَ هَيْيجَ مُرَدَه رَا فَرَوْنَبَرَدَ، قَوْلَهُ تَعَالَى: وَجَأْوَزْنَا يَبْنَى اِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ؛ مَا بَكْذَرَانِيدَيمَ بَسْنَى اِسْرَائِيلَ رَا، يَعْنِي فَرَزَنَدانَ يَعْقُوبَ رَا بِهِ دَرِيَا.  
۱۰ فَاتَّبَعَهُمْ، يَقَالُ: تَبَعَهُ وَاتَّبَعَهُ وَاتَّبَعَهُ بِمَعْنَى فَهُوَ تَابِعٌ وَمُتَبَعٌ وَمُتَبَعٌ. قَوْلَهُ: بَعْنَيَا وَعَدْوَا، اِيْ ظَلَمَّا وَعَدْوَانَّا وَتَجَاوِزَّا عَنِ الْمُقْدَارِ، وَنَصَبَ اِيشَانَ بِرْ تَمِيزَ باشَدَ، حَسَنَ بَصَرِي دَرَ شَادَّ خَوَانَدَ: وَعَدْوَا، عَلَى فَعُولَ، حَتَّى اِذَا [۱۵۷-ر] اَذْرَكَهُ [الْغَرْقُ]<sup>۲</sup>؛ تَأْنِ غَرْقَ اوْرَا درِيَا فَتَ، يَعْنِي فَرَعُونَ رَا. قَالَ، گَفْتَ، يَعْنِي فَرَعُونَ، اوْهُ جَوابُ «اِذَا» اَسْتَ وَعَامِلَ درَ اوْ، اَهْفَنَتُ اِيمَانَ آورَدَمَ . آنَّهُ<sup>۳</sup>، کَوْفِيَانَ خَوَانَنَدَ<sup>۴</sup> مَكْرَ عَاصِمَ، «آنَّهُ» بِهِ كَسْرَ هَمْزَهُ، وَ ۱۵ بَاقِي قُرَاءَه بِفتحِهِ، آنَ كَهْ بِهِ كَسْرَ خَوَانَدَ اِزْ صَلَةَ «قَالَ»، گَفْتَ كَهْ: هَرَچَه [از پَس]<sup>۵</sup> «قَالَ» آيَهُ، کَلامَيِ مَبْتَداً بُودَ، وَدرَ کَلامَ مَبْتَداً «اِنَّ» بَایِدَ بِهِ كَسْرَ، وَآنَ كَهْ «آنَ» خَوَانَدَ، گَفْتَ: اِزْ صَلَتِ اَمْتَثَتُ باشَدَ، بِرْ قَوْلِ اَولَ، اِينَ هَهِ يَكَ کَلامَ باشَدَ، وَبِرَاهِنَ قَراءَتَ دَوَ کَلامَ باشَدَ؛ اِيمَانَ آورَدَمَ<sup>۶</sup> بِدَانَ خَدَائِي کَهْ بِنَوَا اِسْرَائِيلَ بِهِ اوْ اِيمَانَ دَارَنَدَ<sup>۷</sup>، وَ

۱. اساس: حَرْيَ؛ به قِيَاسِ بَانِسْخَةِ آو، تَصْحِيحَ شَدَ، ۲. مَلَ: صُورَتَ.

۳. آجَ، لَبَ، آنَ: بِرْ سَرَآبَ اِندَاخَتَ.

۴. اساس: نَدَارَدَ؛ به قِيَاسِ بَانِسْخَةِ آو، اِزْ قَرْآنَ مجِيدَ اَفْزُودَه شَدَ.

۵. آو، آجَ، بَمَ، لَبَ: اِزَ، آنَ: آنَ.

۶. اساس: آنَگَه؛ به قِيَاسِ بَانِسْخَةِ آو، وَدِيَگَرْ نَسْخَهِ بَدَلَهَا، اِزْ قَرْآنَ مجِيدَ اَفْزُودَه شَدَ.

۷. هَمَةَ نَسْخَهِ بَدَلَهَا، بِجزَّ مَعِّ: خَوَانَنَدَ.

۸. اساس: نَدَارَدَ؛ به قِيَاسِ بَانِسْخَةِ آو، وَدِيَگَرْ نَسْخَهِ بَدَلَهَا، اَفْزُودَه شَدَ.

۹. آو، بَمَ: آورَدَ.

من از جمله مسلمانانم.  
او را گفتند: آن؟ اکنون می‌گویی؟ و پیش از این عاصی و مفسد بودی.  
ابوی جعفر من<sup>۱</sup> طریق التهراوی و نافع و الـ<sup>۲</sup> ابـاطـاـهـرـعـنـ اسماعیل و احمد بن صالح عن  
قالـونـ وـالـخـلـوـانـیـ عنـ قـالـونـ منـ طـرـیـقـ الـحـمـامـیـ<sup>۳</sup> : در دو جایگاه «آلـآنـ» بهـالـقاءـ  
حرکت همزه بر «لام». ابوعلی گفت: «لام» تعریف را چون پیش او همزه بود و  
خواهند که تخفیف همزه کنند، به دو طریق باشد، یکی آن که: همزه بینگشتند اصلاً  
از این، و حرکت او بر «لام» افگشتند چنان که گویند: الخمر<sup>۴</sup> فی الـآخـمـرـ، و دوم آن  
که: حرکت همزه اصل بر «لام» تعریف افگشتند، گویند: الخمر، و اندـالـکـسـائـیـ.  
**فَقَدْ كُنْتَ لُخْفِيْ حُبْ سَفَرَاءَ حِقْبَةَ**      **فَبَيْعَ لَانَّ مِنْهَا بِالذِي أَنْتَ بَايْعَ**  
اراده **فَبَيْعَ الـآنـ**، و این شاهد طریقه اول است. خلاف کردند در آن که این قول  
که گفت بر دو قول. بعضی گفتند: جبریل، و بعضی دگر گفتند: قول خدای است  
-جل جلاله- بر وجه اهانت و توبیخ.

قوله: **فَالْيَوْمَ نُنْجِيْكَ بِيَدِنِكَ**، حق تعالی گفت: ما امروز تورا برهانیم به تن تو  
پعقوب و قشیبه خواندنده: **نُنْجِيْكَ**، به تخفیف میـنـ الـأـنـجـاءـ، و باقی قراء، به تشدید  
مـیـنـ التـنـجـیـةـ. گفتند، معنی آن است که: ما تورا بر نجوت<sup>۵</sup> و بلندی اندازیم از زمین  
تنی بی روح تو، تا عبرتی و علامتی و آیتی گردی آنان را که از پس تو آیند. و استتفاقی  
این کلمه مـیـنـ نـجـوـةـ الـأـرـضـ باشد، و هـوـ الـمـرـفـقـ مـهـ<sup>۶</sup> قال آوس بن حـجرـ:

**فَمَنْ يَنْجِيْهِ كَمَنْ يَعْقُلُهِ**      **وَالْمُسْتَكِنُ كَمَنْ يَمْشِي يَقْرَأْهُ**  
آئی حیث لا ماء ولا مظر، مراد آن است که گفتیم که<sup>۷</sup>: بنی اسراییل شک  
کردند در هلاک فرعون، خدای تعالی او را برانداخت از زمین تنی بی روح تا  
بنی اسراییل<sup>۸</sup> را شک برخاست در هلاک او<sup>۹</sup>. آنگه گفت: و بسیاری مردمان از آیات

۱. اساس: آلان؛ چاپ مرحوم شعراتی: آلان / مـالـآنـ.

۲. همه نسخه بدلها: الا.

۴. آج، لب، آز + از این سوت؛ مل + در این سوت.

۳. همه نسخه بدلها: الا.

۶. مل، لب: نجومی.

۵. همه نسخه بدلها: لغـنـ.

۸. لب: یا.

۷. همه نسخه بدلها: منها.

۱۰. آج، بـمـ، لـبـ، آـنـ بنـيـ اـسـرـايـيلـانـ.

۹. آـنـ بنـيـ اـسـرـايـيلـانـ.

ما غافلند. وغفلت، ذهاب المعنى عن النفس<sup>۱</sup> باشد، واین بر سبیل تشبیه<sup>۲</sup> گفت تا مردمان را و مکلفان را از خواب غفلت بیدار کند. وبعضی دگر گفتهند: مراد به بدن درع است و «با» به معنی «مع» است، المعنی مع دزیعگ الحدید، تا معجزی دگر باشد که آهن پرسیر آب نماید.

آیه ۹۳ **وَلَقَدْ بَيْأَنِي إِشْرَائِيلَ مُبْتَأً صِدْقِي وَرَزْفَنَاهُمْ مِنَ الظَّيَّابَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ  
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبِّكَ يَقْضِي بَيْتَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتِلُفُونَ؛ [وَ]  
جای باز کردیم فرزندان یعقوب را جای راستی، و روزی کردیم ایشان را از پاکیها،  
خلاف نکردند تا آمد به ایشان علم، خدای توحیم کند میان ایشان روز قیامت در  
آنچه ایشان در آن خلاف کرده باشدند [۱۵۷-ب].**

آیه ۹۴ **فَإِنْ كُثِّرَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَسُلِّمِ الَّذِينَ يَقْرُئُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ  
لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُفْتَرِينَ؛ اگر بودی در شک از آنچه  
ما انزله کردیم بر تو، بپرس آنان را که خوانند کتاب از پیش تو، آمد به توحیق از  
خدای تو، مباش از جمله شک کنند گان.**

آیه ۹۵ **وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ وَمِباش از آنان  
که دروغ داشتند آیات خدای را که باشی از جمله زیانکاران.**

آیه ۹۶ **إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ؛ آنان که درست شد بر ایشان  
سخن خدای تو، ایمان نیارند.**

آیه ۹۷ **وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ أَيَّةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ وَاگر آید به ایشان هر دلیلی تا  
بینند عذاب دردناک.**

آیه ۹۸ **فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَفَتَتْ فَتَفَعَّلَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُؤْسَرُ لَمَّا آمَنُوا [۱۵۸-ر]  
كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْبَرْزَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْعَنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ؛ چرا اهل**

۱. آو، آج، بم، لب، آز: البطن.

۲. اساس: تشبیه؛ به قیاس با نسخه آو، ودبگرنسخه بدله، تصحیح شد.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۴. آج، لب + نزدیک.

شهری ایمان نیاوردند تا سود کردی<sup>۱</sup> ایمانشان مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب هلاک در زندگانی دنیا، و برخورداری دادیم [ایشان را]<sup>۲</sup> تا به وقت مرگ.

آیه ۹۹ **وَلُؤْشَاءَ رَبِّكَ لَا مَنَّ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَإِنَّ تُكَرِّهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يُكُوُّنُوا مُؤْمِنِينَ ؟ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَعْلَمُ الْرَّجُسَ عَلَى الَّذِينَ لَا هُمْ بِهِ يَكُونُونَ بِإِيمَانٍ ؟** و اگر خواستی<sup>۳</sup> خدای تو، ایمان آورده هر که<sup>۴</sup> در زمین [است]<sup>۵</sup> همه به یک باره تو اکراه کنی مردمان را تا باشند مؤمن؟

آیه ۱۰۰ **وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَعْلَمُ الرَّجُسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ؟** و نیست هیچ کس را که ایمان آرد مگر به فرمان خدای، و کند پلیدی<sup>۶</sup> بر آنان که خرد ندارند.<sup>۷</sup>

آیه ۱۰۱ **فَلَمْ يُنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَعْنَى الْأَيَاثُ وَالثَّدُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ؟** بگویندگری تا چیست در آسمانها و زمین، و چه گزیراند<sup>۸</sup> آینها و پیغمبران از قومی که نیازند ایمان؟

آیه ۱۰۲ **فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ [۱۵۸] - پ** [فَلَمْ يَأْتِنَظِرُوا إِنَّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ]؛ بگوش می دارند ایشان مگر مانند روزگار آنان که گذشتند از پیش ایشان؟ بگو گوش داری که من با<sup>۹</sup> شما[ام]<sup>۱۰</sup> از گوش دارندگان.

آیه ۱۰۳ **ثُمَّ لَتَحْيِي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ أَمْتَوْا كَذَلِكَ حَفَّا عَلَيْنَا لَتْحُجَّ الْمُؤْمِنِينَ ؛** پس بر هانیدیم پیغمبران [ما]<sup>۱۱</sup> را و آنان را که ایمان دارند، همچنین واجب است بر ما که بر هانیم مؤمنان را.

آیه ۱۰۴ **فَلَمْ يَا أَيَّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَفْعَدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّكُمْ وَأَمْرَتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ؛** بگو ای مردمان اگر بودی<sup>۱۲</sup> ادرشک از دین من، نپرستم<sup>۱۳</sup> آنان را که شما می پرسنی از فرود

۱. آو، آج، یم، لب + ایشان را.

۲. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۳. آو، آج، یم، لب: خواهد.

۴. اساس: هرچه، به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله اتصحیح شد.

۵. آو، آج، یم، لب + را.

۶. آو، آج، یم، لب: خرد را کار نبندند.

۷. مج: گزیراند.

۸. آو، یم: وا/را.

۹. آو، آج، یم، لب: آوردن.

۱۰. آو، آج، یم، لب: هست/هستد.

۱۱. اساس: نپرسنیم/نپرسنیم.

خدای، ولکن پرستم خدای را آن که جان بردارد شما را، و فرمودند مرا که باشم از مؤمنان.

آیه ۱۰۵ **وَأَنِ اقْرَمْ وَجْهَكَ لِلَّذِينَ حَنِيفُوا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ وَأَنَّ كَهْ رَاسْتَ كَنْ<sup>۱</sup>**  
رویت برای دین<sup>۱</sup> مسلمانی و مباش از مشرکان.

آیه ۱۰۶ **وَلَا تَدْعُ مِنْ ذُوْنِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَنْضُرُكَ [۱۵۹-ر] فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا  
مِنَ الظَّالِمِينَ؛ وَمَخْوَانَ از فرود خدای آنچه سودت نکند و زیانت نکند، اگر کنی تو آنگه از بیداد گران باشی.**

آیه ۱۰۷ **وَإِنْ يَمْسِنَكَ اللَّهُ بِبُصْرِ قَلْبًا كَاهِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ أَنْ يُرْدَكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَأْدَ  
لِفَضْلِهِ يُصْبِبُ بِهِ قَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ وَأَنَّكَ بِرْسَانَدَ تُورَا خدای  
به آفتشی، نباشد گشاپنده آن را مگراو، و اگر خواهد تورانیکی، نباشد باز زننده‌ای<sup>۲</sup>  
فضل او را، برساند به آن که خواهد از بندگان او<sup>۳</sup>، او آمرزنده و بخشاینده است.**

آیه ۱۰۸ **فَلُزْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِتَفْسِيهِ  
وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضْلُلُ عَلَيْهَا وَمَا آتَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ؛ بِكَوَافِ مَرْدَمَانَ آمَدَ به شما حق از  
خدایتان، هر که راه یابد بدرستی که راه یافت برای<sup>۴</sup> خود، و هر که گمراه شود،  
گمراه شود برآن، و نیستم بر شما نگاهبان مال<sup>۵</sup>.**

آیه ۱۰۹ **وَأَئِنْعَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاضْبِرْ حَتَّىٰ يَعْلَمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ؛ وَپَرَوِي  
کن آن را که وحی می‌کنند<sup>۶</sup> به تو و شکیبایی کن تا حکم کند خدای، او بهترین  
حاکمان است [۱۵۹-ب].**

قوله تعالی: **وَلَقَدْ بَوَأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ<sup>۷</sup>،** حق تعالی در این آیت بیان کرد و گفت:  
ما جای ساختیم فرزندان یعقوب و فرزند زادگان او را، **مُبَرَّأَصْدُقٌ؛** جای راستی.

۱. اساس: راست کرد؛ به قیاس با نسخه آو، «دبگرنخه بدلها» تصحیح شد.

۲. مج + پاک.

۳. آو، آج، بم، لب؛ بازدارند.

۴. مج: خود.

۵. همه نسخه بدلها؛ شما نگاهبان.

۶. آو، آج، بم، مج، لب؛ راه یابد، راه یابد برای.

۷. همه نسخه بدلها، بجزمل و مج + الایه.

آج، لب؛ وحی کنند.

خلاف<sup>۱</sup> کردند که مراد چیست، بعضی گفتند: یعنی مصر، و این [پس]<sup>۲</sup> از هلاک فرعون بود که حق تعالیٰ فرعون را هلاک کرد و مصر به بنی اسراییل دادبه میراث، و گفتند: زمین اردن و فلسطین بود، و آن زمین مقدسه<sup>۳</sup> است که خدای تعالیٰ به ابراهیم داد و فرزندانش. ضحاک گفت: زمین مصر و زمین شام است. قبّوآصیدق<sup>۴</sup>، ای منزل صدقی، یعنی پایه‌ای و منزلتی که آن را بدل نبود، چون [سخن]<sup>۵</sup> راست که آن را تغییر و تبدیل نبود، و گفتند: مراد آن است که، پایه تفضیل و تعظیم چنان که سخن<sup>۶</sup> راست معظم باشد، و گفتند: پایه‌ای بسزا و تحقیق، نه بگزارف، و نه به ناواجع. وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الظَّيَابَاتِ؛ و ایشان را روزی کردیم از خوشیها<sup>۷</sup>. در «ظیابات»، دو قول گفتند، یکی: ملاد و مشتهیات، و یکی: حلالهای پاکیزه. فَمَا اخْتَلَفُوا؛ خلاف نکردند این جهودان که فرزند زادگان یعقوب بودند، حتیٰ جاءَهُمُ الْعِلْمُ، یعنی التبیان و الاَدَله، تا علم به ایشان آمد، و آن ادله و حجج است که دلیل صحّت نبوت رسول -علیه السلام- می‌کند. و گفتند: مراد به «علم»، معلوم است، چنان که مخلوق را خلق گویند، وَهَذَا الدِّرْهَمُ ضَرْبُ الْأَمِير، ای مضروبه، قال اللہ تعالیٰ: هَذَا خَلْقُ اللَّهِ لَيْسَ بِأَنْ يَنْكُحُ مَنْ خُلِقَ، و این معلوم، محمد است -صلی الله عليه و آله- یعنی تا آنگه که محمد -صلی الله عليه و آله- به پیغمبری بیرون آمد، برای آن که ایشان پیش خروج [او]<sup>۸</sup>، او را شناختند و نبوت او دانستند از توریت و انجیل. و در معنی فَمَا اخْتَلَفُوا دو قول گفتند: حسن گفت: بر کفر بودند یک قول<sup>۹</sup>، و خلاف نکردند تا آنگه که رسول -علیه السلام- بیامد و قرآن و ادله و معجزات بیاورد، آنگه مختلف شدند، بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر و جحود مقام کردند. و بعضی دگر گفتند: پیش از خروج رسول -علیه السلام- متفق بودند بر آن که پیغمبری باید از عرب، من صفتہ کذی و کذی<sup>۱۰</sup>، همچنان که رسول بود -علیه السلام-. و مبعث

۱. مل: در او خلاف.

۲. مع: مقدس.

۳. مع: سحر.

۷. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۱.

۸. مل: یکی قول.

۲. اساس: ندارد؛ از آلو، افزوده شد.

۴. اساس: ندارد؛ از آلو، افزوده شد؛ مع: سحر.

۶. آج، آن خورشها.

۹. همه نسخه بدلها + کتاب.

او مگه باشد و مهاجر او مدینه بود. چون بیارامد، در او خلاف کردند. آنگه حق تعالی گفت: خدای تو میان ایشان حکم کند در آن که ایشان در آن خلاف می‌کنند، و این بر سریل تهدید و وعید باشد.

قوله: **فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ**، حی شک، توقف مرد باشد در آنچه بر دلی او<sup>۱</sup> بگذرد از اعتقاد کردن آن که چنان است یا نه چنان است. حق تعالی گفت: اگر در شکی<sup>۵</sup> از آنچه ما بر توانزله<sup>۲</sup> کردیم، خطاب با رسول است و مراد امت، و گفتند: مراد مخاطبی مبهم است، چنان که یکی از ما گوید: یا هذا و یا قرنی و یا فلان!<sup>۶</sup> و آیه‌السامع. مقائل گفت و جماعتی مفسران: سبب نزول آیت آن بود که کفار<sup>۳</sup> قریش گفتند: این قرآن بر محمد شیطانی القا می‌کند که اورا[ربی]<sup>۴</sup> می‌گویند. جماعتی کفار و جز ایشان به شک افتادند، خدای تعالی خطاب با شاکان کرد، نبینی<sup>۵</sup> که گفت دگر جای: یا آیه‌النی<sup>۶</sup> إذا ظَلَقْتُمُ النِّسَاءَ ...، خطاب با رسول و مراد امت. و بعضی دگر گفتند: خطاب با رسول است و «إن» به معنی «ما»ی نفی است، یعنی: **فَمَا كُنْتَ [فِي شَكٍّ]**<sup>۷</sup>: می‌دانی اینکه شاک<sup>۸</sup> نبودی در آن که ما بر توانزال می‌کنیم، جز که با این قول: **فَشَلَلَ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ**<sup>۹</sup>; موقع<sup>۱۰</sup> خود ندارد، و رمانی از این جواب گفت که معنی آن است که: با آن که تو شاک<sup>۱۱</sup> نه ای، پرس نا تورا بصیرت زیادت شود، [چنان که ابراهیم گفت [۱]: ولَكِنْ لِيَقْلُمَنْ قَلْبِي<sup>۱۲</sup>...، تا دلم<sup>۱۳</sup> بیارامد و این وجه هم قریب باشد. بعضی دگر گفتند: خدای تعالی دانست که رسول -علیه السلام- شاک نیست، ولکن خواست تا او بگوید: لا! [۱] **مُشَكٌّ فِي هَذَا وَمَا كُنْتُ شَاكًا**<sup>۱۴</sup>; مرا شک نیست و نبود در این معنی چنان که عیسی را -علیه السلام-

۱. آو، آج، به، لب، آن: اورا بر دل. ۲. آج، لب، آن: انزال.

۳. اساس: گفتار؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۴. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۵. لب، آن: شاکان نبی کرد.

۶. سوره طلاق (۹۵) آیه ۱.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز مج: تو شاک.

۸. مل: موضع.

۹. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، زاید می‌نماید؛ ندا حذف شد.

۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰.

۱۱. اساس + راه: به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، زاید می‌نماید؛ ندا حذف شد.

گفت بر مسیل تقریر: **عَاتَ قُلْتَ لِلثَّالِسِ أَنْجَدْوَنِي وَأَقْتَلَهُنِي مِنْ ذُونَ اللَّهِ ...**، وغرض آن [که] **نَا [او] بِكَوْيِدِ...** سُبْحَانَكَ ما يَكُونُ لِي آنَ أَفْوَنَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّهِ.

الآیه. فَرَاءٌ گفت: این چنان است که یکی از ما گوید: **إِنْ كُنْتَ إِنْيَ فَلَا تَعْصِنِي** <sup>۵</sup>، و غلامش را گوید: **إِنْ كُنْتَ عَلَامِي فَأَطْغِنِي**، واوشانگ نباشد در پرس خود و غلام خود. اگر گویند چه فایده است در این که گفت: **فَسُلِّلِ الَّذِينَ يَفْرُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ**; پرس از آنان که پیش <sup>۶</sup>: تو کتاب خوانده‌اند از جهودان و ترسایان، و قول ایشان حجت نباشد و دلیل را نشاید که رفع شک کند؟ جواب گوییم: حق تعالی رسول را فرمود که: **جَهَالِي اهْلِ كِتَابٍ تُورَا خَلَافُ مِنْ كَنْدَهِ** <sup>۷</sup> [۱۶۰-ر] و می‌گویند: این کتاب نه از نزدیک خدای است، تو علمای ایشان را پرس چون: **عَبْدُ اللَّهِ سَلَامُ وَبُخْرَى رَأَيْهِ وَجْزُ اُوتَ اقْرَارِ دَهْنَدِ وَبِكَوْيِدِ** که: این کتاب از نزدیک خدای است، و تسليم خصم و اقرار او به حق مخاصمش را حجت باشد، این نه منزله گواهی است تا گویند ایشان **نَهْ أَهْلَ كَوَاهِي اَنَّهُ بِرَأْيِ كَفَرْشَانِ**، این اقرار است و اقرار عاقل بر نفیش <sup>۸</sup> مقبول و مسموع باشد، اگر مؤمن بود، اگر کافر. دگر آن که: این جماعت اهل علم، مقتدایان بودند، چون مقتدایان و مفتیان تسليم کنند و اقرار دهند، به خلاف عامه اعتبار نبود. بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: اگر کسی را شگنی هست در تو و کتاب تو، و تو را از آن دل تنگ می‌شود، بر آن صبر کن و از اهل کتاب پرس که پیغمبران پیشین چه رنجها کشیدند و چه محنتها دیدند و چه صبر و شکیبایی کردند. سؤال <sup>۹</sup> از اهل کتاب این است، و این چیزی نباشد که ایشان در آن دروغ گویند این بروجهی بود در جواب <sup>۱۰</sup> سؤال. آنگه گفت: **لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ**; حق از خدای تو به تو آمد از جمله شاگان نباشی تو و

۱. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.  
۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آی، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. آی، آج، بهم، آن تعصیتی.

۴. مل + پیش از

۵. همه نسخه بدلها بجز مل: خلاف کردند.

۶. لب، آن: گویندشان.

۷. اساس: اعش؛ به قیاس با نسخه آی تصحیح شد.

۸. همه نسخه بدلها + از

۹. مل: جوان

۱۰. آی: سؤالی.

۱۱. اساس: بر تو؛ به قیاس با نسخه آی، تصحیح شد؛ مع: من تو

قوله: **فَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الْمُمْتَرِبِينَ**، هم خطاب بارسول است ومراد غیری، چنان که گفت: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتْقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ**<sup>۱</sup>...، مراد نه رسول است اگرچه خطاب با اوست، نبینی که گفت: ...**إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا**<sup>۲</sup>، خطاب با امت او کرد. وجهی دگر در آیت آن است که: حق تعالی «إن» گفت و «إن» حرف شرط باشد و [مشروط موقوف بود برشرط، چون شرط نباشد]<sup>۳</sup> مشروط هم نباشد. در مثل گویند: اگر بکشند<sup>۴</sup> برست<sup>۵</sup>، لاجرم رسول -علیه السلام- چون این آیت آمد گفت: **مَا كُنْتُ شَاكِنًا وَلَا أَشْكُ**<sup>۶</sup>، گفت: من شاگ نیم، لاجرم نخواهم از ایشان [چیزی]<sup>۷</sup> پرسیدن، و این وجه بهتر از همه وجهه است که با او تعسیف نیست و ظاهر بر جای خود است. **وَلَا إِنْتَرَاءُ الشَّكْ**<sup>۸</sup>، و تذلیک: **الْمِزْرِيَّةُ**، و اصله **مِنَ الْمَرْيِ**، و هو مُسْنَعٌ ضَرِعٌ التَّأْفَةٌ يُعْلَمُ أَيْهَا لَيْنٌ أَمْ لَا<sup>۹</sup>، او نیز چون شک کند پستان شتر بمالد تا شیر دارد یا نه! **ثُمَّ كَثُرَ**<sup>۱۰</sup>; آنگه در استعمال بسیار شد تا آن جا ببینی<sup>۱۱</sup> که شک نباشد کسی پستان شتر بمالد تا شیر دوشد **مِرْيَتْ** گویند، آنگه گفت<sup>۱۲</sup>: **مَرْيِ**، استخراج باشد، یعنی استخراج **اللَّبَنِ** **مِنَ الضرعِ**، و اصل آن است که گفتیم.

**وَلَا تَكُونُنَّ مِنَ الظَّمِنَّ كَذَّلِوَا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**<sup>۱۳</sup>; و مباش از جمله آنان که آیات ما دروغ دارند، که پس، از جمله زیانکاران باشی. و «من»<sup>۱۴</sup>، در هر دو جای قبیض است، و اگر در دوم گویند تبیین است هم روا باشد، قوله: **فَتَكُونُنَّ**<sup>۱۵</sup>، منصوب است به «فَا» به جواب نهی به اضمamar «آن». و «نون»<sup>۱۶</sup> تأکید راست در نهی، و آیت نیز خطاب است با رسول و مراد جزا او، چنان که گفت: **لَيْنٌ أَشْرَكْتَ لَيْخَبَقْنَ عَمَلْكَ**<sup>۱۷</sup>...، و هم این وجه که در آیت اول گفتیم، این جا توان گفتیں، و نیز در آیت استشهاد<sup>۱۸</sup> برای آن که خدای تعالی نهی می کند رسول را تا از جمله مکذبان نباشد، و واجب نبود که نهی آن را کنند که او آن فعل منهی عنده.

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۱.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۱۲۸.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آیه، افزوده شد.

۴. مع، آن نکشد.

۵. آی، آج، بهم، مع: بردست؛ لب: نروست؛ آن: بروست.

۶. همه نسخه بدلهای: نیز.

۷. مل: آنگاه گفتند.

۸. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

۹. آی، آج، بهم، لب، آن: استشهادی؛ مل: استههام.

می‌کند تا از احوال او معلوم باشد که آن خواهد کرد، نبینی که آن مرد که فرزند صالح را وصیت کند، همه اورا آن گوید که به مصالح او<sup>۱</sup> باز گردد، و اگرچه معلوم از حال او آن بود که او خود آن کند<sup>۲</sup> و نهی کند اورا از انواع فساد و اگرچه معلوم از حال او آن بود که نکند، ولکن از شرط وصیت این است: اینجا همچنین قرآن وعظ است و از شرط واعظ آن است که، بزر و ناجر را وعظ کند، چه<sup>۳</sup> باشد که وعظ او بر<sup>۴</sup> نقی را نافعتر بود از آن که قاجر عاصی را و قوله: **لَئِنْ أَشْرَكْتَ** ... ، شرط است هر جواب که<sup>۵</sup> باز پس در آیت اول گفته‌یم اینجا بشاید<sup>۶</sup>. آنگه گفت: اگر کنی از جمله زیانکاران باشی، حال اورا تشبيه کرد به حال بازارگان<sup>۷</sup> که اوسعی<sup>۸</sup> کند و کند و رنج برد<sup>۹</sup> به طمع سود، و آنگه چون به ره هلاک شود، آن کس که به آن عالم باشد اورا گوید: نگرا آن راه نروی که بیرون آن که سود نکنی سرمایه زیان بود تو را، و آیت وارد است مورد وعظ رسول را -علیه السلام- و جز رسول را، و او به آن مُتعظ و متعقب. و امت بعضی، و بیشتر عاصی و ناشنوونده و ناپذیرنده، آنگه بر سیل قطع طمع رسول -علیه السلام-. تا او دل عزیز خود در بند انتظار ندارد، که: **إِلَيْسِ إِخْتَى الرَّاحِثِينَ**.

گفت: **[إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ - الْأِيَّة]**<sup>۱۰</sup>؛ آنان که کلمت ما در عذاب برایشان واجب شد، ایشان هرگز ایمان نیارند از آن جا که در سابق علم ما آن است که، اختیار نکنند تا تولد در پند ایشان نداری. و **حَقَّتْ**، ای وَجَبَتْ عَلَيْهِمْ وَتَبَيَّنَتْ<sup>۱۱</sup>؛ و اختلاف قراء در کلمه و کلمات برفت و وجه آن، آنگه<sup>۱۲</sup> در آن [۱۶۰-پ] کلمه خلاف

۱. مل: خود.

۲. مل + برای.

۳. اساس: صبر؛ به قیاس با نسخه آور، تصحیح شد.

۴. آور، به: نکند.

۵. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

۶. مل: مرد.

۷. آور، به: مرجوab که؛ مل: مرجوab را که.

۸. اساس: نشاید؛ به قیاس با نسخه آور، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۹. آور، آج، به، لب، آن: بیع.

۱۰. مل: بازارگان.

۱۱. مج: و اگر در رنج بود.

۱۲ اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل: از قرآن مجید افزوده شد.

۱۳. مج، آن: بیعت.

۱۴. آج، لب، آن: وجہی.

۱۵. آج، لب، آن: آن که.

کردند، بعضی گفتند: لعنت اوست کافران را، بعضی گفتند: سخن اوست بر مستحقان سخط. عبدالله عباس گفت: قول اوست و گفت او در لوح محفوظ که: فُلَانٌ لَا يُؤْمِنُ، از آنجا که از او کفر معلوم باشد. بعضی دگر گفتند: کلمه آن است که با ابلیس گفت: لَا فَلَّيَشَ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِنْ تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ<sup>۱</sup>.

قوله: وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ أَيْهَةٍ مُشْرُوطٍ این شرط از پیش رفته است، و هو قوله: لَا يُؤْمِنُونَ، و معنی آن که: ایمان نیارند ایشان، واگر همه آیت و دلالت در جهان با ایشان آید، و ائمما قال: وَلَوْ جَاءَتْهُمْ، به تأثیث، واگر چه فعل مسد با مذکور است و آن کل است که این اسم که مسندالیه مضاف است با مؤثثی و هی الایه، و مثله قولهم: خَرَبَتْ سُورُ الْمَدِيْنَةِ وَذَكَبَتْ بَعْضُ أَصَابِيْعِهِ، حق تعالی گفت: اینها ایمان نیارند واگر چه جمله آیات با ایشان آید، ایشان را لطف نخواهد بودن. و وجه حسن تکلیف<sup>۲</sup> ایشان هم آن است که وجه حسن تکلیف منْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ يُؤْمِنُ، و آن تعریض ثواب است، از خدای تعریض هست، از آن که<sup>۳</sup> از او قبول نباشد، اثی غلبه من قتل نفس، گناه او باشد بر خدای تابان<sup>۴</sup> نبود. حَتَّىٰ يَرُوَا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ؛ تا آنگه که عذاب الیم بیستند، آنگه ایمان آرند چنان که قرعون آورد، و آن ایمانی باشد که سود ندارد در آن وقت.

۱۵ قوله: فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْنَةً أَفَتُ- الایه، «لَوْلَا» اینجا به معنی «هَلْلا» است، و هَلْلا را، دو معنی بود، یکی: تحضیض، ویکی: توبیخ. تحضیض چنان که گفت<sup>۵</sup>: هَلْلا تائی زیدا لِحاجتِک، و توبیخ چنان که: هَلْلا أَمْتَثَتْ مِنَ الْفَسَادِ<sup>۶</sup> إذا دُعِيْتَ إِلَيْهِ، و این بیت یک جای برفت - و هُوَ:

۲۰ تَعْدُونَ عَقْرَالنِبِيبِ أَفْضَلَ مَجْدِكُمْ بَنْيَ صَوْظَرِي لَوْلَا الْكَبِيْرُ الْمُفَقَّرُ ای، هَلْلا عَقْرُومُ الْكَبِيْرُ الْمُفَقَّرُ، وَهُوَ الشَّجَاعُ الَّذِي [الْقَيْ] [عَلَىٰ أَحَدٍ فَطَرَيْهِ، ای]

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۸۵.

۲. اساس: هو؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۳. آو، آج، به، لب، آزله به.

۴. مج، هل، مع، مج، لب، آن؛ توان.

۵. همه نسخه بدلهای: گویی.

۶. مج: النساء.

۷. اساس: تدارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۸. رغبت.

جنبيه، و در مصحف عبدالله و أبي، «هَلْ» نوشته<sup>۱</sup> است، و معنی تحضيض متضمن باشد معنی نفی را، برای آن که هلا فعلت کذا، آن کس را گویند که آن کار نکرده باشد، تا توان گفتن او را که چرا چنین نکردی. قوله: قُرْيَةٌ، مراد اهل قریه اند غلی خدف المضاف و اقامۃ المضاف إلیه مقامه، کقوله: وَسْلِ الْقُرْيَةِ...، قول آن کس که گفت: إِلَّا قَوْمٌ يُؤْسَى، استثنای منقطع است از آن جا که قوم مستثناست از قریه، و آن چنین<sup>۲</sup> نیست<sup>۳</sup>، غلط کرد، برای آن که قوم از قریه مستثنای نیست، وهم از<sup>۴</sup> قوم مستثناست، برای آن که آن جا مضاف محذوف است چنان که بیان کردیم. وبعضی دگر گفتند: منقطع است از آن جا که استثنای منقطع است، ناجیان را از مهلكان استثنا کرد، و این راجحی مجرای آن کرد که نابغه گفت<sup>۵</sup>:

١٠  
[وَقَفْتُ فِيهَا أَصْبَلًا أَسَائِلَهَا      عَيْتُتْ جَوَابًا] <sup>٦</sup> وَمَا بِالرَّبِيعِ مِنْ أَعْدِي  
إِلَأَوَارِي [لَا إِلَّا مَا أَبْتَثَيْتُهَا      وَاللُّؤْيُ كَالْخَوْضِ بِالْمَظْلُومَةِ الْجَلِيدِ] <sup>٧</sup>  
واگر استثنای متصل گویند هم روا باشد که منصوب بود برای آن که: ما جاعنی آخذ إِلَّا زَيْدًا وَإِلَّا زَيْنَدًا رواست، و اگر چه بدل نباشد<sup>٨</sup> این جا از استثنا.

و در یونس، چند لغت است. فَسَمَ ((نون)) و آن لغت مشهور است، و کسر «نون» و آن قراءت ظلمة بن مضرف است و أغمش و جحدري و عيسى در شاد، وبعضی عرب گفتند: به فتح «نون». و ابو زید الانصاری حکایت کرد از بعضی عرب هم این کلمه مع الفتحة والضممة والكسرة، و معنی آیت آن است: ما کانت قریةً أنتْ؛ هیچ اهل شهری نبودند که ایمان آوردند در وقت معاينة عذاب، که ایشان را ایمان سود داشت<sup>۹</sup> [مگر قوم یونس که ایشان عند معاينة علامات عذاب]<sup>۱۰</sup> ایمان آوردند و خدای

۱. آو، بهم، آن: نیشنده.

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: جنس.

۴. مل + همه.

۵. اساس و دیگر نسخه بدلها + و مَا بالرَّبِيعِ مِنْ أَحَدِ الْأَوَارِي.

۶. اساس و دیگر نسخه بدلها: فاقد شاهد شعری است، تنها نسخه آج، در حاشیه با قلمی متفاوت از متن این دو بیت را از نابغه آورده؛ به قیاس با این نسخه و چاپ مرحوم شعراتی افزوده شد.

۷. اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۸. اساس: نداشت؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

تعالی عذاب کشف کرد از ایشان و ایشان را مهلت داد و تأخیر کرد تا به وقت دیگر. و قصه این<sup>۱</sup> چنان بود که: عبداللہ مسعود و سعید جبیر و مُندی و وهب و دیگر راویان گفتند که: قوم یونس [به نینوا]<sup>۲</sup> بودند بدان<sup>۳</sup> زمین موصل، خدای تعالی یونس را به ایشان فرستاد و ایشان را دعوت کرد، ابا کردند و ایمان نیاوردنده. یونس با خدای شکایت کرد. خدای تعالی گفت: بگو ایشان را که از امروز تا سه روز عذاب به ایشان آید که ایمان نیارند. یونس -علیه السلام- ایشان را این بگفت و از میان ایشان برفت.

آن روز که وعده بود از بامداد آثار و علامات<sup>۴</sup> عذاب پیدا شد، و آن ابری بود در او پاره های<sup>۵</sup> آتش، گرد شهر ایشان درآمد. مُقاتل گفت: به بالای سر ایشان آمد به مقدار میلسی. عبداللہ عباس گفت: کمتر از میلسی بود. وهب گفت: [۱۶۱-ر] ابری سیاه با او دودی سیاه بود که بر شهرهای ایشان<sup>۶</sup> افتاد همه دروبام ایشان سیاه کرد. چون آن بدیدند بنزدیک پادشاه دویدند، اورا گفتند: چه رای است<sup>۷</sup> او گفت: بدانی که یونس مردی است راستیگر<sup>۸</sup>، و ما هرگز از او دروغی نشودیم<sup>۹</sup>، و آنچه ظاهر حال است، آن است که: این علامت عذاب است، ولکن بروی و اورا طلب کنی اگر در میان ماست آمن<sup>۱۰</sup> باشی که این عذاب نیست، و اگر برخته است بقین ۱۵ دانی که عذاب است. برخته و بجستند، اورا نیافتدند. باز آمدند و گفتند: رفته است. پادشاه مردی عاقل بود، گفت: چون او رفته است این لامحال<sup>۱۱</sup> علامت عذاب است، ولکن من یونس را برای آن طلب می کردم تا به او ایمان آرم، و شما نیز ایمان آری، تا باشد که خدای این عذاب را از ما بردارد، اکنون چون او رفته است و غایب شده<sup>۱۲</sup>، خدای او غایب نیست، بیایی و مجتمع شوی تا به صحراء بیرون رویم. آنگه بفرمود: تا ۲۰

۱. مل: او.

۲. اساس: تدارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها: از.

۴. اساس: علامت؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۵. اساس: پاره های / پاره های.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: شهر ایشان.

۷. اساس: راست؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۸. آو، آج، بیم، مل، لب، آن راستگو؛ مج: راستگیر.

۹. آوه مج: نشیدیم؛ آج، آن، لب: نشیده ایم.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: غایب است.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مج: لامحال این.

جمله اهل شهر- زن و مرد و کودک و پیر و جوان و خرد و بزرگ- بیرون آمدند و چهار پای و بهایم را بیرون آوردند<sup>۱</sup> و به صحرای بیرون شدند، و بفرمود: تا کودکان را از مادران<sup>۲</sup> جدا کردند، و بچگان چهار پایان را از مادیان<sup>۳</sup> جدا کردند، و او جامه ملوکانه بکند و پلاسی درپوشید، و مردمان را بفرمود تا به یک بار بازگ برآوردن و گریه و ضجه برگرفتند، و چهار پایان به ناله آمدند، و کودکان به گریه آمدند<sup>۴</sup>، و آوازها بلند شد به دعا و تضرع، و ملک سربرهنه کرد و پای برهنه کرد<sup>۵</sup> و روی بر خاک نهاد و گفت: ای خدای یونس! ما خواستیم تا یونس را وسیلت سازیم، اکنون یونس به شوم<sup>۶</sup> گناه ما از میانی ما برفت، ما به درگاه توأمدهم و تن تسلیم کرده و فرمان تورا گردن نهاده و به توایمان آورده. بار خدایا! به رحمت تو بر بندگانت و به قدر [و]<sup>۷</sup> منزلت یونس بر تو که این عذاب از ما برداری. خدای تعالی از ایشان صدقه نیت شناخت، عذاب از ایشان برداشت.

عبدالله مسعود گفت: از صدقه توبه قوم یونس آن بود که، رذ مظالم کردند با یکدیگر تا اگر مردی از آن کسی سنگی<sup>۸</sup> برگرفته بود و در بنایی بسته<sup>۹</sup>، بیامد و آن سنگ برکند و با در سرای آن کس برد. *پاور چلوچ سازی*

صالح المرئی روایت کرد عن ابی عمران الجوني<sup>۱۰</sup> عن ابی الجلد که او گفت: چون عذاب به سر قوم یونس آمد، بدؤیدند [به پیری]<sup>۱۱</sup> از بقیة علماء که در میان ایشان بود گفتند: یا شیخ ما و عالم ما! عذاب نزدیک رسید<sup>۱۲</sup>، چه کنیم؟ گفت: ایمان آری، و خدای را به این نامها بخوانی: یا حَنْیا قَیْمُون! یا حَنْیا لَحَنْیا یا حَنْیا مُحِیَّي الْمَوْتَنِی، یا حَنْیا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. خدای را بدین کلمات بخوانندند، خدای

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: بیرون برداشت.

۲. آج، بهم، لب، آن: مادران.

۳. همه نسخه بدلها: مادران.

۴. آج، آج، بهم، لب، آن: سروپای برهنه کرد.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۶. آج، لب، آن: حتی اگر کسی سنگی از کسی.

۷. آج، آج، بهم، لب، آن: به کار برده؛ مل، مع: داشته.

۸. آج، آج، بهم، لب، آن: الجوینی، مل: الحوی.

۹. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

۱۰. آج، آج، بهم، لب، آن: است.

-عزو جل- [عذاب]<sup>۱</sup> از ایشان برداشت. اگر آنان که مالیان برو کفر بودند، خدای را به کلمه توحید بخوانند اجابت آمد و عذاب به رحمت بدل شد، او لیست که چون مؤمنی خدای را به این نامها بخواند در حاجات دین و دنیا به اجابت مقررون شود، چون خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت<sup>۲</sup>، گفتند: یونس را طلب کنی تا ایمان آریم.  
 ۵ یونس -علیه السلام- از آن‌جا برفت چند روز چون آن مدت بگذشت و یونس بی خبر بود از احوال قوم، برباخت و به سر کوه [بر]<sup>۳</sup> آمد و فرو نگردید شهر بر جای بود، گمان برد که شهر بر جای است و مردم<sup>۴</sup> هلاک شدند، چون نگاه کرد شبانی از شهر بیرون می‌آمد<sup>۵</sup> و گوپند<sup>۶</sup> بسیار از شهر بیرون آورد و بر کوه آمد به کومپند چرانیدن. یونس او را گفت: مردمان نینوا را چگونه رها کردی؟ گفت: فی خیر و سلامه؛ به خیر و سلامت اند. گفت: هیچ عذاب و آفت و هلاک نرسید ایشان را؟ گفت: نه. یونس  
 ۱۰ گفت: بار خدایا! ایشان هرگز مرا به دروغی ندیدند، مرا تکذیب کردند. اکنون چون مرا به دروغ بیازمودند قول من کی باور دارند؟ از آن‌جا برفت و روی در بیابان نهاد. و ذلك قوله: وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا.<sup>۷</sup> الآية، به کنار دریا رسید، جماعتی در کشته می‌نشستند، با ایشان در کشته نشست و کشتهایا بسیار بود همه برفت، این بماند، هیچ بنه رفت<sup>۸</sup> پیری در آن کشته گفت: در میان ما بنده گریخته هست، تا او  
 ۱۵ این‌جا باشد این کشته بنه رود!  
 و یک روایت آن است که: چون یونس در کشته نشست، دریا آشتن گرفت و موجها متلاطم<sup>۹</sup>، کشتبیان گفت: در میان ما بنده گریخته هست. یونس گفت: آن بنده گریخته منم، اگر خواهی تا شما سلامت یابی، مرا به آب اندازی. [۱۶۱-پ]  
 ۲۰ گفتند: حاشا! ما بر تو اثر بندگان گریخته نمی‌یسیم، تو سیمای صالحان داری.

۱. امس: ندارد؛ به فیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها + ایشان.

۳. آج، لب، آن: از آن مدت عمل: از مدت.

۴. همه نسخه بدلها.

۵. آی، آج، بم، لب، آن: مردمان.

۶. همه نسخه بدلها: بیرون آمد.

۷. سورة انبیا (۲۱) آیه ۸۷.

۸. بنه رفت / بنرفت؛ آج، لب، آن: نمی‌رفت.

۹. بنه رود / بنرود.

۱۰. مل + بخاست.

گفت: من گفتم، شما بِه دانی. گفتند: ما تو را به دریا نیفَگنیم تا احوال تو نیک  
بنه دانیم.<sup>۱</sup> قرعه بیاوردند و برآند اختند<sup>۲</sup>، چند بار به نام یونس برآمد، مردمان کشته  
گفتند: این جای تعجب است! او را برگرفتند تا به دریا افگشتند، خدای تعالی «نون»  
را گفت: دریاب بنده مرا یونس!<sup>۳</sup> که من شکم توروزی چند زندان او خواهم کرد و  
او طعمه تو نیست، نگرای تا هیچ<sup>۴</sup> پوست واستخوان او را نیازاری. نون، بتاختن از  
اخصای دریا بیامد، چون او را به کنار کشته آوردند، سربرداشت و دهن باز کرد،  
گفتند: اگر اِن کان<sup>۵</sup> و لَبُد است که این مرد صالح را به دریا می باید انداختن، به  
دهن ماهی نه اندازیم<sup>۶</sup>، او را از آن جانب به دیگر جانب<sup>۷</sup> برداشت، دگر باره ماهی  
بیامد و دهن باز کرد، تا به هر چهار<sup>۸</sup> جانب<sup>۹</sup> بگردانیدند، گفتند: مگر در زیر این  
سری هست، او را بینداختند و ماهی او را فرو برد.<sup>۱۰</sup>

ودر خبر هست که: ماهی بیامد و آن ماهی را فرد برد، و ماهی دیگر بیامد و آن  
ماهی را فرو برد، او در شکم سه ماهی محبوس گشت و خدای تعالی شکم آن  
ماهیان<sup>۱۱</sup> بر او چون آبگینه کرد تا آن ماهی هفت دریا بگردید و او عجایب هفت دریا  
بدید. چون او را به قعر دریا رسانیدند، تسبیح اهل دریا بشنید<sup>۱۲</sup>، او نیز موافقت کرد  
گفت:... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي گُنْتَ مِنَ الظَّالِمِينَ<sup>۱۳</sup>؛ و این قصه به تمامی  
درجای خود بیابد. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و او چهل شبان روز<sup>۱۴</sup> در شکم ماهی بماند، چون مدت<sup>۱۵</sup> بگذشت، خدای تعالی  
ماهی را فرمود تا او را به صحراء برآند اخت، چنان که گفت: فَتَبَذُّنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ

۱. بنه دانیم/بندانیم؛ آن آج و بم، لب، آن: بدانیم.

۲. آن آج، بم، لب، آن: بزندند.

۳. آج: به هیچ.

۴. مل، مج: آن کان

۵. نه اندازیم/ناندازیم/نیندازیم.

۶. آن آج، بم، لب؛ آن: به دیگر جای؛ مل: به جانب دیگر.

۷. مج: چان

۸. آن آج، بم، مل، لب، آن: تا به هرجانیش که.

۹. مل، لب: ماهی.

۱۰. اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلبها، تصحیح شد.

۱۱. سوره انبیاء(۲۱) آیه ۸۷.

۱۲. آن آج، بم، مج، لب، آن: شباه روز

۱۳. آج، لب، آن: ملتانی.

سقیم<sup>۱</sup>. آنگه خدای تعالی درخت کدو<sup>۲</sup> برو<sup>۳</sup> یانید تازود برآمد و سایه افگند. و از این جاست که درخت کدو سریع التبات باشد.<sup>۴</sup> درساية آن درخت می بود، و خدای تعالی بزی<sup>۵</sup> کوهی را بفرستاد تا او را شیر می داد. چون روزی چند برآمد، درخت کدو آب نیافت بخوشتید<sup>۶</sup>، یونس دلتگ شد، خدای تعالی به او وحی کرد و گفت: برای درخت کدو که خشک شد دلتگ می شوی! [از برای صد هزار مرد و زیادت که هلاک شدنی دلتگ نمی شوی!] <sup>۷</sup> واورا اعلام کرد<sup>۸</sup> که: ایشان ایمان آورده اند و در طلب [و]<sup>۹</sup> آرزوی تواند.

یونس - علیه السلام - بیامد، چون به در شهر رسید شبانی را دید. شبان او را گفت: تو چه مردی؟ گفت: من یونس متشی ام. گفت: پادشاه این شهر و مردمان این شهر آرزومند دیدار تواند، چرا در شهر نروی؟ گفت: نمی روم، ولکن چون توبا شهر شوی پادشاه را سلام من برسان. و بگو<sup>۱۰</sup> که: یونس تورا سلام می کند. شبان گفت: تو عادت پادشاه و مردمان این شهر دانی که هر کس که بر او دروغی بینند<sup>۱۱</sup> اورا بکشند اگر بیت از من خواهند من چه گویم؟ گفت: این درخت و این سنگ گواه تواند. شبان برفت و پادشاه را گفت: مردی بر این شکل و بر این هیأت مرا گفت، من یونس متشی ام، سلام من به پادشاه برسان، و او برفت. پادشاه گفت: یا کذاب! ما ۱۵ مدتی دراز<sup>۱۲</sup> است تا یونس را طلب می کنیم و او را نمی باییم، تو او را از کجا یافته‌ی؟ گفت: من او را فلان جایگاه یافتم<sup>۱۳</sup> و بر این دو گواه دارم، گفت: کیستند آن گواهان؟ گفت: سنگی است و درختی. پادشاه عجب داشت، وزیر را با جماعتی معروفان گفت: بروی و بپرسی و بمنگری صحبت این حدیث، اگر راست می گوید با<sup>۱۴</sup>

۱. سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۵.

۲. آج، لب + را؛ آو، به؛ کدوا.

۳. آو، به، مل + برو.

۴. همه نسخه بدلها؛ او.

۵. مل؛ بن.

۶. آو، آج، به، لب، آن؛ خشک شد.

۷. اساس؛ ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۸. مل؛ الهام کرم.

۹. آو، آج، به، لب، آن؛ برسانی و بگویی.

۱۰. آو، آج، به، لب، آن؛ هر کس که دروغی بگوید. ۱۱. آج، لب، آن؛ مديدة.

۱۲. همه نسخه بدلها؛ دیدم.

پیش منش آری، واگر دروغ گوید<sup>۱</sup> گردنش بزندی، و یونس -علیه السلام- آن جا که آن مرد را پیغام داد، با درخت و سنگ تقریر کرد که: چون او آید[و]<sup>۲</sup> گواهی خواهد بر حضور من، برای او گواهی دهی. و ایشان تقبل کردند، شبان بیامد با کسان پادشاه بنزدیک آن سنگ و آن درخت، و ایشان را گفت: آن گواهی که مرا بنزدیک شماست سوگند می دهم بر شما نه یونس اینجا حاضر آمد و مرا پیغام داد به ملک؟ درخت و سنگ گواهی بدادند. مردمان پادشاه باز آمدند و ملک را خبر دادند. پادشاه دست شبان گرفت و او را بر جای خود بشاند و گفت: این جای به تو سپردم نگه دار و پادشاهی<sup>۳</sup> توراست ها او برخاست<sup>۴</sup> به طلب یونس، بگردید و او را بیافت و عمر در خدمت او سربرد.

عبدالله مسعود گفت: آن شبان چهل سال پادشاهی آن شهر کرد، و ابو عبیده گفت: الا در آیت به معنی «واو» عطف است، و تقدیر آن است<sup>۵</sup>: و قوم یونس لَمَّا  
اَفْتَوْا كَشَفْنَا [۱۶۲-ر]، چنان که شاعر گفت:

وَكُلُّ آخِرٍ مُّسْفَارٌ أَخْرُوٌ لَقَمْرُ أَيْمَكَ إِلَّا الْفَرْقَدَانِ

ای، والفرقدانِ بختیاری گفت: مراد به فریه، شهر قوم صالح است و نمود<sup>۶</sup>. و معنی آن است: فَهَلَا قَرْيَةٌ افْتَنْتَ فَنَفَعَهَا اِيمَانُهَا كَمَا نَفَعَ قَوْمَ يُونُسَ [لَمَّا اَفْتَوْا]<sup>۷</sup>؛ تا نفع کردی ایشان را چنان که ایشان<sup>۸</sup> را کرد. و حسن بصری گفت، معنی آیت آن است که گفت: در روزگار گذشته هیچ شهر نبود که اهلش به جمله ایمان آورند چنان که یکی از ایشان نمایند که ایمان نیاورد<sup>۹</sup> الا قوم یونس، فَهَلَا<sup>۱۰</sup> کائِنُ، چرا مردمان دگر شهرها چنان نکردند که ایشان، تا متفق شدنی به ایمان چنان که قوم یونس،

۱. آن، به، مل، مج: می گوید.

۲. همه نسخه بدلهای + و.

۳. آج، لب، آز + کن که.

۴. آج، لب، آز + که.

۵. آن: نمود.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آی، و دیگر نسخه بدلهای از قرآن مجید افزوده شد.

۷. آو، آج، به، لب، آن: اینان.

و آنان که خواندند: یونس و یوسف به «کسر»، خواستند تا اسم راتازی<sup>۱</sup> کنند  
مِنَ الْأَيْتَاسِ وَالْأَيْسَافِ، فعل مستقبل باشد از او. اگر گویند: چگونه خدای تعالی  
عند نزول عذاب ایمان قوم یونس قبول کرد، و نزول عذاب ملجمی باشد، و این آیت نه  
منافق آن آیت است که گفت: فَلَمْ يَكُنْ يَنْقَعِهُمْ أَيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا<sup>۲</sup>...، جواب  
آن است که گوییم: واجب نبود که عذاب فرود آمده باشد به<sup>۳</sup> ایشان بروجهی که  
۵ مُلْجَا شوند، و إِنَّمَا آثار وَأَعْلَامَ عذابٍ پیدا شد آن جا و آنچه دلالت عذاب بود، چنان  
که: علیل مُذَنِّف [که]<sup>۴</sup> او [به]<sup>۵</sup> خود گمان مرگ بردو علامات مرگ پیدا شود بر  
او<sup>۶</sup> نه آن علامات که ملجمی باشد از دیدن فریشه، توبه [کند، توبه]<sup>۷</sup> او قبول کند  
خدای تعالی، ولکن چون ظن یقین شود و فریشه فرو<sup>۸</sup> آید و اورا بیند و جان به حنجر  
رسد و او مُنْخَنِق<sup>۹</sup> شود به مرگ توبه از او قبول نکنند، ومثله قوله: وَكُنْتُمْ غُلَّى شَفَا<sup>۱۰</sup>  
۱۰ خَفْرَةٌ مِنَ النَّارِ فَانْقَذَكُمْ مِنْهَا<sup>۱۱</sup>...، و این آیت را معنی نه آن است که: ایشان بر  
حقیقت بر کنار دوزخ [بودند]<sup>۱۲</sup>، بل معنی آن است که: از فعل قبیح و اصرار بر کفر  
بمنزلت کسی بودند که بر کنار دوزخ باشد، خدای تعالی به ادله و الطاف و بیان،  
ایشان را از آن برها نید.

همچنین، در آیت ما ممتنع نباشد که کشف عذاب کند<sup>۱۳</sup> و اگر چه عذاب فرو  
۱۵ نیامده بود، بل علامات و امارات بود [و ایشان عذاب ندیده باشند، ولکن چون  
مستحق بودند]<sup>۱۴</sup> و عذاب نزدیک شد به ایشان، آن را در حکم نازل خواند، و جمله  
آن که لفظ عذاب مجاز باشد و إِنَّمَا كَشِفَ امْرَاتِ عَذَابٍ كَرِيدَ -وَاللهُ أَعْلَمُ  
بِمُرَادِه.

قوله تعالی: وَتُؤْشَأَ رَبِّكَ لَا مَنْ قَنْ في الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا، حق تعالی چون  
۲۰ ذکر ایمان قوم یونس بکرد و آن که ایشان بقد ظهور علامات العذاب ایمان آوردند و

۱. آو، آج، به، لب، آن: به تازی.

۲. همه نسخه بدلاها، بجز مع: بر.

۳. مل: نورا.

۴. همه نسخه بدلاها: فرود.

۵. همه نسخه بدلاها: گفت.

۶. سوره مؤمن (۴۰) آیه ۸۵.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

۸. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۹. آو، آج، به، لب، آن: مستحق؛ مع: متحقق.

۱۰. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

نجات یافتد، خواست تا باز نماید که، آنان که ایمان نیاوردند، نه از طریق تعجب و توهین قدیم تعالی بود و از سرفراط قوت<sup>[و]</sup><sup>۱</sup> مغالبت و ممانعت باری- عَزَّ اسْمُهُ.

گفت: اگر خدای تو خواستی هرچه در زمین ایمان آوردنی مشیت اکراه و اجبان نه مشیت اختیار، و دلیل این قرینه لفظ اکراه است در آیت که گفت: **آفَاتَ تُكْرِهُ التَّائِسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ**؛ تو اکراه خواهی کردن مؤمنان را بر ایمان<sup>[؟]</sup> یعنی تو نتوانی این اکراه کردن، خدای تواند. و معنی آیت، اخبار است از قدرت خدای تعالی بر خلق<sup>[۲]</sup> ایمان در ایشان و حمل ایشان بر ایمان بر سبیل اجبار و اکراه. و این آیت در معنی جاری مجری آن است که گفت: **إِنَّ نَّشَأْ نَزِّنَ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ أَيَّهَا فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ**.<sup>[۳]</sup> قوله: **آفَاتَ تُكْرِهُ التَّائِسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ**، معنی آن است که: تو اکراه خواهی کردن مردم را بر ایمان<sup>[؟]</sup> نتوانی و خدای تعالی [که]<sup>[۱]</sup> تواند نمی کند، برای آن که منافقی حکمت و تکلیف باشد. و مورد آیت، مورد تسلیت رسول است از دلتنگی که او را می بود بر کفر ایشان، و حرصی که داشت بر ایمان ایشان و مجیره چنان گمان برداشت که ایشان را از روی شبیت به این آیت متعلقی هست، و جواب از شبیت ایشان آن است که گفتیم در شرح معنی آیت، و در آیت دلیل است بر بطلان قول ایشان از آن جا که خدای تعالی گفت: **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمِنَ**؛ اگر خدای خواستی و این دلیل بر آن که نخواست و نمی خواهد. و چون بعضی مرادات باشد که نه مراد او باشد، او نه مریدالذات باشد و نه مرید به ارادت قدیم، چنان که اگر گوید<sup>[۴]</sup>: **لَوْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَىٰ كَذَّا وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ كَذَّا**، لازم آید که خدای تعالی قادر نباشد بر آن چیز، و عالم نباشد به آن چیز از آن جا که اقتضای این کند، همچنین در مسأله ما.

۲۰

**وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**، حق تعالی در این آیت باز نمود که ایمان به امر و إذن من است و به اطلاق من. و «(إِذْنَ)» به این دو معنی باشد، یقال: **أَفْتَ لَهُ فِي كَذَّا إِذَا أَظْلَقْتَ لَهُ ذَلِكَ**، یعنی هیچ کس را نباشد که ایمان آرد بی تمکین و

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آوی، افزوده شد.

۲. آج، لب، آز + از

۳. مل: گویند.

۴. سوره شمرا (۲۹) آیه ۴.

تخلیه و آلت من، و به معنی امر باشد [۱۶۲-پ] و هر دو [معنی]<sup>۱</sup> محتمل است در آیت. و نیز، به معنی علم باشد، یقال: آذته بگذا إذا أَغْلَمْتَهُ<sup>۲</sup> به، و براین وجه معنی آیت آن بود که: هیچ کس نباشد که ایمان آرد و الا خدای تعالی از او ایمان داند. و يَجْعَلُ الرِّجْسَ، ابوبکر خواند إِلَّا الْأَغْشِي وَالْبُرْجُمِی؛ به «نوں» علی اخبار المتكلّم عن نفسه علی عاده المُلُوك، و باقی قراءه به «یا» خوانندند<sup>۳</sup> ردًا إلى اسم اللَّهِ تَعَالَى.  
۵ گفت: و رجس بر آنان کند که عاقل نباشند، یعنی عقل را کار نبندند. عبدالله عباس گفت: رجس<sup>۴</sup>، سخط است در آیت. دگر مفسران گفته‌اند: عذاب است و معنی متقارب است، و فراء گفت: رجز عذاب باشد، و رجس همان بود، «زا» به «سین» بدل کردند. و رُجز به معنی بت آمد، فی قوله: وَالرُّجْزُ فَاهْجُرُ، مراد آن که عبادت او اداء کند به عذاب.  
۱۰

فَلَمْ يَنْظُرُوا مَا ذَرَ فِي السَّمَاوَاتِ، مراد به نظر در آیت فکر و اندیشه است. حق تعالی گفت: بگوای محمد این کافران را که: در نگری و اندیشه کنی تا چیست در آسمانها و زمین از آیات و علامات و دلایل، و غیر از آنچه آن را حدی و اندازه‌ای نیست از گردش شب و روز و ماه و آفتاب و ستاره و انواع نبات و حیوان و زروع و ثمار<sup>۵</sup>، آسمان در هوا معلق بی عمامدی و زمین مطبق بی مسنا دی تا یدانند که به فعل و ۱۵ صُنع من است. آنگه گفت: وَمَا تُغْنِي الْأَيَّاتُ وَالثُّدُرُ؛ و پچه غنا کند و گزیرش آیات و دلالات از قومی که ایمان نیارند چون در او نظر کنند<sup>۶</sup> و تفکر نکنند که علم از نظر متولد شود، چون نظر نباشد علم نبود. و «ما» روا بود که استفهامی<sup>۷</sup> را بود، و روا بود که نفی را بود، و معنی هر دو یکی باشد. و «ثُدُر»، جمع نذیر، و [هو]<sup>۸</sup> المُئْذِنُ، فعلی به معنی مفعول.  
۲۰

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آلو، افزوده شد.

۲. اساس: اعلمت؛ به قیاس با نسخه آلو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. اساس: خوانند؛ به قیاس با نسخه آلو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۴. اساس: رجز؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

۵. سوره مذکور (۷۴) آیه ۵.

۶. همه نسخه بدلها و.

۷. اساس: ندارد؛ از آلو، افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها؛ استفهام.

آنگه گفت: فَهُلْ يَنْتَظِرُونَ؟ انتظار می‌کشند<sup>۱</sup> ایشان را، إِلَّا مِثْلَ روزگار آنان که رفته‌ند پیش ایشان، یعنی إِلَّا مِثْلَ آن عذاب که بر ایشان رفت از عذاب استیصال و تخفف و مسخ و صاعقه و طوفان و مانند آن. و این استفهمام<sup>۲</sup> بر سبیل تقریع است، و معنی نفی، والمعنى: مَا يَنْتَظِرُونَ إِلَّا الْعَذَابُ، یعنی هیچ نمایند از آیات و ادله و براهین که به ایشان نیامد، اکنون عذاب مانده است. قُلْ فَإِنْتَظِرُوا؛ بگو ایشان را که منتظر باشی که من با شما از جمله منتظرانم<sup>۳</sup> آن را که خدای وعده داد.

ثُمَّ نُجَيِّي رُسُلَنَا، [در کلام محفوظی هست، و آن آن است که: فاذا جاءَ الْعَذَابُ فَإِنَّا نُهَلِّكُ الْكَافِرِينَ ثُمَّ نُنْجِي رُسُلَنَا]<sup>۴</sup>: چون عذاب فرو فرمودیم، کافران را هلاک کنیم و پیغمبران را برهانیم و مؤمنان را. یعقوب خواند و کسانی راوی<sup>۵</sup> عن ابی بکر: نُجَيِّی به تخفیف، و باقی فراء به تشدید، یقال: نجا فلان نتجو<sup>۶</sup> او آنجیته آنا و نجیته، و هر دو به یک معنی باشد. حق تعالی گفت: من عذاب به مستحق رسانم اگر چه عذابی عام باشد<sup>۷</sup> پیغمبران و مؤمنان را که با ایشان ایمان دارند از عذاب<sup>۸</sup> برهانم. آنگه گفت: حق است و واجب بر ما که مؤمنان را برهانیم. و نصب حقاً، بر صفت مصدری محفوظ باشد، آئی نجاهة حقاً، ای<sup>۹</sup> قولًا حقاً، آؤ حقاً غلینا<sup>۱۰</sup> هدا [الأنجاءُ حقاً]<sup>۱۱</sup>.

[قوله]<sup>۱۲</sup>: فَلَمْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ، حق تعالی در این آیت امر کرد رسول را که: بگو مردمان را و مکلفان را که، اگر شما در شگی از دین من و نمی‌دانی که من چه اعتقاد و طریقت دارم، بدانی که بر طریقت و دین شما نه ام، این معبدان را که شما بدون

۱. اساس: می‌کند؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۲. آو، یم؛ استفهمام.

۳. اساس: منتظرانند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۵. اساس: روای؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۶. آج، آن: ینجی.

۷. آو، آج، یم، لب، آن؛ عقاب.

۸. همه نسخه بدلها؛ او.

۹. اساس: علیک؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

خدای می پرستی از بستان و جز آن<sup>۱</sup> نپرستم، ولکن آن خدای را پرستم که شما را جان بردارد<sup>۲</sup>، و مرا فرموده‌اند که: از جملة مؤمنان باشم.

اگر گویند: چگونه گفت، اگر شما در شگنی از دین من، و ایشان مذهب و اعتقاد او دانستند، گوییم، از این چند جواب است، یکی آن که: این برسیل تقدیر گفت اگر شما را شگنی هست در دین و اعتقاد من [آن شک بردارم به بیان، آنگه بگویم که: دین و اعتقاد من]<sup>۳</sup> چیست. جواب دیگر آن که: روا باشد که ایشان با آن که دانستند اوقاتی ایشان را شک فراز<sup>۴</sup> آمدی از آیات و معجزات که می دیدند مضطرب شدندی و متزلزل. سیم<sup>۵</sup> آن که: روا باشد که در میان ایشان شاگان بوده باشند، ولکن توجیه<sup>۶</sup> خطاب کرد با جمله علی التغییب.

۱۰ اگر گویند: فَلَا أَعْبُدُ، جوابِ آن گُنْتَمْ فِي شَكْ را نشاید، گوییم: در کلام محدودی هست<sup>۷</sup>. [و]<sup>۸</sup> جواب آن است بر حقیقت، و آن این است که: فَأَنِي أَشْرَحُ لَكُمْ وَأَبْيَنْ<sup>۹</sup> لَكُمْ وَأَكْشَفُ عَنْ دِينِي إِلَيْ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، تا جواب به موقع خود باشد برای آن که، بت ناپرستیدن او-علیه السلام- موقوف نخواهد بودن بر شک ایشان، [که او]<sup>۱۰</sup> خود به هر حال معبد ایشان [را]<sup>۱۱</sup> نپرستد<sup>۱۲</sup> اگر ایشان شک کنند<sup>۱۳</sup> و اگر نه. ۱۵ اما تخصیص این فعل از جمله افعال خدای تعالی که: الَّذِي يَتَوَقَّعُونَ<sup>۱۴</sup> گم، برای ادلال و قهر ایشان گفت که: من آن خدای را می پرستم که ذمار از شما بردارد<sup>۱۵</sup> و جان از تن<sup>۱۶</sup> بیرون آرد [۱۶۳-ر].

۲۰ قوله: وَأَنْ أَقِيمُ؛ این آیت معطوف است علی ما قبلها از جهت معنی دون اللفظ، چه اگر از جهت لفظ معطوف بودی بایستی تا آن اقیم بودی عطفاً علی آن گفون، و لکن بر معنی اهیئت<sup>۱۷</sup> عطف کرد، والتقدیر: وَقِيلَ لِي أَقِيمُ؛ و مرا گفتند: رویت

۱. همه نسخه بدلها + من.

۲. آج، لب: داد؛ آن: داده؛ مع: برداد.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۴. او، آج، بم، لب، آن: فران.

۵. آج، لب، آن: سیم؛ مع: سام.

۶. او، بم: توش.

۷. مل: نیست.

۸. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۹. مل: آبین.

۱۰. اساس: نهستند، به قیاس با نسخه آو تصحیح شد.

۱۱. اساس: کنند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز مع: برآرد.

۱۳. آو، آج، بم، مع، لب، آن: تشنان.

۱۴. آو، آج، بم، مع، لب، آن: آقون.

راست دار به دین<sup>۱</sup> مسلمانی، و نصب حنیف<sup>۲</sup> برحال است، و در معنی او دو وجه گفتند، یکی آن که: روی با دین و کار دین کن از ادای رسالت و قیام به آعباء نبوت، و جمله آن را باش چنان که آن کس که روی بر کاری کند و جملگی آن را باشد که چون روی به او باشد جمله تن [و]<sup>۳</sup> دل با او باشد، و [همه]<sup>۴</sup> همت با او مصروف بود. و دگر آن که: [روی]<sup>۵</sup> در نماز<sup>۶</sup> به جانب کعبه آر که از شعار دین حنیفی است، و از جمله مشرکان مباشی<sup>۷</sup>. و «مِن» لاثب عیض، و وجوهی که در حنیف گفته اند از پیش برفت.

وَلَا تَدْعُ مِنْ ذُوِنِ اللَّهِ، نهی است از عبادت اصنام رسول را و جمله امت را گفت: مخوان بدون خدای تعالیٰ آنچه تورا منفعت و مضرت نکند از آن که جمادی است. فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ؛ اگر کنی از جمله ظالمان باشی<sup>۸</sup>. و این [از]<sup>۹</sup> آن جا [یها]<sup>۱۰</sup> است که، إذا در او ملغی باشد برای آن که در میان مبتدا و خبر افتاد.

و در وَلَا تَدْعُ لَهْ دو قول گفتند: یکی آن که: ایشان را به نام خدای برمخوان و نام الله<sup>۱۱</sup> بر ایشان اجرا مکن چنان که کافران می کنند. دگر آن که: چنان که خدای را خوانی در حاجات و اجابت دعوات، و بر وجه عبادات و قربات<sup>۱۲</sup> ایشان را مخوان، و گفت: هَلَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ، با آن که اگر نفع و ضر توانستندی کردن هم قبیح بودی عبادت ایشان، فکیف که از ایشان نفع و ضر نیاید، فهُوَ أَقْبَحُ وَأَشَدُ. و وجهی دیگر گفتند: آنچه تورا نفعی و ضری نکند، چنان که خدای کند، و مراد به ظالم

۱. اساس: عربی؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. آو، آج، بم، آن؛ نجات.

۴. همه نسخه بدلها؛ مباش.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل + پس.

۶. اساس: میلغی؛ مل، لب، آز؛ ملقی؛ مج: ظرفی، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۷. اساس: فلا قلع، به قیاس با نسخه آو، و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

۸. مل: الله.

۹. اساس: عبادت و قربات؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

جَالِبٌ مَضْرَةُ الْعِقَابِ إِلَى نَفْسِهِ اسْتَ بِهِ عِبَادَتِ اصْنَامٍ.  
 آنگه بیان کرد که: چرا ایشان را که اصنام‌اند<sup>۱</sup>، پرستیدن روانیست که قادر  
 ن‌اند بر نفع و ضر<sup>۲</sup>? نیز<sup>۳</sup> اگر خدای تورا ضری و بلیتی و آفتی رساند از بیماری و  
 نکبتی، ایشان کشف نتوانند کردن، و کس در جهان کشف نکند مگر خدای جل<sup>۴</sup>  
 جلاله. و اگر او خیری خواهد به تو، ایشان و جز ایشان نتوانند تا آن خیر و فضل از تو  
 بگردانند. و معنی قسم، اصل اولمس<sup>۵</sup> باشد، و حقیقت آن بر خدای روان باشد،  
 ولکن [چون به «با» متعبدی بکرد، به متزلت آن باشد گفت: آقمه کذا، و معنی او  
 اصابت بود]<sup>۶</sup> قوله<sup>۷</sup>: وَإِنْ يُرِدُكَ بِخَيْرٍ، أَيْ يَقْصُدُكَ؟ اگر تورا<sup>۸</sup> خیری خواهد، و به  
 هر دو وجه توان گفتن، یقال: آراده بخیر و آراده بخیر<sup>۹</sup>. و مراد به فضل، این است که  
 بر او واجب نباشد از نعمت و احسان، يُصَبِّبُ يَهُوَ فَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، با آن کس  
 رساند آن فضل که او خواهد از بندگانش، برای آن که او[را]<sup>۱۰</sup> مستحقی نیست  
 معین، فاعلش مخیر<sup>۱۱</sup> بود آن که آن را خواهد که حکمت افتضا کند. آنگه گفت:  
 او آمرزنه است و بخشاینده به رحمت کردن بربندگانش.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، آنگه خطاب کرد بـ[ما] مکلفان جمله، گفت: ای مردمان! حق به  
 شما آمد از خدای تعالی، و حق آن باشد که هر که بر او کارکند نجات یابد، و نقیض او  
 باطل بود. و مراد به حق، اینجا قرآن است و شرع رسول -علیه السلام. فَمَنِ اهْتَدَى؛  
 هر که راه یابد به او<sup>۱۲</sup> آن که نظر کند در دلیل، و طلب علم وهدایت کند به  
 آن، آن اهتما برای خود کرده باشد، نفع آن راجع نبود جز به او، و هر که گمراه شود  
 ضلال و گمراهی او بر او بود، یعنی کس را زیان ندارد جز اورا. و من بر شما وکیل

۱. اساس: حال؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۲. آج، لب، آن: اقسام گفته اندوبت.

۳. آو، آج، بم، لب، آن: نیز آن که؛ مل: نیزی.

۴. مع: نسخ.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۶. آج، مل، لب؛ آن: قوله.

۷. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۸. اساس: معنی؛ مل: مجرم؛ معنی: مخبر؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۹. همه نسخه بدلها؛ به آن که.

۱۰. مع: بر.

نیستم تا تکفل کنم منافع [و]<sup>۱</sup> دفع مضار شما را، چنان که وکیل مرد قایم باشد به خیر و شر.

و آنگه رسول را خطاب کرد. و مراد او اقت بود، گفت: متابعت کن آن چیز را که بر تو وحی می‌کنند. «ما» موصوله است به معنی **الذی** و از آن تعلق<sup>۲</sup> مکن و صبر و شکیبایی بیشتر<sup>۳</sup> کن، و جزء ترک کن. و صبر، حبس نفس باشد علیٰ ما تکرّه<sup>۴</sup>، قا خدای تعالیٰ حکم کند میان بندگان و حق مظلوم از ظالم بستاند. و گفتند: تا خدای حکم کند برای توبه هجرت و جهاد به وقت خود. و گفتند: آیت منسخ است به آیت جهاد، صبر کن تا آنگه که خدای حکم کند به هلاک این کافران و مشرکان روز بدر و دیگر روزهای قتال، و او بهترین حاکمان است برای آن که حکام را در شاهد درجات باشد به علم و عمل، و او حاکمی است که بر ظاهر و باطن حکم کند، او راست نباشد تا آن که بر ظاهر حکم کند دون باطن. **وَاللَّهُ أَوْلَى التَّوْفِيقَ**.

## مرکز تحقیقات کارپیور علوم حدی

۱. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۲. آو، آج، به، لب، آزم علیه السلام.

۳. اساس: اوری؛ به قیاس؛ با نسخه آو، تصحیح شد.

۴. همه نسخه بدلها؛ پیشه.

۵. اساس: تکرم؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

## سُورَةُ هُودٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ [١٦٣-ب]

مَكِّيٌّ اسْتَ مِنْ<sup>۱</sup> قُولْ قَنَادِهِ وَمُجَاهِدِهِ، وَإِنْ سُورَتْ صَدُوبِيَّسْتْ وَسَهْ آيَتْ  
اسْتَ بَهْ عَدْ كُوفِيَّانْ، وَبِيَسْتْ وَدُوبَهْ عَدْ مَذْنِيَّانْ، وَبِيَسْتْ وَبِيكَ بَهْ عَدْ  
بَصَرِيَّانْ، وَهَزَارَ وَهَفْتَصِدَ وَپَانْزَدَهْ كَلْمَتْ اسْتَ، وَهَفْتَ هَزَارَ وَپَانْصَدَوْبِيَّسْتَ<sup>۲</sup> وَ  
هَفْتَ حَرْفَ اسْتَ.

أَبُو يُحَيْفَّهُ<sup>۳</sup> رَوَيْتَ كَنْدَكَهْ، رَسُولُ رَاگَفَتَنْدَهْ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشْرَعَ  
إِلَيْكَ الشَّيْبُ<sup>۴</sup>؛ پَيْرِي بَهْ تَوْشَافَتْ، گَفَتْ؛ شَيْبَشِي سُورَةُ هُودٍ وَأَخْوَاتِهَا<sup>۵</sup>؛ سُورَتْ  
هُودَ وَأَخْوَاتِهِشْ مَرَا پَيْرِ بَكْرَدَهْ، وَأَخْوَاتِ اوْهْ؛ «الْحَادِثَةُ»<sup>۶</sup> وَ«الْوَاقِعَةُ»<sup>۷</sup> وَ«عَمَّ<sup>۸</sup>  
يَتَسَاءَلُونَ»<sup>۹</sup> وَ«هَلْ إِنْكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَّةُ»<sup>۱۰</sup>.

زَبَدِينَ أَبَانَ گَفَتْ؛ رَسُولُ رَا عَلَيْهِ السَّلَامُ درْخَواَبَ دِيدَمْ، سُورَتْ هُودَ بَرَهْ اوْ خَوَانِدَمْ  
تَاخْتَمَ كَرْدَمْ، مَرَا گَفَتْ؛ يَا زَبِدَا بَخَوَانِدَی گَرِيَهْ كَجَاسَتْ<sup>۱۱</sup>؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِهِ نَامَ اِيزَدَ بَخَشَائِنَدَهْ بَخَشَائِشَگَرَ

آیه ۱ الرَّبُّ كِتَابَ أَخْيَكَمْتُ أَيَّاَتَهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ؛ [دفتری که محکم

۱. آو، به؛ سوره هود - عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكِّيٌّ؛ آج، مل، لب، آز؛ این صورت مَكِّيٌّ.

۲. همه نسخه بدلها؛ بر.

۳. آج، مع؛ آز؛ شصت.

۴. آج، لب، آز؛ ابویحیفه.

۵. سوره ۶۹.

۶. سوره ۵۶.

۷. سوره نبا (۷۸) آیه ۱.

۸. سوره غاشیه (۸۸) آیه ۱۰.

۹. لب + واهه اعلم بالقصواب! مع + قوله عزوجل.

بکردن آیهای او<sup>۱</sup>، پس مبین<sup>۲</sup> بکردن از تزدیک خدای محکم کار داند<sup>۳</sup>.  
 آیه ۲ **اَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهُ اِنَّمَا لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِّرٌ** [که مپرسنی مگر خدای را که من شما را از او ترساننده]<sup>۴</sup> و مژده دهنده<sup>۵</sup> [ام]<sup>۶</sup>.

آیه ۳ **وَأَنِ اشْتَفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمْتَغِّكُمْ فَتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجْلِ فُسْقِيٍّ وَ يُوتِّ كُلَّ ذِي فَضْلٍ** [۱۶۴-ر] **فَضْلَةٌ وَأَنْ تَوَلُّوا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ**؛ و آمرزش خواهی از خدایستان پس توبه کنی به او تا برخورداری دهد شما را دادنی نیکوتا به وقتی نام کرده<sup>۷</sup> و بدده هر خداوند فضلی را فضل<sup>۸</sup> اورا و اگر برگردید که من می ترسم بر شما عذاب روزی بزرگ.

آیه ۴ **إِلَى اللَّهِ قَرْجِحُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** با خدای است بازگشت شما و او بر همه چیزی تواناست.

آیه ۵ **اَلَا إِنَّهُمْ يَتَّسُّونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ الْاَحْيَنَ يَسْتَفْسُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسْرِئُونَ وَمَا يُعْلِئُونَ اِنَّهُ عَلَيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**؛ ایشان بر می گردانند سینه ها<sup>۹</sup> را تا پنهان شوند از او آنگه که ایشان می پوشند جامه ها<sup>۱۰</sup> شان داند آنچه پنهان دارند<sup>۱۱</sup> و آنچه آشکار دارند، او داناست به آنچه در دلهاست.

آیه ۶ **وَمَا مِنْ دَائِيٍّ فِي الْاَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقْرَرَهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلُّهُ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**؛ و نیست از جانوری در زمین مگر بر خدای است روزی اش<sup>۱۲</sup> و دادن قرارگاهش و دیدعت گاهش همه در نوشته ای روشن.

آیه ۷ **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ** [۱۶۴-پ] **فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَكَانَ عَزِيزٌ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ اِنْكُمْ اَخْسَنُ عَمَلاً وَلَئِنْ فَلَتْ اِنْكُمْ مُبْغَوْتُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنَّ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ**؛ و او آن خدای است که بیافرید آسمانها و زمین در شش روز، و بود عرش او برآب تا بیازماید شما را که کدامین از

۱. آج، لب + را، تعیین.

۲. آج، لب + را.

۳. اساس: اختادگی دارد؛ از آلو، افزوده شد.

۴. آج، لب: مژده گانی دهنده؛ آو: مژده گان دهنده ام.

۵. آو، آج، بم، مع، لب: نام نهاده.

۶. آج، بم، مع، لب: فصلش.

۷. آو، آج، بم، لب: دلهاشان.

۸. اساس: پنهان داری؛ به قیاس با نسخه آی، نصحیح شد.

۹. آو، آج، بم، لب: روزی او مج: روزی آن.

شما نکوکارتر است و اگر گویی شما را زنده کنند از پس مرگ، گویند آنان که کافرانند<sup>۱</sup>، نیست این مگر جادوی روشن.

آیه ۸      **وَلَئِنْ أَخْرَنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أَقْعَدَهُ لَيَقُولُنَّ مَا يَخْبِسُهُ أَلَا يَوْمٌ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ قَضْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهِزُونَ؛ وَإِنْ بَازَ پَسْ دَارِيمْ از ایشان عذاب تا به روزگاری شمرده، گویند چه بازمی دارد آن را<sup>۲</sup> آن روز که آید به ایشان بر نگردد از ایشان و برسد به ایشان آنچه بودند به آن فسوس می دارند.**

آیه ۹      **وَلَئِنْ أَذْفَنَا إِلَيْهِنَّ مِنْ رَحْمَةِنَا ثُمَّ فَرَغَنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيُوْشْ كَفُورٌ؛** اگر بچشانیم مردمان را از ما رحمتی پس بر کنیم آن را از او، [او]<sup>۳</sup> نومید شود و کافر.

آیه ۱۰      **وَلَئِنْ أَذْفَنَا نَعْمَاءً [۱۶۵-ر] بَعْدَ ضَرَائِعَ قَسْنَةَ لَيَقُولُنَّ ذَهَبَ السَّيَّاتُ عَنِ إِنَّهُ لَفَرَحٌ فَخُورٌ؛** اگر بچشانیم او را نعمتی از پس محنتی<sup>۴</sup> که به او رسید، گوید: برفت بدیها از من، او خرم<sup>۵</sup> فخر آرنده بود.

آیه ۱۱      **إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ قُنْفِرَةٌ وَآخِرُ كَبِيرٌ؛** مگر آنان که صبر کنند<sup>۶</sup> و کار نیکو کنند<sup>۷</sup>، ایشان را بود آمرزشی و مزدی<sup>۸</sup> بزرگ.

آیه ۱۲      **فَلَعْلَكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرَكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أَنْزَلْنَ عَلَيْهِ كَثِيرٌ أَوْ جَاءَ قَعْدَةَ مَلَكٍ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ؛** همانا<sup>۹</sup> تو رها می کنی بهری از آنچه وحی کنند<sup>۱۰</sup> به تو و تنگ می شود به آن دلت که می گویند: اگر<sup>۱۱</sup> فرو نیاید برا او گنجی یا نیاید<sup>۱۲</sup> به او<sup>۱۳</sup> فریشه تو ترساننده ای و خدای بر همه چیز وکیل است.

آیه ۱۳      **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَهُ اللَّهُ قُلْ فَأَنَّا بِعَشِيرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَلَا غُواقْنَ اشْتَقْفَثُمْ مِنْ**

۱. آج، بهم، لب: کافراند.

۲. اساس + آن را؛ به قیاس با آو و دیگر نسخه بدله زاید می نمود و حذف شد.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مج، افزوده شد. ۴. آج، بهم: سخن.

۵. آج، بهم، لب: شاد کام و.

۶. آج، بهم: صبر کردند.

۷. آج، بهم: عمل صالح کردند.

۸. مج: مزدی.

۹. آج، بهم + که.

۱۰. آج، بهم، لب، آن: چرا.

۱۱. آج، بهم: آید؛ مج: باید؛ لب: ناید.

۱۲. بهم: وا او.

۱۳. بهم: وا او.

ذُونَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ؛ یا گویند فرو بافت<sup>۱</sup> آن را، بگو: بیاری ده سورت مانند آن فرو بافته<sup>۲</sup> و بخوانی آن را که توانی از فرود خدای اگر راست می‌گویی [۱۶۵-ب].

۱۴ آیه فَلَمْ يَسْتَعْجِلُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ يَعْلَمُ اللَّهُ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهُنَّ أَنْتُمْ مُشْلِمُونَ ؛ اگر اجابت نکنند شما را، بدآنی که فرو فرستادند به علم خدای، و نیست خدایی مگراو، هستی: شما مسلمان<sup>۳</sup> !

۱۵ آیه مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْخَيْرَةَ الدُّنْيَا وَزِيَّنَهَا نُوقَّتٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُنْ فِيهَا لَا يُنْبَهُونَ ؛ هر که خواهد زندگانی نزدیکتر و آرایش او، تمام بدھیم به ایشان کردارشان در آن جا، [و]<sup>۴</sup> ایشان را در آن جا نقصانی نکنند.

۱۶ آیه أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا التَّأْرُ وَحْبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ؛ ایشان آناند که نیست ایشان را در آخرت مگر دوزخ و باطل شود آنچه کرده باشند در آن<sup>۵</sup> جا، و باطل بود آنچه کرده باشند.

قوله تعالی: **الرِّكَنَاتُ أَخْيَكْمَتْ أَيَاةُهُ**، اقوالی مفسران گفتم در اول سوره البقره در حروف مقطع، و قولی درست تر آن است که: نام سورت است، و بعضی نحویان گفتند: **آل**<sup>۶</sup> در محل رفع است به ابتداء، و گفتند: نام قرآن است، تقدیر چنان بود<sup>۷</sup>: **هَذَا الْقُرْآنُ كِتَابٌ أَخْيَكْمَتْ أَيَاةُهُ**؛ این کتابی است که آیات او محکم بکرده اند. عبدالله عباس گفت: معنی آن است که، این را منسخ بنکنند به کتابی دگر چنان که دگر کتب را. **لَمْ فُعِّلْتُ**، ای **بُيَّثْتُ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالشَّرَائِعِ وَالْأَحْكَامِ**. حسن بصری گفت: این **كتاب**<sup>۸</sup> محکم بکردند [به امر و نهی و تفصیل دادند او را به ثواب

۱. آج، به: فرا بافت.

۲. آج، لب: فرا بافته.

۳. اساس و دیگر نسخه بدلها: **فَلَمْ لَمْ**؛ به قیاس با متن قرآن مجید تصحیح شد.

۴. مج: اگر هستید.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

۶. اساس: آنکه این را.

۷. آج، به: این.

۸. آج، مل، لب، آز + که.

وعقاب. قناده گفت: محکم بکردند<sup>۱</sup> این کتاب را از باطل، و آنگه تفصیل دادند به حلال و حرام. مجاهد گفت: آیاتش بر جمله محکم بکردند آنگه آن را تفصیل دادند آیت آیت. و احکام، منع فعل باشد از آن که فساد به اوراه یابد. **مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ**  
خبیر، ای میں عنده رب حکیم علیم.

و **لَدُنْ**، در او چند لغت است: **لَدُنْ** و **لَذِي** و **لَذْ**، و معنی او عند باشد، و چون ۵ اضافت کنند اورا الی ما بقده [۱۶۶-ر] مضاف الیه مجرور شود چنان که در این آیت هست. اما قولهم **لَدُنْ غَدْوَةً**، سیبویه گفت: **لَدُنْ** را با غدوة حالی هست که با هیچ اسم نیست<sup>۲</sup>، و آن آن است که: این «نون» را تشییه کرده اند به تنوین در اسم فاعل تا<sup>۳</sup> ما بعد از او منصوب بکرده اند، چنان که: **هَذَا ضَارِبٌ زِيدًا**، و این شاذ است ۱۰ بر آن قیاس نکنند. و میں، تعلق دارد به فضیلت، و معنی او ابتدای غایت است، ای میں عنده اللہ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ در آیت دلیل است بر آن که قرآن مُحدث است برای آن که احکام از صفات فعل بود، یقال: **فَعْلٌ مُحْكَمٌ وَأَخْكَمُتُ الْفَعْلِ إِحْكَاماً**.

قوله: **أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهُ**، «آن»، تعلق دارد به فضیلت علی احد وجهین **يَا نَ**  
**لَا تَعْبُدُوا**، وقيل: **لَيْلًا تَعْبُدُوا**؛ با آن که تا نپرستی، یا برای آن که تا نپرستی. و سقوط ۱۵ «نون»، محتمل است نصب را و جزم را، مثال نصب: قولک **كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَخْرُجْ**، و: **كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَخْرُجْ** بالجزم، در جمله این تفصیل آن است که: نپرستی مگر خدای را، آنگه ابتدا کلامی دیگر گفت خبر از خوشیشتن: **إِنَّمَا لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ**  
**وَتَشِيرٌ**؛ که من شما را از خدای - جل جلاله - ترساننده و مژده دهنده ای ام که شما را بشارت دهم به ثواب و بتراسم به<sup>۴</sup> عقاب.

۲۰ **وَأَنِ اشْتَغِفُرُوا رَبَّكُمْ**؛ و آن که آمرزش خواهی از خدای و پس توبه کنی، با او گریزی و با درگاه او شوی.

اگر گویند: چگونه عطف کرد توبه را بر استغفار، و در معنی هر دو یکی باشد، **وَالشَّنِّ**. لا یعنی **عَلَى تَقْيِيْهِ لَأَسْيَمَا**[یحرف]<sup>۵</sup> التراخي؟ گوییم: از این چند جواب است:

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، الفزوده شد. ۲. مع: لذی.

۳. آج، بهم، لب، آن که هیچ اسم نماند. ۴. آج، بهم، مل، لب: آن: یا.

۵. آج، لب، آن: ان

بکی آن که گفت: طلب مغفرت کنی و آن<sup>۱</sup> را نشانه و مقصد سازی، آنگه توسل بدان به توبه کردن. پس، از روی معنی در کلام تقدیم و تأخیری باشد، یعنی توبه کنی تا به آن توبه به مغفرت رسی.

وجهی دگر آن است که: إِسْتَغْفِرُوا، ای استلوا التوفيق<sup>۲</sup> للتوبه، ثُمَّ تُوْبُوا إِلَيْهِ،  
برای آن که توفيق بر فعل پیش از فعل باشد.

وجهی دگر آن که: بِهِ زَفَان<sup>۳</sup> استغفار کنی تا ثواب یابی برآن، و توبه کنی تا خدای تعالیٰ عند آن اسقاط عقاب کند از شما علیٰ مَا وَعَدْتُه.

وجه چهارم آن که: این خطاب با مشرکان است، یعنی از شرک آمرزش خواهی. آنگه به طاعت با ذر<sup>۴</sup> او شوی، کانه قال: ارجعوا عن الْكُفَّارِ ثُمَّ ارجعوا إِلَيْهِ بالقطاعة.  
۱۰

وجه دگر آن که: إِسْتَغْفِرُوا، ای تُوبُوا، وَتُوْبُوا، ای اقیموا علیٰ التَّوْبَة.

وجه ششم آن که: إِسْتَغْفِرُوا عَنْ دُنُوبِكُمُ الْمَاضِيَّةِ ثُمَّ تُوْبُوا، ای اعزموا علیٰ آن لا تَعُودُوا<sup>۵</sup> فِي الْمُسْتَقْبِلِ، برای آن که توبه به این هر دو درست شود پیشمانی برگذشته و عزم برآینده، پس برای آن که<sup>۶</sup> دو معنی است، به دو عبارت بگفت. [يُمْتَشَّكُمْ]<sup>۷</sup>،  
۱۵ جواب امر است برای آن که مجزوم است؛ تاشما را ممتع و برخوردار گرداند تا به وقتی مسمی، که در خبر است که: استغفار، مال و عمر بیفزاید. فتاویٰ حسناء، نصب او بر مصدری است لامین بناء الفعل، چنان که گفت: وَاللَّهُ أَنْتَ شَهِيدُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ  
نَبَاتًا<sup>۸</sup>، والمعنى انباتاً. إِلَى، انتهاء غایت باشد، وَأَجْلٌ، وقت باشد، و مراد به آجل وقت مرگ و آخر عمر است. وَمَوْتٌ كُلٌّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ؛ و بدده هر خداوند فضلى را فضیلش، یعنی هر نفسی مستحق را اجراست<sup>۹</sup>، محتمل است نعمت و رزق دنیا را،  
۲۰ وجزا و ثواب قیامت را. اول بر وفق مصلحت و حکومت، و دوم بر حسب استحقاق

۱. آج، بم، آن لب: آنان.

۲. مل، لب، مج: زبان؛ آج، بم، آن: برآن.

۳. مل: یا سر، مج: تا در.

۴. آو، آج، بم، آن: یمودوا.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

۶. همه نسخه بدلهای: جزايش.

۷. سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷.

ومعدلت، وَإِنْ تَوْلُوا؛ اگر چنان که برگردی و روی برگردانی از من، فَأَتَيْ أَخَافُ  
غَلَبَكُمْ؛ من می ترسم بر شما عذاب روزی بزرگ یعنی روز قیامت، و تقدیر آن  
است که: تَشْوِلُوا، ولکن برای اجتماع دو «تا» را، یکی بیفگند.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ؛ بازگشت و رجوع شما با خداست بر حسب عملتان، اگر  
کفر و معصیت باشد با عقاب، و اگر ایمان و طاعت باشد [با]<sup>۱</sup> ثواب، واوبراین و بر  
همه چیزی قادر است.

عبدالله مسعود گفت: هر که او سیستی بکند، یکی سیسته بتلویسنده اورا، و هر که  
حسنتی بکند، اورا ده حسننه بتلویسنده، اگر بر آن سیسته که گرده باشد اورا در دنیا  
عقوبیتی کنند، ده حسن اورا بعائد<sup>۲</sup> مستخلص، و اگر نکنند<sup>۳</sup> یک حسن برابریک  
سیسته برود<sup>۴</sup>، و به حسنے بماند اورا، آنگه گفت: هَلْكَ مَنْ غَلَبَ أَحَادِهُ أَغْشَارَهُ، و این  
حدیث بر مذهب ما درست نیاید، برای آن که در او معنی احباط است. و امّا قوله:  
هَلْكَ [۱۶۶-پ] مَنْ غَلَبَ أَحَادِهُ اعْشَارَهُ، ای سیستانه<sup>۵</sup> حَسَنَاهُ.

و عبدالله عباس گفت: هر که را حسنات بر سیستان بیفزاید، به بهشت شود، و هر  
که راسیتان بر حسنات بیفزاید<sup>۶</sup> به دوزخ شود، و هر که را حسنات و سیستان به هم  
راست بود، از اهل آعراف باشد، مدقی آن جا باز دارندش، آنگه به بهشت شوند<sup>۷</sup>.  
ابوالعالیه گفت: هر که را طاعت بسیار بود در دنیا، درجاتش در بهشت رفیع بود،  
برای آن که درجات، به حسب اعمال باشد.

مجاهد گفت: عام است در هر قولی که بنده به زبان بگویم، یا عملی که به  
جوارح بکند، یا چیزی که از هالش به صدقه و نفقة کند، بر آن ش جزا دهد<sup>۸</sup> اغلی  
حسب ذلیک.

قوله: أَلَا إِنَّهُمْ يَتَّشَوَّنَ صُدُورَهُمْ، «الا» برای تنبیه آورد، گفت: اینان دلهاشان

۱. آج، بم، لب، آز + ان.

۲. آس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۳. آج، مل، آن: بکند.

۴. اساس: سیسته؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۵. مع: نماید.

۶. آو، آج، بم، آز: عمل به آن.

۷. همه نسخه بدلهاه بجز مع: بود.

۸. همه نسخه بدلها: شود.

می برگردانند. عبدالله عباس گفت: معنی آن است که: آنچه در دل از عداوت و شخصاء و تقاضاء پوشیده می دارند.

و گفتند<sup>۱</sup>: آیت در آخنس بن شریق آمد، و او مردی بود شیرین<sup>۲</sup> منظر و شیرین<sup>۳</sup> سخن. چون رسول را دیدی، همه سخن نیکو گفتی و به مراد او و به حسب رای او گفتی، و در دل نه آن داشتی که به زبان می گفتی.

سُدَىٰ گفت: دل می برگردانند، مِنْ قَوْلِهِمْ: ثَبَيْثُ عَنَّا نِيَّةً، ای صرفت. عبدالله شَدَادَ<sup>۴</sup> گفت: آیت در بعضی از منافقان آمد که هر گه که به رسول پگذشتی<sup>۵</sup>، در پیختی<sup>۶</sup> و مُنْحَرَف شدی تا پیغمبر را نبیند و سر در پیش افگندی و روی پیوشیدی تا پیغمبر نیز او را ندیدی. مجاهد گفت: دلها می برگردانند<sup>۷</sup> از روی شک و نفاق برای آن که شاگ و منافق اند. لِيَسْتَعْفُوا يَهُنَّ، الْأَمْتَخَفَاءُ، طَلْبُ الْخَفَاءِ؛ تا طلب آن کنند

که کار خود پوشیده گردانند. قاتده گفت: يَشْكُونَ صُدُورَهُمْ، معنی آن است که سینه می برگردانند، یعنی اعراض و عدول می کنند تا سخن تونشوند و قرآن نشنوند که به آن ایمان نمی دارند. ابن زید گفت: این آنگه بود که بعضی با بعضی مناجات کردندی و میز گفتندی در باب رسول - علیه السلام. چون کسی به<sup>۸</sup> ایشان در آمدی، خویشتن

به هم برآوردنی تا آن گفته و آنچه در آن بودنی بپوشیدندی. مجاهد گفت: خواستندی تا از خدای پوشند اگر ممکن بود<sup>۹</sup> ایشان را. الْأَحْيَنَ، این آنگاه بودی که: يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ، ای اتخاذوها غاشیه لِرُؤْسِهِمْ؛ آنگه که سر در جامه کشیدندی و سر در گلیم پیختندی<sup>۱۰</sup>. قاتده گفت: این جمله برای آن جمع کرد به یک جای که، آدمی آنگه پوشیده تر باشد که به این صفت بود. حسن بصری گفت: صفت اعاید

۱. همه نسخه بدلها: گفت.

۲. اساس: سزاد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. آو، آج، بم، مل، آن: که رسول برگذشتی.

۴. آو، بم، مل، مج: سینه در پیختی؛ آج، لب، آن: سینه در پیچیدی.

۵. اساس: می برگرداند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۶. آو، آج، بم، مل، مج: بودی.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مل؛ پیچیدندی.

است با نام خدای تعالی، و مجاهد هم این بگفت. عبدالله شذاد گفت: راجع است با<sup>۱</sup> رسول -علیه السلام، و عامل در «حسین» که ظرف است قوله: **يَعْلَمُ**، یعنی در آن [حال]<sup>۲</sup> که ایشان به جهاد و جهید<sup>۳</sup> خویشن پوشیده می دارند، و سر در گلیم کشیده اند، و خویشن از مردم پنهان کرده و سر در دل بداشته، و خدای می داند که ایشان در دل چه دارند و چه آشکارا کرده اند، که او عالم است و دانا به اسرار دلها، و عبدالله عباس خواند: **يَسْتَوْيِي صُدُورُهُمْ**، علی وزن **يَخْلُوْيِي**، آن **تَلْتَوْيِي صُدُورُهُمْ**، به **ضَمَّ** «را» علی استناد الفعل **إِلَيْهِ**.

قوله: **وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ**; نیست هیج جانور<sup>۴</sup> رونده بر زمین، یقال: **ذَبْ** و **ذَرَّاجٌ إِذَا مَتَّشَّى مَشِيًّا خَفِيفًا**، هر چه بر روی زمین برود او را دابه خوانند. وبعضی علماء گفتند: هر چه طعامی خورد او را دابه خوانند تا مناسب باشد با این که گفت: **إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا**; هیج جانوری نیست **إِلَّا رُوزِيَّانَ وَقُوَّتَ وَغَذَّا** ایشان بر خدای است -جل جلاله. بعضی دگر گفتند: «علی»، به معنی «مِنْ» است، و معنی آن است که: **مِنَ اللَّهِ رِزْقُهَا**; روزی ایشان از خزاین رحمت او صادر است، و معنی متقارب است، این قول مجاهد است گفت: برای آن گفتم که آن روزی که خدای تقدیر کرده باشد برسد، و بود که نرسد از آن جا که او تقدیر نکرده باشد تا مرد به گرسنگی بسیرد. **وَيَعْلَمُ فُسْتَقَرَّهَا**; و مأوى و منزل و قرارگاه او داند به شب و روز از سرا<sup>۵</sup> و خانه و منزل. **وَمُشْتَوْدَعَهَا**; و آن جا که او را دفن کنند هم داند. عبدالله عباس گفت: **[فُسْتَقَرَّهَا فِي الرَّجْمِ، وَمُشْتَوْدَعَهَا فِي الصُّلْبِ]**, یعنی گور او. مجاهد گفت: **[فُسْتَقَرَّهَا فِي الرَّجْمِ، وَمُشْتَوْدَعَهَا فِي الصُّلْبِ]**, یعنی به ودیعت به صلب پدر داده اند. ربيع گفت: مستقرش [۱۶۷-ر] در ایام حیات و مستودعش<sup>۶</sup> چون در خاک نهند او را. بعضی دگر گفتند: مستقر او در بهشت یا در دوزخ، بیانش قوله تعالی فی

۱. همه نسخه بدلها بجز مل و مج + نام.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۳. آو، بم، مل، لب: جهاد تجوید؛ مج: جد جهید؛ آج، آز: جهاد خویشن.

۴. آو، آج، بم، لب، آز: جانوری.

۵. مج: سرای.

۶. همه نسخه بدلها: مستودع.

آهل الْجَنَّةِ<sup>۱</sup>:... حَسِّنْتُ مُشَتَّقَرَا وَمُقَامَا<sup>۲</sup>، وَ... سَاعَتْ مُشَتَّقَرَا وَمُقَامَا<sup>۳</sup>، وَ  
گفته اند: مُشَتَّقَرَهَا؛ آنچه عمل او بر آن قرار گیرد، وَمُشَتَّقَرَهَا؛ و آن جا که  
بازگشت او باشد با آن. قوله: كُلٌّ فِي كِتَابٍ فَبِينَ؛ همه در نوشته<sup>۷</sup> روش ثبت  
کرده اند، یعنی لوح محفوظ. و حق تعالی آنچه در لوح محفوظ فرمود نوشتن<sup>۸</sup> با آن که  
او عالم الذات است برای آن کرد تا فریشتنگان را لطفی بود که بینند تا آنان را که  
شنوند از جمله مکلفان.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ او آن خدای است که بیافرید آسمانها و  
زمین<sup>۹</sup> در شش روز، با آن که توانست که به یک طرفة العین بیافریند تا بدانند که: از  
بدایت خلق، کار او برسق است، و از آن جا که در آن مصلحتی شناخت مکلفان را  
چون بینند یا شنوند. و مراد به شش روز [آن]<sup>۱۰</sup> است که: به تقدیر شش روز<sup>۱۱</sup> برای  
آن که روز عبارت باشد من ظُلُوع الشَّفَقِ إِلَى غُرُوبِهَا وَآنَّكَهُ آفتاب نبود. و گفتند:  
تا خلقان بدانند که تائی در کارها پسندیده است دون تعجیل. وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى  
الْمَاءِ؛ و عرش او بر آب بود پیش از آن که آسمان و زمین آفرید، و آب بر باد بود.

کعب الأَحْبَارِ گفت: حق تعالی یاقوتی سبز بیافرید<sup>۱۲</sup>، به اون گرید بهیبت  
بگداخت و آبی شد لرزان، آنگه عرش بیافرید و بر آن آب نهاد. و ضَمَرَة<sup>۱۳</sup> گفت:  
خدای تعالی عرش بیافرید بر سر آب مانند کشته می رفت، و آنگه لوح و قلم بیافرید  
و بفرمود تا: کاینات و هر چه خواست بودن بنوشت، آنگه آن نیشه خدای را تسیع  
کرد و هزار<sup>۱۴</sup> صال پیش از آن که حق تعالی موجودات آفرید. لَيَبْلُوكُمْ؛ تا بیازماید  
شما را تا کدام نیکو عملتر است. و نصیب عَمَلاً بِرَتَمِيزِهِ است، و بیان معنی ابتلا و  
امتحان از خدای تعالی باز نمودیم و آن که معنی آن است که: او در تکلیف معامله

۱. همه نسخه بدلها بجز آو، به، مل + والقار ۲. سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۶.

۳. لب + فی اهل القار؛ آو آج، به، آن؛ فی القار ۴. آو، آج، به، آز + الی.

۵. سوره فرقان (۲۵) آیه ۷۶.

۶. آج، لب، آن؛ بدان.

۷. مل؛ نیشه.

۸. آج؛ فرمود نوشته آن؛ فرموده نوشته.

۹. آج، لب، آز + فی سیمه ایام.

۱۰. اساس؛ ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۱۱. آج، لب، آز + از.

۱۲. همه نسخه بدلها بجز آن؛ حمزه؛ معنی: ضمیره.

مُتَخِبْرَان<sup>۱</sup> کرد با مکلفان که چیزی ندانند تا بدانند، و صورت تکلیف و صورت امتحان است.

عبدالله عمر گفت: از رسول -صلی الله علیه و آله- در این آیت که: **لَيَنْبُوَثُ كُمْ أَيْكُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً**، ای آزوغ<sup>۲</sup> عن فحارم اللہ وَأَشَعَ فِي طَاهِةِ اللَّهِ؛ یا<sup>۳</sup> کیست که او<sup>۴</sup> و رعتر است از معصیت و کار کننده تر است بر طاعت. عبدالله عباس گفت: تا ۵ که مطیع تر است. مقائل گفت: تا که متنقی<sup>۵</sup> تر است. حسن گفت: تا که زاهد تر است و قویتر است بر ترک دنیا. **وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ فَيَعْوَثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ**؛ و اگر گویی که شما را از پس مرگ زنده خواهند کرد، کافران گویند: این نیست مگر جادوی روشن، آشکارا. هذا، اشارت است به قول و بر قراءت آن کس که خواند ساجرا<sup>۶</sup>، اشارت به رسول باشد. عليه السلام.

۱۰

**وَلَئِنْ أَخْرَنَا عَنْهُمُ الْعَذَابُ إِلَى أَهْلِ مَقْدُودَةٍ**، آنگه حق تعالی گفت: اگر ما عذاب باز پس داریم از ایشان، یعنی از آن کافران که این مقالت می گویند تا به مذقی معلوم. و امّت به معنی مذت است و حین، و کذا قوله: ...وَادْكُرْ بَعْدَ أَهْلَه<sup>۷</sup>، ای بعده حین، و این قول عبدالله عباس است و مجاهد و قتاده. زجاج گفت و فراء<sup>۸</sup> وجّهائی، گفتهند: **إِلَى أَهْلِه**، **إِلَى جَمَاعَتِه**، تا جماعتی که از پس اینان آید که در ۱۵ تکلیف امثال اوامر نکنند، حکمت اقتضای آن کند که ایشان را هلاک کند و قیامت بر انگیزد. و خلاصه این قول آن است که: اگر ما تأخیر عذاب کنیم تا آنگه که آن امّت اندک شمارده آید<sup>۹</sup>. رمانی گفت: ای **إِلَى جَمَاعَةٍ مَغْلُوْمَةٍ أَهْلَه**<sup>۱۰</sup> ایش فیها [من]<sup>۱۱</sup> بیوین، یعنی تأخیر عذاب کند تا جماعتی که معلوم از حالی ایشان<sup>۱۲</sup> بود که

۱. همه نسخه بدلها: مخبران.

۲. آج، لب، آن: بعضی.

۳. اساس: منقم: به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۴. آو آج، به: ساحرا.

۵. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۵.

۶. همه نسخه بدلها: زجاج و فراء.

۷. همه نسخه بدلها، بجزمل: آید؛ مل: آند.

۸. مع: آنها.

۹. همه نسخه بدلها + آن.

۱۰. آو آج، به، لب، آز + ای.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجزمل: آید؛ مل: آند.

۱۲. اساس: ندارد: به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

ایمان نیارند تا عذاب بر ایشان واجب شود. ایشان عند این تأخیر گویند: چه منع [می‌کند]<sup>۱</sup> این عذاب را که محمد می‌گوید؟ آنگه<sup>۲</sup> حق تعالی گفت: آن روز که عذاب به ایشان آید کس صرف و دفع آن نتواند کردن، ای يَا أَنِّيهِمُ الْعَذَابُ لَيْسَ الْعَذَابُ قَضْرٌ وَفَأَعْنَهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ، به ایشان رسد آنچه ایشان از آن فسوس داشتندی<sup>۳</sup>.<sup>۵</sup>

وَلَئِنْ أَذْفَنَا إِلَيْنَا إِنْسَانٌ، بگفتیم که این، «لام» جواب قسمی مُضمر است، ای وَاللَّهُ لَيْنَ، گفت: به خدای که اگر ما بچشانیم آدمی را از ما و خزاین ما رحمتی، آنگه آن رحمت و نعمت از او نزع کنیم و بازگیریم آیس شود و نومید و کافرنعمت. این وصف آدمی است با آن که او با هیچ حال نه حال نعمت و نه حال شدت [۱۶۷-پ] به قاعده<sup>۴</sup> نباشد، در نعمت شاکر نبود و بر محنت صابر نبود، تا اگر ما بر او نعمتی کنیم به تفضل، آنگه آن نعمت از او باز استانیم، او از رحمت ما نومید شود<sup>۶</sup>.

وَلَئِنْ أَذْفَنَاهُ نَعْمَاءً؛ وَإِنْ[ش]<sup>۷</sup> نعمتی بچشانیم پس از محنتی و شدتی، گوید: محنت از من برفت و بظر و فخر کردن پیشه گیرد، و مثله قوله: إِنَّ إِنْسَانَ خُلُقَ هَلْوَاهَا، إِذَا قَسَّةُ الشَّرُّ جَرُوعًا، وَإِذَا قَسَّةُ الْخَيْرٍ قَتُوعًا.<sup>۸</sup>

آنگه استشنا کرد از این وصف جماعتی را، گفت: إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا؛ مگر آنان که صابر باشند و صبر پیشه گیرند و عمل صالح کنند از اداء واجبات و مندوبات و احتساب مقیمات، که ایشان به این صفت نباشند<sup>۹</sup> ایشان را به ثواب و جزای این امرزش گناه بود و مزدی و ثوابی بزرگوار.

آنگه با رسول-علیه السلام- خطاب کرد بر سبیل ملامت و تقریع کفار، گفت: فَلَعْلَكَ؛ همانا توای محمد بعضی از این قرآن را که بر ترویح می‌کنند رها خواهی کردن و دلت تنگ خواهد شدن به محالی و هر زهای که ایشان می‌گویند، و آن آن

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس بنسخه آور، افزوده شد.

۲. لب: آن که.

۳. او، آج، لب، آن: فسوس می‌دارند.

۴. مل: تقاعد.

۵. مج: بر همده شود؛ نمل: نا اولمید شود.

۶. آن، آج، بم، لب، آن: باشند.

است که می‌گویند: چرا گنجی فرو نمی‌آید بر او یا فریشته‌ای با او به زمین نمی‌آید، نمی‌دانند که تودعوی پادشاهی و فریشته‌ای نمی‌کنی تا تورا گنجی باشد [یا فریشته‌ای]<sup>۱</sup> قرین و ملازم و معین تو باشد. **إِنَّمَا أَتَتَ نَذْيَرًا؛** تو پیغام بگزاری<sup>۲</sup> و ترساننده‌ای ایشان را از عقاب<sup>۳</sup> خدای، و خدای برهمه چیز<sup>۴</sup>: قادر و وکیل است که کارها به او مفتوح باشد. و مورد آیت، حتّی است رسول را **عَلَيْهِ السَّلَامُ**- بر ادای رسالت و آن که التفات و اکترات نکند با گفتار ایشان در محالی که می‌گویند<sup>۵</sup>، تو بر سر کار خود باش که به ایشان و گفتار ایشان هبیج اعتبار نیست. **الْكَلْبُ يَشْيَعُ وَالْقَوْافِلُ تَعْبُرُ.**<sup>۶</sup>

**آمِّيْقُولُونَ افْتَرِيَةٌ؛** یا می‌گویند<sup>۷</sup> این قرآن فرا بافتة تو است، و «آم» این جایگاه معادله این معنی است که از استفهام متضمن است فی قول: **لَعَلَّكَ** در آیت اول [و]<sup>۸</sup> منقطعه است، [تو]<sup>۹</sup> جواب ده بگوی که شما نیز بیاری مانند این حدیث ده سوت فرو بافتة<sup>۱۰</sup> و بخوانی و بیاری، در خواهی هر کس را که توانی بدون<sup>۱۱</sup> خدای از معبودان و همکاران خود را اگر راست می‌گویی در آن که ما معارضه این قرآن خواهیم آوردند. و آیت متضمن تحدی است، و صورت تحدی امر باشد و مراد تمجیل و تعجیز متحدی<sup>۱۲</sup>: و در آیت دلیل است براجع جاز قرآن و صحت نبوت رسول- **عَلَيْهِ السَّلَامُ**- برای آن که رسول ما- **عَلَيْهِ السَّلَامُ**- مردی بود از عرب مِنْ أَغْلَاهُمْ<sup>۱۳</sup> وَأَشَرَّ فِيهِمْ نَسَبًا، در میان ایشان زاده و پرورده، و هرگز پیش استادی و مؤذبی و معلمی نرفته، و چیزی نیامونته و کتابی نخوانده، و این معنی تعاطی نکرده، و مردی امی بود بر اصل ولادت مادر مانده، و چهل سال بر این طریقت و سیرت می‌بود، آنگه بیامد و دعوی نبوت کرد، از او مُفجِّر خواستند گفت: **مُفْجِرٌ مِّنْ كَلَامِ شَمَاءِ كَلَامٌ شَمَاءُ كَلَامٍ** که شما دانی و

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. ۲. همه نسخه بدلها: گزاری.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: عذاب. ۴. همه نسخه بدلها: چیزی.

۵. همه نسخه بدلها + گفت. ۶. اساس: العبر؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۷. اساس: می‌گوید؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۸. آو، آج، بم، لب، آن فرایافته. ۹. آو، آج، بم، لب، آز: برون.

۱۰. آو، بم: اعلامهم. ۱۱. همه نسخه بدلها + باشد.

شناسی الفاظ آن و معانی آن، و چون بشنوی گمان بری که مانند آن بتوانی گفتن، آنگه چون قصد کنی از شما متاتی نشود. ایشان گفتند: این ممکن باشد و ما فُصحای عربیم و امرای کلامیم و زمام آن به دست ما است چنان که ما خواهیم بگردانیم گاه خطبه و گاه شعر و گاه مثال<sup>۱</sup> از نظم و نثر بر حسب مراد ما، چون خواستند تا بگویند نتوانستند، این دلیل اعجاز قرآن است.

اما آن که از چه وجه مُعجز است، مسلمانان خلاف کردند، بعضی گفتند: اعجاز او از فرط فصاحت است و آن که در درجه علیاست از فصاحت، وهیج کلام<sup>۲</sup> فصیح به این پایه نرسد.

وبعضی دگر گفتند<sup>۳</sup>: وجه اعجاز در او این اسلوب مخصوص است که با شعر نماند و با خطبه نماند و با هیچ نوع از انواع کلام نماند.

بعضی دگر گفتند: از آن جا که متضمن اخبار غاییان است.

بعضی دگر گفتند: وجه اعجاز صرفه است، و آن که خدای تعالی صرف کرد عرب را از آن که مانند آن قرآن آرند، و سلب علم کرد از ایشان با آن که پیش از این توانستند، و این در باب اعجاز بليغتر باشد؛ و مذهب محققان متأخران این است و سید مرتضی عَلَمُ الْهَدِي -رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ<sup>۴</sup>- این اختیار کرد و شرح و بسط این اقاویل و وجوه او در کتب اصول امروز است.

رسول-علیه السلام- بیامد [و گفت]<sup>۵</sup>؛ اگر حالت می‌کنی که این کلام من است، شما از زمین منی و از جنس و قبیل و قبیله منی، این را معارضه ای و مناقضه ای بیاری چنان که شعر را<sup>۶</sup> با یکدیگر [۱۶۸-ر] معارضه و مناقضه آورده‌اند از: إِمْرَأُ الْقَيْس وَعَبِيد وَلَبِيد وَظَرَفَه وَزُهْرَيْر قديماً وحدیثاً. چون نمی‌توانی [آوردن]<sup>۷</sup>، و دانی که [نمی‌توانی، بدانی که]<sup>۸</sup> این کلام خدای است که إِمَّا<sup>۹</sup> از فصاحت

۱. آو، آج، بهم، مل، لب، آن: مثل.

۲. آج، لب، آز + که.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس بنسخه آو، افزوده شد.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس بنسخه مل، افزوده شد.

۵. مل: آنما.

۶. آج، بهم، لب، آن: کلامی.

۷. آو، آج، بهم، لب، آن: قدس الله روحه.

۸. همه نسخه بدلهای بجز لب: شرعا.

بعضی این کلام را نظم<sup>۱</sup> داد که علم شما به آن جا نرسید<sup>۲</sup> و نرسد. واما اگر شما را علمی بود به آن سلب کرد [و]<sup>۳</sup> باز است، وعلى الوجهين جميعاً معجز باشد.

آنگه تمامی دلیل در دگر آیت بگفت: فَإِنْمَا يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ؛ اگرچنان که اجابت نکردند و نتوانستند و از ایشان متأثر نباشد. فَاعْلَمُوا؛ بدانی که این به علم خدای است، ارزال این قرآن، یعنی خدای تعالی به کمال عالمی خود ارزله کرد<sup>۴</sup>. نیز ۵ از روی تفکر و اندیشه بدانی که بجز خدای خدایی نیست، چه اگر خدای دیگر بودی، خدای منفرد نبودی به مثل این کلام، و چون روا بودی که [از]<sup>۵</sup> جزاً متأثر بودی از شما نیز متأثر بودی. و روا بود که وجه اتصال آن باشد که، چون بدانستی که در وسع شما نیست که این را معارضه آری، بدانی که نه این کلام مخلوقان و ۱۰ محدثان است، لابد کلام خدای است به<sup>۶</sup> خلاف خلقان، چون کلام خدای باشد دلیل صحت نبوت محمد کند و دلیل صدق او در جمله دعاوی و مقالات، و از جمله<sup>۷</sup> دعاوی یکی آن است که: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ جزاً خدایی نیست. فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟ شما به هیچ وجه اسلام نخواهی آوردن و گردن نهادن و انقیاد نمودن!

آنگه گفت: ایشان ایمان نیارند که ایشان بس حریص و راغب شده‌اند بر زندگانی دنیا و بر زینت او، و هر کس که آن خواهد، ما آن ازا دریغ نداریم، ۱۵ و جزای عمل او تمام دهیم، و هیچ نقصان نکنیم او را.

قتاده گفت، معنی آن است که: هر کس که همت او و قصارای کار او طلب دنیا باشد، ما ازا دریغ نداریم، ما دنیا به او دهیم، او به دنیا مشغول شود، برای قیامت و زاد آن عملی نکند، فردا به قیامت او را ثوابی و جزایی نبود جز آن که در دنیا [به]<sup>۸</sup> اور سیده باشد. و اگر وقتی کاری کند که صورت خیر و حسن دارد، هم در دنیا ۲۰ عوض مكافات آن بدو دهیم تا فردا او را بر ماحقی نباشد، و نه چنین باشد مؤمن برای

۱. اساس: رسید؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۲. آو، آج، بهم، لب، آز: نظام.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

۴. همه نسخه بدلهای: فَإِنْ لَمْ.

۵. همه نسخه بدلهای، بجز مل و مع: ارزال کرد.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۷. آو، آج، بهم، لب، آز: ب.

۸. همه نسخه بدلهای، بجز مل + او.

آن که حسنات او را یکی را ده و یکی را هفت‌صد<sup>۱</sup> پاداشت می‌دهیم تا اندکی از آن در دنیا به اورس و باقی ذخیره باشد برای قیامت، بیانش قول رسول -علیه السلام- که او گفت: **قَنْ أَخْسَنَ فَقَدْ وَقَعَ أَخْرَجُهُ عَلَى اللَّهِ فِي عَاجِلٍ الْهُنَا وَآجِلٍ الْآخِرَةِ**<sup>۲</sup>، گفت: هر که نیکویی کند، مزد او بر خدای واقع شود در عاجل دنیا و آجل آخرت.

۵ مفسران و اهل علم خلاف کردند در آن که مراد به آیت کیست؟ بعضی گفتند: کافران‌اند، برای آن که مؤمن طالب دنیا و آخرت باشد، و ارادت آخرت غالب بود اورا بر ارادت دنیا، بیان این قوله: **أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا التَّارُ**. الآية.

۱۰ مجاهد گفت: اصحاب الزیاء‌اند. مانع<sup>۳</sup> الأضیبَحَیْ گفت: در مدینه شدم مردی را دیدم که خلق بسیار براو جمع شده بود و او حدیث می‌کرد از رسول -علیه السلام- و مردم از او می‌شنیدند، گفتم: این مرد کیست؟ گفتند: ابوهُرَیْرہ است. من پیش او بنشستم تا فارغ شد، و مردم برفتند. گفتم: من مردی غریبم، مرا حدیثی گو: از رسول -علیه السلام- که توازن او شنیده باشی و یاد گرفته<sup>۴</sup>. گفت: همچنین کنم، حدیثی گوییم تورا که از لب و دندان رسول متنیدم در این خانه و جز من<sup>۵</sup> نشید، چه آن ساعت من با رسول بودم و کسی دیگر نبود.

۱۵ آنگه گفت: حَدَّثَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللهِ، اَيْنَ بِكَفْتُ وَ كَرِيهَ بِرَأْ وَ افْتَادَ وَ سَاعَتِي بِكَرِيسَتْ. دَكَرِ بَارَهَ گفت: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللهِ، دَكَرِ بَارَهَ كَرِيهَ بِرَوِي غَالِبَ شَدَّ. به بار سیم<sup>۶</sup> چون نام رسول برد از هوش برفت و ساعتی همچنان بود، چون با هوش آمد گفت: مرا حدیث کرد که، روز قیامت باشد و خلائق را در زمین قیامت بدارند، حق تعالی خلقان را به حکومت خواند، و خلقان<sup>۷</sup> در زانو افتاده چنان که متحاکمان باشند. اول گروه که ایشان را پیش خدای برند سه کس باشند: مردی که قرآن حفظ

۱. مع، لب: هفت‌صد.

۲. اساس: الاجل؛ به قیاس با نسخه آو، و بجز نسخه بدلهای تصحیح شد.

۳. اساس: میع؛ آو، آج، بم، مل، لب، آن: مانع؛ مع: مانع؛ به قیاس با نسخه مع، تصحیح شد.

۴. همه نسخه بدلهای بجز مل و مع؛ کن.

۵. همه نسخه بدلهای + و دانسته.

۶. همه نسخه بدلهای، بجز مل + کس.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز مل + را.

کرده باشد، و مردی که او را در سبیل خدای کشته باشند، و مردی که او را مالی داده باشند<sup>۱</sup> او بدل کرده باشد.<sup>۲</sup>

صاحب قرآن را گوید: نه من تو را توفیق دادم تا قرآن بیاموختی و یاد گرفتی!  
گوید: بلی، خداوند و مولای من! گوید: چه کردی با آن<sup>۳</sup>، چگونه عمل کردی  
برآن؟<sup>۴</sup>-پ [ گوید: بار خدایا! به آن قیام کردم اثناَ اللَّيْلِ وَأَطْرَافَ اللَّهَارِ ]  
حق تعالیٰ گوید: بلی! کردی ولکن نه برای من کردی، برای آن کردی تا مردمان  
گویند: فلان قاری است، تو کردی و ایشان گفتند، و مقصد تو حاصل شد، تو را  
بر من حقی نیست.

آنگه صاحب مال را بیارند، حق تعالیٰ گوید: نه من تو را مال بسیار دادم در  
دنیا! با آن مال چه کردی؟<sup>۵</sup> گوید: بار خدایا! نفقة و صدقه کردم<sup>۶</sup>، حق تعالیٰ گوید:  
کردی، ولکن برای آن کردی تا مردمان گویند که: فلان جواد است و سخن است،  
تو کردی و ایشان گفتند، تو را نصیبی نیست پیش من.

آنگاه بفرماید تا آن شهید را بیارند، گوید: نه من تو را قوت و شجاعت و جرأت و  
دلیری دادم! چه کردی به آن در دنیا؟<sup>۷</sup> گوید: بار خدایا! در سبیل توجهاد کردم تا  
مرا بکشند، گوید: کردی ولکن برای آن کردی تا بگویند که: فلان شجاع است، تو  
کردی و ایشان گفتند، و تو را بیش از آن<sup>۸</sup> نصیبی نیست، آنگه بفرماید تا هرسه را به  
دوزخ بزند.

آنگه دست بر زانوی من زد رسول -علیه السلام- و گفت: یا با هریشه!<sup>۹</sup> ایشان اول  
کس باشند که خدای تعالیٰ دوزخ به ایشان بتاپد.

عقبة بن مسلم گفت: ابن ماتع این حدیث خرد از ابوهیره، آنگاه این آیت  
برخواند: قُنْ كَانَ يُرِيدُ الْحِيَاةَ الدُّنْيَا وَزِيَّتَهَا، إِلَى قَوْلِهِ: ... وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا  
يَعْمَلُونَ . آنگه حق تعالیٰ گفت: آن که او زیست دنیا خواهد. وزیست بر وزن « فعله »  
باشد، و فعله، هیأت را بود، كَالرِّكْبَةِ وَالْقِعْدَةِ وَالْحِلْسَةِ وَالْمِشَيَّةِ، یقال: زانه یزینه زینا،

۱. همه نسخه بدلها، بجزمل: بوده باشد.

۲. آو، بم، مل، مع + آنرا.

۳. همه نسخه بدلها: نفقة کردم و صدقه دادم.

۴. همه نسخه بدلها + و.

۵. همه نسخه بدلها: پیش من.

۶. همه نسخه بدلها: بجزمل: ابا هیره.

وَنَقِيْضُهُ: شَانَةٌ بَشِّيْثَةٌ شَيْئَنَا، وَالْبَخْسُ التَّقْصَانُ، يُقَالُ: بَخْسَةٌ حَمَّةٌ إِذَا نَقَصَهُ، وَهُوَ يَتَعَدَّى إِلَى مَفْعُولَيْنَ.

آنگه گفت: أَوْلَيْكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا التَّأْرُ، ایشان آنان اند که ایشان را در آخرت جز دوزخ نبود. وَحِيقَطٌ مَا حَسَّفُوا؛ آنچه کرده باشد<sup>۱</sup> در دنیا محبوط بود ایشان را، یعنی واقع بود بر وجهی که بر او هیچ ثواب نباشد از آن جا که على خلاف ما أَمْرَبَهُ اِيْقَاعٌ<sup>۲</sup> کرده باشد<sup>۳</sup>، و چون چنین بود وقوعی<sup>۴</sup> ندارد و بر آن استحقاق ثوابی نبود. آنگه آن را بر توسع حبوط خواند، و این<sup>۵</sup> تفسیر هر لفظی است<sup>۶</sup> در قرآن و اخبار آید که احباط باشد یا آنچه معنی احباط دارد، و آنچه کرده باشد باطل بود از این وجہ که گفتیم نه از طریق احباط، که ما بطلان احباط در این مجموع بیان کردیم چند جایگاه. والله ولی التوفیق.

آیه ۱۷ آفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَهُ مِنْ زَيْهٍ وَيَنْلَوْهُ شَاهِدٌ فِيْنَهُ وَمَنْ قَبْلَهُ كِتَابٌ مُوسَىٰ إِمَاماً  
وَرَحْمَةً أَوْلَيْكَ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْآخِرَاتِ فَالْآخِرَةُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُنْ  
[۱۶۹-ر] فِي مِزَّةٍ مِنْهُ إِلَّا تَعْلَمُ مِنْ زَيْهٍ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ؛ آن کس  
که باشد بر حجتی از خدا پیش و از پس او می روید گواهی<sup>۷</sup> هم ازا و از پیش این  
کتاب توریست موسی پیش روی و رحمتی؟ ایشان ایمان دارند به آن و هر که کافر  
شود به آن از جماعت، دوزخ و عده گاه او<sup>۸</sup>، مباش در شک، از آن که آن حق است از  
خدای تو و لکن بیشتر مردمان ایمان ندارند.<sup>۹</sup>

آیه ۱۸ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذَبًا أَوْلَيْكَ يُغَرِّضُونَ عَلَىٰ زَيْهِمْ وَيَقُولُونَ  
الْأَشْهَادَ هُولَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ زَيْهِمْ إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ الظَّالِمِينَ؛ وَكَيْتَ  
ستمکارتر از آن کس که فرباگد<sup>۱۰</sup> بر خدای دروغی، ایشان [را]<sup>۱۱</sup> عرض کنند<sup>۱۲</sup> بر

۱. اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۲. آج، لب؛ از ایقاع. ۳. همه نسخه بدلها، بجزمل و مع: وقوع.

۴. اساس: این هر؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، «هر» زاید می نماید و حذف شد.

۵. همه نسخه بدلها: + که.

۶. اساس: گواهی؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۷. آو، آج، بم، لب؛ اوست.

۸. آی، آج، بم، مع، لب؛ ایمان نمی آرند.

۹. آو، آج، بم، لب؛ فرباگد.

۱۰. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۱۱. آو، بم، مع؛ عرضه کنند؛ آج، لب؛ عرضه دارند.

خداشان، و گویند گواهان؛ آنان آنانند که دروغ گفتند بر خداشان، لعنت خدای بر ستمکاران باد.

آیه ۱۹ **أَلَّذِينَ يَنْصُدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَتَغَوَّلُونَهَا عَوْجًا وَهُنَمِّ بِالْآخِرَةِ هُنْ كَافِرُونَ**؛ آنان که باز دارند از راه خدای وجویند آن را کثی<sup>۱</sup> و ایشان به قیامت کافر باشند.

آیه ۲۰ **أُولَئِكَ لَمْ يَكُنُوا مُفْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذُونَ اللَّهِ مِنْ أُولَيَاءِ يُضَاعِفُ لَهُمُ الْقَدَابُ** [۱۶۹-پ] ما کانوا یستطیعون السمع و ما کانوا یتصرون؛ ایشان نبودند عاجز کننده در زمین و نبود ایشان را بیرون از خدای<sup>۲</sup> از دوستانی حمایت کنند گانی مضاعف کنند ایشان را عذاب، نمی توانستند شنیدن و نمی دیدند.

آیه ۲۱ **أُولَئِكَ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ**؛ ایشان آنانند که زیان کردند خود را<sup>۳</sup> و گم شد از ایشان آن دروغ که می گفتند.

آیه ۲۲ **لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُنْ الْأَخْسَرُونَ**؛ هر آینه که ایشان در آخرت زیانکارتر باشند<sup>۴</sup>.

آیه ۲۳ **إِنَّ الَّذِينَ أَمْثَلُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَى رَتْهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُنْ فِيهَا خَالِدُونَ**؛ آنان که بگردانند و کردار نکو کردند و تواضع کنند<sup>۵</sup> با خداشان، ایشان اهل بهشت اند، ایشان در آن جا همیشه باشند.

آیه ۲۴ **مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هُلْ يَشْوِرِيَانِ هَذِلَا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**؛ مثل دو گروه چون نایین است و کروینا و شنوا، راست باشند ایشان از روی مثل، اندیشه نمی کنید؟

آیه ۲۵ **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنَّي لَكُمْ نَذِيرٌ قَبِينُ**؛ بفرستادیم ما نوع را به قومش که من شما را ترساننده ام بیان کرده<sup>۶</sup>.

آیه ۲۶ **أَنْ لَا [۱۷۰-ر] تَغْبُدُوا إِلَّا اللَّهُ إِنَّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمَ الْبَيْمِ**؛ که مهپرستی<sup>۷</sup> مگر خدای را که من می ترسم بر شما<sup>۸</sup> عذاب روزی در دنایک.

۱. آج؛ کچی؛ لب؛ کنجی.

۲. آو، آج، بم، لب؛ را از فرود خدای.

۳. آو، آج، بم، لب؛ به تنهای خود.

۴. اساس؛ باشد؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۵. آو، آج، بم، مج، لب؛ تواضع کردنده.

۶. آو، آج، بم، مج، لب؛ روشن؛ مج؛ بیان کن.

۷. مهپرستی / مهرستی.

۸. آج، مج، لب + از.

آیه ۲۷ فَقَاتِ الْمُلَائِكَةِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرِيَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرِيَكَ أَبْعَدَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُنْ أَرَادُوكَ بِإِدَى الرَّأْيِ وَمَا نَرِيَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ تَلِنْ نَظَلَّكُمْ كَأَذْبَيْنَ؛ گفتند اشراف قوم او آنان که کافرند<sup>۱</sup> از قومش: ما نمی بینیم تو را مگر آدمی مانند ما، و ما نمی بینیم که پسرو شد<sup>۲</sup> تو را مگر آنان که ایشان فرومایگان [ما]<sup>۳</sup> اند به اول رأی، [و]<sup>۴</sup> نمی بینیم شما را بر ما از فرونی<sup>۵</sup>، بل من پنداریم شما را دروغزن<sup>۶</sup>.

آیه ۲۸ قَاتِ يَا قَوْمَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَّبِّي وَأَتَيْنِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعَوَيْتُ عَلَيْكُمْ أَنْلَىٰ مُكْمُوْهَا وَأَتَمْ لَهَا كَارِهُونَ؛ گفت ای قوم دیدی اگر من باشم بر حجت<sup>۷</sup> از خدای من، و بدهد<sup>۸</sup> مرا رحمتی از نزدیک او، پوشیده شده است بر شما، از ام کنیم شما را و شما آن را ناخواهند<sup>۹</sup> باشی.

آیه ۲۹ وَيَا قَوْمَ لَا أَشْكُمْ عَلَيْهِ مَا لَا إِنْ [۱۷۰-پ] أَجْرَى إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا آتَا بِطَارِدِ الَّذِينَ أَمْتَوْا إِنْهُمْ قُلْافُوا رَبِّهِمْ وَلَكِتَيْ أَرِيْكُمْ قَوْقَا تَجْهَلُونَ؛ ای قوم نمی خواهیم از شما بر آن مالی<sup>۱۰</sup> نیست مزد من مگر بر خدای ، و نیست من براندۀ آنان که ایمان آرند<sup>۱۱</sup> که ایشان بیشند[ة]<sup>۱۲</sup> ثواب خدای باشدند، ولکن من بینم<sup>۱۳</sup> شما را گروهی نادان.

آیه ۳۰ وَيَا قَوْمَ مَنْ يُنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ ظَرَدُهُمْ أَفْلَأَ تَدْ كَعْرُونَ؛ ای قوم که یاری می کند مرا از خدای، اگر برانم ایشان را اندیشه نمی کنی<sup>۱۴</sup>

آیه ۳۱ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي حَرَازِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِي مَلَكُ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزَدَّرِي أَعْيُنُكُمْ لَئِنْ يُؤْتِهِمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي الْأَنْفُسِهِمْ إِنِي إِذَا لَمْ يَنْظَلِ الظَّالِمِينَ؛ وَنَمِيْ گویم شما را که نزدیک من است خزانه های خدای، وندانم

۱. آو، آج، به، لب: کافر بودند.

۲. اساس: تدارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۳. آو، آج، به، لب: دروغزنان.

۴. آو، آج، به، لب: آید.

۵. آو، آج، به: حجتی.

۶. آو، آج، به، لب: کاره.

۷. آو، آج، به: خواسته.

۸. اساس: خزانه های/ خزانه های؛ آو، آج، به، مج، مج، لب: خزینه های/ خزینه های.

۹. آو، آج، به، لب: می بینم.

غیب، و نمی‌گوییم که من فریشته‌ام و نگوییم آنان را که حقر می‌دارند چشمهاشان را، ندهد ایشان را خدای نیکی، خدای داناتر به آنچه در دلهاشان ایشان است که من آنگه از جمله بیداد کاران باشم.

آیه ۳۲ **فَالْوَا يَا نُوحُ قَدْ جَادَ لَنَا فَأَكْثَرَتَ جِدَارَنَا فَإِنَّا بِمَا [۱۷۱-ر] تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ**؛ گفتند، ای نوح! با ما جدل کردی و بسیار بکردی جنگ با ما، بیار به ما از آنچه وعده می‌دهی ما را اگر تو از جمله راستگویانی.

آیه ۳۳ **قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيْكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَتَشْمَ بِمُفْجِزِينَ**؛ گفت خود آرد به شما آن خدای! اگر خواهد، و نیستی شما عاجز کنده!<sup>۱</sup>

آیه ۳۴ **وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِيْ إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ بُرْيَدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَالَّذِيْهِ تُرْجَحُونَ**؛ سود ندارد شما را نصیحت من اگر من خواهم که به آن نصیحت کنم شما<sup>۲</sup>، اگر خدای خواهد که نومید کند شما را، او خدای شماست و با او<sup>۳</sup> برق شما را.

آیه ۳۵ **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَهُ فَلْنَ إِنْ افْتَرَنَهُ فَعَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِنَّا تَرِيْءُ مِمَّا تُخْرِجُونَ**؛ یا می‌گویند فرو بافت<sup>۴</sup> آن را، بگو اگر فرو بافتم<sup>۵</sup> آن را بر من است<sup>۶</sup> گناه من، و من بیزارم از آنچه گناه می‌کنی شما.

آیه ۳۶ **وَأَوْحَى إِلَى نُوحٍ أَنَّ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ أَمِنَ فَلَا تَبْتَهِنْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ**؛ وحی کردند به نوح که ایمان نیارند<sup>۷</sup> از قوم تو مگر آنان<sup>۸</sup> که ایمان آورند<sup>۹</sup> در سختی مباش از آنچه ایشان می‌کنند.

آیه ۳۷ **وَاضْسَعَ الْفُلَكَ بِأَغْيِيْنَا وَوَخِيْنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الدِّيْنِ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ [۱۷۱-پ] مُفْرَقُونَ**؛ بکن کشته به چشم ما و وحی ما و خطاب مکن با من در آنان که ظلم کردند که ایشان را غرق خواهند کردن!<sup>۱۰</sup>

۱. آو، آج، بهم، مج، لب: شما به آن خدای.

۲. آج، لب + من.

۳. آو، آج، بهم، مج + را.

۴. آو، بهم: وا او.

۵. آو، آج، بهم، لب: فرابافت.

۶. آو، بهم: و من بود.

۷. آو، بهم: نیارد.

۸. آو، آج، بهم، لب: آن که.

۹. آو، آج، بهم، لب: ایمان آورد.

۱۰. آو، آج، بهم، لب: غرقه خواهند کرد.

وَيَقْسِنُ الْفُلَكَ وَكُلُّمَا مَرَأْعَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخْرُوا مِنْهُ قَالَ إِنَّنِي سَخَرُوا مِنْتَا  
فَإِنَّنِي سَخَرُ مِنْكُمْ كَمَا سَخَرُوكُمْ؛ وَمَنِ كَرِدَ كَشْتِي وَهُرَّكَ بَكْنَدَشْتَ<sup>۱</sup> بِرَأْوَهِي  
اَزْقُومَ او، فَسُوسَ دَاشْتَدَ<sup>۲</sup> اَزَاوَ، گفت: اَكْرَفَسُوسَ دَارِي<sup>۳</sup> اَزْمَا، مَا فَسُوسَ دَارِيمَ اَزْ  
شَمَا چَنَانَ کَهْ فَسُوسَ دَارِي<sup>۴</sup>.

آیة ۳۹ فَسُوفَ تَغْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَتَجْلِيلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّفَيْمٌ؛ زَوْدَ بُودَ کَهْ  
بَدَانِی هُرَکَ کَهْ آَيْدَ بَدَ وَعَذَابِی<sup>۵</sup>، هَلَاكَ کَندَ اوْرَا، وَحَلَالَ شَوْدَ بِرَأْوَهِي  
اِسْتَادَه.

آیة ۴۰ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَفْرَنَا وَفَارَالشَّورُ قُلْنَاتَا اخِمَلَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجِينَ اثْتَنِينَ وَأَهْلَكَ  
إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقُولُ وَمَنْ أَمْنَ وَمَا أَمْنَ مَعْنَةً إِلَّا قَلِيلٌ؛ تَا آنَگَه کَه آمد فَرْمَانَ ما و  
بَرْ جَوْشِيدَ تَنُورَ، گفتیم ما: بِرَگِير<sup>۶</sup> در آن جا از هر دو جفت دورا و اهلت را إِلَّا آنَانَ  
کَه سَابِقَ شَدَ بِرَأْوَهِي گَفْتَانَ، وَآنَ کَه اِيمَانَ آورَدَ وَایِمَانَ نِيَاوَرَدَ با او مَنْکَرَ اِندَکَ.

آیة ۴۱ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا يَسِيمَ اللَّهِ مُخْرِيْهَا وَمُرْسِيْهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ وَگفت:  
در نَشِينِی در<sup>۷</sup> کَشْتِی بَه نَامِ خَدَای رَانَدَه وَاسْتَوارَ کَنَنَدَه<sup>۸</sup> کَه خَدَای منْ آمَرْزَگَارَو  
بَخْشَانَدَه است [۱۷۲-۱۷۳].

آیة ۴۲ وَهِيَ تَخْرِي بِهِمْ فِي مَفْرُجَ كَالْجَبَانِ وَنَادَى نُوحَ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَغْزِلِ بِاَبْنَى  
اِرْكَبَ مَعْنَانَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ؛ وَآنَ<sup>۹</sup> مِنْ رَفْتَ با اِيشَانَ در موجِی چُونَ کوهَهَا، و  
آواز داد نوح پَرسَشَ رَا. وَبُودَ در دُورِی. اَيِ پَسْرَکَ منْ! در نَشِينِی با ما<sup>۱۰</sup> در کَشْتِی  
وَمِباشَ با کَافِرانَ.

آیة ۴۳ قَالَ سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَغْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمِ مِنْ أَفْرِ اللَّهِ إِلَّا  
مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بِتَهْمَمَا الْمَفْرُجَ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ؛ گفت باز شوم<sup>۱۱</sup> با کوهِی کَه نَگَاهَ

۱. آج، لَب: هُرَکَه کَه بَكْنَدَشَتَدَ.

۲. آو، آج، بَم، لَب: فَسُوسَ مِنْ دَاشْتَدَ.

۳. آو، بَم: مِنْ دَارِي.

۴. آو، آج، بَم، لَب: شَمَا فَسُوسَ مِنْ دَارِي.

۵. آو، آج، بَم، مَج، لَب: هُرَکَه.

۶. اساس: بِرَگِيرِیم، به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۷. آو، آج، بَم: بِرَاشَان.

۸. آو، بَم: بِرَاشَان.

۹. اساس: مُخْرِيْهَا، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

۱۰. آو، آج، بَم، لَب + آن.

۱۱. آو، آج، بَم: بِرَانَدَه آن؛ آج، لَب: بِرَانَدَه.

۱۲. آو، بَم: وَاما. ۱۳. آو، آج، بَم، لَب: بَنَاهَ دَهْم.

۱۴. آو، آج، بَم، لَب + کَشْتِی.

دارد مرا از آب، گفت باز دارنده نیست امروز از فرمان خدای الا آن را که او بینخاید و بازداشت میان ایشان موج و بود از جمله غرق شدگان.

**آية ۴۴** وَقَبْلَ يَا أَرْضُ الْتَّعْيِيْمَ مَاءَكِ وَيَا سَمَاءَ أَقْلِعِيْمَ وَغَيْضَ الْمَاءِ وَفَضَيْيَ الْأَمْرِ  
وَأَسْتَوْتَ عَلَى الْجُودِيْمِ وَقَبْلَ بُقْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِيْمِ؛ وَكَفْتَنْدِ: ای زمین فروبر آب است را، و ای آسمانها بازگیر و فروبرند آب و باز گزارند کار، و راست شد برا کوه جودی، و گفتند هلاک باد گروه بیداد کاران را.

**آية ۴۵** وَنَادَيْتُ نُوحَ رَبَّهُ فَقَالَ [۱۷۲-پ] رَبِّ إِنَّ ابْنَيَ مِنْ أَهْلِيِّ وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ  
وَأَنْتَ أَخْكَمُ الْحَاكِمِيْمِ؛ آواز داد نوح خدایش را، گفت ای خدای من، پسر من است از اهل من، و وعده توراست است، و توححا کمتر حاکمانی.

**آية ۴۶** قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَشْلُنِيْ مَا لَيْسَ لَكَ يِه  
عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِيْمِ؛ گفت ای نوح او نیست از اهل تو که او را کاری است نه نیک، مخواه از من آنچه نیست تورا به آن دانشی، من پند می دهم تو را که باشی از جمله جاهلان!

**آية ۴۷** قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخْوَدُكَ أَنْ أَشْلُكَ مَا لَيْسَ لِيْ يِه عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْلِي وَتَرْحَمْنِي  
أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِيْمِ؛ گفت: خدای من! که من پناه با تومی دهم که خواهم از تو آنچه نیست مرا به آن دانشی والا نیامرزی مرا و نبخایشی برمن، باشم از جمله زیانکاران.

**آية ۴۸** قَبْلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسْلَامٍ مِنَ وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى اُمِّ مِمَّنْ فَعَكَ وَأَقْمَمَ  
سَمْتَعْهُمْ ثُمَّ يَقْسِهُمْ مِنَ عَذَابٍ [۱۷۳-ر] أَلِيمٌ؛ گفتند: ای نوح فروشو به سلامت از ما و برکتها برتو و بر جماعاتی از آنان که با تواند و گروهانی<sup>۱</sup> که ما ایشان را ممتع کنیم پس برسد به ایشان از ما عذابی دردناک.

**آية ۴۹** تِلْكَ مِنْ آنْبَاءِ الرَّبِّ تُوحِيْهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قُوْمَكَ مِنْ قَبْلِ  
هَذَا فَاقْسِبِرْ إِنَّ الْعَافِيْةَ لِلْمُنْتَقِيْمِ؛ آن از اخبار غیب است، وحی می کنیم آن را به تو<sup>۲</sup>،

۱. آن، بهم؛ ور.

۲. آج، بهم، لب؛ برو.

۳. آج، بهم، لب؛ بروهان.

۴. آج، لب؛ برقو.

۵. آج، لب؛ برکتهای ما.

توندانستی آن را توان نه قوم تو از پیش این، صبر کن که عاقبت متقیان<sup>۱</sup> راست.

قوله [تعالیٰ]: **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بِيَتْهُ مِنْ رَّبِّهِ**- الآية، حق تعالیٰ در این آیت استفهام کرد بر سبیل تقریر، گفت: **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بِيَتْهُ مِنْ رَّبِّهِ**، گفت: آن کس که او بر بیت و حجت و بیان باشد از خدای تعالیٰ، یعنی رسول -علیه السلام. **وَتَنْلُوُ شَاهِدٌ مِّنْهُ**؛ و بربی او می رود گواهی هم ازاو.

۵ مفسران خلاف نکردنده در آن که آن کس که بر بیت و رسول است -علیه السلام- و آنما خلاف در شاهد کردند. عبدالله عباس و علقمه و ابراهیم تَخْمَی و مُجَاهِد و ضحاک و ابو صالح و ابوالعالیه و عکرمه گفتهند: مراد جبریل است -علیه السلام. بعضی دگر گفتهند<sup>۲</sup> [و آن حسن وقتاده اند که: مراد زبان رسول است -علیه السلام]. بعضی گفتهند<sup>۳</sup>: مراد صورت رسول است و شمایل او، برای آن که هر کس که رسول را دید -صلی اللہ علیہ وآلہ و سلّم- گواهی داد که: اور رسول خدای است که جاحد و معاند نبود، چه صورت و شمایل او گواهی داد بر تبوت او، و این بر سبیل توسع باشد.

حسین بن الفضل گفت: این شاهد، قرآن است و نظم و اعجاز او، و ابن جریح و مُجَاهِد گفته: فریشه بود که او را نگاه داشتی و تأیید و تسديدة<sup>۴</sup> او کردی. بعضی دگر گفتهند: مراد رسول است -علیه السلام. و این اقوال اگرچه حوالت است بر مفسران، اقوالی مضطرب و فاسداند<sup>۵</sup> برای آن که مخالف ظاهر است، چه حق تعالیٰ گفت: **وَتَنْلُوُ شَاهِدٌ مِّنْهُ**، گفت: از بی او می رود گواهی هم ازاو. در این معنی سه چیز اعتبار باید کردند، یکی: تلو<sup>۶</sup> و تباعت، و دوم: گوای<sup>۷</sup> [و]<sup>۸</sup> شهادت و صحت معنی او، سیم<sup>۹</sup>: لفظ مِنْهُ، و آن که کنایت راجع لابد با رسول است، و هر قول که

۱. همه نسخه بدلها: پرهیز گاران.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. آج، به، لب، آز + عاقبت مر پرهیز گاران را بود. ۴. همه نسخه بدلها، بجز لب: خلاف کردند.

۵. اساس: ندارد؛ به قیام با نسخه آو، افزوده شد.

۶. آو، به، مل، مج: ناسدید؛ آج، لب، آن: ناسدید است.

۷. لب، مل: تشید.

۸. آو، آج، به، آن: بیتلو.

۹. آج، به، مج، لب: سیم.

۱۰. همه نسخه بدلها: گواهی.

ایشان گفتهند منافق ظاهر قرآن است.  
 اما آن که گفت: مراد جبریل است یا فریشته‌ای که او را تأیید کردی، این قول منافق است بقوله تعالیٰ: هِنْهُ؛ ازاو. و جبریل و آن فریشته ازاونباشد، چه ایشان قبیلی دیگراند و رسول -علیه السلام- قبیلی دیگر.  
 و اما قول آن کس که گفت: [مراد قرآن است، منافق باشد به يَتْلُوْهُ وَ بِهِ هِنْهُ،  
 برای آن که قرآن از رسول نیست و نیز پرسو او نباشد؛ بل رسول -علیه السلام- پرسو او باشد]<sup>۱</sup>.  
 [اما قول آن کس که گفت]<sup>۲</sup>: مراد زبان رسول است، منافق باشد به يَتْلُوْهُ و  
 شَاهِدُّ، برای آن که زبان او تبع او نباشد، و نیز گوای<sup>۳</sup> را نشاید<sup>۴</sup>، که زبان مرد گواه  
 مرد نباشد بر صحّت دعوی او.  
 و اما قول آن کس که گفت: مراد رسول است، خارج است از آن که<sup>۵</sup> کلام را  
 معنی بود [چه]<sup>۶</sup> منافق<sup>۷</sup> است به يَتْلُوْهُ وَ بِهِ شَاهِدُّ وَ بِهِ هِنْهُ، به هر سه منافق است.  
 و آنما معتمد آن است که، روایت کرده‌اند به اسانید<sup>۸</sup> مخالف و مؤالف که:  
 مراد به صاحب «بیتت»، رسول است. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِ «شاهد»،  
 امیر المؤمنین علی -علیه السلام. دلیل براین، آن است که: ظاهر را و معنی را ونظم  
 را با این قول خلل نیست، و با آن اقوال خللها است. چنان که گفتیم.  
 اما اخبار مبن طریق العائمه: تعلیی امام اصحاب الحدیث در تفسیر بیارد به اسناد  
 از کلبی از ابوصالح از عبدالله عباس<sup>۹</sup>، گفت: أَفَعَنْ كَانَ عَلَى يَتْلِيهِ هِنْهُ رَسُولُ  
 اللَّهِ، وَتَلَوْهُ شَاهِدُ هِنْهُ عَلَى بْنِ ابْنِ طَالِبٍ. هُمْ أَوْ أَوْرَدُوهُ بِهِ اسْنَادَ از<sup>۱۰</sup>  
 زادان<sup>۱۱</sup>، گفت: از امیر المؤمنین<sup>۱۲</sup> شنیدم که می‌گفت: وَالَّذِي قَلَقَ الْحَبَّةَ وَتَرَأَ النَّسْمَةَ<sup>۱۳</sup>

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.  
 ۲. همه نسخه بدلها، بجزم: گواهی.  
 ۳. آو، آج، بم، مل، لب: بنشاید.  
 ۴. اساس: دلیل؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.  
 ۵. اساس: متصل؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.  
 ۶. همه نسخه بدلها + مختلف.  
 ۷. همه نسخه بدلها + که.  
 ۸. همه نسخه بدلها: عن.  
 ۹. آو، آج، بم، مل: زادان؛ مج: زادان، لب، آن: راوان.  
 ۱۰. آج، بم، مل، لب، آز + علی.

لَوْتَسْتُ لِي وَسَادَةً، أَوْ قَالَ كَثِيرٌ فَاجْبَلَتْ عَلَيْهَا لَعْنَكُنْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّورِيهِ  
يَتَوَدَّلُهُمْ وَأَهْلِ الْإِنْجِيلِ يَأْنِجِيلُهُمْ، وَأَهْلِ الرِّبُّورِ بِرِّبُورِهِمْ، وَأَهْلِ الْقُرْآنِ يَقْرَأُهُمْ، وَالَّذِي  
[١٧٣-ب] قَلَقَ الْجَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرْبَشَ حَرَثَ عَلَيْهِ الْعَوَاسِيَّ، إِلَّا  
وَآتَا أَغْرِفُ لَهُ [آية١٦٢] سَوْفَةً إِلَى جَنَّةِ أَوْنَفُودَةٍ إِلَى نَارٍ. قَنَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: مَا أَيْتَكَ يَا  
امِيرَالْمُؤْمِنِينَ الَّتِي تَرَكْتُ فِي؟ قَالَ: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِنِي مِنْ رَبِّي وَيَتْلُوَ شَاهِدَةَ  
يَهُنَّةَ، گفت: به آن خدای که در زیر زمین دانه شکافد و در رحم صورت نگارد که اگر  
مخدۀ ای دولات بکنند، یا برگردانند و مرا بر آن جا نشانند، حکم بکنم اهل توریت را  
به توریت، و اهل انجیل را به انجیل، و اهل زبور را به زبور، و اهل قرآن را به قرآن، به  
آن خدای که در زیر زمین دانه شکافد و در رحم صورت نگارد که هیچ مرد نیست از  
قریش که اشتره بر سر او ببرود و الا من دانم در حق او آیتی که او را به بهشت برد یا  
به دوزخ. مردی برخاست و گفت: آیت تو کدام است یا امیرالمؤمنین<sup>۱</sup> گفت  
-علیه السلام: أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتِنِي رَبِّي وَيَتْلُوَ شَاهِدَةَ يَهُنَّةَ، رسول خدای است<sup>۲</sup>  
که او بر بیت است، و من آن گواهم که از او ام و پسر او ام. و در کتاب فصیح  
الخطب<sup>۳</sup> [بیارد]<sup>۴</sup> به استاد که: یک روز امیرالمؤمنین -علیه السلام. گفت: بر من بر  
کوفه: سلوانی قبل آن تقدیم دوی فیان العلّم بفیض تین جنیّی فیضاً لزوّج مُستفاضاً إلَّا  
وَإِنَّكُمْ لَمْ تَسْأَلُونِي عَنْ فِيّهِ باغِيَةٍ وَآخْرَى هادِيَةٍ إلَّا أَخْبَرْتُكُمْ بِهَا وَبِاغْبِهَا وَسَائِقَهَا  
وَقَائِدَهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، گفت: پرسی مرا از پیش آن که مرا نیابی، که علم از میان  
پهلوهای من موج می زند اگر راه باید، و الا<sup>۵</sup> مرا نپرسی از هیچ گروهی بااغی و  
دیگری هادی، و الا خبر دهم شما را به هادی ایشان و بااغی ایشان و سایق ایشان و  
قاید ایشان تا به روز قیامت. ابن الكوّا بر پای خاست، گفت: ما اذعي مثله نبی<sup>۶</sup>  
وَلَا وَصِيٌّ؛ چنین دعوی هیچ پیغمبر نکرد و هیچ وصی پیغمبر، امیرالمؤمنین گفت:

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس بالسخة آو افزوده شد.

۲. آج، بم، لب، آن: عليه.

۳. آو، آج، بم، آن: دونا

۴. همه نسخه بدلها، بجزم: الى النار.

۵. آو، آج، بم، لب، آن: خدا گفت.

۶. آو، آج، بم، مل، آن: فصیح الخطب.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس بالسخة آو افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها: الا.

[غرض تو علم نیست، تعنت است، گفت: دستور باش تا سوال کنم؟ گفت]<sup>۱</sup>: سُلْ  
نَفْقَهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْثِثَا؛ چیزی که پرسی بر سبیل تفقه بپرس و بر سبیل تعنت مپرس.  
وَسْلَ عَمَّا يَقْنِي<sup>۲</sup>؛ و چیزی بپرس که تورا به کار آید، گفت: جز چیزی نصی پرس  
که مرا به کار است<sup>۳</sup>، گفت: بپرس. گفت: آخِرِنِي مَا ... الْذَارِيَاتِ ذَرْؤَا؟<sup>۴</sup> قال:  
تِلْكَ الرَّيْأُ. خبر ده مرا از ذاریات، گفت: باده است، گفت: ... الْحَامِلَاتِ وَقِرْأَ<sup>۵</sup>  
چیست؟ گفت: ابر است، گفت: ... الْجَارِيَاتِ يُسْرَأَ<sup>۶</sup> [چیست]<sup>۷</sup> ۱ گفت:  
کشته است، گفت: الْمُقَسِّمَاتِ أَفْرَأَ<sup>۸</sup> که اند؟ گفت: فریشتگان اند.  
گفت: خبر ده مرا از بیت المعمور، گفت: خانه‌ای است در آسمان هر روز هفتاد  
هزار فریشه در او شوند که تا قیامت نوبت به او لینان نرسد.  
۱۰ گفت: مرا خبر ده از ذوالقرنین تا پیغمبر بود یا پادشاه؟ گفت: نه پیغمبر بود نه  
پادشاه، ولکن بنده صالح بود، خدای را دوست داشت و خدای او را<sup>۹</sup>، و برای خدای  
خلقان را نصیحت کرد. گفت: خبر ده مرا از قرنهای او تا زربود یا سیم؟ گفت: نه  
زربود نه سیم، ولکن او بیامد و قومش را با خدای خواند، بریک جانب سرش بزدند  
برفت، دگر باره باز آمد و قوم را دعوت کرد، بر دگر جانبش بزدند، و در میان شما  
ماننده‌ای هست او را.  
۱۵ گفت: مرا خبر ده تا این آیت در حق که انزله<sup>۱۰</sup> کرده بود که گفت: إِنَّمَا تَرَأَى  
الَّذِينَ يَدْلُلُونَعْمَتَ اللَّهِ كُفُرًا<sup>۱۱</sup>...، گفت: هَمَا الْأَفْجَرَانِ مِنْ قُرْبَنِ بَشَّارَةٍ وَيَنْهَا  
الْمُغَيْرَةِ، گفت: آن دو قبیله فاسق اند از قریش یکی بنو امیه و دیگر بنو المغیره.  
گفت: خبر ده مرا من قوله تعالی: فَلْنَهْلُ ثُبَيْثَكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا<sup>۱۲</sup>،  
۲۰ گفت: اهل حروم اند<sup>۱۳</sup>، یعنی خارجیان.

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: به کار آید. ۳. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۱.

۴. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲. ۵. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲.

۶. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۴. ۷. همه نسخه بدلها + دوست داشت.

۸. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۸. ۹. آوه آج به، آن: انزال.

۱۰. سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳. ۱۱. آو، آج به، آن: حروفه بدل؛ جبر و بزرگ؛ مج: حروم اند.

- گفت: خبر ده مرا از مجرة، قال: أَشْرَاجُ السَّمَاءِ وَمِنْهَا هَبَطَ الْمَاءُ الْمُنْهَمُ.  
 گفت: خبر ده مر از قوس<sup>۳</sup> فرج، گفت: فرج مگو که آن نام دیواست، وَقَلَ قَوْسُ اللَّهِ وَهِيَ آمَانٌ مِنَ الْغَرَقِ، گفت: آن را قوس فرج مگو که فرج نام دیواست،  
 قوس خدای گو آن را، و آن امان است از غرق.
- گفت: مرا خبر ده از انمحاق قمر، این آیت [برخواند]<sup>۴</sup>: وَجَعَلْنَا اللَّيلَ وَالنَّهَارَ أَيْتَنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ فَبَصِرَهُ.<sup>۵</sup>
- قال: أخبرني عن أصحاب رسول الله؛ مرا خبر ده از اصحاب رسول.
- گفت: از کدام اصحاب خبر دهم تورا؟ گفت: از عبدالله مسعود. گفت: قراءة القرآن ثم وقفت عنده؛ قرآن بخواند و بنزدیک قرآن باستاد<sup>۶</sup>.
- گفت: أخبرني عن أبي ذر، گفت: خبر ده مرا از ابوذر، گفت: عَالِمٌ شَعِيجٌ عَلَى عِلْمِه؛ عالمی بود بخیل بر علم خود، یعنی علم جز به اهل نیاموختی.
- گفت: خبر ده مرا [۱۷۴-ر] از سلمان، گفت: أَذْرَى عِلْمَ الْأَوَّلِ وَالآخِرِ وَهُوَ بَخْرُ لَا يَنْتَهِ وَمَنْ لَكَ بِلْقَمَانَ الْعَكِيمِ وَهُوَ مِنَ أَهْلِ الْبَيْتِ، گفت: سلمان علم اول و آخر دریافت، او دریابی است که بنه رسید<sup>۷</sup> و که خیام کند تورا به لقمان حکیم،  
 یعنی او مثل لقمان حکیم است، او از ماست اهل البيت.
- گفت: مرا خبر ده از حدیثة بن الیمان، گفت: كَانَ عَرَافًا بِالْمُنَافِقِينَ وَسَائِنَ رَسُولَ اللَّهِ. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. عَنِ الْمُفْضِلَاتِ وَإِنْ سَأَلْتُمُوهُ وَجَذَ ثُمَّوْهُ بِهَا خَبِيرًا،  
 گفت: منافقان را نیک شناخت و رسول را پرسید از مشکلات، و اگر بپرسی او را به آن عالم یابی.
- گفت: مرا خبر ده از عماریاسیر، گفت: خَالَقَ الْإِسْلَامَ لِحَمَّةَ وَذَقَّةَ وَهُوَ مَحْرُمٌ  
 فَلَى التَّارِ، گفت: ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است، او حرام است بر

۲. آو، آج، بم، لب، آن: السَّماءُ منها.

۱. مل: ابراج.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آوی افزوده شد.

۳. آج، آز + و.

۵. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۲؛ همه نسخه بدلها، بجز مج + الآية.

۷. آو + هذا.

۶. مل، مج: بایستاد.

۹. آج، لب، آن: خبیراً بها.

۸. بنه رسید / برسید.

دو زخ، گفت ما زان العَقْرِ زان فَعَةٌ؛ هر کجا حق یافتنی<sup>۱</sup> او با حق رفتی.  
 گفت: آخْبَرْنِي عَنْ نَفْسِكَ؛ مرا از خود خبر ده، گفت: فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى: قَلَا  
 ثُرُكْتُوا أَنْفُسَكُمْ...، خدای تعالی گفت: خویشن را تزکیه مکنی، ولکن هم او  
 گفت: وَأَمَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَعَدَّتْ<sup>۲</sup>؛ به نعمت خدای حدیث کن<sup>۳</sup>، گفتْ أَوْلَ دَاخِلٍ  
 وَآخِرَ خارج<sup>۴</sup> وَكُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ أَغْطِيَتْ وَإِذَا سَكَثْ ابْتَدَيْتْ وَبَيْنَ جَوَاهِرِي عِلْمٌ حَمْ،  
 گفت: اول داخل من بودمی و آخر خارج من بودمی، و چون بخواستمی بدادندی، و  
 چون نخواستمی ابتدا کردندی، و میان پهلوهای من علمی بسیار هست.

۱۰ گفت: از قرآن در حق توجه آمد؟ گفت: در سورت هود نمی خوانی: أَقْمَنْ كَانَ  
 هَلْيَ بَيْتَهُ مِنْ زَيْهٖ وَتَتْلُوَهُ شَاهِدٌ مِنْهُ، آن که بر بیت بود از خدای تعالی رسول بود، و  
 من آن گواهم که از اویم و در پی اویم.  
 لَمْنَ الْكَوَا گفت: وَحَقَّكَ لَا تَبْتَغَ أَحَدًا بَعْدَكَ؛ به حق تو که از پی<sup>۵</sup> کس نروم  
 مگر از پی تو، و اخبار در این معنی بسیار است من طریق الخاصة والعامه. وَمِنْ قَبْلِهِ،  
 و از پیش او، ضمیر راجع است [با رسول -علیه السلام]<sup>۶</sup> و هُوَ «من»، فی قوله: أَقْمَنْ  
 کَانَ.

۱۵ کِتَابُ مُوسَى، یعنی توریت. إِيمَاماً وَرَحْمَةً؛ پیشرو و مقتدای و رحمت، و  
 نصب او بر حال بود، و عامل در او بکسی باشد از این دو، إِيمَاناً آنچه در ظرف<sup>۷</sup> مقدار  
 است فی قوله: وَمِنْ قَبْلِهِ، برای آن که لابد در [او]<sup>۸</sup> مقداری باشد من قوله: ثَبَّتْ أَوْ  
 حَصَّلَ، آی ثَبَّتْ أَوْ حَصَّلَ کِتَابُ مُوسَى مِنْ قَبْلِهِ إِيمَاماً، با آنچه شاهد بر او دلیل  
 می کند، برای آن که تقدیر چنین که: وَيَشْهَدُ مِنْ قَبْلِهِ کِتَابُ مُوسَى إِيمَاماً وَرَحْمَةً، و  
 در کلام محدودی هست، والتقدیر: أَقْمَنْ کَانَ عَلَيَّ بَيْتَهُ مِنْ زَيْهٖ وَتَتْلُوَهُ شَاهِدٌ مِنْهُ  
 ۲۰

۱. همه نسخه بدلها: رفتی.

۲. سوره نجم (۵۳) آیه ۳۲.

۳. مل: حدیث کند.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. اساس: طریق؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۶. آج، لب، آز + رحمة.

۷. آو: اشهد.

كَمْ لَا يَتَّيَّنُ لَهُ وَلَا شَاهِدٌ، ومثله قوله: أَقْرَنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَفَاتِمًا يَغْدِرُ  
الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ...، كَمْ لَيْسَ كَذِيلَكَ، وايشان مانند این حذف کنند  
يلدلاة الكلام عليه، الا تری إلى قول الشاعر:

**وَأَفِيمُ لَؤْشَنِي آتَانِي رَسُولَهُ بِسَوْاَكِي وَلَكِنْ لَمْ نَجِدْ عَنْكَ مَدْفَعًا**

والتقدير: لدفعت ولكن لم تجد لك مدفعا، وانشد القراء:

٥      **قَمَا أَذْرِي إِذَا يَمْفُثُ وَجْهَهَا أَرِيدُ الْخَيْرَ أَيْهُمَا يَلْهِنِي**  
٦      **أَالْخَيْرُ الَّذِي آتَا أَبْشِرِيهِ أَمَ الشَّرُّ الَّذِي هُوَ تَبَشِّرِي**  
وتقدير آن است که: أَرِيدُ الْخَيْرَ وَأَخْتَرُ مِنَ الشَّرِّ، این بيفگند برای آن که آیهُما  
بر هر دو دليل کرد، وتمام الشرح فی البیت الثاني. **أَوْلَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ**؛ ايشان به آن  
ایمان دارند. **وَمَنْ يَكْفُرُ بِهِ مِنَ الْأَخْزَابِ**؛ و آن که کافر شود به او از جمله احزاب.  
٧      «من»، تبیین راست، و مراد به احزاب، کفاراند. فراء گفت: کل کافر جزء، و  
احزاب عبارت است از کفار. **فَالثَّارُ مَوْعِدُهُ**؛ وعده گاه او دوزخ است، و ايشان را  
برای آن احزاب خوانند که تَحْزِبُوا عَلَى عَدَاوَةِ رَسُولِ اللَّهِ، ای اجتمعوا.

سعید جبیر روایت کنند از ابوموسی الاشعري که او گفت: از رسول -عليه السلام -  
شیدم که می گفت: هیچ جهد و ترسا نباشد که نام من شنود و به من ایمان نیارد، و  
الا جای او دوزخ بود. من با خویشن اندیشه کردم [گفتم رسول -عليه السلام - این از  
قرآن گوید، طلب باید کردن تا کجاست، اندیشه کردم تا]<sup>٤</sup> این آیت <sup>٥</sup> یاد آمد که:  
**وَمَنْ يَكْفُرُ بِهِ مِنَ الْأَخْزَابِ فَالثَّارُ مَوْعِدُهُ**، گفت: صدق الله وصدق رسول. آنگه  
رسول را گفت: **فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ**؛ نگرا درشك نباشی که این حق است از خدای  
تو، خطاب با رسول است و مراد افت. وروا بود که رسول -عليه السلام - داخل بود  
تحت مراد بر آن تفسیر که گفتم که: واجب [١٧٤-پ] نکند که نهی آنرا کنند که  
او تعاطی آن قول <sup>٦</sup> می کند، ولکن بیشتر مردمان ایمان نیارند و باور ندارند.

١. آن، مل: ثُمَّتْ.

٢. سوره رمر (٣٩) آية ٩.

٣. آن، آج، به، لب، آن: خوانند.

٤. همه نسخه بدلها: بر او.

٥. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

٦. همه نسخه بدلها: آیه.

٧. همه نسخه بدلها: فعل.

آنگه گفت: وَقَنْ أَظَلَمُ؛ کیست ظالمتر و بیداد گرتر از آنکس که او برخداي دروغ فرو باشد<sup>۱</sup> از آنان که او را زن گفتند و فرزند گفتند، و ظلم و دروغ و قبایع بر او حوالت گردند ایشان ظالمتر همه جهان اند برخویشن، و معنی ظلم ایشان برخویشن بر هر سه معنی ظلم حمل توان کردن، یکی: چون جلب مضرت ایشان می کند<sup>۲</sup> به خود ظالم لفس خود باشند. دگر، چون نقصان و تفویت ثواب ایشان می کند از خود ظالم نفس خود باشد<sup>۳</sup>، یعنی با خس حظ خود از خیر و ظلم، در لغت نقصان بود. دگر آن که: وضع این حالات<sup>۴</sup> ته به جای خود کرده اند، پس واضح اند چیز<sup>۵</sup> را نه در جای خود، و این را بر توسع، اهل لغت ظلم می خوانند. **أُولِئِكَ يُغَرِّضُونَ عَلَىٰ رَتِّهِمْ**؛ ایشان را برخداي عرض کنند. **وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ**؛ و گویند گواهان، یعنی فریشتگان حفظه و کتبه که: اینان آنان اند که برخداي دروغ نهادند. آنگه گفت: **الَا لَغْةُ اللَّهِ عَلَىٰ الظَّالِمِينَ**؛ لعنت خداي بر ظالمان باد! روا بود که این از کلام فریشتگان بود، و اولیتر آن که از کلام خداي بود، لقوله: **الَا**، که «الَا» استفتح کلام باشد.

آنگه وصف کرد ایشان را گفت: **الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ**؛ آنان که منع کنند مردمان را از راه خداي به اغتراء و اغواء و دعوت باضلal و کفر. **وَيَتَّعُونَهَا عَوْجَحاً**؛ و طلب کری آن کنند تا آن را کر کنند و ایشان به قیامت ایمان ندارند.

آنگه گفت: **أُولِئِكَ لَمْ يَكُنُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ**؛ ایشان در زمین خداي [را]<sup>۶</sup> عاجز نتوانند کردن و از خداي نتوانند [گریختن]<sup>۷</sup> و از او فایت نباشند، بل در قبضه قدرت اویند و در تحت بند<sup>۸</sup> قهر اویند که هر گه که خواهد بگیرد ایشان را. **وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذُوْنِ اللَّهِ مِنْ أُولِئِيَاءٍ**؛ و نباشد ایشان را از فرود خداي از دوستانی و حمایت کنندگانی که تولای کار ایشان کنند، و هیچ اول ابتدای غایت راست برای آن که تعلق دارد به «**أُولِئِيَاءٍ**»، چنان که شاعر گوید:

**إِنِّي لِكُلِّ افْرَعٍ مِنْ جَارٍ جَارٌ**

۱. آو، آج، بم؛ لب، آن؛ فرباشد.

۲. همه نسخه بدلها: باشند.

۳. آج، مل، لب، آن چیزی.

۴. اساس؛ ندارد؛ به فیاس بانسخه آو، افزوده شد.

۵. چاپ مرحوم شعرانی؛ نخته بند.

آی، جَارِ أَجْيَرُهُ وَأَخْمَبِهِ مِنْ جَارِ السَّوْءِ، یعنی؛ مِنَ الشَّرِ الْوَارِدِ مِنْ جِهَتِهِ، وَمِنْ دُومِ صَلَهِ اسْتَمْكَدَ نَفْسِي. يُضَاعِفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَضَاعِفَ بِكَثِيرٍ ایشان را عذاب. در او د قول گفتند، یکی؛ به حَسْبِ تضاعیف گناه، چنان که ایشان گناه مضاعف هی کشند، ایشان راعذاب مضاعف می کشند، و قولی دگر آن که: هر گه که ضعفی برود ضعفی دگر به دنبال او بود<sup>۱</sup>، و مراد به ضعف براین قول مقدار باشد، و قوله؛ هَا كَانُوا يَسْتَطِعُونَ السَّمْعَ، یعنی برایشان گران می آید شنیدن و دیدن حق، چنان که یکی از ما گوید؛ فَلَان [لا]<sup>۲</sup> يَسْتَطِعُ أَنْ يَتَنَظَّرَ إِلَيْهِ، یعنی يشُقْ عَلَيْهِ؛ فلان در من نمی تواند نگریدن، یعنی گران و دشخوار می آید برا او، [و]<sup>۳</sup> مراد به نفی استطاعت، [نه]<sup>۴</sup> نفی قدرت است، چه اگر چنین بودی وایشان را قدرت نبودی تکلیفشان نکونبودی. و فراء گفت، معنی آن است که؛ يُضَاعِفُ لَهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَسْتَطِعُونَ السَّمْعَ فَمَا سَمِعُوا وَمَا كَانُوا أَبْصَرُوا؛ عذاب برایشان مضاعف کشند به آنچه توانستند که بشنوند و ببینند، نشنیدند و ندیدند. و «بما» بیفگشند<sup>۵</sup> چنان که بیفگشند فی قولهم: جَزِيَّتُهُ بِمَا عمل وما عمل<sup>۶</sup>، وقال تعالى: لَئِنْجَزْتُمْ أَخْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ،<sup>۷</sup> وقال: ... وَلَئِنْجَزْتُمْ أَخْرَهُمْ بِأَخْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،<sup>۸</sup> و آیت در معنی جاری مجرای آن بود که گفت: ... وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ<sup>۹</sup>، و «ما» در این وجه<sup>۱۰</sup> موصوله باشد و در وجه اول نافیه، و سمع، ادراک صوت باشد به آنچه حتی به آن سمیع بود، و ایصار ادراک مرثی باشد به آنچه حتی به آن مُبَصِّر بود.

**أَوْلَىكَ الَّذِينَ خَيْرُوا أَنفُسَهُمْ،** گفت: اینان آنان اند که<sup>۱۱</sup> خویشن زیان کرده اند، یعنی چیزی کرده اند که مستحق عقاب شده اند و هلاک به خویشن

۱. اساس: جاره؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد. ۲. اساس: بکندا به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. آو، آج، به، مج، لب، آن: آن برود.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزده شد.

۵. همه نسخه بدلها، بجزمل و مج؛ فيما.

۶. اساس: بیفگشند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۷. کذا؛ در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی: ما غول آئی بِمَا عَمِلَ.

۸. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۷.

۹. سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷.

۱۱. آج، به، لب، آن: صورت.

۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۱۰.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجزمل و مج + به.

آورده‌اند، و چون ایشان را در دنیا به منزلت بازرگان بینهاد، آنچه خیر ایشان بود به مثابت ربع بینهاد، و تن و جان ایشان به جای سرمایه. چون کاری کردند که تن و جان به هلاک دادند، گفت: جان [را]<sup>۱</sup> زیان کردند که سرمایه است. **وَصَلَّ عَنْهُمْ** **مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ** [۱۷۵-ر]؛ و گم شد از ایشان آن دروغ که می‌گفتند. در او دو قول ۵ گفتند، یکی آن که: [این]<sup>۲</sup> منفعت که ایشان را در دروغ بودی فایت شد، چنان که در دنیا به دروغ منتفع بودندی که در قیامت نباشد، و قولی دگر آن که: مراد به آنچه افtra کردند بتان‌اند، یعنی **گم شوند**<sup>۳</sup> از ایشان آن بتان که ایشان را به دروغ خدای می‌خوانندند.

قوله: **لَا جَرْمٌ**؛ زجاج گفت: «لَا» نفی است؛ آن را که ایشان ظن برداشت که ایشان را سود خواهد داشتن از شفاعت انسان. آنگه گفت: **جَرْمٌ إِيْ كَسْبٌ ذَلِكَ** ۱۰ **الْفِعْلُ لَهُمُ الْخَسْرَانُ**. و بعضی دگر نحویان گفتند: معنی **لَا جَرْمٌ**، **لَا بُدٌّ وَلَا مَحَالٌ** باشد، و گفته‌اند: معنی **لَا جَرْمٌ** حقاً باشد. و اصل جرم، قطع و کسب [بود]<sup>۴</sup>، من قول الشاعر:

**وَلَقَدْ قَلَعْتُ أَبَا ثَيْبَةَ طَغْيَةً جَرَقْتُ فَزَارَةَ بَنِدَهَا أَنْ يَغْضِبُوا**  
۱۵ **أَئِ كَسِبَتْ**<sup>۵</sup> **الظَّغْنَةُ لَهُمُ الْغَضَبُ**، و قيل **قَطَعْتُهُمْ إِلَى الْغَضَبِ وَأَذْهَمْتُهُمْ إِلَيْهِ لَا جَرْمٌ**،  
ای **لَا كَسَبَ لَهُمْ** فعلهم **الْخَيْر**. **أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ**، یعنی لا جرم ایشان در قیامت زیان کارتر باشند از دیگران، و «**هُمْ**»، روا بود که فصل بود و روا باشد که مبتدای دوم باشد.

**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**، گفت: آنان که ایمان آرزو و عمل صالح کنند، **وَأَخْبَرُوا**<sup>۶</sup>، ای **خَسَعُوا وَخَضَعُوا**؛ و **خُشُوعٌ وَخُضُوعٌ** [و]<sup>۷</sup> **تَوَاضُعٌ** کنند ها<sup>۸</sup> ۲۰

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

۳. آو، آج، بم، لب، آن: شدن. ۴. آج، آن: لامحال.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

۶. آو، آج، بم، لب، آن: تغصبا.

۷. اساس: کتب؛ به قیاس با نسخه آو، تصویح شد.

۸. همه نسخه بدلهای بجزمل و مج + الی زینهم.

۹. آو: و؛ آج، بم، لب، آن: مج: را.

۱۰. آو: و؛ آج، بم، لب، آن: مج: را.

خداي -عَزَّوجَلَّ- وَقِيلُ: مَنْفَاهُ اسْتَقَامُوا لِرَبِّهِمْ مِنَ الْخَبِيتِ، وَهُوَ الْأَرْضُ الْمُظْمَنَ  
الْمُشْتَوِيٌّ<sup>۱</sup>. وَكَفْتَهُ اند: إِنْخَبَاتِ، اسْتَقَامَتِ بَاشَدِ، وَكَفْتَهُ اند: إِنْابَتِ بَاشَدِ؛ بَا خَدَائِي  
گُریزند، این قول عبدالله عباس است. مجاهد گفت: اطْمَتُهُمْ إِلَيْهِ؛ بَا خَدَائِي ساکن  
شوند و آرام ایشان به ذکر خدای باشد. فتاویه گفت: خَسَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ؛ مَذَلَّتْ و  
خواری نمایند خدای را. أَوْلَىكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ ایشان اهل  
بهشت اند و ایشان آن جا همیشه باشند.

آنگه گفت: مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ؛ مَثَلِ این دو گروه یعنی کافر و مسلمان، چون مَثَلُ  
[دو کس است]<sup>۲</sup>: یکی نایبنا و یکی بینا، و یکی شنو و یکی فاشنوا، راست باشد<sup>۳</sup>  
با یکدیگر! صورت، استفهام است و مراد تقریر و جحد، یعنی راست نباشد<sup>۴</sup>، یعنی  
مؤمن و کافر در حسن حال و سوء حال با بینا<sup>۵</sup> و نایبنا مانند، کافر از روی مَثَلِ چون  
کور و کراست، و مؤمن چون بینا و شنو، که این را حاسه باشد که به آن منتفع باشد،  
و آن دیگر حاسه ندارد. و مَثَلُ، قولی باشد مایر که در روی تشبيه بود حالی اول را به  
حالی دویم<sup>۶</sup>، و امثال به صورت خود باید که باشد، چنان که تَحْسِبُهَا حَمْقَاءَ وَهِيَ  
بَاخِسُّ، وَنَكَفَتْ هِيَ بَاخِسَّةُ، وَإِنْ كَانَ مَثَلُ در حق مردی گویی، همچنین باید  
گفتن، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُمْ:

### لَوْذَاتُ بِسُورَةِ الْقَمْتُنِي

اگر بر مذکر<sup>۷</sup> رانی این مثل، هم این<sup>۸</sup> لفظ باید گفتن. وَعَمَّى وَضَمَّمُ<sup>۹</sup>، عبارت  
باشد از فساد حاسه بصر و حاسه سمع، و بتزدیک ما معنی نیست، و اشعری گفت:  
دو<sup>۱۰</sup> معنی است از قبیل ادراک. آنگه بر سبیل تشبيه<sup>۱۱</sup> و تذکیر و تقریع و ملامت  
گفت: أَقْلَالُ نَذَرٍ كَبُرُونَ؛ خود هیچ اندیشه نکنی!

۱. کذا؛ در اساس و همه نسخه بدلها و چاپ شعرانی به صیغه مذکور.

۲. اساس ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها باشند.

۴. همه نسخه بدلها نباشد.

۵. آن؛ وابینا.

۶. همه نسخه بدلها؛ دوم.

۷. همه نسخه بدلها؛ مذکوری.

۸. آن؛ صم.

۹. همه نسخه بدلها؛ به این.

۱۰. مل؛ در او.

۱۱. همه نسخه بدلها؛ تشبيه.

آنگه آغاز قصه نوح کرد، گفت: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا**، «واو»، عطف است و «لام»، تأکید، و «قد»، تحقیق، گفت: بدرستی که ما بفرستادیم نوح را به قومش. **إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ**. نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه خوانند [ند]<sup>۱</sup>: «انی» به کسر همزه بر حذف قول، چنان که دگر جایها بیان کردیم که عرب قول بسیار حذف کنند والتقدیر فقال<sup>۲</sup> لهم: **إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ**، گفت ایشان را که: من شما را ترساننده ام بیان کننده، و باقی قراء به فتح همزه خوانند علی تقدیر **أَرْسَلْنَا نُوحًا يَا إِنِّي لَكُمْ**، و در این عدول باشد از مغایره با خبر از خویشتن، و اگر کلام بر وجه خود راندی گفتی: **إِنَّهُ لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ**، و مانند این بسیار است، قال الله تعالى: **وَكَبَّلْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ ...** ثم قال: **فَخُذُّهَا بِقُوَّةٍ**<sup>۳</sup>...، زجاج گفت: براین قراءت تقدیر آن باشد که: **أَرْسَلْنَا نُوحًا يَا إِنِّي لَهُ فِي الْأَنْذَارِ**، برای آن که «آن»، مع اسمها و خبرها در تأویل مصدر باشد، الا تری الى قوله: **بَلَّغْنِي أَنَّ زِيدًا مُّنْقَلِقٌ**، المعنی بلغنى الانطلاق. و «مبین»، شاید تا ظاهر بود و شاید تا مُظہر<sup>۴</sup> بود، برای آن که «ابان»، هم لازم است و هم متعدی، معنی لازم آن باشد که: من پیغمبری ام آشکارا غیر مذکوع ولا حاضر، و معنی متعدی آن باشد که من بیان کننده ام، و این قول بهتر است.

**أَنْ لَا تَغْبُدُوا إِلَّا اللَّهُ**، «آن»، تعلق دارد به قوله: **نَذِيرٌ مُّبِينٌ**<sup>۵</sup> [۱۷۵-پ] شاید که به نذیر تعلق دارد، و معنی آن بود که: من انذار می کنم شما را و تحذیر از آن که خدای را نپرسنی<sup>۶</sup>، و روابود که به «مبین»<sup>۷</sup> تعلق دارد، و معنی آن بود که: من بیان می کنم شما را تا نپرسنی جز خدای را، و روابود که تعلق دارد به **أَرْسَلْنَا**، يعني **أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ** با**أَنْ لَا تَغْبُدُوا إِلَّا اللَّهُ**; ما نوح را به این فرستادیم که تقریر توحید کند، و گوید: جز خدای را مپرسنی. آنگه بر سبیل شفقت گفت: من می ترسم بر شما عذاب روزی مولم به درد آرنده، یعنی روز قیامت چون شما فرمان

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه او، افزوده شد. ۲. آو، آج، به، اب، آن: بقال.

۳. مع: با<sup>ا</sup>. ۴. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۵.

۵. آو، آج، به، آن: مضمر.

۶. اساس: پرسنی؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۷. اساس: تعمیر؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شد.

خدای را مخالفت می‌کنی جای آن است که در حق شما خایف باشند از عذاب آخرت، و «آلیم»، به جر، صفتی یوم است برای آن که عذاب در او واقع بود، و نصب روا باشد در عربیت جز که هیچ مُفری نخوانده است.

**فَقَالَ الْقَالُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ،** حق تعالی در این آیت حکایت قوم نوع ۵ کرد که: ملا و اشرف ایشان چه گفتند، [گفتند]<sup>۱</sup>: ما تورا نمی‌بینیم الا آدمی همچون ما، و ایشان را مستبد<sup>۲</sup> می‌آمد که آدمی پیغمبر باشد، گفتند: از روی خلقت تورا بر خود مزیتی نمی‌بینیم، و اینان که اتباع تواند ما ایشان را نمی‌بینیم الا آزادل ما، جمع [ارذال و هی جمع رذل]<sup>۳</sup>، فهو اذا جمع الجمع، و رذل<sup>۴</sup> قيل: خسیس و حقیر باشد و روا باشد که جمع جمع باشد، بروجهی دگر<sup>۵</sup>: رذل [وازدل]<sup>۶</sup> [وازادل]<sup>۷</sup>، ۱۰ گکلب و آکلب و آکللب. و رؤیت هر دو جای به معنی علم باشد. بادی الرأی، ابوعمیر<sup>۸</sup> و نصیر به همز خوانندن، و باقی قراءه بی همز. آن که به همز خواند من البدء باشد و هو الانتداء، یعنی اول الرأی، معنی آن که: ما به اول رأی که می‌بینیم و اندیشه می‌کنیم چنین می‌بینیم [و می‌دانیم. و آن که بی همز خواند من بدلی إذا ظهر باشد، ما به ظاهر رأی تورا چنین می‌بینیم و]<sup>۹</sup>، ثصب او بر حال است و عامل در او او<sup>۱۰</sup> اتبعك. ابوعلی الفارستی گفت وزجاج گفت<sup>۱۱</sup>: معنی آن است که [آنان که]<sup>۱۲</sup> تورا متابعت کرده‌اند به ظاهر رأی کرده‌اند یا<sup>۱۳</sup> به اول رأی کرده‌اند نه رأی سدید، بل<sup>۱۴</sup> رأی بی اندیشه. براین قول، حال باشد از متابعان او، و گفته‌اند: حال است از قریبک، ای ما قریبک اول الرأی. **وَمَا تَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ؛** وما شما را بر خوبیشن فضلی و افزونی نمی‌بینیم، بل شما را دروغزن می‌پنداشیم.

**قَالَ يَا قَوْمُ،** نوع - عليه السلام - قوم را جواب داد و گفت: آرایتم<sup>۱۵</sup>؟ نیزی شما که ۲۰ اگر من از خدای خود برجختی و بیتنی وبصیرتی باشم و خدای مرا رحمتی داده باشد

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد.

۲. آن آج، به، لب، آن مستبد.

۳. آج، لب: رذال.

۴. آج، لب: الجمع رذل و آرذل و راذلن.

۵. همه نسخه بدلهای: ابو عمرو.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد.

۷. اساس: بدلی؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۸. مج: تا.

۹. اساس: بدلی؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

از نزدیک او و آن نبوت است ولکن آن بر شما پوشیده باشد. حمزه و کسائی و خفّض خوانند: **قَعْمِيَّةٌ**، به ضم العین و تشدید الميم على مالئم يُسْمَى فاعلُه، ومعنی آن که: بر شما بپوشانیده اند من **الْتَّعْمِيَّة**، یُقال: عَمِيَ الرَّجُلُ؛ نایبنا شد مرد، و **أَعْمَيَّةٌ** آنا و **أَعْمَيَّةٌ**. وتشدید برای مبالغت باشد. باقی قراء، به تخفیف خوانند من **الْتَّعْمِيَّة**، نظریه قوله: **قَعْمِيَّةٌ عَلَيْهِمُ الْأَثْيَاءُ**.

۵

**أَنْلَزِ مُكْمُوْهَا**؛ ما الزام کنیم شما را از مضطرو و ملجا گردانیم شما را به آن به جبر واکراه؟ بر آن داریم شما را و شما آن را کاره [باشی]<sup>۱</sup>. «واو» حال راست یعنی که این روان باشد و تکلیف از این منع کند، این وجهی است در معنی این لفظ. و وجهی دیگر آن بود که، معنی آن است که: ممکن باشد که ما شما را الزام کنیم، ما **تَوَانِيْم** کردن بر سبیل اضطرار به معرفت، [بر]<sup>۲</sup> بیشتر از بیان واستدلال و ایضاح نباشد، فاما معرفت ضروری اما<sup>۳</sup> بر آن قادر نباشیم، آن کار خداست. جل جلاله. و بر هردو وجه معنی استفهام تقریر و جحد باشد. و در این فعل سه ضمیر است: ضمیر متکلم، و ضمیر مخاطب، و ضمیر غایب<sup>۴</sup>. و حق تعالی، بترتیب فرمود نهادن، ابتدا به ضمیر متکلم، و متکلم کرد و آنگه به ضمیر مخاطب و آنگه به ضمیر غایب، و مثله قوله<sup>۵</sup>: **أَلْزَمْتَكَهُ** ولا یُقال **أَلْزَمْتَهُوكَ**، و ضمیر متصل توان گفتن منفصل نشاید، یُقال<sup>۶</sup>: **ضَرَبْتَكَ**، و لا یُقال: **ضَرَبْتَ إِيَّاكَ**. و فراء روا می دارد: **أَنْلَزِ مُكْمُوْهَا**، به جزم «میم»، نخو: عَصْد و کَبْد، وبصریان رواندارند نقل حرکت درجای اعراب، و آنما در امثال این روا دارند در شعر، که امرؤ القیس گفت:<sup>۷</sup>

۱۵

۲۰

**فَالْبَرْأَةُ أَشَرَّبَ غَيْرَهُ مُنْخَفِقٌ**  
وکقول الآخر:  
**إِلَّا مِنَ اللَّهِ وَلَا وَالْغَيْرُ**  
**وَنَاعِ بُخَيْرَتِنَا** **بِمَهْلِكِ سَيِّدِ**  
**نَفْلَقِيْعِ مِنْ وَجْهِ عَلَيْهِ الْأَنْأَيْمُ**

۱. سوره فصلن (۲۸) آیه ۶۶.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آی، افزوده شد.  
۳. مل: نا، آی، آج، به، لب، آن؛ یا.

۴. اساس: افاء به قیاس با نسخه آی و دیگر نسخه بدلاها، تصحیح شد.

۵. آی، آج، به، لب، آن؛ مقابله.

۶. اساس: نهون؛ به قیاس با نسخه آی، تصحیح شد.

۷. مع + شعر

وَيَا قَوْمٌ لَا أَنْشُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَا ، این حکایت قول نوع است - عليه السلام . که او گفت با قوم بر سبیل ترغیب ایشان<sup>۱</sup> در ایمان و تقریب [ایشان به آن: ای قوم من ! بر این ادای رسالت و دعوت شما به]<sup>۲</sup> ایمان از شما مالی طمع ندارم و اجرتی و مزدی نمی خواهم ، مزد من [۱۷۶-ر] و ثواب من جز بر خدای نیست . وَمَا آنَا بِطَارِدِ الظِّنَّ ۵ آفتوا ، سبب این گفتن آن بود که ، کافران گفتند: ما را استنکاف باشد از آن که ما به تو ایمان آریم تا ما را برابر این ارادل بباید نشستن ، ما را این برگ نباشد ، این او باش را از پیش خود بران تا ما به تو ایمان آریم . او گفت: من بنه رانم<sup>۳</sup> آنان را که به من ایمان آورده اند برای وعده ای که شما می دهی که باشد وفا کنی و باشد که نکنی ، چنان که کفار قریش با رسول ما - عليه السلام . گفتند ، تا خدای تعالی آیت فرمستاد: ۱۰ وَلَا تَنْظُرُ الدِّينَ يَدْعُونَ رَبَّهِمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيَّ - الآية .

إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ ؛ ایشان را با خدای ملاقات خواهد بودن و در جوار رحمت او خواهند بودن ، او را بنشاید راندن ، ولکن من شما را سخت جا هل می بینم و این هر چه می کنی به جهل [می کنی]<sup>۴</sup> و می گویی .

وَيَا قَوْمٌ مَنْ يَنْصُرُهُ يَنْهَا اللَّهُ ، هم نوع - عليه السلام . می گوید به تأکید کلام اول ۱۵ گفت: مرا از خدای تعالی که نصرت کند و با پناه گیرد ، اگر ایشان را برانم ، این اندیشه نکنی ؟ یقال: نصرت من فلان إذا مُنْفَعَةٌ مِنْهُ وَ أَجْرَةٌ عَلَيْهِ .

آنکه گفت: وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَرَائِنُ اللَّهِ ، گفت: من نمی گوییم که خراین خدای تعالی بتزدیک من است ، و این برای آن گفت که ایشان او را به درویشی و فلت ذات البد طعنہ زدند ، گفت: من دعوی توانگری نمی کنم و نیز نمی گوییم که من غیب دائم ، و این برای آن گفتند که چون [او]<sup>۵</sup> خبردادی از بعضی غایبات به اعلام خدای تعالی ، گفتند: تو دعوی غیب می کنی و فلان چیز ما را خبر ده و فلان احوال ما را بگویی . وَلَا أَقُولُ إِقْبَيْ قَلْكُ ؛ و من نمی گوییم که من فریشته ام ،

۱. آن: ایشا/ایشان .

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد .

۳. بنه رانم/برانم؛ معنی: پنداشتم .

۴. سوره انعام (۶) آیه ۵۲ .

۵. مل: ولا .

و سبب آن بود که ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغمبر باید تا فریشه باشد، گفتند: چون دعوی نبوت می‌کنی، دعوی فریشه [ای] <sup>۱</sup> کرده باشی، او گفت: من این نمی‌گویم، و نیز نمی‌گویم که آنان را که چشم شما ایشان را حقیر می‌دارد، و ایشان <sup>۲</sup> در چشم شما نمی‌آیند از قوم من که ایمان آورده‌اند، نگویم که خدای ایشان را چیزی نخواهد دادن برای آن که من درون ایشان و باطن ایشان ندانم، خدای عالمتر است به آنچه در دل ایشان است، اگر ایمان و نیت خیر در دل دارند، ایشان را خیر و ثواب دهد، و اگر کفر و معصیت در دل دارند، به حسب آنچه مُستحق باشند با ایشان کار کند. *إِنَّمَا إِذَا لَمْ يَنْفَعِ الظَّالِمُونَ*؛ چه اگر من چنین کنم، از جمله ظالمان و مستکاران باشم.

ایشان به جواب در آمدند و گفتند: ای نوع! با ما جنگ و جدال آغاز کردی و از ۱۰ حد و اندازه بسربالی با ما. واصل جدال و اشتراق او می‌جنگد <sup>۳</sup> باشد، و هيـ الـأـرـضـ، یقال: جـادـلـتـهـ فـجـعـتـهـ، اـیـ صـارـعـتـهـ فـصـرـعـتـهـ عـلـیـ الـجـدـالـةـ ماـ بـهـ توـ اـیـمانـ نـخـواـهـیـمـ آـورـدـنـ، آـنـچـهـ ماـ رـاـ وـعـدـهـ مـیـ دـهـیـ اـزـ عـذـابـ بـیـارـ اـگـرـ چـنانـ کـهـ رـاـسـتـ مـیـ گـوـیـ. نوع - عليه السلام - جواب می‌دهد <sup>۴</sup> که: آن به دست من نیسته *إِنَّمَا يَأْتِيْكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ*؛ آن، به فرمان خدادست، بیارد هر گه که خواهد و شما نتوانی دفع آن کردن و ۱۵ در زمین عاصی شدن <sup>۵</sup> و خدای را عاجز کردن و غالب شدن.

آنگه گفت: *وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِيـتـ*؛ نصیحت من شما را سود ندارد چون من خواهم که شما را نصیحت کنم، اگر خدای خواهد که شما را غاوی کند. اگر گویند: نه ظاهر این آیت دلیل می‌کند بر آن که نصیحت پیغمبر سود ندارد آن را که خدای تعالی غوایت او خواهد. و این به خلاف مذهب شمامست. جواب گوییم: در ۲۰ این آیت اهل توحید و عدل را چند جواب است:

یکی آن که: اولاً در ظاهر آیت نیست که خدای تعالی غوایت کرده است یا خواسته، در آیت بیش از این نیست اگر خدای غوایت کند یا خواهد نصع پیغمبر سود

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آورفوده شد.

۲. آن، ایشا/ایشان.

۳. همه نسخه بدلها: جواب داد.

۴. همه نسخه بدلها: عاصی باز ایستادن.

۵. آج، لب، آن: آن که از

ندارد، و ما نیز همچنین گوییم، جز آن است که، خدای تعالی خود این خواهد از آن جا که منافی حکمت است و قبیح است، و قبیح جا هل کند یا محتاج، و این از آن «اگر» هاست که در مثل گویند: نکشند<sup>۱</sup> برست؛ و به این، قطع ماده [سؤال]<sup>۲</sup> باشد.

۵ جواب دیگر آن است که: مراد به غوایت درآیت، خیبت است و حرمان ثواب، و بیانش قول شاعر که گفت:

فَمَنْ يَلْقَ أَخْيَرًا يَخْمِدُ النَّاسُ أَفْرَةً      وَمَنْ يَغْوِلَا يَقْدِمُ عَلَى الْغَنِيِّ لَا يَمَا  
و غوایت در قرآن به معنی عقاب آمد فی قوله: ...فَسُوقَ يَلْقَوْنَ غَيْرًا، ای عقاباً،  
۱۰ [۱۷۶-پ] و معنی آیت آن بود که، خدای-تبارک و تعالی- گفت: اگر خدای خواهد که شما را عقوبیت کند به کفرتان، شما را سود ندارد نصیحت هیچ پیغامبر به اصرار شما بر کفر، الا که توبه کنی و ایمان آری.

و جواب سیم<sup>۳</sup> از این آن است که: خدای تعالی جزای غی را به غی برخواند، چنان که گفت: وَجَزَا وَأُوْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا<sup>۴</sup>...، و معنی آن باشد که: نصح ناصح سود ندارد، اگر خدای خواهد تا شما را عقاب کند به جزای اغوا و اضلal شما خلق را.

۱۵ و جواب چهارم از او آن است که: در قوم نوع جماعتی بودند که جبر می گفتند و اعتقاد ایشان این بود که، کفر ایشان به مشیت و اراده خدای است، خدای تعالی از نوع این باز گفت که نوع ایشان را گفت بر سبیل انکار که: اگر<sup>۵</sup> بر این جمله که شما گفتی که کفر کافر به فعل خدای است یا به خواست او، پس نصیحت من شما را هیچ سود ندارد، یعنی به خلاف این است.

۲۰ جواب پنجم از او آن است که، حسن بصری گفت: معنی آیت آن است که، نصیحت من شما را سود ندارد عند آن که خدای تعالی هلاک شما خواهد، برای آن که ایمان عند نزولی عذاب ناقع نباشد و توبه مقبول نبود، برای آن که بنده ملجم باشد

۱. آو، آج، به، مج: بکشند؛ چاپ شعرانی: اگر بکشند.

۲. سوره مریم (۱۹) آیه ۵۹.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آی افزوده شد.

۴. سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

۴. آج، مج، لب: سیم؛ آن: سوم.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مل + کار.

به توبه و ایمان، و نفع، اخلاص العمل من الفساد باشد، و نقیض او غیر باشد، و درزی را از آن جا ناصح گویند که او درینده دوز بود<sup>۱</sup> و به اصلاح آرد. واصل غای، خیبت [باشد]<sup>۲</sup>. چنان که گفتیم. [و در حده رشد استعمال کنند و در جای عذاب و عقوبیت به کار دارند، چنان که گفتیم]<sup>۳</sup>، یقال: غوی الرَّجُل يغوي إذا جهل<sup>۴</sup> و خاب أيضاً، و غوی الفضیل<sup>۵</sup> يغوي إذا اتَّخَمَ مِنْ شُرِبِ الْبَنِ. هُوَ زَكْرُكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، چه او خداوند و پروردگار شماست و مرجع و مآل شما با اوست.

**أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَاهُ**، خلاف کردند در آن که این گویندگان چه<sup>۶</sup> بودند و این مفتری کیست؟ عبدالله عباس گفت: قوم نوح بودند که گفتد: او این که می گوید، نوعی دروغ و افتراست. مقاتل گفت: فریش گفته، رسول ما را که او این قرآن فرو می باشد از خویشتن. آنگه گفت: جواب ده و بگوی که اگر این افترا من می کنم و این نه کلام خدای است گناه این و بزه این بر من است، و من بیزارم از آنان که جرم کنند، و اصل جرم کسب باشد، یقال: آجرم الرَّجُلُ إِذَا أَذْنَبَ وَجْرَمَ إِيْضًا مَعْنَاهُ كَسْبُ الذَّنْبِ، قال التمری:

**ظَرِيدُ عَشِيرَةِ وَرَهْبَنْ ذَلْبَيِّ بِمَا حَرَقَتْ يَنْدِي وَجَنْيَ إِسَانِي**

آنگه حق تعالی گفت: از قبیل من<sup>۷</sup> بر نوح وحی کردند که طمع بردار از ایمان اینان که بیش از این که ایمان آورند نخواهند آوردن. فَلَا تَبْتَشِّرْ؛ در بوس و سختی و رنج مباش به آنچه ایشان می کنند، و هو الا فتعال مِنَ الْبُؤْسِ، والبُؤْسُ الشَّدَّةُ، و كذلك البُؤْسُ، و منه قوله: ... بِعَذَابٍ بَئْسٌ<sup>۸</sup>، ای شدید. چون نوح - عليه السلام - از ایمان ایشان آیس شد، برایشان دعا کرد: ... رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَبَاراً<sup>۹</sup> الآيات.

۱. آو، آج، بهم، لب، آن بدو زد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

۳. آوه بهم: عقل.

۴. همه نسخه بدلهای: که.

۵. آو، آج، بهم، لب، آز + بر من.

۶. همه نسخه بدلهای: ذلیل.

۷. سوره نوح (۷) آیه ۲۶.

۸. سوره اعراف (۷) آیه ۱۶۵.

آنگه حق تعالی گفت: تو ساز کشتی کن، **وَاضْطَعِ الْفُلْكَ بِأَغْيُثْنَا وَوَخِينَا**؛  
بکن کشتی، **وَقُعْلَ**<sup>۱</sup> و صنعت و **عَمِيلَ** نظایراند، و محترف را صناع **گَويِند**، و صنایع<sup>۲</sup> و  
صنعت حرفت باشد که به آن کسب کنند. **وَفُلْكَ** جمع است و واحد نیز، و گفتند:  
جمع است و واحد فلک، کائند و آسید، و غرب و غرب، و غبیم و غبیم، سمیت بذلك  
لایستادارتها، و منه: **فلکة**<sup>۳</sup> المغزل، **بِأَغْيُثْنَا**؛ به چشمها می، یعنی به دیدارها و چنان  
که ما بینیم<sup>۴</sup>، و بر سبیل مبالغت اعین گفت به مثبت چیزی که آن به چشمها بینند.  
**وَوَخِينَا**؛ و به فرمان<sup>۵</sup> ما، **وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الدُّنْيَا فَلَمُوا**؛ و با من هیچ سخن مگوهر  
باب این کافران که ایشان را غرق خواهند کردن.

آنگه حکایت آن باز کرد که او کشتی می کرد و آن قوم که آن می دیدند و بر او  
می گذشتند سخریت می کردند. **وَتَضَعِ الْفُلْكَ**، حکایت حال است؛ او کشتی  
می کرد و هرگه که قومی بر او بگذشتند [ی]<sup>۶</sup>، ازاو فسوس داشتندی واستهزاء  
کردندی.

عبدالله عباس گفت: نوع - عليه السلام - کشتی به دو سال بکرد و طول کشتی  
سیصد گز بود، و عرضش پنجاه گز، وبالا سی گز درها، و از چوب ساج بود، و سه  
طبقه داشت، در طبقه زیرین سیان و وحوش و هوام بود، و در طبقه میانین دواب و  
انعام و بهایم بود، و در طبقه بالایین<sup>۷</sup> نوع بود - عليه السلام - و قومی که با او بودند، و  
چیزی که ایشان را به کار بود [۱۷۷-ر] از طعام و شراب، رسول - عليه السلام - گفت:  
نوع در میان قوم هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد، و قوم را با خدای خواند<sup>۸</sup>، به آخر  
کار خدای تعالی فرمود: تا درختی بکاشت<sup>۹</sup> و آن درخت بزرگ شد و سطبر گشت،  
حق تعالی فرمود اورا تا آن ببرید، و ازاو کشتی می ساخت، و ایشان بر او می گذشتند  
و می گفتند: نوع خانه ای می سازد برای زمستان تا سردش نباشد، و یکی می گفت:

۱. اساس: وقع؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلها، نصحیح شد.

۲. آن: صنایع.

۳. لب، آن: فلک.

۴. همه نسخه بدلها، بجز معنی: می بینیم.

۵. آن، لب: بالای؛ آج، به: بالای.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد.

۷. همه نسخه بدلها، بجز معنی: بکشت.

۸. اساس: خواهند؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.

۵

نهانخانه‌ای می‌سازد، و یکی می‌گفت: ابزارخانه‌ای می‌سازد، و می‌گفتند: تا بدانی که این مرد دیوانه است، کشتنی می‌سازد بر زمین ساده، این جا در ریای نیست، کشتنی بر زمین خشک چگونه خواهد رفتن! از این معنی چیزها می‌گفتند، فهذا معنی قوله: **كُلَّمَا فَرَّ عَلَيْهِ قَلْأَةٌ مِّنْ قَوْمِهِ سُخِرُوا هُنَّهُ**، یکی می‌گفت: ای نوح! پس آن که دعوی نبوت می‌کردی، درود گری بیرون آمدی.

رُمانی گفت: سُخْرَيْتَ، اظهار خلاف باطن باشد به قولی یا به فعلی که متضمن باشد استضعف عقل را، و تسخیر، تذليل<sup>۲</sup> باشد.

حق تعالی نوح را گفت: بگو اگر شما امروز از ما افسوس<sup>۳</sup> می‌داری، ما از شما افسوس<sup>۳</sup> داریم، چنان که شما افسوس می‌داری و بدانی چون به شما رسد: **هُنَّ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ**، «من»، در او موصوله است، به معنی **الذِّي**; آن را که عذاب به او آید و به او رسد، هلاک بکند اورا. و گفتند: به معنی **«أَيْ»** است، و تقدیر آن است که: **فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ أَيْنَا يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ**. بدانی که از ما و شما که باشد که عذاب به او رسد و اورا هلاک کند، [وقوله]: **يُخْزِيهِ**، در<sup>۴</sup> جای صفت عذاب است و محل اورفع است.

راوی خبر گوید: چون طوفان پدید آمد و آب عالم بگرفت، مردم سر با کوهها نهادند تا آب به بالای کوهها بر رفت. زنی بود و کودکی داشت، و آن کودک را سخت دوست داشتی و بر او مهربان بود. آن کودک را بربر گرفت<sup>۵</sup> و برکوه رفت. چون آب بر سینه او بر سید، کودک را بر سر نهاد. چون آب بینزدیک سر او رسید، کودک را برداشت، آب در آمد و هر دو را ببرد. رسول -علیه السلام- گفت: اگر خدای تعالی بر کسی از ایشان رحمت خواستی کردن، بر آن کودک رحمت کردي.

۱. همه نسخه بدلها + از.

۲. آسas: تذليلی؛ به قیاس با نسخه آن تصحیح شد.

۳. آو، آج، به، آن: فسوس.

۴. آج: رسید.

۵. اساس: عبارت فوق را از «من» در او موصوله است، نا بخزیه، نکرار کرده است که به فربته با نسخه آو، حذف شد.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۷. آج، به، لب، آر + دین.

۸. آج، به، لب، آر + دین.

علی بن زید بن جذعان روایت کرد عن یوسف بن مهران عن ابن عباس<sup>۱</sup> که: یک روز حواریان گفتند عیسی را -علیه السلام: ما را کسی بایستی که سفینه نوح دیده بودی تا حکایت آن با ما بگفته، عیسی -علیه السلام: ایشان را ببرد به پشتہ ای خاک، آنگه کفی از آن خاک برگرفت و گفت: دانی تا این خاک چیست؟ ۵ گفتند: خدای رسولش عالمتر[اند]<sup>۲</sup>. گفت: این کعب<sup>۳</sup> حام بن نوح است، آنگه عصا بران خاک زد و گفت: قُمْ يَأْذِنُ اللَّهُ؛ بِرْخِيزْ بِهِ فَرْمَانُ خَدَائِي. مردی از آن جا برخاست و خاک از سرمی فشاند، و سر او سپید بود، عیسی -علیه السلام: اورا گفت: تو نه جوان بودی چون بمردی؟ ۱۰ گفت: بلی، ولکن چون آواز توبه گوش من آمد که گفتی: قُمْ يَأْذِنُ اللَّهُ، گمان بردم که قیامت است، از هول و فزع روز قیامت پیر گشتم، و ذلک قوله: ...يَوْمًا يَجْعَلُ الْوَلْدَانَ شَيْئِينَ<sup>۴</sup>. ۱۵ گفت: مرا حدیث سفینه نوح بگو، گفت: طلوش هزار و دویست گز بود، و عرضش ششصد گز بود، و سه طبقه<sup>۵</sup>. دریک طبقه طیور بودند، و دریک طبقه آدمیان بودند. چون سرگین چهارپای بسیار شد و مردم را از آن رنج می بود، خدای تعالی او را فرمود تا ۲۰ ذنبال پیل برپیخت لای خدای تعالی خوک از او پدید کرد، یک جفت در حال بگردیدند و همه پلیدیها بخوردند. و چون موش مردم را رنج می داد، خدای تعالی گفت: بینی شیر بمال، او بمالید، گربه از او بیرون آمد و آهنگ موش کرد. عیسی -علیه السلام او را گفت: نوح چگونه دانست که شهرها جمله<sup>۶</sup> خراب شده است؟ گفت: کلاع را بفرستاد تا برود و خبری بیارد، او برفت و به مرداری مشغول شد<sup>۷</sup>، دیر بیاند. کبوتر را بفرستاد، او برفت و بگشت و باز آمد و بر پای و منقار او اثر گل بود، او را دعا کرد به إلف، برای آن مألوف است و با مردمان

۱. اساس + از عبدالله؛ به قیاس با نسخه آو: «عن عبدالله عباس»، لفظ «از عبدالله» در اساس زاید

من نماید، لذا حذف شد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

۳. آو، آج، بم، آن، لب: گور.

۴. همه نسخه بدلهای آز + بخیز به فرمان خدای.

۵. سوره مزمل (۷۳) آیه ۱۷.

۶. همه نسخه بدلهای بجزمل و مج: بر پیچید.

۷. همه نسخه بدلهای بجزمل و مج: همه.

۸. آج، بم، لب، آز + و.

الْفَ می دارد، و کلاغ را دعای بد کرد تا از مردم نافرشد، برای این مأوای او در خراب باشد و با مردم الْف ندارد<sup>۱</sup>. حواریان عیسی را گفتند: بگو تا با ما بیاید و با شهر آید و برای ماحديث می کند. عیسی -علیه السلام- گفت: چگونه آید با شما آن کس [۱۷۷-ب] که او را در زمین روزی نیست! آنگه گفت: عَذْ يَادُنَ اللَّهِ؛ به فرمان خدای همچنان شوکه بودی، هم [چنان]<sup>۲</sup> خاک شد.

۵

محمد بن اسحق روایت کرد از ابوغمیر<sup>۳</sup> الْبَشَّر که: نوح -علیه السلام- بیامدی قوم را دعوت کردی، گلوی او بگرفتندی و بیفسردنی تا بیفتادی بی هوش، و نفسش منقطع شدی، چون با هوش آمدی گفتی: اللَّهُمَّ اغْفِر لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَتَّقْلِمُونَ؛ بار خدایا بیامز اینان را که نمی دانند، تا کار سخت شد و مدت دراز گشت: و بلیت عظیم شد و قرن از پس قرن می آمدند<sup>۴</sup> و هر قرنی که از پس آمد بتر بود، تا مرد<sup>۵</sup> پر بیامدی و دست کودک طفل گرفته و او را بیاوردی و نوح را به او نمودی [و]<sup>۶</sup> گفتی: يا پسر این مرد را بینی، مردی دیوانه است و جادو<sup>۷</sup>. اگر من مرده باشم واين تورا دعوت کند، نگر تا الجابت نکنی! تا کار به این جا رسید، او شکایت کرد با خدای تعالی، فی قوله: قَالَ رَبِّ إِنِّي ذَعُوقُتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا -الآلیة، خدای تعالی گفت: وَاضْطَعِ الْفَلَكَ يَأْغِيْنَا وَوَخِيْنَا، نوح -علیه السلام-. اسباب آن پیش گرفت از چوب و آهن و رسن و قیر، و ایشان بر او افسوس<sup>۸</sup> می کردند و خدای تعالی سه سال پیاپی ریسمهای زنان عقیم کرد تا هیچ زن نزاد. و جبریل -علیه السلام- بیامد و نوح را بیاموخت که، کشتنی چگونه کن<sup>۹</sup>، گفت: به قیر بیندای بیرون و درون، چون کرده بود گفت: در او شو و بنشین، و آن آنگه بود که فرمان خدای آمد به بیرون آمدن آب از تنور. فی قوله:

۱۵

۱. آو، آج، به، آن لب: الْف نگیرد.  
۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مع، آز: ابو عمر و مع، آن: ابو عمر.  
۴. آج، به، لب، آن: دراز کشید.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: می آمد.

۶. آج، به، لب، آز + می.

۷. مل: مردی.

۸. آج، به، لب، آن: تا مرد را که پرس بیامدی.

۹. مل، مع: جادوست؛ آو، آج، به، لب، آز: جادوگر.

۱۰. آو، مع: فسوس.

۱۱. آو، مع: نوح (۷۱) آیه ۵.

۱۲. همه نسخه بدلها: چگونه کند.

قلما<sup>۱</sup> جاءَ أَفْرَنَا وَفَارَ الشُّورُ، گفت: چون آمد فرمان ما و بر جوشید تنور، یعنی آب از او برآمد. بعضی گفتند: از روی زمین آب پدید آمد، و عرب روی زمین را تنور خوانند، این قول عبدالله عباس است و عکرمه و زهرا و این غیثنه. و روایت کردند از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، که او گفت: فَارَ الشُّورُ، ای ظلم الفجر، یعنی صبح برآمد. و تنور<sup>۲</sup>، گفت: عبارت است از صبح، کانه تفعول<sup>۳</sup> من التور<sup>۴</sup>.

حسن بصری و دگر مفسران گفتند: مراد تنور است که به او نان پزند، گفتند: آن تنور حوا بود. علیها سلام. و از سنگ بود و به میراث به نوع رسیده بود، خدای تعالی او را گفت: هر گه که بینی که آب از این تنور بر جوشد، تو و قومت در کشتی نشین<sup>۵</sup>. آب<sup>۶</sup> از تنور برآمد، زن نوع بدید. اورا خبر داد، این روایت مجاهد است.

در جای او خلاف کردند، مجاهد گفت: در سواد کوفه بود، و سُنَّتِی گفت: شفیعی بر این سوگند خورد و گفت: نوع -علیه السلام-. کشتی در مسجد کوفه کرد، تنور<sup>۷</sup> که آب از او برآمد، بر دست راست بود از جانب در کنده<sup>۸</sup>، و حق تعالی بر آمدن آب از تنور بعلامت<sup>۹</sup> کرده بود نوع را -علیه السلام-. بر هلاک قومش. مُقاتل گفت: تنور آدم بود و به شام بود به جایی که آن را «عين ورده» گویند. عبدالله عباس گفت: این تنور به زمین هند بود. قُلْنَا أَخْيُلُ فِيهَا، خدای تعالی در این آیت حکایت کرد آن<sup>۱۰</sup> امر که کرد نوع را -علیه السلام-. به آن که از هر حیوانی جفتی با خود در کشتی نشاند، گفت، ما گفتم نوع را که: برگیر در این کشتی از هر جفتی دو، هر آن نری و ماده‌ای که ایشان را از یکدیگر بگیریزد<sup>۱۱</sup>، ایشان را زوجین خوانند، و زوجین دو باشد برای آن که هر یکی از آن جفت صاحبیش بود، و هر یکی را از نر و ماده زوج گویند. بی «ها»‌ی تأثیث. یقوق العرب: عندي زوجا حمام، و علی التشبیه

۱. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلهای متن قرآن مجید: حقی اذا.

۲. نیز: سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۷.

۳. آج، بهم، آن: يقطلون.

۴. آو، آج، بهم، لب، آن: الشور.

۵. آج، بهم، مل، لب، آن: نشیند.

۶. آج، بهم، لب، آن: چون آب.

۷. همه نسخه بدلهای بجزم: تنوری.

۸. آو، آج، بهم، لب، آن: کنده بود.

۹. همه نسخه بدلهای بجز مل، و مج: علامت.

۱۰. آج، بهم: بگیرید.

۱۱. آو، بهم: آن: به آن.

زوج‌اختی، و زوج‌انعل، و زوج‌قید، وزن را نیز زوج گویند، برای آن که جمع زوجه زوجات باشد، وقال [الله تعالی]: **عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَقَكُنَّ أَنْ يُنِيدَ لَهُ أَزْوَاجًا**<sup>۱</sup>، وهی جمع زوج، **وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَنَحْنُ عَبْدُوكَ**<sup>۲</sup>، وقال: **وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا**<sup>۳</sup>، ونیز ماده را زوجه گویند، وبصیریان برآنند که: «ها» نباید، والزوج،<sup>۴</sup> الصنف<sup>۵</sup> ایضاً قال الله تعالی: **سُبْحَانَ**<sup>۶</sup> **الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا**<sup>۷</sup>، وقال الأغشی:

**وَكُلُّ زَوْجٍ مِنَ الدِّبَابِ يَلْبِسُهُ**

و حفص خواند: **فِنْ كُلِّ**، به تنوین، آئی مِنْ كُلِّ حیوان و مِنْ كُلِّ<sup>۸</sup> جنس.  
**زَوْجَيْنِ اثْتَيْنِ** مفعول «اخیمل» باشد، و اثثین ناکید او. و براین قراءت، «یا» [فی]  
قوله: **زَوْجَيْنِ اثْتَيْنِ**<sup>۹</sup> علامت نصب بود، و بر قراءت عامه قراء علامت جر، [اعنی  
۱۰ فی زوجین، و اما اثنين نصب بود بر مفعول به]<sup>۱۰</sup>. **وَأَهْلَكَ**، عطف است على قوله:  
**زَوْجَيْنِ اثْتَيْنِ**، ای واخمل اهلک ایضاً، و نیز اهل خود را یعنی اهل دین خود را  
[۱۷۸-ر] برگیر و متصلانی که هستند. **إِلَّا قَنْ سَبَقَ خَلْقَهُ الْقُولُ**، استنا کرد بعضی  
را ازا او<sup>۱۱</sup>، اگرچه بظاهر اهل بودند، به معنی نااهل بودند و آن زن او بود و اعلم و پرسش  
بود کتعان. **وَقَنْ أَقْنَ**، محل «من» هم نصب است عطفاً على ما تقدم، یعنی **وَأَخْيَلَ**  
۱۵ ایضاً **قَنْ أَقْنَ**؛ و هر کس را که ایمان آورده است برگیر. آنگه حق تعالی گفت: **وَمَا**  
**أَقْنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ**؛ و با او جزاند کی ایمان نیاورده بودند.

و در عدد شان خلاف کردند، قتاده و حکم و ابن جریج و محمد بن کعب  
الفتوظی گفتند: در سفینه **إِلَّا** نوع نبود وزنی مؤمنه که داشت و سه پسر: و آن سام و  
حام و یافت بودند، و سه زن از آن این پسران، این جمله هشت کس بودند. و آغمش  
۲۰

۱. سوره تحریم (۶۶) آیه ۵.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۷. ۴. سوره نساء (۴) آیه ۱.

۵. اساس: **الْفَيْضُ**؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.۶. سوره یس (۳۶) آیه ۳۶. ۷. اساس: **كَانَ**؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. همه نسخه بدلها + که.

گفت: هفت کس بودند: نوع بود و سه پسر او، و سه زن از آن ایشان. و گفتند، نوع پسران را گفت: درکشتن خلوت مکنی، حام مخالفت کرد و با زن قربت<sup>۱</sup> کرد، نوع دعا کرد گفت: اللہمْ عَزِيزْ نُظْفَتْهَ؛ بار خدایا نطفه یش<sup>۲</sup> بگردان . خدای تعالی نطفه او را در رحم اهلش سیاه کرد، فرزند که آمد ازاوسیاه بود<sup>۳</sup>، وازنسل او همه سیاهان بودند، از این جا حام را ابوالسودان گویند؛ پدر سیاهان.

محمد بن اسحاق گفت: ده کس بودند جز زنان: نوع بود، و این سه پسر، و شش مرد دیگر از آنان که به او ایمان داشتند، امت همان بودند.

مقاتل گفت: امت نوع هفتاد و دو کس بودند، و سه پسر او و زنان ایشان جمله هفتاد و هشت بودند بی نوع<sup>۴</sup>، نیمه ای<sup>۵</sup> زنان و نیمه ای<sup>۶</sup> مردان.

عبدالله عباس گفت: هشتاد کس بودند، یکی از ایشان جُرْهُم بود. مُقاتل گفت: نوع - عليه السلام - تن آدم با خویشتن درکشتن بردا، صیانة لَهُ عن الفرق. و آن را حایلی کرد بین الرجال والنساء، و چون آب پدید آمد جمله حیوان زمین سر<sup>۷</sup> به نوع نهادند. عليه السلام - که: ما را با خود برگیر، نوع - عليه السلام - گفت، مرا فرموده اند که: از هرجنسی دورا در کشتن پتو<sup>۸</sup> که جفت باشند، چه جای بیش از این ندارم، و حق تعالی این برای آن کرد تا حیوانات را نسل برپیده نشود.

عبدالله عباس گفت: اول چیز<sup>۹</sup> که نوع در کشتن بُرُد، سورچه خُرد بود، و آخر چیزی خر بود. چون خر خواست که در کشتن شود<sup>۱۰</sup>، ابلیس در دبال او آویخت، چندان که خواست که برود نتوانست. و نوع می گفت: در رو، و چون چند بار بگفت، نوع گفت - على زغيمهم في هذه الرواية: اذْخُلْ وَإِنْ كَانَ الشَّيْطَانَ مَقْكَ، از سری ضجارت خر در کشتن رفت و ابلیس با او. چون نوع نگاه کرد، ابلیس را دید گفت: توبه دستوری که آمدی در اینجا؟ گفت: به دستوری تو. گفت: گی؟ گفت: نه

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: مقارت.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: فرزندانی که از او آمدند سیاه بودند.

۳. همه نسخه بدلها: که نوع ایشان را در آن سفته بردا. ۵. مج: نیمی؛ آو، آج، بم، لب، آز: نیمه.

۷. همه نسخه بدلها: برم.

۶. آو، بم: روی.

۹. همه نسخه بدلها، بجز آو، بم: چیزی.

۸. همه نسخه بدلها، بجز آو، بم: رود.

خر را گفتی: اذْخُلْ وَإِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ مَعَكَ! من با خربودم آن ساعت، به آن آواز در کشتنی آدم. گفت بیرون رویا عَذُو اللَّهِ؛ ای دشمن خدای! جزع کرد وزاری و گفت: مرا بیرون مکن. نوح عليه السلام او را بر پشت کشتنی کرد.

و در تفسیر مالک بن سلیمان می آید که: مار و گزدم<sup>۲</sup> بیامدند، نوح را گفتند: ما را در کشتنی برو. گفت: نیزم که شما جهت مضرتی. گفتند: ما را در کشتنی برو که ما با توعهد کنیم که گزند نکنیم آن را که نام تو برد<sup>۳</sup>. نوح به این شرط ایشان را در کشتنی نشاند، اکنون هر کس که از مار و گزدم<sup>۴</sup> ترسد، بخواند: سلام علی نوح فی العالَمِينَ، إِنَّا كَذَلِكَ نَجِزِي الْمُحْسِنِينَ، إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ<sup>۵</sup>: هیچ مار و گزدم<sup>۶</sup> اورا گزند نکند.

و قالَ اذْكُبُوا فِيهَا، حق تعالی از نوح حکایت کرد که او گفت آنان را که با او بودند و به پناه او آمدند، واو ایشان را در کشتنی می نشاند، گفت ایشان را<sup>۷</sup>: در این کشتنی نشینی، يَسِّمِ اللَّهُ مَعْرِنَاهَا وَمُرْسِيَهَا؛ به نام خدای است راندن و استادن این کشتنی، اگر ببرود به نام اورود، و اگر بایستد به نام او بایستد. و حمزه و کسائی خوانند: مَعْرِنَاهَا وَمُرْسِيَهَا، به فتح «مسیم» از مجری، و ضم «مسیم» دوم، و این هم مصدر باشد، چنان که مفعول، یقال: ذَهَبَ مَذْهَبًا وَذَخَلَ مَذْخَلًا وَضَرَبَ مَضْرِبًا، قال<sup>۸</sup> [الشاعر]<sup>۹</sup>:

تَجَازَتْ أَخْرَاسًا عَلَيْهَا وَمَغَشَّرًا      عَلَىٰ جَرَاحَةٍ لَوْئِيَّرُونَ مَفْتَلِي  
أَئِ قَتْلِيْ، وَمُفْقَلُ در مزید به<sup>۷</sup> ثلاثی، به معنی مصدر قیاسی مطرد است. و آبورجاء [۱۷۸-پ] القطاردی در شاد خواند: يَسِّمِ اللَّهُ مَعْرِنَاهَا وَمُرْسِيَهَا، علی الفاعل مِنْ آجرِیْ وَأَرْسِيْ تا صفت نام خدای باشد؛ به نام خدایی که برانده<sup>۱۰</sup> و بدارنده این کشتنی است. و این مخصوص خواند هم در شاد: مَعْرِنَاهَا وَمُرْسِيَهَا، هم بر مصدریاً بر

۱. مل + او.

۲. آج، مل، مج، لب، آن: گزدم.

۳. اساس: برند؛ به قیاس بنسخه آو، تصحیح شد.

۴. سوره صافات (۳۷) آیات ۷۹، ۸۰ و ۸۱.

۵. همه نسخه بدلهای + که.

۶. آی، آج، لب، آن: رانده.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز مج: بر.

۸. اساس: تاب؛ به قیاس بنسخه آو، تصحیح شد.

۹. همه نسخه بدلهای: مجرها.

موضع، إِنَّا<sup>۱</sup> مُصْدِرٌ بِسْمِ اللَّهِ جَزِيْهَا وَرُسُوْهَا، اوَّل موضع جريها ورسوها، يعني آن جا که رود به نام خدای رود، و آن جا که استد به نام خدای استد.

وببر قراءت عامه، معنی آن است که: بِسْمِ اللَّهِ إِجْرَاوُهَا؛ وَإِرْسَاوُهَا؛ به نام خدای است راندن و بداشتن آن. ابو على الفارسي گفت: روا بود که بِسْمِ اللَّهِ، در محل حال باشد مِنْ اَرْكَبُوا، أَوْفِيهَا، والتقدیر: اَرْكَبُوا<sup>۲</sup> متبرکین بِسْمِ اللَّهِ فی حالتی الاجراء<sup>۳</sup> والازباء. و برای آن گفت: اَرْكَبُوا فِيهَا که در او دو معنی حاصل است، یکی: علو و ارتفاع، كَرْكُوبُ الْفَرَسِ، وفي، برای آن گفت که در او قعری هست که فی لایق باشد در ظرفیت آن. [و]<sup>۴</sup> «با» فی بِسْمِ اللَّهِ، متعلق باشد به یکی از چند چیز: إِنَّا اَرْكَبُوا، وَإِنَّا مُتَبَرِّكِين بِسْمِ اللَّهِ، چنان که گفتیم و إِنَّا تَعْرِيْهَا وَمُرْسِيْهَا، و براین قول باز پسین<sup>۵</sup> محل اورفع باشد بر خبر ابتداء.

ومفسران گفتند واهل اخبار که: چون خدای تعالی این بگفت، نوع عليه السلام- این نام را به کشتبان کرد، هر گه که خواست که کشتنی برود گفت: بِسْمِ اللَّهِ، برفت و چون خواست که بایستد، گفت: بِسْمِ اللَّهِ، باستاد. و مجری، اجرا [باشد]<sup>۶</sup> فی قول تبید:

وَعَمِّرْتُ حِينَأَ قَبْلَ مَجْرِيِ دَاجِينَ      لَوْكَانَ لِلتَّفْسِيْرِ الْأَجْوَجَ خُلُودَ  
و، رَسَائِرُسُوا، اذا ثبت، قال عشرة:  
فَضَبَرْتُ نَفْسًا عِنْدَ ذِلَكَ حَرَّةً      تَرْشُوا إِذَا نَفْسُ الْجَبَانِ تَقْلِيلُ  
وَمُرْسَأً إِرْسَأً باشد، اعني مصدر، قال الله تعالی: يَشْلُونَكَ غَنِ السَّاعَةِ آيَاتَ  
مُرْسِيْهَا.<sup>۷</sup>

إِنَّ رَتَيْ لَغَفُورُ رَحِيمٌ؛ که خدای من آمر زنده و بخشاینده است،  
وَهِيَ تَعْرِيْهِ يَهُمْ فِي قَوْجَ كَالْجِبَالِ، حق تعالی آن کشتنی ایشان را می برد

۱. اساس: إِنَّا؛ با توجه به نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۲. آج، لب، آن: اجراءها؛ آو، بم، مل، مج: اجراءها.

۳. همه نسخه بدلها: إِنَّا.

۴. همه نسخه بدلها: فیها.

۵. اساس: ندارد، به قیاس بنسخه آو، افزوده شد.

۶. اساس: قَبْلَ؛ به قیاس بنسخه آو، تصحیح شد.

۷. سوره انفال (۷) آیه ۱۸۷.

[در] موجی فی قَوْجَ، آراد فی امواج، لفظ واحد گفت و مراد جمع، برای آن که جنس خواست، نیزی که تشییه کرد آن را به جبال- به کوهها، بر جمع و باید تا مشبه با مشبه [به]<sup>۱</sup> ماند. و موج، آبی عظیم متراکم باشد، و بیشتر عنده باد سخت بود. حق تعالی وصف وشدت آن حال کرد و رفتن کشتی در آن امواج، هر موجی چند کوهی. وَنَادَى نُوحُ ابْنَهُ؛ وَنَادَ كَرِدْ نوح پسرش را، وَأَوْزَادَهُ أُورَا، وَكَانَ فِي قَعْلٍ، وَ ۵ گفتند<sup>۲</sup>: نام این پسر کنعان بود، و گفتهند: یام بود و دور بود از او و با او در کشتی نبود<sup>۳</sup>. یا بُشَّی<sup>۴</sup>: ای پسرک من! تصغیر این باشد. عاصم خواند: یا بُشَّی<sup>۵</sup>: به فتح «یا» و باقی قراء خوانندند: به کسر «یا».

ابوععلی گفت: در بُشَّی سه «یا» هست<sup>۶</sup>: «یا»<sup>۷</sup> اصلی<sup>۸</sup> لام الفعل است، «یا»<sup>۹</sup> منقلبه از «واو» که لام الفعل است، و «یا»<sup>۱۰</sup> تصغیر و «یا»<sup>۱۱</sup> اضافت و اختیار کسر است، برای آن که چون «یا»<sup>۱۲</sup> اضافت بیفگند کسره رها کند تا دلیل «یا» باشد، چنان که: یا عَبَادٌ<sup>۱۳</sup>، وَفَهْوَ الْمُهَنْدِ<sup>۱۴</sup>، چنان که چون «الف» بیفگندند، فتحه رها کردند تا دلیل حذف «الف» باشد، فی نحو قول الشاعر:  
**فَلَمَّا شَرِكَ مُمْدِرِي مَافَاتَ عَتَيْ إِلَهَتْ لَمَّا لَهَفَتْ وَلَمَّا لَكَنَتْ وَلَمَّا لَزَأَتِي**  
 اراد: یا لهفا، وقال:

یا لهفَتْ تَقْسِي كَانَ جَدَّهُ خَالِدٌ-البیت.

گفت: ای پسرک من! با ما در این کشتی نشین و با کافران مباش.  
**قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَغْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ**; گفت: من با کوهی گریزم تا مرا از آب نگاهدارد. و عصمت [، حفظ باشد و منع، معصوم و محفوظ از مکروه، و در دین، عصمت]<sup>۱۵</sup> لطفی<sup>۱۶</sup> باشد که مکلف عند آن امتناع کند از معاصی، و معصوم ممنوع<sup>۱۷</sup>

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آور، افزوده شد. ۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آجر، افزوده شد.

۳. اساس: گفت؛ به قیاس با نسخه آور، تصحیح شد. ۴. اساس: بود؛ به قیاس با نسخه آور، تصحیح شد.

۵. اساس: گفتست؛ به قیاس با نسخه آور، تصحیح شد. ۶. همه نسخه بدلهای + که.

۷. آج، لب، آن: عبادی.

۸. اساس: وَفَهْوَ الْمُهَنْدِ؛ به قیاس با نسخه مل، تصحیح شده آور، آج، بم، لب، آن؛ وَهَذَا الْمُهَنْدِ.

۹. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آور، و دیگر نسخه بدلهای، افزوده شد.

۱۰. اساس: لفظی؛ به قیاس با نسخه آور، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

پاشد به لطف<sup>۱</sup> از قبایح نه بروجه حیلولت. نوح جواب داد و گفت: **لَا عَاصِمَ الْيَوْمِ مِنْ أَفْرِ اللَّهِ**; امروز عاصم و مانع<sup>۲</sup> نیست از فرمان خدای. **إِلَّا مَنْ رَحِمَ**. دراو چند قول گفتند، یکی آن که: استثنای منقطع است، و معنی آن است که: **لَا عَاصِمَ الْيَوْمِ مِنْ أَفْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ** [به معنی لکن مَنْ رَحِمَهُ]<sup>۳</sup> الله فله مِنَ اللَّهِ عاصم.

<sup>۵</sup> و وجهی دیگر آن که: **لَا عَاصِمَ الْيَوْمِ مِنْ أَفْرِ اللَّهِ**, عاصم به معنی معصوم است، چنان که: ...**عَبْشَةُ رَاضِيَةٍ**, ای ترضیه، التقدیر: **لَا مَقْصُومَ الْيَوْمِ مِنْ أَفْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَهُ**, براین قول، استثنای متصل باشد.

<sup>۱۰</sup> قولی دیگر آن است که: **لَا عَاصِمَ الْيَوْمِ مِنْ أَفْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَنَا بِتَجَاتِنَا**, یعنی **لَا عَاصِمَ الْيَوْمِ مِنْ أَفْرِ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ الَّذِي رَحِمَنَا وَنَجَانَا مِنَ الْغَرَقِ**, ایشان در [این]<sup>۴</sup> هناظره [۱۷۹-ر] بودند که موج برآمد و میان ایشان حایل شد و پسر غرق گشت.<sup>۵</sup>

<sup>۱۵</sup> اگر گویند: چگونه گفت نوح پرسش را که، با ما درکشته آی با آن که خدای عالی او را نهی کرد که کافران را درکشته برد؟ گوییم: از این دو جواب است، پکی آن که: این، به شرط ایمان گفت، گفت: ایمان آرود درکشته آی تانجات یابی. جواب دوم آن که: اول متفاق بود، به ظاهر ایمان گفتی با نوح، او گمان برد که او مؤمن است.

<sup>۲۰</sup> اگر گویند: پسر نوح چگونه مُلْجأً نشد<sup>۶</sup> به ایمان [با آن]<sup>۷</sup> احوال هایل که می دید؟ جواب آن است که گوییم: پسر نوح به آن حال نرسیده بود که مُلْجأً شود، و مُلْجأً آن کس شود که او را عالم<sup>۸</sup> ضروری حاصل شود به آن که اگر خواهد که آن فعل گند منع کنند او را، یا مضری عظیم به او رسید از هلاک و تلف، و اما نفعی عظیم عاجل، چنان که [کسی را]<sup>۹</sup> گویند: نعم بگوی [درجایی]<sup>۱۰</sup> [که تورازیان ندارد و ملک همه دنیا بستان، و پسر نوح ندانست<sup>۱۱</sup> آن مناعت که هلاک خواهد شدن،

۱. اساس: نافع؛ به قیاس با نسخه آور تصحیح شد.

۲. مل: لفظ.

۳. آی، آج، بم، لب، آن شد.

۴. سوره حلقه (۶۹) آیه ۲۱.

۵. اساس: برحمنا؛ به قیاس با نسخه آور تصحیح شد.

۶. اساس: بندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

۷. اساس: بندارد؛ به قیاس با نسخه آور تصحیح شد.

۸. آی، بم: عاصم.

۹. آی، بم: بدانت.

۱۰. آی، بم: عاصم.

تبیینی که می‌گوید: سَأُوْيِ إِلَى حَبَلٍ يَغْصَمُنِي مِنَ الْمَاءِ، او مید نجات می‌داشت و روا می‌داشت که آن از جمله عجایب جهان است، پس از این وجه ملجاً نشد.  
 آنگه چون مدت برآمد. و گفتند: چهل روز بود. و گفتند: چهل روز از آسمان آب می‌آمد و در هوا معلق می‌استاد، و چهل شبان روز آب از زمین می‌برآمد آنگه:  
 ...فَالْتَّقَى الْمَاءُ عَلَى أَفْرِقَدِ قَدَرًا، آنگه هر دو به هم آمد<sup>۱</sup>، چون همه عالم آب  
 بگرفت، و گفتند: از کوهی که از آن بلندتر نبود در زمین، چهل گز بگذشت، و همه  
 عالم خراب شد و همه کافران هلاک شدند، و خدای تعالی از ایشان انتقام کرد و  
 کینه بکشید و نوع متسلی<sup>۲</sup> شد و قضای خدای -جل جلاله- برفت، وحی کرد بزمین  
 و آن بر سریل توسع باشد بقوله: وَقَلَّ يَا أَرْضُ الْتَّلَعِيْ مَاءَكِ، گفتند: ای زمین آب خود  
 فروبر، و ای آسمان آب باز گپر. و بلع، به گلو فروبردن باشد، و افلاع باز استادن  
 باشد، یقال: أَقْلَعَ الْمَطَرُو وَالسَّحَابَ إِذَا أَمْسَكَ، وَغَبَضَ الْمَاءُ؛ وَآبَ بِكَاهَانِيدَن<sup>۳</sup> و  
 بزمین فروبردن<sup>۴</sup>، وَأَسْهَوْتَ عَلَى الْجُودِيَّ؛ وَكَشْتَى نَوْحَ بِرَ كَوَهِ جُودِيَ رَاسَتْ شَدَّ و  
 باستاد، و گفتند: هلاک باد گروه ظالمان را. مجاهد گفت: کوهها متطاول شدند تا  
 آب به ایشان نرسد، مگر کوه جودی که او سر فروبرد بر سریل تواضع، [آب]<sup>۵</sup> از  
 بالای همه کوهها برفت و به جودی نرسید، و این بر سریل تمثیل<sup>۶</sup> باشد و چون رمزی،  
 ۱۵ تنبیهای علی التواضع و ترک الترفع.

در خبر است که: رسول -عليه السلام- گفت: نوع -عليه السلام- اول روز از  
 رجب<sup>۷</sup> در کشتی نسبت، و به روایتی: روز دهم از رجب نوع -عليه السلام- با جمله  
 قومش آن روز روزه داشتند، و کشتی ایشان را شش ماه می‌گردانید، در اواخر  
 ذوالحججه<sup>۸</sup> بر جودی باستاد. و در اخبار اهل البيت آمد که: هژدهم<sup>۹</sup> ذوالحججه<sup>۱۰</sup> بود،  
 ۲۰

۱. سوره قمر (۵۴) آیه ۱۲.

۲. آو، آج، بم، لب، آن: برهم آمدند.

۳. آج، مج، لب، آن: مبنلا.

۴. گلو/ گلو.

۵. مل: بکاهانیده؛ مج: بکاهانیدند.

۶. مل: فروبرد؛ مج: فروبردند.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۸. آن: تمثیل.

۹. آج، لب، آن: روز رجب.

۱۰. همه نسخه بدلهای ذی الحججه.

۱۱. آج، آن: هشدهم؛ لب: هیجدهم.

آن روز نیز بشکر روزه داشتند، قوله: **بُعْدًا**، نصب او بر مصدر است، ای بَعْدَ الْقَوْمِ بَعْدًا، وقيل: **أَبْعَدَهُمُ اللَّهُ بَعْدًا**، علی مصدر مخدّف الزوايد.  
**وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ**؛ وندا کرد و بخواند نوح -علیه السلام- خدای را و گفت: بار خدایا! **إِنَّ إِنْيَ مِنْ أَهْلِي**؛ پسر من از اهل من است. و وعده تتحقق است، یعنی آن ۵ وعده که دادی که: **وَآهَلَكَ**، که تورا و اهلت را نجات دهم، و توحـاـکـمـتـرـ و داورـتـرـ از همه داورانی.

حق تعالی جواب داد و گفت: **يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ**؛ او از اهل تو نیست که او را عملی است نه صالح، از من مخواه چیزی که تورا بدان علمی نیست، ومن تو را پند می دهم از آن که از جملة جاهلان باشی<sup>۳</sup>!

اگر سؤال کنند و گویند: نه در این آیت تکذیب نوح است، که نوح می گوید: **إِنَّ إِنْيَ مِنْ أَهْلِي**، خدای تعالی می گوید: **إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ**، دیگر گفت: **فَلَا تَشْلُنِ مَا لَيْسَ لَكَ يَهُ عِلْمٌ**؛ از من مخواه چیزی که<sup>۴</sup> ندانی، و نیز آن که گفت: من تورا پند می دهم تا از جملة جاهلان نباشی، جواب از این چیست؟ گوییم: از این سؤال چند جواب است، یکی آن که گفت: **إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ**، مراد آن است که او نه از آن اهل است که من تورا وعده دادم به نجات ایشان، بل از آنان است که استشنا کردم<sup>۵</sup> به «إِلَّا» فی قوله: **إِلَّا قَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ**، اگر این وعده مطلق بودی، این ایهام افگندی [۱۷۹-پ] نوح -علیه السلام- پنداشت که او از جمله آنان است که موعد است به نجات ایشان فی قوله: **فَلَمَّا أَخْرِمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجِينِ إِنْتِينَ وَآهَلَكَ**، پس نوح -علیه السلام- به اهل، آن خواست که فرزند من است و از پشتی من است، و خدای تعالی آن خواست که نه از آن اهل است که وعده نجات بدیشان متعلق است، پس خدای نفی کرد<sup>۶</sup> آنچه او اثبات کرد، بر این وجه تناقضی و تنافی نباشد میان این دو خبر<sup>۷</sup>، و این تأویل روایت کرده اند از عبدالله عباس و

۱. همه نسخه بدلها + است و. ۲. آو، آج، به، لب، آز: داد وتر. ۳. مع: نباشی.

۴. آو + تورا به آن علمی نیست، ومن تورا پند می دهم از آن از جمله جاهلان باشی. اگر سؤال کنند.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل + اورا.

۶. همه نسخه بدلها، آز + بر این وجه.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مع: چیز.

جماعتی مفسران.

جواب دیگر از او آن است که: **لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ، آئُ لَيْسَ عَلَى دِينِكَ؟** او بر دین تو نیست، و اهل تو آن باشد که بر دین تو باشد، پس کفر او، او را به در آورد از آن که او را حکم اهل باشد، و بیان این وجه آن است که گفت: **إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ**، بر سبیل تعلیل برای آن که گفت: او عملی است نه صالح، و بدین تعلیل روش می شود که مراد نه نفی نسبت است، نفی دین است، و این تأویل نیز روایت ۵ کرده اند از جماعتی مفسران.

و وجهی دیگر گفته شد: مراد نفی نسبت<sup>۲</sup> است، و آن که بر حقیقت فرزند تو نیست، و اینما بر فراش توزاده است، و این وجه روایت کرده اند از حسن و ابن جزیع و مُجاهد، و این وجه نیک نیست برای آن که منافقی ظاهر قرآن است، برای آن که ۱۰ حق تعالی اطلاق کرد و گفت: **وَنَادَى نُوحُ أَبْنَهُ**، اطلاق کرد بر او نام بُنُوت، و اگر نوع مطلع نبود براین خدای دانست<sup>۳</sup>، اگر بر حقیقت پسر او نبودی، نگفتی: **أَبْنَهُ**، و آنان که این قول گفته شدند، خیانت زن نوع و زن لوط را تفسیر بر فجور و زنا کردند، فی ۱۵ قوله: **فَخَانَتَا هُنَّا**<sup>۴</sup>...، این مُعْمَد نیست، برای آن که خدای تعالی باید تا ایشان را [از]<sup>۵</sup> این منزله دارد که این منیر است غایت تنفس. و عبد الله عباس تفسیر این خیانت بر آن داد که: زن نوع قوم را خبر دادی به آن که او دیوانه است، وزن لوط قوم لوط را خبر دادی به مهمانان، پس این وجه معتمد نیست، و آن دو وجه اول معتمد است.<sup>۶</sup>

اما قوله: **إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ** بعضی مفسران گفته شد که: این «ها» راجع است با سوال، یعنی سوال: **تو مرا چیزی که تورا بدان علم نباشد عملی است نه صالح**، و این ۲۰ قول نیک نیست، بل «ها» راجع است با پسر نوع، یعنی این پسر توعملی است نه صالح. آنگه آنها که بُنُوت حقیقی نگفته شدند ولادت فراش گفته شد<sup>۷</sup>، معنی آن است که:

۱. آنج مرا.

۲. او، آج، به، مل: نسب.

۳. آو، آج، به، لب، آن: دانست.

۴. سوره تحریر (۹۶) آیه ۹۶.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه بدلها، افزوده شد.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مل + مکن.

۷. مع + گفته شد.

إِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ<sup>۱</sup> غَيْرِ صَالِحٍ، يَعْنِي الْفَجُورُ، وَإِنْ وَجَهَ سَدِيدٌ نَّيْسَتْ إِذَا آتَى وَجْهَهُ كَمْ كَفْتِيهِ،  
پس معنی آن است که: إِنَّهُ دُوْعَمٌ<sup>۲</sup> غَيْرِ صَالِحٍ، عَلَى حَذْفِ الْمُضَافِ وَإِقَامَةِ الْمُضَافِ  
إِلَيْهِ مَقَامَةً، چنان که خنساء گفت:

۱۰ ما أَمْ سَفِيفٌ عَلَى تَبْرُؤِنِي فِي  
أَذْكُرْتُ مَا مَرَّتْ حَتَّى إِذَا ذَكَرْتُ  
فَإِلَمَا هِيَ الْبَأْنَ وَالْأَبْاَرُ

ای ذو<sup>۳</sup> اقبال و ادباء، اما برقراءت آن کس که خواند [؛ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرِ صَالِحٍ]  
علی الفعل [معنی<sup>۴</sup>] ظاهر باشد که مراد این است، براین معنی که ما گفتیم و مراد آن  
باشد که] [؛ إِنَّهُ عَمَلٌ عَمَلًا غَيْرِ صَالِحٍ، عَلَى حَذْفِ الْمُوصَفِ وَإِقَامَةِ الصَّفَةِ مَقَامَةً، و  
عرب چنین بسیار کنند، چنان که عُمَرُ بْنُ<sup>۵</sup> ابی ریبعة المخزومی گفت:  
أَبَاهَا الْقَائِلُ<sup>۶</sup> غَيْرَ الصَّوَابِ أَخْيَرُ السُّضَّاحِ وَأَقْلَلُ عِتَابِي  
وکقول الآخر:

۱۵ كُمْ مِنْ ضَعِيفِ الْعَقْلِ فَشَكِّثِ الْقُوَىٰ مَا إِنَّ لَهُ تَسْفِهُ وَلَا إِنْرَامٌ  
اَكَرْ گویند: چون معنی براین وجوه است که گفتید، چرا گفت: فَلَا تَشْلُنَّ مَا  
لَيْسَ لَكَ يَهُ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظُمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؟ ونوح چرا گفت: رَبِّ إِنِّي  
آخْرُودُ<sup>۷</sup> يَكَ أَنْ أَسْلُكَ مَا لَيْسَ لِي يَهُ عِلْمٌ- الأَيْهَ؟ جواب گوییم: نه ما بیان کردیم  
چند جای که واجب نیاشد که نهی آن را کنند که او مباشر بود فعل منهی عنه  
[را]<sup>۸</sup>، و از این جای است که ما گوییم: رسول -عليه السلام- داخل است در نواهی  
قرآن و نهی متعلق است بدُو، و اورا در آن لطف است واگرچه آن است<sup>۹</sup> که هرگز او  
ارتكاب آن نکرده است، ومعلوم از حالی او آن است که نکند، ولکن چون

۱. آج، آن: از من عملی.  
۲. همه نسخه بدلها: ذات.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۴. مج + هذل.

۵. آو، آج، بهم، آمل، آن: عموین.

۶. آو، بهم، مج: اند؛ آج، لب، آن: اندراجی.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها، بجز محل ولب: دانست.

خدای تعالیٰ داند که او را در آن لطف است این نهی بکند<sup>۱</sup> تا آن لطف حاصل شود. و همچنین در معنی استعانت نوح واجب نکند که او پناه با خدای از آن دهد که او تعاطی کرده باشد آن را، بل روا بود که پناه با خدای دهد [از چیزی که هرگز نکرده باشد، چنان که یکی از ما پناه با خدای دهد]<sup>۲</sup> از جذام و جنون و علتهاي دیگر، و اگرچه هرگز او را از آن معنی چیزی<sup>۳</sup> نبوده باشد.

۵

قوله: **فَلَمْ يَأْتِهِ الْحَمْظَةُ سَلَامٌ مِّنْهَا وَتَرَكَاتُهُ**. الاية، حق تعالیٰ در این [۱۸۰-ر] آپت گفت: نوع را گفتند. و این قول یا خدا گفته باشد یا فریشگان به فرمان خدای: **إِهْبِطْ**؛ از کشتی فرود آی، چون کشتی بمتنزلت مرکوبی نهاد، نزول او را هبوط خواند از آن، چون کسی که از بلندی فرود آید. **سَلَامٌ**، ای **سَلَامَةٍ**. **مِنْ**، یعنی در حالی که حال سلامت بود<sup>۴</sup>. و روا بود که «با» به معنی «مع» باشد. **وَتَرَكَاتُهُ عَلَيْكَ**؛ و برکاتی بر تو، جمع برکت باشد، یعنی ثبات خیر و منافع، مِنْ **بُرُوكُ الْبَعِيرِ وَهُوَ ثَابَةٌ وَمَقَامٌ**. **وَعَلَى أَمِيمٍ مِّمَّنْ قَعَكَ**؛ و بر اقتانی که با تواند. و «من» تبیین را باشد. **وَأَمَمُ سَمْتَعِعُهُمْ**؛ و اقتانی و گروهی [که]<sup>۵</sup> از فرزندان اینان باشد و از پس اینان آیند که ما ایشان را ممّع و برخوردار خواهیم گردانیدن از جمله کافران<sup>۶</sup> که در دنیا باشند، آنگه<sup>۷</sup> از ما ایشان را عذابی الیم، در دنیاک، مولم رسد.

۱۵

و جماعتی مفسران گفتند: این سلام متناول است آنان را که در کشتی بودند<sup>۸</sup> و فرزندان ایشان را از مؤمنان تا به دامن قیامت. و همچنین در مثل آن عذاب خواهند بودن هر چه از فرزندان آن قوم بودند از کافران تا به دامن قیامت.

۲۰

اما قول آن کس که گفت: آن عذاب همه را بر سیل عقوبت بود بالغ را و طفل را، قول او خطاست، برای آن که عذاب اگرچه عام بود، وجهش مختلف بود، عقل را و کفار را بر سیل عقوبت بود بر کفر ایشان<sup>۹</sup>، و اطفال و مجانین و بھایم را و آنان را

۱. اساس: نکند؛ به قیاس با نسخه آو، و اتفاق جمیع نسخ، تصحیح شد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، افزوده شد. ۳. آو، آج، بهم، لب، آز؛ او را آن علتها.

۴. همه نسخه بدلهای باشد.

۵. مل، لب + ایشان اند.

۶. همه نسخه بدلهای + با او.

۷. مل؛ آنگاه.

۸. آو، آج، بهم، لب، آز؛ عقل را بر سیل عقوبت بود و کفار را بر کفرشان.

که عاقل و مکلف نبودند بر سبیل امتحان باشد، و اعتبار آنان که آن شنوند و در برابر آن اعواض عظیم باشد ایشان را. و عذاب مشتمل باشد بر عقوبت و بر امتحان.

قوله: **تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ**، «تلک»<sup>۱</sup>، اشارت است بدان قصص و آیات و اخبار و «من» تبعیض راست. **تُوحِّيْهَا إِلَيْكَ**؛ ما آن را وحی می‌کنیم به تو، ما **عُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا**؛ که تو و قوم تو از پیش این ندانستید، صبر کن ای محمد که عاقبت نیک، متقیان و پرهیزگاران را خواهد بودن. و در آیت تنبیه است بر معجزه رسول -علیه السلام- و آن که او خبرداد قوم را از غیب و اخبار گذشتگان، و خبر مطابق مخبر عنہ بود<sup>۲</sup>، و معنی وحی این جا **إِلْقاء وَإِنْزال** است از آسمان براو.

آیه ۵۰ [ قوله تعالى ] **وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوَدًا** قات با قوم اعبدوا الله ما لکنم من إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فُقَرَّوْنَ؛ و به عاد برادر ایشان هود را گفت: ای قوم! پرسید خدای را، نیست شما را از خدای جزا، نیستید شما مگر دروغزنان.

آیه ۵۱ **يَا قَوْمَ لَا أَسْلَكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرَى إِلَّا عَلَى الَّذِي فَظَرَّنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؛ ای قوم نمی خواهم از شما بر او<sup>۳</sup> مزدی، نیست مزد من مگر بر آن که آفرید مرا، خردمند نه اید!

آیه ۵۲ **وَيَا قَوْمَ اشْتَفِرُوا رَبَّكُمْ** [ ۱۸۰-ب ] **ثُمَّ تُوَبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَازًا وَرِزْدَكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَنْتَلُوا مُجْرِمِينَ**؛ و ای قوم آمرزش خواهید از خدایتان، پس تو به کنید با او<sup>۴</sup> تا بفرستد باران بر شما پیاپی<sup>۵</sup>، و زیادت کنند شما را فوتی با<sup>۶</sup> قوت شما، و پشت بر نگردانید<sup>۷</sup> اگناه کاران.

آیه ۵۳ **فَالْوَا يَا هُوَ مَا حِسْنَتَا بِسَيِّئَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي إِلَيْهِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ**

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد. ۲. همه نسخه بدلهای: مخبر بود.

۴. لب: هیچ خدایی.

۶. مع: مردمان.

۸. مع: برندہ.

۳. مع + من.

۵. آو، آج، به، مع، لب: آن.

۷. آو، آج، به، لب: وا.

۹. آو، به: وا.

۱۰. اساس: پشت بر نگردانید؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

بِمُؤْمِنِينَ؛ گفتند ای هود نه آوردی<sup>۱</sup> ما را [به]<sup>۲</sup> حجتی و نه ایم<sup>۳</sup> رها کشته خدایان خود را از گفتار تو، و نه ایم به توبادر دارند.

آیه ۵۴      **إِنْ تَقُولُ إِلَّا اغْتَرَنَّكَ بِعَضُّ الْهَيَّاتِنَا بِسُوءِ قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ؛** نگویم<sup>۴</sup> مگر که رسانید<sup>۵</sup> تو را برخی<sup>۶</sup> خدایان ما به بدی، گفت

که من گواه می‌گیرم خدای را و گواه باشید که من بیزارم از آنچه شما انباز<sup>۷</sup> گیرید.

آیه ۵۵      **مِنْ ذُوْنِهِ فَكِبِدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِي؛** از فرود او<sup>۸</sup> کید کنید با من جمله پس مهلت مدهید مرا.

آیه ۵۶      **إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَتَّكُمْ مَا مِنْ دَائِبٍ إِلَّا هُوَ أَخْذُهُ [۱۸۱-ر]**  
یناصیبیها<sup>۹</sup> ای<sup>۱۰</sup> ربی علی صراط مُستقیم<sup>۱۱</sup>؛ که من توکل کردم بر خدای، خدای من و خدای شما نیست از جنبته‌ای<sup>۱۲</sup> مگر او فرا گرفت<sup>۱۳</sup> اموی پیشانی او، بدرستی که خدای من بر راهی راست است.

آیه ۵۷      **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَنْلَغْتُكُمْ مَا أَرْسَلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَرَسَّخْلِفْتُ رَبِّي قَوْقَا غَيْرِكُمْ وَلَا تَضْرُونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِظٌ؛** اگر برگردید<sup>۱۴</sup> بر سانیدم به شما آنچه فرستادند مرا بدو<sup>۱۵</sup> به شما، و خلیفه کند خدای من قومی را جزا شما، وزیان مکنید<sup>۱۶</sup> او را چیزی که خدای من بر همه چیزی نگاهبان است.

آیه ۵۸      **وَلَمَّا جَاءَ أَفْرُتُنَا نَجَّيْنَا هُوَدًا وَالَّذِينَ أَفْتَوْا فَعَةً بِرَحْمَةِ مِنْنَا وَنَجَّيْنَا هُنْ مِنْ عَذَابٍ عَلَيْهِ؛** و چون آمد فرمان ما بر هانیدیم هود را و آنان را که ایمان آور دند با او<sup>۱۷</sup> به رحمتی از ما، و بر هانیدیم ایشان را از عذابی سطبر<sup>۱۸</sup>؛

آیه ۵۹      **وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَّهَ وَأَبْغَوا أَفْرَكَلَ جَبَارٌ عَنِيدٌ؛ وَ**

۱. آو، به، مج، لب، آز؛ نیاوردی.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۳. آو، آج، به، مج، لب؛ و مانه ایم.

۴. آو، آج، به، مج، لب؛ بهی.

۵. آو، آج، به، مج، لب؛ بر ساند.

۶. آو؛ ای بازان.

۷. آو، مج؛ رونده؛ آج، به، لب؛ دونده.

۸. آو، آج، به، لب؛ فرا گرفته است؛ مج؛ ها گرفته است.

۹. آو، آج، به، لب؛ برگردند.

۱۰. آو، آج، به، لب؛ به آن.

۱۱. آو، آج، به، مج، لب + شما.

۱۲. آو؛ وا او.

۱۳. آو، آج، به، مج، لب؛ درشت.

آن عاد است که منکر شدند به آیتهای خداشان و عاصی شدند در پیغامبرانش، و پسروی<sup>۱</sup> کردند فرمان هرجباری ستیزه کش<sup>۲</sup> را.

آیه ۶۰ وَأَتَبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَفْتَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا إِنَّ [۱۸۱-پ] عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمٌ هُودٌ؛ و در پی<sup>۳</sup> ایشان داشتند در این دنیا لعنت و روز قیامت که قبیله عاد کافر شدند در خدای ایشان<sup>۴</sup>، دور باد<sup>۵</sup> عاد را که قوم هود بودند.

آیه ۶۱ وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٌ غَيْرُهُ فَهُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَأَسْتَغْمِرُكُمْ فِيهَا فَاسْتَفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبَّيْ قَرِيبٌ مُجِيبٌ؛ و به ثمود فرستادیم<sup>۶</sup> برادرشان را صالح گفت: ای قوم! پرسنی خدای را، نیست شما را از خدای جزاو پیدا کرد<sup>۷</sup> شما را از زمین و عمارت کننده کرد<sup>۸</sup> شما را در آن<sup>۹</sup> آمرزش خواهید ازوا، پس توبه کنید با او<sup>۱۰</sup> که خدای من نزدیک و پاسخ کننده است.

آیه ۶۲ قَالُوا يَا صَالِحَ قَدْ كُنْتَ فِي نَا مَرْجُونًا قَبْلَ هَذَا أَتَهِنُ إِنْ نَفِئْدُ مَا يَعْبُدُ أَبَا وَنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍ مِمَّا تَذَكَّرُنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ؛ گفتند: ای صالح بودی تو در ما<sup>۱۱</sup> امید داشته پیش از این، باز می داری<sup>۱۲</sup> اما را که پرسنیم آنچه می پرسنیدند پدران ما؟ و ما در شکنی ایم از آنچه می خوانی ما را باز آن<sup>۱۳</sup> در گمان<sup>۱۴</sup> افگننده.

آیه ۶۳ قَالَ يَا قَوْمَ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَاتٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَيْتُنِي مِنْهُ [۱۸۲-ر] رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنَّ عَصْيَيْتُهُ فَمَا تَرَبَّدَ وَنَبَّيْ غَيْرُ تَخْسِيرِي؛ گفت: ای قوم! دیدید<sup>۱۵</sup> اگر باشم من بر حجتی از خدای من، و دهد مرا ازاو بخشایشی که یاری کند مرا از خدای اگر عاصی شوم در اونه افزایید<sup>۱۶</sup> مرا جرزیانکاری.

- |   |                                 |
|---|---------------------------------|
| ۱. آو، آج، بهم، لب؛ پسروی؛ مع: بی گیری. | ۲. مع: ستیزه کن.                |
| ۳. آو، آج، بهم، لب؛ پس.                 | ۴. آو، آج، بهم، لب؛ به خدایشان. |
| ۵. آو، آج، بهم، مع، لب؛ هلاک باد.       | ۶. همه نسخه بدلهای: ندارد.      |
| ۷. آو، آج، بهم، مع، لب؛ بیافرید.        | ۸. آو، آج، بهم، لب؛ انعام کرد.  |
| ۹. آو، آج، بهم، لب + جا.                | ۱۰. آو؛ وا او.                  |
| ۱۱. آو، آج، بهم، لب؛ در میان ما.        | ۱۲. آو، آج، بهم، مع، لب؛ به آن. |
| ۱۳. آو، آج، بهم، مع، لب؛ بدیلید که.     | ۱۴. آو، آج، بهم، مع، لب + شما.  |

۶۴ آیه وَيَا قَوْمٌ هُذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ أَيْةٌ فَدَرُوهَا تَأْكِلُ<sup>۱</sup> فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا  
بِشُوءٍ فَيَأْخُذُكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ؛ وای قوم<sup>۲</sup> این شتر خدای است، شما را معجزی،  
رها کنید او را تا می خورد<sup>۳</sup> در زمین خدای، و مرسانید او را به بدی که بگیرد شما را  
عذابی نزدیک.

۶۵ آیه فَقَرُورُهَا فَقَالَ تَمْتَعُوا فِي دَارِكُمْ تَلَاءَةً أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ؛ پی  
بکردند او را گفت: برخورداری گیرید: در سرایهایان سه روز که آن وعده ای است نه  
دروغ.

۶۶ آیه فَلَمَّا جَاءَ أَفْرَادًا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ أَقْتُلُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنْنَا وَمَنْ حَرَقَ  
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ؛ چون آمد فرمان ما، برهانیدیم صالح را و آنان را که  
ایمان آورده بودند با او به بخشایشی از ما و از هلاک آن روز که خدای تو اوست، توانا و  
عزیز است.

۶۷ آیه وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصِّنْحَةَ فَاضْبَطُهُوا [۱۸۲، پ] فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ؛ و  
بگرفت آنان را که ستم کردند باشگ، در روز آمدنند در سرایهایان ایستاده.

۶۸ آیه كَانُ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِشَمُودٍ؛ پنداری<sup>۴</sup> که  
نبودند در آن جا، بدرستی که شمود کافر شدند در خدایشان، هلاک باد شمود را.

قوله: [تعالیٰ]<sup>۱</sup> وَإِلَى عَادٍ، تقدير آن است که: وَكَذِلِكَ أَرْسَلْنَا إِلَى عَادٍ، عطفاً  
علی قوله: أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى...<sup>۲</sup>، قوله: «الی»، تعلق دارد بدین فعل محفوظ، و هُوَدًا  
هم بدین<sup>۳</sup> فعل منصوب<sup>۴</sup> است، و قوله: أَخْاهَمُ، یعنی أَخْوَتَ نَسْبَ نَهْ أَخْوَتَ دِين،  
برای آن که از یک قبیله بودند و خویشان بودند، چنان که رسول -علیه السلام- از  
قریش<sup>۵</sup> بود و او را بدیشان فرمیستند. او چون بدیشان آمد گفت: یا قوم! خدای را

۱. آج، لب: تأکل.

۲. آج، لب: نا بخورد.

۳. آج: پنداری.

۴. سورة هود (۱۱) آیه ۲۵.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: محفوظ.

۶. مج: گروه من.

۷. آو آج، به، لب: برخوردار باشی.

۸. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افروده شد.

۹. آج، آن و هود اسم به این.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: قویش.

پرستید که شما را جز او خدای نیست. غیره و غیره خوانده‌اند، و بیان این برقت، و آن که هر یکی که خواند آن که به جز خواند بر صفت مجرور کرد، و آن که به رفع خواند گفت؛ استثناست من غیر موجب، برای آن که ها نفی است و هن زیادت است، و این امر باشد به توحید، یعنی أَعْبُدُوا اللَّهَ وَوَحْدَهُ<sup>۱</sup>. آنگه ایشان را گفت: شما در آنچه می‌گویید جز دروغ و افترا و فرا بافت نمی‌کنید، یعنی در دعوی الهیت گردن در حق بتان.

و خدای تعالی هود را به عاد فرستاد، و مسکن ایشان میان شام و یمن بود، جایی که آن را آخوند خوانند، وایشان خداوندان باغ و بستان و زروع و اشجار بودند. هود ایشان با خدای خواند و با عبادت خدای. اجابت نکردند و کفران کردند و او را دروغزن<sup>۲</sup> داشتند، خدای تعالی ایشان را به باد هلاک کرد، چنان که در بینهای<sup>۳</sup> ایشان می‌رفت و به زیر ایشان بیرون می‌آمد و آحشا و امعای ایشان پاره پاره می‌کرد. و قصه این برقت<sup>۴</sup>.

قوله: يَا قَوْمٍ لَا أَشْلَكْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، خدای تعالی در این آیت حکایت قول هود -علیه السلام- یاد<sup>۵</sup> کرد که، او قوم خود را چه گفت، گفت: ای قوم من! براین ادای رسالت که من می‌کنم از شما هیچ مزد نمی‌خواهم و هیچ جُعلی طمع نمی‌دارم، و مزد و ثواب من نیست مگر بر آن خدای که مرا آفرید، واجر و اجرت مزد عمل باشد، و فطر آفریدن باشد و شکافتن و خمیر فرا کردن باشد و اصل شکافتن است، قال الله تعالی: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ<sup>۶</sup>، و قوله: ...هُلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ<sup>۷</sup>، ای میش شفوق، و آن نیز که به معنی خلق است هم از این جاست برای آن که بدان ماند که مقدوره<sup>۸</sup> معدوم در کتم عدم است، حق تعالی آن را می‌ بشکافد و از او بیرون می‌ آرد علی سبیل التوسع والتشیه. و نیز آن که خمیر فرا کردن است هم در او معنی شق است، و فطر فعلی باشد از او به معنی مقطور<sup>۹</sup>. و آنگه بر سبیل تقریع و ملامت گفت ایشان را:

۱. آج، بیم، آن: وحده. ۲. همه نسخه بدلها: به دروغ. ۳. آج، بیم، مل، لب، آز: تنهای؛ مج: سبدها.

۴. همه نسخه بدلها: رفقه است.

۵. سورة ملک (۶۷) آیه ۳.

۶. سوره انفطار (۸۲) آیه ۱.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مج: مفعول.

۸. همه نسخه بدلها: مقدورو.

آفلا تَغْفِلُونَ ؛ خرد ندارید شما ! یعنی خرد کار نمی بندید که اندیشه کنید، که آن کس که او بی طمع <sup>۱</sup> کاری کند و شما را با چیزی دعوت کند، بباید دانستن که غرض او نفع شماست نه نفع خود، او را اجابت باید کردن و مخالفت نباید کردن <sup>۲</sup>. آنگه گفت : وَيَا قَوْمَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ، ای قوم و ای جماعت ! استغفار کنید و از خدای تعالی آمرزش خواهید، آنگه توبه کنید با او. و آن وجوهی که در جواب این سؤال گفتند که : چرا تکرار کرد استغفار و توبه به یک جای، بگفت <sup>۳</sup> مراد از هر دو [۱۸۳-ر] یکی است، در اول سورت برفت فی قوله : وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ .

**بُرِسْلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ؛** نا باران را فرود آرد بر شما [پیاپی] <sup>۴</sup>. و عرب باران <sup>۵</sup> را سماء خواند برای آن که هر چه بالای مردم <sup>۶</sup> باشد و او را سایه کند آن را سماء می خوانند. و باران را سماء خواند برای آن که عرب چیز <sup>۷</sup> را به نام چیز <sup>۸</sup> بخواند چون میان ایشان آذنی ملابستی باشد یا سبیبی <sup>۹</sup>. و قوله : بُرِسْلِ ، در محل جزم است برای جواب امر، و کسر او برای جمع <sup>۱۰</sup> ساکنین است که لابد تحریک بایست کردن، والمتجزوم إذا حُرِكَ حُرِكَ بالکشر. و قوله : مِدْرَارًا ، مفعال باشد میں اللَّرَّ ، واصله اللَّبَّ ، یقال : ذَرْ ذَرَهُ ، ای کُفَّرَ لَبَّتُهُ وَسَأَنَ وَذَرَ إِذَا سَأَنَ وَمَظَرَ ذَرُورُهُ میدرار هر دو بنای مبالغت است، قال :

أَجَادَتْ وَقْلٌ<sup>۱۱</sup> مُذْجَنَةً فَدَرَثَ عَلَيْهِمْ صَوْبَ سَارِيَةَ ذُرُورٍ  
ونصب او بر حال است. وَيَرِدُكُمْ قُوَّةً إِلَى فُتُحَكُمْ ، وایشان را استدعا به باران برای آن کرد که ایشان اصحاب زروع و بستان و اشجار بودند؛ و نیز بیفزاید شما را قوتی <sup>۱۲</sup> با قوتان. برای آن گفت که ایشان را قوتی عظیم بود، و باز گفته بودند به قوت

۱. آو، آج، به، مل؛ از بی طمعی.

۲. مل؛ بگفتیم.

۳. اساس؛ ندارد؛ به قیاس پانسخه آو، و بیختر نسخه بدلها، افزوده شد.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل؛ این.

۵. همه نسخه بدلها، آن؛ مناسبی.

۶. آج، لب، آز؛ چیزی.

۷. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع؛ برای الثقاوی.

۸. کذا در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی؛ اجاد بوقل.

۹. آج، لب، آز؛ قوت.

و جسامت، و مردمان<sup>۱</sup> بغايت طوييل و عريض و قوى بودند. **وَلَا تَشْرُلُوا مُغْرِبِينَ**؛ و اعراض مكنيد از من وعدول از دعوت من در آن حال که مجرم باشد و گناهکار و نصب او برحال است.

**فَالْأُولَا يَا هُوَ مَا جِئْنَا**، ايشان جواب دادند<sup>۲</sup> گفتند: [ای هود]<sup>۳</sup> تو بيستي و حجتني به ما نياوردي تا ما را گردن باید نهادن تورا و طاعت داشتن، و دروغ گفتند که او آيات و بیتات ومعجزات و براهين آورد، جز که ايشان گفتند: سحر است و شعبدة. **وَمَا نَخْنُ بِتَارِكِي أَلْهِيَّتَا عَنْ قَوْلِكَ**؛ وما خدايان خود را به قول تورهانکنيم. و بعضی کوفيان گفتند: «عن»، به معنی «با» است، و بدین تعسف حاجت نیست برای آن که کلام با اين ظاهر که هست معنی دار است. **عَنْ قَوْلِكَ**، يعني از سبب گفتار تو، وما تورا باورنداريم و تصدق نکنيم به اين که تو می گویی<sup>۴</sup>.

**إِنْ تَقُولُ إِلَّا اغْتَرِيَكَ**، «إن» به معنی «ما» نافیه است؛ ما نمی گوییم در حق تو الا آن که بعضی خدايان ما تورا بدی و سانیده است<sup>۵</sup>، و مراد سُوْءَ در آيت، **جُنُونٌ** است، يعني از آن سبب که تو ايشان را دشنام می دهی و می گویی<sup>۶</sup>؛ خدايان نیستند ايشان تورا ديوانه بکرده اند، اين دانستند<sup>۷</sup> که ديوانگی به خدای تعلق دارد، و جز خدای تعالى قادر نباشد بر ازالت عقل، اين اندیشه نکردنند که اين بتان جمادند و اين نتوانند کردن و نه کمتر از اين، و برای آن ايشان پیغمبران را با جنون نسبت گرفتند که ايشان را بدیع آمد که پیغمبری باشد از بشر، واستبعاد واستبداع که آمد ايشان را، پنداشتند که آن حدیث از حد عقل بیرون است، از اين جا قدیم- جل جلاله. گفت: **وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ**<sup>۸</sup>. هود- عليه السلام گفت به جواب ايشان: **إِنِّي أَشْهِدُ اللَّهَ**؛ من خدای را گواه می کنم و شما نيز گواه باشيد که من بیزارم از آنان که شما ايشان را به انبار خدای کرده اید از بتان بدون<sup>۹</sup> خدای تعالى و از آنان که از

۱. آن، به، مل، معج: مردماني.

۲. همه نسخه بدلها + و.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد.

۴. می گویی / می گویی.

۵. همه نسخه بدلها: رسانیده اند.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مل و معج: ندانستند.

۷. سوره نکویر (۸۱) آیه ۲۲.

۸. آن، آج، به، لب، آن: دون.

۹. آن، آج، به، لب، آن: دون.

فرود اویند اگر گویند، چنگونه گفت: خدای را به گواه کردم، و شما گواه باشید، و چه نسبت باشد میان گوای<sup>۱</sup> ایشان و گوای<sup>۲</sup> خدای؟ جواب آن است که: **أشهدُ اللَّهَ، بِرَأْيِ مُبَالَغٍ فَكَفَتْ**، و نیز گوای<sup>۳</sup> ایشان که چون خصم گواه باشد، اگر گوای<sup>۴</sup> بددهد تسلیم کرده باشد و اعتراف داده<sup>۵</sup>.

آنگه باز نمود که: خدای تعالیٰ یار اوست و صرف کید ایشان کند، گفت: **فَكَبِدُونِي جَمِيعًا**؛ همه مجتمع شوید و به یکبار با من کید کنید و مرا مهلت مدهید، و گرچه صورت او امر است، مراد نهی است و تهدید، نحو قوله تعالیٰ: **إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ**<sup>۶</sup>...، و اینظار امهاش باشد من قوله: ...رَبِّ فَانِظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبَعَّثُونَ<sup>۷</sup>، و معنی آن است که: **إِجْعَلْنِي نَاظِرًا**، ای **مُسْتَقْرِرًا** لِحُلُولِ الْأَجْلِ بِالْمَهَلِ وَلَا تَنْجَلُ عَلَى. همزه تعدیه را باشد، واصل او از نظر باشد به معنی التظار، وبعضی مقریان وقف کردند **عَلَى قَوْلِهِ: إِمَّا تُشْرِكُونَ**<sup>۸</sup>، و آن را آیتی گفتند.

آنگه ابتدا کردند: **مِنْ ذُوِّنِهِ [۱۸۳-ب]** **[فَكَبِدُونِي]**، و معنی آن که شما اگر توانید بدون خدای با من کید کنید، یعنی کید شما بر من کارگر نیاید، چون خدای تعالیٰ با من باشد با شما نباشد، و خدای را در آن کید که شما کنید صنعتی<sup>۹</sup> نباشد، یعنی من از کید شما نه اندیشم چون خدای به من خیر خواهد.

آنگه گفت که سبب امن من و پناه والتجاء من با کیست: **إِنِّي تَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ**؛ من بر خدای توکل کرده‌ام و پشت به او دادم<sup>۱۰</sup> که خدای من است و خدای شما، برای آن که هیچ جائز نیست **إِلَّا نَاصِيَةٌ** او به دست قدرت اوست. و ناصیه، موی پیشانی باشد، واصل کلمه **مِنَ الْمُنَاصِيَةِ** است، و آن اتصال بود، یقال: **مُفَازَةٌ تَنَاصِي أَخْرَى**، ای **تَنَصِّلُ** باخربی، **قَالَ الرَّاجِزُ**<sup>۱۱</sup>:

۱. مل، لب، آن: گواهی.

۲. مل: گواهی.

۳. همه نسخه بدلها: گواهی.

۴. همه نسخه بدلها: گواهی.

۵. سوره نحلت (۴۱) آیه ۴۰.

۶. سوره حجر (۱۵) آیه ۳۶.

۷. آج، لب، آن: صنعتی.

۸. او، بهم، مج: بازداده‌ای آج، مل، لب، آن: بازداده‌ام.

۹. همه نسخه بدلها: والا.

۱۰. مل: يتصل.

۱۱. مل، مج + شعر

فِي نَاصِبِهَا بِلَادِ قَبْيٍ

وَنَصُولُهُ أَنْصُوهُ نَصْوًا إِذَا اتَّصَلَتْ بِهِ، قَالَ ذُو الرَّمَةَ:

نَصُولُهَا الْجَمَاهِيرُ<sup>۱</sup>

وقال أبوالثجم:

إِنْ يُمْسِي رَأْسِي أَشْمَطَ الْقَنَاصِي كَائِنَاتُ الْقَرْقَةِ مُنَاصِي

ای مُجادب. و تخصیص ناصیه برای آن کرد که، این عبارت باشد بنزدیک ایشان از اذلال و قهر خصم، و آن را که ناصیه او بگرفتند او بغایت مذلت و مقهوری باشد، فراء گفت: عباره عن القدره؛ این عبارتی است از آن که او مالک ایشان است قادر برایشان، چنان که گویند: بیده آزمة الأمور. و این جریر گفت: عبارت است از قهر و اذلال، نبینی که عرب آن را که به امیری بگیرند او را موی پیشانی ببرند و در آن مذلتی دانند، و این خواست شاعر آنجا که گفت:

إِنْ لَمْ أَنَا جُزُّهَا فَجُرُّوا لِيَّتِي

وقوله: إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ، کنایت است از عدل و راستی<sup>۲</sup>، یعنی بنه گردد<sup>۳</sup> و بنه چبید<sup>۴</sup>، و از این کار ظالم را چائر خوانند که او بگردد و برگردد. وجاز إذا عَدَلَ باشد مِنَ الْعُدُولِ، یعنی خدای من از عدل و راستی<sup>۵</sup> عدول نکند کالماز<sup>۶</sup> علی سواء السُّبْل لَا يَعْدُلُ يَمِينًا وَ لَا شَمَالًا. بعضی دیگر گفتند: در کلام اضماري هست، والتقدیر: إِنْ رَبِّي يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ أَوْ يَحْثُلُ عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ، و این وجه ضعیف است برای آن که در کلام دلیلی نیست براین محدود. و معنی آیت آن است که: خدای من اگرچه قادر است بر همه چیزها از خیر و شر و نیک و بد، جز فعل حسن و اختیار عدل و خیر نکند.

وقوله: فَإِنْ تَوَلُّوا، در او خلاف کردند، بعضی مفسران گفتند: هم از جمله حکایت کلام هود است - عليه السلام. که او گفت قومش را: اگر شما تولی وعدول

۱. آن، آج، بم: يتصوها.

۲. مع: داستان.

۳. آج، آج، بم، لب، آن: نیچد.

۴. آج، بم، مع، مل، لب: داستان؛ مع: راستان.

۵. آج، لب: کالماز.

و اعراض کنید از من و از اجابت دعوت من، فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ؛ من به شما رسانیدم آنچه مرا بدان فرستاده اند. رَبِّاج گفت: این خطاب رسول است که می‌گوید با قوم خود: فَإِنْ تَوْلُوا، وَالشَّقَدِيرُ؛ فَإِنْ تَوْلُوا؛ اگر شما اعراض و عدول کنید. و یک «تا» بیفگند<sup>۱</sup> چنان که عادت ایشان است در حذف «تا»ی تفعیل. آنگه اضماری باشد، و آن آن بود که: فَقُلْ لَهُمْ قَدْ أَبْلَغْتُكُمْ؛ توبگوای محمد! که من به شما رسانیدم آنچه مرا بدان فرستاده بودند<sup>۲</sup>. آنگه کلامی دیگر مستأنف آغاز کرد برای آن که «فا» در جواب آن برفت، برای آن فعل مستقبل مرفوع است، والشَّقَدِيرُ؛ فَإِنْ<sup>۳</sup> رَبِّي يَسْتَخْلِفُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ؛ خدای من خلیفه کند قومی دیگر جز شما [را]<sup>۴</sup>، یعنی شما را بسرد [و]<sup>۵</sup>: گروهی دیگر<sup>۶</sup> بیارد. وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا؛ و شما خدای را هیچ مضرت و گزند نتوانید کردن که خدای [من]<sup>۷</sup> بر همه چیز نگهبان است.

۱۰

آنگه گفت: چون مدت آن کافران به سر آمد و وقت هلاک ایشان در آمد<sup>۸</sup>، فرمان دادیم به هلاک ایشان، هود را گفتیم: از میان ایشان بیرون شو<sup>۹</sup>، که تا تو اینجا باشی من هلاک نفرستم، و حق تعالی هیچ انت را هلاک نکرد و پیغمبر ایشان در میان ایشان بود.

۱۵

وَلَقَاءٌ جَاءَ أَفْرُنَا نَعْجِنَا، هُودًا؛ چون فرمان ما آمد، هود را برهانیدیم و آنان را که ایمان آورده بودند باز او<sup>۱۰</sup> به رحمت و بخشایش ما. وَنَعْجِنَا هُمْ؛ و برهانیدیم ایشان را از عذابی غلیظ، درشت و سطبر؛ و این عبارت است از عظم و شدت عذاب.

۲۰

آنگه باز نمود که: آن عذاب وهلاک، ایشان را به ظلم نبود، بل به عدل و استحقاق بود، گفت: وَتَلَكَ عَادٌ؛ آن قبیله عاد است. عاد، نام مردی بوده است آنگه نام قبیله شد، و از جمله آن اسماء است که در او مخیر باشند بین الصرف [۱۸۴-ر] و

۱. آج، لب: بیفگند.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: فرستاده اند.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: و ان.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۵. مل، مع + را.

۶. همه نسخه بدلها: ایشان برو.

۷. اساس و دیگر نسخه بدلها: قلت؛ به قیاس با متن فرقان مجید، تصحیح شد.

۸. آن، آج، بم، آن؛ به او؛ مع، لب: با او.

ترکه برای خفتش، کشیخ و لوط و هنر و دغدغه، و در شعر آمده است غیر منصرف و منصرف<sup>۱</sup>، گفت: آن عاد بودند که جمود کردند به آیات خدای و کافر شدند به معجزات انبیا، و عاصی شدند در پیغام از خدای<sup>۲</sup>، و متابعت کردند فرمان هرجباری، ظالعی، متکبری، عنیدی، ستیزه کشی را. و غنید و عنود ستیزه کش باشد مِنَ الْغُنُودْ<sup>۳</sup> وَالْغَنَدْ، وَهُمَا مُصْدِرَانْ، قال<sup>۴</sup>:

إِنِّي أَكْبِرُ لَا أَطِيقُ الْغَنَدْا

آنگه حق تعالی گفت: وَأَتَبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً؛ گفت: در دنیا بدانچه ایشان کردند لعنت در دنیا ایشان داشتند، و نصب لعنت بر مفعول دوم اتبعوا است. وَرَوْمَ الْقِيَمَةَ؛ و نیز در روز قیامت، و نصب او بر ظرف است. آنگه گفت: أَلَا إِنَّ عَادَ؛ عاد به خدای خود کافر شدند، والتقدیر: بِرَبِّهِمْ، جز آن است که چون حرف جز بیفگند<sup>۵</sup> فعل بر سید<sup>۶</sup> و عمل بکرد، چنان که گفت: وَاخْتَارَ مُوسَى فَوْقَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا<sup>۷</sup>... والتقدیر: مِنْ قَوْمِهِ، و قوله: وَلَا تَغْرِمُوا ثُقَدَةَ التِّكَاجِ<sup>۸</sup>...، ای علی غفنة التکاج. [و]<sup>۹</sup> روا بود که حمل کرده باشند<sup>۱۰</sup> بر معنی، والمعنى جَحَّدُوا رَبَّهُمْ وَأَنْكَرُوهُ، که کفر به معنی جُحُود باشد. أَلَا بُعْدًا، ای هلاکاً کما یقال: مُحْقَأَةَ وَبُعْدًا، هلاک باد اورا ، دعاء عَلَيْهِمْ<sup>۱۱</sup> است به هلاک، و نصب او بر مصدر است.

قوله: وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحُوا، گفت: وبه شمود فرستادیم برادر ایشان را صالح، هم آن تقدیر است که بیان کردیم مِنْ تقدیر: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحُوا<sup>۱۲</sup>...، او همان گفت قوم خود را که هود گفت قومش را، گفت: ای قوم! خدای را پرستید که شما را جز او<sup>۱۳</sup> خدایی دیگر نیست، و کلام در غیره و غیره رفت؛ آنگه جهت استحقاق عبادت او باز گفت که: از کجا<sup>۱۴</sup> واجب است شما را پرستیدن او.

۱. همه نسخه بدلها، غیر مصروف.

۲. مل + شعر.

۳. آی، آج، بم، لب، آن: پیغامبران؛ مل، معج: پیغامبران خدای.

۴. آی، آج، بم، لب، آن: بیفگندند.

۵. معج: بر سیدند.

۶. سوره بقره (۲) آیه ۲۳۵.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آی، افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها: کرده باشد.

۹. آی، آج، بم، آن: عظیم.

۱۰. سوره نمل (۲۷) آیه ۴۵.

۱۱. معج + خدا.

۱۲. آج، لب، آن: آن جا.

**هُوَ أَنْشَأْتُم مِّنَ الْأَرْضِ؛** او آفرید شما را از زمین، و مراد خلق آدم است.  
علیه السلام. از خاک، و او پدر ایشان و جزا ایشان بود. و بعضی دیگر گفتند: هن، به  
معنی «فی» است، **وَالْمَعْنَى خَلَقْتُمْ فِي الْأَرْضِ،** و این قول ضعیف است.  
**وَاسْتَعْمَرْتُمْ فِيهَا،** ای **جَعَلْتُمْ عَمَارَهَا وَمَكَنْتُمْ مِّنْ عِمَارَتِهَا؛** و شما را **عَمَارَ زَمِينَ وَ**  
ساکنان زمین کرد، و تمکین کرد شما را از عمارت آن. **وَإِشْتَعْمَانْ طَلْبِ عَمَارَتِ** ۵  
باشد از کسی. مجاهد گفت: کلمه ازغمراست، ای **إِشْتَغْلَاتُكُمْ فِيهَا؛** شما را در زمین  
مُعمَر کرد و عمر دراز رها کرد. و بر این قول **إِشْتَغْلَلْ** به معنی **فَقْل** باشد، آئی **عَمَرْكُمْ**  
فیهَا، و در آیت دلیل است بر فساد قول آن کس که تحریم مکاسب گفت، چه اگر  
حرام بودی خدای تعالی ملت نهادی بر بند گانش بدین معنی، و این تمام نشود بی ۱۰  
مکاسب و اشتغال بدو. **فَأَشْتَغْفِرُوهُ؛** از او آمرزش خواهید و با<sup>۱</sup> در<sup>۲</sup> او گریزید، و  
کلام در او برفت که خدای تعالی نزدیک است از روی رحمت و احباب دعوت، و به  
معنی عالمی و پاسخ<sup>۳</sup> کننده دعاست، یعنی دعای داعیان زود بشنود، و به حسب<sup>۴</sup>  
مصلحت احبابت کند.

و گفتند: بلاد ثمود به وادی القری بود میان مدینه و شام، و عاد به یعن بودند.  
آنگه حق تعالی حکایت کرد از جواب<sup>۵</sup> که ثمود دادند صالح را. گفت، گفتند ۱۵  
قوم صالح او را که: ای صالح! تو در میان ما مردی بودی که ما به تو امیدها داشتیم از  
باب خیر و صلاح و چیزهایی که راجع باشد با منافع ما، و ما را از توانین توقع نبود که<sup>۶</sup>  
ما را نهی کنی از عبادت معبودانی که پدران ما آن را پرستیده‌اند. برای آن<sup>۷</sup> گفتند  
که: به تو امید خیر داشتیم، از آن که او را تربیت در میان ایشان بود، و به همه نوع او ۲۰  
را آزموده بودند، او<sup>۸</sup> را امین و استوار و پارسا و جامع یافته بودند خصال خیر را. و خدای

۱. آو، بم، مج: بعقار، آج، لب، آن: معمار، مل: به عمارت.

۲. آج، مج، آن: یا.

۳. بم: درگاه.

۴. آج، مل، آن: ناسخ.

۵. همه نسخه بدلها + تو.

۶. اساس: با خطی متفاوت از متن «آن» را در حاشیه آورده است؛ آو، آج، بم، لب: این.

۷. آن، آج، بم، لب، آن: واو.

-جل جلاله- به هر قومی پیغمبری که فرستاد، آن<sup>۱</sup> فرستاد که ایشان بر احوال او مطلع بودند، اورا شناختند و نسب او دانستند، و سیرت و طریقت و صلاح و مساید او معلوم ایشان بود تا به وقت آن که<sup>۲</sup> دعوت کند "قریبتر باشد"<sup>۳</sup> به اجابت دعوت او، والرجاء والامل والظلم نظایر.

آنگه از آن نکوسیتی او، ایشان را بدیع آمد که او کاری نومستبدع کرد.<sup>۴</sup> به صورت استفهام در معنی تقریع گفتند: آتشینا؛ ما رانهی می‌کنی به این معنی که توقع بود ما را از تو که تو ما را از دین پدران خود منع کنی! آنگه گفتند: ما از آن که تو ما را به آن می‌خوانی در شکیم، و این برای آن گفتند که: ایشان را اول از دین او و آنچه او خلق را به آن دعوت کرد خبری نبود. چون او دعوی کردی و معجز<sup>۵</sup> و بیشت ابراز کردی، ایشان<sup>۶</sup> [۱۸۴-پ] نظر نکردنی<sup>۷</sup>، تا علم حاصل شدی ایشان را آن ندیدند<sup>۸</sup> و در آنچه بر آن بودند و از پدران به میراث یافته بودند متعدد شدند، شک پدید آمد ایشان را. آنگه وصف کرد شک را به آن که مریب<sup>۹</sup> است، والریب<sup>۱۰</sup> التهمة؛ شکی ایهام افگننده، یعنی شکی که تهمت می‌افگند<sup>۱۱</sup> ما را درکاری تو، و این بر سبیل مبالغت باشد.

صالح -علیه السلام- جواب داد ایشان را و گفت: يا قوم آرایتم<sup>۱۲</sup>؛ ای قوم! بینی<sup>۱۳</sup>، یعنی چه گویی<sup>۱۴</sup> و چه رای بینی<sup>۱۵</sup>? چنان که یکی از ما گوید: آرایت لَوْكُتْ صادِقاً فِيمَا أَقُولُ وَأَنْتَ تُكَذِّبِي أَلِيسْ يَلْعَفُكَ الْعَقْبُ وَالْمَلَاقَة؟ چه گویی!<sup>۱۶</sup> اگر من صادقم در این دعوی، و تو مرا تکذیب می‌کنی نه مستحق هلامت باشی! معنی این لفظ این

۱. آج، لب، آن: آن را.

۲. آی، بیم: دعوی کند؛ آج، آن: دعوی کند؛ لب: ایشان را دعوت کند.

۳. آج، لب، آن: باشد.

۴. همه نسخه بدلها: مستبدع آرد.

۵. لب + را.

۶. کذا: در اساس؛ آی، بیم، مع: نکردن؛ آج، لب، آن: بکردن، که بر مبنی مرجع می‌نماید.

۷. کذا: در اساس؛ دیگر نسخه بدلها: بدبندن، که بر مبنی مرجع می‌نماید.

۸. همه نسخه بدلها، بجز معنی ریب.

۹. اساس؛ می‌کند؛ به فیاس با نسخه آی، دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۰. معنی بینید؛ آج، لب، آن: نبینید.

۱۱. اساس؛ چه گویی.

است: هر کجا آمد و خواهد آمدن، و در این چنین<sup>۱</sup>، [جای]<sup>۲</sup> مفعول او<sup>۳</sup> محلوف بود  
حذفاً لازماً، والتقدیر: آرایت الرأى [إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بِيَتَةٍ مِّنْ رَّبِّي]<sup>۴</sup> «اگر چنان که  
من بر پیش و حجت و برهان باشم از خدای خود. و خدای تعالیٰ مرا از نزدیک خود  
رحمتی داده است، یعنی نبوت و پیغامبری. و دگر جای، نبوت در رحمت خواند،  
[فی قوله]<sup>۵</sup>: أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ<sup>۶</sup>. الآية.

**فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ**، این «فا» جواب شرط است فی قوله: إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ  
بِيَتَةٍ، و«آتینی»، عطف است بر شرط و این جمله که: فَمَنْ يَنْصُرُنِي است در جای  
جزای شرط اول افتاد. وفن، استفهمامی است و مراد نفسی و جحد، المعنی فلا  
ناصری ولا ينصرني أحدٌ منَ الله. قوله: إِنْ غَصِبْتُهُ، شرطی دگر است و جزای او هم  
مثل این باشد که رفت. من<sup>۷</sup> قوله: فَمَنْ يَنْصُرُنِي، ولکن دوم بیفگند<sup>۸</sup> إِنْ كَالاَعْلَى  
الْأَوَّلِ يَدْلِلُنَّهُ عَلَيْهِ، گفت: اگر چنان که من بر حق باشم، و این نبوت من از جهت<sup>۹</sup>  
خدای است - جل جلاله - آنگه من در او عاصی شوم برای شما و نگاهداشت جانب  
شما، و این رسالت ادانکنم، کیست که او مرا از خدای با پناه گیرد و یاری کند؟  
آنگه گفت: فَمَا تَرِيدُ وَتَنْيِي غَيْرَ تَخْسِبِي<sup>۱۰</sup>، آنگه شما هر آنی فرازی جز خسارت و  
زیانکاری [به]<sup>۱۱</sup> این حجت که شما داری از اقتدا به پدران<sup>۱۲</sup>، و در دین به تقلید طریقة  
ایشان سپردن، این قول مجاهد است. حسن گفت: معنی آن است که<sup>۱۳</sup>، اگر من این  
کنم به مشابت کسی باشم که او زیان کند یک بار از پس دیگر تازیانش بر زیان  
بیفزاید بر سبیل مبالغت. بعضی دگر گفتند: معنی آن است که، شما نیفزایی هر اماگر

۱. آو، آج، به، آن: در خبر؛ لب: و در این خبر. ۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مع، افزوده شد.

۳. اساس + محلوفی؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله زاید به نظر می رسد، و حذف شد.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

۵. اساس: سورت؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله، تصحیح شد.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۷. سوره زکرف (۴۳) آیه ۲۲.

۸. آج، لب، آن: فی.

۹. آو، آج، به، لب: نبوت مرا رحمت.

۱۰. آج، لب، آز + خود.

۱۱. عل + شما بیفزاید.

نسبت من شما را با خساراً، یعنی مرا اگر فرمان خدای رها کنم و فرمان شما برم در دست من فردا هم<sup>۱</sup> این ماند که شما را خاسر خوانم به آنچه مرا گفته باشی، وَهَذَا مِنْ بَابِ كَفَرَتِهِ [وَفَسَقَتِهِ]<sup>۲</sup> وَفَجَرَتِهِ، اى حَكَمَتُ بِكُفْرِهِ وَفِسْقِهِ وَفَجُورِهِ وَسَمَيَّتُهُ ذَلِكَ.

آنگه درآمد و حدیث ناقه گفت، پس از آن که: ایشان اقتراح کردند و درخواستند و گفتند: ما را ناقه‌ای باید از این کوه بر این صفت و بر این شکل- چنان که قصه او در سورت اعراف برفت. گفت<sup>۳</sup>: این ناقه خدای است، و این را اضافت تخصیص گویند، اگرچه همه عالم ملک و ملک خدای است و همه شتران را خدای آفرید، ولکن آن را به خود اضافت کرد برای آن که چنان که آن ناقه را آفرید. مخترع به خرق عادت. دیگر شتران را نیافرید. وبعضی دگر گفتند: آن به خود حوالت و اضافت کرد که آن را مالکی دیگر نبود چنان که دگر نوق را مالکی باشد، وجهت استحقاق ملکی دارند. بعضی دگر گفتند: برای آتش به خود اضافت کرد که در او آیتی و برهانی و معجزه‌ای بود از جهت او مرصالح را- عليه السلام- گفت: این شتری است خدای را، و آیتی است و معجزه‌ای شما را، و نصب او بر حال است، و عامل در او آن فعل که «ها»<sup>۴</sup> ای تنبیه یا «ذا»<sup>۵</sup> ای<sup>۶</sup> اشارت متضمن است آن را، والتقدیر: أَنِّي عَلَيْهَا وَأُشِيرُ إِلَيْهَا<sup>۷</sup> [آیة]<sup>۸</sup> و این حال باشد از مفعول، کقولک ضریته مُجرَّداً مِنْ ثِيَابِهِ<sup>۹</sup>. فَذَرُوهَا؛ رها کنی این شتر را تا در زمین خدای می خورد و می چود از آب و گیاهی که خدای تعالی مباح کرده است. و تأکل<sup>۱۰</sup> و تأکل<sup>۱۱</sup> به جزم ورفع خواندند، جزم بر جواب امر و رفع بر حال، والتقدیر: فَذَرُوهَا آَكِلَّهُ، ومثله [ قوله]<sup>۱۲</sup>:

۱. آو، آج، به، لب، آن: خاص.

۲. اساس: فراد هم؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۴. آو، آج، به، لب، آن: پس آنان که.

۵. چاپ مرحوم شعرانی + هلیو ناقه الله.

۶. اساس: او و به قیاس با نسخه آوا، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. اساس: که هذا؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۹. آج، لب، آن: ثیاب.

وَلَا تَمْنَنْ تَسْكِيْرًا، فِي قِرَاءَةِ مَنْ رَفَعَ، وَالْتَّقْدِيرِ: مُشَكِّرًا. [وَتَسْتَكْبِرُ فِي قِرَاءَةِ مَنْ جَزَمَ عَلَى جِوابِ النَّفْيِ] ۱۱۸۵ وَلَا تَقْسُوْهَا بِشُوْءِ؛ وَآنَ رَا دَمْسَتْ دَرَازَ مَكْنَى بِهِ بَدِيْ، وَرَفَعَ مَرْسَانِي بَدَوْ اِزْپَسِ كَرْدَنْ وَكَشْتَنْ وَنَگَهْ دَاشْتَنْ ۱۱۸۶، يَقَالْ: مَيْسِتَهُ ۱۱۸۷ بِكَذَا، اَيْ إِذَا اَصَبَّتْهُ بِهِ ۱۱۸۸ وَمَئَهْ كَذَا مِنْ الْعَاهَهِ ۱۱۸۹ إِذَا اَصَابَهُ، وَ«بَا»، تَعْدِيهِ رَأْسَتْ. قَيْلَاخْدَهْ ۱۱۹۰، نَصْبَ اوْ بِرْجَوْابَ بِهِ «فَا» اَسْتَ بِهِ اَضْمَارِ «أَنْ» ۱۱۹۱ كَهْ اوْ جِوابَ نَهَى اَسْتَ. وَ«فَا» در ۵ جِوابَ شَشْ چِيزَ نَصْبَ كَنْدَ بِهِ اَضْمَارِ «أَنْ» ۱۱۹۲ وَآنَ اَمْرَ اَسْتَ وَنَهَى وَاسْتَفَهَامَ وَغَرْفَضَ وَجَحْدَ وَتَمَتَّى؛ كَهْ پَسْ بِكِيرْدَ شَما رَاعِدَابِيْ نَزَديْكَ.

به این التفات نکردند و این امر را امساک<sup>۱</sup> نکردند، بکشند این شتر را. قَعَدَوْهَا؛ پَيْ بِكَرْدَنْ این شتر را، صالح - عليه السلام - گفت: تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ آيَامٍ؛ در سرایهاستان سه روز ممتع<sup>۲</sup> و پرخوردار باشی، یعنی بیش از سه روز شما را زندگانی مانده نیست، و این وعده‌ای است نه دروغ. و عَقْرَ، قطع رگی باشد از پای که در او تلف نفس بود، و گفته‌اند: عَقْرَ، درجای تحریب کار دارند. و تَمَّعَ، تلذذ باشد و انتفاع به مشتهيات از<sup>۳</sup> مدرکات. و در دارِکُمْ، دو قول گفتند، یکی: فِي دِيَارِهِمُ الْمَسْكُونَةِ، دوم، فِي دَارِ الدُّنْيَا. و قوله: ثَلَاثَةَ آيَامٍ، والاصل: آيَامٌ فِي جَمْعِ يَوْمٍ، كَقَوْمٍ وَاقْوَامٍ، إِلَّا آنَ اَسْتَ كَهْ: «واو» را برای مجاورت «با» قلب کردند با «با» ۱۵ آنگه ادغام کردند «با» را در «با». و قوله: وَعْدٌ غَيْرٌ مَكْذُوبٌ، آنی [غیر]<sup>۴</sup> مَكْذُوبٌ فِيهِ، برای آن که «وَعْدٌ» خبر باشد، يَقَالْ: كَذَبَتْهُ الْحَدِيثَ، مَتَعَدِّي باشد به دو مفعول.

۱. سوره ملائکر (۷۴) آیه ۶.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد. ۳. همه نسخه بدلها: رنجه داشتن.

۴. مل: مسنه. ۵. آو، بِمْ، لَبْ، آن: بِكَذَا اَسْتَهُ بِهِ؛ آج؛ اِذَا اَسْتَهُ بِهِ. ۶. آو، آج، بِمْ، لَبْ، آن: الْهَامَة.

۷. اساس + که او جواب نهی است، و «فَا» در جواب شش چیز نصب کند؛ به قیاس با دیگر نسخه بدلها زایه من نسود و حذف شد.

۸. مل: امساک بِكَرْدَنْ؛ دیگر نسخه بدلها: امثال نکردند.

۹. آو، آج، بِمْ، مل، لَبْ، آن: ممتع. ۱۰. آج، لَبْ، آن: تمامنه است.

۱۱. آو، آج، بِمْ، لَبْ، آن: باشد به مشتهيات و انتفاع از.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: دارکم.

۱۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

**فَلَقَا جَاءَ أَفْرُقا؛ [چون]<sup>۱</sup> قرمان ما بیامد و موجب هلاک ایشان از طغیان و عصیان بغایت رسید [و]<sup>۲</sup> شتر را بکشند، ما صالح را گفتیم: از میان اینان برو و نیز [آن]<sup>۳</sup> مؤمنان را که با او بودند، و خلاص و نجات دادیم ایشان را [به رحمت خود و برهانیدیم ایشان را]<sup>۴</sup> از خزی و نکال و هلاک آن روز و قراء مدینه. إلا اسماعیل و کیسانی و برجمنی و شمنی - خواندن: یومیز به فتح «میم»، و باقی قراء: یومیز، به جر «میم» اینجا و در سورة المتعارج. اما آن که مجرور خواند، گفت: یوم، اسمی است مُعَرب مضاف إِلَيْهِ آنچه به او اضافت کردند آن را مجرور دارند، فی قوله: هن عذاب یومیز... و: هن خزی یومیز، و: هن فزع یومیز...، و آنان که به فتح «میم» خوانند، مبنی کردند یوم را لاضافته<sup>۵</sup> الی اسم مبني، و گفتند: كما آن المضاف يكتسي<sup>۶</sup> من المضاف اليه التعريف والتشكير ومعنى الاستفهام والجزء في قوله: علام من تضررت، وعلام من تضررت أضررت، فكذا<sup>۷</sup> يكتسي<sup>۸</sup> منه الاعراب والبناء اذا كان من الاسماء الشائعة المئنية، نحو: آین و گیفت، وإذا كان المضاف مخصوصا نحو: رجل و غلام [کم]<sup>۹</sup> يكتسي منه البناء، و این بیت بر هر دو وجه روایت کردند که شاعر گفتند:**

١٥      على حين عاثبت المشتب على اليسأ      وَقُلْتُ أَمَا أَضْخَعَ وَالثَّبِيبُ وَأَرْعَ  
و این از جمله ظرف مشع است، کقوله تعالی: بل مکر اللیل والنہار...  
برای آن که مکر در شب و روز واقع بود از شب و روز واقع نبود، همچنین خزی و  
عذاب و فزع در روز واقع باشد از او<sup>۱۰</sup> واقع نبود، و مثله قوله:  
يا سارق اللئلة اهل الدار

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. سوره معراج (۷۰) آیه ۱۱.

۳. سوره نمل (۲۷) آیه ۸۹.

۴. اساس: الاضافه؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. آج، آن: یکتسی.

۶. اساس + معا؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. سوره سبا (۳۴) آیه ۳۳.      ۸. همه نسخه بدلها: از روز

المعنى في اللَّيْلَةِ، وَإِنْ رَا شَرِحَ رَفْتَهُ بَاشَدٌ<sup>۱</sup> همانا در فاتحة الكتاب، في قوله:  
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ<sup>۲</sup>، كه آن نیز هم در ظرف مشع است. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ<sup>۳</sup>،  
که خدای توقی و قاهر است و عزیز و غالب، کس او را غلبه نتواند کردن.

آنگه بیان کرد که ایشان را [چگونه]<sup>۴</sup> هلاک کرد، گفت: ایشان را  
بگرفت صیحت، و آن آوازی عظیم باشد خارج از دهن حیوانی. گفتند: جبریل  
علیه السلام-بانگ بر ایشان زد، - یک بانگ در آخر شب - همه بر جای بمردند، و  
هُوَ قَوْلُهُ: فَأَضْبَطُحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ<sup>۵</sup>، ای خامدین میتین. و گفته اند: جُثُوم، بر  
روی در افتادن باشد، من قولهم: جَثْمَ الطَّائِرِ، چون سینه بر زمین نهد. و گفته اند: جُثُوم  
قُعُود باشد، و در آیت به معنی مرگ است، تا چنان شدند که پنداشتی نبودند، و  
وجود و مقام و تصرف ایشان در آن جا و آمد شد ایشان در آن جا نبود خود، من قولهم:  
غَنِيَ بِالْمَكَانِ إِذَا أَقَمْ بِهِ.

آنگه گفت: نه به ظلم رفت با ایشان، چه ایشان در خدای خود کافر شدند، بُعد  
و هلاک باد شمود را. عَلَى وَجْهِ الدُّعَاءِ عَلَيْهِمْ [۱۸۵-پ].

۶۹ آیه وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلًا إِلَيْهِمْ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ  
يُعْجِلُ حَنِيفِي؛ آمدند رسوان ما به ابراهیم به بشارت، گفتند: سلام بر تو، گفت:  
سلام بر شما به استاد<sup>۶</sup> که آورد گوساله بریان کرده.

۷۰ آیه فَلَمَّا رَأَاهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِنَّ كَرِهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِفْفَةً فَالْأُولَاءِ لَا تَخْفَ إِنَّا  
أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ لُوطًا؛ چون دید دسته اشان نمی رسد به آن منکر شد<sup>۷</sup> ایشان را و یافت

۱. همه نسخه بدلها، بجز مع: رفته است.

۲. سوره فاتحة الكتاب (۱) آیه ۴.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۴. سوره اعراف (۷) آیه ۷۸.

۵. آو، آج، به، لب، آن: المکان.

۶. بنه استاد/بناستاد؛ آو، آج، به، لب: درنگ نکرد.

۷. اساس: رأی.

۸. اساس: منکرند؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

- از ایشان ترسی، گفتند: مترس که فرماده اند ها را به قوم لوط.  
**آیه ۷۱** وَأَفْرَاهُةٌ فَائِمَةٌ فَصَحِحَكُتْ فَبَشَّرَنَا هَا يَا شَحْقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِشْحَقَ يَغْفُوبٌ؛ وزن او  
 ایستاده بود، بخندید، بشارت دادیم اورا به اسحاق، و از پس اسحاق یعقوب.  
**آیه ۷۲** قَالَتْ يَا وَيَلْسَنِي ءَالِدُوَ آنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَنٌ عَجِيبٌ؛  
 گفت: ای وای! من بزایم و من پیرم و این شوهر من پیر است، این چیزی<sup>۱</sup> عجیب!  
**آیه ۷۳** قَالُوا أَتَفَجَّبِينَ مِنْ أَفْرِ اللَّهِ رَحْمَتٍ [۱۸۶-ر] اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ  
 إِنَّهُ حَمِيدٌ فَجِيدٌ؛ گفتند: عجب می داری از کار خدای؟ رحمت خدای و برکاتش بر  
 شما اهل بیت که او ستد و بزرگوار است.  
**آیه ۷۴** فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّفِيعَ وَجَاءَهُنَّةُ الْبُشْرِيُّ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمٍ لَوْطٍ؛ چون بشد  
 از ابراهیم ترس، و آمد بدومرده، مجادله کرد با ما در قوم لوط.  
**آیه ۷۵** إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ فُنِيبٌ؛ که ابراهیم برداری [است آوه]<sup>۲</sup> کننده و توبه  
 کننده است.  
**آیه ۷۶** يَا إِبْرَاهِيمَ أَغْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ فَذْ جَاءَ أَفْرُرِتَكَ وَإِنَّهُمْ أَتَهُمْ عَذَابٌ غَيْرُ  
 قَرْدَوْدِ؛ ای ابراهیم بگرد از این که او آمد فرمان خدای تو و بدبیشان خواهد آمد  
 عذابی نه مدفوع.  
**آیه ۷۷** وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوقَالْ سَيِّدُهُمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمُ عَصِيبٌ؛ و  
 چون آمد<sup>۳</sup> رسولان ما به لوط، ذرم<sup>۴</sup> شد بدبیشان و تنگ<sup>۵</sup> شد بدبیشان از رش و گفت:  
 این روزی سخت است.  
**آیه ۷۸** وَجَاءَهُ قَوْفَةٌ يُفَرَّغُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلٍ كَانُوا يَغْمَلُونَ السَّيْئَاتِ قَالَ يَا قَوْمَ هُولَاءِ  
 بتاتی [۱۸۶-پ] هُنَّ أَظَهَرُ لَكُمْ فَأَنْقُوا اللَّهُ وَلَا تُخْرُونَ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ  
 رَجُلٌ رَشِيدٌ؛ آمد بد و گروه او می شتافتند به او و از پیش بودند<sup>۶</sup> می کردند بدیها،  
 گفت: ای گروه اینان دختران من<sup>۷</sup>، ایشان پاکترند شمارا، بترسید از خدای و

۱. آو، به + من.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس؛ یا نسخه آو، افزوده شد.

۳. آو، آج، به، مج، لب: آمدند.

۴. آو، آج، به، مج، لب: دلتگ.

۵. آو، به: اندوهگن؛ آج، لب، اندوهگن.

۶. آو، آج، به، لب: ای قوم این دختران متند.

۷. آو، آج، به، لب + ک.

- شومسار مکنید مرا در مهمانان<sup>۱</sup> من، نیست از شما مردی صالح؟ آیه ۷۹  
 قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ؛ گفتند: بدرستی که دانی تو<sup>۲</sup> نیست ما را در دختران تو از حقی و تو می دانی آنچه خواهیم.<sup>۳</sup> آیه ۸۰  
 قَالَ لَوْأَنَّ لِي بِكُمْ فُوهٌ أَوْ أَوْيٌ إِلَى زِينٍ شَدِيدٍ؛ گفت: اگر مرا باشد به شما قوتی یا پناه بازدهم با جانبی<sup>۴</sup> سخت.
- آیه ۸۱ قَالُوا يَا لَوْلَادِ إِنَّا رُسْلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ يَقْطُعُ مِنَ اللَّيلِ وَلَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا افْرَأَتِكَ إِلَهٌ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصَّيْنُخُ الْيَسَ الصَّيْنُخُ بِقَرِيبٍ؛ گفتند: ای لوط! مارسولان خدای تو<sup>۵</sup>، نرسند ایشان به تو، بیر<sup>۶</sup> اهلت را به پاره‌ای از شب، و باز پس منگرید<sup>۷</sup> از شما یکی، مگر زن تو که او را بر سد آنچه بر سید<sup>۸</sup> بیدیشان که وعده ایشان صبح است، نیست صبح<sup>۹</sup> نزدیک!
- آیه ۸۲ فَلَمَّا جَاءَ [۸۷-ر] أَفْرَنَا جَعْلَنَا عَالَيْهَا سَاقِلَهَا وَأَمْقَرَنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجْرٍ مَنْضُودٍ؛ چون آمد فرمان ما، کردیم بالای آن را زیرش<sup>۱۰</sup>، و بیارانیدیم برایشان سنگها از سنگ گل بر هم نهاده.
- آیه ۸۳ مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِتَعْبِدِهِ؛ نیست آن از ستمکاران<sup>۱۱</sup> دور.

قوله : وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسْلَنَا إِنْرِهِيمَ بِالْبُشْرِي - الآية، حق تعالی از این پس در قصه ابراهیم و آمدن فریشتنگان بینزدیک او به بشارت گرفت، گفت: وَلَقَدْ جَاءَتْ؛ بدرستی که آمدند. «واو» عطف است جمله را بر جمله، و «لام» تأکید را، و «قد» تحقیق و تقریب الفعل الماضی مِنَ الْحَالِ [را]<sup>۱۲</sup>. رسولان ما - یعنی فریشتنگان.

۱. آو، آج، به، لب: مهمانی.

۲. آو، آج، به، لب: آنچه ما را می باید.

۳. آو، آج، به، لب: یا باز شویم و اپناهی.

۴. آو، آج، به، لب: تو ایم.

۵. آو، آج، به، لب: ننگرد.

۶. آو، آج، به، مج، لب: بر سد.

۷. آو، آج، به: نه صبح! مج: آیانیست صبح.

۸. آو، آج، به: با بالای آن زیرش.

۹. آو، آج، به، لب: مهمنانی.

۱۰. آو، آج، به، لب: آنچه ما را می باید.

۱۱. آو، آج، به: نیست واژبدادگران.

۱۲. اساس: تدارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

گفتند: جبریل و میکایل و اسرافیل بودند، و گفتند: جبریل بود با دو فریشته دیگر به ابراهیم آمدند. **بِالْبُشَرِيٍّ**; به بشارت، و این از جمله بناهای مصدر است، و این آنگاه بود که ابراهیم را علیه السلام از ساره فرزند نمی آمد از آن که او پیر شده بود، و ابراهیم را دل در بند فرزند بود، او را کنیزکی بود. اعنى ساره را نام او هاجر، کنیزکی<sup>۱</sup> جوان و پاکیزه بود، برای نگاهداشت دل ابراهیم او را به ابراهیم داد. ابراهیم - علیه السلام - با زو<sup>۲</sup> خلوت کرد، خدای تعالی اورا اسماعیل بداد و چون اسماعیل حاصل آمد و نور محمدی در پیشانی او بود، ساره را از آن رشک آمد.

حق تعالی گفت: اکنون این را از این جا ببرتا ساره ایشان را نبیند.<sup>۳</sup> او ایشان را به مگه برد، چنان که برفت، و آن جا بنهاد، و برگردید. حق تعالی خواست تا ساره را بدان احسان که کرد مكافات کند و آن رنج که به دل اورسید از آمدن اسماعیل هاجر را، بر آن<sup>۴</sup> مرهمی کند، جبریل را فرستاد با چند فریشته بدین بشارت، و با هلاک قوم لوط‌ایشان بیامدند و ابتدا به ابراهیم کردند و بشارت او. چون در آمدند، به رسم سنت و نهاد شریعت و نگاهداشت او<sup>۵</sup> بر حسب عادت گفتند: **سَلَامًا**، والتقدير: **نُسَلِّمُ سَلَامًا**، و این مصدری باشد محفوظ الرواید، برای آن که مصدر سلمت، تسليماً باشد.<sup>۶</sup>

عبدالله عباس گفت: جبریل و میکایل و اسرافیل بودند.<sup>۷</sup> ضحاک گفت: نه کس بودند، سُدَى گفت: یازده کس<sup>۸</sup> بودند از فریشگان بر صورت امردانی: پاکیزه، در آمدند و گفتند: **سَلَامًا**، علی تقدیر **نُسَلِّمُ** سلاماً. و گفتند: با يقان القول علیه، ای قالوا هذه الكلمة. و سلام تحیت باشد، و سلام سلامت باشد، و سلام نامی است از نامهای خدای تعالی فی قوله: **السلام المؤمن المهيرون**.<sup>۹</sup>

سلام، درختی است فی قوله: **إِلَّا سَلَامٌ وَحْرَقْلٌ**<sup>۱۰</sup>، و كذلك قوله: ... وَإِذَا

۱. همه نسخه بدلها، بجز مل: کنیزک.

۲. اساس: نبیند/نبیند.

۳. همه نسخه بدلها؛ ادب.

۴. اساس + کس؛ به قیام با آن، و دیگر نسخه بدلها، زاید می نمود و حذف شد.

۵. آج، لب، آن: حرمک؛ مل: حرمت لی.

**خاَقَلَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا مَلَامًا**، و این چنان بود که شنوی که کسی گوید: ...**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** ...، تو گویی: **حَقًا**، آئی **حَقًا قُلْتَ**. فراء گفت: بعضی عرب می‌گویند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**، و بعضی دیگر می‌گویند: **السَّلَامُ عَلَيْكُمْ** به «لام» تعریف. و بعضی دیگر گفتند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**، بی «لام» و بی تنوین لکثرة الاستعمال، کقولهم: **لَمْ يَكُنْ لَّا اَدْرِ**: **قَالَ سَلَامٌ**. حمزه و کسانی خوانند: **قَالَ سِلْمٌ**، و باقی فراء ۵ خوانند: **قَالَ سَلَامٌ**. اقا بر قراءت حمزه و کسانی «سلم» دو معنی دارد، یکی: هم به معنی سلام باشد که قولهم: **جَلٌ وَ حَلَالٌ**، و **جَرْمٌ وَ حَرَامٌ**، و انشد القراء:

**وَقَفَنَا قَفْلَنَا إِيَهُ سِلْمٌ قَسَّلْتُ كَمَا أَكْتَلَ بِالْبَرِيقِ الْعَامِ الْلَّوَاعِشِ**

ویروی: **كَمَا أَكْتَلَ**، ویک معنی آن که به معنی القلع<sup>۱</sup>. و بر قراءت عامه، **قَالَ سَلَامٌ** [۱۸۷-پ] خود جواب سلام است. و اقا رفع بر چند وجه بود: **إِمَّا عَلَى** ۱۰ تقدیر سلام علیکم و **إِمَّا عَلَى** تقدیر قولی سلام و شائی سلام<sup>۲</sup>. فراء گفت: چون ایشان را بدوید و بشناخت، ایشان را گفت: سلام او و سلم، مرادش آن بود که: آفرینا [سلام ای]<sup>۳</sup> سلامه- ای شاء الله. **فَمَا لَبِثَ آنْ جَاءَ**، گفتند: محل «آن» مع الفعل نصب است، یعنی **فَمَا لَبِثَ ابْرَاهِيمُ حَتَّى جَاءَ**، او **بَيَانَ جَاءَ**، چون حرف جز بیفگند<sup>۴</sup> فعل در او عمل کرد. و فراء گفت: روا باشد که محل او رفع باشد علی فاعل **لَبِثَ**، آئی ما **أَفَطَأَ حَتَّى جَاءَ ابْرَاهِيمُ أَوْ خَدَمَهُ بِعِجْلٍ حَنِيْلٍ**، یعنی دیر نماند تا ابراهیم- علیه السلام- بر عادت خبود در اکرام مهمان گوساله ای بیاورد، و آن را برای آن عیجل خواند لتعجیل آمره<sup>۵</sup> بقرب میلاده. و **عِجْوَلُ لُغَةٌ فِي الْعِجْلِ وَ تَجْمَعُهُ عِجَاجِيلٌ**<sup>۶</sup>: و **حَنِيْلٌ**<sup>۷</sup>

۱. سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۳.

۲. سوره صافات (۳۷) آیه ۲۵ و سوره سعید (۴۷) آیه ۱۹.

۳. آی، آج، بم، لب، آز + منکرا.

۴. آج، آن یادی.

۵. آج، بم؛ ابه.

۶. مع: **كَمَا أَكْتَلَ**.

۷. آج، بم، **كَمَا أَكْتَلَ**; مع: **كَمَا أَكْمَلَ**; آن: **كَمَا أَتَلَ**.

۸. همه نسخه بدلهای افزوده شد.

۹. اساس: سلامت؛ به قیاس با نسخه آیه، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

۱۰. آی، بم، لب: سلم.

۱۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آیه، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

۱۲. همه نسخه بدلهای بجز مل و مع: بیفگندند.

۱۳. لب + و.

۱۴. آی، آج، بم، لب، آز: عجاجل.

را در او خلاف کردند، بعضی گفتند: بربار باشد، فعلی به معنی مفعول، کفایل و تحریع و ظبیخ، و گفته اند: آن<sup>۱</sup> باشد که بر منگ بربار کنند، و گفته اند: آن باشد که یقظه ماؤه و دسمه، هنوز نیک بربار<sup>۲</sup> نشده<sup>۳</sup> باشد، آب و روغن از او می چکد. و گفته اند: آن باشد که نیک بربار شده باشد، آلا تری<sup>۴</sup> إلى قول الشاعر:

إِذَا مَا أَغْتَثَنَا اللَّهُمَّ لِلْقَاتِلِبِ الْقَرْبَى  
خَذْنَاهُ حَتَّىٰ يَمْكِنَ اللَّهُمَّ آكِلَهُ  
أَيْ شَوَّيْنَاهُ وَأَنْصَبْخَنَاهُ.

در خبر است که: این فریشتگان فراز آمدند به نزد ابراهیم -علیه السلام- بر صورت آمردانی<sup>۵</sup> که چشمها مانند ایشان ندیده بود، و سلام کردند با خوش و با بُوی خوش و با روی نیکو، و گفتند: يا خلیل الله! مهمان خواهی؟ گفت: چگونه نخواهم! ایشان<sup>۶</sup> را بگرفت و به خانه برد و بشاند، و ساره را گفت: مرا امروز مهمانان<sup>۷</sup> آمده اند که در عمر خویش از ایشان نکوروی تر و نکو خوی تر و خوش سخن تر ندیده ام، برای ایشان طعامی بساز<sup>۸</sup>. او گفت: وقت را هیچ<sup>۹</sup> طعام حاضر نیست و هیچ گوشت نیست اینجا. آنگه گفت: مرا عجلی هست که آن را می پرورم<sup>۱۰</sup> چنان که عادت آن کس باشد که او را فرزند نباشد، او<sup>۱۱</sup> را دست جناء در بسته<sup>۱۲</sup> بود و زنگ و مهرک<sup>۱۳</sup> بر گردن بسته، برای دلی ابراهیم -علیه السلام-. آن را بفرمود تا بکشند و بربار کردند بر تعجب و پیش ایشان بردند.

ابراهیم -علیه السلام- بر عادت خود بنشست و سر در پیش افگند و گمان برد که ایشان طعام می خورند، و ایشان خود طعام نمی خوردند. ساره از پس پرده نگاه می کرد، ابراهیم را -علیه السلام بخواند، گفت: این مهمانان تو طعام می خورند<sup>۱۴</sup>، بیامد و

۲. مل: برشته.

۱. آو، بهم + ران.

۳. اساس: نه شده/نشده.

۴. آو، آج، بهم: تمیلک؛ لب، آن: بملک.

۵. آو، آج، بهم، لب، آن: آن مردانی.

۶. آو: ایشا/ایشان.

۷. آو، آج، بهم، لب: مهمانانی؛ آن: مهمانی.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل و مج: بیار.

۹. آج، لب، آن: این وقت هیچ.

۱۰. آج، لب، آن: پروردگارم.

۱۱. مل: دست در جناء بسته.

۱۲. آج، لب، آن: مهره.

۱۳. آج، لب، آن: مهره.

۱۴. آو، آج، بهم، لب، آن: نمی خورند؛ مل، مج: نمی خورند.

گفت: چرا طعام نمی خورید؟ گفتند: تو کار خویش کن<sup>۱</sup> که ما [کار]<sup>۲</sup> خود می کنیم، ابراهیم با سر طعام شد، ایشان هم نمی خوردند<sup>۳</sup>. ابراهیم -علیه السلام- عند آن حال از ایشان پرسید و گمان برد که ایشان بازو کیدی و مکری در دل دارند، منکر شد آن را، و ذلک قوله: فَلَمَّا رَأَهَا أَيْدِيهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرْهُمْ؛ چون دید که دست ایشان به طعام نمی رسد، انکار کرد<sup>۴</sup> بر ایشان، و ضمیر در آن راجع است با عیجل. و گفته اند: نکره<sup>۵</sup> و انکار به یک معنی باشد، و یقال: نکره و انکره بمعنی. و گفته اند: نکر، بلیغتر باشد از انکار، و قال الأعشی -وقد جمع بین اللحنین: وَأَنْكَرْتُنِي وَمَا كَانَ الَّذِي نَكِرْتُهُ مِنَ الْخَوَادِثِ إِلَّا الشَّيْطَ وَالظَّلَّمَا وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خَبْقَةً، ای آحس و وجد؛ در دل خود از ایشان ترسی یافت از آن ووجه که گفتیم: ایشان چون بدیدند که ابراهیم -علیه السلام- از این معنی اندیشه ناک<sup>۶</sup> ۱۰ شد، گفتند: لا تخف؛ متوجه که ما فریشتگانیم و ما را به قوم لوط فرستاده اند. اگر گویند: ابراهیم -علیه السلام- چگونه باور داشت ایشان را بدان که ایشان فریشته اند، گوییم: لابد است از آن که علمی<sup>۷</sup> به معجز مقرن باشد بدین که او عند آن بداند که ایشان<sup>۸</sup> در آن دعوی صادق اند. و گفتند، متعجز این بود که: ایشان دعا کردند تا خدای تعالی آن عیجل را زنده کرد به رفت و چرخه کردن در آمد. ۱۵ اهل اشارت گفتند: اشارتی دیگر در این آن بود، تا ساره یقین داند که آن خدای که قادر است که مرده زنده کند، قادر است که او را با پسری و عقیمی فرزند دهد.

دگر اشارت آن بود که: چون او عجلی که محبوب او بود بکشت برای رضای ابراهیم، حق تعالی گفت: تو این [۱۸۸-ر] به هوس فرزند می کردی، و آن را به جای ۲۰

۱. آو، آج، بم، لب، آن: کار خود راست دار.

۲. اساس: ندارد؛ به قناس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل: هم دگر برای ایشان طعام نخوردند.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مل: انکار برفت.

۵. آو، بم، مل، مج، لب: نکر.

۶. آج، مل، لب، آن: اندیشه ناک.

۷. مل: عملی.

۸. آن: ایشا/ایشان.

فرزند می داشتی، چون ایشار کردی، من تو را عوضی به از آن بدhem، و نیز آن رازنده گردانم تا اینست عاجل باشد و آن آجل!

اگر گویند: شاید که ابراهیم -علیه السلام- طعام در پیش فریشتگان نهد با آن که داند که ایشان طعام نخورند؟ گوییم: از این دو جواب است، یکی آن که: ابراهیم -علیه السلام- این پیش از آن کرد که دانست<sup>۱</sup> که ایشان فریشته‌اند، برای آن که ایشان بر صورت بشر<sup>۲</sup> بودند. و جواب دیگر آن که: این معنی به عقل نتوان دانستن<sup>۳</sup>، روا بود که او را اعلام نکرده بودند هنوز که فریشتگان طعام نخورند.

اگر گویند: شاید که فریشتگان به صورت آدمیان باشند با آن که ایشان لطیف‌اند و اینان کثیف؟ گوییم: بعضی گفتند<sup>۴</sup> ابراهیم را چنان نمود که ایشان بشراند، چنان که سراب چنان نماید که آب است. با آن که آب نباشد. و این چیزی نیست، جواب معتمد ازاو آن است که: خدای تعالی کرد بر سبیل معجزه و در این استبداعی نیست.

قوله: وَ أَفْرَأَنَّهُ قَائِمَةً فَضَحِيَّكَتْ؛ وَ سَارَهُ بِرِّپَایِ اِسْتَادِهِ بُودَ بَخْنَدِيدَ. وَ هِیَ سَارَهُ بَنْتَ هَارُونَ<sup>۵</sup> بَنْ نَاحُورَ<sup>۶</sup> بَنْ سَارُوعَ بَنْ اَرْعَوَاءَ بَنْ قَالَغَ<sup>۷</sup> بَنْ غَايِرَ، وَ هُوَ هُودُ التَّبَّيِّ-

۱۵ علیه السلام- و او دختر عِمِّ ابراهیم بود. قَائِمَةً؛ اِسْتَادِهِ بُودَ، از پس پرده حدیث ایشان می شنید، بخندید.

و در آن که چرا خندید، چند قول گفتند، قولی آن است که: او را خنده از آن آمد که، ابراهیم بتزمید از سه کس با آن که در عز و منع بود و خدم و حشم بسیار و این قول کلی و مقاتل است.

۲۰ بعضی دیگر گفتند: از غفلت قوم لوط بخندید، و آن که هلاک ایشان نزدیک بود، و این قول قناده است.

بعضی دیگر گفتند: از آن بخندید که، او را عجب آمد از طعام نخوردن ایشان با

۱. آو، آج، بم: ندانست.

۲. مل، مج: پس.

۳. آو + که ایشان فریشته‌اند.

۴. همه نسخه بدلها: گفته‌اند.

۵. همه نسخه بدلها، بجز آن: هاران.

۶. مج: ناخور.

۷. آو، آج، بم، مج، لب: قالع؛ مل، آز: قالع.

آن همه اکرام و اعزاز. عبدالله عباس گفت: از آن تعجب بخندید که اورا به پیری بشارت دادند به فرزند، و بعضی دیگر گفتند: به خرمی امن بخندید، چون بدانست که ایشان نه به مکری و مکروهی آمده‌اند. مجاهد و عکرمه گفتند: صحیح‌گشت، ای حاضر، تَقُولُ الْقَرْبَ: ضَجَحَكَتِ الْأَزْبَتْ إِذَا حَاضَرَتْ، وَقَالَ الشَّاعِرُ:

وَضَخَّكَ الْأَرَابِ فَوْقَ الصَّفَا      كَوْثِلِ دَمَ الْجَوْفِ يَوْمَ السِّيَاهِ  
فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ، مَا بَشَّرَتْ دَادِيهِمْ أَوْرَاهُ بِإِسْحَاقَ وَأَزْپِسْ إِسْحَاقَ بِهِ يَعْقُوبَ  
که فرزند زاده بود. عبدالله عباس و شعبی گفتند: الْوَرَاءُ، وَلَدُ الْوَلَدِ.  
و مقریان<sup>۱</sup> خلاف کردند در اعراب یعقوب، ابن عامر و عاصم، یعقوب خواندند.  
و گفتند: محل او نصب است به نزع حرف الجز، ای بِيَعْقُوبَ، و گفته‌اند: به اضماع  
فعلی، والتقدیر: وَهَبْنَا لَهُ يَعْقُوبَ، و باقی قراءه به رفع خوانندند به «ابتدا. وَهُنْ وَرَاءُ» در  
جای خبرش باشد جار و مجرور.

چون بشارت بشنید به فرزند و فرزندزاده، تپنجه<sup>۲</sup> ببر روی زد و گفت: یا وَيَلْتَئِ!  
این کلمه‌ای است که عرب گویند عنده الامر الفظیع، و حرف ندا برای آن در او شد  
که پنداری او شخصی است که این مرد او را می‌خواند و می‌گوید: ای وَيَلِ! بیا که  
جای تو است. و اما «الف» در آخر او محتمل است دووجه را: شاید تاند به را بود چنان  
که<sup>۳</sup>: و ازیداً، و اعمراً<sup>۴</sup>! و شاید که منقلب بود از «یای» اضافت، والتقدیر: یا  
وَيَلِی، عَالِدُ، استفهم است بر سبیل تعجب، ای کیف یُمکِن هَذَا. وَأَنَا عَجَزُونُ، و  
«واو» حال است؛ و من پیری ام بدین حال<sup>۵</sup> رسیده. و عجوز، فَعُول باشد از عجز بنای  
مبالغت.

محمد بن اسحاق گفت: نود و دو سالش بود، مجاهد گفت: نود و سه سالش بود. و  
هَذَا بَغْلِي شَيْخًا؛ [و] ^ این<sup>۶</sup> شوهر من است هم پیر! شوهر را برای آن بغل خوانند

۱. آج، لب، آن: کقول؛ مل: یقول.

۲. آج، لب، آن: مفتران.

۳. آو، آج، بهم: بس.

۴. آج، لب، آن: طبائجه.

۵. آو، آج، بهم، لب، آن: چنانچه.

۶. مل، معج، لب: سال.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها + که.

۹. همه نسخه بدلها + است.

که او قایم باشد به کار زن، چنان که مالک چیزی را بقل خوانند، و آن صنم بزرگ را برای آن بقل خوانند که، اعتقاد کرده بودند که در او غنای<sup>۱</sup> هست، و کشتی و درختی که آن به آب باران مستغنى باشد از آب کاریز و آب رود، گویند: مُقْنَى بَعْلًا، و نصب «شیخا» برحال است و عامل در او «هذا» است، چنان که بیان ۵ کردیم.

و گفتند: ابراهیم را صد سال بود، این قول محمد بن اسحاق است. **إِنَّ هَذَا لَشَّيْعَيْتُ**؛ این کاری سخت عجب<sup>۲</sup> است.

فریشتگان او را جواب دادند [١٨٨-ب] و گفتند: **أَتَفَجِّيْنَ مِنْ أَفْرِ اللَّهِ**؛ عجب<sup>۳</sup> می داری از کار خدای<sup>۴</sup> صورت استفهم است و معنی نفى و تحدید، یعنی عجب نباشد از کار خدای تعالی. آنگه دعا کرد ایشان را و گفت: رحمت خدای و برکات او بر ۱۰ شما باد که اهل البیت ابراهیم اید، که او خدایی است ستوده و بزرگوار، و خلاف کردند در حمید<sup>۵</sup>، بعضی گفتند: فعل است به معنی مفعول، وبعضی گفتند: به معنی فاعل، یعنی **يَحْمِدُ**<sup>۶</sup> المؤمنین من عباده، والمجید، الکریم فی قول الحسن.

**فَلَمَّا ذَكَرَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّفْعَ**؛ آنگه حق تعالی حکایت حال ابراهیم کرد که چون ابراهیم آمن گشت و ترس از او برفت. رفع، خوف باشد، و رفع اخافت باشد، ۱۵ یقال: راعه إذا أَفْرَغَهُ، وراغه إذا أَعْجَبَهُ، وهو عَجَبٌ يُصَاحِبُهُ الفزع من كثرة التَّعْجِبِ، قال عشره:

**مَا رَأَيْتِ إِلَّا خَمُولَةٌ مَقْبَدٌ**<sup>۷</sup>      **وَشَظَ الدِّيَارِ تَسْلُّ حَبَّ الْخَفْخِيمِ**  
**وَجَاءَتُهُ الْبُشْرِيُّ**، و بشارت فرزند بدلو آمد، **يُجَادِلُنَا**، این درجای جواب «لولا»<sup>۸</sup> ۲۰ افتاده است و بر حقیقت جواب «لولا» محدود است، والتقدیر: بقل **يُجَادِلُنَا**، و اخفش گفت: جواب خود اوست الا آن که لفظ مستقبل است و معنی ماضی، والتقدیر: **جَادَلَنَا**. وبعضی دیگر نحویان گفتند: **يُجَادِلُنَا**، درجای حال است

۱. آج، آن: عنایتی.

۲. مج، لب: عجب.

۳. آج، لب، آز + پیغمبر

۴. آج، لب، آز: محمد.

۵. آق، آج، بم، آن: عجبت.

۶. آن: لصاحبه.

۷. مل: آفلهایها.

۸. کذا: در اساس وهمه نسخه بدلهای وچاپ شعرانی: با توجه به نقل تفسیرتیبان (٢٥/٦) «لتا» مرجع می نماید.

والتقدیر: جاعَةُ الْبَشَرِ فِي حَالَةِ جِدَاهُ رَسُلَنَا. آنگه جواب «لولا» تقدیر کنند فی  
احد<sup>۱</sup> الموضعین، یکی آن که <sup>۲</sup> فی قوله: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ؛ والتقدیر: قُلْنَا إِنَّ إِبْرَاهِيمَ، او  
فی قوله: يا ابراهیم، والتقدیر: نادیناه يا ابراهیم. فقوله<sup>۳</sup>: يُجَادِلُنَا، محتمل است دو  
معنی را، یکی آن که: با رسولان ما مجادله کرد یعنی با فریشتگان، و این قول حسن  
است. دوم آن که: يَشَائِلُنَا، وسؤال را مجادله خواند از آن جا که مجادله سؤال و  
جواب باشد و برای حرص<sup>۴</sup> او برآن سؤال و تردید او در گفتار آن را جدل خواند، چه  
لوط -علیه السلام- خواهرزاده او بود و بیان مجادله و سؤال و جواب ایشان آن جاست  
که گفت: قَالَ إِنَّ فِيهَا لَوْقَا فَالْوَالِيَّا نَخْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا<sup>۵</sup>. الآية، و گفتند؟ معنی  
مجادله آن است که او پرسید که این عذاب عام است یا خاص؟ و لامحال واقع  
خواهد بودن یا باشد که خدای رحمت کند و بگرداند؛ ولوط را کجا فرمودند که  
۱۰ رو؟<sup>۶</sup>

آنگه ابراهیم را مدح کرد، گفت: ابراهیم حليم است و بربار و ناشتاب  
کننده<sup>۷</sup>. و آواه بسیار تأوه باشد، و این کلمه را به استقصا معنی برفت، و مُنیب است  
یعنی تائب و با درگاه ما آمده<sup>۸</sup> و با اما گریخته.  
۱۵ قوله: يَا إِبْرَاهِيمَ أَغْرِضْنَاهُ عَنْ هَذَا، آیت دلیل آن می کند که ابراهیم  
-علیه السلام- تعرض کرد دستوری خواستن آن را که در حق ایشان شفاعتی کند یا  
دعایی کند، تا فریشتگان این جواب دادن که: ای ابراهیم از سر این برو و از<sup>۹</sup> این در  
گذر و عدول و اعراض کن که این فرمانی است حتم واجب، و این عذاب آمدنی  
است و این را مردی نیست. و در بعضی تفسیرها می آید که، مجادله ابراهیم آن بود  
که گفت: اگر در این شهرهای لوط پنجاه مرد مسلمان باشند، ایشان را نیز هلاک  
۲۰ کنید؟ گفتند: نه، گفت: اگر چهل باشند؟ گفتند: نه، گفت: اگر سی باشند؟

۱. کذا: در اساس وهمه نسخه بدلها و چاپ شعرانی؛ با توجه به نقل تفسیر تبیان (۳۵/۶) «لتا» مرجع می نماید.

۲. آج، لب، آن: احدی.

۳. همه نسخه بدلها: إقا.

۴. همه نسخه بدلها: قوله.

۵. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۲.

۶. آج، لب، آن: شتاب ناکننده.

۷. آج، بیم، لب، آن: آینده.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع + درگاه.

۹. مع + سر.

گفتند: نه. گفت اگر ده باشند، و همی آمد تا با یکی آمد، گفتند: نه، گفت: پس نه لوط در میان ایشان است؟ جواب دادند که: **نَخْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَتَسْتَعْجِلْهُ وَأَهْلَهُ**<sup>۱</sup>...، این جزیع گفت: در آن شهرهای قوم لوط چهار هزار هزار مرد بود.

**وَلَمَّا جَاءَتْ رُسْلَنَا لُوقَةً سَيِّئَ بِهِمْ**؛ گفت چون رسولان ما به لوط آمدند سیعی <sup>۲</sup> بهم، ای اخزین بهم، یقان: ساءَةُ تَشْوِعَةٌ، وبعضی اهل لغت گفتند: «سیء» این جا مطاوع ساء است، ونظیره: شَفَلَةٌ فَشَفَلٌ و این چیزی نیست برای آن که، شَفَلَةٌ فَاشْفَلَ مطاوع او باشد. و ساء فعل متعدی است، چه از لازم فعل نباید به هیچ وجه. **وَضَاقَ بِهِمْ ذِرْعًا**، ای ضاق بهم ذرعه. بعضی مفسران گفتند: ضاق قلبه؛ دلش تنگ شد بدان قوم، وبعضی دیگر گفتند، معنی آن است که: دستش به تنگ رسید، و این عبارتی است از آن که چاره نداشت و حیلت نیافت و در آن کاردست نتوانست زدن، و نصب او بر ظرف است، و او برای آن دلتنگ شد که ایشان بر صورت امر دانی بودند که در زمین کس به جمال ایشان نبود، و لوط عليه السلام. خبث عمل قوم خود [۱۸۹-ر] شناخت، برایشان بترسید از آن ظالuman.

عمرو بن دینار گفت: پیش از قوم لوط هیچ مرد با مردمواقعه نکرد، و در حیوانات گفته اند: هیچ نیست که نربا نرقیت کند.

**قَتَادَهُ وَسُلَيْمَانَ** گفتند: آن فریشتگان -عليهم الصلوة والسلام- از نزد ابراهیم بیامند و روی به شهرهای قوم لوط نهادند، و آن پنج دیه <sup>۳</sup> بود: سَدُوم، و غَاصِرَا<sup>۴</sup>، و داد و ما، وصواهم. این چهار دیه کافر بودند، و دیه پنجم صعد بود، و اهل او به لوط ایمان داشتند آن <sup>۵</sup> را هلاک نکردند، چون بیامند لوط را در زمینی از آن خود یافتد که کاری می کرد، بر او فرازشند و او ایشان را شناخت که در <sup>۶</sup> صورت بشر بودند و او را گفتند: ما به مهمانی <sup>۷</sup> تو آمده ایم. او چون ایشان را دید و حسن و جمال ایشان، دلتنگ شد برایشان از جهت قوم خود که او قوم خود را شناخت، و قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریب را به مهمان <sup>۸</sup> به خانه نیارد تا مهمانی ایشان کنند، و آن معنی از

۱. سوره عنکبوت (۹) آیه ۳۶.

۲. همه نسخه بدلها: ده.

۳. آو، آج، بهم، آن: عاصورا؛ مع، لب: عاصورا.

۴. آو، آج، بهم، لب، آن: آنان.

۵. همه نسخه بدلها: بن.

۶. آو، بهم، مهمانان؛ آج، لب، آن: مهمان.

۷. آج، لب، آن: مهمانی.

فاحشه ایشان را روان شد<sup>۱</sup>. لوط ایشان را در قفا گرفت، و خدای تعالیٰ ایشان را گفته بود تا لوط چهار بار برایشان گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید. چون در راه می‌رفتند لوط با ایشان نگرید، گفت: نیک می‌دانید که این دیهها<sup>۲</sup> و شهرها چه جایگاه است؟ گفتند: چه جای است؟ گفت: بتربین جای<sup>۳</sup> است که در زمین هست به فساد اهلش، و در همه زمین از این مردمان پلیدتر و مفسدتر نیست، این معنی چهار بار باز گفت. لوط ایشان را بیاورد به راهی که کس ایشان را ندید به بی وقتی، و درخانه برد، و کس ندانست مگر مردمان سرای لوط<sup>۴</sup>. زن لوط چون ایشان را بدید، بیرون آمد و قوم را گفت: خبر دارید که در سرای لوط مهمانانی آمده‌اند که چشمهاي آدمي به جمال ایشان نديده<sup>۵</sup> است؟

ابو حمزة الشعالي<sup>۶</sup> گفت: علامت از میان زن لوط و قوم لوط در دلالت بر اضیاف آن بود که، کس<sup>۷</sup> فرستادی و قوم را گفتی: هبیوا لئا علجماء، برای ما علجمی بسازید و علجم خروجش<sup>۸</sup> باشد. این کنایت بود بنزدیک ایشان از دعوت با فاحشه، و این کنایت تا امروز مانده است به زبانی که میان این قوم باشد آن را که بازو<sup>۹</sup> این معاملت می‌رود او را علجم می‌خوانند.

در خبر می‌آید که: مستخَّهَا اللَّهُ عِلْجَاهَا، خدای او را مسخ کرد و با خری کرد او را. و به روایتی دیگر آن است که: دختر لوط علیه السلام. از سرای<sup>۱۰</sup> بیرون آمد تا آب گیرد<sup>۱۱</sup>، چون [از شهر به در آمد آن فریشتگان را دید بر صورت امردان، به جمال، بترسید از آن حال برفت و پدر را خبر داد، لوط علیه السلام. بیامد و ایشان را به خانه آورد. چون]<sup>۱۲</sup> قوم خبر یافتند از احوال ایشان بیامدند و به در سرای لوط آمدند و لوط علیه السلام. چون خبر یافت از حال ایشان گفت: این، آن است که من می‌ترسیدم

- ۱. همه نسخه بدلها: باشد.
- ۲. همه نسخه بدلها: دهها.
- ۳. همه نسخه بدلها، بجز مع: بدلها + راست که.
- ۴. همه نسخه بدلها: آن: به جمال او ندیده.
- ۵. آو، آج، بهم: ندیده‌اند؛ لب، آن: به جمال او ندیده.
- ۶. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: کسی را.
- ۷. همه نسخه بدلها: خروجشی.
- ۸. همه نسخه بدلها: با او.
- ۹. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: از خانه.
- ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: آب برکشد.
- ۱۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

از آن و دلتنگ می بودم از آن، و ذلك قوله تعالى حكاية عنه: **وَقَالَ هُذَا يَوْمٌ غَصِيبٌ،**  
ای شدید میں الغصیب وَهُوَ الشَّدِيدُ، و منه العصابة لما یعصب بالرأس، وقال الشاعر:  
**شَدِيٌّ عَلَى الْغَصِيبِ أَمْ كَثَمَيْسٍ**

و غصیب فعال به معنی مفعول، ويجوز آن يكون بمعنى فاعل گشید. قال عدى

بن زید:

**وَكُنْتُ لِرَازَ خَضِيبَ لَمْ أَعْرِدْ**      **وَقَدْ سَلَّكْتُ فِي يَوْمٍ غَصِيبٍ**  
وقال آخر<sup>٥</sup>:

**يَوْمٌ غَصِيبٌ يَغْصِيبُ الْأَطْلَالَ**      **غَصِيبُ الْقَوِيِّ السَّلَمُ الظَّوَالَ**  
وقال آخر:

**فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُرِضِ بِكُحْرَنَّ وَإِنِّي**      **يَكْنِي لَكَ يَوْمًا بِالْعَرَاقِ غَصِيبٌ**  
وتقول<sup>٦</sup> العرب لليوم الشديد: **هَذَا يَوْمٌ غَصِيبٌ وَغَصَبَقَبٌ**.

چون قوم بشنیدند، آهنگ سرای لوط کردند و گرد سرای بگرفتند، ولوط عليه السلام. ذر سرای پست و ذلك قوله: **وَجَاءَهُ فَوْهَةٌ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ**، و در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند: **يُشَرِّعُونَ إِلَيْهِ**، والاہراع، الاشراع، وكذلك الإهاطاع.

عبدالله عباس و قتاده و مُسْتَدِي گفتند: **يُهْرِزُوْلُونَ**; به هروله می رفتد. مجاهد گفت: **يُشَرِّعُونَ**. ضحاک گفت: **يَشَقُّونَ**. سُمُرِبْنَ عَطِيَّه گفت: **يَمْشُونَ** بَيْنَ الْعَدُوِّ وَالْمَشِّيِّ، يقول العرب: **أَهْرَعَ الرَّجُلُ يُهْرَعُ إِذَا أُرْعِدَ** من برد او غصیب، قال مهلهل:

**فَجَاؤُوا يُهْرَعُونَ وَهُمْ أَسَارِي**      **يَفْرُدُهُمْ عَلَى رَغْمِ الْأَنْوَافِ**

وقال الراجز: **يُمْعَجِلُونَ تَخْوِهَا مَهَايِعٌ**<sup>٧</sup>

وَمِنْ قَبْلٍ كَائِنُوا يَفْعَلُونَ السَّيِّئَاتِ؛ وَپیش از آن سیئات می کردند، بمعنى از فواحش که ایشان بدان مشغول بودندی بیامدند و بر لوط<sup>٨</sup> العاج کردند که اینها را از

١. معجم: شدی.

٢. همه نسخه بدلها: الراجز.

٤. همه نسخه بدلها: يقول.

٦. آه، آج، به: غصیب.

٦. آه، آج، به، مل، آن: أهایع.

٨. آج، آب، آن: ولوط وال.

سرای بیرون کن . [۱۸۹-پ] او ایشان را لابه می کرد که برگردید<sup>۱</sup> و مرا بی حرمت مکنید. یا قوم؛ ای قوم اینان دختران من اند. هن آظهر لکم، دو وجه را محتمل است، یکی آن که: دو جمله باشد از مبتدا و خبر، هولاوء بناتی یک جمله، و: هن آظهر لکم<sup>۲</sup>، جمله دیگر. و روا بود که هولاوء مبتدا بود، وبناتی بدل باشد از او، و هن فصل باشد، و آظهر<sup>۳</sup> خبر مبتدا باشد.

۵

آنگه در وعظ گرفت ایشان را و گفت: از خدای بترسید و مرا اذلال و اهانت مکنید ورسوا مکنید مرا در مهمانان من، یقال آخرأة يُخزى إِذَا آذَّهُ، وآخرأة إِذَا فَعَلَ يُوْقَلًا يُخزى ميئه ای یشحی<sup>۴</sup>، یقال: خزی یخزی خزانیه إذا اشتخیا، قال ذوالرعن:  
خزانیه اذارکنه بعده جواليه<sup>۵</sup> مِنْ جَانِبِ الدَّلْيَ فَخَلُوطًا يَهُ الْفَضْبُ<sup>۶</sup>  
الیس مِنْکُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ، ای صالح، در میان شما هیچ مردی صالح نیست؟  
محمد بن اسحاق گفت، معنی آن است که: در میان شما هیچ مردی نیست که امر  
معروف کند و نهی منکر؟

۱۰

اگر گویند چگونه گفت: هولاوء بناتی هن آظهر لکم، او دودختر داشت.  
چنان که در اخبار و تواریخ مذکور است. و ایشان جماعت<sup>۷</sup> بسیار بود<sup>۸</sup> [گوییم]<sup>۹</sup>  
ازین دو جواب است، یکی آن که: ایشان<sup>۱۰</sup> دو مهتر بودند دورثیس<sup>۱۱</sup> مطاع که  
پیشوای کار بودند، دیگران آتباع بودند و در تحت رایت ایشان بودندی و از فرمان  
ایشان بیرون نیامندندی<sup>۱۲</sup>، خواست تا ایشان را ارضاء کند تا بدیشان دفع شر دیگران  
کند. و جواب دیگر آن که: مراد بقوله: بناتی، دختران خود را خواست و دختران  
آفست خود را، چه او ایشان را بمنزلت پدر بود چنان که زنان رسول ما را بمنزلت  
مادرانند<sup>۱۳</sup>.

۲۰

۱. آو، آج، به، لب، آز: را خواهش کرد.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مل: بروی/بروپد.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

۴. آج، لب، آز + لکم.

۵. مل: بسته.

۶. اساس + معنی آن است که؛ که به قیاس با دیگر نسخه بدلها زاید می تمايد.

۷. همه نسخه بدلها؛ جماعی.

۸. آو، آج، به، آز: در زمین.

۹. همه نسخه بدلها، بجز مع + را.

۱۰. آو، آج، به، آز: مادر بودند.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع + او.

اگر گویند: شاید که او دختران خود را به نکاح عرضه کند بر کافران؟ گوییم:  
از این هم دو جواب است، یکی آن که: به شرط اسلام گفت، اول دعوت با اسلام  
کرد ایشان را و آنگه تعریض<sup>۱</sup> نکاح، و جواب دیگر آن است که: روا بود که در شرع  
او مناکحت با کافران روا بودی چنان که در پیش اسلام رسول -علیه السلام- دو دختر  
خود را به کافران داد، یکی را به عتبة بن ابی لہب و یکی را به ابوالعاصر بن الربيع.  
۵ و لوط -علیه السلام- دو دختر داشت، یکی را نام زعوراء<sup>۲</sup> بود و یکی را ریثاء<sup>۳</sup> و  
بعضی گفتند: عرثیاء<sup>۴</sup>.

لوط -علیه السلام- به انواع تضرع و شفاعت با ایشان می‌گفت و ایشان از بیرون  
سرای ایا می‌کردند و قبول نمی‌کردند و نکاح دختران عرضه می‌کرد و نمی‌پذیرفتند و  
۱۰ گفتند: لَقَدْ غَلِيتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ؛ ای می‌رَغْبَةٌ وَإِرْبَدٌ؛ ما را به دختران  
توهیج رغبت و حاجت نیست. وَأَنْكَحْ لَثَغْلُمَ مَا تُرِيدُ؛ وَتُوَدَّانِی که مطلوب ما  
چیست و ما را چه می‌باشد.

او چون از آن<sup>۵</sup> فرماند و بدانست که شفاعت قبول نخواهد کرد، گفت: لَوْ  
آنَ لَسِ بِكُمْ فُؤَّهَ أَوْ أَوِي<sup>۶</sup>؛ اگر چنان که مرا به شما قوتی و زوری باشد و شما را منع  
۱۵ توانم کردن، بکنم. و این جواب «لَوْ» است و از کلام محفوظ است، والتقدير: لَوْ  
آنَ لَسِ بِكُمْ فُؤَّهَ لَدَفَعْتُكُمْ. و عرب، جواب «لَوْ» و «لولا» بسیار حذف کنند، قال الله  
تعالیٰ: وَلَوْ أَنَّ فِرْعَانًا سَيِّرْتَ يِهِ الْجَبَانَ أَوْ قَطَعْتَ يِهِ الْأَرْضَ أَوْ كَلَمْ يِهِ الْمَوْتَى بَلْ  
۲۰ لِلَّهِ الْأَفْرُ<sup>۷</sup>...، و تقدير آن است: لكانَ هَذَا الْقُرْآنُ، وقال الشاعر<sup>۸</sup>:

**فَلَوْ أَنَّهَا نَفْسٌ تَمُوتُ<sup>۹</sup> حَرِيمَةٌ<sup>۱۰</sup>   وَلَكِنَّهَا نَفْسٌ لَسَاقِطٌ أَنْفَسٌ**  
والتقدير: لتفصیلت<sup>۱۱</sup>: اَوْ فَيَسْتَ<sup>۱۲</sup>: اَوْ اَوِي<sup>۶</sup> إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ؛ با رکنی قوی گریزم.

۱. همه نسخه بدلها، بجزمل: بعرض.

۲. آو، آج، بهم، آن: زیبا؛ آج: زیبا، مع، لب: رشا.

۳. مع + او.

۴. مل، مع، لب: عرشا؛ آن: عرسا.

۵. سوره رعد (۱۳) آية ۲۱.

۶. آج، آن: بموت.

۷. آج، آن: لبغضت.

۸. آو، آج، بهم، مع، آن: بمحظیه، مل، لب: سویه<sup>۱۳</sup>.

۹. آج، مع، لب، آر + شعر.

۱۰. آج، آج، آن: قلت.

[فَرِيشْتَگان] که این بشنیدند، گفتند: آویثُ الٰی رَجُن شَدِیلٰ؛ با رکنی قوى  
گریخته‌ای<sup>۱</sup>.

فریشتگان چون جزع لوط دیدند و درماندگی او و تعزّز<sup>۲</sup> و تغلب آن ظالمان،  
گفتند: يا لوط! رها کن میان ما و میان ایشان، که ما رسولان خدایم، [ایشان]<sup>۳</sup> به تو  
نرسند و به توهیج<sup>۴</sup> نتوانند کردن.

۵

لوط - علیه السلام - در بگشاد و ایشان آهنگ آن فریشتگان کردند، جبریل -  
علیه السلام - از خدای دستوری خواست در عذاب و هلاک ایشان، و دستوری یافت،  
برخاست. بر آن صورت که او هست. و پرها بر افرانخت<sup>۵</sup> و او دوپردارد<sup>۶</sup> منظوم به  
انواع جواهر و یواقیت، و اوروشن دندان، پهن پیشانی، بزرگ سر، سپیدروی، سبز پای  
بود. علی ماجاء فی التفسیر. و یک پربرروی ایشان زد همه را کور کرد، و ذلک  
۱۰ قوله : فَقَلَمَنَا أَغْيِثُهُم<sup>۷</sup> ... ، ایشان بانگ داران از آن سرای بیرون آمدند با  
چشمهای کور و هیچ گونه راه نمی دیدند، می گفتند: ای لوط! با ما مدارا کن تا<sup>۸</sup> ما  
فردا کار سازیم تورا. قومی جادوان را در سرای آورده ای تا ما را به سحر کور کردن،  
ما تورا کار سازیم فردا. لوط گفت: اینان مرا رنجیه دارند، [۱۹۰-ر] فریشتگان  
گفتند: ما ایشان را بدان نگذاریم که تورا برنجانند، گفت: موعد هلاک اینان کی  
۱۵ است؟ گفتند: وقت صبح. گفت: دیر باشد، گفتند: أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ؟؛ صبح  
نزدیک است و توای لوط برو واهلت را بیر به شب، و ذلک قوله: فَأَسْرِيْ بِأَهْلِكَ، اهل  
حجاز به «الف» وصل خوانند: فَأَسْرِيْ بِأَهْلِكَ، بر این قراءت «(با)» تعدیه را باشد، و  
باقي فراء به «الف» قطع خوانند. آنگه آن را دو وجه بود: یا «الف» تعدیه را بود و  
«با» زیادت، یا سری و آسری به یک معنی باشد هر دو لازم و «(با)» تعدیه را باشد، و  
۲۰ روا بود که «(با)» به معنی «مَعَ» باشد، و این بر قراءت اهل حجاز بود<sup>۹</sup>، یعنی ایشان<sup>۱۰</sup>

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. آج، آز: تعلّر؛ مج، مل، لب: تعزّز.

۳. آی آج، بم، آن: او.

۴. مل: بر افلاخت.

۵. سورة قمر (۵۴) آیة ۳۷.

۶. همه نسخه بدلها: داشت.

۷. آج، مج، لب، آز: بود.

۸. همه نسخه بدلها + فردا.

۹. آج، مج، لب، آز: بود.

۱۰. آی آج، بم، لب، آن: اسری.

وَأَهْلُكَ مَعْنَكَ، وَمِثْلُه [قوله]<sup>١</sup>: تَبَثُّتُ بِاللَّهِنْ<sup>٢</sup>.

يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ؛ در پاره‌ای از شب گذشته<sup>٣</sup>، یقال: خَرَبَنَا فِي قِطْعَةِ مِنَ اللَّيْلِ وَفِي قِطْعَةِ مِنَ اللَّيْلِ، وَوَهْنٌ وَمَوْهِنٌ وَطَايِقَةٌ مِنَ اللَّيْلِ وَ[فِي]<sup>٤</sup> هَرَبَعٌ<sup>٥</sup> مِنَ اللَّيْلِ بِمعنی<sup>٦</sup>. ضَحَّاكَ گفت: بِسَقِيَةٍ مِنَ اللَّيْلِ، قَتَادِه گفت: بَعْدَ مَا مَضَى صَدْرَةً. أَخْفَشَ گفت: بَعْدَ جُنُبَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ، وَقَيلٌ: بَعْدَ هَدْءِيْهِ مِنَ اللَّيْلِ، وَمَعْنَى مِنْقَارَبٍ اسْتَ، يَعْنِي از پاره شب<sup>٧</sup> گذشته، تو بیرون و اهلت را بیرون. وَلَا يَلْتَفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ؛ وَنَبَيْدَ كَمْ كُسِيَ از شما باز پس ننگرد.

بعضی مفسران گفتند، این حقیقت است، وایشان منهی بودند از آن که باز پس ننگند. و بهری گفتند: مجاز است و کنایت از آن که اندیشه ایشان مداری و برایشان و هلاک ایشان دل تنگ مداری، إِلَّا افْرَاتُكَ؛ مگر زن تو، إِنَّهُ مُصَبِّبُهَا مَا أَصَابَهُمْ؛  
که آنچه به ایشان رسد به او نیز خواهد رسیدن، که او کافر است همچون کافران.<sup>٨</sup>  
قراء خلاف کردند در اعراب افراطک، این کثیر و ابو عمر و خوانندن: إِلَّا افْرَاتُكَ  
به رفع، استثناء عن غیر موجب، کقولهم: لَا يَخْرُجُ أَحَدٌ إِلَّا زَيْدٌ. و باقی قراء به نصب  
خوانندن: إِلَّا افْرَاتُكَ استثناء عن موجب عن قوله: فَأَشِرِّيْهِ أَهْلَكَ يَقْطَعُ مِنَ اللَّيْلِ إِلَّا  
افْرَاتُكَ، [كَانَهُ قَالَ: إِخْمِلْ أَهْلَكَ مَعْنَكَ إِلَّا افْرَاتُكَ]<sup>٩</sup>؛ اینان گفتند: زن  
مُستثناست در باب خروج از اهل، وایشان [گفتند]<sup>١٠</sup>: مُستثناست در التفات، و او  
منهی نبود از التفات. و گفتند: لوط - عليه السلام - چون از شهر بیرون آمد، زن را با  
خویشن بیرون آورد، علی هذِهِ الْقِرَاءَةِ وَعَلَى هَذَا الْقَوْلِ. و برقول<sup>١١</sup> باقی قراء که به  
نصب خوانندن، زن را رها کرد آن جا و بیرون نیاورد. آنگه قوم را گفت: ننگر تا باز  
پس ننگری که جبریل مرا گفت: بگو<sup>١٢</sup> تا کس باز پس ننگرد، چه آن که باز پس ننگرد  
١٠

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای، افزوده شد.

۲. سوره مؤمنون (۲۳) آية ۲۰.

۳. آج، لب، آن: گذشت.

۴. آو، آج، به، آن: هربیع؛ مل: تقویع؛ میج: هرنوع.

۵. همه نسخه بدلهای: از شب پاره‌ای.

۶. همه نسخه بدلهای: ایشان.

۷. آو، به، آج، لب، آن: قراءت.

۸. آو، به، آج، لب، آن: ننگر.

عذاب به اورس، و ایشان بر قتند چون از شهر بیامند پاره‌ای، هدهای عظیم بشنیدند، کس باز پس ننگرید [مگر زن لوط که او باز پس نگردید] او گفت: واقعه‌اه! و برایشان تأسف خورد، سنگی بیامد و بر سر او آمد و اورا هلاک کرد. و درست تر آن است که: لوط -علیه السلام- زن را با خود بیرون نیاورد، چه دانست که او کافره است و لابد هلاک شود و لوط این حمایت نتواند کردن. آنگه فرشتگان گفتند: موعد عذاب ایشان وقت صبح است، چون لوط استبطاء کرد، ایشان گفتند: چه تعجیل است، صبح نزدیک نیست!

چون صبح برآمد و فرمان خدای درآمد، **جَعَلْنَا عَالِيَّهَا سَافِلَهَا، اِنْ دِيهِهَا**<sup>۱</sup> را زیر و زبر کردیم جبریل را مر کرد، به اهلاک آن<sup>۲</sup>، او<sup>۳</sup> بیامد و گوشة پر فرو کرد و این پنج شهرستان<sup>۴</sup>، و به روایت دیگر آن هفت شهرستان بود<sup>۵</sup>، از بیخ بکند و بر پر گرفت و در هوا چندانی ببرد تا آواز مرغان و سگان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند، آنگه برگردانید و بریخت، فذلک قویه تعالی: **فَجَعَلْنَا عَالِيَّهَا سَافِلَهَا**<sup>۶</sup>... برای آن، آن شهرها موقنکات خوانندند.

و روایت کرده‌اند که: رسول -علیه السلام- جبریل را گفت: خدای تعالی تو را به اوصافی وصف کرد فی قوله: ذي فُؤْدٍ عِنْدَ ذي الْعَرْشِ فَكِبِينَ، فُطَاعِنُمْ أَهْبِنَ<sup>۷</sup>، مراخبر ده از قوت خود و تمکین و طاعت خود و از امانت خود.

گفت: اما قوت، خدای تعالی مرا فرمود: تا هفت شهرستان قوم لوط از بیخ برکندم و بر پر گرفتم و در هوا چندان ببردم که آواز مرغانشان اهل آسمان دنیا بشنیدند، و آنگه آنرا برگردانید و زبر و زیر کردم.

و اما مکانت و طاعت من در آسمان چنان است که، اگر من گویم رضوان را و مالک را به هر وقت که خواهم که ذربهشت و دوزخ بگشایی، مرا خلاف نکنند و بگشایند.

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدنهای افزوده شد.

۲. مل، مج: دهها.

۳. اساس: از او؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدنهای، لفظ «از» زاید می‌نماید و حذف شد.

۴. مل: بودند.

۵. آو، آج، بم، لب، آز + را.

۶. مل: بودند.

۷. سوره حجور (۱۵) آیه ۲۰ و ۲۱.

و اما امانت من تا آن جاست که، خدای تعالی هر پیغامبری را که فرستاد هیچ کس را بروحی ایشان امین نداشت الا مرا، وَأَمْظَرْنَا عَلَيْهَا [١٩٠-پ] حِجَارَةً؛ و برایشان بارانیدیم سنگها مِنْ سِجْلٍ، یقال: مَظَرَ فِي الرَّحْمَةِ وَفِي الْعَذَابِ أَمْظَرَ، قال اللہ تعالیٰ: أَفَطَرْتُ فَقْطَ السُّوءِ...، گفتند: خدای تعالی پس از آن بفرمود تامنگ برایشان ببارید، بعضی دگر گفتند: سنگ برایشان نبارید و ائمّا سنگ برآنان آمد که ایشان به شهرها و سفرها و راهها رفته بودند، تا درخبر است که: مقاتل سلیمان گفت، از مجاهد پرسیدم که: از قوم لوط کس نماند؟ گفت: نه مگر یک مرد که او چهل روز بماند، گفت: چگونه: گفت: در حرم بود به مگه سنگی بیامد تابراو آید، فریشتنگان رد کرد[ند]<sup>۱</sup> و گفتند: برو که او در حرم است، و آن که در حرم بود آمن<sup>۲</sup> بود سنگ برفت و بیرون حرم در هوا بیستاد<sup>۳</sup> تا مرد از پس چهل روز بیرون آمد سنگ بر او آمد و او را بکشت.

ابوسعید الخدّری گفت: آنان که عمل قوم لوط کردند سی و اند مرد بودند، به چهل نرسیدند، خدای تعالی چهار هزار هزار مرد را هلاک کرد برای آن که امر معروف و نهی منکر نکردند، و رسول -صلی الله عليه و آله- گفت: لَتَأْمُرُنَّ<sup>۴</sup> بِالْمَعْرُوفِ وَلَا تُنْهَاوُنَّ<sup>۵</sup> عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لِيَعْلَمَنَّكُمُ الْعُقُوبَةُ جَمِيعًا، گفت: اگر امر معروف و نهی منکر کنی و إلا خدای تعالی عقوبی عام فرستد شما را.

ابوبکر عیاش گفت، باقر را -عليه السلام- پرسیدم که: خدای تعالی زنان را به گناه مردان بگرفت<sup>۶</sup> در عهد لوط؟ گفت: نه<sup>۷</sup>! چنان که مردان به مردان مشغول بودند<sup>۸</sup>، زنان به زنان مشغول بودند<sup>۹</sup>!

قوله: حِجَارَةً مِنْ سِجْلٍ، مفسران در او خلاف کردند، بعضی گفتند: سنگی

۱. مل، معج، لب، آن: وَإِنْظَرْ فِي الْعَذَاب.

۲. سوره فرقان (٢٥) آیه ٤٠.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس بنسخه آنی افزوده شد.

۴. همه نسخه بدلهای: این.

۵. آن، آج، به، مل، معج: بایستاد؛ لب، آن: باستاد.

۶. مل: لیامرون؛ آن، آج، به، معج، لب، آن: لیامرون.

۷. مل: لینهون.

۸. مل: نگرفت.

۹. مل: شدند.

۱۰. مل + ولكن.

بود، او لش سنگ بود و آخرش گل، و این قول مجاهد است. عبدالله عباس و وهب و سعید جیر گفتند: لفظ معرب است، یعنی سنگ و گل<sup>۱</sup>. فتاده و عکرمه گفتند: گل بود، بیانش قوله: لِتُرِیمَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةٌ مِّنْ طِينٍ<sup>۲</sup>. حسن گفت: اصل او طین بود و گل، خدای تعالیٰ سنگ گردانید آن را. ضحاک گفت: آجر بود. ابن زید گفت: سجیل، نامی است از نامهای آسمان، یعنی مِنَ السَّمَاوَةِ، و عکرمه گفت: نام دریابی است در هوامعلق میان آسمان و زمین، و سنگ از آن جا فرود آمد. و اهل لغت گفتند: سجیل و سجین، از ابدال است، «لام» را به «نو» بدل کردند لفرب المخرج، کالمدح والمده، قال ابن مُقبل:

ضَرَبَ تَوَاصْتُ يَهُ الْأَنْطَلُونَ سِجِنًا

ای شدیداً صلباً، و عرب میان «لام» و «نو» معاقبه کنند، تقول: هَتَّىتِ الْعَيْنَ  
و هَتَّىتِ إِذَا بَكَتْ، و قيل: هو فیل به معنی مفعول، من قولهم: أَسْجَلْتُهُ إِذَا أَرْسَلْتُهُ وَمِنْهُ  
السَّخْلُ لِلَّذِلِّي، و قيل: هو مِنْ سَجَلْتُ لَهُ سَخْلًا إِذَا أَغْصَبْتُهُ عَطْيَةً<sup>۳</sup> پنداری آن عذاب به  
ایشان دادند و آن نیز هم از سَجَلْ باشد، و هَوَاللَّذُو الظَّبِيرُ، قال العباس بن عبدالمطلب:

۱۵ منْ يُسَاجِلْنِي يُسَاجِلْ مَاجِدًا      يَنْلَا اللَّذِلَوَالِي عَفِدَ الْكَرَبَ  
منضود، عبدالله عباس گفت: مُتابع. فتاده گفت: بهری بر بالای بهری. عکرمه گفت: مصقوف<sup>۴</sup>؛ به هم باز نهاده. ابوبکر ھذلی گفت: مُعَدْ و اصل او مِنْ نَصِيدِ  
المتاع باشد، و هو وضع بعضه علی بعض.

۲۰ فُسْوَقَةً؛ علامت بر کرده، و فراء گفت: نصب او بر حال است. فتاده و عکرمه گفتند: مُظْرَقَةً؛ طوق در گردانیده، گفتند: بر آن جا<sup>۵</sup> علامتی بود. از حمزه، ابن جریح گفت: بر او سیما بود که دگر سنگها را نبود. حسن و سُدی گفتند: مختوم بود و مهر بر نهاده، و گفته اند: یعنی مشهوره. ربع گفت: بر هر سنگی نام صاحبش بر نوشته بود، عِنْدَ رِتَكَ، یعنی معلوم و معروف و مشهور بود بنزدیک خدای تعالیٰ. و

۱. همه نسخه بدلهای سنگ گل.

۲. سوره ذاریات (۵۱) آیه ۳۳.

۳. آو، آج، به، آن: سجیل.

۴. همه نسخه بدلهای بجزعل و مع: مصقوف.

۵. آو، آج، به: برای.

مَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ يَتَعَبِّدُهُ؛ وَأَنَّ از ظالمان دور نیست. در او دو قول گفتند، یکی آن که: مراد ظالمان قوم لوط اند، دگر آن که: مراد ظالمان امت رسول ماند. و آیت تهدید است قریش را.

آنس روایت کرد که، رسول -علیه السلام- گفت: من جبریل را پرسیدم از این آیت گفت: مراد ظالمان امت تواند، هیچ ظالم نیست از ظالمان امت تو و إلَّا او بر عرض منگی از منگهاست تا که فرود آید به او [١٩١-ر].

آية ٨٤ [قوله تعالى]: وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شَعِيبًا قَاتَ يَا قَوْمَ اغْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٌ غَيْرُهُ وَلَا تَنْفَضُوا إِلَيْهِ إِلَيْكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ؛ به مدین برادرشان [را]<sup>١</sup> شعیب [را]<sup>٢</sup> گفت: ای قوم بپرسی خدای را نیست شما را از خدای جزاو، مکاهی از پیمانه و ترازو که من می بینم شما را به خیر و نیکی، ومن می ترسم بر شما آذاب روزی گرد در آمده.

آية ٨٥ وَيَا قَوْمَ أَوْفُوا إِلَيْكُمْ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَغْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ وَإِنَّ قَوْمًا تمام بدهی پیمانه و ترازو به دامستان<sup>٣</sup>، و کم مدهی مردمان را چیزهاشان و تباہی مکنی در زمین فساد کننده.

آية ٨٦ بَقِيَتُ اللَّهُ خَيْرُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا آتَا عَلَيْكُمْ يَعْلَمُ بِهِ فِي أَنْجَهِي، و نیست من بر شما نگاهبان.

آية ٨٧ قَالُوا يَا شَعِيبَ أَصْلُوُنَّكَ تَأْمُرُنَّكَ أَنْ تَرْجِعَنَا مَا يَقْبَدُ أَبَاوْنَا أَوْ أَنْ [١٩١-ر] تَفْعَلَ فِي أَفْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ؛ گفتند ای شعیب! نماز تو می فرماید تورا که رها کنیم<sup>٤</sup> آنچه می پرسیدند پدران ما، یا بکنیم در مالهای ما آنچه خواهیم که توبرباری، صالحی.

آية ٨٨ قَاتَ يَا قَوْمَ أَرَانَتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْتِنِي مِنْ رَبِّي وَرَزْقِنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أَرِيدُ أَنْ أَخَالِفَكُمْ إِلَى مَا آتَهِيَّكُمْ عَنْهُ إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الإِضْلَاعَ مَا اسْتَظْفَتُ وَمَا

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، افزوده شد.

۳. مع + از

۴. آو، آج، به، مع، لب: راستان.

**تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوْكِلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ**؛ گفت: ای قوم! بینی<sup>۱</sup> که اگر من باشم بر حجتی از خدایم و روزی دهد مرا از اوروزی نیکو، و من نمی خواهم که خلاف کنم شما را با آنچه نهی می کنم شما را از آن من نمی خواهم<sup>۲</sup> مگر نیکی تا توانم، و نیست توفیق من مگر به خدای، بر او توکل کردم و با او شوم.

آیه ۸۹ **وَيَا قَوْمَ لَا يَجِرُّنَّكُمْ شَفَاقَيِّي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ يَتَبَعِيدُ**؛ ای قوم! گناهکار نکند شما را بی فرمان<sup>۳</sup> من که برسد به شما مانند آنچه رسید به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح، و نیست قوم لوط از شما دور.

آیه ۹۰ **وَاسْتَغْفِرُوا رَبِّكُمْ** [۱۹۲-ر] **[ثُمَّ تُوْلُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبَّيْ رَحِيمٌ وَذُوْكَّا]**؛ و آمرزش خواهی از خدایستان، پس توبه کنی با او<sup>۴</sup> که خدای من آمرزنه و دوست دارنده است.

آیه ۹۱ **فَالْلَّوْا يَا شَعِيبَ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقْوَلُونَ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْظَكَ لَرَجَمَنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ**؛ گفتند ای شعیب! ما ندانیم بسیاری از آنچه تو می گوییم، و ما می بینیم تورا در میان ما بی قوت، و اگرنه قومت بودندی سنگسار کرده‌اند<sup>۵</sup> تورا، و نیستی تو برم اعزیز.

آیه ۹۲ **قَالَ يَا قَوْمَ أَرْهَطْتِي أَغْرِيَ عَلَيْنَكُمْ مِنَ اللَّهِ وَأَنْخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهِيرَتًا إِنَّ رَبَّيْ يَمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ**؛ گفت ای قوم! قوم من اعزیزترند بر شما از خدای؟ و گرفتی او را از پس پشت شما که خدای من [به]<sup>۶</sup> آنچه شما می کنی عالم است<sup>۷</sup>؛

آیه ۹۳ **وَيَا قَوْمَ اغْمَلُوا عَلَى مَكَانِيْكُمْ إِنَّى عَامِلٌ سُوقَ تَفَلَّمُونَ مَنْ يَأْتِيْهِ عَذَابٌ يُغْزِيْهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَازْتَقَبُوا إِنَّى مَفَكُّمْ رَفِيقٌ**؛ ای قوم! بکنی بر توانای تان<sup>۸</sup> که من کننده‌ام، زود بود که بدانی شما هر آن کس که آید بدوعذایی که ذلیل بکند او

۱. آن بهم: دیدی/دیدید.

۲. اساس: می خواهم؛ به قیاس با نسخه آوی تصحیح شد. ۳. آو، آج، بهم، لب: نافرمانی.

۴. آو، بهم: وا او توبه کنی.

۵. آو، آج، بهم، لب: کردیمی.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آوی افزوده شد.

۷. آج، لب: گردآرده است.

۸. توانای تان/توانایی تان.

رَا، وَآن رَا كَه او دروغزن باشد گوش داري که من با شما منتظر [م]<sup>۱</sup>.

آية ۹۴: وَلَمَّا جَاءَ أَفْرُتَنَا نَجَّيْنَا شَعِيبًا وَالَّذِينَ أَقْتَلُوا [۱۹۲-ب] مَعَةً بِرَحْمَتِنَا وَأَخْذَتِ  
الَّذِينَ ظَلَمُوا الصِّيَغَةَ فَأَضْبَطُهُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاهِلِيَّنَ؛ وَچون آمد فرمان ما،  
برهانیديم شعيب را و آنان که مؤمن بودند باو به رحمتی ازما وبگرفت آنان را که  
ظلم کردند بانگ به آن که در روز<sup>۲</sup> آمدند در سرایهاشان مرده.

آية ۹۵: كَانُ لَمْ يَغْتَرُ فِيهَا أَلَا يَعْدُ لِمَدِينَ كَمَا بَعْدَتْ تَمُودُهُ بِنَدَارِي نبودند در آن جا،  
هلاک باد مدین را چنان که هلاک شدند ثمود.

قوله تعالى: وَإِلَى قَدْيَنَ أَخَاهِمْ شَعِيبًا، همان تقدیر است که در آیات اولین  
العطاف علی قوله: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا<sup>۳</sup>...، إِلَى قَدْيَنَ، گفتند: قدین، نام قبیله‌ای است،  
و گفته‌اند: هُوَ قَدْيَنْ بن ابراهیم، [اخاهم فی التسب؛ برادرشان را در نسب شعیب را،  
و هو شعیب بن یثرون بن نوبیب بن مدین بن ابراهیم]<sup>۴</sup>. او گفت: ای قوم! خدای را  
پرسنی که شما را جز اخدای نیست، و پیمانه و ترازو کم مداری، و ایشان را عادت  
بود که سنگ کم و پیمانه کم می‌داشتند، خدای تعالی نهی کرد ایشان را، و این نیز  
هم از ظرف مشع است برای آن که بر حقیقت متفقous متاع باشد نه مکیال و میزان،  
و تقدیر آن است که: فِي الْمَكْيَالِ وَالْمِيزَانِ، آنی آریکُمْ بِخَيْرٍ: من شما را بـا خیر  
می‌بینم، اعني با مال بسیار و رُخْصِ آسعار و غنی ویسار<sup>۵</sup> و خفض العیش. و این  
اختلاف الفاظ مفسران است، تحدیر می‌کند ایشان را از زوال نعمت و غلاء و گرانی  
و بدل شدن خصب و فراخی به قحط و تنگی، یعنی شما این مکنی که شما را به این  
حاجت نیست و نباید تا آفت این به شما برسد و و بال این به شما باز گردد. و آنی  
آخاف عَلَيْنِكُمْ؛ ومن بر شما می‌ترسم از عذاب روزی که آن روز محیط شود به شما  
و گردد شما درآید، و آن عبارت است از آن که روزی خواهد بودن که شما را از آن

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه‌آی افزوده شد. ۲. آج، لب: بامداد.

۳. سوره هود (۱۱) آیه ۲۵.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه‌آی، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۵. مل: غنای بسیار.

روز و عذاب آن روز محیصی و خلاصی نباشد تا پنداری که آن روز برشما محیط و مشتمل شود چون حصاری.

آنگه به امر معروف کردن درآمد و می‌گوید: ای قوم! ترازو تمام داری<sup>۱</sup> و پیمانه تمام داری. وايقأ، تمام بدادن باشد، و این نیز هم از ظرف متشع است چنان که بیان کردیم، برای آن که ایشان پیمانه و ترازو نمی‌دادند، [و آن]<sup>۲</sup> متعاق بود که ایشان را فرمود به ایفای آن **بِالْقِسْطِ**؛ به داستان و راستی. و **قِسْطٌ**، عدل باشد و نصیب را قسط از این جا گویند که در او زیادت و نقصان نباشد **[وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاعَهُمْ]**<sup>۳</sup>؛ و چیزی که به مردمان دهی کم مدهی، و این فعل به دو مفعول متعادی باشد، یقال: **بَخْسَةٌ حَقَّةٌ وَلَا تَعْثُرُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ**، و **غُثْرَةٌ أَعْيَثُ**، فساد بلغ باشد. و نصب **مُفْسِدِينَ** بر حال است؛ و فساد مکنی در آن حال که مفسد باشی، اول نهی<sup>۴</sup> است از ۱۰ فساد، و دوم نهی است از آن که فساد پیشه<sup>۵</sup> مکنی تا به متزلت حال و صفت شما گردد.

**بِقِيَّتِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ**؛ بقیت خدای یعنی آنچه خدای تعالی برای شما باقی بگذاشته است از حلال ، شما[را]<sup>۶</sup> آن بهتر است اگر هیچ ایمان داری، و من برشما حفیظ و نگاهبان نه ام، و این برای آن گفت که او راقتال<sup>۷</sup> نفرموده بودند، یعنی بر من ۱۵ جز بлаг و رسانیدن نیست و خدای است که نگاهبان<sup>۸</sup> اعمال بندگان است.

ایشان گفتند **شُعَيْبَ** را بر سبیل تهگم و سُخْرِيَّت<sup>۹</sup> که: نماز تو<sup>۱۰</sup> می فرماید تورا، و این برای آن گفت که او بسیار نماز بود؛ که ما [۱۹۳-ر] رها کنیم معبدانی را که پدران ما آن را می پرستیدند از اصنام. آغمش گفت: مراد به صلات، فراءت<sup>۱۱</sup> است،

۱. مل: ترازو راست داری.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مل، افزوده شد.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، از قرآن مجید افزوده شد.

۴. آو، آج، بم، آز: غافی.

۵. اساس: بیشتر؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. اساس: افعال؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. آج، لب، آز + به.

۹. همه نسخه بدلها: استهزاء.

۱۰. آو، آج، بم، لب، آز: نمازن.

و او کتب و علوم بسیار خواندی، یا آن که ما با مال خود آن کنیم که خواهیم. و بعضی قراء خوانند: **هَا تَشَاءُ**، به «تا»؛ یا ما با مال خود آن کنیم که تو خواهی، بعضی مفسران گفتند: از جمله آنچه شعیب ایشان را از آن نهی کرد، یکی آن بود که: ایشان زر و درم دُرست می بریدند، شعیب برایشان انکار کرد، فرمان نبردند و آن سخن بگفتند، و خدای تعالی ایشان را به این سبب عذاب فرستاد.

آنگه بر سبیل تهکم و سخریت گفت:<sup>۱</sup> آری! تو مردی حلیمی، رشیدی، عاقل و بربار، و بصلاح. او جواب داد و گفت: ای قوم! **أَرَأَيْتُمْ**؛ یعنی و دانی؟ بر صورت استفهام<sup>۲</sup> و مراد تنبیه و تقریر؛ اگر من بر حجت و بیان و بصیرت باشم از خدای خود، و خدای مرا روزی دهد روزی نیکو. بهری گفتند: یعنی حلال پاکیزه بی آن که مرا بخسی و تطهیفی باید کردن. بعضی دگر گفتند: مراد علم و معرفت است. و گفته اند: مراد نبوت است. و گفته اند: ایمان و هدایت است، برای آن که به إعلام و تمکین و تسییب اوست. **وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ**؛ و من نمی خواهم تا خلاف کنم شما را با آن که شما را نهی می کنم از آن، یعنی من نمی خواهم تاشما را چیزی فرمایم و آن نکنم یا شما را از چیزی نهی کنم و آن را ارنکاب کنم، چنان که شاعر گفت:

**لَا تَنْهَىٰ هُنَّ خُلُقٌ وَتَائِيٰ مِثْلَهُ عَازِّ عَلَيْهِ إِذَا قَتَلَتْ عَظِيمٌ**  
**إِنْ أُرِيدُ ، وَالْمَعْنَى مَا أُرِيدُ؛ مِنْ نَمِيْ خَوَاهِمْ إِلَّا خَيْرٌ وَصَلَاحٌ وَرَشْدٌ تَّا تَوَانِمْ**  
 ۱۰ یعنی همیشه تا زنده باشم، و این بر سبیل تمدح می گوید، و به پیغامبران خود این لائق باشد، چون به پیغامبر جز این لائق نباشد به خدای تعالی که مُرسِل و مُسَلِّد پیغامبر است، جز این چگونه لائق باشد! **وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ**؛ توفیق من نیست مگر به خدای توفیق، هر آن لطفی باشد که مکلف عنده آن اختیار طاعت کند. **عَلَيْهِ**  
**تَوْكِلْتُ**؛ بر او توکل و اعتماد کردم و با درگاه او گریختم و رجوع با او کردم.

قوله: **وَيَا قَوْمَ لَا تَبْغِرْ قَنْبَكُمْ**، حسن و قناده گفتند: **لَا تَخْمَلْكُمْ**. زجاج گفت: **لَا يَكْسِبَنَّكُمْ**. شفاقي، ای مشافتی و مباغدتی عنکم. **أَنْ بُصَيْبَكُمْ**، «آن» مع الفعل

۱. همه نسخه بدلها، بجز مع: گفتند.

۲. آو، آج، بم، لب، آز + است.

۳. آو، بم، مع، لب، آن: قا.

در محل نصب است علی المفعول به، گفت: عداوت من با شما و مباعدت من از شما برای کفرتان، وعداوت شما با من از آن جا که من شما را دعوت می‌کنم با خدای تعالی و منع می‌کنم از تطهیر و تبخیس، شما را بر آن ندارد که به شما رسید عذابی مانند آن که به قوم نوع رسید از طوفان، یا به قوم هود رسید از باد، یا به قوم صالح رسید از صبحت. **وَمَا قَوْمٌ لَوْطٍ مِنْكُمْ يَنْعَيْدُ**؛ و قوم لوط از شما دور نه اند، یعنی <sup>۵</sup> بس<sup>۱</sup> عهدی نیست که قوم لوط هلاک شدند، و شما دیار ایشان می‌بینی و بر آن می‌گذری. و بر قول زجاج که، جرم را بر کسب [تفسیر کرد]<sup>۲</sup> معنی آن باشد که: نه مباعدت و مشاقت من است که شما را کسب عذاب کند و جلب عذابی چون عذاب این گروه که ذکر ایشان برفت.

<sup>۱۰</sup> آنگه بر سبیل وعظ و نصیحت گفت ایشان را که: استغفار کنی و آمرزش خواهی از خدای، و توبه کنی با او و یا در او و گریزی که خدای من بخشاینده است و دوست دار<sup>۳</sup> مطیعان. و فَعَلْ وَقَعُول<sup>۴</sup>، فی قوله: **رَحِيمٌ وَّدُودٌ**، به معنی فاعل است. ایشان جواب دادند که: ای شعیب! ما ندانیم بسیاری از آنچه تومی گویی، و این عبارتی است از قطع سخن کسی و قطع طمع او از آن که شنونده قبول قول او خواهد کردن، و ما تورا در میان خود ضعیف و بی یار می‌بینیم. **وَلَوْلَا رَهْظَكَ**؛ اگر <sup>۱۵</sup> نه قوم تواند که خویشان تواند- و ما را از ایشان شرم می‌آید- تورا رجم کردمانی و سنگسار، و توبه ما بس عزیز نهای.

او جواب داد و گفت: ای قوم! رهظ و قبیله من بر شما عزیزتراند از خدای- عز و جل- و شما خدای را با پس پشت انداخته ای! و مراد به وراء، خلف است در آیت، و ظهری، منسوب است با ظهر، و کسر «ظا» از تغییرات نسب است، و عرب کار متروک را گوید: جعلت<sup>۵</sup> ذلک تخت قدمی و ذبز أذني و وراء ظهری، و جعلته ظهریاً و ظهرها<sup>۶</sup> ایضاً قال الشاعر:

**تَمِيمَ بنَ قَبِيسِ لَا تَكُونَنَّ دَحَاجَتِي      بِظَهَرٍ وَلَا تَغَيَّبَنَّ دَحَاجَتِي**

۱. مل، مج، لب، آن پس.

۲. آن، بمن، دوستان.

۳. آن، مج، نسبت.

۴. آن، مل؛ یکونی.

که خدای من به آنچه شما می‌کنی عالم است.  
 آنگه گفت: ای قوم! آنچه توانی و در مقدور و امکان شماست بکنی که من نیز  
 بکنم آنچه توانم کردن. آنگه بدانی پس از این آن را که، عذاب به او فرود آید  
 [١٩٣-ب]، عذابی که او را به خزی و هوان آرد<sup>۱</sup>. وَمَنْ، به معنی «الذی»<sup>۲</sup> است  
 موصوله؛ و داند نیز آن کس را که او دروغزن است. وَفَرَأَءَ گفت که: روا بود که  
 هن استفهمای باشد و محل اورفع، والتقدیر: ئَغْلَمُونَ أَيُّهُمْ يَتَنَزَّلُ بِهِ الْعَذَابُ الْمُخْزِيُّ وَ  
 أَيُّهُمُ الْكَاذِبُ. و چون موصوله گویی، محل اونصب باشد. امَّا هُوَ، فی قوله: وَمَنْ هُوَ  
 کاذب، فَرَأَءَ گفت: برای آن است که ایشان گویند: مَنْ قَاتَمْ وَمَنْ يَقُومُ وَمَنْ الْقَائِمُ،  
 وَنَكَوِيْنَد<sup>۳</sup>: مَنْ قَائِمٌ وَمَنْ قَاعِدٌ، چون استفهمام براین وجه باشد إلَّا در معرفه یا در فعل  
 نشود، هُوَ در<sup>۴</sup> آوردنند تا هر دو اسم به جای فعل باشد، و در شعر آمده است<sup>۵</sup> بی («هو»)،  
 قال الشاعر:

مَنْ شَارِبٌ مُّرِيْجٌ بِالْكَائِنِ نَادِقَنِي لَا بِالْحَضُورِ وَلَا فِيْهَا إِسْوَارٌ  
 وَإِرْتَقَبُوا إِنِي مَعْكُمْ رَفِيقٌ؛ وَانتَظَارِ كَنِيْ كَهْ مَنْ با شَمَا هَمْ مَنْتَظَرُمْ، كَمَا  
 قال اللَّهُ تَعَالَى: فَلَنْ فَانْتَظِرُوا إِنِي مَعْكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ<sup>۶</sup>.

وَلَمَّا جاءَ أَمْرُنَا نَجَيْنَا شَعْبَيْنَا، حق تعالی گفت: چون فرمان ما آمد، برهانیدم  
 شَعْبَيْ وَآنْ مُؤْمَنَانِ را<sup>۷</sup> که با او بودند به رحمت و بخشایش ازما. وَأَخَدَتِ الَّذِينَ  
 ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ، وَصَبَحَتْ وَبَانِگ بِكَرْفَتْ آنان را که ظالم بودند، یعنی کافر.  
 فَأَضْبَطُهُوا؛ در روز آمدن در سراهای<sup>۸</sup> خود مرده، تا چنان نیست و بی نام و بی خبر و  
 اثر شدند که پنداشتی هرگز نبودی<sup>۹</sup>! أَلَا بُعْدًا؛ أَلَا هلاک باد مَدْنَنِ راچنانکه شمود را  
 بود. که قوم صالح بودند!<sup>۱۰</sup>

- 
- |   |  |
|---|--|
| <ol style="list-style-type: none"> <li>۱. مل: دارد.</li> <li>۲. آج، لب، آن: الَّذِينَ.</li> <li>۳. اساس: نگوید؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.</li> <li>۴. آن آج، بهم، لب، آن+اور، مل+او.</li> <li>۵. همه نسخه بدلها + منکر.</li> <li>۶. آج، لب، آن: من هم باشما.</li> <li>۷. سوره یونس (١٠) آية ١٠٢.</li> <li>۸. آن، مؤمنا را/مؤمنان را.</li> <li>۹. همه نسخه بدلها: نبودند.</li> </ol> | <ol style="list-style-type: none"> <li>۱. آج، لب، آن: الَّذِينَ.</li> <li>۲. آن آج، بهم، لب، آن+اور، مل+او.</li> <li>۳. اساس: نگوید؛ به قیاس با نسخه آن، تصحیح شد.</li> <li>۴. آج، لب، آن: من هم باشما.</li> <li>۵. همه نسخه بدلها + منکر.</li> <li>۶. آج، لب، آن: من هم باشما.</li> <li>۷. سوره یونس (١٠) آية ١٠٢.</li> <li>۸. آن، مؤمنا را/مؤمنان را.</li> <li>۹. همه نسخه بدلها: نبودند.</li> </ol> |
|---|--|

- آیه ۹۶ [قوله تعالیٰ]: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِإِيمَانٍ وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ**، وپفرستادیم موسی را به آیاتها و معجزات ما و حجتی روشن.
- آیه ۹۷ **إِلَيْ فِرْعَوْنَ وَقَالَ إِلَيْهِ قَاتَبُوكُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ يُرَسِّبُ**؛ به فرعون و قومش، پی گیری کردند فرمان فرعون را و کار فرعون صلاح نبود.
- آیه ۹۸ **يَقْدُمُ فَوْقَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ التَّارَ وَبِسْنَ الْوِزْدَ الْمُؤْرُوذُ**؛ در پیش قوم خود باشد؛ روز قیامت، بیارد ایشان را به دوزخ، و بد جای است که فرو شدند.<sup>۵</sup>
- آیه ۹۹ **وَأَتَيْعُوكُوا فِي هَذِهِ لَغْيَةٍ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُشَكَّ الرِّفْدُ الْمَرْفُوذُ**؛ بر پی ایشان داشتند در این سرای لعنت و روز قیامت بد عطایی است داده [۱۹۴-ر].
- آیه ۱۰۰ **ذَلِكَ مِنْ آثَابِ الْقُرْبَى نَفْصُهَةٌ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَخَصِيبٌ**؛ آن از خبرهای شهرهاست که ما فقصه کنیم<sup>۶</sup> بر تو از آن ایستاده و دروده.
- آیه ۱۰۱ **وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمُ الْهَمْتُمُ الَّتِي يَذْغُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَهُمْ أَفْرُرَتِكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرُ تَتَبَبَّبُ**؛ و ما بیداد نکردیم بر ایشان و لکن ایشان بر خود ظلم کردند، نگزیرانید<sup>۷</sup> از ایشان خدايان ایشان آن که می خوانند بدون خدای از<sup>۸</sup> چیزی، چون<sup>۹</sup> آمد فرمان خدای تو و نیفروزد ایشان را جز هلاک کردن.
- آیه ۱۰۲ **وَكَذَلِكَ أَخْذُ رِتَكَ إِذَا أَخْذَ الْقُرْبَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ**؛ و همچنین باشد گرفتن<sup>۱۰</sup> خدای تو چون بگیرد شهرها را، و ایشان ظالم باشند، گرفتن او در دنایک و سخت بود.
- آیه ۱۰۳ **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَنْجُومُ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودُ**؛ در آن دلیلی هست آن را که پرسد از عذاب سرای<sup>۱۱</sup> باز پسین، آن

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. آن، آج، بهم، مج، لب: پیروی.

۳. آن، آج، بهم، مج، لب: به صلاح.

۴. آن، بهم: باشند.

۵. آن، آج، بهم، مج، لب: فروشند آن جا.

۶. آن، آج، بهم، مج، لب: و در.

۷. آن، آج، بهم، مج، لب: فقصه من کنیم.

۸. آن، آج، لب: بی نیازی نکرد؛ مج: نگزیرانید.

۹. آن، آج، بهم، مج، لب: بگرفن.

۱۰. کذا: در اساس، بهم، آج، آن؛ مج: نفوذند.

روزی باشد که جمع کند<sup>۱</sup> در او<sup>۲</sup> مردمان دا، و آن روزی باشد که با او حاضر آیند.  
آية ١٠٤ **وَمَا نُؤخِّرُهُ إِلَّا لِأَجْلٍ مَفْدُودٍ؛** باز پس نمی داریم [آن را]<sup>۳</sup> إِلَّا برای وقتی  
شمرده.

آية ١٠٥ **يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ** [١٩٤-ب] **[نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِّيٌّ وَسَعِيدٌ]**؛ آن روز که  
آید سخن نگوید کس إِلَّا به فرمان او، از ایشان بدبخت و نیکبخت باشد.

آية ١٠٦ **فَإِنَّمَا الَّذِينَ شَقُّوا فِي الْأَرْضِ** فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ؛ اما آنان که بدبخت باشند  
در دوزخ ایشان را در آن جا آوازهای<sup>۴</sup> منکر باشد.

آية ١٠٧ **خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَأْفَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَانَ**  
لِمَا يُرِيدُ؛ همیشه باشند در آن جا تا بماند<sup>۵</sup> آسمانها و زمین، إِلَّا آنچه خواهد خدای  
تو، که خدای تو کننده است آنچه خواهد.

آية ١٠٨ **وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا** **فِي الْجَنَّةِ** خالدین فِيهَا مَا دَأْفَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ  
إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاهُ غَيْرُ مَحْدُودٍ؛ وَإِنَّمَا آنان که نیکبخت باشند، در بیهشت  
همیشه باشند در آن جا تا بماند<sup>۶</sup> آسمانها و زمین إِلَّا آنچه خواهد خدای تو عطای  
نابرینده.

آية ١٠٩ **فَلَا تَكُ فِي مِرْتَبِهِ مَا يَغْبُدُ هُوَ لَاءِ ما يَغْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَغْبُدُ أَبَاوْهُمْ مِنْ قَبْلٍ وَ**  
**إِنَّا لَمُؤْفَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرُ قَنْفُوصٍ؛** مه باش<sup>۷</sup> در شک از آنچه می پرستند اینان  
نمی پرستند إِلَّا چنان که می پرستیدند<sup>۸</sup> پدران ایشان از پیش این، و ما تمام بدھیم  
بهره ایشان ناکاسته<sup>۹</sup>.

آية ١١٠ **وَلَقَدْ أَتَيْنَا مُوسَى** [١٩٥-ر] **الْكِتَابَ** فَأَخْتَلَفُ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةً سَبَقَتْ مِنْ  
رَبِّكَ لِفَضِيَّتِهِمْ وَأَنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرْبِبٌ؛ و بدرستی که بدادیم موسی را

۱. آو، آج، بم، مج، لب: جمع کنند.

۲. آو + مر.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه مج، افزوده شد.

۴. مج: ناله.

۵. آو، آج، بم، لب: باشد.

۶. اساس: سَعَدُوا؛ به قیاس با ضبط قرآن مجید اصلاح شد.

۷. مه باش/مباش.

۸. اساس: می پرستید؛ به قیاس با نسخه آیه تصحیح شد.

۹. مج: ناکاست.

توريت، خلاف کردن در او و اگر نه سخنی سابق شدی<sup>۱</sup> از خدای تو، حکم کردنی ميان ايشان، و ايشان در شکی اند از او به تهمت آرند.

**آية ۱۱۱** وَإِنْ كَلَّا لَمَا لَيُوقِنُهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِلَهٌ بِمَا يَعْمَلُونَ<sup>۲</sup> خَيْرٌ؛ همه را تمام بدهد خدای تو کارهاشان، او به آنچه می‌کنند داناست.

**آية ۱۱۲** فَأَسْتِقْمِ<sup>۳</sup> كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَغْفِلُوا إِلَهٌ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ؛ راست باش چنان که فرمودند تورا و هر که توبه کند با توازندازه مگذری که او به آنچه شما می‌کنی بیناست.

**آية ۱۱۳** وَلَا تَرْكُلُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّازُ وَمَا لَكُمْ مِنْ ذُوِنِ اللَّهِ مِنْ أَوْلَيَاءِ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ<sup>۴</sup>؛ ساکن مشوی با آنان<sup>۵</sup> که ظلم کنند که به شما رسید دوزخ<sup>۶</sup>، و نباشد شما را بجز<sup>۷</sup> خدای از يارانی، پس ياري نکنند شما را.

**آية ۱۱۴** وَأَقِيمِ الصَّلَاةَ قَلْرَقِي النَّهَارِ وَرَلْقَا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْخَسَنَاتِ يُذَهِّبْنَ السَّيِّئَاتِ<sup>۸</sup> ذلک [۱۹۵-ب] ذکری للذکرین؛ و به پای دارنمازرا در دو کناره روز و ساعاتی از شب که نیکیها ببرد بدیها را، آن یاد کردی<sup>۹</sup> است یاد کنند گان را.

**آية ۱۱۵** وَأَضْيَرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ<sup>۱۰</sup>؛ و صبر کن که خدای ضایع نکند مزد<sup>۱۱</sup> نیکوکاران.<sup>۱۲</sup>

**آية ۱۱۶** فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْفَرُّوْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بِهَيْثَةٍ يَتَهَوَّنُ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِنْ أَنْجَبْنَا مِنْهُمْ وَأَتَبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أَتِرْفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ؛ چرا آنان<sup>۱۳</sup> که بودند از جماعات پیش از شما خداوندان بقیت، نهی نکردنی از فساد در زمین مگر اند کی که ما برهانیدیم از ايشان، و پیروی کردن آنان که ظلم کردن آنچه ايشان را از نعمت در آن رها کردن، و بودند ايشان بیداد کاران.<sup>۱۴</sup>

۱. مع: سابق باشد.

۲. اساس: تَعْمَلُونَ؛ به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

۳. اساس: آن که؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۴. مع: آتش.

۵. آو، آج، به، لب: یاد کردنی.

۶. آو، آج، به، لب: از جز.

۷. آو، آج، به، لب + را.

۸. مع: مزد.

۹. آو، آج، به، لب: بیداد گران؛ مع: گناهکاران.

۱۰. آو، آج، به، لب: یاد کاران.

آیه ۱۱۷ وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيَهْلِكَ الْقَرْبَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُضْلِحُونَ؛ خَدَائِي<sup>۱</sup> تُوهِلَاك نَكَنَد  
شَهْرَهَا رَأَيْهَا بِيَدَاد وَاهْلَ آن شَهْرَهَا نِيك باشند.

آیه ۱۱۸ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أَمَةً وَاحِدَةً وَلَا يَرَالُونَ مُخْتَلِفِينَ؛ وَاگْرِ خَواستِي  
خَدَائِي توْكَرْدَي مردمان رایک گروه، پیوسته خلاف می‌کنند.

آیه ۱۱۹ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلْقَهُمْ وَتَمَّتْ [۱۹۶-ر] كَلِمَهُ رَبُّكَ لَآفَلَسَ  
جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ إِلَّا آن که بِبَخْشَايد خَدَائِي تو، وَبِرَاي آن آفَرِیدَايشان  
را، وَتَمَام شَد سَخْن خَدَائِي تو که پَرِبَاز<sup>۲</sup> کِنم دوزخ از جَنْيَان<sup>۳</sup> وَمردمان جَملَه.

آیه ۱۲۰ وَكُلَّا نَفْصُ عَلَيْكَ مِنْ آثَابِ الرَّسُولِ مَا ثَبَثَتْ بِهِ فُؤَادُكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ  
الْحَقُّ وَقَوْعَدَةُ وَذِكْرُهُ لِلْمُؤْفِنِينَ؛ وَهُمْهُ رَاقِفَهُ مِنْ كَنِيم بِرْتَواز خَبَرَهَاي پیغامبران  
آنچه بِرجَای بَدارِیم بِه آن دَلت، وَآمد بِه تو در این درستِی وَپَنْدِی وَبَادِ کَرْدِی<sup>۴</sup> برای  
مُؤْمنَان.

آیه ۱۲۱ وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اغْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانِتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ؛ وَبِگُو آنان<sup>۵</sup> که  
ایمان نیارند، بِکَنَی بِرْتَوانَی خَود که من کننده ام<sup>۶</sup>.

آیه ۱۲۲ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ؛ وَگوش داری که ما گوش می‌داریم<sup>۷</sup>.

آیه ۱۲۳ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَفْرُكَلَهُ فَاغْبَدَهُ وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ  
ما رَبُّكَ بِعَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ وَخَدَائِي راست نهانی آسمانها و زمین، وَبا او شود<sup>۸</sup>  
کار همَه، بِپَرَست او را وَتَوَكَّل کن براو، نیست خَدَائِي تو بی خبر از آنچه ایشان  
می‌کنند<sup>۹</sup> [۱۹۶-پ].

قوله تعالیٰ: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِإِيمَانِنَا ، حق تعالیٰ در این آیت بیان کرد که:  
ما موسی را بفرستادیم به آیات و حجج و دلایل ما، و «با» به معنی «معَ» باشد؛ و

۱. آو، آج، به، لب: وَخَدَائِي؛ مج: وَنَبُود خَدَائِي.

۲. آو، آج، به، لب: پری.

۳. آو، آج، به، لب: یاد کردنی.

۴. آو، مج + را.

۵. آج، به، لب: ما کننده ایم.

۶. آج، به، لب: گوش دارنده ایم.

۷. آج، به، لب: با اوست بازگشت.

۸. آج، به، لب: شما می‌کنید.

سلطانی و حجتی روشن، و اگرچه معنی آیات و سلطان<sup>۱</sup> حجت باشد برای آن مکرر کرد که لفظ مختلف است. گروهی فرق کردند میان حجت و سلطان و گفتند: سلطان از حجت بليغتر است، برای آن که حجت عام باشد همه جای و سلطان<sup>۲</sup> در حجتی به کار دارند که بر سبيل قهر و غلبه باشد. و گفته اند سلطان<sup>۳</sup> حجت قويتر است از سلطان<sup>۴</sup> مملکت، که اين را زوال و قهر باشد و آن را نباشد. زجاج گفت: حجت را برای آن سلطان خوانند که مردم به روشناني او راه بزند<sup>۵</sup>، و استيقاق او از سليط است که روغن زيت باشد که از او چراغ افروزنند، و گفته اند: من السلاطه، وهى ذلاقه اللسان؛ از تيزی و گذرندگی باشد، و ميئه المراة السليطة.

**إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَلْأَلِيهِ،** «إِلَى» متعلق است به آرسالنا، و ملأ اشراف قوم باشند که **يَمْلُوْنَ**؛ **غَيْوَنَ النَّاسَ هِبَّةً وَصُدُورَهُمْ هَيْثَةً.** **فَأَتَبْسُعُوا أَفْسَرَ فِرْعَوْنَ؛** آن جماعت و ملأ متابعي فرمان فرعون کردند و فرمان خدای و پیغامبرش رها کردند. آنگه گفت: کار فرعون رشید نبود<sup>۶</sup>، بر رشد و صلاح نبود و داعی با خير و مصلحت و راه راست نبود. و آنفر، ممکن است که فعل باشد و ممکن است که قول، و بر هر دو حمل توان کردن. اگر بر قول حمل کشند فرمان باشد، و اگر بر فعل حمل کشند افعالي باشد که او کردي که ايشان به آن اقتدا کرند.

آنگه وصف فرعون کرد به آن که: **يَهْدُمُ قَوْهَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ**؛ که او فردای قیامت پیشو فرم ([خود]<sup>۷</sup>) باشد تا به دوزخ، ايشان را به دوزخ فربرد، بدجایگاه فروشدن<sup>۸</sup> است دوزخ! يقال: قدم فلان من سفره إذا رجع قدوماً، و قدمه يقلده إذا تقدمه وأقدم عليه إذا ورذ عليه أول كل أحد اقاداماً، وتقدم القوم تقدمًا وقدم غيره تقاديمًا، وقدم يقدم [إذا كان]<sup>۹</sup> قديماً ودخل في الأمر قدمًا أي متقدمًا. و برای آن گفت: **فَأَوْرَدُهُمُ النَّارَ**، بر لفظ

۱. اساس + و؛ به قیاس با نسخه آور، حذف شد.

۲. آج، لب، آز + را.

۳. آو، آج، بيم، آز؛ راه برد؛ مل؛ راه روند.

۴. آو، آج، بيم، آز؛ مملوون.

۵. اساس؛ ندارد؛ به قیاس با نسخه آور، افزوده شد.

۶. آو، آج، بيم، مج، لب، آن فروشند.

۷. اساس؛ قدوماً؛ به قیاس با نسخه آور، و دیگر نسخه بدله، تصحیح شد.

ماضی - با آن که قیامت نیامده<sup>۱</sup> است. که در اول آیت **يَقْدُمُ** گفته بود در او دلیل بود برآن که مراد به آن ماضی مستقبل است. و وجهی دیگر در این معنی لطیفتر از این آن است که: چون احوال قیامت لامحال بودنی است و خواهد بودن. علی وَجْهِ لَا شَكْ فیهِ - آنچه هنوز نبوده است، به مثبت بوده و گذشته بنهاده<sup>۲</sup> فَكَانَ قَدْ وُجِدَهُ . اما قوله: **يُسَّرَ الْوِرْدُ الْمَؤْرُودُ** ، ابوعلی گفت: «ورد» به معنی وارد است، ای پیش وارد التاری آهله‌ها، یعنی بد کسانی باشد که به دوزخ شوند. و این وجه متعسف است، و درست آن است که: ورد نام آب<sup>۳</sup> باشد که به او شوند، و نیز نام آن شتران که به آب شوند. [و]<sup>۴</sup> وَرْد نیز چیزی که به عادت کنی، چون: وَرْد قرآن و وَرْد دعا، و از این جاست که [تب]<sup>۵</sup> هر روز را وَرْد گویند. اما وَرْد نماز و دعا من وَرْد الماء، فعل به معنی مفعول. و اما وَرْد الْحُمَى میں وَرْد الْأَبْلَى باشد، و هی الواردات. فعل به معنی فاعل، و به تفسیر آیت لایق آن است که: وَرْد وصف دوزخ است، و أَرَادَ الْمَكَانَ الْمَوْرُودَ، و مخصوص بالذم معدوف است از کلام، کانه قال: **يُسَّرَ الْمَوْضِعُ الْمَوْرُودُ التَّارِ**، بمنزلة قولک: **يُسَّرَ عَلَامُ الرِّجْلِ زِيدٍ**، چه فار در باب دوزخ به مثبت اسم علم است.

**وَأَتَبِعُوا فِي هَذِهِ الْقَعْدَةِ**؛ و بر پی ایشان بیرون در این سرای دنیا لعنتی، وَتَوْمَ الْقِيَافَةِ، نصب او بر ظرف است و عطف است علی قوله: **فِي هَذِهِ**، برای آن که جار و مجرور در محل نصب است علی الظرف<sup>۶</sup>، ولعنت منصوب است بر مفعول دوم **أَتَبِعُوا**، و مفعول اول ضمیر مرفوع متصل است برای آن که اتباع، به دو مفعول متعددی باشد، یقال: **أَتَبِعَ زَيْدَ عَمِرًا خَالِدًا، وَأَتَبِعَ زَيْدًا**<sup>۷</sup> عمرًا مثال<sup>۸</sup> این است. حق تعالی گفت: در دنیا و آخرت لعنت به دنبال ایشان برند<sup>۹</sup>، ولعنت و عذاب خدای از ایشان مفارق نکند نه در دنیا و نه در آخرت. **يُسَّرَ الرِّفْدُ الْعَرْفُوُدُ**، یعنی **يُسَّرَ الْعَطَاءُ**

۱. اساس: نهاده؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها + که.

۳. اساس: مل؛ به قیاس با نسخه مل و با توجه به متن قرآن، مجيد اصلاح شد.

۴. مل: جایی؛ مج: آن آب.

۵. اساس: ندارد، از آو افزوده شد.

۶. آو، آج، بیم، مج، لب، آژ+السكان.

۷. همه نسخه بدلها: می برقند.

۸. آج، مج، لب، آژ: و امثال.

**الْمُغْطَى الْلُّغْتَةُ**؛ بد عطاوی داده است لعنت. والرِّفْدُ، العَوْنُ، زَجَاجٌ گفت: هر چیزی که به عمامد و دعامة چیزی کنسی آن را رُفْد خوانند، و هر عطاوی که بر سبیل معاونت باشد تا مرد به کاری قوی شد' آن را [۱۹۷-ر] رُفْد گویند، یقال: رُفْدَه بِكَذَا إِذَا أَعْانَهُ بِهِ، وَرُفْدَهُ إِذَا أَغْطَاهُ عَلَى وَجْهِ الْمَعَاوَةِ.

ذلک، اشارت است با آن خبر و کلام و گفتار که پیش از این برفت. هن ۵ آثَاءُ الْقُرْبَى، «مِنْ» تبعیض راست، گفت: آنچه رفت بعضی است و طرفی از انباء و اخبار شهرها، و نبأ، خبری عظیم فظیع باشد که ما بر تو قصه می کنیم و با تومی گوییم، واصله<sup>۱</sup> مِنْ قصَّ أَثْرَةٍ، مِنْهَا؛ از آن شهرها. قَائِمٌ وَحَصِيدٌ؛ یعنی برپای مانده است و بعضی ویران<sup>۲</sup> و فتاده چون کشت دروده. و گفتند: «قائم»، عبارت است از عمران، و «حصید» از خراب. و گفته اند: «قائم» آن است که بعضی بناهای او بر جای باشد، ۱۰ و حصید<sup>۳</sup> افتاده تشبيهها بالزرع الحصید، ای المَخْصُودُ، فعلی به معنی مفعول، یقال: حَصَدَهُ<sup>۴</sup> بالسیف إذا قَتَلَهُ بِهِ، فَكَانَهُ عَبَارَةٌ عَنْ اسْتِيصالٍ.<sup>۵</sup>

**وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ**، آنگه باز نمود که: این عذاب و هلاک که بر ایشان رفت از امت سلف، نه بظلم رفت بل به استحقاق رفت و بواجب، چه ما بر ایشان ظلم نکردیم، ایشان بر خود ظلم کردند و جلب مضرت کردند به خود، به اصرار بر کفر و بر ۱۵ فسق. آنگه آن معبودان ایشان از ایشان غنای نکردند با آن که ایشان را خوانده بودند و عبادت کرده و پرستیده بدون خدای عز و جل. و هیچ دستگیری و فریادرسی نکردند، چون فریادرسی نکردند فرمان ما درآمد: **وَهَا زَاذُوهُمْ**؛ و ایشان رانیزروند<sup>۶</sup> مگر خسارت و زیان. [وَالْتَّبَابُ]<sup>۷</sup>؛ **الْخُرَانُ، وَالثَّبَابُ، الْهَلَالُ**، قال الله تعالى: بَئْثُ بَدَا

۱. همه نسخه بدلها: شود

۲. آو آج، به، لب + که؛ مل + به.

۳. آو آج، به، لب + که.

۴. اساس: امثله؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها: بیران.

۶. اساس: حقیقت؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. آو آج، به، هم، آن حصیده.

۸. همه نسخه بدلها: الاستیصال.

۹. اساس: نیزروند، با توجه به آو، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۱۰. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

آبی لَهِبٌ<sup>۱</sup>...، ای حَسِيرَتْ... وَنِفَرْوَدَنَد آن معبودان مرآ عابدان خود را الازبانکاری و هلاک. و «(زاد)»، متعدی به دو مفعول باشد، مفعول اول «هُمْ» است، و دوم «غَيْرَ»، قوله: مِنْ دُونَ اللَّهِ، «من» شاید تا ابتدای غایت بود، علی تقدیر: مِنْ مَتَّلَةً أَذْنَى مِنْ مَتَّلَةِ عِبَادَةِ اللَّهِ، و شاید که زیادت بود والتقدير: دُونَ اللَّهِ، آئی غَيْرَ اللَّهِ يُقَالُ: خُذْهَا<sup>۲</sup> دُونَ ذِلْكَ. قوله: مِنْ شَيْءٍ زیادت است، وقال جریر فی التَّبَاب:

عِرَابَةٌ مِنْ بَقِيَّةٍ قَوْمٌ لَوْطٌ      الْأَنْبَابُ لِمَا فَقَلَ وَاتَّبَابُ  
وَكَذِيلَكَ أَخْذُ رَتِيكَ؛ وَهُمْ جَنِينَ بَاشَدَ گَرْفَنَ خَدَائِي تُوچُون بَكِيرَدَ شَهَرَهَا رَا،  
يعنى اهل آن را و ساکنان آن شهرها را. وَهِيَ ظَالِيمَةٌ، «واو»، حال راست، گفت:  
همچنان بَكِيرَدَ به عذاب ظالمان شهرها را که آن قوم را گرفت که پیش ایشان بودند.  
إِنَّ أَخْذَهُ أَلَيْمُ شَدِيدٌ؛ که گرفتن او مولم<sup>۳</sup>، سخت باشد.

إِنَّ فِي ذِلْكَ لَا يَةٌ، در این معنی که رفت آیتی هست و دلالتی و حجتی و  
علامتی آن را که از عذاب قیامت بترسد، و اگر دیگران را نیز دلالت باشد و حجت،  
ایشان [را]<sup>۴</sup> تخصیص کرد بدیگر که برای آن که ایشان منتفع باشند به آن. ذِلْكَ يَوْمُ  
قَجْمُوعَ لَهُ النَّاسُ؛ آن روزی است که جمع کنند مردمان را برای آن روز. و «ناسن»  
مرفوع است به عمل المفعول فيه، ای يَجْمَعُ لَهُ النَّاسُ کَمَا يَقُولُ: زید مضروب  
غِلْمَانَةُ وَمُكْرَمٌ جَيْرَانَةُ وَمُعْظَمٌ<sup>۵</sup> إِخْوَانَهُ. وَذِلْكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ؛ و آن روزی که حاضر  
آیند به او.

وَمَا تُوْخَرُهُ؛ و ما تأخير نمی کنیم آن روز را الـ برای آجلی و وقتی که مشتمل  
باشد بر ایامی و ساعاتی و اوقاتی، هَقْدُودِي<sup>۶</sup>؛ شمرده.  
يَوْمٌ يَأْتِ، ابن عامر خواند و کوفیان مگر کسائی: یَأْتِ به حذف «با» إِكْتِفَاءً<sup>۷</sup>

۱. سوره متده (۱۱۱) آیه ۱.

۲. اساس: هر؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. آو، آج، بم، مج، لب؛ هندا.

۴. چاپ مرحوم شعرانی: عداؤه.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل و آر + و.

۶. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. آیی، آج، بم، لب؛ معلوّدة.

بالکشة عن الباء، کقوله: **فَهُوَ الْمُهَتَّدُ**...، وکقوله: ...**وَلَمْ يَكُنْ** <sup>۱</sup> **سَيِّئًا**...، وکقوله: **وَاللَّهِ أَذَا يَشِيرُ**، **وَلَا آذِنِ**. وگفتند: این لغت هذیل است، وایشان همه جای روا دارند که این «یا» حذف کنند، قال شاعر هم:

**كَفَأَى كَفْ لَا تُلْبِقْ دُرْهَمَا  
جُودًا وَأَخْرَى نُفُطْ بِالْأَثْيَفِ ذَهَما**

«یا» از تعلی <sup>۲</sup> بیفگند و موجبی نیست حذف او را، و باقی قراء که خوانند به <sup>۳</sup> «یا» بر اصل خوانند. گفت: آن روز که آید آن روز مشهود، والتقدير: حین یأتی، و ظروف من بین الاسماء اضافت کنند با جمل، اگر [جمله فعلی باشد و اگر] <sup>۴</sup> جمله اسمی، برای مناسبتی که میان ایشان هست از احتیاج تا وقتی که واقع آید در او. و هم، آن قیام <sup>۵</sup> دارد که فعل دارد از ماضی و حال واستقبال، و آن که او باید چنان که افعال بیشتر باید بیش از یک وقت، و نصب او بر ظرف است از یأتی، [و در <sup>۶</sup> ۱۰ یأتی ضمیر مرفوع مست肯 است، التقدير: هو، ای یأتی] <sup>۷</sup> ذلیک **الْيَوْمُ** الموصوف **الْمُشَهُودُ**. **لَا تَكُلُّ نَفْسَنِ**، والتقدير: **لَا تَكُلُّ نَفْسَ**، یک <sup>۸</sup> «تا» بیفگند استفاده لاجتماعهم <sup>۹</sup>، و روا بود که عامل در «یوم» **لَا تَكُلُّ** باشد؛ هیچ نفس سخن نیارد گفتن جز به فرمان او.

در خبر است که: فردای قیامت <sup>۱۰</sup> چون خلائق را در ضعید سیاست بدارند از قبیل ربت العزّه، [۱۹۷-پ] ندا کنند، همه انبیا و اولیا و صدیقان و شهیدان حاضر، فریشتگان صفها کشیده، گوید: **قُنْ عَبْدَنِي حَقٌّ عِبَادَتِي** <sup>۱۱</sup>؛ کیست که او را پرستیده است حق پرستیدن؟ هیچ کس زهره ندارد که جواب دهد، یا <sup>۱۲</sup> این دعوی یارد کردن.

۱. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۹۷.

۲. اساس و همه نسخه بدلها: آگ؛ به قیاس؛ ضبط فرقان مجید، تصحیح شد.

۳. سوره مریم (۱۹) آیه ۶۷.

۴. آو، آج، به، مع، لب: یلپن.

۵. آو، آج، به، مع، لب: بُعْطَه.

۶. همه نسخه بدلها: بُعْطَه.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۸. اساس: اقسام؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد. ۹. اساس: که؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۱۰. اساس: همه نسخه بدلها: لاجتماعها.

۱۱. آو، به: فردا دیامت.

۱۲. همه نسخه بدلها: به.

دگر باره<sup>۱</sup> باز گوید، آن فریشتگانی که ایشان همه عمر خود از بداشت خلق عالم تا نهایت فنا و همه عمر خود در یک طاعت به سر برده باشند آواز بردارند و به زبان عجز و مذلت اقرار دهند و گویند: **مُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكُّ**؛ مُنْزَهًا خدایا که تویی! ما قورا نپرسیدیم چنان که ببایست حق پرسیدن تو، این سخن آن فریشتگان گویند که همه عمر خود در یک رکوع و یک سجده و یک تسبيح به سر برده باشند، و در وصف ایشان قرآن مجید می‌گوید که: **يُسْتَبِحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَقْتُرُونَ**<sup>۲</sup>.

اگر گویند، چگونه گفت در این آیت: **لَا تَكُلُّ نَفْسَ إِلَّا يَأْذِنُهُ**، و در دگر آیت گفت: **يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا**<sup>۳</sup>...، و در آیتی گفت: **وَقَفُولُهُمْ إِنَّهُمْ قَسْطُولُونَ**<sup>۴</sup>، و در آیت دیگر گفت: **قَبِيْهُمْ لَا يُشَلُّ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسَنٌ وَلَا جَانَّ**<sup>۵</sup>، نه این آیات متناقض است؟ چنان که می‌بینی که در یکی گفت: سخن نگوید، در دگر آیت گفت: هر نفسی مجادله کند از خود، و در آیتی گفت: مردم را بخواهند<sup>۶</sup> پرسیدن، و در دگر آیت گفت: کس را نخواهند پرسیدن، این مناقشه باشد، گوییم، از این چند جواب گفته، یکی آن که: در این آیت نفی کلام نکرد از ایشان نفی عام، و آنما، استشنا کرد در او و گفت: **إِلَّا يَأْذِنُهُ**، و آن مجادله و مدافعته از خویشن به اذن او باشد، بی اذن او تباشد. و بر این وجه مناقشه زایل بود. [و معنی هر دو آیت مطابق بود، چنان است که گفت: کس سخن نیارد گفتن در این روز **إِلَّا آن** که من دستوری دهم، چون دستوری دادم، به مجادله درآید و از خویشن خصوصت کند تا باشد که حقی آرد که عذاب از او دفع شود، و نشود.

وجواب دیگر از او آن است که: آن روز، روزی دراز باشد و در او موافق باشد. و اهل روز مختلف باشند: بهری گویند و بهری نگویند، و بهری ماذون باشند در گفتار و بهری نباشند، و بهری را سؤال کنند و بهری را نکنند، و در جایی سخن گویند و در جایی نگویند، و همچنین در سؤال. و بر این وجه هم مناقشه زایل

۱. همه نسخه بدلها: بار دیگر.

۲. اساس: باشد؛ به فیاس با نسخه آن، تصحیح شد. ۳. سوره النیا (۲۱) آیه ۲۰.

۴. سوره تحل (۱۹) آیه ۱۱۱. ۵. سوره صافات (۳۷) آیه ۲۴.

۶. آی بم: مردم نخواهند مج، لب، آن مردم را نخواهد.

شود<sup>۱</sup>.

جواب دیگر از او آن است که: نفی کلام اگرچه بر اطلاق کرد در این آیت، و فی قوله: ... يَقُولُ لَا يَنْطِقُونَ<sup>۲</sup>، مراد آن است که: کلامی نگویند که از ایشان مقبول و مسموع باشد و ایشان را در آن نفعی بود، و چون چنین بود، به مثبت آن باشد که نگفته باشند که گفتاری که صاحبیش را سود ندارد و غنا نکند از او، و فعلی که آن را ثمرتی نباشد، به منزلت نیست باشد، چنان که یکی<sup>۳</sup> از ما چون در مناظره و مجادله چیزی گوید که نه جواب [خصم]<sup>۴</sup> باشد اورا، گویند: مَا قُلْتَ شَيْئًا وَمَا تَكَلَّمْتَ بِشَيْئٍ وَلَا أَوْرَدْتَ شَيْئًا، و اگرچه اونویتی دراز داشته باشد و کلام بسیار گفته، و همچنین، آن کس که فعلی کند که از او مقصودی حاصل نبود، اورا گویند: مَا فَعَلْتَ شَيْئًا وَلَا فَقَطْنَتْ شَغْرَةً؛ چیزی نکردی و موبی نبریدی، و آنچه مانند این بود.

آنگه گفت: مردمان در این روز برد و ضرب باشند، بهری شقی و بد بخت، و بهری سعید و نیک بخت. و مراد به شقی<sup>۵</sup> کافر و عاصی است که به فعل خود شقی شده باشد، و [به]<sup>۶</sup> سعید، مؤمن<sup>۷</sup> مطیع که سعادت یافته باشد به اختیار نیک خود.

آنگه بیان کرد که: آنان<sup>۸</sup> که شقی باشند به کفر و عصیان، ایشان اهل دوزخ باشند و ایشان در دوزخ باشند و ایشان را در دوزخ زفیر و شهیق باشد. اهل لغت گفتند: «زفیر»، اولی بانگ خر باشد و «شهیق» آخر بانگ او، قال رؤبة:

**خُشَّاجٌ فِي الْجَنُوفِ ضَهِيلٌ أَوْ شَهِيقٌ خَيْرٌ يُقَالُ إِنَاهِقٌ وَمَا نَاهِقٌ**

و اصل زفیر از شدت بود من قولهم: لِلشَّدِيدِ الْحَلْقِ<sup>۹</sup> مَزْفُورٌ. والرُّفْرُ، الْحَمْلُ عَلَى الظَّهَرِ، والرُّفْرُ، السَّيْدُ لَأَنَّهُ يُطِيقُ حَمْلَ الثَّقْلِ. وَ الزَّفِيرُ، صَوْتُ النَّارِ إِذَا التَّهَبَتْ<sup>۱۰</sup> بِشَدَّةٍ.

۱. مع: باشد.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. سوره مرسلات (۷۷)، ۳۵.

۴. آنچه، آنچه، آنچه آردت.

۵. آنچه، آنچه، آنچه، آنچه و.

۶. اساس: آن را به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. آنچه، آنچه، آنچه، آنچه؛ لسان العرب و منابع شعر و لغت و تفسیر: سهیل.

۸. آنچه، آنچه، آنچه، آنچه؛ همه نسخه بدلها، بجز مل: للشید.

۹. آنچه، آنچه، آنچه؛ يقول.

۱۰. آنچه، آنچه، آنچه، آنچه؛ الحلق.

۱۱. آنچه، آنچه، آنچه، آنچه؛ اذا لهبت.

والشَّهِيقُ، صوتٌ فَطَيْعٌ يَخْرُجُ مِنَ الْجَوْفِ يَمْدُدُ النَّفَسَ، وَاصْلُ او طول مفترط باشد منْ  
قولهم: جَبْلٌ شَاهِقٌ، اى مُمْتَنِعٌ<sup>١</sup> لِظُولِهِ.  
خَارِدٌ بَنَ فِيهَا؛ در آن جا همیشه باشند. هَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ تا آسمان  
و زمین دائم باشد.

اگر گویند: چگونه خلود اهل بهشت و اهل دوزخ معلق بکرد<sup>٢</sup> به دوام آسمان و  
زمین، و آسمان و زمین فاتی شوند؟ گوییم<sup>٣</sup>: مراد از این تمثیل است، و این طریقی  
است عرب را معروف، يقولون: لا أَفْعُلُ<sup>٤</sup> ذلِكَ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَمَا ثَبَّتَتِ<sup>٥</sup>  
الْأَرْضُ، وَمَا لَاحَ كَوْكِبٌ، وَمَا لَاحَ الْجَدِيدَانِ، وَمَا اطْرَدَ الْخَافِقَانِ، وَمَا أَضَاءَ فَجَرَ، وَمَا  
اذْلَمَ طَلَامَ، [١٩٨-١٩٩] وَمَا اخْتَلَفَ الْأَثْلَلُ وَالثَّهَارُ، وَمَا بَلَءَ بَخْرُصُوفَةً، وَمَا لَأَلَّا لَغْفَرَ  
[لَهُ]<sup>٦</sup> إِلَى آمْثَالِ ذلِكَ. و غرض از این، آن باشد که [إِلَى]<sup>٧</sup> آبد المَّدْهُر؛ برای آن که  
تا جهان باشد این باشد. چون بسیار شد مستعمل شد تا در این جای نیز به کار داشت  
حق تعالی، و غرض همه<sup>٨</sup> تخلید و تأیید.

جواب دیگر از این آن است که: روز قیامت نیز آسمان و زمین باشد. که سُكُلُّ ما  
کانَ فوْقَكَ فَأَظْلَكَ فَهُوَ سَمَاءُ، و سُكُلُّ ما كَانَ تَحْتَكَ فَأَقْلَكَ فَهُوَ أَرْضٌ؛ هر چه تو روا  
سایه کند آسمانی تو باشد، و هر چه تو را بردارد زمین تو باشد، چنان که بیان کردیم  
این طریقت را در جای دیگر از این کتاب براین وجه و براین ترتیب<sup>٩</sup> تعلیق درست  
باشد و این دوام برآن دوام شاید تا موقوف بود.

فَأَمَّا قَوْلُهُ: إِلَّا مَا شَاءَ رَبِّكَ؛ إِلَّا آنَّچَهُ خَدَائِي خَوَاهَدُ. در این استثنای چند قول  
گفتند، یکی آن که: إِلَّا بِمَعْنَى سَيِّئٍ است، و مراد بدلو استثنای نیست که إخراج  
البعض مِنَ الْجَمْلَه<sup>١٠</sup> باشد، و تقدیر این است که: إِلَّا مَا شَاءَ رَبِّكَ مِنَ الزَّيَادَهُ عَلَى

١. آو، آج، بهم، آن: منع.

٢. مج: بگردید.

٣. لب، آن: گوییم.

٤. آو، آج، بهم: لأنفل.

٥. آسمان: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

٦. همه نسخه بدلها: هم.

٧. آو، آج، بهم، لب، آن الكل.

٨. همه نسخه بدلها: تفسیر این.

دَوَامُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَمثَالٌ أَيْنَ چنان بود که کسی گوید که: [لَيْ] <sup>۱</sup> عَلَيْكَ الْأَلْفُ إِلَّا أَلْفَيْنِ الَّذِي <sup>۲</sup> أَفْرَضْتُكُمْ وَقْتَ كَذَا؛ مرا هزار دینار بر تو است إِلَّا آن دو هزار، یعنی جز آن دو هزار را که به قرض به تودادم فلان وقت، ولا بد است از این تأویل برای آن که استثنای بیشتر از کمتر درست نباشد، و این جواب اختیار فرقاء است و جماعتی مفسران.

۵

ووجهی دیگر آن است که: مراد به استثناء، آن اوقات است که ایشان در دنیا باشند و در برخ و <sup>۳</sup> موقف قیامت، پیش از آن که به بهشت یا به دوزخ شوند، برای آن که چون ذکر خلود کرد در حق ایشان - و این از خلود بیرون است. به استثنای بایست کردن که داخل نیست در آن جمله.

ووجه سه ام [آن است]<sup>۴</sup> که: مراد به إِلَّا «(واو) عطف است، [والمعنى: وَهَا] <sup>۱</sup> شَاءَ رَبُّكَ مِنَ الْزِيَادَةِ عَلَيْهِ، وَإِزْجَمَةُ اسْتَشَهَادَاتِ أَزْاينَ وَجْهَهُ، قَوْلُ شَاعِرٍ أَسْتَ: وَكُلُّ آخِرٍ مُفَارِقَةً أَخْرَهُ لَعَمْرًا إِبْكَ إِلَّا الفَرَقَدَانِ

يعنى والفرقدان، وقول الآخر:

وَأَرْتَ لَهَا دَارًا بِأَغْدِيرَةِ الْيَمِينِ دَانِ لَمْ يَذْرُسْ لَهَا رَشْمٌ  
إِلَّا رَمَادًا هَامِدًا ذَفَقَتْ <sup>۵</sup> عَنْهُ الرِّبَاحُ خَوَالِدُ شَخْمٍ  
مراد به إِلَّا دراین بیت اگر «(واو) نبود، کلام متناقض باشد برای آن که گفت: رسم سرای مندرس شده است إِلَّا رمادی که مانده است به دفع <sup>۶</sup> سنگهای دیگ پایه بادها را ازاو. اگر إِلَّا استثناء باشد کلام متناقض بود آنگه راست بدی که گفته بودی که: رسم مندرس شده است تا «(إِلَّا) به جای خود بود.<sup>۷</sup>

ووجه چهارم آن است که: این استثناء [از]<sup>۸</sup> دَوَامُ <sup>۹</sup> آسمان و زمین نباشد، و آنما

۱. اساس: ندارد؛ از آو، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها: إِلَّا الأَلْفَيْنِ الَّذِينَ.

۳. همه نسخه بدلها: و دن.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مچ: قال آخر.

۵. همه نسخه بدلها، بجز لب: رفت.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مل: رفع.

۷. هل: بودی.

۸. اساس: دوم؛ به قیاس با نسله آو، تصحیح شد.

از زَفِير و شَهِيق باشد، و آن [دو]<sup>۱</sup> نوع عذاب است، و معنی آن که: ایشان را زَفِير و شَهِيق باشد إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مِنْ أَنواعِ الْعَذَابِ؛ جز آنچه خدای خواهد به ایشان از انواع عذاب. و در این وجه «إِلَّا» به معنی سُوْی باشد.

و وجه پنجم آن است که: این استثناء، نه به معنی نقصان باشد از مدت خلود، و آنما تنبیه بود برآن که، آنچه باشد از عذاب و ترک عذاب به مشیت و ارادت و اختیار خدای باشد، چنان که یکی از ما گوید: وَاللَّهُ لَا يُضْرِبُنَّكَ إِلَّا أَنْ أَرِيَ غَيْرَ ذِلِكَ، وَأَوْ رَا همه عزم ضرب او باشد ولکن معنی آن بود که: اگر خواهم که نزنم<sup>۲</sup> [تورا توام]<sup>۳</sup> و متمکنم از آن، و معنی آیت آن بود که: من عذاب کنم ایشان را مگر خواهم که نکنم، چه من از آن متمکنم و برآن قادر، و آیت عبارت از قدرت و نفاذ مشیت بود.

و وجه ششم<sup>۴</sup> آن است که: مراد به استثناء به مشیت آن است که تا خلود موکد و مؤند کند، نه آن که نقصان کند و اخراج کند چیزی از او، و إنما تعليق می‌کند آن را به جاری مجرای محال تا محال شود، برای آن که خدای تعالیٰ خواهد إِلَّا تخلید و تأیید ایشان در ثواب و عقاب، و مثال<sup>۵</sup> چنان بود که کسی گوید: وَاللَّهُ لَا يَهْجُرُنَّكَ<sup>۶</sup> إِلَّا أَنْ يَشِبِّهَ الْفَرَابَ وَيَبْيَضَ الْقَارَ، یعنی هرگز با توصلت نکنم، تعليق کرد به آنچه معلوم است که نباشد.

و وجه هفتم آن است که: آیت اول خاص<sup>۷</sup> بود به فُساق اهل صلات که ایشان مستحق عقاب باشند [بر معاصی و مستحق ثواب باشند بر ایمان و طاعت]. پس ایشان در دونخ مخلد باشند]<sup>۸</sup>، یعنی طویل المدة<sup>۹</sup>، إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مِنْ إِخْرَاجِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ إِلَّا ثَوَابُ عَلَى ايمانِهِمْ وَطَاعَاتِهِمْ<sup>۱۰</sup>. و روا باشد که گویند: مراد به آیت<sup>۱۱</sup> عموم است و آیت عام است در كفار و فُساق إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مِنْ إِخْرَاجِهِمْ من آخرجه.

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله افزوده شد.

۲. مل: بزخم.

۳. مل: شیشم.

۴. مل: حال.

۵. اساس: خلوص؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدله تصحیح شد.

۶. همه نسخه بدله + باشند.

۷. آج، لب، آن طاعتهم.

۸. بجهة نسخه بدله، بجز مل و مج: آیات.

لِلثَّوَابِ، يَا آنَّ كَهْ «مَا» گویند به معنی [۱۹۸-پ] «مَنْ» است، وَ الْمَعْنَى الْأَمْنُ شَاءَ رَبُّكَ، لِقُرْبٍ فَعْنَى أَخْدِيدِهِمَا مِنَ الْآخِرِ، فَإِنَّمَا دَرَاهُمْ بِهِشَتْ مَرَادَ آنَّ اِيَامَ مَتَقْدِمٍ وَ رُوزَگَارَ گَذَشْتَهِ باشد که ایشان در آن ایام در دوزخ باشند، وَ تَقْدِيرِ اینِ باشد که مخلَدْ باشند ایشان الا آن ایام که خدای خواهد که ایشان را در دوزخ مَعْذِبَ دارد، پس بر این وجه شقی و سعید هر دویک قوم باشند در آن حال که در دوزخ باشند [شقی ۵ باشند] و در آن حال که در بهشت باشند سعید باشند تا حال شقاوت از سعادت مستثنی بود و حال سعادت از شقاوت.

وَ ابُورَوْقَ رَوَيَتْ كَنْدَ از ضَحَاكَ از عَبْدِ اللَّهِ عَبَّاسَ کَهْ اوْ گفتْ: مَرَادَ بِهِ اسْتِثنَاءَ در آیتِ قومی اند مخصوص از اهل توحید که خدای تعالی ایشان را به دوزخ برد و به مقدار گناهشان عقوبَتْ کند، وَ آنَّگَهْ فَرَمَيْدَ تَاهْ: با بهشت آرنَدِ ایشان را، پس ایشان در ۱۰ حالی شقی باشند و در حالی سعید، وَ اینَ آنَّ قولَ است که ما معنی او بگفتم در وجه آخرِ وَاللَّهُ أَعْلَمْ بِمُرَادِهِ، إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ؛ که خدای توهمه آن کند که او خواهد، وَ او را هیچ مانع منع نکند از فعل آنچه خواهد.

**وَأَقْمَ الَّذِينَ سَعَدُوا؛ فَفِي الْجَنَّةِ، اهْلَ كَوْفَهْ خَوَانِدَنَدْ مَكْرَ أَبُو بَكْرِ؛ سَعَدُوا، بِهِ**  
ضم «سین» وَ كسر «عین» عَلَى الفعل المجهول، وباقی فُرَاءَ: سَعَدُوا، به فتح ۱۵ «سین» عَلَى الفعل المُسْتَوْى المسند إلى الفاعل، اي على گفت، سیبویه گفت<sup>۱</sup>: مسموع آن است که: «سعید»<sup>۲</sup> لازم است، وَ كَذَلِكَ شَقِيَّ. وَ چون چنین باشد، «سعید» را وجهی نباشد الا که مسموع باشد که هم لازم است و هم متعذر مثل: نَقْضَ وَ نَقْصَةُ وَ غَاصَّ الْمَاءُ وَ عَصْتَهُ وَ زَادَ وَ زَدَهُ وَغیر ذلك. اما «مسعود»، بروزبان مردمان بسیار می رود، و مسعود الا از «سعید» نیاید. وبعضی اهل لفت گفتند: این ۲۰ معتمد نیست برای آن که این قیاس نه مطرد است و این منقض<sup>۳</sup> است بقولهم: أحَبَّهُمْ

۱. اساس: ما به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۲. آو، آج، بم، لب، آن: مقتدر، مل، مع: مقلتم.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۴. اساس: سَعَدُوا؛ با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل و مع: گفت از سیبویه، آج، لب، آن: سَعَدُوا. ۶. آو، آج، بم، لب، آن: متنقض.

فَهُوَ مَخْبُوبٌ، وَأَجِئَ اللَّهُ فَهُوَ مَجْنُونٌ، وَكَذَلِكَ: أَسْعَدَ اللَّهُ فَهُوَ مَسْعُودٌ، جَوَابٌ از این آن است که: قیاس مطرد آن است که: فُعْلَنْ فَهُوَ مَفْعُولٌ آید اما افْعِلْ فَهُوَ مَفْعُولٌ شاد باشد، وَكَلامِ خَدَائِی را بِرَشْدَوْ[ذ] حَمْل نَكْتَنَد. وَإِمَّا مَجْنُونٌ مِّنْ جِنَّ الرَّجُلِ فَهُوَ مَجْنُونٌ، بر قیاس خود است وَكَذَلِكَ: حُبُّ الرَّجُلِ فَهُوَ مَخْبُوبٌ، لُعْنَةُ فِي أُحِبَّ. همچنین ممتنع نیست که سُعِدَ وَأَسْعَدَ، دولفت پاشد به یک معنی.

حق تعالی گفت: وَإِمَّا آثَانَ [كَمْ نِيكَبْخَتْ باشند]، ایشان در بهشت باشند، خَالِدِينَ فِيهَا؛ همیشه باشند آن جا. وَنَصْبٌ او بر حال است از عامل مقدار در ظرف من قوله: فِي الْجَنَّةِ. وَقوله: مَادَ أَهْتَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، «ما» در او آمد راست و این را «ما»ی آمد خوانند و «ما»ی مَدْتَ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ؛ الا آن مقدار که خدای خواهد بر آن تأویل که رفت. عَطَاءُ غَيْرِ مَجْدُوذٍ؛ عطای نابریده بل مخلد و مؤبد، و نصب او بر مصدر باشد از فعلی مقدار، کانه قال: فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُعْطَوْنَ عَطَاءً. والجَدُّ، القطع، وَكَذَلِكَ: الْجَدُّ وَالْجَزُّ وَالْجَزْمُ<sup>۱</sup>. والنَّدَّ، الشَّقُّ، وَهُوَ مِنْ بَابِ القطع أيضًا.

فَلَا تَكُنْ فِي هَرَبَةٍ؛ آنگه رسول را، عليه السلام. نهی کرد از آن که شاگ باشد و شک کند در بطلان عبادت اصنام، و مراد رسول است وَأَمْتَ بِهِ يک جای. و هُولَاءِ، اشارت است به آن بت پرستان. آنگه [گفت]<sup>۲</sup>: مَا يَغْبُدُونَ؛ ایشان نمی پرستند این اصنام<sup>۳</sup> الا چنان که پدر ایشان پرستیدند عَلَى الْعُمُرِ وَالْجَهَالَةِ وَالْتَّقْلِيدِ، وَوِجْدَانِ الْأَبَاءِ عَلَيْهَا بِظَرِيقَةِ الْاقْتِداءِ، نه بر رشدی وبصیرتی. وَإِنَّا لَمُؤْوِظُمُمْ؛ وما بِحَقِّهِ ایشان بر سیم و نصیب ایشان از عقاب تمام بدھیم بی نقصانی، و آیت مشتمل است بر نهی از عبادت اصنام و مذقت و ملامت ایشان و تهدید و وعید مر ایشان را.

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آوی افزوده شد. ۲. آو، آج، بم: شیلدا و اسیدا؛ آن: شیلدا و اشیدا.

۳. اساس: آن که؛ به قیاس با نسخه آوی تصحیح شد.

۴. اساس: باشد؛ به قیاس با نسخه آوی تصحیح شد. ۵. مج: والجزم والعزم.

۶. آو، آج، بم، آن: المشق.

۷. آج، مل، لب، آز + را.

۸. آج، مل، لب، آز + را.

**وَلَقَدْ أَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ**؛ بدروستی که ما دادیم کتاب به موسی. وَ خلاف کردند، یعنی در کتاب او، و مراد به کتاب توریت است، و مراد به خلاف تکذیب ایشان است آن را. و مورد آیت تسلیت رسول است -صلی الله علیه و آله- تا پداند که اول<sup>۱</sup> صادق که اورا تکذیب کردند و در صحبت قول و نبوت او خلاف کردند نه او بود، بل پیش<sup>۲</sup> او امتنان دیگر خلاف کردند در کتب اوایل. **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ**؛ و اگرنه سخنی است که سابق [۱۹۹]، شده است از خدای -جل جلاله-. و آن، آن است که گفت: عذاب مستحقان تأخیر کنم تا قیامت برای صلاح تکلیف را، حکم بکردنی میان ایشان و کار بگزارندی. و جزای هر کس: بروفق عمل او در کنار او کردندی<sup>۳</sup>، ولکن مصلحت اقتضای تأخیر حساب و جزا و ثواب و عقاب می‌کند. آنگه گفت: ایشان در شکی اند از این کار که تو ایشان را به آن خبر می‌دهی. **هُرِبٌ**؛ در شک افگشتند، **وَالرَّئِبُ أَبْلَغُ مِنَ الشَّكِ**، یقال راهه یزیمه، و آرایه یزیمه. **وَفِي الْمُثَلِ**: دفع ما بُرِبِّکَ إِلَى مَا لَا يُرِبِّکَ.

قوله: **وَإِنْ كُلُّ لَمَّا لَيْقَنَّهُمْ رَبِّكَ أَعْمَالَهُمْ**، فراء خلاف کردند در آن و لاما. ابن کثیر و نافع خوانند: به تخفیف «إن» و «لما» جمیعاً، و ابن عامر و حفص عن عاصم خوانند: به تشدید همما معنا «وَإِنْ كُلُّ لَمَّا». ابویکر عن عاصم خواند: به تخفیف اول و تشدید دوم، و ابو عمرو و کسانی<sup>۴</sup> به تشدید اول و تخفیف دوم.

و در معنی «لما» به تشدید چند وجه گفتند، فراء گفت: [تقدیر او «لیتما» بوده است و]<sup>۵</sup> اصل او «لیمن ما» بوده است، «نون» را برای ادغام «میم» کردند، سه میم حاصل آمد یکی بیفگندند و آنگه دو بماند ادغام کردند، ومثله قول الشاعر:

**وَإِنِي لَقَاءُ أَضِيرُ الْأَفْرَوْجَةِ**      **إِذَا هُوَ أَغْبَى بِالشَّبَابِ لِقصَادِهِ**

۱. آو، آج، بم، مل، لب، آن: در او.

۲. مل + از

۳. مل: نهادند.

۴. آج، مل، مج + خوانند.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۶. چاپ مرحوم شعراتی: لیتما، ایضاً: تفسیر طبری (۱۵/۴۹).

و بر این وجه معنی آن بود که: همه کس از این مذکوران یا' مختلفان از آنانند  
که خدای تعالی جزای ایشان بتمامی نخواهد داد.

وجهی دیگر زجاج گفت: «لَمَا» به معنی «إِلَّا» است، کقولهم: سَأَتْكَ لَمَا  
فَعَلْتُ وَتَشَدُّكَ لَمَا فَعَلْتَ كَذَا، والمعنى إِلَّا فَعَلْتَ كَذَا، ومثله قوله: إِنْ كُلُّ نَفْسٍ  
لَمَا عَلَيْهَا حَافِظٌ<sup>۱</sup>، وبر این وجہ «إِنْ» به معنی «ما»ی نافیه باشد، والتقدیر: مَا  
كُلُّهُمْ إِلَّا وَاللَّهُ يُوْقِيْهُمُ الْجَزَاءُ؛ هیچ کس نخواهد بودن إِلَّا و خدای جزای او بدهد. بر  
این وجہ طعن کرد و گفت: این روانباشد مگر در قسم، چه اگر روا بودی صحیح  
بودی گفتن: جائی القوم لَمَا زِيَادًا، بمعنی إِلَّا زِيَادًا، و این نشاید بلا خلاف. [دیگر  
آن که: «إِنْ» به معنی «ما»ی نافیه نصب اسم نکند إِلَّا علی قول شاذ غیر معروف]<sup>۲</sup>.

وجه سه ام تازنی<sup>۳</sup> گفت: إِنْ مخفف بوده است مشدد کردند برای تأکید، و بر  
این وجہ «ما» زیادت بود، و معنی آن بود که: وَإِنْ كُلًا لَمَا لَيُوْقِيْهُمُ الْجَزَاءُ، و بر  
این وجہ چون «ما» صله کنند، «لام» مشکل ماند - اعنی «لام» لَمَا.

وجه چهارم: زجاج گفت: لَمَا، میش «لَمِمْتُ الشَّيْءَ»، إذا جمعته باشد، آنگه آن را  
بنا کردند علی فَعلی، و آن را لا يتصرف کردند چون تشری، و معنی آن باشد: وَإِنْ كُلًا  
بِجَمِيعًا لَيُوْقِيْهُمْ، ما همه را جزا بدھیم، و این وجہ متعسف است.

وجه پنجم، قراءت رُهْری: وَإِنْ كُلًا لَمَا. به تنوین، هم از این اشتقاد که لَم  
است<sup>۴</sup> به معنی جمع و معنی همان باشد «وَإِنْ كُلًا بِجَمِيعًا»، و خلاف در قراءت  
باشد در معنی موافق بود آن قول را [که]<sup>۵</sup> پیش از این از زجاج حکایت کردیم.

اما بر قراءت آن کس که «لَمَا» مخفف خواند، در «لام» چند وجه گفتند،  
یکی آن که: «لام» قسم است که در «ما» تأکید شد، و شاید که «لام» ابتدا بود  
که در «ما»ی موصوله شده باشد، ومثله قوله: وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَيْقِلُنَّ<sup>۶</sup>...، و کما

۱. آج، مل، مج، لب، آن با.

۲. مل: کل<sup>۷</sup> قوم.

۳. سورة طارق (٨٦) آية ٤.

۴. مل: ولا.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد. ۶. آج، مل، مج، لب، آن: سیوم آن، بهم: سیم.

۷. اساس: مازن؛ به قیاس؛ با نسخه آن و دیگر نسخه بدله تصحیح شد. ۸. مج: این.

۹. آج، آج، بهم، لب، آن: راست. ۱۰. مج: در اینجا. ۱۱. سورة نساء (٤) آية ٧٢.

حُکمِ عَنِ الْعَرَبِ: إِنِّي لِيَحْمِدُ اللَّهَ لِصَالِحٍ.  
 ابوعلی گفت: اما آن کس که او خواند به تشدید «إن» و تخفیف «لما» وجه  
 قراءت او ظاهر است برای آن که «كلا» منصوب است به «إن»، و آن که «لام»  
 ابتداء برای خبر «إن» شد و لام دیگر که در فعل شد جواب قسمی مضمر است، چون دو  
 «لام» ملتقی شدند یکی برای خبر «إن» و یکی برای جواب قسم، فصل کردند میان  
 ایشان به «ما»<sup>۵</sup> گفت: دلیل برآن که «لام» دوم قسم راست آن است که، «نوین»  
 تأکید در آخر فعل آمد، و معنی آن که: همه را، به خدای که جزا دهد خدای.  
 و اما برقراءت آن کس که «إن» مخفف خواند و «لما» به تشدید، «إن» مخففه  
 باشد از ثقیله و با تخفیف عمل دادند اورا، چنان که شاعر گفت:

وَجْهِهِ مُشْرِقُ الْشَّمْسِ      كَأَنَّ ثَدِينَهُ خَفَانِ  
 ۱۰ [وسیبویه گفت: سِمْفُتْ عَمَّنْ أَيْقُّ بِهِ مِنَ الْعَرَبِ إِنْ عَمْرًا لِمُنْظَلِقٍ، وَاهْلِ  
 مَدِينَهُ خَوَانِدَنِ]<sup>۶</sup>: وَإِنْ كَلَّا لَمَا جَمِيعُ لَذِينَا مُخْضَرُونَ<sup>۷</sup>، با تخفیف «إن» نصب  
 کردند، گفت: وجه عمل او با تخفیف آن است که، او در عمل نایب فعل است و  
 فعل با حذف عمل کند. و اما بر قول<sup>۸</sup> آن کس که «إن» مشدد خواند [یا مخفف و  
 «لما» به تشدید خواند] قراءت هر دو مشکل است برای آن که «إن» که مخففه  
 باشد از ثقیله باشد با «لما» مشدد [معنی]<sup>۹</sup> نگیرد برای آن که «لما» به معنی «إلا»  
 بود، و این چنان بود که گویی: إِنْ زِيدًا إِلَّا مُنْظَلِقٌ، و این معنی ندارد، اما  
 قول العرب: نَشَدَكَ اللَّهُ لَمَّا فَعَلْتَ وَإِلَّا فَعَلْتَ، خلیل گفت معنی آن است که:  
 أَفَسْمَتْ عَلَيْكَ لَتَقْعِلَنَّ، وَإِنَّمَا إِلَّا وَلَمَّا بِرَاهِيْ آن در او شد تا این معنی دهد ما آشُلُكَ  
 إِلَّا فَعَلَ كَذَا، وَإِنْ كَه<sup>۱۰</sup> حرف نفی در لفظ نیست در معنی هست و در این آیت  
 ۱۵ این معنی [۱۹۹-پ] صورت نمی بندد آن در<sup>۱۱</sup> قراءت مشکل است ، این جمله[ای  
 است] از آنچه شیخ ابوعلی الفارسی<sup>۱۲</sup> در کتاب حجت ذکر کرد، وتضعیف کرد

۱. آج، لب، آن: آن.

۲. مل + و.      ۳. آج، به، لب، آن: درآمد.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

۵. آج، به، مل، لب، آن: قراءت.

۶. آج، لب، آن: به ما؛ مع: ما.

۷. سوره پس (۳۶) آیه ۳۲.

۸. همه نسخه بدلها، بجز مل: ابوعلی فارسی؛ مل: ابوعلی پارسی.

شیخ ابوعلی این وجه را که از فراید حکایت کردیم اولاً، به آن که<sup>۱</sup> گفت: در این سورت «میم» های بیش از این مجتمع شد که هیچ را حذف نکردند، یعنی آن قول که گفت: اصل «لَيْمَنْ مَا»<sup>۲</sup> بوده است، «نون» را «میم» کرده اند برای ادغام، و سه «میم» جمع شده است که<sup>۳</sup> نه چهار «میم» جمع شد در این سورت<sup>۴</sup> فی قوله: ... وَ عَلَى أَقِيمٍ مِمْنُ مَعْكَ<sup>۵</sup> ، و هیچ نیفگنند.

واز کسائی حکایت کردند که او گفت. من وجه تشقیل: «لَمَا» در این آیت نمی شناسم، و شیخ ابوعلی [گوید: کسائی این که گفت دور نگفت از صواب و شیخ ابوعلی]<sup>۶</sup> گفت: اگر چنان که «إن» را تخفیف کردند<sup>۷</sup> و «لَمَا» را تشقیل، و آن را بر «ما»<sup>۸</sup> بقی تفسیر دهند و تفسیر آیت چنین گویند: وَمَا كُلُّ إِلَّا لَيْقَةُهُمُ اللَّهُ الْجَزَاءُ، چنان که در درجای گفت: ... وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَا مَنَاعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا<sup>۹</sup> ، یعنی، ما كُلُّ ذَلِكَ إِلَّا مَنَاعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، روشن بودی در معنی، اما نصب کلآ مشکل باشد با این معنی. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمُرَادِه.

و این جمله نحو، اینجا برای آن گفته شد که، خواستم تا معنی آیت بر قراءات<sup>۱۰</sup> روشن شود و قراءات صحیح و معتبر پیدا شود، و الا در پارسی اطناب در نحو شرط نیست، و هر جمله معنی آیت آن است که: خدای تعالی همه کس را جزای عمل بتمامی بدهد، یا هیچ کس نباشد و الا او را جزای عمل بتمامی بدهد<sup>۱۱</sup>، و معنی از این دو بیرون نیست براین اختلاف قراءات و وجوده که ذکر کرده شد. إِنَّمَا يَعْمَلُونَ<sup>۱۲</sup> خَبِيرٌ؛ او<sup>۱۳</sup> به آنچه ایشان می‌کنند داناست.

آنگه حق تعالی رسول را گفت. و مراد او آمنت-که: راست باش ای محمد چنان که تو را فرموده اند. سُفِیَّانَ ثُورَی گفت: عَلَى الْقُرْآنِ؟ بر قرآن مستقیم باش.

۱. آج، لب، آن: آنگه.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مل: صورت.

۳. او، آج، به، آن: این ما.

۴. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، افزوده شد.

۵. سوره هود (۱۱) آیه ۴۸.

۶. همه نسخه بدلها: کنند.

۷. آی، آج، به، آن: بدهند.

۸. آج، مل، مع، آن: قراءت.

۹. اساس: تغتلوں؛ به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

۱۰. آی، آج، به، مع، لب، آن: که او.

۱۱. آج، لب، آن: غلی القراءة.

مقاتل حیان گفت: مراد آن است که شرک میاز به خدای. سُدَى گفت: خطاب با اوست و مراد اُمَت: و اگر گویند: مراد اوست و اُمَت، [خطا]<sup>۱</sup> نباید از آنچه بیان کردیم که: نکوباید امر کردن آن را که تو دانی که آن کار بخواهد کردن [ونیز آن را که تو دانی که آن کار بخواهد کردن]<sup>۲</sup>، ونهی کردن آن را که تو دانی که آن کار بخواهد کردن، و آن را که تو دانی که آن بخواهد کردن<sup>۳</sup>، ای مُحَمَّد<sup>۴</sup> مستقیم و راست باش چنان که تو را فرموده اند، و نیز آن مؤمنانی که با توبتا درگاه خدای آمده اند! **وَلَا تَنْفَعُوا**<sup>۵</sup>; و طغیان مکنی و تجاوز، حد<sup>۶</sup> و اندازه کارها و حدود شرع نگاه داری که خدای تعالی به احوال شما دانا و بیناست.

عبدالله عباس گفت: هیچ آیت بر رسول -علیه‌السلام- نیامد از این آیت سخت‌تر، و برای آن گفت اصحابیان را آنگه که او را گفتند: يا رسول الله! آشِعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ<sup>۷</sup> پیری به تو شتافت، گفت: **شَيْبَتِي سُورَةُ هُودٍ**<sup>۸</sup>; سوره هود مرا پیر بکرد، وفي روایة: و آخواتها.

**وَلَا تَرْكَنُوا**<sup>۹</sup>، آنگه گفت: ای مکلفان از بندگان و پرستاران! پناه با ظالمان مدهی و با ایشان ساکن مشوی، و با ایشان دوستی مکنی که پس آنگه شما را دوزخ برسد و آتش<sup>۱۰</sup> عذاب او به شما رسد. عبدالله عباس گفت: **لَا تَمْلِئُوا إِلَيْهِمْ**<sup>۱۱</sup>; میل مکنی به ظالمان. ابوالعالیه گفت: **لَا تَرْضُوا بِأَغْمَالِهِمْ**<sup>۱۲</sup>; به عمل ایشان راضی مباشی. قتاده گفت: **لَا تَلْحَقُوا بِهِمْ**<sup>۱۳</sup>; با ایشان مشوی. سُدَى و ابن زید گفتند: یعنی مُداهنت مکنی با ظالمان، بل حق بگویی<sup>۱۴</sup>. ابن کیسان گفت: **لَا تَشْكُنُوا إِلَيْهِمْ**<sup>۱۵</sup>; با ایشان آرام مگیری که پس آتش دوزخ به شما رسد، و شما را بدون خدای- یعنی جز خدای- [هیچ]<sup>۱۶</sup> پاری نباشد و شما را نصرت نکنند<sup>۱۷</sup>.

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افروده شد.

۲. آو، آج، بهم: کار بخواهد کردن.

۴. آج، لب: از حد.

۳. همه نسخه بدلها، بجز مل + تو.

۵. همه نسخه بدلها، بجز لب: + و.

۶. آج، مل، مج، لب، آن: بگوید.

۷. مج: نکنند.

در خبر است که: چون روز قیامت باشد، منادی از قبیل رَبُّ العزة ندا کند، گوید: آئِنَ الظَّلْمَةُ وَأَعْوَانُ الظَّلْمَةِ؛ كجایند ظالمان و اعوانان<sup>۱</sup> ظالمان! جمع کنند<sup>۲</sup> ایشان را، حتی مَنْ أَلَاقَ لَهُمْ دَوَاهَ أَوْ بَرْيَ لَهُمْ قَلْمَاهَا؛ تا آن کس که برای ایشان دواتی سیاه کرده باشد یا قلمی تراشیده باشد. آنگه همه را در تابوتی کنند از آتش، و به روایتی دیگر در تابوتی از آهن و در قعر دوزخ اندازند، و قوله: فَئَمَسْكُمُ التَّارُ، برای آن منصوب است که جواب نهی است به «فَا»، و «مَا» نفی است و «مِنْ» زیادت است مؤکد نفی.<sup>۳</sup>

وَأَقِيمِ الصَّلَاةَ قَلْرَقِي النَّهَارِ، آنگه گفت: نماز برپای دار<sup>۴</sup> در دو طرف روز، یعنی نماز بامداد و نماز شام، این قول عبدالله عباس است. مجاهد گفت: نماز بامداد و نماز خفتن، تا پنج نماز داخل باشد در او. و فُرْظَتِي گفت: نماز بامداد [٢٠٠- ر] خواست و پیشین و دیگر. ضحاک گفت: نماز بامداد و نماز دیگر خواست. مُقاتل گفت: در یک طرف روز نماز بامداد و نماز پیشین بکن، و در طرف دیگر [نماز دیگر و]<sup>۵</sup> نماز شام بکن. وَرَلْفَا هِنَّ اللَّئِلِ؛ در پاره‌ای از شب نماز خفتن بکن، و این قول قریبتر است از همه. حسن بصری گفت: رَلْفَا هِنَّ اللَّئِلِ، یعنی نماز شام و نماز خفتن. آخیش<sup>۶</sup> گفت: زُلْفَ اللَّئِلِ ساعات<sup>۷</sup>، واحدتها زُلْفَه؛ ساعات شب باشد، یکی را زُلْفَه گویند و اصل زُلْفَه منزلت و قربت باشد، و مُزْدَلْفَه از این جاست که آن منزلی است از پس عرفات نزدیک به او، قال العجاج:

نَاجِ قَلْوَاهُ الْأَيْنِ مِتَّا وَجْفَا      قَلِيَ الْأَيْالِي زُلْفَا فَرَلْفَا  
سَمَاوَةَ الْهَلَالِ حَتَّى احْقَوْفَهَا

و ابوجعفر خواند: زُلْفَه، آثیع الصَّمَةَ الصَّمَةَ، و ابن محیص خواند: زُلْفَه، بسکون اللام. مجاهد خواند: وَرَلْفَه، به وزن فُرْبی. إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَّ السَّيِّئَاتِ، در حسنات خلاف کردند، بیشتر مفسران گفتند: نماز پنج<sup>۸</sup> است. مجاهد گفت: قول

۱. همه نسخه بدلها: اعوان.

۲. آج، لب، آن: برپای دارید.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۴. اساس: حسن؛ به قیاس با نسخه آو، تصحیح شد.

۵. اساس: ساعته؛ به قیاس پانسخه آو، تصحیح شد. ۶. آج، لب، آن: پنجگانه.

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ است.

بعضی مفسران گفتند: آیت در مردی آمد نام او ابوالیستر<sup>۱</sup> عمر و بن عربه<sup>۲</sup> الانصاری. و او خرما فروختی- زنی بیامد تا از او خرما خرد، زن بجمال بود<sup>۳</sup>، گفت: این خرما نیک نیست که این جا هست، به خانه بهتر ازین هست اگر خواهی به خانه من آمی. زن با او به خانه رفت، او زن را در آویخت<sup>۴</sup> و در برگرفت و بوسه داد. زن ۵ گفت: إِنَّقُ<sup>۵</sup> اللَّهُ؛ از خدای بترس! مرد بترسید و پشیمان شد، بیامد گفت: یا رسول الله: چه گویی در مردی که او در زنی آویزد و از او مراد خود حاصل کند مگر جماع؟ رسول -علیه السلام- هیچ جواب نداد تا وحی آمد، یکی از جمله صحابه گفت: خدای بر تو پوشیده بود اگر تو بر خویشن<sup>۶</sup> پوشیدی. وقت نماز دیگر در آمد، رسول -علیه السلام- نماز بگزارد و جبریل آمد و این آیت آورد رسول -علیه السلام- ۱۰ گفت: ابوالیستر<sup>۷</sup> کجا است؟ او پیش آمد، و گفت: با ما نماز کردی؟ گفت: آری ای رسول الله! گفت: خدای تعالی این نماز را به کفارت گناهت کرد و آیت فرستاد که: إِنَّ الْخَسَنَاتِ يُذَهِّبُنَّ السَّيِّئَاتِ.

بعضی دگر مفسران گفتند: مراد به حسنات توبه است و به اذهاب اسقااظ الله تعالیٰ عقاب السیئات عندها تقضیاً. بعضی دگر [از اهل]<sup>۸</sup> اصول گفتند که: دوام بر ادای واجبات و نوافل دعوت کند مکلف را با ترک سیئات پس به منزلت اذهاب باشد آن را مقارنة<sup>۹</sup> و تشییها، و این وجهی است نیکو و معتمد در تأویل آیت.

و اما قول آن کس که به این آیت استدلال کرد بر احباط درست نیست کما ذلت<sup>۱۰</sup> الْأَدِلَّةُ عَلَى فَسَادِ الْإِخْبَاطِ عَقْلًا وَشَرْعًا. ذلک ذُکْرُى لِلَّذِينَ كردن<sup>۱۱</sup>؛ و این یاد- ۱۵

وَاضْبِرْ، آنگه گفت: یا مُحَمَّدًا! صبر و شکیبا بی پیشه کن که خدای تعالی رنج نیکوکاران ضایع نکند. و «صبر»، حبس نفس بود بود علیٰ مَا يُكْرَهُ<sup>۱۲</sup>؛ و نفیضه البزع<sup>۱۳</sup>، ۲۰

۱. آو، آج، به، مج، لب، آن: ابوالیستر؛ مل: ابوالشیر.

۲. همه نسخه بدلهای، بجز مج + او.

۳.

۴.

۵.

۶.

۷.

۸.

۹.

۱۰.

۱۱.

۱۲. آیه: مقارنه؛ آج، لب، آن: مفارقه.

۱۳. آو، آج، به، مج، لب، آن: لما ذلة الله.

۱۴. آو، آج، به، لب، آن: یاد کردنی.

۱۵.

قال الشاعر:

**فَإِنْ تَضِيرَا فَالظَّبْرُ خَيْرٌ مَنْتَرِيَانِ**      **وَإِذْ تَجْرِعًا فَالْأَنْزُ مَانِرِيَانِ**

قوله: **فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ**، المعنى: **فَهَلْلَا كَانَ**، و **لِمَ كَانَ**؛ چرا نبودند از قرون و امتنان گذشته از پیش شما که من ایشان را به هلاک کردم به گناهشان، از عاد و ثمود بخداوند یقین از عدل<sup>۱</sup> و دین که امر به معروف کردندی و نهی منکر کردندی تا من ایشان را هلاک نکردمی به گناهشان<sup>۲</sup>. آنگه استنا کرد از ایشان مؤمنان را و آتباع انبیا را، گفت: **إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ آتَجِئْنَا مِنْهُمْ**؛ مگر اندکی از آنان که ما ایشان را برهانیدیم از جمله ایشان. و «**كَانَ**» تامة است و فاعل او **أُولُوا** **بِقِيَةٍ** است. و «**أُولُوا**»، جمع «**ذو**» باشد على غير لفظه<sup>۳</sup>؛ یعنی چون بود که از آن امتنان سلف هیچ بقیتی نماند که امر به معروف کردندی و نهی کردندی از فساد در زمین!  
 آنگه استدرآک کرد، گفت: اندکی بودندی که من ایشان را از [هلاک برهانیدم. آنگه گفت: **وَأَتَيْعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا**؛ و پیروی کردند]<sup>۴</sup> ظالمان آن مال و نعمت را و لذت و تنقم را که در آن رها کرده بود<sup>۵</sup> ایشان را. **وَالْمُثَرِّفُ، الْمُبَقِّيٌّ**<sup>۶</sup> **فِي الْمُلْكِ** **وَالنِّعَمَةِ**. **وَأَتْرِفُوا**؛ **تُعَمِّوا**. **فِيهِ** **وَكَانُوا مُجْرِمِينَ**؛ و ایشان خود در اصل مجرم و گناهکار و کافر بودند.  
 آنگه بیان کرد که: من این شهرها که هلاک کردم از جمله قوم نوح و عاد و ثمود، [۲۰۰-پ] و قوم شعیب و قوم لوط که من ایشان را عذاب کردم، نه برسبیل ظلم بود که من از آنان نباشم که کسی را هلاک کنم بظلم، و اوصلاح و نکوکار باشد. و «**واو**» فی قوله: **وَآهُلُهَا مُضْلِلُهُونَ**، «**واو**» حال است.  
 و قوله: **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أَهْلَهُ وَاحِدَةً**، آنگه گفت: اگر خدای خواستی مردمان همه را یک آفت کردی. **وَلَا يَرَالُونَ مُخْتَلِفِينَ**؛ ولکن ایشان به زایل نمی باشند مختلف، با یکدیگر خلاف می کنند.

۱. اساس: یعنی: با توجه به آن، و دیگر نسخه ها بدلهان تصحیح شد. ۲. مل: یعنی از عقل.

۳. همه نسخه بدلهان، مجز مل و مج: گناهشان.

۴. آن: لقب، آن لفظ.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آن، و دیگر نسخه بدلهان، افزوده شد.

۶. مل: المتقى؛ چاپ مرحوم شعرانی: المتقى.

۷. مل: المتقى؛ بودند.

**إِلَّا قُنْ رَحْمَ رَبِّكَ؛ إِلَّا آن را که خدای بر او رحمت کند. وَلَذِلِكَ خَلْقُهُمْ؛**  
و برای آن آفرید ایشان را.

و در این آیت چند سؤال است، یکی آن که گفت: اگر خدای خواستی مردم یک ملت بودندی، یعنی همه مسلمان بودندی، چون نبودند دلیل آن کند که خواست.

۵

دگر آن که گفت: **وَلَذِلِكَ خَلْقُهُمْ**، و ایشان را برای آن آفرید، از دو بیرون نیست: یا اشارت به «**ذلیک**» راجع است با «رحمت»، یا به «اختلاف». اگر با «رحمت» راجع بودی «**ذلیک**» بایستی در کنایت از او، چه «رحمت» مؤنث است و «**ذلیک**» اشارت به مذکور باید<sup>۱</sup>، یا<sup>۲</sup> با اختلاف شود، و این به خلاف مذهب شماست که خدای تعالی خلقان را برای اختلاف آفریند.

۱۰

دگر آن که: اگر رحمت را به رقت قلب تفسیر کنند، لایق نباشد به خدای، و اگر به غفران و اساقط عقاب تفسیر کنند هم بر مذهب شما راست نیست، برای آن که خلقان را خدای تعالی [نه]<sup>۳</sup> برای این آفرید.

۱۵

اما، جواب از سؤال اول [درباب]<sup>۴</sup> مشیت، گوییم: خدای تعالی به این مشیت، مشیت قهر و غلبه و إلجهاء و اکراه خواست، گفت: اگر من خواستم مردمان همه را یک آفت کردمی و همه را بر ایمان حمل کردمی [و قهر کردمی]<sup>۵</sup>، یعنی من بر آن قادرم و ایشان بر این کفر که کردند مرا اعجاز [نکردنده]<sup>۶</sup>، و مانند این در قرآن بسیار است، و این طریقت مستقصی رفته است جایهای دیگر.

۲۰

اما اشارت به لفظ «**ذلیک**» راجع است با رحمت دون اختلاف برای دلالت عقل و شهادت لفظ. اما دلالت عقل از آن جا که در عقل مقرر است که نیکونبود که حق تعالی خلقان را برای اختلاف آفریند، و غرضی او در<sup>۷</sup> خلق ایشان اختلاف باشد،

۱. مل: باشد.

۲. اساس: نه به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو و دیگر نسخه بدلهای تصحیح شد.

۴. همه نسخه بدلهای بجز مع: ان

چه حق تعالی نهی کرده است از اختلاف و کاره است آن را، و امر کرده است به اتفاق و وعده ثواب داده برآن و برآن وعید کرده. و اما شهادة اللفظ از آن جاست که، کنایت به لفظ رحمت نزدیکتر است از آن که به لفظ اختلاف و رد الکنایة إلى أقرب المذاکورين أولى.

اما سؤال سایل بر این که: اگر راجع بودی با رحمت، تلک بایستی که رحمت مؤثت است، از او چند جواب است: یکی آن که: تأثیث رحمت نه حقيقی است، و چون تأثیث نه حقيقی باشد از او به لفظ تذکیر و تأثیث کنایت نکنند و وصف نکنند، *آلًا ترَى إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى :... إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُخْسِنِينَ*<sup>۱</sup>، وَلَمْ يَقُلْ : قَرِيبَةٌ.

جواب دیگر آن که: عرب را عادت است که کنایت یک بار با لفظ دهد<sup>۲</sup> و یک بار با معنی. و معنی «رحمت»، فضل و انعام باشد، و گویند: سرتی کلیمتگی یعنیون کلامک، قال الله تعالى: *هَذَا رَحْمَةٌ مِّنْ رَبِّي*<sup>۳</sup>...، آرآه هذا فضل من ربی، *فَأَلَّتِ الْخَشَاءَ*:

*فَذَلِكَ يَا يَنْدِلَرِزَيْهَ فَاعْلَمِي      وَبِرَانَ حَرْبٍ حِبْنَ شُبَّ وَقُوَّدَهَا*  
*أَرَادَتِ الرُّزَّةَ، وَقَالَ امْرُوا الْقَيْسِ.*

*بَرَّهَرَزَكَةَ رَخْصَةَ رُوَدَةَ      كَحُرْلُوَةَ الْبَاتَةَ الْمُنْفَطِرَ*<sup>۴</sup>  
 وَلَمْ يَقُلْ مُنْفَطِرَة، لَا ته رَدَ إِلَى مَعْنَاه، وَهُوَ الْغُصَنُ<sup>۵</sup>، وَقَالَ زِيَادُ الْأَغْجَمِ:  
*إِنَّ السَّمَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ ضُمِّنَا      قَبْرًا يَمْزُرُ عَلَى*<sup>۶</sup> الظَّرِيقِ الْوَاضِعِ  
 وَلَمْ يَقُلْ ضُمِّنَا<sup>۷</sup>، برای آن که مصدر را تأثیث نکنند، و اگر گویند: رد کرد با معنی و آراد الجُود والبَاس<sup>۸</sup> هم نیک باشد.

جواب دیگر آن است که: رد کنایت با لفظ فعل کرده است، و لفظ الفعل مذکور

۱. سورة اعراف (٧) آية ٥٦.

۲. آو، آج، بم: کنند؛ مل، مج، لب، آن: دهنند.

۳. سورة کهف (١٨) آية ٩٨.

۴. همه نسخه بدلهای و منظره نگفت، برای آن که رد کرد با معنی و آن غصن باشد.

۵. چاپ مرحوم شمرانی: فی.

۶. لب: ضمّنا.

۷. اساس: الناس؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلهای تصحیح شد.

و مراد به لفظ فعل قوله: رَحْمَ رَبِّكَ، ثُمَّ قَالَ: وَلَذِلْكَ، والمعنى، وَلَأَنَّ يَرْحَمُهُمْ خَلْقَهُمْ.

جواب دیگر از اصل مسأله آن است که: «ذلک»، راجع نیست باللفظ و معنی «رحمت»، و نه نیز با «اختلاف»، بل راجع است إلى كُوئُنُهُمْ أَنَّهُ وَاحِدَةٌ مُجْتَمِعٍ عَلَى الْإِيمَانِ، و این وجهی لایق است برای آن که اتفاق است که: خدای تعالی خلقان را [۲۰۱-ر] برای ایمان و طاعت آفرید، فی قوله: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَنَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ.<sup>۱</sup>

بعضی دگر از اهل تأویل گفتند: مراد آن است که، اگر من خواهم همه خلقان را یک امت کنم، یعنی همه را به بهشت برم تا همه در این باب یک امت و یک جملت و یک جنس باشند، و این جاری مجرای آن آیت بود که گفت: وَلَوْ شِنَا لَا تَبَيَّنَا كُلَّ تَفْسِيْنٍ هُدِيَّهَا<sup>۲</sup>...، و مراد به این «هدی» راه بهشت<sup>۳</sup>، ولا محال خدای ایشان را لابد برای ایمان و طاعت آفریده است. وَلَا يَرَأُونَ مُخْتَلِفِينَ<sup>۴</sup>؛ و اینان به زایل نباشند<sup>۵</sup>، اختلاف می‌کنند و مختلف می‌شوند، مراد اختلاف در دین است و آن که از ره دین می‌ بشوند<sup>۶</sup>. و ابومسلم محمد بن بحر گفت: مراد به اختلاف آن است که، يَخْلُفُ خَلْفُهُمْ [سلفهُم]<sup>۷</sup> فِي الْكُفْرِ؛ که خلف ایشان در کفر به دنبال سلف می‌شوند، و منه قولهم: مَا اخْتَلَفَ الْجَدِيدُونَ وَالْعَصْرَانَ، ای جاءَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِعِقْبٍ صَاحِبِهِ وَخَلْفَهُ، و مِثْلُهُ فَوْلَهُمْ: إِفْتَلُوا<sup>۸</sup>، والمعنى: قتل بعضاهم بعضًا.

اما «رحمت»، رقت قلب نباشد چنان که مایل گفت، ولکن فعل احسان و نعمت باشد به دلیل آن که [اگر]<sup>۹</sup> رقيق القلب «احسان و فضل»<sup>۱۰</sup> نکند او را وصف

۱. آو، بم: إِلَّا مَنْ رَحِيْمٌ؛ آج، مج، لب، آز: إِلَّا مَنْ رَحِيْمٌ.

۲. آی، آج، بم، لب، آز: برحمتهم.

۳. سوره ذاريات (۵۱) آیه ۵۶.

۴. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۳.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مج + است.

۶. اساس: تشویه به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. اساس: تدارد به قیاس با نسخها آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها: القلبي.

۹. آج، آز: اقتلوا.

۱۰. آج، لب، آز: فضلی.

نکنند به رحمت، و ایشان، اعنی عرب، وصف کنند آن را که انعام و افضال کند، به آن که رحیم است و اگرچه از اورقت دل<sup>۱</sup> ندانند، پس معنی رحمت به فضل و احسان قریبتر است از آن که به رقت قلب، نبینی که خدای تعالیٰ قرآن را وصف کرد به آن که رحمت است، و رقت قلب در قرآن صورت نبیند و آنان را که این ۵ گفتند، غلط از آن جا افتاد که در بیشتر احوال در حق ما این نعمت و احسان مصاحب باشد رقت قلب را، که یکی<sup>۲</sup> از ما بر کسی دلش رقیق شود بر اونعمتی کند گمان بردنده<sup>۳</sup> که رحمت از رقت قلب است، چنان که گروهی را شهوت به ارادت ملتبس شد برای آن که عند شهوت بیشتر احوال محبت باشد، و رحمت مختص نیست به عفو و اسقاط عقاب، بل عام است فی ضُرُوبِ التَّعْمَ وَالْإِحْسَان، نبینی که مُثُمٌ را ۱۰ بر کسی راحم و رحیم خوانند و اگر [چه]<sup>۴</sup> هبیج اسقاط مضرتی نکرده باشد.

حق تعالیٰ در این آیت چنین فرمود<sup>۵</sup>: اگر خدای تعالیٰ خواستی خلقان عالم جمله را برایمان داشتی و قهر کردی، ولکن نکرد و ایشان را با اختیار خود رها کرد تا ایشان هر کسی سربه رهی نهادند و به مختلف<sup>۶</sup> شدند و بر سر آن اختلاف می بودند. آنگه خواست<sup>۷</sup> تا استشنا کند گروهی را، گفت: إِلَّا قُنْ رَحْمَ رَيْكَ؛ الا آن کس را ۱۵ که خدای بر او رحمت کرده بود، که به رحمت و لطف خدای تعالیٰ از آن اختلاف امتناع کند و نظر کند و ایمان تحصیل کند، و خدای تعالیٰ خلقان را خود برای رحمت آفریده است. وَتَمَتْ كَلِمَةُ رَيْكَ لِأَقْلَىْ جَهَنَّمْ؛ و تمام شد سخن خدای تعالیٰ که گفت: پر باز<sup>۸</sup> کنم دوزخ از جن و انس، از پری و آدمی، و مورد این کلمه تهدید و تحذیر است خلقان را، از آن که از آنان باشند که خدای تعالیٰ دوزخ<sup>۹</sup> به ایشان پر باز<sup>۱۰</sup> کند؛ و تمام کلمه وقوع مُخْبِر خبر باشد علی ما آخْبَرَ عَنْهُ، و اینما آراد قوله: ۲۰

۱. مج: قلب.

۲. آو، آج، بم، مل، مج، آز + را.

۳. چاپ مرحوم شعرانی: برند.

۴. آو، آج، بم، آن: آن؛ مل: او.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۶. همه نسخه بدلها: و مختلف.

۷. اساس: خواستند؛ به قیاس با نسخه آو، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. آج، آن: پربار.

۹. آج، آز + را.

فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقْوَى، لَا مُلِئَّنٌ جَهَنَّمُ ...، و این «لام» جواب قسمی مضمر است، والتقدير: قَسْمًا لَا مُلِئَّنٌ وَيَعْبُدُنَا لَا مُلِئَّنٌ، و به جای «لام» گفتند: «آن» بشاید<sup>۱</sup> این جا و هر کجا تأویل آن باشد که: بَلَغْنِي أَوْ أَنْتَهُ أَلَيْ، أَفْقِيلَ لَيْ يَقُولَ بَدَائِي لَا ضَرِبَّكَ، و بَدَائِي أَنْ أَضْرِبَكَ، و این قول کوفیان است و همانا مطرد نبود همه جای- والله آغلتم.<sup>۲</sup>

۵

قوله: وَكُلَّا نَفْعَلْ عَلَيْكَ ، التقدير: وَكُلُّ الْقِصَصِ نَفْعَلْ عَلَيْكَ . و نصب اوبر مفعول به<sup>۳</sup> باشد؛ ما همه قصه<sup>۴</sup> پیغمبران با تو می گوییم. و «من»، تبیین را باشد<sup>۵</sup>. ما نَسْبَتِ يَهْ فُؤَادَكَ ، بر این قول بدل باشد از او، بَدَلُ الْبَعْضِ مِنَ الْكُلِّ . و گفته اند: این «ما» مفعول به است، و «كُلًا» مصدر است چنان که: قَضَيْتُ كُلُّ الْقِصَصِ وَخَيَّثْ كُلُّ الْحَكَايَةِ وَحَقَّ الْحَكَايَةِ وَمَا آشِيَةِ ذِكْرَ . و «آباء»، جمع نَبَأْ باشد، و نبأ خبری بود که در او شانی بزرگ بود، يَقُولُونَ: لِهَذَا الْأَمْرِ نَبَأْ وَشَأْ وَخَطَبْ بِمَعْنَىٰ<sup>۶</sup> . قوله: ما نَسْبَتِ يَهْ فُؤَادَكَ ؛ آنچه به آن دل توبر جای داریم. در او دو قول گفتند، یکی آن که: به تسکین و تقویت، و دویم<sup>۷</sup> : به دلالت و حجت و الطافی که تورا در آن بود از نفی شبہت. قوله: وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَحْقٌ بِهِ تَوَاعِدُ در این، عبدالله عباس وحسن ومجاهد گفتند: یعنی در این سورت، و جُبَانِي گفت: [۲۰۱-پ] في هَذِهِ الْأَنْبَاءِ وَالْأَخْبَارِ زَجَاجَ گفت: في هَذِهِ الْأَزْمَانِ وَالْأَيَّامِ . فَتَادَهُ گفت: یعنی في هَذِهِ الدُّنْيَا، و قول اول درست تراست. وَمَوْعِظَةٌ ، وحق را برای آن تعریف کرد که یکی است، و تکریر مَوْعِظَةٌ وَذِكْرٍ برای آن است که، مَوْعِظَةٌ انواع باشد، حق تعالی نوعی از آن انواع خواست؛ و<sup>۸</sup> پندی و یاد کردی<sup>۹</sup> و یاد دادنی<sup>۱۰</sup> است مؤمنان را.

۱۰

۱۵

۲۰

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُوْمِنُونَ اعْمَلُوا؛ وَبِكُوَافِي مُحَمَّدِ این کافران مصربِر کفر را:

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۸۴ و ۸۵.

۲. اساس: بشاید؛ آج، به، آن: بشاید؛ به قیاس با نسخه مع، تصحیح شد.

۳. آج، به، آن: مفعول؛ مل: مفعول له.

۴. همه نسخه بدلها: قصه های.

۵. چاپ مرحوم شعرانی + «ما» في قوله.

۶. آج، به، مل، مع، آن: دوم.

۷. آج، آن: یاد کردنی.

۸. آج، آن: یاد دادنی.

۱۰ **إِعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانِيْكُمْ؛ بِرْ كُنْتِيْ**<sup>۱</sup> بِرْ تَمْكِينْ<sup>۲</sup> وَتَوَانَيَيْ خَوْد، يَعْنِي مَكْنِيْ<sup>۳</sup> آنچه تَوَانَى كَرْدَن، وَأَيْن بِرْ سَبِيلْ تَهْدِيد وَوَعِيد اسْت، وَمَرَادْ نَهْي اسْت يَعْنِي مَكْنِي، وَمَثْلَه قولَه: ... إِعْمَلُوا هَا شِئْمَ<sup>۴</sup> .

۱۱ **إِنَّا عَامِلُونَ؛ كَه ما بَخَواهِيمْ**<sup>۵</sup> كَرْدَن با شَمَا آنچه سَزَاي شَمَاست، وَأَيْن أخْبار است از آنچه خَواهد كَرْدَن با ايشَان.

۱۲ **وَأَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ؛** وَانتَظَارْ كَنِيْ كَه ما مَنْتَظَرِيمْ، يَعْنِي شَمَا انتَظَارْ كَنِيْ آن خَبَر رَا كَه ما مَنِ دَهِيمْ كَه ما مَنْتَظَرِيمْ آن رَا كَه شَمَا مِنْ گُوبِي وَتَهْدِيد مِنْ كَنِي. وَكَفْتَنَد، معْنَى آيَت آن اسْت كَه گَفْت: شَمَا هَرْ چه خَواهِي [كَنِيد]<sup>۶</sup> كَه ما ايمَان طَاعَتْ خَدَائِي خَواهِيمْ كَرْدَن، وَتَوقُّعْ كَنِي وَانتَظَارْ وَپَايِ داشَت آن رَا كَه كَرْدَه باشَي كَه ما مَنْتَظَرِيمْ جَزَاي عمل خَود رَا.

۱۳ **وَإِلَهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛** وَخَدَائِي رَاسَتْ غَيْب آسمَانَها وَزمِينْ، يَعْنِي هَر چه در آسمَانَها وَزمِينَها پُوشِيدَه باشَد خَدَائِي دَانَد، وَمُورَد اين هَم وَعِيد اسْت. **وَإِلَهِ يُرْجِعُ الْأَفْرَّكَلَةَ؛** وَكَارَهَا هَمَه با او شَوَد وَمَرْجَع وَماَك آن با او باشَد. **فَاعْبُدُهُ؛** او رَا پِرْسَت وَتَوْكِلْ كَن بَرا او، امْرَاسَت از خَدَائِي تَعَالَى به عَبَادَت وَپِرْسَتْش او، وَتَوْكِل<sup>۷</sup> وَاعْتِمَاد كَرْدَن<sup>۸</sup> بَرا او. **وَمَا زَيْكَ يَغَافِلْ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛** وَخَدَائِي توَغَافِلْ نِيَست وَسَاهِي از آنچه ايشَان مِنْ كَنِند.

۱۴ **أَهْلُ مَدِينَه وَابْنُ عَامِر وَحَفْص وَيَعْقُوبْ خَوَانِدَنَد:** «تَعْمَلُونَ» بالثَّاء عَلَى الخطَاب؛ از آنچه شَمَا مِنْ كَنِي، وَبَاقِي قُرَاء به «يا» خَوَانِدَنَد عَلَى الْخَبَرْ عَنِ الغَائب. وَنِيزَ خَلاَفْ كَرْدَنَد در آن كَه خَدَائِي<sup>۹</sup> گَفْت: **وَإِلَهِ يُرْجِعُ**<sup>۱۰</sup> ! جَملَه قُرَاء خَوَانِدَنَد: **يُرْجِعُ**، به فَتْح «يا» وَكَسر «جَهِيم»، مَكْرَنَافَع وَحَفْص كَه ايشَان خَوَانِدَنَد: به ضَمَّ

۱. آج، مل، مع، آن: بِكَنِيد.

۲. آج، آن: تَمْكِين.

۳. هَمَه نَسْخَه بَدَلَهَا: بِكَنِيد.

۴. آسَاس: نَدارَد؛ آج، آن: هَرْ چه مِنْ خَواهِيد مِنْ كَنِيد؛ مل: هَرْ چه مِنْ كَنِيد، كَنِيد؛ به فِيَاسْ با نَسْخَه مع،

اَفْزُودَه شَد.

۵. مل: وَتَوْكِلْ عَلَيْهِ.

۶. مل: اعْتِمَاد كَن.

۷. هَمَه نَسْخَه بَدَلَهَا، بِجزَعْ مع + تَعَالَى.

«يا» وفتح «جسم» على مالئم يُسمّى فاعلها. قراءت اول: من رجع يرجع باشد، وقراءت دوم: من رجع يرجع<sup>١</sup>. ورجع هم لازم است وهم متعدّى، وبه مصدر فرق او پیدا شود كه مصدر لازم رجوع باشد و مصدر متعدّى رجع باشد.  
**کعب الأخبار** گفت: خاتمت توریت خاتمت سوت هود است، يعني این آیت.  
 والله أعلم وأحكّم.<sup>٢</sup>

٥

تَمَتِ الْمُجْلِدَةُ الْعَاشِرَةُ مِنْ<sup>٣</sup> السُّجُلَدَاتِ الْعِشْرِينَ  
 وَتَثْلُوْهَا سُورَةُ يُوسُفَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ :  
 [٢٠٢ - ر].



- 
١. آوه آج، به، مل، آز + باشد.  
 ٢. مل + بالقواب.  
 ٣. آوه آج، به، مج، لب: تم الجزء العاشر من التفسير و يتلوه في الحادي عشر قوله سورة يوسف. عليه السلام.  
 ٤. مل + انشاء الله وحده العزيز؛ مع + الْمَهْذِلِيَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْقَلُوْةِ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٌ وَ الطَّبِيعَينَ الظاهرين اجمعين، قد وقع الفراغ من تحرير هذا التفسير في يوم الجمعة الخامس والعشرين من شهر صفر سنة ثمان و خمسين والقاف ، به خط اضعف عباد الله غلام على ، اللهم اغفر لصاحبه ولكتابه ولقارئه ولمن نظر فيه بفضلك و بكرمك و برحمتك يا ارحم الراحمين ، تم.



مرکز تحقیقات کوسموپلیس علوم زمین

# فهارس



مرکز تحقیقات کتاب پژوهی و میراث اسلامی

واژه‌نامه ..... ۳۵۹
فهرست نامهای خاص ..... ۳۹۰
فهرست اماکن ..... ۴۰۱
فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فرق ..... ۴۰۳
فهرست کتابها ..... ۴۰۵
فهرست احادیث و اقوال پیامبر و ائمه(ع) ..... ۴۰۶
فهرست امثال عربی ..... ۴۰۸
فهرست امثال فارسی ..... ۴۰۹
فهرست اشعار عربی ..... ۴۱۰
فهرست اشعار فارسی ..... ۴۲۱



مرکز تحقیقات کشاورزی علوم زمینی

## واژه‌نامه

آب ریختن: اشک ریختن	۵
آب زده	۶۷
آجال	۹۸، ۹۴
آجل	۳۰۴، ۲۲۸
آجلأ	۱۵۴
آرایش	۲۲۶
آفرد / آفرید	۳۲۸
آگاهاندن	۲
آمد شد	۲۹۷، ۱۰۰
آمرزش خواستن	۲۲
آمرزگار	۲۴۴، ۱۹
آمن	۳۰۶، ۲۰۹، ۵۳
آواز دادن	۲۷۳
آوه کننده	۲۹۸
آهنگ (چیزی) کردن	۳۱۰
آیس	۲۶۳، ۲۳۴
الف	
ائمه ضلال	۱۴۳
ابتدا کردن	۳۰۰، ۲۸۷، ۲۵۱، ۶۹
اختلاص	۱۴۳
ابتدال	۷۷
ابتلاء کردن	۴۸، ۸۵
ابريق	۳۴
ایصار	۲۵۶
ابطال	۶۴
ابطال کردن	۶۳
ابطان	۲۴، ۴
ابعد	۸۲
اتباع	۲۵۸
اتساع	۶۴
اجابت کردن	۲۳۷، ۲۲۶، ۴۸، ۲۸
اجتناب کردن	۶۳
اجلاف	۸
احباط	۲۴۷، ۲۴۰، ۲۲۹
احراق	۴۳، ۲۵
احزاب	۲۵۲
آخیاء	۶۴، ۸۰
اخدادید	۱۰۳
اینجیات	۲۵۶، ۶۵
اخبار	۸، ۲۱۱، ۲۸۰، ۲۴۷، ۲۴۰
اختلاص	۱۴۳

از راه شدن	۶۶	اختلاط	۸۷، ۱۴
از روی :- بواسطه -	۲۳۰	اختلاط کردن	۷۰
از سبب -	۲۸۶، ۱۲	اختیار کردن	۶۳، ۷۳، ۷۳
از سر -	۶۳، ۶۲	آنچه حظ	۲۵۳
از سر (چیزی) رفتن	۳۰۷، ۱۷۱	ادا به (چیزی) کردن	۸۳
از سر (کسی) گردیدن: کسی را		ادبار	۲۷۸
بخشیدن	۷	اذلال	۳۱۱، ۲۱۹، ۲۸۸
از سر گرفتن	۱۸۴	آزادل	۲۶۰، ۲۵۸
از قبیل -	۱۵۶، ۳۳۳، ۲۶۳	ارب	۷۱
از (کسی) باز ایستادن	۲۳۲، ۲۶	ارتفاع	۲۷۱
از نزدیک -	۲۹۳	ارذال	۲۵۸
از هوش رفتن	۲۳۸	ارزاق	۹۴
اسپاط	۱۹۵	از برای	۵۲
ایستادن	۲۷۱، ۲۳۵، ۱۰۸	ازالت	۲۸۶
استخخار	۱۵۶	از اندازه بیرون	۲۶۱
استبداع	۳۰۴، ۲۸۶	از باب -	۲۹۱
امتناع	۳۱۵، ۱۵۵	از بعد -	۷۸
استبعاد	۲۸۶	از بین برگشتن	۳۱۵
استثنا کردن	۲۷۶، ۲۳۴	از پس -	۱۸، ۱۰
استخفاف	۷	از پیش -	۴۹
استدرج	۱۱۹	از پیش روندگان	۱۱
استدلال کردن	۸۱	از پی (کسی) رفتن	۲۵۱
استدن	۲۷۲	از (جایی) درشدن	۷۱
اشتره	۲۴۸	از (چیزی) پرداختن	۳۴
استزاده کردن	۱۳۳	از (چیزی) رغبت نمودن	۲۶
استضعاف	۲۶۵	از (چیزی) میل کردن	۶۷
استطاعت	۲۵۶	از حی -	۲۸۶، ۲۶۱

اضطرار	۲۵۹	استعاذه	۲۷۹
اضلال کردن	۶۳، ۶۴، ۲۵۳	استغاثت	۱۵۰
اضمار	۲۸۸	استغفار	۲۲۷، ۶۳، ۱۰
اضیاف	۳۰۹	استغفار کردن	۲۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۰
اطلاق	۲۷۷		۲۸۵
اعادت کردن	۹۶	استفتح	۲۵۳، ۱۶۰
اعباء نبوت	۲۲۰	استفهام کردن	۲۴۶
اعنیار کردن	۲۴۶	استیقدام	۱۵۶
اعتماد	۱۳۷	استمالت	۱۸۷
اعتماد کردن	۱۷۱	استنکاف	۲۶۰
اعتذار	۶	استنکاف کردن	۴۵
اعتراف دادن	۲۷	استوار گشته	۲۴۴
اعتقاد کردن	۲۶۱، ۸۲	أُستون	۲۶
اعجاز		استهزاء کردن	۲۶۴
اعرابی	۹، ۸	استیفاء	۱۳۵
اعراض	۲۳۰	اسد	۹۹
اعراض کردن	۲۸۹، ۲۸۶	اسقط	۲۴۸، ۶۵
اعزاز	۳۰۵	اسلام آوردن	۱۳
اعنی	۱۰	آشر	۱۶۶
اعواف	۲۸۰	اشراف	۲۴۲
إغراء	۲۵۳، ۱۱۰	اصابت	۷۸
إغواء	۲۶۲، ۲۵۳، ۱۱۰	اصحابان	۷۰
افتادن	۷۸، ۶۷، ۳۰	اصحاب الاعداد	۶۹
افترا	۲۹۳	اصحاب الحديث	۱۱
افترا کردن	۲۵۵	اصحاب بلا بيا	۷۹
افسوس داشتن	۲۶۵	اصنام	۲۵۵، ۱۱۵
افضال	۳۵۲	اضافت	۲۹۴

ابناءت	٢٥٦	إفک: دروغ	١٤١
ابناء	٣٣١	افگندن	٤١، ٨
ابيات	٥٩	افلاس	٤٤
ابرارخانه	٢٦٥	آقاویل	٢٣٦
ابزار گرفتن	٤٣، ١٧٢، ٢٨١	اقبال	٢٧٧
التظار کردن	١٩٥، ٩	اقتراح کردن	٢٩٤، ١١٨
انجاز	٥٥	اقتضا کردن	٨١، ٦
إنحاق	٢٥٠	إقدار	١٢٣
أند	٦٩	أقرب	٨٢
اندریافت	٢	أقط	١٨٠
اندوهگن	١٦٨	إقلاع	٢٧٥
اندیشه داشتن	٥٨	اکترات	٢٢٥
اندیشه کردن	٢٨٥، ٢٥٢، ٩٠	اکرم الاکرمین	٥٢
اندیشه ناک	٣٠٣	اکوان	١٠٠
انذار کردن	٢٥٧، ٨١	التباس	١١١
انزال	٢٨٠، ٢٤٩، ٢٣٧	التجاء	٢٨٧
انزال کردن	٣٦٧	التزاق	٤٠
انزعاج القلب	١٧٠	إيجاء	٣٤٩
أنزله	١١٧	اماءت	٦٤
أنزله کردن	٢٤٩، ٢٣٧	امارات	١٤٥
انشاد کردن	٥٤	امال	٩٢
انشا کردن	٩٥	امثال	٥٧
أنعام	٢٦٤	امثال کردن	٢٣٢
إنعام کردن ح	٢٨٢	امتحان	٢٨٠
انقطاع	٦٥	امتناع کردن	٢٧٣
انقاد نمودن	٢٣٧	أمردان	٣٠٩، ٣٠٢، ٣٠٠
أنواه	٦١، ٦٠	امساک کردن	٢٩٥، ٥٦

با (جایی) شدن	۲۲۸	اواهه	۶۱
با خدای بردن	۱۳۹	اویاشر	۲۶۰
با در (کسی) شدن	۳۰	اوچاع	۸۵
بادریسه	۱۲۴	اوتفادن	۵۵، ۲۷
بادیه	۸	اولان	۱۱
باربرگرفتن	۵۳	اوپیتر	۳۵۳
باروح	۱۵۰	اولبنان	۲۴۹، ۱۱
باز: به سوی —	۲	أوف	۶۳
بازآفریدن	۵۳	اهانت	۷
بازآمدن	۶، ۷۹، ۷۰	اهتداء	۲۲۱، ۱۴۳
باز استادگان	۲۷	اهل لسان	۱۲۹
باز استادن	۶۸، ۹۷	اهله	۹۹
باز ایستادن	۸، ۷۹، ۲۶	ایحاب	۸۱
بازبستن	۲۷	ایضاح	۲۵۹
بازپس استادن	۶۷، ۷۳	ایفاء	۳۲۱
بازپس ایستادن	۴	ایقاع	۲۴۰، ۳۰
بازارگان	۱۳	ایلاء	۱۰۶
بازبردن	۱۲۲، ۲۰، ۱۹	ایمان آوردن	۲۶۰، ۲۳۷
بازپس افتادن	۹۸	ایهام افگندن	۲۷۶
بازپس افغاندن	۶۸		
بازپس داشتن	۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۲	ب	
	۳۲۶	با / به	۴۹، ۶۶، ۷۶، ۸۷، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۵
بازپس رها کردن	۶۸		۲۸، ۲۹، ۵۵، ۵۲، ۴۶
بازپس گذاشتن	۶۸		۵۹
بازپس گردیدن	۲۹۹		۸۱، ۷۷، ۷۵، ۷۲، ۶۵
بازپس ماندگان	۶		۸۸، ۸۵
باز جای دادن	۵۵	با: به سوی —	۷
		با (جایی) بردن	۲۱۰

باصلاح آوردن	۳۳	بازدادن	۷۰
باغی	۲۴۸، ۲۳	بازدارندگان	۲۱
با فنا بردن	۵۳	بازداشت	۲۲۹، ۲۴۱، ۲۸۲
با (کسی) الطاف کردن	۶۳	بازرگان	۲۵۵
با (کسی) به راز درآمدن	۴۷	باززدن	۲۰۱
بالایین	۲۶۴	بازستدن	۲۲۷
بانگ برآوردن	۲۱۰	بازشدن	۲۲۴، ۸۰، ۷۴، ۲
بانگ داران	۳۱۳	بازشناختن	۴۹
باوردارنده	۲۸۱	بازفروختن	۵۲، ۱۳
باورداشت	۳۰۳، ۲۸۶، ۲	بازکردن	۲۶۴
با هوش آمدن	۲۳۸، ۲۶۷	بازگذاشت	۲۳
بوس	۲۶۳	بازگردیدن	۵۲، ۲
بییننده	۲۴۲	بازگرفتن	۷۲، ۷۲۵، ۲۴۵
پرخیزند	۷۴، ۸۰	بازگزاردن	۲۴۵
پترین	۳۰۹	بازگشادن	۲۷، ۲۶
بچاردن	۱۸، ۳	بازگشتن	۲۲۴، ۱۱
بچاردن	۱۸	بازگفتن	۲۶۲، ۲۶۲
بحیره	۱۶۱	بازماندگان	۶
بعخل	۲۵۰	بازماندن	۶۷
بدارنده (مُرسی)	۲۷۱	بازنمودن	۶، ۴۲، ۴۳، ۲۸۷، ۲۸۹
بداشت	۲۷۱، ۲۳۸	بازو:	به او ۴۹، ۴۹، ۵۱
بدل شدن	۳۲۰	باستی	ر بایستی ۳۷
بُدن: بودن	۱۸۶	با سر	— ۸۳
تر	۴۹	با سر (چیزی)	شدن ۳۰۳
تر	۷۷	با سر (کاری)	رفتن ۱۲۶
تر	۲۰۶	با سر (کاری)	شدن ۱۱۰
برآساییدن	۱۷۳	باسر (کسی)	شدن ح ۲۲۸

برآمدن	۷۱، ۱۲۸، ۲۹۸، ۲۷۵
براءت	۱۵۶
براندنه ( مجری )	۲۷۱
براثر	۶۹
بر پیختن	۲۶۶
بر بی ( کسی )	بردن ۳۲۰
بر بی ( کسی ) داشتن	۳۲۵
بر بی ( کسی ) رفتن	۲۴۶
بر جای بودن	۴۲، ۸۶، ۱۳۷
بر جای داشتن	۳۲۸
بر جمله : کلا	۲۲۷
بر جوشیدن	۲۶۸، ۲۴۴
بر ( چیزی ) بودن	۱۱۶
بر ( چیزی ) حمل کردن	۳۴۹
بر ( چیزی ) راندن	۲۵۶
بر ( چیزی ) وعید کردن	۳۵۰
بر حساب	۳۰۰
برخواندن	۱۵، ۵۰، ۱۴۳، ۱۳۸، ۲۶۲
برخوردار گردانیدن	۲۲۸، ۲۲۸
برخورداری دادن	۲۲۴
برخورداری گرفتن	۲۸۳
برد : پارچه کتانی راه راه	۱۷
برداشت	۱۳
بر دست داشتن	۱۵۰
بر روی در افتادن	۲۹۷
بر سبیل	۷۷، ۳۰
بر سر ( چیزی ) بودن	۳۵۲
بر سر ( کار ) بودن	۲۳۵
بر سنجیدن	۱۶
بر عیب	۴۹
بر کردن	۳۵۴
بر ( کسی ) بنی کردن	۱۲۵
بر ( کسی ) ترسیدن	۳۲۰
بر ( کسی ) خائف شدن	۸۲
بر گشتن	۲۲۵
برگ : ساز و برگ	۶۷، ۶۷
برگرداندن	۲۳۰، ۲۸۰
برگرفتن	۱۳، ۶۶، ۶۶، ۷۷
برگ و ساز	۵
بریدن : طی کردن	۷۴
بر گماردن	۴۹
برندانستن	۸۴
بر نشاندن	۱، ۵، ۶
بر نشستن	۶۷
بروج	۹۹
بر وجه خود راندن	۲۵۷
بر وفق	۷
بریان کردن	۳۰۲
برهه ح	۱، ۵، ۲۶۳
بساختن : تهیه کردن	۳۰۲
بشارت	۱۰
بشارت دادن	۲۲۷
پسر	۷۱

به پناه آمدن	۲۷۱	بصیر ۶۴
به جایی - در حقیقی	۱۲۵	بصیرت ۲۵۸، ۸
به جایی بازدادن	۵۸	بنظر ۲۳۴، ۱۶۶
به (جایی) درآمدن	۱۳۲	بطلان ۷
به (جایی) فروشدن	۷۰	بعث ۱۴۹، ۱۱۰
به جواب درآمدن	۲۶۱	بغد ۱۰۷
به (چیزی) راه بردن	۳۲۹	بعل: شوهر ۳۰۵
به حال (چیزی) بازآوردن	۴۹	بغضاء ۲۳۰
به حد صلاح بردن	۴۹	بغفعه ۴۱
به حساب -	۲۹۱، ۲۶۱، ۲۵۴	بل ۶۴
به خاک افگن کردن	۳۶	بلغ ۲۷۵
بخوشیدن ۲۱۳ - خوشیدن		بلیات ۱۳۰
به درآمدن	۳۰۹، ۷۱، ۲۷	بمیراناد ۳۴
به درآوردن	۲۷۷	بنده بزنهادن ۱۷
به دروغ داشتن ح	۱۵۱، ۱۴۶، ۷۷، ۲	بنراندن ۲۶۰
به دست (کسی) بودن	۲۶۱	بشرسیدن ۲۵۰
به دل گذشتن	۸۲	بنزدیک: نزد ۸۰، ۷۴
به راز درآمدن	۴۷	بنگریزد ۲۶۸
به روی درافتادن	۷۱	بنیت ۳۹
بهری: بعضی	۸۵	بوار ۱۸۲
به زایل بودن ح	۲۱	به: برای (به خراب خانه آمده بودند) ۵۸
به سجده در افتادن	۵	به آواز آوردن ۱۳۷
به سجده شدن	۱۳	به امیری گرفتن ۲۸۸، ۱۷
به سرآمدن	۲۸۹	به اصلاح آوردن ۲۶۳، ۲۸
به شک افگندن	۹	به امام کردن: پیشا قراردادن ۳۳
به ظلم رفتن	۲۹۷	به بشارت گرفتن ۲۹۹
به قاعده	۲۳۴	به پای داشتن ۱۸۹

بیعت ۱۲	به قصد ۶۳
بیعت کردن ۵۳، ۴۸، ۴۵، ۴۳، ۲۱	به کار آمدن ۱۴۵، ۱۴۸
بین الایانیین ۳۹	به کار بودن ۲۶۴، ۲۴۹، ۴۸
بین البناهین ۳۹	به کار داشتن ۲۶۳
بیشت ۲۵۸، ۲۴۷، ۲۴۶	به (کاری) درآمدن ۳۲۴، ۳۲۱
پ	به (کسی) درآمدن ۲۳۰
پاداشت ۱۰، ح ۷۹، ۳۲	به (کسی) راه نمودن ۷۱
پاداشت دادن ۲۳۸، ۱۱۱	به (کسی) رها کردن؛ بخشیدن ۱۳
پادشاه ۲۴۹	به مثابت — ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۹۳
پاسخ کشته ۲۹۱، ۲۸۲	به مغفرت رسیدن ۲۲۸
پای داشت / پاداشت ۷۴، ۳۲	به موقع قبول افتادن ۳۰
پایمرد ۴۷	به ناله آمدن ۲۱۰
پر باز کردن ۳۵۲، ۳۲۸	به نشاط شدن ۴۹
پر خبریدن ۸۰، ۷۴	به نفس خود؛ شخصاً ۲۷
پرداختن از — ۳۶	به هزیمت شدن ۱۷
پردگی کردن؛ پوشاندن ۱۷۲	به هم / با هم ۲۲۹
پروردگر ۲۳۵	به هم آمدن ۲۷۵
پرهن / پرهن ح ۳۵	به هم برآوردن ۲۳۰
پترو ۲۴۷، ۲۴۲	بیداد کاران ۲۴۵، ۲۴۲
پتروی کردن ۲۸۲، ۳	بیداد کردن بر — ۳۲۵
پشت باز گذاشتن ح ۲۲	بیران / ویران ح ۳۶ → بیران شدن،
پشت به (کسی) دادن ۲۸۷	بیران کردن
پلید داشتن ۸۰	بیران شدن ح ۴۱
پناه با (کسی) دادن ۲۴۵	بیران کردن ح ۴۲
پوشیده داشتن ۲۳۰	بیرون آمدن ۷۲، ۲۶۵
پیختن ۲۶۶، ۲۳۰	بیضه ۸۲
	بیع ۲۱

تحذیر کردن	۸۱	بی سپردن ح	۷۳
تحضیض	۲۰۷، ۱۱۸	پیشینان	۱۱
تحیت	۹۱	پیشینگان	۱۱، ۳
تخته بند ح	۲۵۳	پیغام گزار	۲۳۵
تخجیل	۲۲۵، ۱۸۵	بی (کسی) گرفتن	۲۵، ۲۲
تخصیص کردن به —	۱۲۹	بی گیری کردن	۳۲۵
تحفیف کردن	۱۲	پیمانه کم داشتن: کم فروشی کردن	۴۰
تخلف کردن	۷۸		۲۲۰
تخلیت	۱۰۷		
تخلید	۳۳۶	ت	
تخلیط	۱۴۹	تابان / تاوان ح	۱۶، ۹
تخلیف	۶۸	تابانیدن	۲۳۹
تخویف	۹۶	تاوان	۹
تخیز	۲۲	تابیب	۶۲
تدبر کردن	۹۰	تباعت	۲۴۶
تدکیر	۲۵۶	تبخیس	۳۲۳
تدکیر گفتن	۸۰	تبرا کردن	۵۸، ۵۰
تدلل	۵۶	تبع	۲۴۷
تدليل	۲۶۵	تعیض	۹
تریض	۹	تبئی	۱۷۴
ترسا	۲۵۲، ۷۱، ۳۴	تبیین	۲۷۹
ترسکار	۱۶۹	تبیچه	۴۰۵
ترس یافتن	۳۰۳	تفقیل	۳۴۴
ترغیب	۲۶۰، ۷۸، ۳۱	تعجب ح	۱۰
ترهیب	۱۳۴، ۹۶	تجهیل	۱۴۴
ترزیک	۲۵۱	تحدی	۱۸۵، ۲۳۵
تسیب	۲۲۲، ۱۳۹	تحذیر	۲۵۷

تسبیح	۶۱
تسبیح کردن	۲۳۲
تسدید	۴۹
تسدید کردن	۲۴۶
تسليم	۸۱
تسويت کردن	۱۴۴
تصدیق اکبر	۱۴
تصدیق کردن	۲۸۶، ۷۷
تضاعیف	۲۵۴
تضليل	۱۴۴
تطفیف	۳۲۲، ۳۲۳
تعاطی کردن	۲۵۲، ۲۳۵
تعجیز	۲۳۵، ۲۱۷
تعجیل کردن	۳۶
تعذیب	۳۸۷
تعذیب کردن	۱۰۷
تعرّض رساندن	۴
تعریض	۲۰۷
تعزّز	۳۱۳
تعزیر	۱۵۹
تعطف	۲۸۶
تعلق داشتن	۲۵۷
تعلّل	۱۶
تعلل کردن	۶
تعلیل	۲۷۷
تعتت	۲۶۸، ۱۱۷
تفخیم	۹۲
تفريق	۳۵
تفسیر دادن	۶
تفصیل دادن	۲۲۷، ۲۲۶
تفضل	۶۵
تفقه	۲۴۹، ۸۱
تفویت	۲۵۳
تقرّب	۱۰
تقرّب کردن	۵۰
تقریب	۲۶۰
تقریب	۲۸۴، ۲۵۶، ۲۳۴، ۸۵
تکامل	۷۲، ۷۰
تکبیر کردن	۱۳
تکرمت	۱۰۴
تكلف کردن	۲۴
تكلیف	۴۹
تلیس	۱۸۳، ۱۴۹
تلف	۲۷۴
تلف نفس: مرگ	۲۹۵
تلوا	۲۴۶
تمارد ح	۲۳
تمام دادن	۲۲۷، ۲۲۶
تمام داشتن	۳۲۱
تمدّح	۳۲۲، ۱۵۲
تمر	۱۸۰
تمسک کردن	۷۳
تمکین کردن	۳۳
تنافی	۲۷۶

ثغر	۲۷۶
ثوابت	۸۴
ثور	۲۶
	۲۷۷
<b>ج</b>	<b>تناقص</b>
جائز	۹۵، ۵، ۱
جاد	۶۱، ۳۰
جادوی	۸۱
جامه فگندن	۳۱۱
جان برداشت	۲۴۱
جان به حنجر زمیدن	۷۲، ۷۰، ۳۲
جان به هلاک دادن	۶۱
جهالیت	۷
جهار	۲۷۵، ۲۴۰
جهنم	۲۲۸
جهد	۴۸
جهود کردن	۱۷۲
جهد	۶
جذب	۲۸۸، ۲۵۳
جدل	۲۸۷
جدی	۳۲۱، ۸۳
جدام	۶۱
جزیده	۶۹
جزع	۶۸
جزع کردن	۲۳۲
جسمات	۲۸۶
جمل	۲۸۴
	<b>ث</b>
ثبات کردن	
ثبت کردن	

حث کردن	۸۱	جنات	۸
حجج	۳۲۸	جماد	۲۸۶
حدیث کردن	۴۳، ۴۷، ۵۸، ۶۷، ۲۹، ۲۳۸	جمع کردن	۳۲۶
		جمله؛ همه	۲۸، ۷۸، ۸۰، ۹۰
		جانان	۴۸، ۴۵
حدر کردن	۸۱، ۸۰	جنینده	۲۸۱
خرج	۵	جواب گفتن	۲۷۸
حرمان	۲۶۲	جواد	۲۳۹
حسب	۸۶	جوارح	۴۶
حسنت	۷۸	جوزا	۹۹
حسن حال	۲۵۶		
حشر کردن	۱۳۶	چ	
خصید	۱۲۸، ۳۳۱	چربیدن	۱۶
حضر	۵۲، ۸۸	چره کردن	۳۰۳
خط	۲۵۳، ۶۵	چسبیدن؛ میل کردن	۲۲۸، ۶۶، ۲۲
		حفظ کردن	۲۸۸
حظر داشتن	۲۴۳	چشم داشتن	۳
حکایت کردن	۶۷، ۲۹۱	چشانیدن	۲۲۵
حکما	۷		
حکیم	۹۲، ۹	ح	
حلق	۱۷	حاته	۲۵۶
حلیلت	۵۳	حاصل آمدن	۱۲۴
حمایت کنندگان	۲۴۱	حاصل شدن	۲۳۹
حمل	۹۹، ۵۳	حایض	۱۲۶
حمل کردن	۱۰۱، ۲۵۳	حایل شدن	۲۷۴
حیم	۹۷	حیال	۱۸۵
حنادریستن	۳۰۲	حبوط	۲۴۰
حنجر / حنجره	۲۱۵	حث	۲۳۵، ۳۱

دایره: عاقبت بد ۹	حیف ۲۲۰، ۳۴
دایره بر (کسی) گردیدن ۹	حواس ۴۶
دخلت ۸	حوالات ۲۵۳
درآمدن ۶۶، ۶۹، ۷۷، ۸۷، ۸۹	حوالت کردن ۲۳۶
درآمیختن ۲۷، ۱۹	حوت ۹۹
درآوردن ۳۴	حیرت فوت ۱۳۰
درآویختن ح ۳۴۷	حیس ۱۷
درافتادن ۲۱	حیولت ۲۷۴
درباب — ۳۷	
دربردن ۳	خ
درستن ۳۰۲	خائف ۸۲
درربع آمدن ۵۳	خارق عادت ۸۴
درپوشیدن ۲۱۰، ۳۵	خازن ۱۸۴، ۴۷
درپیختن ۲۳۰	خاسر ۲۹۴
درپیش — ۶۹، ۵۰	خاک افگن: زباله دان ۳۶
درپیش (کسی) شدن ۵۰	خالص العمل ۷۶
درج ۹۸	حامل ۴۴
درجۀ — ۶۷	خایف بودن ۲۵۸
درچشم (کسی) آمدن ۲۶۱	خُبرت ۸
در(چیزی) درنگریستن ۱۰۱	خذلان ۸۰، ۶۸
درخواستن ۳۳	خوالف ۶
درد آرنده ۲۵۷	
در دعا گرفتن ۱۰۹	د
در دل او فتادن ۱۳	دابه ۲۳۱
در دل داشتن ۴	دارالقرار ۴۴
در رحمت بردن ۱۱	داعی ۳۱
در رفتن ۲۷۰	داعیان ۲۹۱

دست یکی کردن ۱۸۰	در زانو افتادن ۲۳۸
دشخوار ۵۲	درزی: خیاط ۲۶۳
دشخواری ۶۵، ۲۲	در شدن ۱۳۱، ۷۱
دعامه ۹۸، ۳۳۱	درشک ۲۵۲
دعایی ۲۳۷	درهاندن ۴۹
دعوات ۱۰	درفشنده ۲۴۴
دعوت کردن ۲۶۷	در وجود آمدن ۳۲
دعوی ۲۴۷	دروده ۳۲۵، ۱۲۱
دعوی کردن ۱۳	در وعظ گرفتن ۳۱۱
دفتر ۴۲۳	دروغ بر (کسی) نهادن ۱۷۴
دلال ۴۵	دروغزن ۱۴، ۳۵، ۲۴۲، ۷۰، ۲۵۸
دلالت کردن ۴۵	دروغزنان ۲۸۰، ۷۶
دلالت نهادن ۹۷	درینده دوز: خیاط ۲۶۳
دل با (کسی) راست کردن ۱۲۵	دزم شدن ۲۹۸
دل برگردانیدن ۲۳۰	دست از (کسی) بداشت ۲۷
دل به (کسی) دادن ۴۷	دست باز داشتن ۲
دلیل انگیختن ۸۴	دست به بیعت دادن ح ۴۵
ذمار از (کسی) برداشت ۲۱۹	دست به دعا برداشت ۱۲۵
ذکو ۹۹	دست بیعت دادن ۴۵
دمیم ح ۴۴	دست دراز کردن ۲۹۵
دنی ۴۴	دست در دست (کسی) نهادن ۱۵
دواست ۲۶۴	دستور باش ۲۴۹
دوایر بد ۹	دستور باشی ۷۱
دوپله ۲۴	دستوری ۱۶۶
دون — ۷۶	دستوری خواستن ۳۱۳، ۳۰۷، ۶۱، ۶، ۲
دون هفت ۵۴	دستوری دادن ۱۶۶، ۹۶، ۴، ۱
دویم / دوم ۴	دستوری یافتن ۳۱۴

راه دادن: هدایت	۲۲	ذلش: تحریر	۱۳۷
راه داران	۲۱	دیگ پایه	۳۳۷
راه نمودن	۴۲، ۷۷		
راه یافتن	۲۴۸	ذ	
رایاتها	۱۹۵	ذائق	۱۵۹
رای دیدن	۲۹۲	ذاریات	۲۴۹
رایض	۴۸	ذبح	۲۷
رؤسای ضلال	۱۴۳	ذرّه	۱۶۸، ۱۱۵
رؤیت بصر	۳۱	ذل کردن	۵۱
ربع	۲۵۵	ذمیم	۱۷۵، ۴۴
ربیعی	۸۶	ذهب	۱۱۶
رجاء	۳۳، ۱۰۱		
رجاع	۳۰	ر	
رجس	۸۳، ۲۱۷	راز کردن	۴۷، ۵۱
ترجم کردمانی	۳۲۳	راست داشتن	۲
رحمت با سر (کسی) آوردن	۳۰	راست دل	۷۶
رحمت کردن	۱۶۶	راست شدن	۴۹، ۹۶، ۷۶
رخصت	۷۶	راست کردن	۶۸
رذل	۲۵۸	راستیگر	۷۷، ۱۴۶، ۲۰۹
رزیده	۲۱	راستیگران	۷۳، ۷۵
رسناق	۴۶	راغب	۲۳۷
رسن	۲۶۷	راندن: طرد کردن	۲۶۲، ۲۷۱
رسوا کردن	۸۵	راننده: طارد	۲۴۲
رسیدن: شدن	۵۷	راننده ( مجری )	۲۴
رش	۲۹۸	راهب	۴۴
رشک آمدن	۳۰۰	راه بردن	۱۲۴
رضوان	۴۰	راه پاییدن	۳۵

زجر ۱۱۱	رغبت کردن از— ۷۳
زجر کردن ۱۶۴، ۸۰	رغبت نمودن از— ۷۷، ۲۶
زُحل ۹۹	رفتن: گذشتن ۷۲
زفاف ۲۲۸، ۱۶۶، ۱۶۰	رِفْد ۳۳۱
زَفَرَ ۳۳۵	رفعت دادن ۱۲
زمام ۲۳۶	رفق کردن ۸۲
زوالي آفتاب ۱۳	رقْتَ قلب ۳۴۹
زهادت ۴۶	زَمَاد ۳۳۷
زهراه ۹۹	ركوع کنان ۲۱
زهراه داشتن ۴۴	روا بودن ۴۵
زيانکارتر ۲۴۱	رواندن ۱۲۰
زيان کردن ۲۴۱	روانیدن (متعدّی از رفت) ۱۲۳
سائمه ۱۶۶	روایت کردن ۸، ۱۴، ۲۶
سائح ۵۶	روزبزرگ: روز قیامت ۲۲۹
سابقان ۱۵، ۱۲، ۱۱	روشنایا ۹۷، ۹۰
سابق شدن ۲۲۷، ۲۴۴	رومی ۸
ساج ۲۶۴	روی بر (کاری) کردن ۲۲۰
ساده کردن ۲۳	روی بر گردانیدن ۲۲۹
ساز: ساز و برگ ۶۹-۶۷، ۳۴	روی در (جای) نهادن ۲۱۱
ساز (چیزی) کردن ۲۶۴	رهبّت ۱۶۴
ساز راست کردن ۶۸	رهط ۴، ۳۲۳
ساز کردن ۶۷	رياضت ۴۹
سامع ۱۶۸	ريهیدن ح ۴۱
ساهی ۳۵۴	ز
سايق ۲۴۸، ۱۹۳	زاد ۲۳۷، ۶۵
	زبان دراز کردن ۲۴

سایل	۳۵۱
ساوه بر (کس) افگندن	۷۷
سباع	۲۶۴
سبحان	۳۹
سبطي	۱۹۶
سبق بردن	۱۱
سبق برند گان	۳
سبی	۷۸، ۲۴
ستیزه کش	۲۹۰
سجود کنان	۲۱
سخت آمدن	۸۷
سخربیت	۳۲۱، ۲۶۵، ۲۶۴، ۸۳
سخط	۲۰۷
سداد	۲۹۲
سدید	۲۵۸، ۲۷۷
سرار	۹۸
سر به (جانی) نهادن	۳۵۲
سر در پیش افگندن	۳۰۲
سر در (چیزی) پیختن	۲۳۰
سر در (چیزی) کشیدن	۲۳۰
سر در نهاده رفتن	۳۰
سرطان	۹۹
سریت	۸۰، ۷۹
سریدن	۷۳، ۲۲
سطیر	۲۸۱، ۲۶۴
سیعر	۸۰
سیفاح	۸۶
ش	
شاد	۲۲۷، ۳
شاتگ	۲۳۰
شاهد	۲۴۷
شاپستان	۲۶۰، ۷۷، ۴۷، ۲۹
شبان روز	۲۷
شهابات	۱۱۶
شحناه	۲۳۰
شددن: رفتن	۳۰، ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۸۱، ۹۹
شذوذ	۳۴۰
شراء کردن	۴۵

صعید ۳۳۳	شراک ۱۷
صغریسن ۱۶، ۱۵	شرایط شرع ۸
صفع ۷	شعبده ۲۸۶
صفقة بیع ۴۵	شفاعت خواه ۹۰
صلات ۴۶	شفاعت کردن ۵۷
صلب ۲۳۱	شفقت ۴۵
صلوات ۱۴، ۱۰	شکافتن ۲۴۸
ضمم ۲۵۶	شکر گزارندگان ۵۶
صنایع ۲۶۶	شماردن ۹
صنع ۲۸۷	شمارده آمدن ۲۳۳
صورت نگاشتن ۲۴۸	شهیق ۳۳۵
صیانت ۸۶	شیات ۱۹۵
صیانت کردن ۷۷	شیرین سخن ۲۳۰
ضیخت ۲۹۷، ۲۲۲	شیرین منظر ۲۳۰

ض	ص
صال ۱۸۹	صاحب بصیرت ۴۹
صالان ۶۰	صاحب رایت ۱۷
ضایع گزاردن ۷۸	صادق النیه ۷۶
ضجارت ۱۰۶، ۲۷۰	صانع ۲۶۴
ضجه برگرفتن ۲۱۰	صایم ۵۶
ضرار ۳۵، ۳۷	صایم الدهر ۵۶
ضلان ۶۳، ۸۷	صبح ۳۳
ضمان ۵۶	صدقه کردن ۵۰، ۷۲، ۲۲۹
ضمان کردن ۲۵۰	صدود ۱۳۰
ضمره ۲۲۲	صرف کردن ۲۳۶
ظن بردن ۲۹	صرفه ۲۳۶

ضيغت ٤٩	ع
عيجز كننده ٢٤٣، ٢٤١	عاجز
٣٠٤، ٢٧٤، ٢٣٨	عاجل
١٥٤ ح	عاجلاً ح
٢٩٣، ٢٩٠، ٢٩١، ٤٨	عاصى شدن
٢٣٢	عالم الذات
١٣٠	عاهات
١٤٠	عبر
٨٠، ١	عتاب ح
٥٠	عقل
٥٠	عنيق ح
٣٠١	عجاجل ح
٣٠١	عجاجيل
٣٠٦	عجب داشتن
٥١	عجب رسيدن
٣٠١، ٤٢	عجل
٢٥٧	عدول
٢٠٩	عذاب برداشت
٥	عذر انگیختن
٦	عذر خواستن
٤	عذر خواهند گان
٢٥٨	عربیت
٢٣٢، ٢٢٤، ٨٨	عرش
٣٠	عرض افتادن
٤، ٢٤٠	عرض کردن؛ معرفی کردن
٣١٢، ٢٤٠	عرضه کردن ح
٤٨ داشتن	طاعت (کسی)
٢٣	طاغی
١٩٦	طاقدا شدن
١٢٦	طلاق
١٢٦	طامث
٣٠٢	طبعیخ
٣٠٥	طپانچه ح
٨٤	طرايق
٩٥، ٢٣٢	ظرفه العین
١٢٨	طری
٢٣٥	طريقت
٣٠	طعن زدن
٤٦٠	طعنه زدن
٢٩	طمأنیته
١٩١	ظمس
٤٨، ٢٦٣	طعم برداشت
٢٦٦	طیور
٧٢	ظن
٢٥٥، ١١٤	ظن بردن
٣	ظن
٣٧٨	ظ

غایب شدن	۲۳۸	غرف	۱۸
غاوی کردن	۲۶۱	عروق	۴۶
غایب شدن	۶۳	عریش	۶۷
غرامت	۹، ۳	عسرت	۶۵
غرق	۲۵۰	عصا	۱۳۴
غرقد → بقیع غرقد		غلطارد	۹۹
غرقه کردن	۲۴۳	عقیف	۱۳
غزا	۷۹	عقاب	۲۶۲، ۶۳، ۶۵
غزات	۴، ۴	عقاب کردن	۲۲۸
	۵۴، ۳۵، ۳۴، ۲۷، ۲۶، ۲۵	عقبه	۱۶
		عقد بیع	۵۰
	۷۸	عقر	۲۹۵
غزوات	۷۷	عقرب	۹۹
		عقوبت کردن	۸۶
غیش	۲۶۳، ۵	علج	۳۰۹
غفران	۳۹	عفار	۲۹۱
		عمارت کننده	۲۸۲
غفور	۲۷	عمل کردن	۲۳۹
غلاء	۳۲۰	عنی آن	۱۱۹
		عند نزول	۲۶۲
غمام	۱۸۱	عند	۲۹۰
غمز	۸۵	عيال	۱۳، ۱۲
غنما	۷۸	عيناً	۷
غنما کردن	۳۳۵		
غوایت	۲۶۲، ۲۶۱	غ	
غوابیل	۱۲۷		
غبیظ	۷۸	غازیان	۷۹، ۵۶

## ف

فاجر

فاحشه

فارغ شدن

غ

فروش آمدن	۱۳	نایت بودن	۲۵۳
فروش آوردن	۴۱، ۶۶، ۲۸۵	نتوی کردن	۱۹۶
فروش	۲۵۳	نجات	۱۱۹
فروشنده	۷۰، ۷۸، ۷۸، ۴۱، ۳۹	فجور	۷۷
فروض اعیان	۷۹	فحل	۱۹۶
فروض کفايات	۷۹	فخر آرنده	۲۲۵
فروفرستادن	۷۵، ۸۵، ۱۰۹، ۲۲۶	قدیت	۱۵۹
فروفسگندن	۱۶۶	قدیمه کردن	۱۴۸، ۱۷
فروماندنه	۱۲۵	فرا باقتن	۲۴۰، ۲۵۳
فروهلهیدن	۲۱۹	فرا بافته	۲۲۵، ۲۲۶
فریشتگان	۲۳۲، ۱۱۹، ۳۴، ۲۵، ۱۴	فرا پیش داشتن	۱۴۷
	۳۰۳، ۲۹۹، ۲۷۹، ۲۵۳، ۲۴۹	فراز آمدن	۳۰۲
	۳۰۸، ۳۰۴	فراز رسیدن	۹۱
فریشته	۲۴۶، ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۶۱، ۲۶۰	فراز شدن	۳۰۸
فزع	۲۶۶	فرا کردن	۲۸۴
فُساق	۳۲۸	فرا گرفتن	۱۹، ۳، ۲۷، ۱۶۳
فسوس	۲۶۷	فرض	۲۹
فسوس داشتن	۲۶۴، ۲۶۴، ۲۲۵	فرض کفايات	۷۹
فُسوق	۱۶۴	فرمان دادن	۲۸۹
فضیحت	۲۴	فرمان یافتن	۵۷
فَظْر	۲۸۴	فرمایندگان	۲۱
فطیر	۲۸۴	فروآمدن	۱۴، ۱۴، ۶۵
فظیع	۳۲۱	فروباختن	۱۴۹، ۱۷۴، ۲۲۶، ۲۴۰
فلک	۱۳۵		۲۶۳، ۲۵۳، ۲۴۳
		فروبافته	۲۲۶
ق		فروبردن	۲۷۵، ۲۴۵، ۳۹
قاری	۱۳۹	فروپوشیدن	۱۶۴

قطع مسافت کردن	۷۹	قابلد، ۱۹۳	۲۴۸
قُبَب	۱۷	قبایح	۲۷۴
قُعُود	۲۹۷	قبح	۳۸
قفا	۳۰۹، ۶۷، ۱۳	قبضة قدرت	۲۵۳
قلت	۷۸	قبح	۲۶۲
قلت ذات اليد	۲۶۰	قبيل: مانند	۲۳۶
قلت فکر	۱۱۶	قال کردن	۸۲
قلت لبث	۱۵۳، ۱۲۹	قططی	۸۰، ۱۲
قلق	۳۳	قدوم کردن	۹۴
قِمطَرَه	۱۳۴	قدوه	۵۸
قوام	۱۷	قرابات	۲۲۰
قوس	۹۹	قرارگاه	۲۲۴
قوس فرح	۲۵۰	قربات	۱۰
قول سایر	۲۵۶	قربت	۱۰
قیبر	۲۹۷	قرصت ح	۱۳
قیله کردن	۴۳	قرصه	۱۳
ك		قرط	۱۱
كاربا (کسی) افتادن	۴۲	قرعه برآنداختن	۳۱۲
كاربستن	۲۸۵، ۱۱۴، ۶۳	قرن	۲۴۹
كارزار کردن	۴، ۳۴، ۵۴، ۷۴، ۸۲	فرح	۲۵۰
كاركتنه تر	۳۳۳	قصارا	۲۳۷
كاره	۱۵۶، ۳۵۰	قصد کردن	۲۳۶، ۴۸
كاره بودن	۶۲، ۱۷۰، ۲۵۹	قصر	۱۰۰
کاشتن	۲۶۴	قصص	۲۸۰
کاهانيدين	۲۷۵	قصه کردن	۳۲۵
کشم عدم	۲۸۴	قصای نسب	۷۶
		قضبان	۳۹

گرفتن ( فعل شروع )	۳۰
گرگن	۵۸
گرمگاه	۶۷، ۶۶
گروهانی	۲۴۵
گریه بر ( کسی ) افتادن	۲۳۸
گزافکاری	۱۶۷
گزیراندن	۱۴۵، ۱۲۳
گزیریدن	۷۱
گلوا / گلوه	۲۷۵
گمان افگننده	۲۸۲
گمان بردن	۲۳۶، ۹، ۸
گواهان	۲۴۱
گواه بودن	۲۸۱
گواه خواستن	۸۷
گواه کردن	۲۸۶
گواه گرفتن	۲۸۱
گوای / گواهی	۲۴۷، ۱۴
گوای دادن	۳۵
گوش داشتن	۳۲۸، ۱۰۹، ۹
گوی ح	۳۹
کثیرالرجوع	۳۰
کند	۲۰۶
کراکردن	۴۵
کرانه	۲۱
کردن : ساختن	۳۵
کرسی	۱۰۱
کری / کراکردن	۴۵
گزدم	۲۷۱
کلی	۲۵۳، ۲۴۱
کسب کردن	۲۴۶
کش : که اورا	۴۴
کشتندگان	۵۴
کفارت	۲۹، ۲۷، ۲۶
کفاف	۱۳۹، ۷۸
کم خدمت بر میان بستن	۴۵
کناره زیده	۲۱
کواكب	۹۹
گتوح	۱۶۸
گوئی	۱۶۸
کید کردن	۲۸۱



L	گ
لابد	گردش بد
لابه	گرد کردن
لایت	گردن نهادن
لبن	گردیدن
لجاج	گرفتن : بر گریدن

میایعت کردن	۶۶
مبتدع	۸۵
مبتدل	۲۲۲
مبصر	۲۳۲
مظلان	۴۳
مبین کردن	۸۲
متابع	۶۴
متابعت	۴۴
متابعت کردن	۲۳
متاثر	۱۶
متحاکمان	۴۹
متخلفان	۱۰۰
متغیران	۱۳۹
متزده	۲۶۳
متروک	۲۴۷
مشبع	۱۴۱
مسئلی	۶۱
متصدق	۳۲
متداول شدن	۲۳۵
مُتعظ	۲۵۶
منفصل	۳۳۴
متقارب	۲۵
منمرد	۴۹
متناول	۳۲۳
متتفق	۱۱۱
متوانیان	۴۵
متولی	۴۵

مداهنت کردن	۳۴۵	مثبتات	۱۵۱، ۵۳
مدابینات	۹۸	مثال	۲۳۶
مدرکات	۲۹۵	مثل	۲۶۲، ۲۴۱، ۲۳۶
مذین	۳۲۰	مجادله کردن	۲۹۸، ۳۳۴
مذعور	۱۳۷	مجاذب	۲۸۸
مذمت	۶	مجانین	۲۷۹
مذمومه (عواقب -)	۹	مجتمع شدن	۲۸۷
مراوحه	۶۵	مجرة	۲۵۰
مریبل	۳۲۲	مجروسی	۸
مرفوپس	۱۶۵	محاجت	۱۴۲
مرکوب	۲۷۹	محبط	۲۴۰
مریب	۲۹۲	محترف	۲۶۴
مریت	۲۰۵	محدث	۲۲۷، ۳۱
مریخ	۱۱	معدنان	۲۳۷
مزاده	۶۵	محرض	۳۱
مزیق	۱۸۱	شحرم	۹۸
مزبله	۴۲، ۳۶	محکم کار	۲۱، ۲۰
مزکی <sup>۱</sup>	۲۷	محروم	۹۷
مزیدن	۶۵	یعن	۲۵
مزدگان	۲۲۴	معیص	۳۲۱، ۳۳
مزدگانی	۲۲۴	مخالطت	۳۳
مزده دهنده	۲۲۷	مُخبر	۷
مزده یافتن	۷۴	مخبران	۲۳۳
مساعت	۱۵۵	مُختلف	۱۶۸
مساعدت کردن	۷۸	یخته	۲۴۸
مالمه	۲۹	مخاطی	۸۲
مستائنس	۱۳۱	مخلقان	۲۳۷

مضاره ۳۵	مستائف ۲۸۹، ۱۸۴
مضاعف کردن ۲۵۶، ۲۴۱	مستبدع ۲۹۲، ۲۵۸
مضات ۲۰	مستبصر شدن ۸۰
مضطر ۱۱۷، ۲۵۹	مستحیل ۱۵۱
مُضل ۱۱۶	مستخلص ۲۲۹
مضمر ۲۳۴	مستغنى شدن ۱۳
مطاع ۳۱۱	مستقصى ۳۴۹، ۱۰۲
مطاوع ۳۰۸	مستقيم القلوب ۷۶
مطاوعت نمودن ۱۴	مستكين ۳۲۲، ۶۰
مطرد ۳۹، ۲۷۱	مستودع ۲۳۱
مطموس ۱۸۹، ۱۹۱	مستولى شدن ۹۰
معاتبان ۸۰	مستيقن ۸۰، ۶۱
معدان ح ۳۹	مُسَيِّد ۳۲۲
معادلم ۳۹	مستد کردن ۴۹
معارضه ۲۳۵	مسرفان ۱۸۷، ۱۷۷، ۱۱۰
معارضه آوردن ۲۳۷، ۲۳۶	مشارات ۴۴
معاخص ۲۷۳	مشارک ۱۲
معامل ۵۵	مشاقت ۳۲۳
معاند ۲۴۶	مشترى ۹۹
معتذران ۴	مشتهای ۱۳۳
معتمد ۲۴۷	مشتهيات ۲۹۵، ۲۰۲
معجب شدن ۵۱	مشغول شدن به ۲۳۷
معجز ۲۳۵	مشيت ۲۶۲، ۳۲
معذران ۶، ۴	مصالح ۱۸
معذوران ۶، ۷	مصلى ۱۸۸
معذور بودن ۵	مصيب ۸۲
معطوف ۳۱	مصلير ۱۵۳

مکانت	٣١٥	معلل کردن	٦٠
مکاھی	٣١٨	معتر	٢٩١
مکذب	١٥٠	مغالبت	٢١٧
مکذبان	١٥١	معایب	٢٥٩
مکرم	٤٩	معایبه	١٢٥
مکروه	٣٠٥	مغزی	٣٣
مکلف	٨١، ٢٧	مفتری	٢٦٣
مکلفان	٣١، ٢٨	مفتيان	٢٠٤
مکناد	١٦٢	مفر	٧٢
مکیال	٣٢٠	مقطور	٢٨٤
قلأ	٢٥٨	مفوض	٢٣٥، ٦٤
ملابس	٢٨٥	مقالات	٥٤
ملاذ	٢٠٢، ٧٢	مقاربات	٢٧٠، ٣٣
ملازم	٦٢	مقاسات	١٣٨
ملازمت کردن	١٤	مقالات	٢٣٧
ملاست	٢٣	مقالات	٢٣٣
ملال آمدن	٧٢	مقام کردن	٤، ١٤، ١٤، ٨٠، ٧٣، ٣٧، ٣٦
ملامت	٢٥٦	٢٦٤، ٨١	
ملت: دین	٥٨، ٥٧	مقتبسات	٢٣٤
ملجاه	٢٧٤، ٢٦٢، ٢٥٩	مقتدایان	٢٠٤
ملکت	٤٩	مقر آمدن	١٩
مشع کردن	٢٤٥	مقری	٢٥٨
مشع گردانیدن	٢٢٨	مقریان	٣٠٥، ٢٨٧
مملوک	٤٦	مظهوری	٢٨٨
منازعت	٣٦	مکاسب	٣٣
منافی	٢٦٢	مکالمت کردن	٣٣
مناقض	٢٤٧	مکالمہ	٢٩

مهجور	۳۳	مناقصه آوردن	۲۳۶
مهربردل (کسی) نهادن	۶، ۲	مناکحت	۳۱۲
مهرگ: مهره	۳۰۲	مناویه	۸۱
مهلهل	۳۱۰	مُنتفع بودن	۲۵۵
مهین	۴۴	منتقض	۲۴۷
میانین	۲۶۴	مشت نهادن	۲۹۱
میاه (مجاری)	۴۶	مُتلخیق	۲۱۵
میزان	۹۹	مندوبات	۲۳۴
میسره	۹۲	منذران	۸۱
		منسخ	۷۹، ۷۸، ۶۳
		منسخ کردن	۲۲۶، ۶۳
		منظر	۲۷۷
		منظوع	۲۱۱
		منظعد شدن	۶۶
		منظمه	۲۳۵
		منظوص	۳۲۰
		منکر	۱۶
		منکرشدن	۲۸۳
		منهی	۳۱۴
		موقعه کردن	۳۰۸
		مورچه خرد	۲۷۰
		موبق	۶۱
		مولع	۴۲
		مولم	۲۷۹، ۲۵۷
		مونق	۱۲۸
		مهانت	۱۳۵
		مهتدی	۱۳۲

مرکز تحقیقات کتابخانه ملی اسلامی  
نایابیست

نایابیشیده

نایابیست

نایبراسته

نایخواهنده

ناسخ

ناشتاب گشته

ناصیبه

نافره

نافیه

ناگرویدن

نامزد کردن

نام کرده

نام نهاده

نایافت

ناییه

نبیل

نقیص	۲۶۳	نجوت	۱۹۸
نکال	۲۹۶، ۱۱۱، ۱۵۵	نَخْب	۷۵
نکبات	۱۳۰	نَحْر	۲۹۵
نگر	۳۰۳	نَخْسِيَان ح	۳
نگاه دارندگان	۲۱	نَزْع	۳۰۵
نگریدن	۲۵۴، ۷۰	نَزْع کردن	۲۳۴
نمایز کردن	۴۲، ۱۳، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۳۳، ۳۵	نَزْوَع کردن	۴۲
نمایزگاه	۱۸۹، ۷۱، ۶۹، ۴۱	نَزْه	۴۶
نواهی	۲۷۸	نَسَابَه	۱۱۱
نوه	۱۱۹	نَسْبَت کردن	۲۸۶، ۱۴۰
نُوق	۲۹۴	نَسْق	۲۳۲
نون؛ ماهی	۲۱۲	نَشَانه ساختن	۲۲۸
نهانخانه	۲۶۵	نَشْو	۸
نه آنستی	۱۸۰	نَشْر	۱۱۶
نهای؛ نیستی	۳۴	نَصْح	۲۶۲، ۲۶۱، ۲۶۳
نهی کردن	۲۹۱	نَصْرَت کردن	۲۶۰
نیران	۵۰	نَصْوَب	۱۲۸
نیکو عملتر	۲۳۲	نَظَام دادن	۲۳۶
		نَظَائِر	۲۶۴
و		نَظَم دادن	۲۳۷
وائق	۱۸۱	نَفَاق	۸
وادانده	۲۰	نَفَقَه فرستادن	۷۹
والله	۴۸	نَفَقَه کردن	۳، ۷۹، ۷۴، ۱۰، ۹، ۵
والی	۶۴		۷۹
وبال	۱۲۷	نَفَقَه؛ مانده شدن	۱۴۰
وحدائیت	۱۶	نَفَصَان کردن	۲۲۶

ویش	۶۱
وحید	۳۶
و دیعت	۲۳۱
و دیعت گاه	۲۲۴
ور / برح	۷۵، ۲۱
ورز	۳۳۰
و رعتر	۲۳۳
و سع	۲۳۷
و صن	۲۴۸
و صبله	۱۶۶
و عده دادن	۳۵۰
و عده گاه	۲۵۲، ۲۴۰
وعظ کردن	۸۰
وعید	۸۵
وعید کردن	۳۵۰
وفا کردن	۷۶
وقع	۱۶
وقوع داشتن	۲۴۰
وکیل دار ح	۴۷
وکیل داران ح	۴۷
وکیل دران	۴۷
ولی	۶۴
هالک	۴۵
هایل	۲۷۴
هبوط	۲۷۹
هجران کردن	۳۳
هجران نمودن از	۷۰
هجرت کردن	۱۱
هدایت دادن	۶۳
هدم	۴۳
هدوه	۳۱۵
هزل	۷۶
هزینت شدن	۱۷
هنجارگیران	۲۲
هوام	۲۶۴
هوان	۳۲۴
ی	
یارستان	۱۳۱، ۲۹
یاوند / یابند	۸۲
یسیر	۴۴
يهودی	۸

## فهرست نامهای خاص

ابن اسحاق	۲۳	آ
ابن الاعربی	۹۴	آدم (ع) ۴۶، ۱۱۵، ۲۶۸، ۲۹۱
ابن الانباری	۸۷	آدم ابوالبشر ـ آدم
ابن الکوَا	۲۵۱، ۲۴۸، ۱۰۴	آزر ۵۹
ابن بُزیده	۳۷	آسیه ۱۸۶
ابن جرَّجَر	۷۵، ۲۴۶، ۲۶۹، ۲۷۷	الف
	۳۰۸، ۳۱۷	آباذر ـ ابوذر غفاری
ابن حیریر	۲۸۸	اباطاہر ۱۹۸
ابن زید	۲۳، ۳۷، ۲۴، ۴۲	ابا عامر الزاهب ۳۵
	۱۲۳، ۷۸، ۴۲	ابان بن تغییب ۲۳
ابن سیرین	۱۸۸، ۱۹۱، ۲۴۰	ابا هریره ـ ابوهریره
ابن عامر	۳۸، ۴۲، ۸۶، ۹۲، ۹۶	ابراهیم (ع) ۲۲، ۴۶، ۵۹، ۳۴
	۱۲۲، ۱۴۲، ۱۶۴	۶۰، ۶۲، ۱۱۶، ۲۹۷، ۲۰۲، ۱۸۸
	۳۰۵، ۲۵۷	۳۰۵، ۲۵۷، ۱۹۶، ۱۴۲
	۳۳۲، ۳۴۱، ۳۵۴	۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۲۹۹، ۲۹۸
ابن عباس	۲۶۶	۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۸
ابن عثییه	۸۶	۳۲۰
ابن عُثییه	۱۶۴، ۲۶۸	ابراهیم تخصی ۲۴۶
ابن کثیر	۹۲، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۳۶	آقرهه صباح ۵۷
	۱۴۲، ۳۱۴، ۳۴۱	ابلیس ۴۸، ۲۰۷، ۲۷۰
ابن کیسان	۱۰۵، ۱۶۹، ۱۷۱	ابن ابی اسحاق ۱۸۰
ابن ماتع	۲۳۹	ابن ابی نجیع ۶۱

- ابن مُحَيْصٍ ۸۶، ۸۹، ۱۰۵، ۲۷۱، ۳۴۶  
 ابوجهل ۵۷ ۳۱۷  
 ابوجاتم ۹۴، ۲۹ ۳۶۶، ۳۱۴، ۳۰۶، ۸۲  
 ابوحازم المدنی ۱۲ ۸۶  
 ابوحبیبة بن الازعر ۳۴ ۱۴  
 ابوحنزة الشمالي ۳۰۹ ۱۷۰  
 ابوحنیفة ح ۲۲۳ ۲۷۰  
 ابوحنیشه سه ابوحنیشه عبدالله بن خیشه ۱۸۸  
 ابوحنیشه عبدالله بن خیشه ۶۷، ۶۹ ۳۱۲  
 ابوذؤب ۱۷۹ ۳۶۵، ۲۲۹، ۲۴۶  
 ابوذر سه ابوذر غفاری ۲۵۰، ۷۷، ۶۲، ۱۴ ۱۹۷  
 ابوذر غفاری ۲۵۰، ۷۷، ۶۲، ۱۴ ۱۹۷  
 آبورجاء العطاردی ۲۷۱ ۹۵  
 ابوزوق ۹۲، ۱۱۷، ۱۱۶، ۳۳۹ ۲۸۸  
 ابوزراوه ۱۷ ۳۴۷  
 ابوزید ۴۰ ۸۹  
 ابوزید الانصاری ۲۰۸  
 ابوسعید الخدیری ۳۷، ۱۶۴، ۳۱۶ ۷۹  
 ابوتسلمه ۳۷ ۳۶۱، ۳۳۹، ۲۱۷، ۸۴، ۱۵، ۱۴  
 ابوصالح ۵۶، ۲۴۶، ۱۹۱ ۳۱۶  
 ابوضحنی ح ۱۸۸ سه ابوالصلحی ۱۶۴، ۵۰  
 ابوطالب ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۶ ۳۱۷  
 ابوعامر ۳۴ ۷۸  
 ابوعامر الزاهب ۳۲، ۳۶ ۲۲۳  
 ابوعبد الرحمن ۳ ۱۹۸، ۱۲۳، ۹۷، ۹۲، ۴۲، ۴۲  
 ابوغُبيدة ۲۸، ۶۲، ۹۴، ۱۳۶، ۱۸۰ ۳۴۶  
 ابوجعفر الباقر سه محمد باقر (ع) ۱۶۵  
 ابوعزیز بن عمیر ۱۷

ابوعسلی	١٢٣، ١١٧، ٩٧، ٦٦، ٣٩
ابوهریرہ	٢٣٩، ٢٣٨، ١٧٠، ٧٩، ٣٠
ابویونس	٦٢
أبی حمیلہ	١٤
أبی هریرہ	٢٣٩، ٢٣٨، ١٧٠، ٧٩، ٣٠
أبی الجلد	٢١٠
أبی بکر	٢١٨، ٣٢
أبی ذر	أبی ذر ۱۰۷
أبی عبد الله مسعود	٥٥
أبی عمران الجوني	٢١٠
أبی عمران الجوني	٢١٠
أبی کعب	١١
احمد بن صالح	١٩٨
اخفشن	اخفشن ۱۰۷
اخنثس بن شریق	٢٤٠
آزھری	١٦٠
اسحاق	٢٩٨، ٣٠٥
اسرافیل	٣٠٠
اسماعیل	٨٦، ١٩٨، ٢٩٦، ٣٠٠
اسماعیل بن ایاس بن عفیف	١٢
اشعری	اشعری ۱٠٧
اضمیعی	٥٤، ١٧٩
اعرج	١٧٩
اغمث	٥٦، ٣٢١، ٣٦٩، ٢٠٨، ١٠٦
اعشی، الأعشی	١٤٢، ٩٢، ٢٨، ١٠
امرؤ القيس	٢٥٢، ٢١٧، ١٩٢
	٢٥٩، ٢٣٦، ١٦٠، ٩٧
	٢٥٠
ابوعسلی	١٢٣، ١١٧، ٩٧، ٦٦، ٣٩
ابوعلی جبائی	١٤١، ١٣٧، ٨٠، ٢٩
ابوعلی فارسی (الفارسی)	٢٧١، ٢٥٨
ابوعلی قاسم	٣٣٠، ٢٧٣، ١٩٨، ١٨٦
ابوغامرو	٩٢، ١٤٣، ١٤٢، ١٠٠
ابوغیثہ	٣١٤، ٢٦٧، ٢٥٨ ح
ابوغیثہ	٢١٤
ابوغیثہ	٢٥٨
ابوغیثہ اللیثی	٢٦٧
ابوغیثہ	١٦٤
ابوقیس	٢٦
ابولبابة انصاری	٢٢، ٢٧، ٢٦
ابومالک	١٨٨، ٢٤
ابومجاز	١٨٨
ابومیثلز	١٨٨
ابومحلی	١٨٨
ابومخلن	١٨٨
ابومسلم محمد بن بحر	ابومسلم محمد
ابین بحر الاصفهانی	ابین بحر الاصفهانی
ابومسلم محمد بن بحر الاصفهانی	ابومسلم محمد بن بحر الاصفهانی ۱۹۳
	٣٢١
ابومعاذ	١٧٩
ابوموسی اشعری	١٢، ٢٥٢، ٢٥٦

المرقس	۹۷
امیر المؤمنین سے علی بن ابی طالب(ع)	
آنس ۶۱، ۲۱۸	
آنس بن مالک ۱۴	
التهروانی ۱۹۸	
او زاعی ۷۸	
آفس ۲۶	
آفس بئ حجر ۱۹۸	
ب ۱	
باطالب سے ابو طالب	
باہریدہ سے ابو باہریدہ	
باقر سے محمد باقر (امام —)	
بیجاد بن عثمان ۳۴	
بیحیرا ای راہب ۲۰	
بیخداش ۳۴	
بیچمی (البیچمی) ۱۴۲، ۲۱۷، ۲۹۶	
بیزی ۱۱۳	
بلال بن ابی بُردہ ۱۰۵	
بنت خویلد سے خدیجه	
بویکر و راق سے ابویکر و راق	
بودر سے ابودر	
بوسعید خدری سے ابوسعید الخدری	
ت	
تاریخ ۵۹	
تمیم بن قیس ۳۲۳	
ث	
شعیبی ۲۴۷، ۱۱	
شعلہ بن حاطب ۳۴	
ج	
جاریہ بن عامر ح ۳۴	
جابر بن عبد الله (انصاری) ۱۲، ۴۱، ۵۰	
جیاثی ۱۳۱، ۷۹، ۷۶، ۶۵	
جیاثی سے ابو علی جیاثی	
جبریل (ع) ۳۵، ۱۰۲، ۱۳۱، ۱۹۶، ۱۳۱	
جیاثی ۱۹۸، ۱۹۷، ۲۶۷، ۲۴۷، ۲۴۶، ۱۹۸، ۱۹۷	
جیاثی ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۰، ۲۹۷	
جیاثی ۳۱۷، ۳۴۷	
جیختنی ۲۰۸، ۱۷۹	
جد بن قیس ۲۶	
جعفر ۲۷۰	
جعفر سے جعفر بن ابی طالب	
جعفر بن ابی طالب ۷۶، ۳	
خ	
حارث بن عامر ح ۳۴	
حارثہ بن عامر ح ۳۴	
حام سے حام بن نوع	
حام بن نوع ۲۶۶، ۲۶۰، ۲۷۰	
حبيب ۴۲	
حبيب بن یسار ۲۴۷	
حجاج ۱۷۱	
حزام ۲۶	
حزیل ۱۸۶	
حدیقة بن الیمان ۲۵۰	

خلف بن ياسين الكوفي	٤١	حسنان بن الثابت	٩٤
خليل	٣٤٣	حسن	٤، ١٠، ٩٤، ٩٢، ٨٣، ٢٩، ١٠، ١١٤، ٩٤، ٩٢، ٨٣، ٢٩، ١٠
خنساء (الخنساء)	٢٧٨، ٢٧٨		٢٣٤، ٢٠٢٠٨، ١٢٠، ١١٧
خُويَّلَد	١٣		٣١٧، ٣٠٧، ٢٩٤، ٢٧٧، ٢٤٦
	ذ		٢٥٣، ٣٢٢
درويش محمد مشهدی ح	٨٨	حسن بصری	٨٠، ٦١، ٥٦، ٣٥، ٢٥
ذَفِيد	١٨٩		١٨٠، ١٧٠، ١٣٤، ١١٥، ١١٣
	ذ		٢٣٠، ٢٢٦، ٢١٤، ١٩٧، ١٨٦
ذوالرقة	٩٤، ٢٨٨، ٣١١		٣٤٦، ٢٦٨، ٢٦٢
ذوالقرنين	٢٤٨	حسن بن مسلم	٦١
ذوالثون مصری	١٦٥	حسين بن الفضل	٢٤٦، ١٦٥، ٨٧
	ذ	الحسين بن عاصم الكوفي	٥٤
رُوبة	١٧٣، ١٧٣	حُفَص	٤٣٥، ٣٢، ٤٢، ١٠٠، ٦٦، ٤٢
ربيع	١٨٨، ٣١٧، ٢٤١		١٥٣، ١٤٢، ١٠٠، ٦٦، ٤٢
ربيعه	١٢		
رماني	٢٦٥، ٢٣٤، ٢٠٣	حُكْم	٢٦٩، ٦١
روح	١٢٠	الْحُلْوَانِي	١٩٨
رُؤس	١٦٥	الْحَمَاسِي	١٩٨
ريشاء	٣١٢	حُمَزَة	٨٥، ٧٦، ٦٦، ٥٤، ٤٢، ٣٢
	ر		
زادان	٢٤٧		
زجاج	٤، ٨٣، ٨٢، ٦٢، ٥٥، ٢٣، ٩	حَنْظَلَة	٣٣
	١٥٧، ٩٤، ١١٦، ١٣٠، ١٣٨، ١٣٨	حوَا	٢٦٨
	١٨٠، ٢٥٨، ٢٥٧، ٢٣٣، ٢٥٥	خ	
	٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٩، ٣٢٩	خَالِدٌ بْنُ تَمَدَّنٍ	١٦٤
	٣٥٤	خَدِيجَة	١٣، ١٢
	٣١٢	خُرَيْمَةُ بْنُ ثَابَتَ (ذُوالشَّهَادَتَيْنِ)	١٥
		خلف	١٦٨، ٥٤، ٣٢

سعید بن جعییر	۴۷
۱۶۹، ۹۲، ۶۲، ۵۶، ۲۶	
۳۱۷، ۲۵۲، ۲۰۹، ۱۸۹	۳۴۲، ۲۶۸، ۱۷۰، ۸۶، ۳۸، ۲۷
سفیان بن عینه	زهیر
۵۶	زهیر
سفیان ثوری	زهیر بن حباب الكلبی
۳۴۴	۲۳۶، ۱۰۵
سلام	زیاد الأَعْجَم
۱۸۰	۳۵۰
سلمان	زیبا ح
۲۵۰	۳۱۲
شمر بن عطیہ	زید
۳۱۰	۹، ۳۴، ۲۲۳
سهل بن حنیف	زید آرقم
۳۴	۱۲
سهل بن عبدالله	زید اسلم
۱۶۵	زیدالخیل
سیبویہ	زید بن ابان
۱۱۳، ۳۳۹، ۲۲۷، ۳۴۳	زید بن اسلم
ش	زید بن الخیل
شعب	زید بن ثابت
۶۲	زید بن حارثة
شعبی	زید بن صوحان
۱۲، ۹۲، ۷۸، ۳۰۵	ص
شعبی بن شعبی بن یثرون بن نویب بن مدین بن ابراهیم	ساره
شعبی بن یثرون بن نویب بن مدین بن ابراهیم	سام
۳۲۰-۳۲۴، ۳۱۸، ۲۴	ش
۳۴۸	شندی
شهر بن حوشب	۲۴، ۲۶۹، ۱۱۵، ۸۶، ۴۲، ۲۳۰، ۲۰۹
۱۰۶، ۶۰	۳۱۷، ۳۱۰، ۳۰۸، ۳۱۱، ۲۶۸
ص	۳۴۵
صادق (ع)	سعد بن عبد العزیز
۸۷، ۷۸، ۵۴	سعد بن معاذ
صالح (ع)	سعد معاذ
۲۱۴، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰	سعد معاذ
۳۱۹، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۱	سعید
۳۲۴، ۳۲۳	سعید بن المُسَيَّب
صالح المُرَى	سعید بن جعییر
۲۱۰	سعید بن جعییر
ض	سعید بن جعییر
ضحاک	سعید بن جعییر
۷۵، ۶۴، ۲۶، ۲۵، ۱۱، ۴، ۳	سعید بن جعییر

- عبدالله بن المبارك ٧٨  
 عبدالله بن امية ٥٧  
 عبدالله بن عمر ٧٩  
 عبدالله بن قسيط المكى ٨٦  
 عبدالله دوالبجاذين ١١  
 عبدالله رواحه ٤٣  
 عبدالله زبير ١٧١  
 عبدالله سلام ٢٠٤  
 عبدالله شداد ٢٣١، ٢٣٠  
 عبدالله عباس ٢٥٤، ٢٤، ١٢، ١٠، ٣، ٢٥٥، ٢٤٠، ١٢، ١٠، ١١٠  
 ، ٢٦، ٦٥، ٦٢، ٥٦، ٤٢، ٠٢٩  
 ، ٧٦، ٧٩، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٦  
 ، ٩٣، ١١١، ١١٣، ١١٥، ١١٥  
 ، ١٨٨، ١٨٦، ١٣٤، ١٣٢  
 ، ٢٢٦، ٢١٧، ٢١٤، ٢٠٩، ٢٠٧  
 ، ٢٤٦، ٢٣٣، ٢٣١، ٢٣٠، ٢٢٩  
 ، ٢٤٧، ٢٤٧، ٢٥٦، ٢٦٣، ٢٦٤  
 ح ٢٦٦، ٢٨، ٢٧٠، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٦  
 ، ٣١٠، ٣١٥، ٣١٥  
 ٣١٧، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٦  
 عبدالله عمر ٣٧، ١٦٤، ١٧١، ١٦٤  
 عبدالله مسعود ٥٦، ٦٦، ٦٦، ٦٦  
 ، ٢٥٠، ٢٢٩، ٢١٤، ٢١٠، ٢٠٩  
 عبدالمطلب ٧٦، ٥٧  
 عبيد ٢٣٦  
 عبيد بن عمير ٦١  
 عبيدة حارث ٧٦
- ، ١٥٠، ٨١، ٨٣، ٨٧، ٩٣، ٨١  
 ، ٣٠٠، ٢٤٦، ٢٠٢، ١٨١، ١٧٠  
 ٣٤٦، ٣٣٩، ٣١٧، ٣١٤، ٣١٠  
 ضمیره ح ٢٣٢  
 ط  
 طبری ١٥٨  
 طرقه ٢٣٦، ١٨١  
 طلحة بن عبد الله ١٠٤  
 طلحة بن عبد الله ٧١  
 طلحة بن مضریف ٢٠٨  
 ع  
 عاصم ١٨٤، ١٤٢، ١٢٨، ٩٢، ٨٢  
 ، ٣٤١، ٣٠٥، ٢٥٧، ١٩٧  
 عامر بن الْبَكَّير ٣٦  
 عامر بن الطفیل ٤  
 عباد بن حُنَيْف ٣٤  
 عباد بن عبد الله ١٤  
 عبادة صامت ١٧٠  
 عباس به عباس بن عبدالمطلب  
 عباس بن عبدالمطلب ٦، ١٢، ١٣، ١٢، ٣١٧  
 عبد الرحمن بن أبي سعيد الخدري ←  
 أبوسعید الخدري  
 عبد العزیز بن یحیی ٩٤  
 عبدالغفار بن الواحد بن کمال الدین  
 عبدالله القرشی ح ٨٨  
 عبدالله بن أبي اوفر ٢٩  
 عبدالله بن أبي نجیع ١٢

- عمران بن حصين ۷۹
- عمر بن أبي ربيعة المخزومي ۲۷۸، ۱۹۲
- عمر خطاب ۱۱، ۱۲، ۳۶، ۵۰، ۶۱، ۱۱۸، ۸۷، ۸۴
- عمر و بن الجموع ۱۷
- عمرو بن دينار ۳۰۸
- عمرو بن عثمان الصدقي ۱۶۵
- عمرو بن عوف ۳۳
- عمرو بن لحي ۱۱۶
- عمرو بن مقدى كرب ۱۰۴
- عنترة ۳۰۶
- عوف ۱۰۶
- عيسي (ع) ۲۶۷، ۲۶۶، ۱۶
- عيسي ۱۰۶، ۲۰۸، ۱۸۴
- عيسي بن عمر ۱۱۷
- غ**
- غايير ۳۰۴
- غسيل الملائكة ۲۲
- غفاره ۷۶
- ف**
- فاطمة زهرا ۸۶
- فالغ ۳۰۴
- فراء ۹، ۲۳، ۶۲، ۶۷، ۹۷، ۱۴۹، ۱۸۱
- فقاره ۲۱۷، ۲۰۴
- فقاره ۳۲۴، ۳۱۷، ۳۰۱، ۲۸۸، ۲۵۹
- فقاره ۳۴۴، ۳۴۱، ۳۳۷
- فرعون ۸۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۸۲
- غثة بن أبي لهب ۳۱۲
- عثمان ۱۶، ۶
- التعاجج ۳۴۶، ۹۴
- علوي بن زيد ۳۱۰
- عرثاء ۳۱۲
- عرسا ح ۳۱۲
- غروة بن الزبير ۳۷
- عزيز مصر ۴۷
- عطلا ۲۵، ۲۶، ۳۶، ۵۶، ۱۱۶، ۹۴، ۹۳، ۶۱
- عطاه بن أبي زباح ۱۲
- عطيه ۲۶، ۸۵
- عقبة بن عامر ۶۱
- عقبة بن مسلم ۲۳۹
- يعكرمه ۲۹، ۲۹، ۵۶، ۲۴۶، ۹۲، ۶۸، ۶۱
- غلقمه ۲۴۶
- علي بن أبي طالب (ع) ۴، ۲۶، ۱۶-۱۲
- علي ۷۶
- علي ۲۴۸، ۲۴۷، ۶۹، ۱۴۳، ۱۰۴
- علي بن ابي طلحه ۳۸
- علي بن زيد بن جذعان ۲۶۶
- عماره عمار ياسر
- عماره ۳۸
- عمارياسر ۱۴، ۲۵۰
- عمر خطاب

مالك الانصارى	١٨٧، ١٨٦، ١٨٥، ١٨٤، ١٨٣
كلبي ١١، ٤٢، ٢٩، ١٢، ١١، ٦٣، ٦٣، ٦٦	١٩٤، ١٩١، ١٩٠، ١٨٩، ١٨٨
٦٧٦، ٦٧٩	٢٠٢، ١٩٨، ١٩٧، ١٩٦، ١٩٥
٦٧٤، ٦٧٦، ٦٧٧، ٦٧٩	٣٢٥، ٣٢٩، ٢٠٧
٣٠٤، ٢٤٧	
كعنان ٢٦٩، ٢٧٣	النزارى ٧٨
كيبالى ١٦٤	ف
L	قابل ١١٥
لېيد ٢٣٦	قالون ١٩٨
لقمان - لقمان حكيم	قتاده ١٠، ١٢، ١٠، ٥٣، ٢٩، ٢٦، ٢٤، ١٢، ٦١
لقمان حكيم ح ٢٥٠، ٢٩	١٢٠، ١٠٦، ٩٢، ٨٥، ٧٨
لوط (ع) ١٨٩، ٢٧٧، ٢٩٨	٢٢٢، ١٩١، ١٧٠، ١٦٤، ١٣٤
٣٠٤، ٣٠٠ - ٣٠٤، ٣١٢	٢٣٠، ١٦٤، ١٣٠
٣١٦ - ٣١٢، ٣١٠، ٣٠٧	٢٢٧، ٢٣٢، ٢٣٠
٣٤٨، ٣٢٢، ٣١٩، ٣١٨	٣١٠، ٣٠٨، ٣٠٤، ٢٦٩، ٢٥٦
٣٢٢، ٣١٧، ٣١٤	
ماتع الأقضبى ٢٣٨	ثبىه ١٩٨، ٣
مازنى ٣٤٢	فُرظى ٣٤٦
مالك بن سليمان ٩٣	ك
مؤذج ٥٦	خزدم ٢٦
مبرد ٤٢	يسانى ٣٢
المتقب العبدى ٦٢	١٦٧، ١٣٦، ٩٤، ٩٢، ٥٤
مُثقل ١٩٤	٢٩٦، ٢٧١، ٢٥٩، ٢١٨، ١٩٨
مجاهد ٣، ٦٣، ٦١، ٥٦، ٤٢، ٦، ٣	٣٤٤، ٣٤١، ٣٣٢، ٣٠١
٦٠٦، ٦١٢، ٩٣، ٩٢، ٨٥، ٨٠	كعب الاخبار ٣٥٥، ٢٣٢، ١٩٦، ٩١
٦١٣، ٦١٣، ١٢٠، ١١٩، ١١٥	كعب بن زهير ١٩١
٦٢٧، ٦٢٣	كعب بن مالك - كعب بن مالك
٦٢٧، ٦٢٦	الانصارى
٦٢٧، ٦٢٣	كعب بن مالك الانصارى ٣٩٨
٦٢٨، ٦٢٣	كعب مالك ٦٨، ٦٩، ٧١ - كعب بن
٦٢٨، ٦٢٣	

- مُعَقِّبٌ بنُ قُشْيَرٍ ۳۴  
 معنٌ بنُ عَدَى ۲۶  
 مُفْضَلٌ (الْمُفْضَلُ) ۱۱۳، ۸۲  
 مُقاتَلٌ ۶۳، ۹۲، ۶۳، ۲۰۹، ۲۰۳، ۱۲۷، ۹۲، ۶۳  
 ۶۲۳، ۲۰۹، ۲۰۳، ۱۲۷، ۹۲، ۶۳  
 ۳۶۶، ۳۰۴، ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۶۳  
 مقاَلٌ بْنُ حَيَّانٍ ۳۴۵، ۱۱۹، ۸۵، ۲۵  
 مقاَلٌ سَلِيمَانٌ ۳۱۶  
 موسىٌ (ع) ۴۲، ۵۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۲، ۱۸۲  
 ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳  
 ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۹، ۱۸۸  
 ۳۲۶، ۲۵۱، ۲۴۰، ۱۹۷، ۱۹۵  
 ۳۴۱، ۳۴۸  
 میرزا علیٰ کتاب نویس ح ۸۸  
 میکاپل ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۰  
 ن ۱۱۱، ۹۳، ۸۸  
 نابغهٔ (النابغه) ۲۰۸، ۷۷  
 نافع ۳۸، ۳۸، ۷۵، ۱۷۱، ۹۲  
 ۳۵۴، ۳۴۱، ۲۵۷  
 نَبِيلٌ بْنُ الْحَارِثٍ ۳۴  
 نَخْعَنٌ ۶۲  
 نَصِيرٌ ۲۵۸  
 نَصْرٌ بْنُ الْحَارِثٍ ۱۰۶  
 نَفِيلٌ بْنُ الْحَارِثٍ ح ۳۴  
 النَّمْرِي ۲۶۳  
 نَمِروُدٌ ۱۱۶  
 نوحٌ (ع) ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۱۶، ۱۱۵، ۲۴  
 ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۴۳، ۲۴۵-۲۶۰
- مُجَمِّعٌ بْنُ حَارِثَةٍ ۲۷۷، ۲۷۵، ۳۶۸، ۲۵۶، ۲۴۶  
 مُجَمِّعٌ بْنُ حَارِثَةٍ ۳۱۰، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۳، ۲۹۱  
 ۲۵۳، ۳۴۶، ۳۱۷، ۳۱۶  
 مُجَمِّعٌ بْنُ حَارِثَةٍ ۳۶  
 مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ۱۶۵، ۷۶، ۸۱، ح  
 ۳۱۶  
 مُحَمَّدٌ بْنُ إِسْحَاقٍ ۴، ۲۶۷، ۲۵، ۱۲، ۶  
 ۳۱۱، ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۷۰  
 مُحَمَّدٌ بْنُ الْمُتَكَبِّرِ ۱۲  
 مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (ص) ۲۴، ۱۴، ۱۳  
 ۷۵، ۵۷، ۴۴، ۳۴، ۲۷  
 ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۱، ۹۳، ۸۸  
 ۱۴۹، ۱۳۶، ۱۳۲، ۱۲۹، ۱۱۹  
 ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۱  
 ۲۸۹، ۲۱۷، ۲۰۳، ۱۷۴، ۱۶۶  
 ۳۵۳، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۴  
 مُحَمَّدٌ بْنُ كَعْبٍ بْنُ كَعْبٍ الْقُرَاطِلِيٍّ ۲۶۹  
 مُحَمَّدٌ بْنُ كَعْبٍ الْقُرَاطِلِيٍّ ۶، ۱۹۵، ۱۹۵  
 مَرَّةٌ الْهَمْدَانِيَّ ۸۵  
 مِرْدَاسٌ ۲۶  
 مُسلِمَةٌ بْنُ مَحَاوِبٍ ۲۸  
 مُضْعِبٌ بْنُ عَمِيرٍ بْنُ هَاشِمٍ بْنُ عَبْدِ الدَّارِ ۱۷  
 مُعاذُ الدُّعَوِيَّ ۱۴  
 مُعاذُ جَبَلٍ ۶۹

هُود ، ٢٨٩ ، ٢٨٠ ، ٢٥١ ، ٢٢٣ ، ١٨٩ ، ٢٨١ ، ٢٨٢	٣٤٨ ، ٣٢٣ ، ٣١٩ ، ٢٧٩
نُورِب ، ٢٨٩ ، ٢٨٨ ، ٢٨٦ ، ٢٨٤ ، ٢٨٢ ، ٢٨١	٣٢٠
وَهْب ، ٣٥٣ ، ٣٢٤ ، ٣١٩ ، ٣٠٤ ، ٢٩١	وَأَقْدَى ٦
يَافِث ، ٢٧٣	وَدِيعَة بْن ثَابِت ٣٤
يَاقُوب ، ٢٣٢	وَرْش ١٤٢
يَام ، ٢٧٣	وَهْب ٣١٧ ، ٢٠٩
يَامِين بْن كَعْب بْن الْمُنْصَر ٦	هَابِيل ١١٥
يَشْرُون ، ٣٢	هَاجِر ٣٠٠
يَحْيَى (ع) ١٦	هَارُون (ع) ١٧٤ ، ١٨٢ ، ١٨٤ ، ١٨٨
يَحْيَى بْن جَعْدَة ٨٧	هَارُون (ع) ١٧٤ ، ١٨٢ ، ١٨٤ ، ١٨٨
يَحْيَى مَعَاذ ١٣٢	١٩٥ ، ١٩٤
هَارُون بْن تَاهُور بْن سَارُون بْن أَرْعَوَاء بْن يَعْقُوب (ع) ٣ ، ١١ ، ٤٢ ، ٤٢ ، ٨٥ ، ٨٥ ، ١٠٦	هَبِير ٩٢
نَالِف بْن غَابِر ٣٠٤	هَبِيره ح ٩٢
يَسْوُنْس ، ٨٩ ، ٢٠٨ ، ٢١٠ ، ٢٠٩ ، ٢١١	هَذَلَّى ١٠١
يُونُس مَتْنٌ ٢١٣	هَذَلِيل ٥٦
يُونُس مَتْنٌ ٢١٣	هَلَال ٢٦
يُوسُف بْن مَهْرَان ٢٦٦	هَلَال بْن أَبِي بُرْدَه ح ١٠٥
يُوسُف (ع) ٤٧ ، ٥٨ ، ٤٧	هَلَال بْن أَمِيَّة ٦٨ ، ٧١
يُونُس مَتْنٌ ٢١٣	هَلَال بْن سَفِيَّان ح ١٦٤
يُونُس مَتْنٌ ٢١٣	هَنْد ٢٩٨ ، ١٨٩

## فهرست أماكن

شام	٣٣، ٣٦، ٣٧، ٢٠٢، ٢٧١، ٢٨٤، ٢٦٨، ٢٠٢	أحد، ١٧، ٣٣، ٣٦، ٣٨، ٩٨، ٥٠، ٣٦، ٣٧، ٣٥١
صعد	٣٠٨	أخناف، ٢٠٢، ٢٨٤
صواهم	٣٠٨	اعراف، ٢٢٩
ضيرار (مسجد—)	٤٦، ٤٣، ٤٢، ٣٦	بلدر، ١٧، ٥٠، ١٧
عاصورا ح	٣٠٨	بصره، ١٤
عاصورا ح	٣٠٨	بقيع غرقد، ١١
عين ورده	٣٦٨	بيت المعمور، ٢٤٩
غاصورا ح	٣٠٨	بيت المقدس، ٤١
غدير	١٢٨	تبوك، ٤، ٦، ٢٥، ٣٢، ٢٥، ٣٥، ٦٥، ٦٧، ٦٨، ٦٩
غسان	٧١	جودي (كوه—)، ٢٤٥
فلسطين	٢٠٢	حبشه، ٦١
قبا (مسجد—)	٣٣، ٣٦، ٣٤، ٣٧، ٤٢	حجاز، ١٨
کعبه	١٨٩، ١٣	حديبيه، ٥١
کنایس	١٨٩	خنيس، ٣٤، ٦٨
کوفه	٢٤٨، ٢٦٨، ٣٣٩	دادوما، ٣٠٨
قدسین	٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٤	دار السلام، ١٤٠
مدينة	١٧، ١٩، ١٧، ٤٣٧، ٤٣٥، ٤٣٤، ٤٢٣، ٤٢٢	ربذه، ١٤
	٧١، ٦٩، ٦٢، ٧٧، ٧٩، ٨٠	روم، ٣٤، ٣٥
	١٣، ٢٣٨، ٢٩١، ٢٩٦	سديوم، ٣٠٨
مزدلفه	٣٤٦	سلع (كوه—)، ٧١

نيلوا ٢٠٩	٢٠٢، ١٨٩، ١٨٦، ١٧٧
مسكٰه ٢٩١	٣٠٠، ١١٣، ٤٣، ١٧، ١٣، ١١
يمامه ٨	٣١٦
يمن ٢٩١، ٢٨٤، ١٣	٢٠٩ موصـل



مـركـز تـقـرـيـرـاتـ كـاـبـيـوـرـ عـلـومـ اـسـلـاـمـ

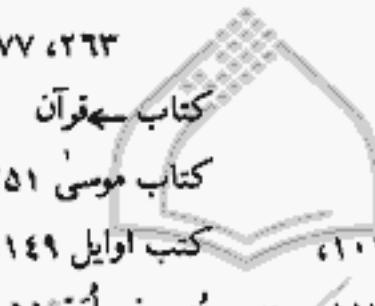
## فهرست اقوام، قبائل، طوایف، فرق

آل فرعون	۱۸۹، ۱۸۶
آل محمد	۷۶
اسد	۸
آسلم	۷۷، ۲۳
أشجع	۷۷، ۲۲
إنس	۳۵۲
انصار	۶۷۵، ۶۴، ۲۶، ۲۳، ۱۸، ۱۲، ۱۱
بنی آدم	۸۰
بنی اسرائیل	۱۹۸
بنی اسرائیل	۶
انصاری	۴۳
اهل اشارت	۴۳، ۴۴، ۱۳۱، ۴۴
اهل الیت	۱۲، ۲۵۰، ۲۷۵
اهل توحید	۲۶۱
اهل توریت	۲۴۸
اهل حجاز	۳۱۳
اهل حروراء	۲۴۹
اهل زبور	۲۴۸
اهل سیر	۱۹۴
اهل قرآن	۱۶۴
اهل کوفہ	۱۴۳، ۱۳۸
اهل مدینہ	۳۵۴، ۱۴۲، ۱۴۰، ۷۷، ۷۳
بصربان	۲۵۹، ۲۲۳، ۱۲۶
بنو اسرایل	۱۹۷
بنوالمُغیره	۲۴۹
بنوامیة	۲۴۹
بنوعبدالله الاشهل	۱۷
بنو عمر و بن عوف	۳۳
بنی اسد	
بنی اسرائیلیان	
بنی اسرایل	
بنی عقیل	
بنی عوف	
بنی غفاریے	
بنی غفارین خفاف بن ایماء	
بنی غفارین خفاف بن ایماء	۷۷
بنی هلال بن یسار	۱۶۴
پارسیان	۹۹
تابعین	۸۴، ۱۸
نازیان	۹۹

ترسانیان	٢٠٤
٣٥٢، ٣٥٠، ٣٤٣، ٣٢٤، ٣١٧	
عربان	١٤٩
شمسود	٢١٤، ٢١٣، ٢٨٣، ٢٨٢، ٢٩٠، ٢٩٧
عربیان	٣
٣٤٨، ٣٢٤، ٣٢٠	
غطفان	٨
جان	١١١
غفار	١١، ٢٣، ٤٤ بنی غفار
جن	٣٥٢
قبط	١٨٦
جييان	٣٢٨، ١٠١
قبطيان	١٨٧، ١٩٤
جهود	٢٥٢، ٢٠٤
قريش	٢٦٣، ٢٤٩، ٢٤٨، ٢٠٤، ٢٤٩
جههینه	٧٧، ٤٣، ١١
حام	١٦٦
حواریان	٢٦٧، ٢٦٦
خارجیان	٢٤٩
صحابه	٧، ١٨، ١٨، ٢٣، ٦٣، ٦٥، ٣٣، ٢٦، ٢٣
الکوفین	١٢٦
٨٨، ٨٧، ٨٤، ٨٠، ٧٧، ٧٠	
طن	٤
مجیران	١٨٩
عاد	٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٩، ٢٨٠
مدنیان	٢٢٣، ٣٢، ٣
عرب	١٩، ٩٨، ٩٧، ٩٤، ٨٦، ٧٣، ٦٣
مژینه	٦٧، ٢٣، ٦
مکیان	٣
مهاجر، مهاجران	٤٦، ٤٣، ١٨، ١١، ١٩٣، ١٩٠، ١٦٦، ١٦٥، ١٦٣، ١٦٢
٧٥، ٦٥	٢٦٨، ٢٧٥، ٢٣٦، ٢٣٥، ٢٠٢
هوازن	٣٤، ٣١٢، ٣٠١، ٢٨٨، ٢٨٥، ٢٧٨

## فهرست کتابها

انجیل	۲۸۸، ۲۰۲، ۱۴۹، ۹۲
تفسیر مالک بن سلیمان	۲۷۱
توريت	۲۴۰، ۲۰۲، ۱۴۹، ۹۲، ۲۱
زبور	۴۲۷، ۳۵۵، ۳۴۱، ۲۵۱
قصیع الخطب (کتاب —)	۲۴۸
قرآن	۸، ۲۱، ۹۵، ۹۲، ۲۳، ۲۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۸
مصحف اُنی	۵۵، ۱۸۰، ۲۰۸
مصحف عبدالله سے مصحف عبدالله مسعود	۱۶۹، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۰
مصحف عبدالله مسعود	۲۰۸، ۱۰۶، ۵۵، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۸۲، ۱۷۰، ۱۶۷
کتاب فرقہ	۲۵۱
کتاب موسیٰ	۲۵۱
کتب اوایل	۱۴۹، ۱۴۱
مصحف	۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰



## فهرست احاديث واقوال پیامبر وآلہ (ع)

ادرک علم الاول والآخر... ۲۵۰	دعا فانہ اوہا ۶۲
اذادعی احد کم الی طعام... ۲۸۱	الذی سجن المؤمن ۴۷
اروع عن محارم الله ... ۲۳۳	الرؤیا الصالحة براها المسلم او تری له ۱۷۰
اشراج السماء ومنها... ۲۵	رحمک الله انک کنت لاوقاها ۶۲
افشا السلام واطعموا الطعام ... ۱۳۱	سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ۳۳۴
الآ هذا الرجل المقبول فانه ... ۷۷	سل تفقها ولا شبال تعثّا... ۴۹
اللَّهُمَّ صلِّ عَلَى آلِ ابْرَاهِيمَ ... ۲۹	سالونی قبل ان تفقدوتنی ... ۲۴۸
اللَّهُمَّ صلِّ عَلَى آلِ فَلَانٍ ۲۹	سیاحة انتی القوم ۵۶
اتا هذا فقد صدقکم ۷۰	شیئتی سورة هود واخواتها ۲۲۳
انا الصديق الاكبر أمنت قبل... ۱۴	صلت الملائكة علىٰ وعلىٰ عليٰ ... ۱۴
انا عبد الله واحور رسوله ولا يقولها بعدی ... ۱۴	عالم شحيح علىٰ علمه ... ۲۵۰
ان من البيان لسحراً ۱۸۳	علیٰ اوں من آمن بسی واؤں میں یصاقُحُنی ... ۱۴
الاویه؛ الخاشع المتضرع ۶۰	عليکم بالصدق فان الصدق يهدی ... ۷۷
ایاک وما یعتذر منه ؟	عش العیون من السهر، وصفرا الوجه ... ۱۶۹
الایمان یبدو لمظة بیضاء في القلب ... ۸۴	فضل الله، الاقرار برسول الله ... ۱۶۵
ابن الظلمة واعوان الظلمة ۳۴۶	قرء القرآن ثم وقف عنده ... ۲۵۰
الثائب من الذنب کمن لاذب له ۷۳	قل قوس الله وهي امان من الغرق ... ۲۵۰
الجبار حق بصقبه ۸۲	كان عرافاً بالمنافقین ... ۲۵۰
خالط الاسلام لحمدہ ... ۲۵۰	کفی بالسلامة داءً ۸۳
دعوها فانہا اوہا ۶۱	

مسجدكم هذا؛ مسجد المدنية	٣٧	كلمة رضيها الله لتفسيه	١٠٤
المعاذير أكثرها أكاذيب	٤، ٧	كل مولود يولد على الفطرة ...	١١٦
من أحسن فقد وقع أجره على الله ...	٢٣٨	كنت أول داخل وآخر خارج ...	٢٥١
من دعاني أجبته، ومن سألني أعطيته	٤٧	كيف تجوز افتى على الضراط ...	١٠٢
من عبدي حق عبادتي	٢٣٣	كيف ما زال الحق زال معه	٢٥١
نحن الآخرون السابعون يوم القيمة	٩٤	لابل من عند الله	٧١
والذى فلق الحبة وبرا التسمة ... و	٢٤٧	لا يزال يصدق حتى يكتب عند الله ...	٧٦
	٢٤٨	لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن ...	٣١٦
وان العبد لا يزال يكذب حتى يكتب ...		لن يلدع المؤمن من جحر مرئين	١٩٢
	٧٦	لولم تذنبوا فخشيت عليكم ما هوشد ...	٥١
وسل عما يعنيك	٢٤٩	لو وزن إيمان على بایمان افتى لرجع ...	
ولكن جئت بها بفضاء نقية	٣٤	١٦	
لوزن إيمان على بایمان اهل الأرض ...			
	٢٤٩	ما اظللت الخلاء ولا اقتلت ...	٧٧
هو تزيه الله من كل سوء	١٠٤	ما كنت شاكاً ولا اشك	٢٠٥
ياعم انك اعظم الناس على حقاً واحبهم		ما ولدني من سفاج اهل الجاهلية ...	٨٦
إلى	٥٧		

فهرست امثال عربی

کل شاة برجلها مستناط ۱۵۱  
الناس اعداء ماجهلا ۱۵۰



مرکز تحقیقات کاربری علوم اسلامی

## فهرست امثال فارسی

نکشند برست	۲۶۲	اگر نکشند برست	۲۰۵
له هر درختی بستان راشاید	۴۷	چیزی نکردی و مولی نبریدی	۳۳۵



مرکز تحقیقات کتاب و پویر علوم اسلامی

## \* فهرست اشعار عربی

- عربة منبقة قوم لوط  
کلامی است رشت که یادگار قوم لوط است، که نایبود باد اعمال رشتی که آنها انجام دادند. (۳۲۱)
- الاتبائی ما فعلوا تبا  
فان یک ذنبی کل ذنب فائه  
اگر همه گناهان از من است، هر کس نوبه کند گناهش پاک می شود. (۶)
- معا الذنب کل المعنون جاء تابا  
تراه بصلی لبله و نهاره  
او رامی بینی که شب و روز نمازی گزارده و پیوست در حال روزه ذکر خدا می کند. (۵۶)
- بظل کثیر اللہ کریم سانحا  
قللت لصاحبی لا تمجلانا  
به دوستم گفتم که شباباک ذرته را از ریشه در نیاور، بلکه آن را ریشه در نیاورد بچین. (۱۹۳)
- بنزع اصوله واجتنز شبحا  
عَلْفَتْهَا نَبَأْ وَمَاءْ بَارِدًا  
به آن شتر، کاد و آب سرد خواریدم. (۱۸۰)
- وصل على حبين العشيّات والضحى  
ولا تحمد المشرين والله فاحمد  
در تاریکی شب و گرمگاه روز نماز بگزار، ستایش خدای کن و نژونمندان را مستای. (۱۹۷)
- إِنِّي كَبِيرٌ لَا طِيقُ الْعَذَادَا  
من بزرگم و طاقت لجاج و سرکشی ندارم. (۲۹۰)
- مُسْتَقْعِدُ بِرِدَاءِ الْمُلْكِ يَسْبِعُه  
تاج بر سر و راهی پادشاهی در بر دارد، شتران بلند بالا به دبال اوست و رایات برآفرانش، و گرد برانگیخت را در بالای سرخویش می بینند. (۱۴۶)
- بَنِي ضَوْطَرِي لَوْلَا الْكَمْئَ الْمَفَقْرَا  
تعدون عفر التسبب الفضل مجدكم  
پس کردن شتران را برای خود برتری می شمارید، چرا پهلوانی به دست شما به زمین نمی افتد؟ (۴۰۷)
- لِعَمْرِكَ مَا اخْشِ التَّصْعَلُكَ هَابِقَا  
علی الارض قیسی سوق الاباعرا  
به جان تو که تایک تن از قبیله قیس باشد که شتران را تعریت کند من از فقر باکی ندارم. (۱۱۲)
- فَلَوْاْتَهَا نَفْتَ نَمُوتُ كَرِيمَةً  
ولکنها نفت نموت کریمه  
باکی نیست اگر کسی باکرامت بمیرد، اما کسی است که باکشته شد او جماعتی از هم فرومی باشد. (۳۱۲)

\* به منظور سهولت در امر مراجعه ایات بر اساس حرف مکتوب آخر (بدون توجه به حرف رویی) تنظیم شده است. در ترجمه اشعار از چاپ مرحوم شعرانی سود برده ایم.

- علیک مثل الّذی صلیت فاغتمضی**  
بوماً فان لجنب السمراء هضطخعا  
من گفت: بسانند این دعا برای خودت باد، یک روز چشم بیند تا در کنارت استراحتگاهی فراهم شود. (۱۰)
- نفسول بنتی و قد فربت مرتحلاً**  
با رب جتب ابی الاوصاب والرجعا  
دخترم می گفت: پروردگارا چون به سفر رفتم، پدرم را از زنجها و دردها دور دار. (۱۰)
- واقسم لوسیّی انسانی رسوله**  
سوکنند می خورم که اگراوکسی دیگر را جز تو منی فرستاد، او را رد من کردم، ولی نتوانست نورا رد کنم. (۲۵۲)
- وانگرئنسی وما كان الّذی نکرت**  
من العوادت الا الشیب والصلعا  
او مرا نشناخت و آنچه مرا در نظر او غریب جلوه داد سفیدی و ریزش موی من بود. (۳۰۳)
- وکل زوج من الدیماج بسلمه**  
ابوقدامه هر نوع دیبا که بپوشد مثل این است که همه نوع آن را بپوشید است. (۲۶۹)
- سماوة الہلال حتی احقوفنا**  
پرده ماه را تا آن که خمیده مگردد.
- لایم طواه الاین ماما و جفا**  
نجات دهنده من مرکوبی است که کوفتگی راه و بشتاب رفتن اور ادرهم پیچیده و زار و تزار کرده، همچون پیچیدن شیها ساعت به ساعت. (۳۴۶)
- نظم نسبتنا و نطبع رتا**  
پیامبر مان را طاعت می داریم و از خدایی فرمان می بیریم که بخانیده است و بر ما مهربان. (۱۸)
- یسوم عصیت يعصب الابطالا**  
روزی سخت که پهلوانان را به رفع می اوگند، چنان که مرد نیرومند درخت بلند سلم را می انگهد. (۳۱۰)
- کفای کف لانلبق درهماً**  
از دو دست تو، یکی از غایت بخشندگی، درهم را در آن فراری نیست و دیگری با مشیر خود می بخشد. (۳۳۴)
- اری بصری فد راینسی بعد صحة**  
می بیشم که چشم بعد از آن که درست و سلامت بود مرا به تشویش آنداخته، تو را همین درد بس که صحیح و سالم باشی،
- و قمیرتدا ابن خمس و عشر**  
ماه کوچک شب بیست و پنج برات او پیدا شده بود، آن دوزن جوان می گفتند: برخیز. (۱۹۲)
- فمن يلق خبراً يحمد الناس امراه**  
هر کس خبری به دست آورد، مردمان کارش را ستایش می کنند، و آن کسی که تیغراه شود، بر گمراهن خود بی سرزنشگر نخواهد ماند. (۲۶۲)
- ضریأ تواصت به الابطال سجينا**  
... چنان ضربتی که پهلوانان یکدیگر را بدان سفارش می کنند.
- بانت تشکی إلى النفس مجھة**  
وقد حملتک سبعاً بعد سبعينا  
جالم از من به زاری گله مند شده بود و [من گفت] هفتاد و هفت سال نورا بر دوش کشید. (۱۲۵)

**ولقد طعنت ابا عبيدة طعنة**  
 وبر اين عبيده نيزه زدم، چنان نيزه اي که قبيله فزاره را بعد از آن برآن داشت که بمن خشم گيرند. (٢٥٥)

**تميم بن قيس لأنکونن حاجتى**  
 اي تميم بن قيس درخواست من پشت گوش نيفتد، وزبان از پاسخ آن فرونماده. (٣٢٣)

**احقاً عباد الله أَن لَّمْ لَقِيَها**  
 آيا درست است اي بندگان خدا که من پيشنه را نخواهم ديد يا ثریا را رفیقش ملاقات نخواهد كرد؟ (٩٧)

**فَذلِكَ بِمَا هُنَدَ الرَّزِيَةُ فَاعْلَمُى**  
 اي هند بدان که اينک مصبت است و آتش جنگ که هیمه آن را برافروخته اند. (٣٥٠)

**وَغَرِيبَةُ تَأْنِي الْمُلُوكُ حِكْمَةٌ**  
 و [قصيدة اي] عجيب و شگفت انگيز است، که خردمندانه به نزد پادشاهان می رود، من آن را سرودم تا هر کسی بپرسد که اين قصيدة از کیست. (٩٢)

**دَلَالَاتُهَا الْمُصْطَفِيُّ وَاللَّهُ بِالْعِهَا**  
 دلائل آن محمد مصطفی و فروشنده اشر خدای متعال است و جبرین امین منادی اش، به هر کس که خواهد بفروشد. (٥٤)

**فَنِّي يَشْتَرِي فَتَةً فِي الْخَلَدِ عَالِيَةً**  
 کیست که در بهشت ایوانی بر کشیده بخرد، در صایه طوبی که بنای آن ایوان بلند و برکشیده باشد؟ (٥٤)

**وَضَحَّكَ الْأَرَابُ فِيْقَ الصَّفَا**  
 و خون حیض عرگوشان بر فراز سنگهای سخت، همچون خود الدرون آدمی است در روز کارزار. (٣٠٥)

**كَمِيلُ دمِ الْجَوفِ يَوْمُ الْلِقاءِ**  
 فاؤه لذکرها اذا ما ذکرتها  
 از ياد او بموی، هرگاه که او را به ياد آوری و نیز از دوری سرزمن او و آسمانش. (٦٣)

**بِلَدِ الْسَّمُوتِ وَإِنَّوْ لِلْخَرَابِ**  
 بزاده برای مردن و بسازید برای خراب کردن. (١٩٠)

**لَزَجَرَتْ قَلْبًا لَأَبْرِيزَخَ لِرَاجِرِ**  
 دلی را رعایتی که به هیچ رمانده از راه خود باز نمی گردد؛ آن که گمراه است، هرگاه نهیش کنند، بر نمی آشوبد. (١١٣)

**فَنِّي يَسْاجِلُشِي بِسَاجِلِ مَاجِدًا**  
 هر کس که در بخشندگی با من دعوی کند بداند که با حریف بزرگی دعوی کرده است که پیمانه عطای او نبریز است. (٣١٧)

**يَمْلَأُ الدَّلْوَالِي عَفْدَ الْكَرْبِ**  
 پس از جولان او را از جانب زین شرمی آمیخته با خشم فرا گرفت. (٣١١)

**كَلِينِي لِهِمْ بِاَعْيَمَةِ نَاصِبِ**  
 اي ایمه مرا با این اندوه زنج آور و این شب سخت و دیر پای باز گذار. (٧٧)

**وَكُلَّ اُفْرَءَ لَا يَفْيِلُ الْعَذْرَ مَذْنَبَ**  
 اذا اعتذر الجنان مع العذر ذنبه

هرگاه خطا کاری پوزش بخواهد، عذر او گناهش را پاک می‌کند، و هر کس عذر دیگران را نپذیرد خود گنه کار است. (۷)

**لائک ان لم ترضي بذكرین وائل**  
تو اگر فبلة بکرین وائل را از خود خشنود نسازی بر تو در عراق روز سختی خواهد گذاشت. (۳۱۰)  
**وكشت لراز خصمك لسم اعزمه**  
من با دشمن تو ملازم بودم و هیچ کوتاهی روانداشتم در حالی که تورا به روزگار سختی نشانیده بودند. (۳۱۰)  
**و ذى كربلة أرخي ابن عمرو خنافه**  
وبسا اندوهگن که این عمر و رسماً نگردان او را سست نگردانید و آثار پریشانی را از چهره او برد و اندوهش را بر طرف کرد. (۱۸۱)

**من كل مأسال الفتن**  
به هر آنچه که جوان مرد بدان می‌رسد من هم رسیدم مگر به سلطنت. (۱۰۵)  
 **فمن ينجونه كمن يعوقته**  
هر آنکس که در بلندی بود، چنان بود که گویی در درجای پست است؛ و آن که در مکانی مسکن نگریده چنان است که گویی در فضای آزاد است. (۱۹۸)

**ف قد كنت تخفي حيث سمراء حقي**  
تودوستی سمراء را سالها پنهان می‌داشتی، اکنون آشکارا کن آنچه را که باید آشکار کنی. (۱۹۸)  
**ان التمامة والشجاعة هي لنا**  
بخشنده‌گی و دلاوری هر دو در گوری گنجیده‌اند که در مرد در میر روشی فوار گرفته است. (۳۵۰)

**و قفنا فقلنا ابي سلم فلت**  
ایستادیم و گفتیم: سلام، و دیار آنان مانند ابرهای برف زنده سلام داد. (۳۰۱)

**لوأن مدخلة حتى متبرأ أحدا**  
اگر ستایش زنده‌ای، کس را از گور برانگیزاند، پدر شما را ای لبلی هر آنچه این ستایشها زنده کرده بود. (۱۳۶)

**ولفت لقات لها خضاد**  
آن چنان پیچید که باعث شکستگی او شد.

**(وقفت فيها أصبت لا أأسأ لها**  
شبانگاه بر منزلگاه معجوب ایشان و از او سوال کردم، او در عین این که کس در منزل نبود. در جوابم فرموده.

**منها بمعطف رسالية ونؤداد**  
محبوب تو آن جا منزل داشت، وقتی که ایشان [قومش] با او همسایه بودند؛ از او به توجهی و پهامی برخوردار بودی.

**فقلت لهم ظنوا بالفني مدجج**  
ایشان را گفتم؛ معلمی باشد به دو هزار مرد آماده جنگ که میان آنها زره فارس پوشیده‌اند. (۷۲)

**منى نائه تعشوالي ضوء ناره**

هرگاه نزد وی آئی و روشنی آتش او را ببینی، نزد او بهترین آتش و بهترین افروزنده را خواهی دید. (۲۸)

**صَدْقَتْهُ وَجْمِيعُ النَّاسِ فِي لِبَهِيمِ**

وی را برآست داشته، و حال آن که همه مردمان در تاریکی ضلالت و شرک و بدیختی بودند. (۱۵)

**يَا لَهْفَ نَفْسِي كَانَ جَدَّهُ خَالِدٌ**

دردا و درینما طراوت و جوانی خالد... (۲۷۳)

**الْأَوَارِيُّ إِلَيْسَامَا إِبْتَنِهَا**

مگرنشانه هایی که تشخیص آن برایم دشوار بود و برکه های حوض مانندی که در سنگ ساخت به وجود آورده بودند. (۲۰۸)

**فَالْحَمْدُ لِلَّهِ شَكِرًا لَا شَرِيكَ لَهُ**

و سپاس خدایی را که بی شریک است و به ینده نیکی می کند و جاودانه است. (۱۵)

**لِعُمرِكَ مَا أَمْرِي عَلَىٰ بَعْثَةٍ**

نهاری ولا لیلی علی سرمهد به جان تو سوگند که کاربر من پوشیده نیست و روز و شب نیز جاویده نیست. (۱۸۱)

**يَنْسِي التَّحْمَاء فَسَرِبَهَا بَنْبِيَّهَا**

ولم تمد باطنیاب ولا عمد آسمان را بدون رسیمان و ستون برافراشت و راست گرد. (۴۰)

**إِذْرُورِ بِهَا إِبَا فَابِوسِ حَسَنِيٍّ**

بر پشت شتر به دیدار ابا فابوس بروم و شترم را در مذک او - جند - بخوابام. (۱۰۵)

**جَهَنَّمْ وَجَنَّدْ رَسُولُ اللَّهِ مُنْفَرِدًا**

نیای من و رسول خدا(ص) بکی است و قاطمه (ع) هم من است و این گفتار دروغ نیست. (۱۵)

**عُمْرَتْ حِينَأَ فَبِلْ مُجْرِيٍ دَاهِيٍّ**

لوکان للنفس التجوی خلود پیش از آن که [اسب موسوم به] «داحس» را بنازند فریستم، ولی کاش این جان لجوی سیرمندی بود. (۲۷۲)

**تَرْتَعِيْ مَارْتَعَتْ حَسَنِيْ اِذَا اَذَّكَرْتْ**

آرام من چرده اما چون یاد فرزند می کند مضطرب می شود و پس و پیش می رود. (۲۷۸)

**إِنِّي لِكُلِّ اِمْرِءٍ مِّنْ جَاهِهِ جَارٍ**

حامی هر کس که همسایه اوست، من. (۴۵۳)

**بَا سَارِقِ الْتَّبِيَّةِ اهْلِ الدَّارِ**

ای کسی که شبانه از اهل خانه سرت کردی. (۴۹۶)

**مَا اِمْ سَقَبْ عَلَىٰ بَرْوَنْتِيفِ بِهِ**

ناقة فرزند مرده که به گرد پوست [پرکاه] بیقه اش با حال اضطراب می نالد، در نالش به من نمی رسد (۴۷۸)

**مِنْ شَارِبِ مَرْبِعِ بِالْكَأسِ نَادِمِنِيْ**

این شرابخوار سود رسان که بود که بامن هم پیاله شد، نه همسک بود و نه عربده جوی. (۳۲۴)

**لِكُمْ قَدْمٌ لَا يَنْكِرُ النَّاسُ أَنَّهَا**

مع الحسب العادی طمت على البحر شما را در نکوکاری قدیمی است، با آن نژاد عالی که مردم منکر آن نیستند دریا را لبریز کرده است. (۹۴)

**لَا يَنْفَعُ الرَّجُسُ مِنْ قَرْبِ الزَّكِيِّ الرَّجُسِ مِنْ ضَرَرِ**

على الزکی الرجس من ضرر

- (۱۸) پلید را از نزدیکی پاک، سودی و پاک را از همسایگی پلید زیانی نیست.
- أهـل بـنـي وـصـلـاـيـ وـاشـرـ**
- مرد القوم على حـنـنـهـمـ آن گروه که اهل ستم و گمراهم و تباہی اند، بر دیوانگی خوبیش اصرار می ورزند. (۲۴)
- كـبـماـنـكـونـ خـصـبـتـيـ فـيـ الـمحـشـ**
- ولقد هممت بقتلها من جتها از پس او را دوست داشتم، عزم کردم که او را بکشم، تا روز حشر رو در رو با من به جدال پردازد. (۴۸)
- بـرـهـرـهـ رـحـصـةـ رـوـدـهـ**
- از پس او را دوست داشتم، عزم کردم که او را بکشم، تا روز حشر رو در رو با من به جدال پردازد. (۴۸)
- سپید اندام نازک بدنش که چون سناک درختی نازه شکفت است، (۳۵۰)
- فـئـلـةـ عـيـنـسـ مـنـ فـنـونـ الـمـنـظـرـ**
- طمعاً بطول على الضراء وفوفنا به طمع این که ایستادن ما بر ضراء به درازا کشد وچشم از دیدن او بهره مند شود. (۴۸)
- وـقـلـتـ بـأـنـ لـىـ شـرـفـاـ وـذـكـراـ**
- وقلت بآن لی شرف و ذکرآ و قدماً بعثت ایماناً بکفر و گفتی: مرا شرف است و نام نیک، [الف] تو ایمان را به کفر فروختی. (۳۶)
- فـالـخـبـرـ مـتـبـعـ وـالـشـرـمـحـذـرـ**
- والخبر والشَّرْ مُفْرُونَانِ فِي فَرْنِ نیکی و بدی با هم به یک رشته بسته اند، اما نیکی را پیروی می کنند و از بدی می پرهیزند. (۴۰)
- عـلـمـهـمـ صـوـبـ سـارـيـهـ ذـرـورـ**
- اجادات و بیل مدجایه فدایت ژاله از ابر پر آب و متراکم فرو بارید و آب بسیار جاری کرد. (۲۸۵)
- الـآـذـنـتـ اـهـلـ الـبـيـامـهـ طـبـيـهـ**
- بی حرب کتساصاًة الاغرِ المشهُر قبیله طنی، مردم یمامه را از جنگی خبر دادند و این کار آنها چون سپیدی پیشانی اسب مشهور و هویدا شد. (۱۱۳)
- لـمـنـ الـذـيـارـبـقـتـةـ السـحـرـ**
- لمن الذیار بقتة السحر آن سراهایی که بالای کوه حجر است و سالها شالی مانده است از آنی کبست؟ (۳۸)
- تـنـصـوـهـاـ الـجـاهـيـزـ**
- تنصووها الجاهیز ریگ توده ها در آن قرار یابند. (۲۸۸)
- كـانـ لـمـ يـكـونـواـ حـمـنـ مـثـقـنـ**
- کان لم يکونوا حمن مثقنه وقتی که آنها آنجا بودند گویا قرقاگاهی نبودند که مردم از آن پرهیز می کنند [آری] پیروز بیرونده است. (۱۱۰)
- وـحـدـبـشـهـاـ السـحـرـالـحـلـالـ لـوـاـهـ**
- وحبشها السحر الحال لواه اگر دست به خون مسلمان پرهیز کاری نمی آورد، سخشن سحر حلال بود. (۱۸۳)
- شـتـىـ عـلـىـ الـعـصـبـ اـمـ كـهـمـىـ**
- شتهی علی العصب ام کهمسی ای ام کهمس! پیشانی بندی به پیشانی من بیند. (۳۱۰)
- شـرـابـ الـبـانـ وـقـمـرـ وـافـطـ**
- خورنده بان و خرما و کشک. (۱۸۰)
- لـاـلـنـاـ فـيـ طـاعـةـ اللـهـ تـابـعـ**
- لنا القدم العلبا البک و خلفنا حق نقدم ما راست که زودتر به طرف تو آمدیم و در طاعت خداوند، آخرين ما از او لیستمان متابعتی کند. (۹۴)

### بِمَعْجَلَاتِ نَحْرَهَا مَهَاجَع

بِهِ سُوِيْ اَوْ بِا شَابِ آمَدَنَد. (٣١٠)  
**عَلَى حِينَ عَاقِبَتُ الْمُشَبَّثَ عَلَى الصَّبِيْ**  
 در آن وقت پیری را بر کودکی سرزنش کردم و گفتم: چرا از غفلت پیری به خود نیامده‌ام، با آن که مرد را  
 پیری از بدیها باز می‌دارد؟ (٢٩٦)  
**فَصَبَرَتْ نَفْسًا عَنْدَ ذَلِكَ حَرَةً**  
 در آن هنگام که دل مرد ترسواز جای کنده می‌شد، من چون آزاده‌ای بر دشواریها شکیا بودم. (٢٧٢)

### وَأَوْلَاتِ ذِي الْعَرْجَاءِ نَهَبَ مَجْمَع

گورخران در ریگزار نبایع واولات ذی العرجاء چون اموال غارت شده، برهم افتادند. (١٧٩)  
**يَالِبَتْ شِعْرِيْ وَالْمُنْتَيْ لَا تَنْفَعْ**  
 یالبیت شعری والمنتی لاتنفع  
 کاش می‌دانستم- و آرزو سودی ندارد. که صحیح شود و من کارهایم مرتب باشد. (١٧٩)  
**فَعَدَتْ بِهِمْ قَدْمَ الْفَخَارِ وَغُودَرَتْ**  
 انسابهم منفضة من خالف  
 انتخارات قدمی خاندان او، با وجود او، از بین رفت و از شوی او نژادش پریشان گشت. (٩٥)  
**فَجَاؤْا يَهْرَعُونَ وَهُمْ أَسَارِيْ**  
 با آن که در بند بودند با شتاب می‌آمدند ولی بر خلاف میل، آنار را کشان برداشتند. (٣١٠)  
**وَلَمْ يَعْقُنْيَ عَنْ هَوَاهَا عَاقِرْ**

هیچ چیز مرا از عشقش بازنداشت. (٤١)  
**أَقْوَلْ لِنَفْسِيْ حِبْنَ حَوْذَ رَالْهَا**  
 مکانک لمنا تشفقی حین مشق  
 وقش که جنگ گرم شود به خودم می‌گویم که بر جای خویش باش، برای چه، هنگام دوستی می‌رسی! (١٣٧)  
**مَكَانِكْ حَتَّىْ يَنْطَوِيْ الْقَمَ تَسْجُلِيْ**  
 غمامه هذا العارض المتألق  
 آرام باش ناغم بر طرف شود و این ابر بر برق از فضای آسمان کنار برود. (١٣٧)  
**كَبِينَيَانَةِ الْفَرِيْيِ مَوْضِعَ رَحْلَهَا**  
 جای بارویختش، همچون دیوارهای فصر و نشانه‌های حرکت ما بر آن بسان پسته ریگی گونه گون بود. (٣٩)  
**حَشْرَجَ فِي الْجَوْفِ صَهْبَلَا اُوْشَقَ**  
 از شکمش آن قدر صدای خرو اسپ به گوش رسید که گفتند: عرعر خاست، و نیود. (٣٣٥)  
**حَتَّىْ إِذَا عَصَفَتْ رَبِيعُ مَزْعَزَعَةً**  
 تا آن که باد سخت بشدت وزید و باران فروبارید و رعد برخاست. (١٢٦)  
**مُهَدِّدًا إِذَا مَأْنَامَ لَبِلَ الْهَوْجَل**

هنگامی که شب مرد تن آسان می‌خوابد، او بیدار است. (١٧٣)  
**إِذَا لَسْعَتِهِ السَّاحَلُ لَمْ يَرْجِ لِسَعْهَا**  
 و خالفها فسی بیت نوب عوایل  
 اگر زنبوران عمل او را بگزند با کی ندارد و در لانه آنها می‌رود. (١٠١)  
**فِي فَتْيَهِ كَسِيفِ الْهَنْدِ قَدْ عَلَمُوا**  
 ان هالک کل من بعفی وینتعل

- در بین جوانان می درخشید مانند نیغ هندی که همه را سچه با بر هنر و چه با موزه هلاک می کند. (۱۰۵)
- فالبوم اشرب غیر مستحب**
- امان اللہ ولا وأغل  
امروز شراب می نوشم و خداوند بر من گناهی نمی نویسد، ومن ناخوانده بر شراب خواران وارد نمی شوم (۲۵۹)
- ونساع بخبرنا بمهالك سيد  
خبری ناخوش ما را از مرگ سروری آگاه کرد که از درد او انگشت تأثیر به دندان می گزند. (۲۵۹)
- من كل نضاخة الديفرى اذا عرفت  
من کلن نضاخة الـدـيـفـرـى اذا عـرـفـتـ
- عرضتها طامس الاعلام مجھول  
از پشت گوش نافه عرق فرمی چکید و در بیانی بی انتها و بی فریاد گام برمی داشت. (۱۹۱)
- كم من ضعيف العقل منتسب الفوى  
کم من ضعیف العـقـلـ مـنـتـسـبـ الـفـوـیـ
- ما ان له نفس ولا ابرام  
ما ان لـهـ نـفـسـ وـلـاـ اـبـرـامـ
- چه بسیار انسان سست رایی که توانش آن چنان ازین رفقه است که در کارها دخالتی نمی کند. (۲۷۸)
- وان غرامی فوق کل غرام  
وان غـرـامـیـ فـوـقـ کـلـ غـرـامـ
- (۹) محبت من و رای هر محبتی است.
- تحتی بالسلامه ام بکر**
- وهل لك بعد قومك من سلام  
ام بکرا به سلام، درود می فرمی و تحيت می گویند، ای ام بکرا آیا بعد از قوم تو تحيتی هم
- (۱۳۰) وجود دارد؟
- لقد لمننا يا ام غیلان فی الشری  
ای ام غیلان! ما را سرزنش کردی که شبگردی می کنیم، من خوابیدم، اما شب مرکوبم به خواب نگذشت. (۱۷۳)
- الآ رماداً هاماً دفعت  
آن ریاح خواله سغم
- منکر خاکسترهای به جا مانده که دیگر پایه های دود زده مانع پراکندن آنها بود. (۳۳۷)
- ما راعنى الآ حملة معبد  
اشتر اقوام محبوب در میان منزلگاه معبد دانه خصم می خورد.
- زل بنوالعوام عن آل الحكم  
وترکوا الملک لمیک ذی قدم
- بنی عوام از آل حکم دور شدند در نتیجه حکومت را به کسانی که پیش از آنها بودند باز گذاشتند. (۹۱)
- وضلى على ذئها وارق  
برخیم آن دعا کرد و بازداشت خواست.
- وارئ اله دارا بساغندرة اليتب**
- دان لسم يسلؤن لها رسم  
سرای محبوب را در اغدرة التیدان می بینم که هنوز نشانه های آن بر جای است. (۳۳۷)
- باتبک منه فوالد التم  
کبف ننام العیون عن ملک
- چگونه دیدگان از امیری فرمی بندی که از او به تو فوابد بسیار می رسد! (۵۲)
- فيك الخصم وانت الخصم والحكم  
دشمنی درست و خصم تویی و قاضی هم تو.
- بانائما والخليل بحرسه**
- من كل سوء بددت فن الظلم  
ای خفته ای که دوست تو را از هر چه که از ناریکی بخزد، نگهبانی می کند. (۵۲)
- بالبيت اوقات نداء  
اللبل للعائشين سنر

تبرگی شب برای عاشقان پرده‌ای است، ای کاشکی که همیشه می‌ماند. (۱۷۲)

**كَفْعُلُ الْوَالِدِ الرَّؤْفِ الرَّحِيمُ**

برای مسلمانان، چون پدر مهریان، بر خود حقیقی می‌شناسی. (۱۸)

**لَا نَهُ عَنْ خَلْقٍ وَ تَأْسِيْ مُثْلِهِ**

این نشگ بزرگی است که دیگران را از چیزی بازمی‌داری که خود آن را انجام می‌دهی. (۳۲۲)

**وَكَلَّ بِوْمٍ لَهَا مَفْظُرَةٌ**

او هر روز عود سوزی دارد که در آن عود و گرمی و حرارت است. (۹۷)

**كَمْ عَلَيْنَا مِنْ قَطْعٍ لِبَلِّ بَهِيمٍ**

چه بسیار شب تاریک و سیاه که بر ما مایه انداخت. (۱۳۶)

**وَكَلَّ لَيْلٍ مُفَارِقَةً أَخْوَهُ**

به جان پدرت، که بجز فرقان هر برادری از بردارش جدا می‌شود. (۴۱۴) و (۳۳۷)

**كَانَ ثَدِيْهِ حَقَانٍ**

وصورت نورانی بسیار زیبا و پستانهایی که گویا دوازده نارسیده بود. (۳۴۳)

**لَعْمَرُكَ مَا أَدْرِي وَانْ كَنْتَ دَارِيْنَا**

به جان تو هر چند که همه چیز را می‌دانم، نمی‌دانم که درین جمرات، آنها هفت سنگ انداختند

با هشت تا ! (۱۹۱)

**فَإِنْ تَصْبِرَا فَالصِّبْرُ خَيْرٌ مُغْبَثٌ**

اگر جزع کنید و ناشکیابی، نائبری ندارد ولی اگر صبور کنید عاقبتش لیکومست. (۳۴۸)

**مَا ذَا الَّذِي رَدَكُمْ عَنْهُ فَنَعْرَفُهُ**

بگویید تا بدانیم که چه چیز سبب شد که شما از اوروی بگردانید؟ بلی، بیعت شما با دیگری زیان گویای کارantan است.

**بِهَا نَشَرِي الْجَنَّاتَ إِنْ آتَيْتَهَا**

با آن بیشت را می‌خرم که اگر آن را به کمتر از این بفروشم متفوون شده‌ام. (۵۶)

**إِذَا ذَهَبَتِ نَفْسِي بِدَنِيَا أَصْبَتَهَا**

اگر وجودم در مقابل دنیا بیم که به او رسیدم از دست برود، دنیا بیم و بدنه از دست رفته است. (۵۶)

**مِنْ فِيهِ مَا فِيهِمْ لَا يَمْتَرُونَ بِهِ**

اوکسی استکه هر قصیلی که در دیگران است در اوهم هست و آن نیکی که در اوست در دیگران نیست. (۱۵)

**مَا كَنْتَ أَحْسَبَ أَنَّ الْأَمْرَ مُنْصَرِفٌ**

نمی‌پنداشتم که کار خلافت از بینی هاشم و از ابوالحسن بگردد. (۱۵)

**وَآخِرُ النَّاسِ عَهْدًا بِالْتَّبَيْنِ وَقَنْ**

و آخرین کس نبود که عمر پیامبر را درک کرد، واوکسی نبود که جبریل در غسل و کفن پیامبر خدا وی را کمک کرد. (۱۵)

**أَتَأْمِنُ بِالْتَّفِيسِ التَّفِيسَةِ رَئِيْهَا**

فلیس لها فی الخلق كلهم ئمن

- (۵۴) **جَانَ ارْجِمَنْدَ رَا كَه در بَينَ تَعَامَ آقْرِيَدَه هَا بَهَائِي شَابِسْتَه آنَ نِيَسْتَه، با خَدا مَعَامَلَه مَيْكَنَمَ.**
- الْبَسْ أَوْلَى مِنْ صَلَّى لِقَبَلَنَه**
- آیا او اَوْلَکَسی نِبُودَ كَه به طَرف قَبَلَه نِمازْخَوانَدَانَاتِرَینَ مرَدمَ به شَبَوْزَنَدَگَیِ رسُولُ خَدا (ص) نِبُودَ؟ (۱۵)
- تَأْوِهَةَ الْمَرْجُلِ الْحَرَبِينَ**
- چُونَ شب بِرْجِزِمَ كَه بِرْنَاقَه بِالَّانَ بِنَهَمَ، نَاقَه چُونَ مرَد مَحْزُونَی، نَالَه سَرَمَ دَهَدَه. (۶۲)
- مَعَادَ اللَّهِ مِنْ فَعْلِ خَبِيبَ**
- پَناه بِرْ خَدا از کَارَپَیدَیِ کَه کَرْدَی و اَزْقِيلَه ات در تَزَد عَمَرَو بَدَگُوی کَرْدَی! (۳۶)
- وَأَذَا عَرْشَى تَشَلَّمَ جَانِبَاهَ**
- تَختَ مَرا دِيدَندَ كَه از دَوْ جَانَب بِشَكَافَتَه. (۹۱)
- تَأْوِهَ الرَّاعِي وَضَوْهَاءَ كَلْبَهَ**
- شَبَانَ آهَ كَرْد و سَكَش زَوْزَه كَشَدَه. (۶۲)
- وَأَتَى لِمَّا اصْدَرَ الْأَمْرَ وَجَهَهَ**
- من کَسِ هَسْتَمَ کَه کَارَوقَنَی بِرْ هَمَه کَسِ بَتَهَهَ است، آن رَامَنْ گَشَایِمَ و تَدِيرَه مَيْكَنَمَ. (۳۴۱)
- رَبَّ مِنْ اَنْضَجَتْ غَبَطَا صَدَرَهَ**
- چَه بِسَا کَسِی کَه از خَشَمَ، سِينَه اش بَخَنَه شَدَه. (۱۰)
- كَلُّ بُرِيدُ وَجَاهَةَ لَحِبَوْهَ**
- هر کَسِی دِيَگَرَانَ رَا بِرَای زَنَدَگِش مَیْخَواهِه، اي کَسِی کَه زَنَدَگِتَ رَا بِرَای دِيَگَرَانَ مَیْخَواهِه! (۵۲)
- إِذَا مَا اغْتَبَطَنَا اللَّهُمَّ لِلْطَّالِبِ الْقَرِيَ**
- چُونَ گَوشَتِی بِرَای مَهْمَاتَانَ بِپَزِيمَ آن رَا خَوب بِرِیانَ مَیْکِنَمَ تَا خَورَنَدَگَانَ از آن لَدَت بِرَنَه. (۳۰۲)
- لِلْفَنِي عَفْلُ بِعِيشَ بَهَ**
- جو انَمَرَد رَا عَقْلِي است کَه تَا زَنَده است به نِبُروی آن زَنَدَگِی مَيْکَنَدَه. (۱۴۴)
- إِيَهَا الْقَائِلُ غَبَرَ الْهَسَابَ**
- اي نَادِرَتْ گَوَی! نَصِيحَت رَا يَكْ سَوَيَه و كَمْتَر مَرا سَرَزَنَشَرَه کَنَه. (۲۷۰)
- إِنْ لَمْ إِنْ جَزْهَاهَا بِرَزا لَتَنَسِ**
- اَگْرِيَا آنها نَجَدَگَم مَوي مَرا مَيْتَرَشَنَدَه (مَرا خَوار مَيْکَنَدَه). (۲۸۸)
- أَنَا أَخْوَالُ مَصْطَفِي لَا شَكَّ فِي نَسْبِي**
- هم بِرَادر بِرَگَزِيدَه خَدا، در نِسَمِ شَكَنَی نِسْتَه، با او بِرَوْرَش يَاقَمَ و دَوْ فَرِزَنَد زَادَه او پِرَانَه مَنَنَدَه. (۱۵)
- لَاثِ بِهِ الْأَشَاءُ وَالْمُبَرِّئُ**
- گَرْدَا گَرْد آن در خَتَ خَرَمَا و سَنَدَر روَيَه است. (۴۱)
- فَنَكُونَ أَوْلَى عَاشِفَيْنِ تَحَاكِمَا**
- ما اَزْلَيْنَ دَلَدَادَگَانَی باشَمَ کَه در رَوز رَسَانَخِيزَه با هَم خَصَومَت مَيْکَنَدَه و مرَدمَ گَواه آنَدَه. (۴۸)
- كَائِنَهَا فَرِيقَه مُنَاصِي**
- چَنان مَوهَاهِي سَرَمَنْ مَهِيد و شَكَنَک شَدَه گَوَی کَسِي آنها رَا بِرَكَنَدَه است. (۲۸۸)

- وَإِذَا هَلَكَتْ فَعْنَدْ ذَلِكَ فَاجْزَعَنِي  
 در آن هنگام که هلاک شدم، ناله سرمی دهم.  
 (١٦٥)
- فَلَئِنْ تَنَاصِيْهَا بِلَادِ فَيُ  
 کوبیری که به کوبیر دیگر پیوندد.  
 (٢٨٨)
- أَلَا أَنْعَمْ صَبَاحًا أَبِهَا الظَّلَلُ الْبَالِي  
 آهای، صباحان پر برکت باد ای خرابه‌های منزلگاه معشوق! آیا برای کسی که زمانی براو گشته است،  
 خیری وجود دارد؟  
 (١٦٠)
- عَلَىٰ جَرَاصَ لَوْبَرُونَ مَقْتُلِي  
 تجاوزت احراماً عليها وعشراً  
 از نگهبانان و گروهی که درگشتم اصرار داشتند، گشتم.  
 (٢٧١)
- وَنَامْ لِيلَى وَنَجَلَى هَنَى  
 ششم خفت و گرفتگیم به شکفتگی گرایید.  
 (١٧٣)
- بِمَا جَرْمَتْ يَدِي وَجْنَسِيْ لِسَانِي  
 طرسید عشرتی و رهیں ذنپی  
 رانده قیله خویش و رهین گناهی که به دست خویش کردم و بدینی که بربزم گشته.  
 (٢٦٣)
- رَهَانِيْ بِأَمْرِ كَنْتْ مَنَهْ وَوَالِدِي  
 بریشاً ومن جول الظری وهانی  
 مرابه کاری منهم کرد که خودم و پدرم ازان بیزار بودیم و مرا در حلقه چاه فروزانداخت.  
 (٩٩)
- فَلَسْتُ بِمَدْرَكِ مَافَاتَ عَلَىٰ  
 بسلهف ولا سلبت ولا آزوائی  
 به حسرت خوردن و اگر و مگر گفتن، ازدست رفته، به دستم نمی آمد.  
 (٢٧٣)
- لَرْذَاتُ بِسَوَارِ لَقَلَّةِ تَنَسِ  
 ای کاش زنی آزاد مرا سیلی زده بود.  
 (٢٥٦)
- غَلِيْ كَاسِهِ ابْدَأْ عَلَىٰ  
 علی چون نامش بلند مرتبه است و عیسی، فروماده و چرکین و پست.  
 (١٨)
- لَهَمَأْ ثَمَرَانِ مِنْ شَجَرِ وَلَكَنْ  
 علی مدرگ واخوه نسی  
 هر دو شرعاً یک درختند، اما علی میوه‌ای رسیده است و برادرش خام.  
 (١٨)
- أَلْخَسِرُ الَّذِي آتَى أَبْشَغَيْهِ  
 آیا خیری است که آن را می جویم یا شری است که مرا می طلبد؟  
 (٢٥٤)
- فَمَا ادْرِي أَذَا بَعْثَمْتَ وَجْهَهَا  
 ازید الخیز ایهه ما یلینی  
 نمی دانم که چون روی به سوی خیر کنم، کدام راه در پیش قرار می گیرد؟  
 (٢٥٤)

## فهرست اشعار فارسی

کاین بندگی از هزار آزادی به  
(۵۰)

سعید و شفی دیده باشی برادر  
(۱۸)

آزاد مکن زندگی هیچ مرا

سری و دلی دیده باشی مشاکل



مرکز تحقیقات کاربردی علوم انسانی



مرکز تحقیقات کامپیوٹری علوم اسلامی

حمدانی اموال مرکز

حمدانی اموال

مرکز تحقیقات کامپیوٹری علوم اسلامی